

بلوچستان و تمدن رینڈیان

تالیف:

ایرج افشار ریسائی



ملتان پبلک لائبریری
وزارت تعلیم اور سائنس

۳۶۰ سال

پیشانی مکتبہ بریل

ایچ اف اے اسلامی



۱	۰۱۰
۲۲	۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایران شناسی

۶۵۲۳۴۱

۸



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بلوچستان و تمدن ریونیان

تألیف

ایرج افشار (سیستانی)



سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

بلوچستان و تمدن دیرینه آن
تألیف: ایرج افشار (سیستانی)
چاپ اول: بهار ۱۳۷۱ و تعداد ۵۵۰۰ نسخه

توزیع: تهران - میدان حسن آباد - خیابان استخر - شماره ۳
تلفن: ۶۷۲۶۰۶ و ۶۷۵۸۸۲ و ۶۷۱۴۵۹ ص. پ ۱۳۱۱/۱۵۸۱۵

تقديم به:
مردم آزاده و سخت كوش
بلوچستان

فهرست اجمالی مطالب و مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱۳

بخش اول - جغرافیای طبیعی بلوچستان (۱۷-۷۱)

فصل اول- زمین شناسی و جنس خاک	۱۹
۱- زمین شناسی	۱۹
۲- جنس خاک	۲۲
۳- فرسایش خاکها	۲۳
فصل دوم- شناخت سرزمین بلوچستان	۲۵
۱- موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت	۲۵
۲- وجه تسمیه بلوچستان	۲۶
فصل سوم- کوهها، آب و هوا و آبهای بلوچستان	۲۹
۱- ناهمواریها	۲۹
۲- مشخصات اقلیمی و آب و هوا	۳۵
۳- آبهای بلوچستان	۳۸
فصل چهارم- منابع طبیعی بلوچستان	۴۹
۱- پوشش گیاهی	۴۹
۲- زندگی جانوری	۶۰

بخش دوم - آغاز زندگی و سابقه تمدن در بلوچستان

(۷۳ - ۸۶)

- فصل اول - آغاز زندگی در بلوچستان ۷۵
- فصل دوم - سابقه تمدن در بلوچستان ۷۹
- ۱ - سابقه تمدن انسانی در بلوچستان ۷۹
- ۲ - ادوار تمدنی ما قبل تاریخ بلوچستان ۸۰

بخش سوم - تاریخ بلوچستان

(۸۷ - ۱۶۴)

- فصل اول - بلوچستان پیش از اسلام ۸۹
- ۱ - مادها ۸۹
- ۲ - هخامنشیان ۸۹
- ۳ - کیانیان ۹۰
- ۴ - اسکندر و جانشینانش ۹۲
- ۵ - سلوکیان ۹۵
- ۶ - خاندانهای شاهی شرق ایران ۹۵
- ۷ - سکا بیها ۹۸
- ۸ - پهلوها ۹۹
- ۹ - اشکانیان (۲۴۴ ق.م. تا ۲۲۶ م.) ۱۰۰
- ۱۰ - ساسانیان ۱۰۰
- فصل دوم - بلوچستان در قرون اسلامی ۱۰۷
- ۱ - اعراب ۱۰۷
- ۲ - طاهریان ۱۱۱
- ۳ - صفاریان ۱۱۱
- ۴ - سامانیان ۱۱۳
- ۵ - دیلمیان ۱۱۳
- ۶ - غزنویان ۱۱۴
- ۷ - سلجوقیان ۱۱۵
- فصل سوم - بلوچستان از زمان خوارزمشاهیان تا صفویان ۱۲۱
- ۱ - خوارزمشاهیان ۱۲۱

۱۲۱	۲- مغولان
۱۲۲	۳- آل مظفر
۱۲۳	۴- تیموریان، قراقویونلو آق قویونلو
۱۲۴	۵- صفویان
۱۳۱	فصل چهارم- بلوچستان در قرون جدید
۱۳۱	۱- افشاریه
۱۳۳	۲- زندیه
۱۳۳	۳- قاجاریه
۱۳۹	۴- پهلوی
۱۴۵	فصل پنجم- آثار و بناهای تاریخی بلوچستان
۱۴۵	۱- آثار و بناهای تاریخی شهرستان ایرانشهر
۱۵۱	۲- آثار و بناهای تاریخی شهرستان چابهار
۱۵۶	۳- آثار و بناهای تاریخی شهرستان سراوان

بخش چهارم- مرزها و تقسیمات سیاسی و نوابع بلوچستان

(۲۴۳- ۱۶۵)

۱۶۷	فصل اول- مرزهای بلوچستان
۱۶۷	۱- مرزهای بلوچستان در دوران تاریخ
۱۶۹	۲- مرزهای سیاسی کنونی بلوچستان
۱۸۷	فصل دوم- تقسیمات سیاسی بلوچستان
۱۸۷	۱- سابقه تقسیمات سیاسی در بلوچستان
۱۸۸	۲- تقسیمات سیاسی کنونی بلوچستان
۱۹۱	فصل سوم- شهرستانهای بلوچستان
۱۹۱	۱- شهرستان ایرانشهر
۲۰۴	۲- شهرستان چابهار
۲۱۴	۳- شهرستان خاش
۲۲۱	۴- شهرستان زاهدان
۲۳۲	۵- شهرستان سراوان

بخش پنجم - جمعیت، گروههای نژادی و مسکن در بلوچستان
(۲۴۵ - ۲۷۲)

۲۴۷	فصل اول - ترکیب نژادی جمعیت
۲۴۷	۱ - اجتماعات نخستین بلوچستان
۲۴۸	۲ - اقوام قدیمی بلوچستان
۲۵۰	۳ - اقوام کنونی بلوچستان
۲۵۵	فصل دوم - ترکیب ساختمانی جمعیت
۲۵۵	۱ - ویژگیهای جمعیت
۲۵۷	۲ - ویژگیهای اجتماعی
۲۶۷	فصل سوم - مقدمه ای بر مسکن در بلوچستان
۲۶۸	۱ - مساکن شهری
۲۶۸	۲ - مساکن روستایی
۲۶۸	۳ - مساکن کوچ نشینان بلوچ (۷)

بخش ششم - گروههای ایلاتی و بزرگان بلوچستان
(۲۷۳ - ۳۶۰)

۲۷۶	فصل اول - عشایر و طوایف شهرستان زاهدان
۲۷۶	۱ - طایفه شه بخش (اسماعیل زایی یا شمال زهی)
۲۸۲	۲ - طایفه نارویی
۲۸۳	۳ - طایفه گرگیچ
۲۸۵	فصل دوم - عشایر و طوایف شهرستان خاش
۲۸۵	۱ - طایفه ریگی
۲۸۹	۲ - طایفه کرد
۲۹۰	۳ - طایفه تمیندانی
۲۹۰	۴ - طایفه شهنوازی (یاراحمد زایی)
۲۹۵	فصل سوم - عشایر و طوایف شهرستان ایرانشهر
۲۹۵	۱ - طایفه بارکزایی
۳۰۴	۲ - طایفه مبارکی
۳۱۶	۳ - طایفه لاشارهی

۳۱۸	۴- طایفه بامر.....
۳۱۸	۵- طایفه شاهکی.....
۳۲۱	فصل چهارم- عشایر و طوایف شهرستانهای سراوان و چابهار.....
۳۲۱	۱- شهرستان سراوان.....
۳۲۵	۲- شهرستان چابهار.....
۳۳۱	فصل پنجم- طایفه براهوایی.....
۳۴۳	فصل ششم- بزرگان بلوچستان.....

بخش هفتم- شاخصهای اجتماعی بلوچستان

(۳۶۱ - ۴۳۲)

۳۶۳	فصل اول- نژاد، دین و زبان.....
۳۶۳	۱- نژاد.....
۳۶۴	۲- زبان مردم بلوچ.....
۳۶۷	۳- دین مردم بلوچستان.....
۳۷۵	فصل دوم- ویژگیهای قومی مردم بلوچستان.....
۳۷۵	۱- اخلاق و عادات.....
۳۷۶	۲- اعیاد و جشنها.....
۳۷۶	۳- برخی از باورهای مردم بلوچستان.....
۳۷۸	۴- ضرب المثل.....
۳۷۸	۵- کتاب خوانی در مجالس.....
۳۷۹	۶- داستانها.....
۳۷۹	۷- زناشویی.....
۳۸۴	۸- مراسم تولد و شب شش کودک.....
۳۸۴	۹- نقش زن در جامعه بلوچستان.....
۳۸۴	۱۰- مراسم ختنه سوران.....
۳۸۶	۱۱- نام گذاری فرزندان.....
۳۸۸	۱۲- مراسم عزاداری.....
۳۸۹	۱۳- ساز و ترانه‌های عامیانه بلوچ.....
۳۹۳	۱۴- حماسه‌های بلوچی.....
۳۹۶	۱۵- پزشکی عامیانه (دکتری، طبیب).....

۳۹۸	۱۶- واحدهای اندازه گیری
۳۹۹	۱۷- خوراك
۴۰۴	۱۸- پوشاك
۴۱۱	فصل سوم- سوانح طبیعی و حوادث سیاسی بلوچستان
۴۱۱	۱- سوانح طبیعی
۴۱۵	۲- حوادث سیاسی

بخش هشتم - اقتصاد بلوچستان

(۴۳۳ - ۴۶۸)

۴۳۵	فصل اول- کشاورزی، دامداری و شیلات
۴۳۵	۱- کشاورزی
۴۴۶	۲- دامداری و دامپروری
۴۴۷	۳- شیلات
۴۵۱	فصل دوم- صنایع، معادن، راهها و بازرگانی
۴۵۱	۱- صنایع
۴۵۷	۲- معادن
۴۶۰	۳- راهها و حمل و نقل
۴۶۸	۴- بازرگانی

بخش نهم - فهرستها

(۴۶۹ - ۵۲۲)

۴۷۱	فهرست منابع و مأخذ
۴۷۹	فهرست تفضیلی مطالب و مندرجات
۵۰۵	فهرست اعلام
۵۰۵	۱- اشخاص
۵۱۷	۲- ایلهها - عشایر - قبایل و طوایف
۵۱۹	۳- مکانها

پیشگفتار

سرزمین بلوچستان، که در منتهی الیه مرز جنوب شرقی کشور ایران قرار دارد، از گذشته‌های بسیار دور دارای مجد و عظمت بوده و درازمنه تاریخی دورودراز خود، حوادث تلخ و شیرین زیادی را پشت سر گذاشته است.

برای این که بتوان در امر آبادانی سرزمینی کوشید، باید نخست آن سرزمین را از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد. متأسفانه این مهم در باره سرزمین پهناور بلوچستان صورت نگرفته است و تحقیقات کلی راجع به این قسمت از کشور اسلامیمان، اندک و ناقابل است. پاره‌ای از مدارک و نوشته‌های بیگانگان نیز راجع به این منطقه، ناقص است و آنچه نوشته‌اند از غرض به دور نیست؛ بطوری که بلوچستان را سرزمینی دور افتاده و خطرناک، و مردمانش را نیمه وحشی و عاری از تمدن معرفی نموده‌اند. اوضاع طبیعی بلوچستان را از لحاظ آب و هوا، موقعیت جغرافیایی و سختی معیشت، طاقت فرسا توصیف کرده‌اند؛ ولی صاحب نظران بر این عقیده‌اند که صرف نظر از منابع فراوان زیرزمینی آن از قبیل: نفت، زغال سنگ، آهن، مس و...، این قسمت از فلات ایران، به علت تنوع و اختلاف آب و هوا، مستعد پرورش همه گونه محصولات گرمسیری، سردسیری و معتدل است و از لحاظ استعداد طبیعی همانند هندوستان است.

مردم بلوچستان از زمانهای گذشته، در بدترین شرایط زندگی می‌کرده‌اند؛ فشار حکام قدرتمند داخلی و ستم عمال حکومت مرکزی که از تحریکات سیاستهای بیگانه ناشی می‌شد؛ از جمله قاجاریه، آن چنان این مردم شریف و زحمتکش را به ستوه آورده بود که به مردم مناطق دیگر ایران اعتماد و اطمینانی نداشتند و به یاد سلاطین و حکام خونخوار و ستمهای آنان، هر ایرانی غیر بلوچ را قجر^۱ می‌خواندند.

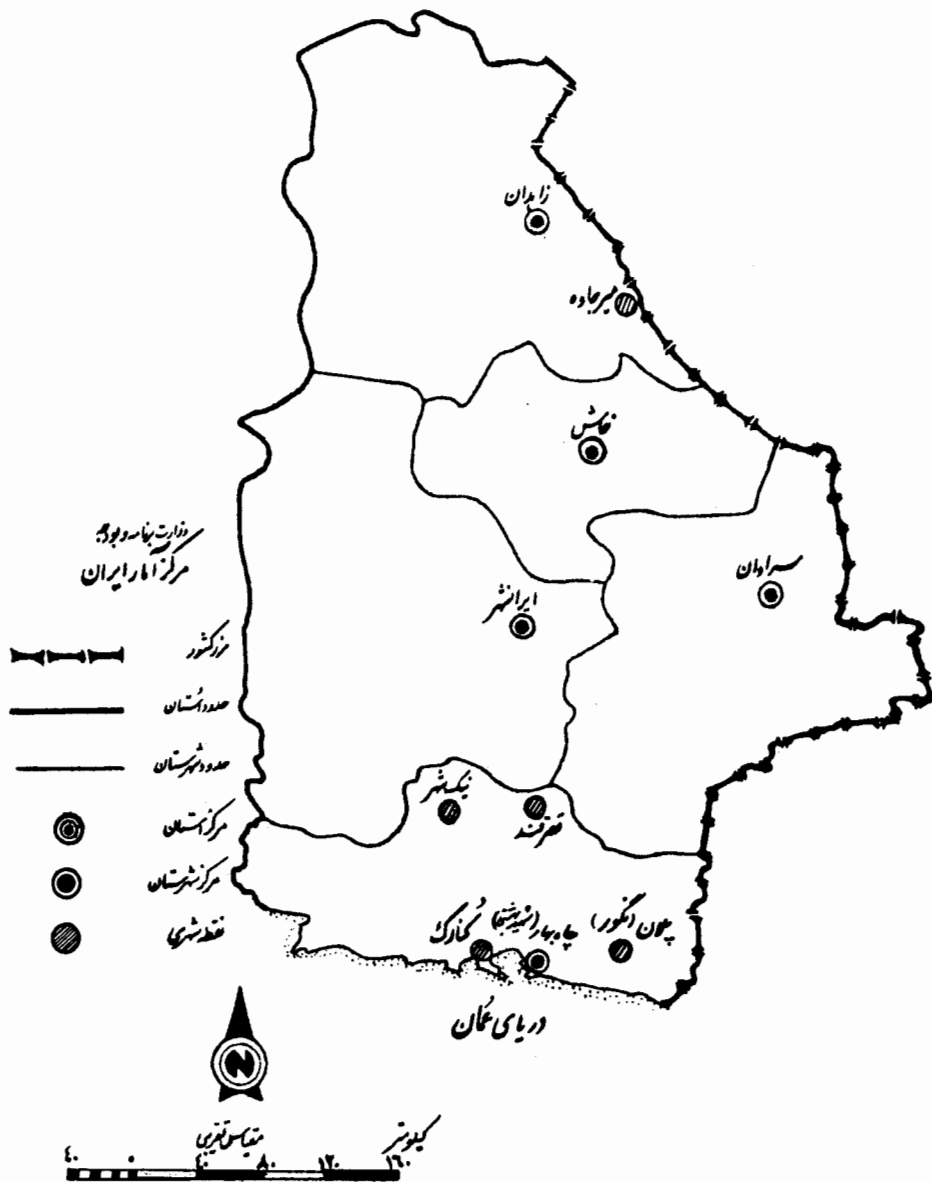
هدف از تألیف و نگارش این کتاب، معرفی سرزمینی با ویژگیهای خاص، و شناسایی جامعه‌ای با فرهنگ و تمدن درخشان و مشخص، از گذشته‌های بسیار دور تا به امروز است.

امید است این اثر، گویای وضع همه‌جانبه منطقه حاصلخیز و سرزمین باستانی بلوچستان و نیز معرف شاخصهای طبیعی، تاریخی، اجتماعی و اقتصادی آن منطقه شگفت‌انگیز و قومیت بلوچ باشد و همچنین آغازی باشد برای مطالعات و تحقیقات دقیق و جامع در باره بلوچستان. از آن جا که در برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی ایران، طرحهایی برای برداشت معادن غنی و فراوان بلوچستان گنجانده شده است، امید می‌رود که بزودی بلوچستان هم خوزستانی دیگر شود و مردم دلیر و آزاده آن از مواهب طبیعی و پنهانی زادگاهشان برخوردار شوند و در کنار سایر هم‌میهنان خود، رفاه و ترقی روزافزون ملت و کشورشان را شاهد باشند.

کتاب «بلوچستان و تمدن دیرینه آن»، به ۹ بخش و ۲۸ فصل تقسیم است و شده در هر فصلی، یکی از مسائل کلی که تحت عنوان فوق قرار می‌گیرد، مورد بحث قرار گرفته است. از خوانندگان عزیز خصوصاً اهالی علاقه‌مند و آگاه سرزمین بلوچستان که این کتاب را از نظر می‌گذرانند، انتظار دارد که در جهت رفع لغزشهای آن از لحاظ متن و محتوی، نگارنده را با ارشاد و راهنماییهای سازنده خود، یاری دهند و هرگونه انتقاد، پیشنهاد، مدارك و اسناد جدیدی را که به شناخت بیشتر این سرزمین کمک کند، به نشانی نگارنده: تهران، صندوق پستی ۱۵۷۴۵/۳۵۹، ارسال فرمایند تا در چاپهای بعدی با استفاده از آن بتوان تا حد امکان اثری کاملتر و جامعتر تهیه و عرضه کرد.

در پایان، از سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که در چاپ و نشر این اثر، صمیمانه همکاری کرده‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

تهران، دیماه ۱۳۶۹ شمسی
ایرج افشار(سیستانی)



نقشه بلوچستان، ۱۳۶۵

بخش اول

جغرافیای طبیعی بلوچستان

فصل اول

زمین شناسی و جنس خاک

I - زمین شناسی

بیشتر سرزمین بلوچستان در دورانهای گذشته زیر آب بوده و باگذشت زمانی طولانی از زیر آب بیرون آمده است. خاک زمینهای جنوب نیک شهر و برخی از برجستگیهای این منطقه که از شن و ماسه پدید آمده است و آکنده از سنگواره هاست، این نظریه را تأیید می کند.

سر توماس هلدیچ^۱ در کتاب نقاط مرزی هندوستان، می نویسد: «بسته ها و توده های خاک رس مطبق و مضرسی که در سواحل بلوچستان زیاد است و بعضی نقاط آن که همچون ستون فقرات نهنگ شکل گرفته است و همچنین نمکهای لزجی که در جای جای این منطقه دیده می شود، نشان دهنده آن است که در دورانهای گذشته، این سرزمین را آب پوشانده بوده است.» (۱)

مطالعات زمین شناسی که در منطقه بلوچستان به عمل آمده است، بیانگر آثار رسوبات مختلف از دوره های اول تا چهارم زمین شناسی در این منطقه است.

در بلوچستان، پرمو- کربنیفر^۲ به وسیله آهکهای محتوی fusulinides مشخص می شود. این آهکها به شکل یک برآمدگی نوك تیز از وسط شیستهای تریاس ماشک^۳ در دره [مرتفع] ذهوب^۴ نزدیک مرز پیشین^۵ بیرون آمده است. در شمال شرقی بلوچستان، نزدیک مرز افغانستان، تریاس فوقانی به وسیله هزارمتر شیستهای محتوی Monotis مشخص شده است. «لیاس» بلوچستان، شامل هزارمتر، آهکها و شیستهایی می باشد که در برخی نقاط دارای سنگواره است. (۲)

در بخش مرزی ایران و افغانستان، آهکهای دارای هیپوریت^۶، که تا دریاچه هامون سیستان گسترش یافته است، وجود دارد. در این ناحیه Hippurites verdenbur gikuhn را تشخیص داده اند. این طبقات به سوی مشرق تا افغانستان ادامه می یابد.

1-sir Tomas Holdich

2-Permien Carbonifore

3-māsk

4-Zhob

5-Pišin

6- Hippurit

از سفیدابه تا حرمک^۷ و سپس در سراسر توده‌های کوهستانی کوه ملك سیاه، شیستهای رنگارنگ، سنگهای آتشفشانی، ماسه سنگها و بندرت عدسیهای آهکی خرد شده دیده می‌شود. این سنگها در سطح بیابانی کوهستانی و مرتفع، به شکل بریده بریده ظاهر گردیده‌اند.

میان سفیدابه و حرمک، آهکهای محتوی نومولیت‌های کوچک در غرب ارتفاعات پیرامون جاده وجود دارد. گرچه تعیین گونه این نومولیتها ممکن نیست؛ ولی بسیار پرارزش هستند و عمر قسمت بالایی فلیش^۸ (سنگهای رسی) آتشفشانی را، که روی آهکهای Rudiste دار قرار دارد، مشخص می‌سازند. این فلیش آتشفشانی، متعلق به کرتاسه بالایی و ائوسن^۹ است. توده‌های سریانتینی^{۱۰} که در مجاورت آن قرار دارد، نیز متعلق به کرتاسه است و دارای اهمیت اقتصادی می‌باشد؛ زیرا از لحاظ نهشته‌های کرومیت، بسیار غنی است.

این بستره که مسلماً نومولیتی است در فاصله ۱۲۵ کیلومتری نهشته‌های^{۱۱} لوتی — که محتوی Nummulites Perforatus است و در کوههای بلوچستان در شمال شرقی شهر زاهدان واقع است — قرار دارد. وجود دوره نومولیتی و بویژه دوره لوتی در شرق ایران از شمال تا جنوب تأیید شده است. (۳) در دوره نومولیتی بلوچستان، فعالیت‌های متعدّد آتشفشانی، چه در «ائوسن» و چه در «اولیگوسن» تشخیص داده شده است. این فعالیت آتشفشانی به قسمی بوده است که فلیشی آتشفشانی، از کرتاسه بالایی تا پایان دوره نومولیتی، در شمال و شمال غربی بلوچستان وجود دارد.

در قسمت جنوبی‌تر، میان حرمک و زاهدان، جاده اسفالتی از کوه ملك سیاه — که از فلیش تشکیل شده است — می‌گذرد. این فلیش از ۱۵۰۰ متر روانه‌ها و توف^{۱۲} های آتشفشانی، شیستهای رنگارنگ، ماسه سنگها و بندرت عدسیهای آهکی تشکیل شده است که همه آنها چین خورده و فرسایش یافته‌اند و رگه‌هایی از کوارتز، آنها را قطع کرده است.

در دامنه شمال شرقی این قسمت نومولیتها و آلوتولین^{۱۳} های غیر مشخص و یکی از توتیاهای دریایی موسوم به Arachnio Pleurus Semireticulatus D.et.s در ائوسن زیرین کشف شده است.

در کوه شتران (شتری) طبقات آتشفشانی: بازالت، آندزیت، داسیت، ایگنمبرت و توف های بمبار یافت شده است و بخوبی معلوم می‌شود که از کرتاسه بالایی، دریایی جوانتر بوده و پیش از میو- پلیوسن^{۱۴} تشکیل شده است. در بعضی نقاط، طبقات آتشفشانی، آهکهای محتوی آلوتولینها و نومولیت‌های ائوسن زیرین و شاید میانی را پوشانیده است. بنابراین، به نظر می‌رسد که این طبقات آتشفشانی — که در بخش

7 - Hormak

8 - Flyseh؛ سنگ شنی نخاله مانندی از جنس صدفهای آهکی، رس، جوش سنگ و کلوخهای آهکی است.

9- Eocene

10- Serpentine

۱۱ - نهشت؛ ته‌نشین شدن موادی که به وسیله آب رونده، باد، یخ، جزر و مد یا جریانهای دریایی حمل گردد.

12- Tuff

13- Alveolina

14- Pliocene

بزرگی از سرزمین ایران شناخته شده است - متعلق به دوره ائوسن و حتی اولیگوسن باشد. از این رو، می‌توان گفت که دوره نومولیتی دریایی و ائوسن میانی، بویژه در همه مشرق بلوچستان، با دو رخساره متفاوت وجود دارد؛ یکی رخساره کاملاً آهکی در شمال و دیگر، رخساره فلیشی در جنوب. (۴)

نزدیک زاهدان، با تولیت^{۱۵} بزرگی وجود دارد که گرانبی آن در فلیش نفوذ کرده است. در مکران نیز سنگهای ائوسن دریایی دیده می‌شود که از ماسه سنگها و شیل و مارن تشکیل شده اند و می‌توان رخساره فلیش را به آنها نسبت داد، ولی سنگهای آتشفشانی در آنها دیده نشده است.

در ناحیه غربی بلوچستان در درون شبه فلیش های ائوسن - اولیگوسن، مقدار زیادی از بلوک سنگهای بیگانه مشاهده می‌شود که مورفولوژی^{۱۶} (ریختزایی یا ریخت شناسی) آنها بسیار مشخص است؛ زیرا در برابر فرسایش، مقاومت بیشتری نشان داده اند. این بلوکها از جنس سنگهای آذرین (اولترابازیک) و رسوبی است.

در ارتفاعات بشارگرد، بلوک سنگ بیگانه ای از جنس آهک دیده شده است که سن آن پرمین^{۱۷} است. این واحد که گسترش زیادی دارد با دگرشیبی روی آمیزه رنگین قرار گرفته است. (۵)

آتشفشان تفتان

رشته کوه تفتان، روی پایه ای رسوبی و آذرین، که متعلق به کرتاسه فوقانی و ائوسن می‌باشد، قرار گرفته است. بخش رسوبی پایه آتشفشان از فلیش و آهکهای محتوی آلونولین و نومولیت و بخش آذرین آن از سنگهای آذرین (اولترابازیک) (۶) تشکیل شده است. (۷) فعالیت آتشفشان تفتان در خارج از آب صورت گرفته است و از پلیوسن^{۱۸} تا پلیستوسن^{۱۹} ادامه داشته است. در ابتدا فورانهای انفجاری و در پایان لاوی - گدازه ای - (۸) بوده اند.

اولین فعالیت آتشفشانی در بیست کیلومتری شمال غربی قلّه کنونی تفتان به وقوع پیوسته است، سپس مراکز دیگری در شرق این نقطه در لیج و نزدیکی قلّه فعلی تفتان شروع به فوران نموده اند. محصول آن برشهای^{۲۰} (۹) انفجاری با ترکیب داسیتی (۱۰) و آگلومرا^{۲۱}هایی (۱۱) می‌باشد که قسمت اعظم حجم آتشفشان تفتان را به وجود آورده است. (۱۲)

آخرین محصول آتشفشانی تفتان، برشهای انفجاری با ترکیب ایگنیمبرت^{۲۲} و توف^{۲۳} و در پایان

۱۵ - Batholith، توده گنبدی شکلی از تخته‌سنگهای دج مانند که بیشتر از نوع سنگ خارا هستند.

16- Morphology

۱۷ - Permian، ششمین دوره زمین شناسی از دوران دیرین زیوی (کهن زیست) که از ۲۷۰ تا ۲۲۵ میلیون سال پیش بدرازا کشیده است.

18- Pliocene

19- Pleistocene

20- breccia

21- Agglomerate

22- Ignimbrite

23- Tuff

گدازه‌ای آندزیتی^{۲۴} همراه با توف‌های بمب‌دار بوده است. (۱۳) آتشفشان تفتان در اوایل دوره کواترنری^{۲۵} (۱۴) به وجود آمده است که شامل گدازه‌های آندزیتی است. بیشتر گدازه‌ها از دهانه اصلی و قسمت اندکی نیز از دهانه‌ای دیگر که جوانترین قلّه تفتان می‌باشد، خارج شده است و هنوز فعالیت فومرولی (در مرحله گازی است) دارد. (۱۵)

II - جنس خاک

در سرزمین بلوچستان، غلبه با خاکهای شور و قلیایی، خاکهای بیابانی و سیروزوم^{۲۶} است. گاهی خاکهای بیابانی توأم با تپه‌های شنی و لیتوسل آهکی می‌باشد. خاکهای آبرفتی، وسعت کمی را در بر گرفته است و قسمت اعظم آن در بستر رودخانه یا مخروط افکنه‌های محدود یا در دشتها و مسیل درّه‌ها گسترده شده است و نمونه‌های مشخص آن را می‌توان در دشت بمپور، درّه دامن، درّه سرباز، گوهر کوه، اسماعیل آباد، عباس آباد، ایرانشهر و نواحی جنوب دشت خاش مشاهده نمود.

در شمال دشت خاش، جنس خاک از خاکستر و توف‌های آتشفشانی است. در بخش غربی جلگه خاش، قسمت اعظم ناحیه سراوان، غرب ناحیه ایرانشهر و شمال چابهار و شمال غربی زاهدان غلبه با خاکهای بیابانی و شنی و لیتوسل آهکی است. در غرب و شمال غربی رشته کوه تفتان، لیتوسل متشکل از سنگهای خروجی مشاهده می‌شود. در بخش جنوبی ناحیه سراوان و چابهار، لیتوسل آهکی متشکل از مارنهای^{۲۷} نمکی و گچی در نواحی خاکهای بیابانی و سیروزوم گسترده شده است.

بستر درّه کارواندر و دامن، انباشته از رسوبات رودخانه‌ای درشت بافت است که در ناحیه ایرانشهر جای خود را به رسوبات ریزبافت داده و مخلوطی از خاکهای شنی و رُسی را تشکیل می‌دهد که در حواشی بستر رودخانه، غلبه با شن است. از روستای قاسم آباد تا اسپکه، در دشت‌های کوچک، غلبه با خاکهای شنی است. در پیرامون درّه سرباز، در قسمتهایی که رودخانه رسوب گذاری کرده است، جنس خاکهای آبرفتی آن شنی و رُسی است و در بیشتر قسمتها غلبه با شن است. از ارتفاعات لاشار به سوی جنوب ناحیه، غلبه با سنگستانها و ریگستانهاست؛ اما در بعضی قسمتها رسوبات ریزبافت رودخانه‌ای از نوع شنی و رُسی به چشم می‌خورد. (۱۶)

در منطقه بلوچستان، متوسط مقدار آهک خاک ۲۰٪ است. اسیدیته خاک^{۲۸} آن معمولاً میان ۷/۶ تا ۷/۹ می‌باشد. به علت خشکی هوا و فقدان پوشش گیاهی، مقدار هوموس^{۲۹} (۱۷) بسیار کم است. ازت بندرت

24- Andesitique

25- quaternary

۲۶- خاکهای مناطق خشک که رنگ آنها تقریباً خاکستری می‌شود و از عمق ۳۰ سانتی متر به بعد، به يك لایه آهکی برخورد می‌کند و حاصلخیزی اش مناسب است.

۲۷- مارن‌ها؛ سنگهای نرمی هستند از جنس خاک رس و آهک که با اسید می‌جوشند و ایجاد CO₂ می‌کنند

28- P.H

29- humus

در خاکها دیده می شود؛ ولی در مقابل، فسفر و پتاس در خاکها زیاد است. مقدار فسفر قابل جذب میان ۱۱۰ تا ۱۶۰ کیلو در هر هکتار و پتاس میان ۹۰۰ تا ۱۲۱۰ کیلو در هکتار است. (۱۸)

III - فرسایش خاکها

خاکهای بلوچستان و سیستان، تحت تأثیر شدید فرسایش بادهای قرار دارند. مخصوصاً وزش بادهای ۱۲۰ روزه در شمال و شمال شرقی منطقه که از اواخر اردیبهشت ماه تا شهریور ماه طول می کشد. این بادهای علاوه بر فرسایش سطح خاکها، سرزمینهای زراعی و باغها را نیز انباشته از شن و ماسه می کند. بادهای سوزان شبه جزیره عربستان، قسمت اعظم بلوچستان را تحت تأثیر قرار می دهد و موجب محدود شدن دوره رشد گیاه می شود و در نتیجه سطح خاکهای حاصلخیز را بتدریج می فرساید. جنوب شرقی این منطقه تحت تأثیر بادهای مرطوب و موسمی هند^{۳۰} قرار می گیرد که سبب بارش بارانهای تند و سیل آسا، در بخش جنوبی بلوچستان می شود. این سیلابها موجب فرسایش سریع دامنه ها و دشتهای شده گهگاه دامنه مزارع را ویران می کند و درختان مسیر خود را از جا می کند و با خود می برد این شدت فرسایش در دره سرباز و ناحیه دشتیاری بحدی است که گاه خاکهای مزارع را جابه جا می کند. (۱۹)

اختلاف شدید درجه حرارت سالیانه و شدت درجه حرارت در روز و نقصان آن در شب و شدت تبخیر، نیز موجبات فرسایش شدید دشتهای، دره ها و کوهها را فراهم می سازد و با وزش باد قبل از مراحل اصلی خاکسازی جابه جا می شود و بر شنهای روان می افزاید و در نتیجه به پیشروی کویر در این ناحیه کمک مداوم می کند. (۲۰)

پی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۵، ص ۹.
- ۲- رمون فورن، زمین‌شناسی فلات ایران، ترجمه عبدالکریم قریب، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۶۴، ص ۵۸-۵۹.
- ۳- همان کتاب، ص ۷۹، ۸۱-۸۲.
- ۴- همان کتاب، ص ۱۱۰، ۱۲۵-۱۲۶.
- ۵- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخش‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۹-۳۰.
- ۶- يك دسته از سنگ‌های آذرین هستند که از کانیهای شدیداً بازیک (آهن و منیزیم زیاد) تشکیل یافته‌اند. کانی Mineral: مواد طبیعی غیرزنده معمولاً متبلور با ترکیب شیمیایی که ثابت است یا در حدود معین تغییر می‌کند.
- ۷- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۸.
- ۸- لاو و Lava (گدازه)، ماگمایی (ماده مذاب درونی) است که به سطح زمین رسیده باشد.
- ۹- نوعی سنگ رسوبی تخریبی است که محتوی قطعات کوچک و بزرگ دارای لبه‌های تیز می‌باشد که به وسیله خمیری به هم چسبیده‌اند.
- ۱۰- داسیت: سنگ آذرین خروجی با ترکیب متوسط است.
- ۱۱- آگلومرا، سنگ آذرین و تخریبی است و از نظر بافتی شبیه کنگلومراهای رسوبی هستند. مأخذ: مذاکره تلفنی مورخ ۱۴/۳/۶۶ با آقای دکتر محمدرضا صمدیان، سازمان زمین‌شناسی کل کشور
- ۱۲- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۸.
- ۱۳- رمون فورن. همان کتاب، ص ۱۲۶.
- ۱۴- برای کواترنری، دو بخش: پلیستوسن و عصر حاضر را در نظر گرفته‌اند.
- ۱۵- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۸.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۳۰-۳۱.
- ۱۷- هوموس: خاک برگ، ماده قهوه‌ای که از تجزیه کاه و برگ و چوب و غیره تهیه می‌شود.
- ۱۸- ربیع بدیعی جغرافیای مفصل ایران، تهران، اقبال، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۱۶
- ۱۹- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۳۲. آستان قدس (بنیاد پژوهش‌های اسلامی)
- ۲۰- عباس بخشنده نصرت، «نکاتی چند از مسائل عمران منطقه‌ای در سیستان و بلوچستان»، مجموعه مقالات سمینار جغرافی، ش ۳، به کوشش محمد حسین پاپلی یزدی، آستان قدس، مشهد مقدس، ۱۶ تا ۲۰ اردیبهشت، ۱۳۶۴، ص ۲۶۳.

فصل دوم

شناخت سرزمین بلوچستان

I- موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت

سرزمین بلوچستان در منتهی الیه مرز جنوب شرقی کشور ایران میان ۲۵ تا ۳۲ درجه عرض شمالی و ۵۸ تا ۷۰ درجه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ^۱ قرار دارد. از شمال به سیستان و افغانستان، از شرق به پاکستان، از جنوب به دریای عمان و از غرب به استان کرمان محدود است.

مساحت بلوچستان ۱۷۳۴۶۱ کیلومتر مربع است. (۱) ولی کارشناسان شرکت ایتالیایی «ایتال کنسولت» وسعت این سرزمین را ۲۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع ذکر کرده‌اند. (۲)

طول بلوچستان از ملک سیاه کوه تا چابهار ۶۰۰ کیلومتر و عرض آن از کوهک^۲ تا انتهای شرقی جازموریان ۵۹۰ کیلومتر است. (۳) مرز طبیعی بلوچستان در شمال، کوه ملک سیاه و ابتدای چاله سیستان، در غرب دشت لوت و هامون جازموریان و در جنوب دریای عمان است، ولی در شرق دارای مرز طبیعی مشخصی نیست.

حمدالله مستوفی، مؤلف کتاب «نزهة القلوب» می‌نویسد: «مکران، مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم، وسعتش دوازده مرحله، دارالملکش فنزبور، طولش از جزایر خالدات (۴) صبح و عرض آن از خط استوا، که هوایش گرم است و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش تیز و منصوره و فهل فهرة و زراعات و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد.» (۵)

ابوالفداء، مؤلف کتاب «تقویم البلدان»، نیز درباره بلوچستان می‌نویسد: «مکران، بر دهانه دریای فارس در جانب شرقی واقع شده و قصبه آن تیز است و آن در موضعی است در طول ۷۹ درجه و عرض ۲۴ درجه و ۴۵ دقیقه، طول آن صبح و عرض آن کدمه است.» (۶)

II - وجه تسمیه بلوچستان

نام بلوچستان در کتیبه‌های میخی داریوش هخامنشی در بیستون و تخت جمشید، «ماکا» یا مکه^۳ ضبط شده است که استان چهاردهم بوده است. (۷)

این سرزمین را در زمان ساسانیان کوسون^۴ می‌گفتند، اما قدیمی‌ترین نام آن همان «ماکا» یا «مکه» است که هرودوت نیز آن را مکیا^۵ یا میکیان^۶ خوانده است، این نامها تا پیش از ظهور اسلام، میان مردم محل معمول بوده است؛ زیرا در قرن اول هجری که اعراب بر این سرزمین دست یافتند، نام آن «مکران» بوده است و جغرافی نویسان اسلامی نیز آن را با همین املا ضبط کرده‌اند. (۸)

استاد پارتولد، در وجه نام‌گذاری بلوچستان می‌نویسد: «از قرار معلوم آرینها، منطقه ساحلی را بعد از کرمان تصرف کرده‌اند و ظاهراً این ولایت، نام یونانی خود، گدروسیا - گدروزیا (۹) را از نام آن شعبه از ملت ایران که هرودوت «دروسیاپوی» نامیده، گرفته است. اسم کنونی ولایت - که مکران است - اسمی نیست که قومی از اقوام آریین، روی این خطه گذاشته باشد، به عقیده علما، کلمه مکران مشتق از نام يك قوم «دراوی» است که یونانیها «ماکای» یا «موکای» می‌گفتند و در کتیبه‌های میخی «ماکا» و «ماسیا»، خوانده می‌شود. در کتاب بیزانسی - که از جغرافیایونان یونان است - اسم ولایت به شکل «ماکاره‌نه» دیده می‌شود.» (۱۰)

به عقیده هولدیچ، جهانگرد انگلیسی، مکران مرکب از دو واژه فارسی «ماهی» و «خواران» یعنی ماهی خواران است که بر اثر کثرت استعمال، تبدیل به مکران شده است. (۱۱)

سایکس می‌نویسد: «در ایام [سلطنت] اسکندر کبیر، مکران را به واسطه قرب جوار دریا، ایکتیوفاجی یا ماهی خواران و ناحیه مشرف به داخله کشور را گدروسیا می‌نامیدند.» (۱۲)

یونانیان به بلوچستان «اراباه» نیز می‌گفتند، زیرا نثارک، دریا سالار اسکندر مقدونی - که به سال ۳۳۶ ق.م. با کشتیهای تحت فرماندهی خود از مصب رود سند گذشته و به سواحل مکران و تنگه هرمز رسیده است - می‌گوید: «اوایل آبانماه (مطابق با دوم اکتبر ۳۳۶ ق.م. مصادف با سال یازدهم سلطنت اسکندر سفر تاریخی خود را شروع کردیم. اوایل آذرماه همان سال به سواحل اراباه (نام یونانی بلوچستان) رسیدیم.» (۱۳)

برخی بر این باورند که در گذشته‌های بسیار دور در سرزمین بلوچستان باتلاق وجود داشته است و ارانیا^۷ یا ایرنیا^۸ در زبان سانسکریت به معنی «باتلاق» است و از ترکیب این واژه با مکه تلفظی پدید آمده که به مرور زمان [به] مکران «سرزمین باتلاقها» [اطلاق] شده است. (۱۴)

در حوالی سند، مکران را با کاف مفتوح تلفظ می‌کنند، از این رومی توان گفت که مکران مرکب از دو

3- maka

4- Kussun

5- meḵiā

6- mykiān

7- arānīya

8 - irinā

کلمهٔ ران (باتلاق) و مکا، است. (۱۵)

به هر حال قرن‌ها سرزمین کنونی بلوچستان، مکران نامیده می‌شده است جهانگردان عرب نیز به نام مکران یا مکوران از این منقطه یاد کرده‌اند. (۱۶)

مارکوپولو، از سرزمین بلوچستان به نام «کسماکوران» یا «کسمه‌کوران» یاد نموده است. وی می‌نویسد: «کسماکوران، ایالتی است که شاهی بر آن حکومت می‌کند. مردم آن با زبان خاص خود گفت‌وگو می‌کنند، بیشتر مردم آن مسلمانند؛ هر چند بت پرستان هم در آن جا زندگی می‌کنند.» (۱۷) نویسندگان قرون سیزده، چهارده و پانزده میلادی غالباً برای تسمیه تمام ایالت، کلمه کیچ و مکران را استعمال می‌کردند و به همین جهت مارکوپولو ولایت مزبور را کسمه‌کوران نامیده است. (۱۸)

ظاهراً در گذشته‌های بسیار دور طایفه دیگری به نام کوچ (ظاهراً براهوییها) با بلوچ‌ها خویشاوندی داشته است و فردوسی در شاهنامه از دو طایفه مجاور یکدیگر کوچ و بلوچ نام برده است.

ریچارد فرای می‌گوید: «بی شک مردم بلوچ ایرانی که نام خود را به سرزمین پهناوری داده‌اند که میان رود سند و خلیج فارس در یک سو و اقیانوس هند و شهرهای ایرانی کرمان و بم و شهرهای افغانی فراه و قندهار در دو سوی دیگر واقع است، پیش از سدهٔ یازدهم پس از میلاد به این قسمت نیامده بودند.» (۱۹)

برخی بر این باورند که در قدیم بلوچ‌ها در ارتفاعات گیلان زندگی می‌کرده‌اند و پیش از هجوم اعراب به ایران به مکران و بلوچستان مهاجرت کرده‌اند و از این زمان است که کلمه بلوچستان از نام این قوم مأخوذ گردیده و در تسمیهٔ این سرزمین به کار رفته است.

بی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضراپی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۰۶.
- ۲- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۵.
- ۳- امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۷۲.
- ۴- جزایر خالدات یا سعادت، شش یا هفت جزیره است که در اقصای مغرب در دریای محیط واقع شده‌اند. فاصله این جزایر از ساحل اقیانوس دویست فرسنگ (۱۲۰۰ کیلومتر) است. جزایر مزبور را «خالدات» نامیده‌اند که ترجمه «جاودان کث» است، زیرا در بیشه‌ها و باغهای آن جزایر، همه نوع میوه‌های لذیذ و شگفت‌آور یافت می‌شود، بی آن که کسی آن درختان را کاشته باشد. زمین آنها به جای علف، محصول و به جای خار، همه‌گونه گل‌های معطر رنگین می‌آورد. دو جزیره از آنها به نام «مسفهان» و «لغوش» است. در آن جا عمارتی از سنگ تراشیده‌اند و روی ستونی بلند مجسمه‌ای برنجی نصب شده است و مجوس‌های نصارا از این جزایر آمده‌اند. (تقویم و تاریخ در ایران صفحه ۴۲)
- ۵- حمدالله مستوفی نزهةالقلوب، به کوشش لسترینج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۶۲.
- ۶- ابوالفداء تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۲-۳۳.
- ۷- مجله یادگار سال سوم شماره ۴ صفحه ۲۲-۲۳.
- ۸- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۱۹۵.
- ۹- استاد باستانی پاریزی، درباره «گدروزیا» می‌نویسد: «بعضی نکات هم هست که اندک تسامحی در آن می‌توان یافت؛ مثل کلمه «گدروزیا» که مرحوم پرنیا، همه جا به پیروی از اروپاییان، آن را بلوچستان و حتی تا بعد از اسلام نیز این ناحیه به نام جردوس (محرف جدروس- گدروز) خوانده می‌شده است. (محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی، انتشارات نوین، تهران ۱۳۵۶، ص ۵۵۳).
- ۱۰- و.و. بارتولد تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه سردادور (طالب‌زاده)، اتحادیه، تهران ۱۳۰۸، ص ۲۰۳.
- ۱۱- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۱۹۷.
- ۱۲- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۲۴.
- ۱۳- اسماعیل راثین، دریانوردی ایرانیان ج ۱، انتشارات سکه، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۲۳.
- ۱۴- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبان‌ماه ۱۳۵۵، ص ۱۱.
- ۱۵- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۱۱.
- ۱۶- سرپرسی سایکس، همان کتاب، ص ۱۲۴.
- ۱۷- مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو معروف به ایل میلیونه، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانف، نشرگویش، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱۴.
- ۱۸- و.و. بارتولد، همان کتاب، ص ۲۰۴.
- ۱۹- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۳.

فصل سوم

کوهها، آب و هوا و آبهای بلوچستان

I - ناهمواریها

امتداد کوههای شرقی، جنوبی و مرکزی ایران به سرزمین بلوچستان می‌پیوندد و ارتفاعات این منطقه را تشکیل می‌دهد. کوههای بلوچستان، نیمه جدید و از رده آلبی می‌باشند که غالباً از رسوبات دوران دوم و سوم (ائوسن) تشکیل شده‌اند و دارای سنگهای آتشفشانی و شیبهای تند هستند. این ارتفاعات معمولاً بایر، خشک و عاری از هر نوع پوشش گیاهی می‌باشند. (۱)

دانشمندان زمین شناسی معتقدند که بعضی از کوههای بلوچستان، همانند کوه آتشفشان تفتان متعلق به اواخر دوران سوم و اوایل دوران چهارم (پلئستوسن) است.

سمت شرق و غرب و ناحیه مرکزی سرزمین بلوچستان کوهستانی می‌باشد؛ ولی قسمت شمال غربی تا حوالی گودزره (۲)، بیابان و شنزار است. (۳)

تپه‌های سفید شنی که در تمام سواحل مکران مشاهده می‌شوند و در اثر سایش ممتد، کاملاً فرسوده شده‌اند، در این قسمت از ایران یکی از جالبترین مناظر جغرافیایی جهان را به وجود آورده‌اند. در این ناحیه بقایای تپه‌های فرسوده شده، به صورت مزار^۱ در آمده‌اند یا منظره پلکان ماندی ایجاد کرده‌اند که سگوه‌های مختلف آن در اثر نوسان آب دریا، در ادوار گذشته، به وجود آمده است.

در دشتهای ساحلی مکران - که از خاک نرم و ماسه‌های خاکستری تشکیل شده است - تپه‌های گلی آتشفشانی^۲ - که ارتفاع آنها گاهی به ۷۰ متر می‌رسد - وجود دارد. (۴)

مهمترین ارتفاعات بلوچستان از این قرارند:

الف - سلسله جبال پیرشوران (پیرسورانی)

سلسله جبال پیرشوران (پیرسوران یا سیاه‌بند) در مغرب بلوچستان از شمال به جنوب کشیده شده است و کویر لوت را از بلوچستان جدا می‌سازد. همچنین از شمال به سوی شمال غربی، دشت لوت را از

این منطقه جدا می‌سازد و ارتفاع آن از سطح دریا ۲۲۳۳ متر است. (۵)
در جنوب این ارتفاعات، تپه‌های کوچکی که معروف به گوهرکوه، مرغک‌کوه، مالاغ‌کوه و
هاشایی می‌باشند. واقع شده است. (۶)

ب - کوه سیاهان و کوهک

رشته ارتفاعات شرقی که از نُه^۳ و «پنجگور» در جهت شمالی و جنوبی ادامه دارد، پس از گذاردن
سیستان، در جناح راست خود و در سمت شرقی شهر زاهدان، به سوی مرز متوجه می‌شود و سپس دهلیز
سراوان را به وجود می‌آورد و به نام کوه سیاهان و کوهک به مرز متصل می‌شود و بارشته‌های قبلی موازی
می‌گردد. (۷)

ج - سلسله جبال تفتان

(۱) موقعیت، حدود و وسعت: رشته‌کوه تفتان، میان ۲۸ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۲۸ درجه و ۵ دقیقه عرض
شمالی و ۶۰ درجه و ۵۰ دقیقه تا ۶۱ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. (۸)
این سلسله جبال، در ۴۲ کیلومتری (۹) شمال شهر خاش میان بخش میرجاوه (از توابع شهرستان
زاهدان) و شهرستان خاش واقع شده است. ارتفاع آن از سطح متوسط آب خلیج فارس ۳۹۴۱ متر (۱۰) و
نسبت به دشتهای اطراف، حدود ۲۰۰۰ متر است. (۱۱)

امتداد خط الرأس تفتان، شمال غربی و جنوب شرقی است و مرز طبیعی میان نواحی نامبرده بالا
محسوب می‌شود. طول این رشته جبال از آخرین حد جنوب شرقی (غرب دهستان نازیل) حدود ۱۲
کیلومتر است. (۱۲)

(۲) زمین شناسی: در صفحات پیش، زمین شناسی رشته جبال تفتان، ضمن بحث در باره زمین
شناسی سرزمین بلوچستان، توصیف شد.

(۳) وجه نام گذاری: برخی بر این باورند که نام کوه تفتان از واژه «تَفْت» به معنی گرم و سوزان گرفته
شده است و این تسمیه به علت خروج دمه آتشفشانی مرکب از بخار آب و گاز گوگرد از دهانه آن است.
(۱۳) مؤلف کتاب هفت کشور یا صوراً اقالیم از این رشته کوه به نام «دفتان» یاد نموده است. (۱۴)
کوه تفتان در اصطلاح محلی به «چهل تن» معروف است و شایع شده است که چهل تن از راشدین
مذهبی در این کوه ناپدید شده‌اند، بدین جهت این کوه را کوه چهل تن نامیده‌اند و شاخک شمالی آن نیز به
همین سبب به اسم کوه زیارت معروف شده و در گذشته محل زیارت اهالی این نواحی بوده است. در
سرزمینهای بلوچستان و کرمان، از نام چهل تن به احترام یاد می‌شود، مردم این نواحی نام «چهل تن» را به
بلندترین ارتفاعات مناطق خود داده‌اند؛ همانند: چهل تن تفتان، چهل تن هزار (در جنوب کرمان) و
چهل تن بیدخوان (در جنوب قلعه مشیر کرمان) (۱۵).

میرزامهدی خان، سرتیپ مهندس، که حدود سال ۱۲۷۹ هـ. ق. از سوی دولت وقت، مأمور بازدید از سرزمین بلوچستان شده بود، در گزارش خود از کوه تفتان به نام «کوه گوگرد» یاد نموده است و می نویسد: «کوه تفتان، کوهی بسیار رفیع، مشحون به تلال و مشهور به کوه گوگرد است که در آن معدن نوشاد درهم وجود دارد. این کوه از سمت مشرق به رودخانه سنکویه و از طرف غرب به نازیل منتهی می شود.» (۱۶)

۴) قله رشته کوه تفتان: قله مخروطی و سفیدرنگ تفتان از فرسنگها فاصله بخوبی دیده می شود و شاید به همین مناسبت، یکی از ایستگاههای راه آهن زاهدان - میرجاوه (ایستگاه میان جوزک^۱ و میرجاوه) را با این که از شصت کیلومتری آن می گذرد، به نام تفتان نام گذاری نموده اند. رشته کوه تفتان دارای چهار قله به شرح زیر است:

اول - قله شمالی که از بقیه مرتفعتر است و به نام «کوه زیارت» معروف است.

دوم - قله جنوبی که کوتاه تر از بقیه است، آتشفشانی است که «مادرکوه» نامیده شده است.

سوم - قله شمال شرقی که «صبح کوه» نام دارد.

چهارم - قله ای که در مغرب مادرکوه قرار گرفته است و «نرکوه» نام دارد. (۱۷)

۵) دهانه های آتشفشانی: قله چهل تن، دارای سه دهانه آتشفشانی است که دو دهانه آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا از آنها مواد مذاب گوگردی خارج می شود و بنابر این تنها آتشفشان نیمه فعال ایران به شمار می رود. (۱۸)

اول - دهانه وسیع اولیه: قدیمی ترین دهانه آتشفشانی کوه تفتان است که در شمال غربی قله و روی «نرکوه» قرار دارد. آثار آن در حال حاضر به صورت پستی و بلندیهایی مشاهده می شود.

دوم - دهانه نیمه فعال جدید: این دهانه در سمت جنوب شرقی قله قرار دارد و قسمتی از آن که هنوز برجاست، جدیدترین قسمت آن است. (۱۹) از قعر این دهانه ها، صدای انفجارهای آتشفشانی به گوش می رسد و دائماً بخار و گازهای گوگردی متصاعد می گردد. در مدخل حفره های آتشفشانی، تخته های گوگرد خالص، فراوان مشاهده می شود. در تمام سطح قله تفتان بطور مخفیانه گازهای هیدروژن - سولفور، متصاعد می گردد، این گازها، مسبب از میان رفتن نسوج پنبه ای پوشاک کوهنوردان می شود. از این رو کوهنوردان باید از نشستن در سطح قله خودداری نمایند؛ مگر آن که از پوشاک پشمی استفاده کنند. (۲۰)

۶) راه صعود به قله: کوهنوردان، برای صعود به قله تفتان، باید از طریق زاهدان به دهستان کوشه^۲ (نرسیده به شهر خاش) حرکت کنند و از آن جا به روستای «جم جین» بروند؛ سپس از طریق «تنگ گلو»، راه خود را ادامه دهند. آب این دره، دارای املاح گوگردی است و قابل مصرف نیست. بنابراین کوهنوردان باید از چشمه ای موسوم به «آب خوش» که در نزدیکی تنگ گلو قرار دارد و دارای آب سالم و گوآرایی است، استفاده کنند.

از آن جا که از روستای کوشه (مرکز دهستان کوشه) تا قله کوه، حدود ۱۵ کیلومتر است، معمولاً مدت

صعود به قله حدود ۱۰ ساعت طول می‌کشد. ضمناً کوهنوردان می‌توانند از مسیرهای: شمال شرقی از طریق روستای سنگان به منطقه گون تختی (مسیر دودکش درّه)، و از جنوب از طریق آبادی تلخاب، و از شمال از طریق بخش میرجاوه به تفتان صعود نمایند.

دسته‌های مختلفی از کوهنوردان به قله تفتان صعود کرده‌اند که اولین صعود، در آخر سال (۱۲۷۲ هـ. ش./۱۸۹۳ م.) به سرپرستی ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی انجام یافت و جز این مورد، سون آندرسن فون‌هدن، سیاح سوئدی، نیز به کوه تفتان صعود کرده است. (۲۱)

۷) سایر ویژگیهای کوه تفتان: آب و هوا- آب و هوا بطور کلی در نواحی کوهستانی، همانند دامنه‌های کوه تفتان شامل: جون‌آباد و چانلی، امیرآباد کهنک،^۶ سرکم،^۷ گوشه، ترشاب و قسمتهای شرقی آن که به نواحی سنگان و سرشک^۸ محدود است، میزان حرارت از حد معمول تجاوز نمی‌کند و نواحی یاد شده در فصل تابستان، حکم بیلاق را دارند. (۲۲) چنان که پیش از این گفتیم: سرپرسی سایکس که اواخر سال ۱۸۹۳ م. به قله تفتان صعود کرده است، می‌گوید: «چشم‌اندازهای این حدود، بهترین مناظر زیبای ایران است.» (۲۳)

د - سلسله جبال بزمان

سلسله ارتفاعات بزمان در ۲۹ کیلومتری شمال غربی دهستان بزمان و در شمال چاله جازموریان با ارتفاع ۳۵۰۳ متر از سطح دریا قرار دارد. (۲۴) و امتداد آن از سوی مغرب به رشته جبال پارز در استان کرمان متصل می‌شود. این کوهها، چاله لوت را از چاله جازموریان جدا می‌کنند. یک رشته آن موسوم به «خضر زنده» است. (۲۵)

ه - کوه بم‌پشت

رشته ارتفاعات کرمان که دنباله کوه بارز است، به سوی ایرانشهر و کوهک ادامه می‌یابد و به اسم کوه بم‌پشت، مرکز بلوچستان را شیار می‌دهد و به سوی پنجگور امتداد می‌یابد. (۲۶)

و - کوه بیرگ^۹

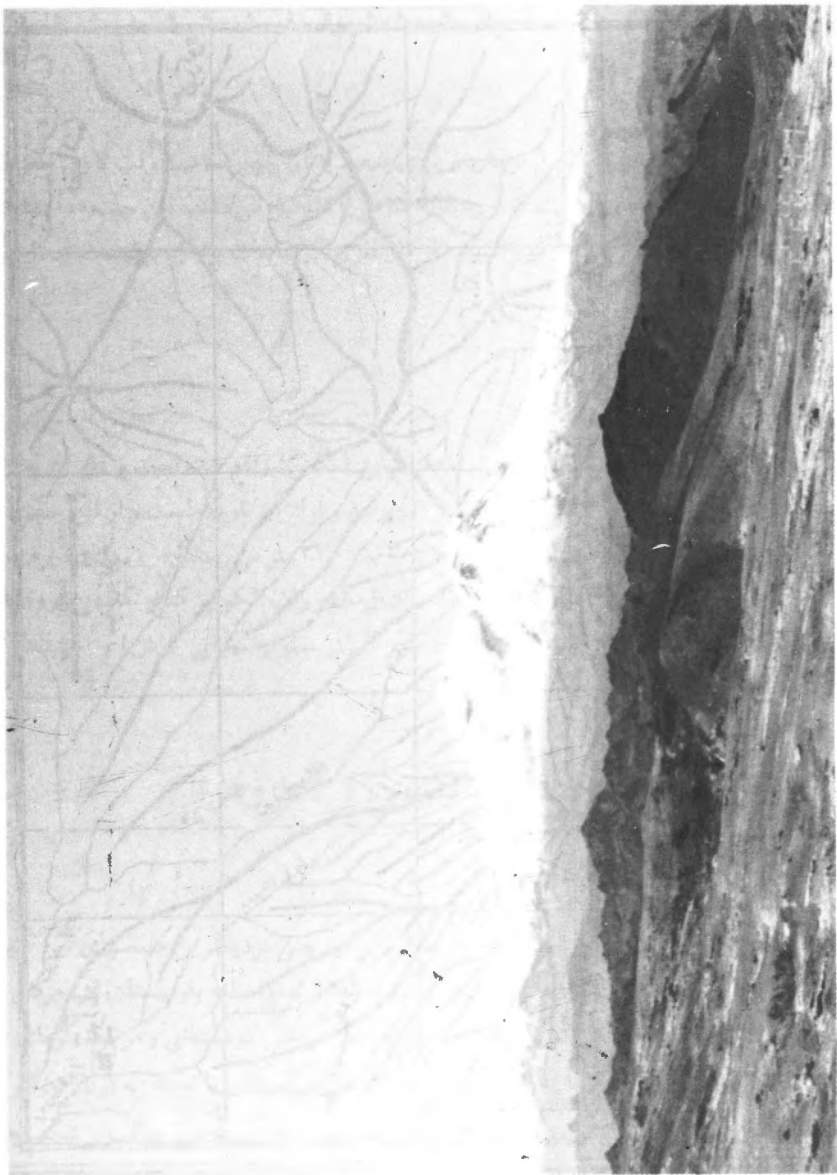
کوه بیرگ که از شمال غربی به سوی خط جنوبی است، به بلندی ۲۷۴۳ متر در شمال بخش زابلی واقع است. (۲۷)

6- Kahnok

7- Sarkam

8- Sarošk

9 - birg



قلل تفتان

ز - کوه پنج انگشت

این کوه در مجاورت کوه خاش در منطقه مرز واقع است و صعود به آن، چهار ساعت طول می کشد.
(۲۸)

ح - کوه فنوچ

کوه فنوچ در غرب کوههای لاشار قرار دارد و برای صعود به آن چهار ساعت وقت لازم است. از قلّه این کوه چهار چشمه بزرگ جاری است که رودخانه فنوچ را تشکیل می دهند. این چشمه ها عبارتند از: چشمه امیرآباد، کم گور، گورمکن، گور اسپید. از قلّه فنوچ، ارتفاعات بزمان، در سمت شمال بخوبی دیده می شود. (۲۹)

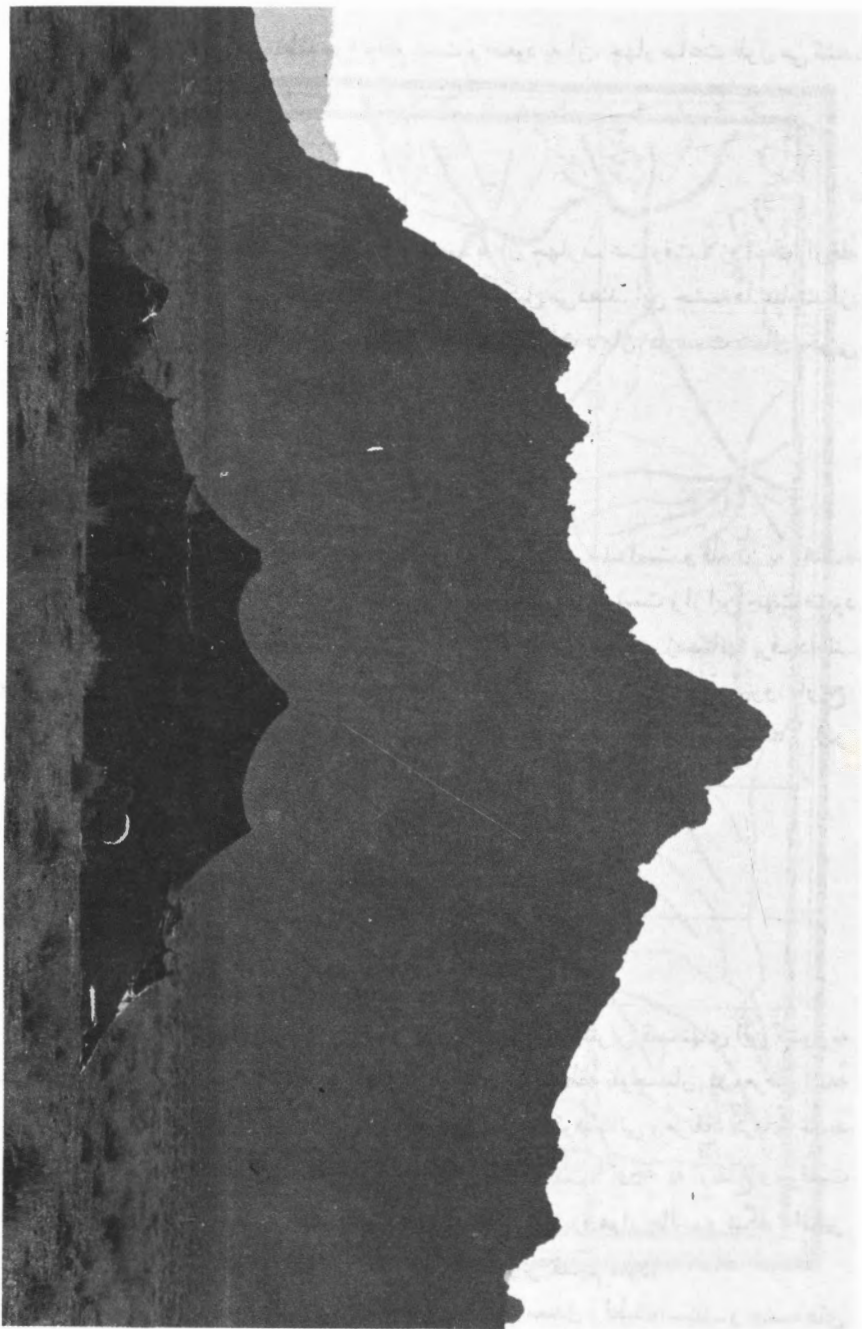
ط - کوه اسپیدان

رشته کوه اسپیدان، میان ایرانشهر به سمت قلعه زابلی (مگس) واقع شده است و قلّه آن به «هنت» موسوم است. ارتفاع این کوه به ۷۶۰۰ پا (۲۳۱۴ متر) می رسد و نوک آن باریک است و از این جهت صعود به این کوه مشکل است. تمام این ارتفاعات که به ۳۰۰۰ تا ۳۳۰۰ متر می رسند، در زمستانها برف دارند. (۳۰) کوههای دیگر بلوچستان عبارتند از: سلسه جبال آهوران، لکور، کنج، کچه، بیرو، یاریج، جیلی سفیدکوه، هنجار، استحرو (نزدیک خاش)، کلهر^{۱۰} (در جنوب شرقی خاش) و اسپیتک^{۱۱} (در شمال غربی خاش). (۳۱)

II - مشخصات اقلیمی و آب و هوا

الف - آب و هوا

از آن جا که سرزمین بلوچستان از جنوبی ترین مناطق ایران، یعنی نزدیکترین قسمت های این کشور به خط استواست، گرمترین مناطق ایران به شمار می رود. در تابستان تمام منطقه بلوچستان، در معرض اشعه تقریباً عمودی آفتاب قرار می گیرد و در نتیجه در تمام نقاط بجز نواحی کوهستانی و مرتفع، گرمای شدید حکمفرماست. (۳۲) به هر حال آب و هوای نواحی مختلف بلوچستان با توجه به ارتفاع و موقعیت جغرافیایی و فاصله این نواحی با دریا، متفاوت است و تضاد و تنوع آب و هوا، جالب و شگفت انگیز می باشد. بلوچستان را از لحاظ آب و هوا می توان به چهار ناحیه زیر تقسیم نمود:
(۱) ناحیه خوش آب و هوای درّه های کوه تفتان - که هوا در آن جا معتدل و لطیف است - و چشمه های آب گوارا نیز به خنکای اعتدال و لطف هوا صفای خاصی می بخشد.



کوهستان بلوچستان عکس از: نصرالله کسرائیان

۲) ناحیه معتدل با اختلاف شدید درجه حرارت در شبانه روز که شامل: زاهدان، خاش و روستاهای میان این دو شهرستان است.

۳) ناحیه گرمسیری با هوای خفقان آور و گرمای شدید در شبانه روز، که از ایرانشهر به سمت جنوب ادامه دارد و محل مناسبی برای رشد و نمو انواع و اقسام نباتات گرمسیری است.

۴) ناحیه ساحلی با هوای گرم و مرطوب شامل بنادر تیس، چابهار و کنارک است. (۳۳)

ب - درجه حرارت

در بیشتر شهرستانهای بلوچستان حداکثر درجه حرارت، بالای ۴۰ درجه سانتیگراد است. این میزان در تیر ماه در ایرانشهر به ۵۱ درجه بالای صفر می‌رسد. در ماههای آذر و دی، دمای بلوچستان به حداقل خود می‌رسد. سردترین شهرستانهای بلوچستان، زاهدان و گرمترین آنها ایرانشهر است. (۳۴) میزان رطوبت بطور متوسط، در ماههای پررطوبت سال در حدود ۵۰٪ می‌باشد؛ چنان که در زاهدان به ۵۱ و در ایرانشهر به ۴۸٪ می‌رسد. (۳۵)

ج - ریزشهای جوی

منبع و منشأ اصلی بسیاری از بارانهای ایران با بارشهای کشورهای مجاور و نواحی مدیترانه یکی است؛ بنابراین در ایران نیز، همانند سایر مناطق حوزه مدیترانه، بیشتر باران سالانه، در فصول سرد سال و خصوصاً در فصل زمستان است. این پراکنندگی فصلی در مشرق و جنوب شرقی ایران شدیدتر است، بطوری که در صحراهای شرقی و بلوچستان بیشتر از ۷۵٪ باران سالانه در زمستان به ثبت رسیده است. بطور کلی در فصول سرد سال تعدادی سیکلونها^{۱۲} مدیترانه‌ای از ایران می‌گذرد؛ ولی این سیکلونها در بهار و پاییز قدرت نفوذ به نواحی شرقی را ندارند و بدین جهت غالباً در مناطق کوهستانی غربی و همچنین در سواحل دریای مازندران باران تولید می‌کنند و تنها در ماههای زمستان است که اثر آنها به نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران، از جمله بلوچستان می‌رسد. نوع باران بیشتر به صورت رگبارهای کوتاه و شدیدی است که کوههای عریان را شستشو می‌دهد و سیلابهای شدید به وجود می‌آورد.

میزان بارندگی سالانه شهرستانهای: زاهدان، ایرانشهر، چابهار و خاش در سال ۱۳۶۳ ه. ش. به ترتیب ۵۶/۸، ۳۳/۵، ۳۵/۵ و ۳۱ میلی‌متر بوده است. (۳۶)

د - بادهای

سرزمین بلوچستان در اثر مجاورت با کویر لوت، بادخیز است و در معرض وزش چندین باد به شرح زیر است:

- (۱) - باد شمال: این باد معمولاً در بهار و پاییز می‌وزد و در مسیر خود از دریاچه‌های سیستان کسب رطوبت می‌کند و باعث سردی و اعتدال هوا می‌شود؛ ولی همین باد در فصل تابستان بر خشکی هوا می‌افزاید. بطوری که تحمل آن برای اشخاص غیر بومی دشوار است. چنانچه وزش باد شمال، مقارن با فصل زمستان باشد، ممکن است درجه حرارت هوا را بحدی کاهش دهد که سبب یخ‌بندان و بارش برف و بروز سرمای شدید گردد؛ علاوه بر آن موجب طوفانهای شنی می‌شود که هوا را تیره و تاری می‌سازد.
- (۲) باد غربی: این باد را به گویش محلی، کرمان گوریچ^{۱۳} می‌نامند که موجب افزایش درجه حرارت می‌شود و اغلب شدت وزش آن، سبب بروز طوفانهای سهمگین و سخت می‌گردد و در بیابانها برای مردم و کاروانیان خطرناک است.
- (۳) باد شرقی: معمولاً این باد در فصل پاییز و زمستان و اغلب در هنگام عصر می‌وزد. و بر خلاف بادهای دیگر نسبتاً ملایم است و خطری ایجاد نمی‌کند. به اصطلاح محلی آن را کلان دپو^{۱۴} یا تهلك^{۱۵} می‌گویند.
- (۴) باد جنوب غربی: باد جنوب غربی را به گویش محلی گرو^{۱۶} یا ایوامبی^{۱۷} می‌گویند. این باد نیز همانند بادهای شمالی، غربی و شرقی موجب ایجاد طوفان و دگرگونی هوا می‌شود. مردم بلوچستان بر این باورند که این باد باعث گرمی آب مشکها (خیک‌ها) و کوزه‌ها می‌گردد.
- (۵) باد جنوبی: باد جنوبی یا به اصطلاح محلی «نمبی» (شرجی)، رطوبت دریا را به همراه می‌آورد و سبب ریزش بارانهای شدید و جریان سیلابهای عظیم می‌شود، اما برای مراتع، مزارع و نخلستانها، مفید است و موجب سرسبزی اشجار و گیاهان می‌شود.
- (۶) باد روز: باد روز باعث ریزش باران می‌شود و از آن جا که وزش آن ملایم است و خطری در بر ندارد، به نام «بادروز» معروف شده است. (۳۷)

III - آبهای بلوچستان

الف - آبهای روی زمین

(۱) رودخانه‌ها:

اول - رودخانه سرباز (باهوکلات): رودخانه سرباز پرآب‌ترین رودخانه بلوچستان است که از جنوب کوه بیرگ^{۱۸} (در شمال بخش زابلی شهرستان سراوان واقع شده است) و کوههای بمپور سرچشمه می‌گیرد، (۳۸) و با شعبات بسیار خود، بیشتر آبهای جاری منطقه کوهستانی جنوب بلوچستان را

13- Kermāngourič

14- Kallāndapou

15- Tahlok

16- garru

17- ivāmbi

18- birg

جذب می‌کند و پس از مشروب ساختن نواحی سرباز، باهوکلالت، پیشین و دشتیاری به خلیج گواتر در دریای عمان می‌ریزد. (۳۹)

طول این رودخانه ۳۱۳ کیلومتر است و نامهای محلی آن از سرچشمه تا سرباز ریگان (۴۰) و از سرباز تا بخش راسک موسوم به سرباز و از این نقطه تا باهوکلالت به نام مزن کور (رودخانه بزرگ) و از باهوکلالت تا مصب خود، باهو نامیده می‌شود.

شاخه‌های سیلابی که به رودخانه سرباز وارد می‌شوند، عبارتند از: دو شاخه بزرگ به نامهای سرکور^{۱۹} و نسکند^{۲۰} که از کوهستانهای ایرافشان، زابلی، همانت^{۲۱}، آهوران و غیره شروع می‌شوند و در سرباز به هم می‌پیوندند و امتدادشان به نام بندان و پیردان به سوی نقطه‌ای موسوم به دپکور^{۲۲} جریان می‌یابد. در این مکان، شاخه کشیکور^{۲۳} که حد فاصل میان سرباز و قصرقند است و شاخه «پشامک» به آن ملحق می‌شوند، سپس به سوی فیروزآباد و راسک امتداد پیدا می‌کند و روستاهای بزرگی همانند هیت، پارود و جنگل از آبهای آن استفاده می‌کنند.

و دیگر، شاخه شیرین کور که از ارتفاعات مورتان و هنگ شروع می‌شود و در حدود روستاهای جیکگوار^{۲۴} و بافتان^{۲۵} به رودخانه سرباز ملحق می‌شود.

و دیگر، شاخه‌های پیشین و کستک، سورواشان^{۲۶}، مچ کور، نلینت^{۲۷}، کاجه یا کاجو^{۲۸} و غیره است که میان شاخه‌های مزبور، شعبه کاجو از دیگر شعبه‌ها مهمتر است و منشأ آن، محلی موسوم به چامپ است و تقریباً همه سیلابهای ارتفاعات آهوران و کوههای غرب سرباز و سگار^{۲۹} را مجتمع می‌سازد و به قصرقند می‌رسد و پس از الحاق، با مسیرهای دیگر، تشکیل تنگه‌ای به نام «سارت آب» می‌دهد و سرانجام از مناطق کوهستانی عبور می‌نماید و داخل ناحیه دشتیاری می‌شود. در این جا به دو شاخه تقسیم می‌شود: شعبه روستاهای حنایی پلان، مهر بازار، دلگان و چراغ آباد.

و شعبه روستاهای تلان^{۳۰} و کوچه که در نقطه‌ای موسوم به «چیل سر» دره عمیقی تشکیل می‌دهد و به شعبه اصلی متصل و درگادپکیر^{۳۱} به رودخانه سرباز ملحق می‌شود و از طریق کلانی عبور می‌کند و به خلیج گواتر در دریای عمان می‌ریزد. (۴۱)

از آن جا که بستر علیای رودخانه سرباز، کوهستانی است، هنگام سیلابی شدن پرآب می‌شود. از اواسط پاییز تا اوایل بهار، این رودخانه، پرآب‌ترین زمان خود را پشت سر می‌گذارد؛ زیرا در این زمان

19- sarkōr	20- naskand
21- hamant	22- dapekor
23- Kešikor	24- jikigvar
25- bāftān	26- survāšān
27 -nalint	28- Kāju
29- saḡār	30- talān
31- gādpakir	

رگبارهای تندی در ابتدای شاخه‌های آن می‌بارد. (۴۲)

رودخانه سرباز، تأثیر بسیاری در عمران و آبادی اراضی پیرامون خود دارد و حاصلخیزی زمینهای مذکور، مدیون برکت آبها و مواد رسوبی سودمند آن است و حیات انسان در جنوب بلوچستان وابسته به آب این رودخانه است و علاوه بر نخلستانهای بسیاری که در دره میانی آن قرار گرفته است، در خروج از مناطق کوهستانی، سرزمین وسیعی از دشتیاری را مشروب می‌سازد و قسمت اعظم خاک حاصلخیز دشتیاری نیز نتیجه رسوب گذاری همین رودخانه در طی سالهای متمادی است. ناحیه‌ای که از آب این رودخانه استفاده بیشتری می‌برد، با هوکلات است که با احداث سد بیش از ۳۶۰ روستا از آبهای آن در کشاورزی و دامداری بهره‌مند می‌شوند.

دوم) رودخانه نیک شهر و شعبه‌های آن: این رود از ارتفاعات شمالی نیک شهر سرچشمه می‌گیرد و پس از دریافت چند شاخه فرعی، همانند: کشیک، شکیم و کناردان، بنت و رایج، نسپران، سورک و سادیج به دریای عمان می‌ریزد.

کشیک: این شعبه از ارتفاعات جنوب چامپ سرچشمه می‌گیرد و شعبه دیگری به نام «داروکان» به آن ملحق می‌شود و از جنوب نخلستانهای هوکرد^{۳۲}، انبک^{۳۳} می‌گذرد و به رودخانه نیک شهر متصل می‌شود. شکیم و کناردان: از ارتفاعات شمالی نیک شهر سرچشمه می‌گیرند و به طرف نوکین جان (نیکوجان) و پوزک امتداد می‌یابند و به شاخه اصلی می‌رسند.

شعبه دیگری از تنگ سرحد و روستاهای هیچان و کلگ ملّا^{۳۴}، حسین آباد و غیره می‌گذرد و به رودخانه نیک شهر ملحق می‌شود. و سرانجام پس از آن که دودره عمیق از سوی شرق و غرب به رودخانه نیک شهر پیوستند، از نقاط کنار و گت عمرخان عبور می‌نمایند و سپس برای رسیدن به دریا، مسیری در کوههای ساحلی ایجاد می‌کنند. (۴۳)

سوم - رودخانه بمپور و شعبه‌های آن: دشت بمپور که میان بلوچستان و رودبار کرمان قرار گرفته است، از هر طرف، ارتفاعاتی نظیر: جبال بارز و بزمان در شمال؛ بشاگرد، و فنوج و چامپ در جنوب؛ اسفندقه کرمان در غرب؛ زردکوه، اسپیدان و سیاه‌بند در مشرق، آن را احاطه کرده است.

سیلابهای ارتفاعات مذکور، جلگه بمپور را طی می‌نمایند و در انتهای مسیر خود به نام رودخانه بمپور به دریاچه فصلی جازموریان می‌ریزند. مسیلهای مذکور از لحاظ آبیاری مزارع بمپور حائز اهمیت هستند و بابت سد هایی بر روی آنها به اهمیتشان افزوده می‌شود. (۴۴)

بزرگترین، پرآب‌ترین و با برکت‌ترین رودهای سرزمین بلوچستان، رود بمپور است. از آن جا که رود بمپور در بعضی نقاط از دل ریگزارها می‌خزد و گاه آشکارا جریان می‌یابد، از شگفت‌انگیزترین رودهای جهان است.

رودهای کھیری (آب سواران) و آب دزدان از ارتفاعات آهوران و همانند سرچشمه می‌گیرند.

شعبه کُتار از سرفهرج به سمت مغرب جریان می‌یابد و سیل‌های اسپیدان و همانند نیز به آن می‌پیوندند و در نزدیکی روستای ابرو و احمدآباد به رودخانه بمپور ملحق می‌شود. این رودها بجز خشکسالیها، دارای آب هستند و مورد استفاده قرار می‌گیرند.

شاخه کارواندر: از کوههای مرانتاک^{۳۵} و بیرگ سرچشمه می‌گیرد و روستاهای گونیج و کارواندر را پر آب می‌سازد و در جنوب، به شاخه ایرندگان می‌پیوندد و روستای دامن را پر آب می‌کند. روستای شهردراز (واقع در جنوب شرقی ایرانشهر) نیز از این شاخه پر آب می‌شود و سرانجام، شاخه کارواندر پس از الحاق به شاخه کُتار به رودخانه بمپور می‌پیوندد.

گران میلان: این رود که از جاری شدن سیلابهای «سیاه بند کوه» تقویت می‌شود، پس از عبور از روستاهای اسدآباد و شهر دراز به رودخانه بمپور متصل می‌شود. شاخه گران میلان دارای جریان زیرزمینی است. در ناحیه ایرانشهر از آبهای آن به شکل قنات استفاده می‌شود؛ اما هنگام بارش بارانهای شدید، سیلابهای عظیمی در بستر آن متولد می‌شود که باعث ویرانی کاریزها می‌گردد.

سیلابهای شمالی: سیلاب موسوم به کاسکین یا سیلاب سندملا و بزمان توأم می‌گردد و از غرب بخش بمپور به رودخانه بمپور می‌پیوندد. شعبه بزمان از کوه بزمان سرچشمه می‌گیرد و چندین روستا را در مسیر خود سیراب می‌سازد؛ ولی در محل برخورد خود با کاسکین فاقد آب است.

سیلاب مادر مکسان و دره آهو: این سیلاب دائما دارای آب است و خود از عوامل ایجاد نخلستانهای سرسبز می‌باشد؛ مزارع پیرامون خود را سیراب می‌کند و از شمال غرب مستقیماً به هامون جازموریان می‌ریزد.

پیرمادانی: از کوههای آهوران و یالان سرچشمه می‌گیرد و در حدود محمدآباد بمپور به نام خشگوار به رودخانه بمپور می‌پیوندد. در ناحیه سد پیچ و لاشار که آبریزهای پیچ و غیره به آنها مشرف هستند، مسیرهای سیلابی مشاهده می‌شود که فقط در قسمتهای کوهستانی دارای آب مختصری هستند و پس از الحاق به یکدیگر در حدود چاه شور به رودخانه بمپور ملحق می‌گردند.

رود مسکوتان: این رود از کوه آزاباغ^{۳۶} سرچشمه می‌گیرد و از اطراف نیز چندین مسیر سیلابی به آن می‌پیوندد و در ۱۸ کیلومتری شرق روستای باغ نیل به رودخانه بمپور می‌ریزد. پیرامون این مسیلهها را اراضی حاصلخیز و نخلستانهای باشکوهی فرا گرفته است. (۴۵)

چهارم - رود ماشکل (ماشکید): رود ماشکید، از دامنه‌های شمالی بم پشت به طرف شرق جریان پیدا می‌کند و پس از مشروب ساختن دره سراوان از مرز می‌گذرد و در خاک پاکستان به رودخانه سیلابی رخشان - که از ناحیه پنج‌گور سرچشمه می‌گیرد - ملحق می‌شود و پس از عبور از تنگه ذرتی، گراوک و جلگه خاران به سوی غرب تغییر مسیر می‌دهد و اراضی دیم‌زار شرقی لادگشت را مشروب می‌کند و سپس داخل هامون ماشکید می‌شود. پاکستانیها از این رودخانه کاملاً بهره‌مند می‌شوند. (۴۶)

پنجم - رودخانه بی چند^{۳۷}: روستاهای تلنگ، درمان، کوچو^{۳۸} و غیره از آب این رودخانه استفاده

می‌کنند که در نتیجه نسبت به دیگر روستاهای بلوچستان پر جمعیت‌تر و دارای کشاورزی و دامداری مطلوب‌تری هستند.

ششم - رودخانه نسپران: این رودخانه، از کوههای جنوبی سرچشمه می‌گیرد و روستاهای کهن علی^{۳۹} و شهر یاری را مشروب می‌نماید و به مسیر سیلابی به نام امیرآباد متصل می‌گردد و سپس به سوی جنوب ادامه می‌یابد و درخور راپج^{۴۰} به دریا می‌ریزد.

هفتم - رود سورک^{۴۱}: این رود از کوه بن سرخ سرچشمه می‌گیرد و تعدادی از مزارع و نخلستانهای مسیر خود را مشروب می‌سازد و در نزدیکی گوهرت^{۴۲} به دریا می‌ریزد.

هشتم - رودخانه سادیچ^{۴۳}: رودخانه سادیچ از کوههای سرحدی کوتیچ^{۴۴} سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب ساختن چند آبادی و نخلستان به دریا می‌ریزد.

نهم - رودخانه بنت و راپج: سرچشمه اولیه این رودها از کوههای سرچه و فنوج (کوه سفید) با دو شعبه شروع می‌شود و به نامهای بنت^{۴۵} - که شاخه اصلی است - و نسپران^{۴۶} به یکدیگر می‌پیوندند و از تنگ فنوج عبور می‌نمایند و به سمت بنت جریان می‌یابند. شعبه شادآب، نیز از شرق به آن ملحق می‌شود و پس از خروج از دره‌های مرتفع متوجه دریا می‌گردد.

دهم - رودخانه زاهدان: این رود از پیوستن آبهای پیرامون زاهدان و کوههای: لخشک، گوریند، منزل آب خرنی^{۴۷}، قطار خنجک، پالیزی، سیاکهره، لار، کامبوزیا و غیره به وجود می‌آید و پس از عبور از تنگ لار، به سمت پاکستان جریان می‌یابد. و به این علت که فقط هنگام سیلابی بودن دارای آب است، برای زراعت مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

یازدهم - مسیرهای سیلابی ارتفاعات غربی زاهدان: سیلابهای کوههای غربی زاهدان و قسمتی از حصارو^{۴۸} و ارتفاعات لواری آب، از معابر معروف گراغه و نصرت آباد کویر و تنگ نادری به سوی کویر لوت امتداد یافته است؛ ولی از آن برای کشاورزی استفاده نمی‌شود. پیرامون نصرت آباد، مزارع و مراتعی دیده می‌شود که عموماً از آب قنات مشروب می‌شوند. (۴۷)

دوازدهم - رودخانه میرجاوه: این رود از کچه کوه سرچشمه می‌گیرد و از وسط دره وسیعی عبور می‌کند و در مرز بلوچستان و کلات به نام رودخانه تالاب (تلخ آب که به گویش محلی ته لاب تلفظ می‌شود) در ریگزارهای هامون ماشکید فرو می‌رود.

37- bičand

38- Kučo

39- Kahneali

40- rāpč

41- Sovrak

42- gohort

43- sādič

44- Kotič

45- bent

46- nasporan

47- Xarnei

48- hessaru

قسمتی از آب رودخانه میرجاوه را در هنگام احداث راه آهن میرجاوه - زاهدان با ایجاد منبع و لوله کشی به ایستگاه راه آهن میرجاوه هدایت کرده اند که از آن جا با واگنهای مخصوص به همه ایستگاههای میان راه حمل می شود. یکی از شعبه های این رودخانه، موسوم به لادیز است که از مغرب جریان دارد و بخش لادیز را مشروب می کند. (۴۸) رودخانه میرجاوه از ناحیه ریگ ملک به این اسم نامیده می شود و دارای بستر کاملاً صاف و همواری است.

سیزدهم - سیلابهای سلسله جبال تفتان: سیلابهایی که از ناحیه شمال غربی تفتان شروع می شود، پس از پیوستن به یکدیگر به نام رودماهی داخل ناحیه گلوگاه شورومی شود و از تنگ رودخانه ماهی و شمال کهورک می گذرد و به سوی شوره گز امتداد می یابد. این رود زمینهای کشاورزی و روستاهای گرگ - که در گذشته محل سکونت گروهی از طایفه سرگلزایی سیستان بوده است - و حیدرآباد را - که اکنون محل سکونت مردم طایفه شه بخش (اسماعیل زایی) است - مشروب می سازد.

سیلابهای غربی تفتان: این سیلابها با سیلابهای شمالی و جنوبی هم آغوش می شوند و از تنگ کل مزار^{۴۹} عبور می کنند و از طریق سمسور به سمت شوره گز جریان می یابند مسیر شوراب و پگ که از کوههای بزمان و سیاه بند شروع می شود نیز به سیلابهای مذکور می پیوندند.

سیلابهای جنوب غربی تفتان: از مسیری نزدیک به دهستان کوشه شروع می شوند و پس از عبور از روستاهای دجنگ^{۵۰} بالا و پایین، سوئن^{۵۱} و کنار سیاه رشک^{۵۲} به هامون چاه غیبی می رسند. سیلابهای موسوم به پیگل^{۵۳} از جنوب، و آب جوزی از مغرب نیز داخل هامون چاه غیبی می شود.

سیلابهای جنوبی و شرقی تفتان: این سیلابها به نامهای کوشه یا مهران و ترشاب در جلگه خاش و پشت کوه جریان می یابند؛ سپس به سوی شمال امتداد پیدا می کنند و در دشت گزو با مسیرهای سیلابی گرانچن^{۵۴}، مورپیش و سنگان یکی می شوند و در شمال ناحیه ریگ ملک به رودخانه میرجاوه می پیوندند. از سیلابهای نامبرده، جز سنگان، کوشه و ترش آب که دارای آب می باشند و مورد استفاده اهالی هستند، بقیه سیلابها در زمینهای پست فرو می روند و بلااستفاده می مانند.

سیلابهای شمالی و شمال شرقی تفتان عموماً به سمت زاهدان جریان می یابند.

مسیل پدگی از ارتفاع گزو در شرق روستای سنگان شروع می شود.

مسیل لارمبا^{۵۵}، تمین^{۵۶}، روپس^{۵۷}، انجرک^{۵۸}، دره شیخ احمد، گره گاوکش، جون آباد و تمام

سیلابهای شاهسواران تا شورک، پس از عبور از لادیز به رودخانه میرجاوه می پیوندند.

49- Kallemazār

50- Dajang

51- suen

52- reškak

53- Pigol

54- gorančen

55- lārombā

56- tomin

57- rupas

58- anjerek

در ناحیه میرجاوه، مسیلهای شمالی و سایر مسیلهای اطراف تا تنگ ندام و کوه پدگی و سیلابهای شرق دامنه تفتان به مسیر سیلابی ریگ ملک - تالاب می پیوندند و در طول خط مرز به سوی جنوب شرقی و سپس به طرف مشرق تغییر مسیر می دهد و پس از گذشتن از نزدیکی گورانی و کندی^{۵۹} و وادیان به هامون ماشکید می رسد. (۴۹)

۲) دریاچه ها

اول - دریاچه جازموریان: این دریاچه، در غرب بلوچستان قرار دارد و نیمی از آن در استان کرمان واقع است. هلیل رود از ارتفاعات کرمان و رود بمپور از بلوچستان به آن می ریزند. در قسمت عمیق آن در فصول بارانی، آب مشاهده می شود؛ اما در سایر مواقع به شکل مرداب و باتلاق در می آید. مراتع پیرامون آن برای چرای دامها مفید است.

مساحت حوزه جازموریان به ۳۰۰ کیلومتر مربع می رسد و مقدار متوسط آب آن ۱۰/۲ میلیارد متر مکعب است. (۵۰)

دوم - دریاچه چاه غیبی (هامون چاه گابی): این دریاچه، در جنوب غربی خاش، مرکز تجمع سیلابهای دجنگ و پیگل، است و همانند سایر هامونها در فصل بهار دارای آب و در سایر فصول به صورت مرداب در می آید و چراگاه مناسبی برای دامهای ناحیه است.

سوم - سردریا: در قتل تفتان، سه دریاچه وجود دارد که به سردریا معروفند. دو تا از این دریاچه ها در قسمت شمالی واقع شده اند که عمق آنها کم و اغلب دارای آب گوارا هستند و دریاچه سوم - که نسبتاً بزرگتر است (۲۵۰×۳۵۰ متر) - دارای آب شور دایمی است. (۵۱)

ب - آبهای زیرزمینی

با توجه به میزان بارندگی و شدت تبخیر در بلوچستان، ذخیره آبهای زیرزمینی محدود است و عموماً آب این منطقه، از طریق چشمه ها و حفر چاههای عمیق و نیمه عمیق و کاریزها تأمین می شود. زمین بلوچستان برای حفر چاه و راهروهای زیرزمینی (کاریز) با شیوه های ساده و وسایلی که مورد استفاده مقتیان باشد، بسیار مساعد است؛ زیرا چینه شنی آن بدون این که احتیاج به مواد منفجره داشته باشد براحتی با کلنگ کنده می شود.

جدول صفحه بعد تعداد قنوات، چاهها و چشمه های این منطقه را نشان می دهد.

ج - آبهای معدنی

از آن جا که کوههای بلوچستان نتیجه چین خوردگی دوران سوم زمین شناسی هستند، آثار فعالیت های

کوهها، آب و هوا و آبهای بلوچستان / ۴۵

آتشفشانی در آنها بطور نسبتاً وسیعی مشاهده می شود. این پدیده در حال حاضر که آتشفشانها نیمه خاموش هستند و فعالیت کمتری دارند، به صورت چشمه های آب معدنی گرم و سرد در پیرامون کوه تفتان، خاش (دره سنگان)، دوازده کیلومتری شمال نصرت آباد، کوه بزمان، ناحیه سفیدآبه (مسیر جاده زاهدان - بیرجند)، روستای یوسف آباد (مسیر جاده زاهدان - خاش)، دیده می شود. (۵۳)

تعداد قنوات، چاهها و چشمه ها در بلوچستان در سال ۱۳۶۰: (۵۲)

چشمه	چاه			تعداد قنوات	نام شهرستان
	دستی (معمولی)	نیمه عمیق	عمیق		
۱۲۰	۶۶	۱۲۶	۲۰	۳۴۳	زاهدان
۱۵۰۰	۵۴۵	۳۰	۴۴	۷۶۵	ایران شهر
۶۰۰	۳۹۳	۱۴۳	۳	۳۲۶	سراوان
۱۷۱	۹۴	۱۳۱	۵۸	۳۰۸	خاش
—	—	۵۲	—	۹۵	چابهار
۱۶۷۱	۱۷۶۶	۴۸۲	۱۲۵	۱۸۳۷	جمع

پی‌نوشت‌های فصل سوم

- ۱- ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، اقبال، تهران ۱۳۶۲، ص ۵۲.
- ۲- دریاچه آب شور کم عمقی است در جنوب رود هیرمند و جنوب شرقی دریاچه هامون سیستان.
- ۳- مجله یادگار، سال ۳، ش ۴ ص ۲۵-۲۶.
- ۴- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲، ج ۱، دانشگاه تهران ۱۳۴۲، ص ۵۵.
- ۵- مجله یادگار، سال ۳، ش ۴، ص ۲۶.
- ۶- علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۲۹.
- ۷- همان کتاب، ص ۲۵.
- ۸- احمد معرفت، کوهها و غارهای ایران، کانون معرفت، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۱۱.
- ۹- از قله آتشفشان آن، تا مرکز شهر خاش به خط مستقیم، حدود ۴۲ کیلومتر است.
- ۱۰- عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیئاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۲.
- ۱۱- شورای عالی برنامه ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای: اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۸.
- ۱۲- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۳۱۱.
- ۱۳- ربیع بدیعی، همان کتاب، ص ۵۲.
- ۱۴- منوچهر ستوده (مصحح)، هفت کشور یا صورالاقالیم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳، ص ۵۴.
- ۱۵- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۳۱۱.
- ۱۶- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج اول به کوشش محمد علی سپانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۲۸.
- ۱۷- علی رزم آرا، همان کتاب، ص ۲۶.
- ۱۸- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان مأخذ، ص ۷۴.
- ۱۹- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، جغرافیای ایران، سیستان و بلوچستان، وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۶۳، ص ۳.
- ۲۰- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۳۱۱ و اظهارات مورخ ۱۳۶۶/۶/۲۱ آقای علی اصغر مریخی مربی محترم و سخت کوش فدراسیون کوهنوردی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲۱- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۳۱۲.
- ۲۲- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱۰.
- ۲۳- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۶۶.
- ۲۴- عباس جعفری، همان کتاب، ص ۳۱.
- ۲۵- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۲۴۳.
- ۲۶- علی رزم آرا، همان کتاب، ص ۲۵.
- ۲۷- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۱۵.
- ۲۸- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۲۴۳.
- ۲۹- علی رزم آرا، همان کتاب، ص ۲۷-۲۸.

- ۳۰- احمد معرفت، همان کتاب، ص ۲۴۳ .
- ۳۱- امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۱-۸۲ .
- ۳۲- محمد حسن گنجی، سی‌ودومقاله جغرافیایی، سحاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۵۲ .
- ۳۳- مجله تلاش، ش ۲۶ دی و بهمن ۱۳۴۹، ص ۶۶ .
- ۳۴- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۴ .
- ۳۵- مجموعه مقالات سمینار جغرافی، ش ۳ ص ۲۶۳ .
- ۳۶- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر و آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳ به نقل از سازمان هواشناسی استان سیستان و بلوچستان، ص ۶ .
- ۳۷- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۱۲- ۲۱۳ و امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۷۶-۷۷ .
- ۳۸- مسعود کیهان، جغرافیای مفضل ایران، چاپ مجلس، تهران ۱۳۱۰، ص ۸۰ .
- ۳۹- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۴۶ .
- ۴۰- عباس جعفری، همان کتاب، ص ۴۲ .
- ۴۱- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۱۸- ۲۱۹ .
- ۴۲- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۴۶ .
- ۴۳- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۱۹ .
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۲۱۷ .
- ۴۵- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۸۹- ۹۰ .
- ۴۶- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۱۶ .
- ۴۷- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۸۴ .
- ۴۸- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۸ .
- ۴۹- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۸۵- ۸۶ .
- ۵۰- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۷ .
- ۵۱- ایرج افشار، همان کتاب، ص ۲۲۰ .
- ۵۲ و ۵۳- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۳۳۳ .

فصل چهارم

منابع طبیعی بلوچستان

I - پوشش گیاهی

باران کمی که در سال می بارد و کوتاهی فصل ریزش باران، سبب آن شده است که منطقه بلوچستان از لحاظ نباتات طبیعی، فقیر جلوه کند؛ ولی طبیعت، نباتات این منطقه را طوری با محیط خشک، سازگار ساخته است که دانه ها یا پیازها ممکن است چندین سال در مقابل خشکی مقاومت کنند و زنده بمانند و در نتیجه، هر چند سال یک بار که باران کافی می بارد، در مدت کوتاهی، انواع گلها و بوته های طبیعی — که در نوع خود بی نظیرند — از زمین سر در می آورند و منظره خشک و وحشتناک این سرزمین را دگرگون می سازند؛ و به طبیعت این منطقه جلوه و حیاتی دیگر می بخشند. (۱)

به هر حال، پوشش گیاهی بلوچستان، تنگ و محدود است. در بعضی نقاط حتی حداقل شرایط گیاهان بیابانی و کویری نیز وجود ندارد؛ با این حال در پوشش گیاهی این سرزمین تنوع گیاهی مشاهده می شود زیرا در برخی نقاط آن، همانند جزایر سوماترا، کائوچو می روید و در بعضی جاها، مانند سرزمین هند درختان انبه و انجیر هندی یافت می شود. بطور کلی در کنار مسیلهها، رودها و دامنه ارتفاعات به علت وجود رطوبت بیشتر و درجه حرارت کمتر، جنگلها و نباتات طبیعی متنوع و متراکم تری وجود دارد. (۲) پوشش گیاهی سرزمین بلوچستان با توجه به شرایط و موقعیت جغرافیایی منطقه در نواحی سرحدی و ساحلی از این قرار است:

الف - نواحی سرحدی

در ناحیه ای معروف به سرحد — که سلسله کوههای تفتان، پنج انگشت و موربیش را در بر می گیرد — شرایط جنگلی پدید آمده است و در آن استعداد پوشش گیاهی و علفزارهای مناسب و کافی وجود دارد. در این منطقه درختانی به وجود آمده است که گرچه به انبوهی و شکوه درختان جنگلهای شمال کشور نمی رسند؛ اما درختانی مفید هستند که میوه آنها مورد استفاده اهالی است. مهمترین نباتات و درختان ناحیه سرحدی بلوچستان از لحاظ جنس و خصوصیات به شرح زیر است:

(۱) درخت بنه^۱: بنه، خود سه گونه درخت است و این هر سه، از درختان کوچک و میانه محسوب

می شوند؛ برگهای آنها عموماً مرکب شانه‌ای و دارای میوه معطر روغنی هستند. (۳) میوه این درخت مقوی است و کوبیده آن را با خرما مخلوط می نمایند و یک نوع شیرینی خوشمزه‌ای می سازند. از کوبیده آن همچنین اشکنه‌ای تهیه می کنند که بسیار مقوی و مفید است. (۴)

(۲) بادام کوهی: بادام کوهی در جنگلهای بلوچستان به صورت درختچه وجود دارد و کم و بیش، گروههای یکدست یا مختلط بانه تشکیل می دهند. بادام کوهی دارای شاخه‌هایی در هم رفته و به هم پیچیده است که در انتهای شاخه‌هایش خار وجود دارد. (۵) میوه بادام کوهی قدری تلخ است؛ بنابراین ابتدا تلخی آن را می گیرند و سپس مصرف می کنند.

(۳) خنجک: خنجک درخت کوچکی است که برگهایش سه برگچه دارند. میوه آن از عدس بزرگتر نمی شود. نام محلی این درخت در بلوچستان، خراسان و افغانستان خنجک یا کینجک است. در سیستان و بلوچستان از میوه درخت خنجک، یک نوع اشکنه بسیار خوشمزه و مقوی تهیه می کنند که به عنوان ناهار یا شام مصرف می شود، ضمناً یکی از ایستگاههای راه آهن (در مسیر زاهدان - میرجاوه) به نام قطار خنجک نام گذاری شده است؛ زیرا در این ناحیه درخت خنجک به اندازه کافی وجود دارد. (۶)

(۴) پسته وحشی: پسته وحشی، درختی کوچک است و گونه اصلی بنه به شمار می رود و در نقاط مختلف کشور کشت می شود. در بلوچستان به صورت خودرو می روید و قسمتی از اراضی آن جا را اشغال کرده است.

(۵) بید: بید، به صورتهای بزرگ، کوچک و درختچه وجود دارد که در کنار نهرها و دره‌های مرطوب مناطق استپی و نیم خشک می روید و با درختان صنوبر از یک تیره محسوب می شود، ولی برگ آن برخلاف صنوبر، باریک و کشیده و دمبرگ آن کوتاه است. پوست بید دارای تانن است که در دباغی به کار می رود و دارای ماده «سالیسین» نیز هست که در گذشته برای درمان بیماری مالاریا مصرف می شده است و از شاخه‌های نرم و قابل انعطاف آن سید می بافند. (۷)

(۶) پده: پده، درختی است میانه و از گونه صنوبر بومی است که در بلوچستان می روید. تاج آن بزرگ و گرد است. پوست پده در جوانی، سبز زیتونی است؛ ولی درختان کهنسال آن، پوستی ناصاف و الیافی به رنگ قهوه‌ای روشن دارد.

همه ریگ و گز بود و چوب پده جهان چون سیه دیگ تازی شده

فردوسی

برگهای پده کبود، خاکستری و چرمی شکل است و همانند سایر گونه‌های صنوبر متنوع می باشد، برگ جستها و تنه جوشها، نیزه‌ای شکل و باریک و مشابه برگ اوکالیپتوس است؛ در صورتی که برگ انشعابات بلند آن مثلی یا لوزی شکل به نظر می رسد.

درخت پده نورپسند و حرارت دوست و در برابر خشکی و کم آبی بردبار است. نام محلی آن در ایلام و لرستان، پید و پلک، در سیستان و بلوچستان پده، در بختیاری گرده بید، در اصفهان سمرقند و بید سمرقندی است. (۸)

۷) درخت گز: گز در ایران گونه‌های متعددی است که غالباً به صورت درختچه، و گاهی نیز درختی است. بطور کلی این درخت در نواحی مختلف ایران از جمله در مناطق گرمسیر، کویر و گهگاه در اراضی شوره‌زار نیز دیده می‌شود.

۸) درخت تاغ: درخت تاغ، دارای دو گونه: زردتاغ و سیاه تاغ است. زردتاغ درختی است کوچک و بی برگ که ارتفاع آن گاهی به شش متر می‌رسد. سابقاً وسعت زیادی از نواحی خشک و بیابانی کشور، از جمله بلوچستان را پوشانیده بود؛ ولی بتدریج به علت قطع بی‌رویه، محدودتر شد و اکنون به صورت بیشه‌های تنک و پراکنده دیده می‌شود.

تنه تاغ سفید، متمایل به خاکستری است و انشعابات آن بندبند و کیودرنگ است و با بذر بخوبی تکثیر می‌شود. این درخت در برابر خشکی بردبار است و برای درخت کاری در نواحی شوره‌زار و همچنین تثبیت شنهای روان بسیار سودمند است.

۹) درخت قبیج: قبیج، درختچه نواحی کویر و خشک ایران است که در بیابانهای بلوچستان، کرمان، یزد، اصفهان، کاشان تا جنوب کرج می‌روید. هر چند این درختچه از لحاظ چوب، قابل اهمیت نیست و فقط به مصرف سوخت ساکنان محلی می‌رسد؛ ولی از نظر جنگلکاری و تثبیت شنهای روان و حفظ خاک باید مورد لحاظ قرار گیرد. (۹)

مؤلف کتاب «پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران» می‌نویسد: «بین نباتات کویر جالب تر و مهمتر از همه، درختچه‌هایی به نام تاغ و قبیج است که مسلماً تا همین اواخر مساحت‌های وسیعی را می‌پوشانده است.» آقای علی شعبانی ضمن مقاله‌ای که چند سال پیش در مجله «سپیدوسپاه» چاپ شده بود، مطالبی درباره جنگلهای قبیج که در زمانهای باستانی در کویر وجود داشته است می‌نویسد: «مردمان ابرقو معتقدند که جنگلهای قبیج را در زمان «حضرت سلیمان» برای ذوب سنگهای معدنی قطع کرده‌اند.» (۱۰)

۱۰) انجیر وحشی: انجیر وحشی یا کوهی، یکی از درختانی است که از شکاف صخره‌ها می‌روید و با آب باران به نمو خود ادامه می‌دهد. میوه آن شیرین و خوردنی است.

۱۱) انگور وحشی یا جنگلی: بوته انگور وحشی در بعضی از ارتفاعات و قعر دره‌ها بطور خودرو وجود دارد؛ میوه آن را مردم فقیر مصرف می‌کنند. (۱۱)

۱۲) سایر نباتات ناحیه سرحد: در این ناحیه خصوصاً پیرامون سلسله جبال تفتان، گیاهانی خوردنی و مفید وجود دارد که عبارتند از: راب^۲ — که ریشه آن خوراکی است — انار، پترك^۳ — که برگ و ریشه آن خوراکی است — هنگ^۴ (آنقوزه)، پیوالک، زیره سیاه، ریواس، کاکتی، آویشن^۵، گون^۶ که از آن کنیرا به دست می‌آید و به گویش محلی، کللیک^۷ نامیده می‌شود. در مشوک^۸ نیز در این ناحیه می‌روید که

2- rāb

3- Potrok

4- heng

5- āvišon

6- gavan

7- Kalilak

8- darmšok

علوفه مناسبی برای دامهاست؛ ولی شتر از این گیاه نمی خورد.
 بوته های دیگری از قبیل درمنه ترکی^۹، کلپوره^{۱۰}، زنبول^{۱۱}، بومادران، ایشرك گلدنر^{۱۲}، مور^{۱۳}،
 موردانه، خاکشیر و غیره که اغلب دارای خواص طبی هستند، در این ناحیه می رویند. (۱۲)
 (۱۳) نباتات رنگی: نباتات رنگی ناحیه سرحد بلوچستان با گویش محلی عبارتند از:
 پیلگوش^{۱۴}؛ برای رنگ کردن موی سروپارچه به کار می رود.
 گونتاک^{۱۵}؛ برای رنگ نمودن پارچه به کار می رود.
 ترات^{۱۶}؛ با آن مشک (خیک) شیری را رنگ می کنند.
 گیشر^{۱۷}؛ با گیشر نیز مشک شیری را رنگ می کنند. (۱۳)

ب - نواحی ساحلی

در این نواحی، انواع نباتات و درختان گرمسیری و نیمه گرمسیری مناطق مرطوب به عمل می آید.
 مرحوم پیرنیا، ضمن بحث درباره عبور اسکندر مقدونی از مکران و بلوچستان، به نقل از آریستوبول
 می نویسد: «درختان و نباتات مفیدی از قبیل درخت مُرمگی، سنبل هندی، سنبل الطیب، درختان معطری
 که برگهایش شبیه به برگ درخت غار بوده و همچنین گیاه خاردار که ساقه آن دارای شیری بیشتر از شیر
 درخت انجیر بوده، در ناحیه ساحلی بلوچستان به عمل می آمده است که در آن زمان دارای اهمیت
 اقتصادی ویژه ای بوده اند.» (۱۴)

مهمترین درختان و نباتات ناحیه ساحلی بلوچستان عبارتند از:

(۱) درخت کنار: کنار، درختی است متوسط که ارتفاع آن به ۲۰ تا ۲۵ متر می رسد. این درخت در
 نواحی گرمسیر کشور مخصوصاً بلوچستان می روید؛ دارای تاجی گرد و درهم رفته است. برگهای آن بطور
 متناوب، تخم مرغی یا بیضی و چرمی شکل است و بر سطح آن سه رگبرگ برجسته جلب نظر می کند. در
 قاعده بزرگ دو گوشوارک خاردار دیده می شود.

میوه آن بیضی شکل گرد به رنگ قهوه ای است. برگ کنار نیز دارای ارزش زیاد است و گرد سبزی که
 در بازار به نام سدر به فروش می رسد، از ساییدن برگ این درخت به دست می آید. میوه کنار نیز خوراکی
 است و چوب برون آن سفید پشت گلی و چوب درون آن به رنگ سرخ شاه بلوطی می باشد و سخت و
 سنگین و قابل ارتجاع است. (۱۵)

(۲) درخت کهور^{۱۸}: کهور، درختی است گرمسیری با برگهای ریز و خارهایی تیز، تنه آن کج و موج

9- darmana

10- Kalpureh

11- Zanbul

12- išarkgolder

13- mor

14- Pilguš

15- goventäk

16- terät

17- gišar

18- Kahur



درخت کنار، بلوچستان

می باشد و دارای چوبی سخت و شکننده است. ارتفاع آن گاهی از ده متر تجاوز می کند؛ ولی تنه کهور اغلب پیچ و خم دارد. این درخت، شبیه آبنوس است و شاید از همان خانواده باشد. از چوب کهور: گوشت کوب، چوب سیگار و چوبدستی کوتاه و غیره می سازند. (۱۶)

۳) بیدار: بیدار از درختچه های بومی ایران نیست؛ ولی در جنوب کشور و بلوچستان بطور پراکنده می روید و به عنوان پرچین سبز در پیرامون منازل و باغها کشت می شود و در خاکهای شنی بسرعت رشد می کند. از این رو برای تثبیت ریگهای متحرک در سواحل دریای عمان و خلیج فارس، مناسب است. ساقه آن همیشه سبز است و شیرابه ای سفید رنگ دارد و از درختچه های کائوچویی محسوب می شود.

۴) استبرق: استبرق، درخت یا درختچه زیبایی است که در بلوچستان و مناطق گرمسیر ایران می روید و تا ارتفاع هزار متر از سطح دریا نیز دیده می شود. نام آن در بلوچستان و کرمان کرک^{۱۹} می باشد و در فارس: استبرق و خرک و در خوزستان: غلب و عشر و غرق نام دارد. (۱۷) در گذشته، از الیافی که از قوزه آن به دست می آمده است، پارچه می بافتند؛ ولی امروزه به جای پر در متکا به کار می رود.

۵) درخت شیشم: درخت شیشم، بومی هند است و در ایران در تنگه سرخه بلوچستان و حوالی جیرفت (از توابع کرمان) به حال وحشی می روید و در آن جا به نام «جگ» مشهور است و نیز در نواحی گرمسیر ایران مخصوصاً در شهرستان آبادان کشت می شود. شیشم درختی میانه قد است و گاهی به ارتفاع قابل ملاحظه ای می رسد. چوب آن قهوه ای موج دار و زیبا و سخت و پردوام است و شکاف نمی خورد. برای میل سازی و لوازم کشاورزی مصرف می شود و زغال آن هم بسیار مرغوب است.

۶) لول: لول درخت بزرگی است که در ناحیه ساحلی بلوچستان و در بنادر و جزایر جنوب ایران یافت می شود. در تمام اعضای این درخت شیرابه سفیدرنگی جریان دارد و از درختان کائوچویی محسوب می شود. تاج آن بزرگ و پهن است و از انشعابات آن ریشه های نابجا می روید. پوست تنه درخت لول، صاف و خاکستری است و برگ آن بیضی شکل و ساده و درست است. میوه های آن نارنجی رنگ و به درشتی فندق است. درخت لول نورپسند می باشد و در نواحی گرمسیر به وسیله قلمه بخوبی تکثیر می شود. این درخت در مناطق جنوب لول، لیرولور نامیده می شود. (۱۸)

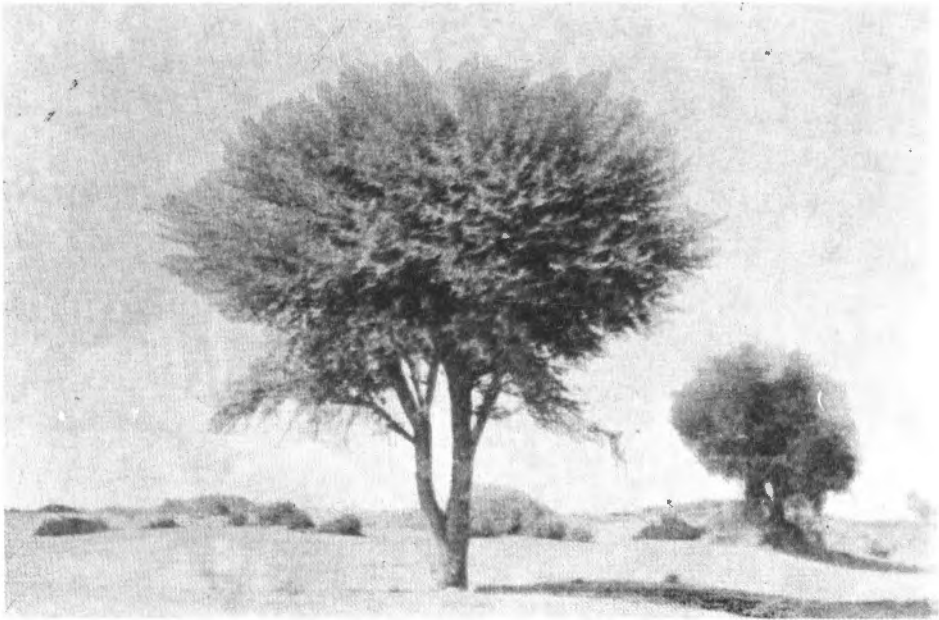
۷) کرت: این درخت نیز از درختان نواحی گرمسیری است که در بلوچستان و جنوب ایران به صورت وحشی می روید. ارتفاع آن به ۱۵ متر می رسد؛ از پوست تنه آن صمغ عربی به دست می آید. میوه های آن کشیده، بندبند و مسطح است و پوست تنه آن دارای تانن می باشد که برای دباغی به کار می رود. نام محلی این درخت در بلوچستان «چش»، در کرمان، کرت و در هند، «بابول» است.

۸) کلیر^{۲۰}: کلیر، درختی کوچک، زیبا و عاری از برگ است که تاجی گرد و شاخه هایی باریک و سبز دارد. کلیر از درختان گرمسیری محسوب می شود و در بلوچستان در حوالی چابهار و نیک شهر وجود دارد. چوب تنه آن لیمویی رنگ است. (۱۹)

۹) انجیر هندی (مکرزن یا باثوباب): انجیر هندی، از درختان تماشایی است و تنه ای قوی دارد؛



درخت لول



درخت کرت یاچش



درخت انجیر هندی یا بانوباب

دارای مزیت و خصوصیتی است که در هیچ درخت دیگری نظیر آن دیده نشده است؛ از شاخه‌های آن زاینده‌هایی شبیه به طناب آویزان است، که بتدریج به زمین می‌رسد و در زمین فرومی‌رود و تنه جدیدی را به وجود می‌آورد. در بلوچستان این درخت را «مکرزن» می‌نامند.

۱۰) **تمر هندی:** در چابهار و تیس، درخت تمر هندی که به تمر گجراتی معروف است، وجود دارد. درختی بزرگ و پرشاخ و برگ است که بلوچ‌ها میوه نارس یا چغاله آن را که طعم ترشی دارد، در بازار می‌فروشند.

۱۱) **داریجک:** داریجک یا خربزه درختی، در تیس و ناحیه سرباز به عمل می‌آید؛ این درخت میوه‌اش شبیه خربزه کوچک است و به این مناسبت به درخت خربزه معروف شده است. (۲۰)

۱۲) سایر درختان و نباتات ناحیه ساحلی: در این ناحیه، بیش^{۲۱} یا نخل خزنده، گز، تاگز، خرزهره، زیتون، کرچک، مارسک، گاوزبان، بنفشه، ثعلب، چگرد^{۲۲}، جگر^{۲۳}، زهر عقرب، انواع نیها و غیره که اغلب به شکل جنگلهای تنک در دامنه‌ها و دره‌ها و اراضی ساحلی دیده می‌شود.

در دره‌ها و دامنه‌های ارتفاعات، نخل شیطانی (دازپرک^{۲۴}) فراوان است که میوه آنها مورد استفاده مردم محل و دامهای آنان است.

یکی از گیاهان سمی این ناحیه، خرزهره است که بسیار و به شکل گلهای زیبا، در اغلب نقاط حتی بیابانها می‌روید.

برگ پیر^{۲۵} و شور، علوفه بسیار مقوی برای شتر است. درخت توج^{۲۶} که شباهت زیادی به درخت پیر دارد، مورد مصرف دامها نیست؛ ولی از ریشه آن مسواک می‌سازند. (۲۱)

نی قلم که در هنر خطاطی و خوشنویسی استفاده می‌شود و به اصطلاح محلی گولم^{۲۷} نامیده می‌شود، در نیزارهای این ناحیه فراوان است. نوعی دیگر از نی نیز در این ناحیه می‌روید؛ این نوع آن چنان قطور و محکم است که از آن برای پوشش سقف مساکن بومی و سنتی استفاده می‌کنند. و سرانجام یک نوع نی سبک و ساق پر نیز در این سرزمین می‌روید که برای بافتن حصیر و غیره از آن بهره می‌برند.

کرته^{۲۸} نوعی گیاه است که در مراتع و چمنزارها وجود دارد و به مصرف دامهای محل می‌رسد. در سواحل دریا درختان سه‌پستان، کائوچو، نارگیل، موز و انبه به عمل می‌آید.

ج - مراتع بلوچستان

در تمام نواحی سرحدی، معتدل، گرمسیری و ساحلی بلوچستان مراتع وسیعی وجود دارد که برای

21- piš

22- čegerd

23- jogr

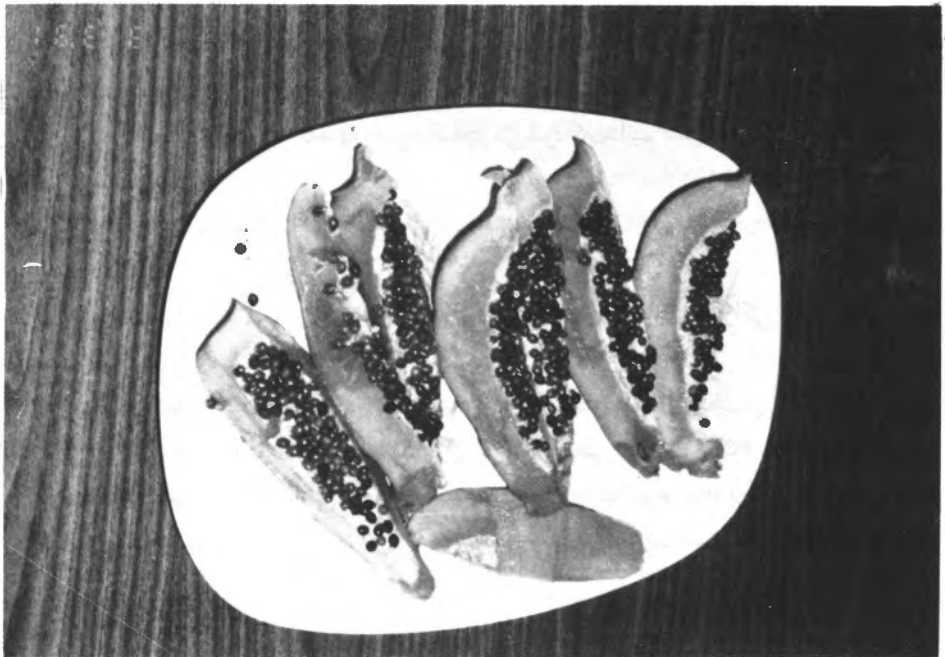
24- dāz-pork

25- Pir

26- tuj

27- golom

28- Kerte



دارتیجک یا خرپزه درختی یا ہاها

چرای دامها و حیوانات اهلی بسیار مساعد می باشند و در تمام فصول سال، خوراک آنها تأمین می گردد از این رو دامداری را می توان در این سرزمین توسعه و گسترش داد.

مراتع عمده بلوچستان در خاش، کوه زیارت و پیرامون آن، کوه خضر، هیجان، سنگان و مراتع اطراف کوه تفتان و قسمتهای جنوبی بلوچستان در حوزه دشتیاری، قصرقند، پیشین و سرباز قرار دارند.

بر اساس قانون ملی شدن جنگلها و مراتع کشور، مالکیت مراتع متعلق به دولت است و هیچ گونه مالکیت خصوصی از نظر قانون نسبت به مراتع وجود ندارد. از گذشته های بسیار دور عشایر بلوچ و غیره طبق سنن خود از مراتع بهره برداری می کرده اند و امروز نیز در بلوچستان، همان شیوه سنتی به قوت خود باقی و مورد احترام دامداران ناحیه است و هر طایفه ای، سرزمینی را برای بیلاق و قشلاق خود اختصاص می دهد و طوایف دیگر، این حریم را محترم می شمارند.

II - زندگی جانوری

الف - آبیان:

۱) ماهیها: در سال ۱۹۳۶م. / ۱۳۱۵ش. دکتر هرالده بلگواد، رئیس مرکز زیست شناسی کشور دانمارک، از سوی دولت ایران دعوت شد؛ تا درباره منابع حیاتی خلیج فارس و دریای عمان، از جمله انواع مختلف ماهیهای آن و مناسب بودن آنها جهت مقاصد صنعتی، مطالعاتی انجام دهد. این مطالعات در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸م. / ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ش. صورت گرفت. بر اساس این تحقیقات معلوم شد که در خلیج فارس و آبهای ساحلی جنوب ایران، از جمله سواحل بلوچستان در حدود دویست نوع ماهی وجود دارد که از نظر تنوع و دارا بودن ذخیره پروتئین از غنی ترین ذخایر کشور به شمار می روند و دارای اهمیت فراوان هستند. اهمیت وجود این ماهیها وقتی واضحتر می شود که بدانیم نسل ماهی دریای خزر در شرف انقراض است.

از طرفی اگر صید به صورت اصولی و صنعتی انجام شود، می توان از آن به مقدار عظیمی به کشورهای خارج صادر نمود.

در زیر مشخصات چند نمونه از معروفترین انواع ماهیهای خوراکی و غیر خوراکی که در آبهای ساحل بلوچستان به سر می برند، بطور اختصار ذکر می شود:

اول - ماهی حلوا^{۲۹}: ماهی حلوا در تمام آبهای سواحل جنوب ایران یافت می شود و از بهترین و لذیذترین انواع ماهیهای این سواحل است. وزن این ماهی بطور متوسط به ۰/۶۵ کیلوگرم می رسد.

دوم - ماهی قباد یا شیر ماهی^{۳۰}: ماهی قباد، در نواحی چابهار و جاسک فراوان است و در حوالی بندرعباس و بندرلنگه هم یافت می شود. این ماهی، سطحی و سریع الحركت است. به وسیله تورهای شناور

یا قلاب صید می شود. صیادان، گوشت آن را معمولاً نمک می زنند و خشک می کنند و به هندوستان و سیلان صادر می کنند. ماهی قباد یکی از بهترین ماهیهای خلیج فارس و دریای عمان و گوشت آن بسیار لذیذ است.

سوم - ماهی هامور^{۳۱}: این ماهی دارای گوشتی بسیار لذیذ است و از ماهیهای خوراکی عالی سواحل جنوب محسوب می شود. وزن متوسط این نوع ماهی ۴ تا ۶ کیلوگرم است و به وسیله تله ماهی و قلاب صید می شود. (۲۲)

چهارم - ماهی دختر ناخدا^{۳۲}: ماهی دختر ناخدا یا عروس ناخدا در تمام نقاط خلیج فارس و دریای عمان یافت می شود و ماهی گیرها، آن را با تله ماهی یا قلاب صید می کنند. دختر ناخدا ماهی بزرگ و خوبی است که وزن متوسط آن به ۳/۷۵ کیلوگرم می رسد. (۲۳)

پنجم - ماهی نیامه^{۳۳}: ماهی نیامه یا «انه نو» قهوه ای رنگ و دارای خالهای قهوه ای سیر نامنظم است. این ماهی در نواحی چابهار و گوادر و سواحل بلوچستان یافت می شود.

ششم - ماهی سنگسر: این ماهی در امتداد همه سواحل جنوب ایران یافت می شود و وزن متوسط آن حدود ۴۰۰ گرم است.

هفتم - ماهی سرخو^{۳۴}: انواع این ماهی مخصوصاً نوع قرمز رنگ بزرگ آن در تمام سواحل جنوب ایران یافت می شود. وزن متوسط آن به ۴ کیلو می رسد. ماهی سرخو یکی از بهترین ماهیهای خوراکی محسوب می گردد. گوشت آن سفید و بسیار لذیذ است. (۲۴)

هشتم - ماهی ساردین: ماهی ساردین یا هشینه یا مومغ، در خلیج فارس و دریای عمان صید می شود و برای صید این نوع ماهی از تورهای بزرگ ساحلی استفاده می کنند. اندازه آن کمی بزرگتر از ساردینهای اروپاست؛ اما ترکیبات روغنی آن کمتر و گوشت آن خوشمزه است.

نهم - اژه ماهی: اژه ماهی^{۳۵} در خلیج فارس و سواحل بلوچستان به مقدار زیاد صید می شود. گوشت این ماهی را نمک می زنند و خشک می کنند و به کشورهای آفریقایی صادر می کنند.

دهم - ماهی شوریده: ماهی شوریده^{۳۶} یا ماهی موش دندان، در تمام سواحل جنوب ایران یافت می شود. وزن متوسط این ماهی به ۶۵۰ گرم می رسد و از ماهیهای خوراکی بسیار خوب و لذیذ به شمار می رود. (۲۵)

یازدهم - میگو: شاه میگو به مقدار زیاد در ناحیه پسابندر تا پزم و خلیج چابهار یافت می شود. میگویکی از مواد اولیه بسیار ارزنده کارخانجات کنسرو است و گوشت آن بسیار لذیذ و مقوی است.

۲) تمساح (کرو کدیل): کرو کدیل باتلاقی بلوچستان، برجسته ترین موجود وحشی دره رودخانه سر باز است که بطور طبیعی در آن جا زیست می کند. کرو کدیلها یا به گویش محلی «گان دو» از هندوستان،

31- rok-cod

32- pottedsilver

33- anenoo

34- red-malaber snapper

35- sawfish

36- silvecroaker

سیلان تا پاکستان غربی و بلوچستان جنوبی پراکنده‌اند. رودخانه سرباز، غربی‌ترین نقاط انتشار کروکدیل در آسیاست، از این رود دارای ارزش توأم ملی و بین‌المللی است.

تعداد تمساح‌های رودخانه سرباز در سال ۱۳۵۵ ش. میان ۷۵ تا ۱۰۰ عدد برآورد شده است. آقای سهراب مرادزهی، سرپرست اداره حفاظت محیط زیست شهرستان چابهار، تا آبان ماه سال ۱۳۶۳ تعداد تمساح‌های ردیابی شده را حدود ۳۲۴ عدد اعلام کرد. (۲۶) بیشتر این تمساح‌ها در برکه‌های میان راسک و باهوکللات و باتلاقی‌های دالگان و کولانی متمرکز هستند. غذای اصلی کروکدیل بطور عمده ماهی، لاک‌پشت، پرندگان آبی و لاشخور است. (۲۷)

تمساح معمولاً از پاییز تا اوایل بهار فعالیت بیشتری دارد؛ زیرا حیات این جانور به بارش باران و پیر شدن آب رودخانه‌ها وابسته است. این جانور در فصول سرد و پرآب، خود را به صورت شناور بر روی آب قرار می‌دهد بطوری که بیشتر اوقات فقط قسمت بالای سر و پوزه‌اش از آب بیرون است یا در بستر گلی حاشیه رودخانه در زیر آفتاب دراز می‌کشد.

در ایران از راسته تمساح‌ها و خانواده کروکدیل‌ها تنها یک زیرگونه با عنوان علمی کروکدیل پالوستریز^{۳۷} وجود دارد. چهار متر رشد طولی این کروکدیل است؛ اما در بلوچستان تمساح‌های سه‌متری بندرت دیده می‌شود. (۲۸)

۳) خرچنگ: انواع بسیار متفاوت خرچنگ‌ها با رنگ‌های بسیار زیبا، همه تخته‌سنگ‌های ساحل را منزلگاه خود قرار داده‌اند.

یک نوع آن از لحاظ رنگ آمیزی آن قدر زیباست که باید آن را به یک سمفونی از رنگ‌ها تشبیه نمود. (۲۹)

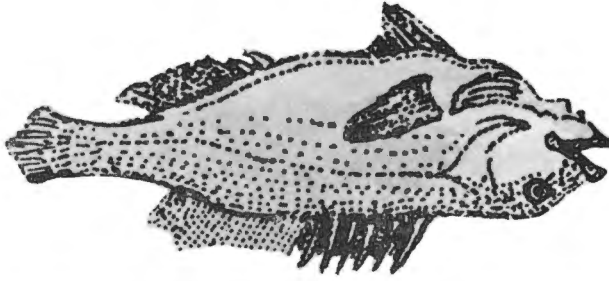
۴) لاک‌پشت: لاک‌پشت آبی در سواحل جنوب، از جمله: خور باهو واقع در خلیج گواتر وجود دارد. این لاک‌پشت‌ها به وسیله مدفوع کود مانند خود، قدرت حاصلخیزی اکوسیستم‌های آبی این ناحیه را افزایش می‌دهند. و در عین حال با تغذیه ماهیهای بیمار و لاشه‌های در حال پوسیدگی، محیط را پاک نگاه می‌دارند. (۳۰)

ب - شکار و حیوانات وحشی

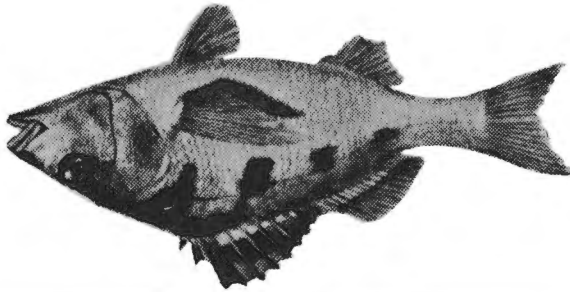
سرزمین بلوچستان از نظر شکار، منطقه‌ای بکر است و می‌توان آن را از بهترین شکارگاه‌های ایران و جهان به شمار آورد. در زیر به انواع مختلف شکار و حیوانات وحشی بلوچستان اشاره می‌شود:

۱) پرندگان: انواع بسیار مختلفی از پرندگان، سرزمین بلوچستان را اشغال کرده است. حدود ۲۵۰ نوع پرنده مهاجر و مقیم در این منطقه، زندگی می‌کنند که مهمترین آنها عبارتند از:
اول - تیهو: تیهو به گویش محلی سیسو^{۳۸} یا سوسک نامیده می‌شود و در مناطق دیگر ایران کمیاب است.

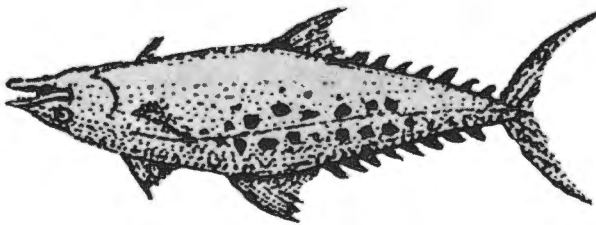
ግራ ግራ



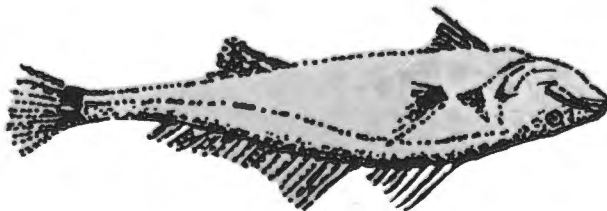
ግራ ማረጋ

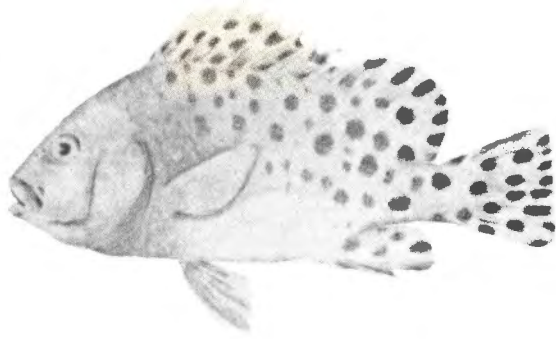


ግራ ጅግ



ግራ ስራ ስራ

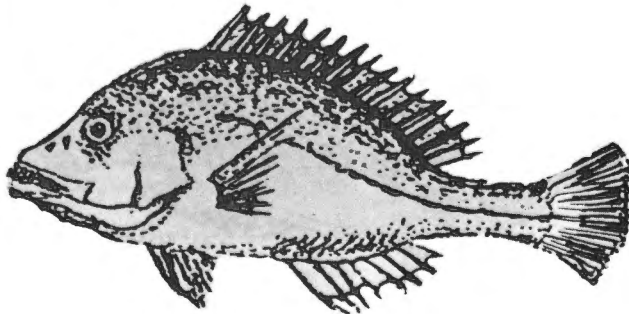




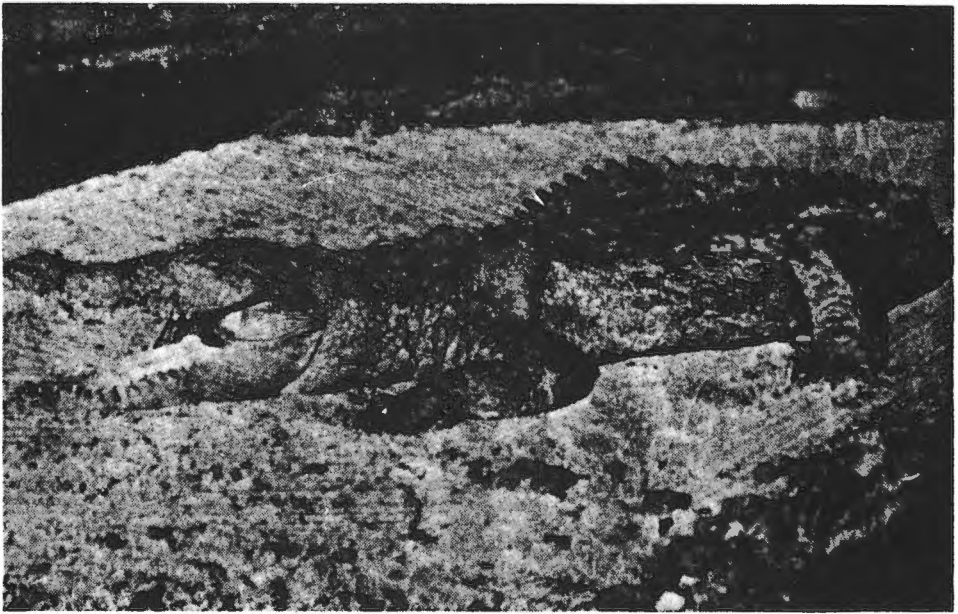
ماهی و دختر ناخدا



میگو



ماهی سرخو



تمساح یا کروکدیل یا گاندو، بلوچستان

دوم - دراج: دراج یا به اصطلاح محلی پور^{۳۹} در لادیز، بمپور و دشتیاری به حد وفور یافت می‌شود.

سوم - هوبره: در بلوچستان، هوبره بزرگ^{۴۰} و هوبره کوچک که بلوچ‌ها آن را چرز^{۴۱} می‌نامند، وجود دارد.

چهارم - جیرفتی: جیرفتی به گویش بلوچی کابین جار^{۴۲} گفته می‌شود و آن، مرغی است با رنگ آمیزی بلدرچین، و تقریباً به بزرگی کبک که می‌توان گفت از نوع کبک چیل است.

پنجم - مینا: این پرنده، به سهولت اهلی می‌شود و بعضی کلمات را مثل طوطی ادا می‌کند. ششم - سایر پرندگان: در بلوچستان، پرندگان دیگری از قبیل: کبک، با قرقره - که به گویش محلی چاکر^{۴۳} گفته می‌شود -، بلدرچین (به گویش محلی کرک)، مرغابی و غاز یافت می‌شود. (۳۱)

۲) حیوانات وحشی: اول آهو - آهوهای بلوچستان، کوچکتر از آهوهای معمولی جهان است و ماده آنها دارای شاخهای کوچکی است. آهوان باهوکلات از نوع چینکره هستند که با آهوی معمولی ایرانی جیبر^{۴۴} متفاوت است. (۳۲)

دوم - قوچ و میش و بز و پازن: که در کوهها یافت می‌شوند و چون کمتر به شکارچی برخوردند، سهلتر به تیررس می‌آیند.

سوم - خرس سیاه آسیایی: خرسهای بلوچستان دارای رنگ براق سیاهی هستند و جلوسینه آنها را پشم سفید رنگی پوشانیده است. علاوه بر سیاهی رنگ و سفیدی سینه، گوشهایی بزرگ با موهایی بلند دارند.

این نوع خرس یکی از نژادهای محلی خرس سیاه هیمالیاست و به آسانی از خرس قهوه‌ای ایران تشخیص داده می‌شود. بلندی شانه خرس سیاه به ۸۰ سانتی‌متر می‌رسد و وزنش گاهی از ۱۵۰ کیلوگرم بیشتر می‌شود.

زمانی، تعداد زیادی از این نوع خرس، در جنوب شرقی ایران، پاکستان و افغانستان پراکنده بوده است. در گذشته‌های دور، خرس سیاه در جنگلهای وسیعی که سابقاً در کنار رودخانه بمپور وجود داشته به تعداد زیادی زندگی می‌کرده است. درختان این جنگلهای اخیر قطع کرده و زمینهای آنها را به اراضی کشاورزی مبدل ساخته‌اند. با تجاوز انسان به محیط زندگی خرسها، تعداد آنها سخت‌رو به کاهش نهاد تا جایی که تا چند سال پیش تصور می‌رفت که نسل خرس سیاه در بلوچستان منقرض شده است، اما در حدود سال ۱۳۵۲ شمسی، خرس سیاه به وسیله زیست‌شناسان سازمان حفاظت محیط زیست دوباره کشف شد. در حال حاضر، خرس سیاه در چند ناحیه از کوههای بلوچستان زندگی می‌کند، اخیراً در نخلستانهای مرتفع ارتفاعات مکران نیز دیده شده است.

39- pör

40- royäl-basket

41- čarz

42- Kābinjār

43- čākor

44- jebeer gazelle

در مورد تغذیه این حیوان اطلاعاتی قابل توجه در دست نیست. احتمالاً از خرما تغذیه می‌کنند. ساکنان این نواحی می‌گویند که خرسها [ی این منطقه]، شتر و گاو نیز شکار می‌کنند؛ قدر مسلم آن است که خرس سیاه، مانند بیشتر خرسها از گیاهان گوناگون و همچنین از مواد حیوانی مرده و زنده تغذیه می‌کند. خرس سیاه، زمستانها در غارها زندگی می‌کند و تقریباً در يك حالت رکود به سر می‌برد و به نظر می‌رسد که در گرمای تابستان نیز چنین حالتی دارد.

در باره تولیدمثل این خرس اطلاع چندانی در دست نیست؛ اما نوزادهای دوقلو به همراه مادرشان دیده شده‌اند. احتمالاً خرس ماده هر سال يك یا دو نوزاد به دنیا می‌آورد. (۳۳)

تا تاریخ آبانماه ۱۳۶۳ ه. ش. تعداد پانزده قلاده خرس سیاه آسیایی — که در کشوری نظیر است — توسط سازمان حفاظت محیط زیست، در ارتفاعات چابهار، ردیابی و آمارگیری شده است. (۳۴) خرسها، گاهی به نخلستانها شبیخون می‌زنند، به بالای درخت می‌روند و از خوردن خرماي شیرین بهره‌مند می‌شوند. گاهی نیز به داخل باغها می‌روند و با شکستن درختان، زیان فراوانی به بار می‌آورند. (۳۵) چهارم — سگ وحشی: سگ وحشی یا کوهی — که شبیه گرگهای قرمز رنگ می‌باشد و صدای آن مانند زوزه دلخراش سگی است که آسیب دیده باشد — در ارتفاعات بلوچستان بندرت یافت می‌شود. پنجم — بخشوشك^{۴۵}: این حیوان عجیب که شبیه به گربه وحشی است و دارای چشمانی کوچک و درخشان است در منطقه بلوچستان یافت می‌شود؛ بخشوشك، علاقه‌مند به ربودن کودکان شیرخواره است؛ بچه را از ناحیه سر به دهان می‌گیرد و بسرعت پنهان می‌شود. (۳۶)

ششم — سنجاب راه‌راه^{۴۶}: سنجاب راه‌راه، در مناطق گرمسیری و جنوب غربی آسیا فراوان یافت می‌شود؛ این حیوان در انتهای غربی منطقه جنوب شرقی ایران پراکنده است، و در حوزه جنوبی ارتفاعات مکران و معمولاً در نخلستانها نیز زندگی می‌کند.

این سنجاب، حیوان کوچکی است و طول کلی بدنش تقریباً به ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد. نوارهای سیاه و سفید روی بدنش نقش بسته است. سنجاب راه‌راه فقط روزها فعال است. تابستانها با روشن شدن هوا از لانه خود — که روی درختان نخل است — خارج می‌شود؛ اما زمستانها تا خورشید کاملاً بالا نیامده است، از لانه بیرون نمی‌آید.

مردم محل به این سنجاب علاقه زیادی دارند و بندرت به آن آزار می‌رسانند، از این رو سنجاب‌های راه‌راه، کاملاً رام شده‌اند و باسانی می‌توان به آنها نزدیک شد.

هفتم — جریبل بلوچی^{۴۷}: جریبل بلوچی با داشتن پوشش خاکستری رنگ در پشت، و داشتن جثه کوچک و همچنین پاهای کوتاهی که کف آنها کاملاً لخت و عاری از موست، از جریبل چیس‌مان تشخیص داده می‌شود.

طول بدن جریبل بلوچی به ۱۹۰ میلی‌متر می‌رسد. دمش دراز و طول آن ۱۶۰٪ طول سر و بدن اوست.



خرس سیاه، بلوچستان

این نوع جربیل، در بلوچستان بیش از هر منطقه‌ای مشاهده می‌شود؛ اما در اغلب نقاط ایران خصوصاً در فارس، خوزستان و حاشیه کویر مرکزی تا تهران نیز زندگی می‌کند.

جربیل بلوچی، از مواد گیاهی متنوع تغذیه می‌نماید و گاهگاهی از حشرات نیز استفاده می‌کند. بیشتر اوقات، بیش از ۵۰ جربیل، در یک هکتار، مشاهده می‌شود. جربیلها در طول سال چندین بار عمل زایمان دارند که در هر زایمان چهار تا پنج نوزاد را به دنیا می‌آورند.

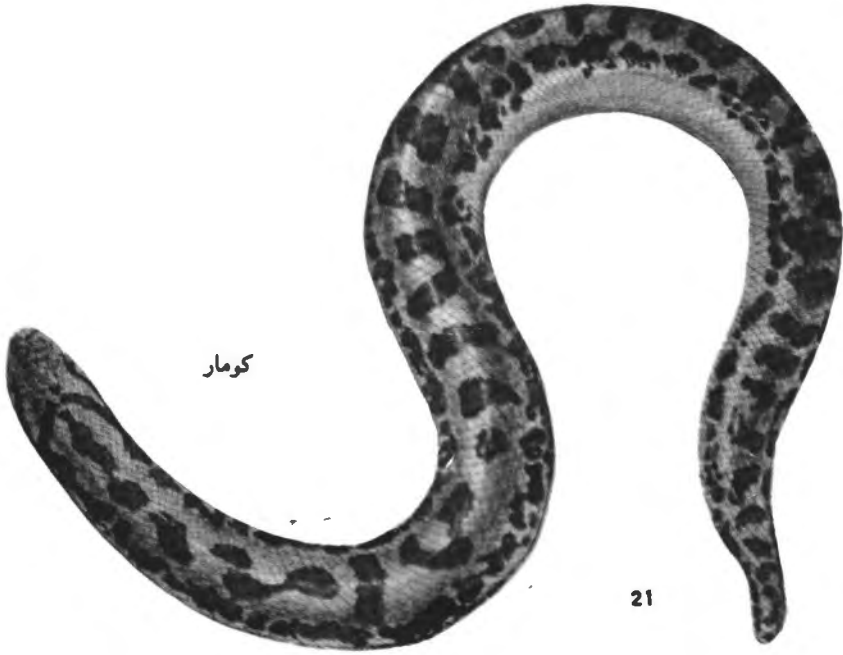
اخیراً در جنوب غربی ایران، گونه جدیدی از جربیلها به نام جربیل بین‌النهرین، پیدا شده است که شباهت زیادی به جربیل بلوچی دارد؛ ولی از لحاظ بعضی از خصوصیات مجمله با آن تفاوت دارد. در حال حاضر هیچ گونه اطلاعی از زیستگاه یا اهمیت اکولوژیک جربیل بین‌النهرین در دست نیست. (۳۷) هشتم - سایر حیوانات وحشی: در بلوچستان، علاوه بر حیوانات مذکور، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، شغال، روباه، خرگوش، کفتار، خوک، موش خرما و غیره یافت می‌شود.

(۳) خزندگان: انواع مختلف مار به اشکال و رنگهای جالب و زیبا در این منطقه وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

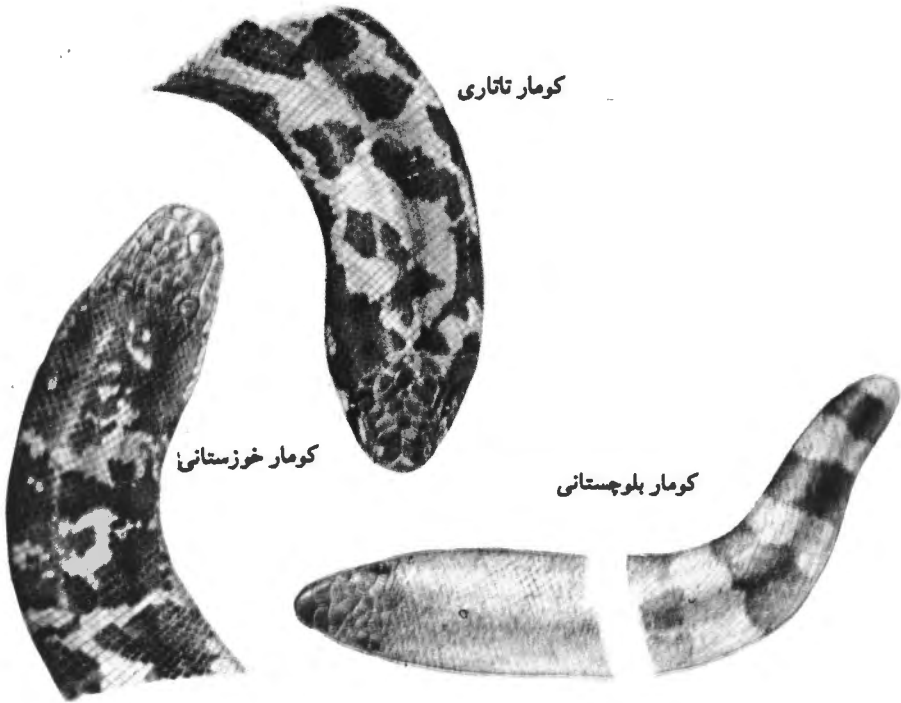
در ارتفاعات بم‌بشت، سرباز، چامپ، سرچه و جنوب فنوج تا حدود بشارگرد، نوعی مار، که به مارسیاه معروف است. مشاهده می‌شود. پشت این مار سیاه‌رنگ دارای نقشی زرد یا سفید و زیر شکم آن سفید است و قدرتی زیاد و سمی مهلك دارد.

مردم محل بر این باورند که اگر کسی مزاحم مارهای سیاه نشود، آنها هم به انسان آسیب نمی‌رسانند؛ اما چنانچه کسی، یکی از آنها را بکشد، حتماً به نیش مارهای سیاه دیگر کشته خواهد شد. مارهای دیگری که در این منطقه گزارش شده‌اند، عبارتند از:

آلوسر، قمچه‌مار، مارپلنگی، مارقبطانی، مارجعفری، کک مار، کورمار، کورمار بلوچی، مارگرگی، تیرمار، افعی شاخدار ایرانی، مارشتری، شترمارشیرازی و افعی پلنگی. (۳۸)



21



بی‌نوشت‌های فصل چهارم

- ۱- محمدحسن گنجی، سی و دو مقاله جغرافیایی، سحاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۵۴.
- ۲- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، جغرافیای ایران، استان سیستان و بلوچستان، وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۵۴.
- ۳- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران ۱۳۶۶، ص ۴۵.
- ۴- همان، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲۱.
- ۵- حبیب‌الله ثابتی، جنگلهای ایران، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۵۷-۱۵۸.
- ۶- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران ۱۳۶۶، ص ۴۵-۵۲.
- ۷- حبیب‌الله ثابتی، همان کتاب، ص ۱۶۷-۱۶۸.
- ۸- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۴۷.
- ۹- حبیب‌الله ثابتی، همان کتاب، ص ۱۸۶-۱۸۷.
- ۱۰- محمدتقی سیاه‌بوش، پیرامون آب‌وهوای باستانی فلات ایران، ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۴.
- ۱۱- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۲-۴۳.
- ۱۲- امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۹۸.
- ۱۳- ذبیح‌الله ناصح، همان کتاب، ص ۴۴.
- ۱۴- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، ایران باستان، دنیای کتاب، ج ۲، ص ۱۸۵۸.
- ۱۵- حبیب‌الله ثابتی، همان کتاب، ص ۱۸۸-۱۸۹.
- ۱۶- ذبیح‌الله ناصح، همان کتاب، ص ۳۹.
- ۱۷- حبیب‌الله ثابتی، همان کتاب، ص ۱۸۹-۱۹۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۱۹۰-۱۹۳.
- ۱۹- همان مأخذ، ص ۱۸۷-۱۸۸ و ۱۹۳-۱۹۴.
- ۲۰- محمود زند مقدم، چاهبار، کتاب دوم، نشریه شماره ۱۱ سازمان برنامه و بودجه، مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، تهران خرداد ۱۳۵۵، ص ۵۷-۵۹.
- ۲۱- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۹۵-۹۷.
- ۲۲- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به خوزستان، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۵۷.
- ۲۳- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، جلد دوم، ش ۲۲، دانشگاه تهران ۱۳۴۳، ص ۱۷۱۸-۱۷۱۹.
- ۲۴- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۵۸.
- ۲۵- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان مأخذ، ص ۱۷۱۶-۱۷۱۷ و ۱۷۱۹.
- ۲۶- روزنامه کیهان، ش ۱۲۳۰۷ مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۶.
- ۲۷- محمود زند مقدم، همان کتاب، ص ۶۰-۶۱.
- ۲۸- حوزه آبریز رودخانه باهوکلالت، ص ۸۲-۸۴.
- ۲۹- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۷.
- ۳۰- حوزه آبریز رودخانه باهوکلالت، ص ۸۱.
- ۳۱- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۱۳۱-۱۳۲.

- ۳۲- محمود زند مقدم، همان کتاب، ص ۶۱.
- ۳۳- هرینگتون و بیژن دره‌شوری و کارشناسان سازمان حفاظت محیط زیست، راهنمای پستانداران ایران، تهران اسفند ۱۳۵۵، ص ۶۶.
- ۳۴- روزنامه کیهان، ش ۱۲۳۰۷ مورخ ۱۳۶۳/۸/۲۶
- ۳۵- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۱۳۳.
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۱۳۴.
- ۳۷- هرینگتون و دیگران، همان کتاب، ص ۶۶.
- ۳۸- حوزه آبریز رودخانه باهوکلالت، ص ۸۰ - ۸۱.

بخش دوم

آغاز زندگی و سابقه تمدن
در بلوچستان

فصل اول

آغاز زندگی در بلوچستان

برای بررسی آغاز زندگی در بلوچستان، شناسایی وضع جغرافیایی ایران در دوره‌ها و اعصار زمین‌شناسی یا پالئوژئوگرافی^۱ و چگونگی پراکندگی آبها و خاکها در این سرزمین، سخت ضروری به نظر می‌رسد؛ بنابراین با توجه به همه عوامل طبیعی که در زندگی گیاهی و حیوانی و انسانی مؤثر است، به بررسی آغاز زندگی در ایران و بلوچستان می‌پردازیم:

از آنچه درباره گذشته کره زمین به کمک «دیرینه‌شناسی» می‌دانیم، چنین بر می‌آید که زندگی در حدود ۳۳۵۰ تا ۱۸۰۰ میلیون سال، پیش از تاریخ در روی آن بنیان گرفته است، و همچنین بر می‌آید که نخستین مهره‌داران در حدود ۳۵۰ میلیون سال و نخستین پستانداران در حدود ۱۵۰ میلیون سال و اولین میمونها در حدود ۴۰ میلیون سال، پیش از تاریخ ظهور یافته‌اند.

اما در باره نوع انسان معلوم شده است که حدود يك تا سه میلیون سال قبل از تاریخ، یا به دیگر سخن در عهد «پلیوسن» بالا یا میانه در آفریقای جنوبی، نوعی میمون به نام استرالوپیتیک^۲ که حد واسط میان میمونهای نخستین و انسان بوده است می‌زیسته است.

مدتها بعد (حدود ۵۰۰۰۰۰ سال، پیش از تاریخ) انواع پارانتروپ^۳ و افریک انتروپ^۴ در آفریقای جنوبی و انواع پیتیک انتروپ^۵ در جاوه و سینا نتروپ^۶ در چین یافت شدند که شباهت زیادی به نوع انسان کنونی داشتند. حدود ۱۰۰۰۰۰ سال قبل، انسان «نئاندرتال» پدیدار شد و سپس هوموساپین^۷ - که نژاد بعد از اوست - حدود ۵۰۰۰۰ سال پیش در روی زمین پراکنده شد، و انسان کنونی از نسل او می‌باشد. تحقیقات معرفه‌الارضی و شواهد و دلایل زیادی مسلم می‌دارد که در تمام طول دوران اول

1- Paleogéographie

2- australopithque

3- paranthrope

4- africanthrope

5- pithecanthrope

6- sinanthrope

7- homosapien

زمین شناسی، دریایی به نام تتیس^۸ همه آسیای جنوب غربی و ایران را زیر پوشش داشته است که محیط این دریا بتدریج شرایط حیات را در خود و پیرامونش فراهم ساخته است. با توجه به عمر ادوار زمین شناسی می توان گفت که زندگی در دریای تتیس به حدود ۴۰۰ الی ۵۰۰ میلیون سال پیش می رسد. این دریا در تمام دوران دوم زمین شناسی وجود داشته است؛ ولی حرکات کوهزایی دوران سوم به عمر این گودال بزرگ (دریا) خاتمه داد. برجستگیهای شمالی و غربی ایران در اواخر این دوره به وضع کنونی نزدیک می شود. گودالهای مازندران و اورال که در گذشته یکی بودند، هر يك به صورت دریاچه های مستقلی در آمدند. پیدایش نباتات دوران سوم (ائوسن) و همچنین فسیلهای برخی حیوانات در سرتاسر منطقه آسیای مرکزی، وجود حیات را در پایان دوره سوم مسلم می سازد. (۱)

در دوران چهارم زمین شناسی، همه جا در آسیا و اروپا یخبندان بوده است؛ ولی در اواخر عهد چهارم یخها بتدریج عقب نشینی کردند و شرایط اقلیمی به شکلی که پس از دوران سوم دگرگون شد، بتدریج تغییر یافت و کره زمین رو به گرمی گذاشت و شرایط حیات انسانی مساعد شد.

علمای طبیعی و باستان شناسان با تکیه بر آثاری که به دست آورده اند، بر این عقیده اند که انسان در دوران چهارم، یعنی بعد از دوران یخبندان در روی زمین ظاهر شده است. (۲)

محققان باستان شناس، سابقه حیات انسانی را تنها تا ۵۰۰۰۰ سال، پیش از میلاد در روی کره زمین تشخیص داده اند؛ با استناد به گفته نژاد شناسان و فسیل شناسان، آغاز حیات بشری را در حدود ۵۰۰۰۰۰ سال، پیش از میلاد ذکر نموده اند؛ هر چند با تحقیقات بیشتر معلوم شد که آنچه محققان باستان شناس و دیگران از آثار شروع حیات بشری دانسته اند، مربوط به انسان نیست؛ بلکه آثار حیات میمونهای است که نسبت به انواع جنس خود زیرکتر و باهوشتر بوده اند. (۳)

بسیاری از پژوهشگران، منشأ پیدایش انسان و تکامل ابتدایی او را در آفریقا جستجو کرده اند و به نشانه هایی نیز دست یافته اند و با تکیه بر مدارک به دست آمده از دیگر نقاط بر قدیم، فرضیه مهاجرت انسان را مطرح کرده اند. یکی از نقاطی که در مسیر مهاجرت انسان از آفریقا به جنوب شرقی آسیا قرار دارد «بلوچستان» است. بررسیها و کاوشهای باستان شناسی در این ناحیه از ایران نه تنها ابزار آن دوره، بلکه بقایای انسانهای آن زمان را نیز ارائه می دهد.

در سال ۱۳۴۴ ش. ۱۹۶۶ م. تحقیقاتی پیرامون منطقه بلوچستان به وسیله دانشگاه مینه سوتا^۹ به سرپرستی گاری هیوم^{۱۰} در تراس رودخانه های لادیز، سیمیش و ماشکید انجام شد و طی آن پژوهشها، ابزاری سنگی به سنت «ساکور سازی» و مشابه نمونه های یافته شده از محوطه سوان^{۱۱} در پاکستان و محوطه اولدوی در آفریقای شرقی جمع آوری شد. این مجموعه در ادبیات باستان شناسی، به «لادیزین» مشهور است. با استناد به مدارک زمین شناسی، این صنعت به اواخر دوره یخبندان ریس^{۱۲} و وورم^{۱۳}

8- tehthys

9- minnesotā

10- G.hume

11-soan

12- riss

13- Wurm



یا اوایل یخبندان وُورم ۱۰۰ ۰۰۰ تا ۸۰۰ ۰۰۰ سال پیش) نسبت داده می‌شود. (۴)

پس از بلوچستان قدیمی‌ترین آثار به دست آمده از زندگی انسانها در ایران، متعلق به حدود ۱۰۰۰۰ سال ق.م. است. مردم این دوره غارنشین و نوع معیشت آنان شکار حیوانات بوده است. وجود تصاویری از حیوانات و اشیای قدیمی انسانها بر بدنه غارهای کشف شده در نواحی مختلف کشور، این نظر را تأیید می‌کند. (۵)

پروفسور کارلتون کون^{۱۴} رئیس هیأت علمی دانشگاه پنسلوانیای آمریکا - که در سال ۱۳۳۸ ش. به ایران آمد - تحقیقاتی در غار شکارچیان و بیستون و غار تمتمه^{۱۵} (۶) و غار خونیا پای گذار واقع در قاین (در استان خراسان) و غار کمرپند واقع در ۶ کیلومتری، بهشهر (در استان مازندران) انجام داد که نکات جالبی را درباره سابقه زندگی بشری در ایران روشن ساخت در غار شکارچیان، ابزاری از سنگهای سلیس از دوره موسترتین (۳۰ تا ۴۰ هزار سال قبل) و دندانهای خوک وحشی، اسب و گاو وحشی به دست آمد - که اکنون نسل این حیوانات از میان رفته است. (۷)

دانشمندان معتقدند برای پیدا کردن غارها یا پناهگاههایی که انسان «پالئولیتیک» (۸) در آن زندگانی می‌کرده است، باید در مثلث شیراز، مشهد، زاهدان، بخصوص در ناحیه بم، و کوه آتشفشان تفتان در بلوچستان به جستجو پرداخت. (۹)

پروفسور کارلتون و یاران همسفر او مخصوصاً هوتون^{۱۶} به کار مردم شناسی در ایران نیز پرداختند؛ این تحقیقات نکته قابل ملاحظه‌ای را روشن ساخت و آن این که در کنار دریاچه هامون سیستان، جماعتی از بلوچ‌ها زندگی می‌کنند که به صید ماهی اشتغال دارند و دارای زبان و گویش خاصی هستند؛ قدشان بلند؛ ابروهایشان پرپشت؛ دندانها و آرواره‌هایشان شبیه به مردم پالئولیتیک و اینوها^{۱۷} (۱۰) و همچنین شبیه بومیان استرالیا و اهالی نروژاکی هستند که همه از اجداد اولیه نژاد سفید به شمار می‌روند. (۱۱)

14- carletoncoon

15- tamtameh

16- hooton

17- ainyou

پی نوشت‌های فصل اول

- ۱- کاظم ودیعی، مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران دانشگاه تهران ۱۳۵۳، ص ۱۵ - ۱۶.
- ۲- ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، اقبال، تهران ۱۳۶۲، ص ۵ - ۶.
- ۳- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۱۷.
- ۴- مجله باستان شناسی و تاریخ، ص ۱۴ - ۱۵.
- ۵- ربیع بدیعی، همان کتاب، ص ۶.
- ۶- غار تمتمه در ۱۵/۵ متری سطح دریا و در حدود ۲۰ کیلومتری شمال غربی دریاچه ارومیه، واقع شده است (رشد جغرافیا سال ۲، شماره ۷، ص ۴۶).
- ۷- مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران، ص ۱۹.
- ۸- دوره پالئولیتیک میانی را با انسان نئاندرتال و تمدنی که در عصر موسترن کسب کرده است، می شناسند.
- ۹- رشد آموزش جغرافیا سال ۲، ش ۷ پاییز ۱۳۶۵، ص ۴۷.
- ۱۰- ژاپنی های سفید پوستی که مغلوب ژاپنی های فعلی شده اند.
- ۱۱- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۱۹.

فصل دوم

سابقه تمدن در بلوچستان

I - سابقه تمدن انسانی در بلوچستان

تحقیقات جغرافیایی و باستان‌شناسی، نشان می‌دهد که عهد بارانی میان ۱۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال، پیش از میلاد از بین رفته است و سپس عهدی که اصطلاحاً آن را عهد خشک می‌نامند و هنوز هم ادامه دارد، جانشین آن گردیده است.

در این دوران (عهد خشک) کم شدن باران از یک سو و بلندی سطح دریاچه‌ها و دریا‌های داخلی از سوی دیگر، جریان رودها و جویبارها را کند ساخت. از طرف دیگر زمینهای رسوبی حاصل از فرسایش رودخانه‌ها و همچنین اراضی رسوبی کف حوضه‌ها و آبگیرهای سابق نمودار شدند. کوهپایه‌ها شکل تازه‌ای به خود گرفتند و شباهت زیادی با شکل امروزی خود یافتند.

در این عهد، انسان پیش از تاریخ — که بیشتر در فلات ایران می‌زیست — در سوراخهایی که در دامنه درخت‌دار کوهها حفر می‌شد و به وسیله شاخه‌های درختان مسقف می‌گردید، زندگی می‌کرد. با این حال نباید پنداشت که این دوره تمدن منحصر به نواحی کوهستانی و نقاطی است که استعداد پیدا شدن غار در آنها زیاد است؛ زیرا بعضی ظروف سفالین ناهموار دود خورده سیاه‌رنگی که در این غارها به دست آمده است همانندشان را در این نواحی جلگه‌ای — که قرارگاه انسانها بوده است — نیز می‌یابیم که از این نواحی جلگه‌ای، دشت قزوین و بلوچستان را می‌توان به شمار آورد و این نشان می‌دهد که میان مردمان ساکن کوه و دشت از دیرباز رابطه‌ای برقرار بوده است. (۱)

ظروف سفالی — که از نظر تاریخی متعلق به دوره حجر اولیه است — وجود تمدن اولیه سرزمین بلوچستان را در برخی از نقاط آن مثلاً در بمبور ثابت می‌کند. در این دوره، وظیفه مخصوصی به عهده زن بوده است؛ وی گذشته از آن که نگهبان آتش است و به احتمال قوی سازنده نخستین ظروف سفالی، باید در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی بپردازد. گیاهان و فصل رویدن آنها را بشناسد. دانه‌های گیاهان را مورد مطالعه قرار دهد و در همه این امور به مشاهدات طولانی و مداوم، همت بگمارد و این همه او را به کشت و زرع هدایت می‌کرد.

نخستین کوشش وی در زمینه کشاورزی، در زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد

پیشرفتی اندک بیش نداشت، زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره حَجَر متأخر، ابداعات بسیاری نمود. در نتیجه می‌بایست عدم تعادلی میان وظایف زن و مرد ایجاد می‌گشت و شاید همین امر، موجب آن شده است که در بعضی از جوامع اولیه زن بر مرد برتری بیابد.

در چنین جوامعی (زن سالاری) و همچنین در جوامعی که تعدد شوهر را برای زن جایز می‌داند، زن کارهای قبیله را اداره می‌کند و به مقام روحانیت نیز می‌رسد. این تفوق زن بر مرد، بعدها در آداب آریاییان فاتح، وارد شده است. (۲)

تحقیقاتی که اُرل استین^۱ انجام داده است. بیان می‌کند که نقاط مسکونی کشاورزی قدیم در سراسر جنوب کشور ایران از بمبور (از توابع شهرستان ایرانشهر) تا بلوچستان ادامه داشته است. (۳)

خشک شدن روزافزون حوضه‌ها و آبگیرهای داخلی موجب تغییرات بسیاری در شرایط زندگی انسان گردید. دریاچه بزرگ مرکزی، کوچک شد و سواحل آن که رودخانه‌ها در آن خاک رسوبی حاصلخیزی به جا گذاشته بودند از مراتع و گیاهان زیادی پوشیده شد. حیواناتی که در ارتفاعات می‌زیستند، به سوی این مراتع فرود آمدند، و انسان که با شکار زندگی می‌کرد، آنها را تعقیب کرد و در دشت اقامت گزید. از این عهد که تاریخ آن را می‌توان در حدود هزاره پنجم قبل از میلاد قرارداد، تمدن در داخل فلات ایران از جمله بلوچستان وسعت و رونق یافت و گسترش پیدا کرد و شکوفا گردید. (۴)

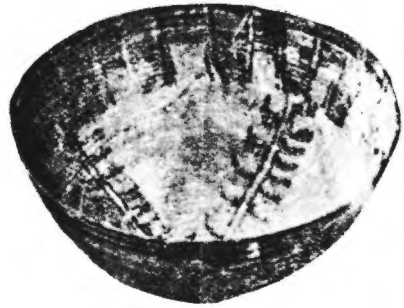
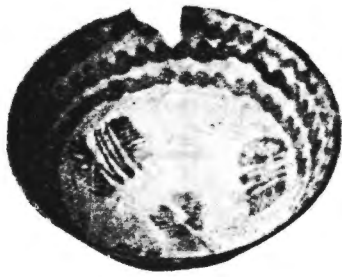
II - ادوار تمدنی ماقبل تاریخ بلوچستان

آغاز این دوره که عهد دوم نام دارد، به حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد. اساس زندگی انسانی در این زمان مبتنی است بر مستقر شدن در مراکز تجمعی که آنها را روستاهای ماقبل تاریخ نامیده‌اند. در این روزگار، انسان موفق به ساختن خشتهایی از خاک رس گردید که گرچه ظریف نبود و شکل هندسی منظمی هم نداشت؛ ولی شباهت زیادی به خشتهای تمدن اولیه داشت. این اختراع تحولی در وضع بنای خانه‌ها و ساختمان روستاها پدید آورد و منتهی به ساخت نوعی آجر شد که در نتیجه، وضع دیوارها منظمتر شد و قرمزی رنگ آجرها خود وسیله‌ای برای تزئین ساختمانها گردید. (۵)

مؤلفان کتاب «تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر» می‌نویسند: «شاید این استنباط درست باشد که بلوچستان فن قالب‌زنی آجر را چندی پیش از ابتدای پادشاهی سومر فرا گرفته است، و همچنین احتمال می‌رود که آن فن را از سومریان آموخته باشد» (۶)

استفاده از گل‌رس و توجه به سفال‌سازی منتهی به ساختن چرخ کوزه‌گری ابتدایی گردید چرخ‌کی که با دست آن را می‌گرداندند.

اهمیت نقوش و طرحهای این دوره، روی سفالها بحدی است که آن را از خصایص اصلی تمدن دوره سفال داخله فلات ایران شمرده‌اند. در این دوره، از فلز، بخصوص از مس چکش کاری شده و از منگنز



ظروف سفالین منقوش دوران پیش از تاریخ بمبور و خوراب، بلوچستان

استفاده می کردند، ولی هنوز فن ذوب فلز را نمی دانستند و آن توانایی را نداشتند که از فلز اشیای کوچکی همانند درفش و سنجاق بسازند.

همچنین در دو منطقه سیستان و بلوچستان و دشت قزوین، آثار کوره های ذوب فلز که شاید قدیمی ترین کوره های ذوب فلز در جهان باشند دیده شده است. (۷)

جورج کامرون می نویسد: «تصویر گوسفند و گاو شاخ دراز بر جدار سفالینه های رنگین که در سراسر نواحی ایران پیدا شده اند به چشم می خورد. این نوع ظرف که برجسته ترین یاری انسان عصر مس به تمدن بشر است، خلف بی واسطه سفالینه رنگین ایران در اوایل دوره سنگ - مس به شمار می رود. از این قبیل ظروف در شوش (معروف به شوش یکم) و در نهاوند و کرمانشاه و همچنین در سیستان و بلوچستان در شرق ایران، طی تحولات متوالی، یافت شده است.» (۸)

شادروان استاد امیر توکل کامبوزیا در کتاب «بلوچستان و علل خرابی آن» می نویسد: «تعجب نخواهید فرمود که «عصر مس» که پیدایش آن در ناحیه بین النهرین است، به واسطه معادن موجود در بلوچستان بوده است، خواهید فرمود چرا؟ به این دلیل که اگر در سرتاسر بین النهرین دقت شود، ناحیه ای یافت نمی شود که معدن مس در آن باشد و حال آن که عصر مس از بین النهرین پدید آمده است؛ اما در سرتاسر بلوچستان معادن تعطیل شده خیلی قدیمی مس را می توان یافت و این موضوع ثابت می کند که مس در تمام ناحیه این منطقه از نصرت آباد گرفته تا چابهار، در هر نقطه استخراج می شده است و از طریق دریا برای سومر حمل می گردیده و به شهرهایی از قبیل یور [اور] و غیره برده می شده است.» (۹)

حفاریهای اخیر باستان شناسان در نقاط مختلف ایران نشان داده است که غارها و پناهگاههای اولیه انسان در کوهپایه ها و بقایای استقرار روستایی و دهکده های کم جمعیت با اقتصادی بر پایه دامداری و کشت دیم و فلزکاری وجود داشته است.

توسعه زندگی اقتصادی با اهلی ساختن حیوانات تازه ای وارد مرحله جدیدی شد. این توسعه اقتصادی منجر به تقسیم کار گردید؛ دهکده بسرعت ترقی کرد و بشر، کار اجتماعی را آموخت و امور زراعت و دامداری، انسانها را به معاضدت و همکاری با یکدیگر واداشت و روحیه کار گروهی و اتفاق و اتحاد اجتماعی را تلقین کرد و مددکاری اجتماعی، انسانها را متوجه وظایف شخصی و غیر شخصی خود نمود. به مرور زمان ذوب مس و ریخته گری و صنعت قالب سازی و ساخت مجسمه سفالین توسعه یافت و شکل و صورت ظروف تثبیت شد و مطلوبیت کار، موجب رواج ساخته های دست بشر گردید. این فن در طول جاده جنوبی تا سیستان گسترش یافت و از آن جا به بلوچستان و دره سند سرایت کرد و از سوی شمال شالوده فرهنگ و تمدنی را که در ناحیه مرو یافت شد، بنا نهاد. (۱۰)

در حدود ۳۰۰۰ سال، قبل از میلاد، خط در میان مردم بین النهرین اختراع گردید اما این اختراع بدون شك از تصاویر و نقوش روی سفالهای داخل ایران بخصوص بلوچستان به مردم بین النهرین الهام شد. نفوذ عناصر هند و اروپایی^۲ به داخل ایران در نتیجه تازه ای را از لحاظ تمدن گشود. پیش از آن که هزاره

دوم به پایان رسد دوره جدیدی به وسیله کاسیان درزاگرس شروع شد که عیلامیان را تحت تأثیر قرار داد. دولتهای جوان و تازه نفس بابل و آشور از یک سو و مهاجران هند و ایرانی از سوی دیگر مقدمه امتزاج و اختلاط و در عین حال ظهور تمدنی بزرگتر گردید که چند قرن بعد شکوفا شد. (۱۱)

سفالهای ماقبل تاریخ شمال غربی هندوستان و بلوچستان، وجوه تشابه فراوان دارند؛ ولی این شباهت مربوط به زمانی پیشتر از روزگار ایجاد دو تمدن جداگانه هندی یا ایرانی است. نخستین موج مهاجرت آریاها به هندوستان پس از این دوران ماقبل تاریخ، میان سالهای هزار تا هزار و دویست پیش از میلاد است. (۱۲)

عهد مفرغ در ایران به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد برمی گردد. بررسیهای باستان شناسان در دره سند و مغرب آن در بلوچستان، ویرانه های تعداد زیادی از قرارگاههایی را که متعلق به «عصر مفرغ پیشین» هستند نشان می دهد که می توان برای توصیف آن قرارگاهها و ویرانه ها از واژه شهر استفاده کرد. باید احتمال داد که این شهرها همچون مراکز حوزه های کشاورزی بنیاد نهاده شده باشند. گرچه در یکی دو مورد هم می توان استنباط کرد که برخی عوامل یا ملاحظات تجاری در انتخاب محل و خصوصیت شهری مؤثر بوده است، چنان که مشاهده می شود که در ناحیه مهی^۳ در بلوچستان جنوبی، در دورانی که به نام تمدن کولی^۴ خوانده شده است مرکزی به وجود آمده است که از هر جهت حکم لنگرگاه تجاری داشته است و در همین محل است که ظروف سنگی مزینی پیدا شده است که ثابت می کند، در نخستین دوره پادشاهی سومر، میان آن کشور و تمدن کولی بلوچستان ارتباط برقرار بوده است. (۱۳)

ویل دورانت می نویسد: «دکتر ه. فرانکفورت، در سال ۱۹۳۲ میلادی در ویرانه های یک دهکده بابلی-عیلامی، در تل اسمار کنونی، نزدیک بغداد، مهرها و مهره های سفالی از زیر خاک در آورد که به نظر او و تأیید سرجان مارشال آنها را در حدود ۲۰۰۰ سال، پیش از میلاد از موهنجو-دارو (در ساحل باختری سند سفلی) به آن جا برده اند مکدائل، عقیده دارد که این تمدن حیرت آور از سومر گرفته شده است. دکتر هال معتقد است که سومریان فرهنگشان را از هند گرفته اند؛ ولی وی، هم سومریها و هم هندیان آغازین را از یک اصل و فرهنگ مشترکی می داند که در بلوچستان بوده اند.» (۱۴)

در نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد، تمدنهای دره نیل و بین النهرین توسعه و شکوفایی یافت، آشوریان و اورارتوها با همه قدمت و قدرتی که بر نواحی پیرامون بین النهرین و غرب ایران داشتند، سرانجام مغلوب پادشاه تازه نفس، مجهز و سازمانده ایران شدند.

سده های بعد، تمدن ایران به تمدن یونان شباهتی پیدا کرد؛ تشابهی از قبیل میل به آزادی و توجه شاهان به طبقه بازرگان و تقسیم املاک، به وجود آمدن خرده مالک و واحدهای کوچک.

با آن که آشوریان مصرف کننده مهم آهن در سده هشتم پیش از میلاد بودند؛ اما خودشان معدن آهن نداشتند، در حالی که ایران آهن داشت و شاید توجه زیاد آشوریان به ایران از این رهگذر باشد. از سوی دیگر آشوریان علاقه مند بودند که سرزمینهای اسب پرورده های زاگرس را به دست آورند. این مقدمات،

سرانجام منجر به برقراری تمدنی بر پایه دامداری و ایجاد قشونهای سواره نظام و ارا بهران گردید و پایه‌های حکومت‌های عظیمی را استوار ساخت. پراکنده بودن مراکز تجمع انسانی و عدم تراکم جمعیت در واحدهای جغرافیایی مسبب ظهور نوعی زندگی و معیشت نیمه کوچ نشینی شد.

ایران به دلیل ثبات وضع طبیعی و تداوم سنت‌های ایلاتی و تفرق مراکز تجمع، روزگار درازی را تحت سلطه فتودالیزم به سر برد. - البته همدوش با تحولات زمان و دگرگونیهای مختصر - که در آن پدید آمد.

تمدن شهری و اقتصاد زراعی و دامپروری و صنایع روستایی، پس از اسلام شکلی تازه به خود گرفت و نفوذ اروپاییان و روابط و فرهنگ تجارت و سپس فرهنگ تمدن ماشینی جدید، صفحاتی تازه در زندگی تمدنی این مردم گشود که شرح آن با حوادث دو قرن اخیر آمیخته است.

باید به خاطر سپرد که هر زمان نیروهای خارجی، تمدن خود را به ایران گسیل داشته‌اند، وحدت سیاسی فلات ایران از جمله بلوچستان، دچار تفرقه و تجزیه زودگذری شده است؛ اما وحدت جغرافیایی خود فلات و اندیشه وحدت ملی، هرگونه نفوذ خارجی را در داخل تحلیل برده است. از این رومی توان گفت ایران نه تنها چهارراه برخورد تمدنها بوده است؛ بلکه پس از دریافت و هضم آنها صورت تازه‌ای از آنها را که با مقتضیات طبیعی و روح ایرانی سازگاری داشته متجلی ساخته است. (۱۵)

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- ر.گیریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶، ص ۸.
- ۲- همان مأخذ، ص ۹-۱۰.
- ۳- م.ا.م. دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اریاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۹.
- ۴- ر.گیریشمن، ایران از آغاز تا اسلام ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۰.
- ۵- کاظم ودیعی، مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران، دانشگاه تهران ۱۳۵۳، ص ۲۱.
- ۶- گروهی از دانشمندان جهان، تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر ج ۱، بخش ۲- قسمت اول ترجمه پرویز مرزبان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ۳۲۷.
- ۷- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۲۱.
- ۸- جورج کامرون، ایران در سینه‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۱.
- ۹- امیر توکل کامبوزیا، بلوچستان و علل خرابی آن، مروی، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۹.
- ۱۰- ر.گیریشمن، همان کتاب، ص ۲۵.
- ۱۱- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۲۴.
- ۱۲- لوی، میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۳۴.
- ۱۳- گروهی از دانشمندان جهان، همان کتاب، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۴- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، پاشایی و آریانپور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران شهریور ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۱۵- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۲۵-۲۶.

بخش سوم

تاریخ بلوچستان

فصل اوّل

بلوچستان پیش از اسلام

I - مادها

سرزمین بلوچستان، در دوره ماد، در زمان سلطنت آستیگ (ایشتو ویگو) (۵۸۴ یا ۵۸۵ تا ۵۴۹ یا ۵۵۰ ق.م.)، یکی از ساتراپیهای (والی نشین یا استان) شرقی آن دولت بوده است و به نام سرزمین «پاریکانیان و حبشیان آسیایی» از آن یاد شده است. (۱)

II - هخامنشیان

با بررسی تاریخ باستان ایران، معلوم می شود که بلوچستان در عهد پادشاهان هخامنشی، جزء ساتراپی چهاردهم آن دولت بوده و وسعت سرزمین هخامنشی از سوی مشرق تا درّه رودخانه سند، ادامه داشته است.

در سالهای ۵۴۵ - ۵۴۰ ق.م. ایالات شرقی ایران از جمله بلوچستان به وسیله کورش بزرگ فتح گردید، از آن جا که همیشه اقوام شکست خورده، مجبور بودند عده معینی را در اختیار ارتش کورش بگذارند، از این رو نیروی جنگی او روز به روز تقویت شد و توسعه یافت. (۲)

داریوش بزرگ، برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست يك نفر، فرمان داد که برای هر ولایت يك ساتراپ (والی = استاندار)، يك سردار و يك دبیر تعیین شود و بدین ترتیب کشور را به چندین استان یا والی نشین تقسیم نمود که سرزمین ماکا^۱ یا مکه یا مکران (بلوچستان) نیز یکی از آن استانها بود. (۳) داریوش، در حدود سال ۵۱۳ ق.م. برای تصرف سرزمین پنجاب و سند از کنار شرقی فلات ایران و از طریق بلوچستان به هندوستان لشکرکشی کرد و آذوقه میان راه قشون خود را نیز از این منطقه تهیه نمود. وی با فتح پنجاب و سند يك ولایت به نام هندوش (سند) بر ممالک ایران اضافه کرد و مقدار زیادی طلا به

دست آورد. در همین زمان داریوش، دریا سالاریونانی خود به نام اسکولاکس^۲ را مأمور تحقیق کناره‌های دریای عمان و خلیج فارس (از مصب رود سند) کرد. (۴) بنابراین می‌توان گفت اولین پادشاهی که هیأتی را برای تحقیق به دریای عمان و خلیج فارس اعزام کرد، داریوش بزرگ هخامنشی بود، نه اسکندر مقدونی. بنا به روایت هرودوت، هیأت مذکور از رود سند سرازیر شدند و سواحل بلوچستان یا مکران امروزی را پیمودند و از سواحل عربستان گذشتند و از باب‌المنذب داخل بحر احمر شدند و پس از طی آن از طریق ترعه‌ای که به فرمان داریوش ساخته بودند، به مصر سفلی وارد گردیدند و از آن‌جا عازم دریای مغرب شدند. (۵)

III - کیانیان

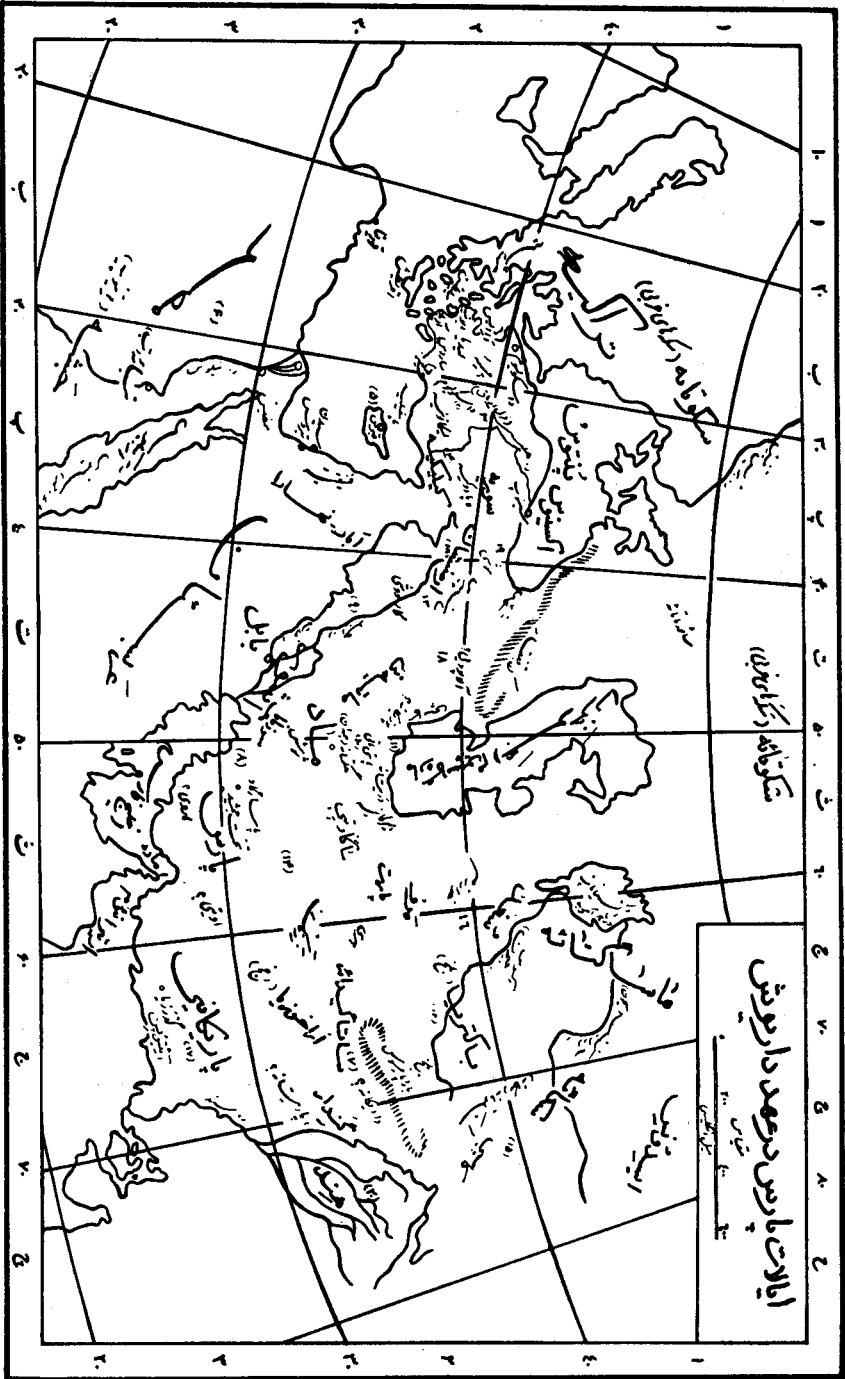
بلوچستان در عهد باستانی جزء سرزمین دولت کیانی بود. در زمان سلطنت کیخسرو، قسمتی از سپاهیان این پادشاه را، بلوچ‌ها تشکیل می‌دادند. آنان سپاه‌یانی جنگاور و دلیر بودند که در میدان نبرد هیچ‌گاه پشت به دشمن نمی‌کردند.

شادروان استاد امیر توکل کامبوزیا می‌نویسد: «در این زمان، کیخسرو قوای این‌جا (بلوچستان) را سان می‌بیند و به فرمانده کل قوا که گسته‌م بوده است، اعلام می‌کند سربازان ایرانی که به سمت هندوستان رفته‌اند و از سند گذشته‌اند، اگر شش ماه در آن‌جا مانده‌اند، آنها را مرخص کنید؛ زیرا آب و هوای ناحیه مأوای سند، آن‌چنان آب و هوایی است که اگر سربازی شش ماه در آن‌جا بماند، خصایل سلحشوری و جنگی خودش را از دست می‌دهد و جای تعجب است که انگلیسیها، بعد از فتح هندوستان این سفارش تاریخی و داستانی ما را به کار بردند [و ما، ایرانیها، غافل ماندیم.]» (۶)

فردوسی در شاهنامه، به قوم بلوچ اشاره نموده است و مردان آن قوم را در سپاه کیخسرو به شجاعت و مردانگی ستوده است:

«سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ	سگالیده جنگ مانند قوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید	برهنه يك انگشت ایشان ندید
سپهدارشان بود رزم آزمای	کزو بود گاه و نکویی بجای
درفشی برآورد پیکر پلنگ	همی از درفشش بیازید چنگ
بسی آفرین کرد بر شهریار	بر آن شادمان گردش روزگار
نگه کرد کیخسرو از پشت پیل	رده آن سبه را زده بر دو میل
جز این نامداران لشکر دگر	برآورده هر يك به خورشید سر
پسند آمدش سخت کرد آفرین	بر آن بخت بیدار و فرخ زمین» (۷)

نقشه ایالت‌های شاهنشاهی هخامنشی (ایران از آغاز تا اسلام)



کیخسرو به منظور گرفتن انتقام خون «سیاوش» به ترکستان حمله کرد. در این جنگ «تورانیان» شکست خوردند. کیخسرو در پایان این نبرد به سراپرده خویش بازگشت و «برزافره» عم خود را احضار نمود. چون برزافره وارد شد وی را سمت راست خود نشانید. و خرسندی خود را از کشتن «جلباد» پور و یسغان، که او را در جنگ تن به تن کشته بود، اعلام نمود و به او خلعت فراوانی داد و حکومت سرزمینهای مکران و کرمان را نیز به وی واگذار کرد. (۸)

IV - اسکندر و جانشینانش

الف - اسکندر سوم (بزرگ):

اسکندر سال ۳۳۵ ق.م. در بیست سالگی به سلطنت رسید. قدرت و شهرت بسیار یافت و در سی و دو سالگی به سال ۳۲۳ ق.م. در بابل درگذشت. او در سال ۳۳۴ ق.م. از رهگذر اتحاد با یونان جمعاً هفت هزار تن سرباز با کشتیهای آتنی فراهم آورد و پس از این که فرمان بسیج سپاه را برای جنگ با ایران صادر کرد، آتنی پاتر مقدونی را با دوازده هزار پیاده و هزار و پانصد سوار در مقدونیه به جانشینی خود گمارد و عازم آسیا شد. (۹)

در جنگ گرانیك که میان سپاهیان مقدونی و لشکریان ایران روی داد، سپاه ایران شکست خورد و میترادات (مهرداد) داماد داریوش سوم نیز به دست خود اسکندر کشته شد. در جنگ ایسوس ۳۳۳ ق.م. (۱۰)، نیز پیروزی نصیب دشمن گشت و پارمنین^۲، یکی از سرداران یونانی اسکندر، خیمه و بارگاه مخصوص خانواده سلطنتی ایران را که به مادر، خواهر، همسر و دختر داریوش اختصاص داشت، تصرف کرد و غنیمت بسیاری به چنگ آورد.

بیشتر مورخان قدیم، جنگ سوم و آخرین جنگ داریوش را در ناحیه گوگمل واقع در ۲۵ میلی مغرب اربل^۴ ذکر کرده اند؛ بعدها این جنگ به جنگ «گوگامل» معروف شد. ایرانیان در این جنگ نیز مغلوب شدند. پس از این فتح، اسکندر به بابل رفت و از آن جا عازم شوش شد و در شوش خزانه داریوش را - که چهل هزار تالان شمس طلا و نقره بود - تصرف کرد.

اری برزن، سردار ایرانی در دربند پارس، در برابر قوای اسکندر، دلیرانه پایداری کرد و چیزی نمانده بود که شکست، لشکر دشمن را در هم بپیچد؛ هر چند که سرانجام پیروز شد و به پرس پلیس رفت در آن جا کاخ شاهان هخامنشی را به آتش کشید، گروهی را کشت و بسیاری از زنان، دختران و پسران جوان را به بردگی فروخت و سپس از راه همدان وری به تعقیب داریوش پرداخت. چون اسکندر به نزدیک دامغان رسید و خبر یافت که بسوس، والی باختر، و برازاس، والی سیستان و رنج (قندهار امروزی)، ضربت مهلکی به داریوش زده اند، او نیز بلافاصله عازم سیستان و رنج گردید، ولی هنگامی رسید که داریوش سوم در گذشته بود^۵. (۱۱) به دستور اسکندر، جسد داریوش را با تشریفات با شکوه به پاسارگاد بردند و به

دخمه شاهان سپردند.

از آن پس، سپاه اسکندر به سوی سرزمین تهوریها (طبرستان و ورکان، گرگان) رفت، سپس پارت و هرات را فتح نمود و سیستان، رخج، بلخ و سمرقند را نیز تصرف کرد و در سال ۳۲۷ ق.م. از راه هندوکش عازم هند شد. پنجاب را تسخیر کرد و پس از غلبه بر پروس^۶ پادشاه سرزمینهای ساحل رود هیداسپ یا جیلیم امروزی) آماده بازگشت شد.

اسکندر، سپاهیان بیمار، فرسوده و از کارافتاده را بابتنه‌های سنگین به سرکردگی کراتروس^۷ از راه رخج و سیستان به ایران فرستاد و خود نیز برای اطلاع از ناوگانی که به ناخدایی نثارخوس به سوی خلیج فارس فرستاده بود، ساحل دریا را گرفته از راه بلوچستان عازم ایران شد.

اسکندر در این سفر — که شصت روز طول کشید — با خطرها و سختیهای زیاد روبه‌رو شد و یک چهارم سپاهش در اثر گرما، گرسنگی، بی‌آبی و بیماری نابود شدند و افرادی که باقی ماندند، اسبها و قاطرها را می‌کشتند و می‌خوردند. (۱۲)

هنگام عقب‌نشینی اسکندر از هندوستان، بیماری اسهال خونی در میان سپاهیان بروز کرد و او خود نیز قطعاً هنگامی که در بلوچستان بود به این بیماری مبتلا شده بود. گفته شده است که وی به آمیب اسهال خونی آلوده بود و خونریزی او در پاییز سال ۳۲۹ ق.م. در حقیقت بازگشت همین بیماری بوده است. (۱۳)

اسکندری که با لشکر قدرتمند، نستوه و شکست‌ناپذیرش به هر سرزمینی قدم می‌گذاشت، هیچ قشونی در مقابل او ایاری ستیز و مقاومت نداشت، در بلوچستان بحدی درمانده شد که مورخ مخصوصش می‌نویسد: «هرگز اسکندر را آن‌گونه غمگین و اندوهناک ندیده بودند. هنگامی که پیش قراول لشکر ظفرمند اسکندر به سرکردگی «لثن ناتوس»، سردار معروف، وارد خاک بلوچستان شد، دلاوران سخت کوش بلوچ، آماده جنگ گردیدند و با قوای یونانی و مقدونی آن‌چنان مبارزه‌ای کردند که سردار اسکندر، تاب مقاومت نیاورد و لشکریانش تارومار شدند.»

سرانجام، اسکندر پس از تحمل رنجها و مشقتها جانکاه با باقیمانده سپاهیان خود به پورا یا بهره یا فهرج — که همان ایرانشهر امروزی است — رسید، به شکرانه سلامت خود هفت شبانه روز جشن گرفت. (۱۴)

شهرت، شجاعت و جنگجویی بلوچ‌ها و لطمه‌جانسوزی که به قوای اسکندر وارد آورده بودند، در تمام قلمرو او منتشر گردید، از این رو صلابت و ابهتی را که اسکندر در میان مردم ممالک مختلف داشت از دست داد، و بسیاری از حکام و فرمانروایان کشورها، یاغی شدند و خزاین و ذخایر اسکندر را — که در اختیار آنان بود — تصرف کردند.

نثارک (نثارخوس)، دریا سالار معروف اسکندر، که از سوی فاتح مقدونی به فرماندهی نیرویی عظیم، تمام سواحل دریای هند، بلوچستان و خلیج فارس را پیموده و ضمن مسافرت خود وارد بلوچستان شده بود،

۵ - داریوش در تیر ماه یا ژوئیه سال ۳۳۰ ق.م. به قتل رسیده است

6- Porus

7- Kraterus

و در چند ناحیه نیز با آزادگان سخت کوش و دلیر بلوچ جنگیده بود، می نویسد: «اسلحه بلوچ ها عبارت از نیزه هایی بود که شش زرع طول داشت و پیکان این نیزه ها از آهن نبود؛ بلکه از چوبهای صلیبی بود که آنها را به زور آتش، از آهن سخت تر نموده بودند و با همین نیزه ها بود که بلوچ ها، سینه هزاران تن از دلاوران مقدونی را دریدند و...»

تن آنها (بلوچ ها) هم مانند سرورویشان پوشیده از مو بود؛ ولی آنچه در اندام بلوچ ها غریب و تعجب آور می نمود، ناخنهای بلند آنان بود که کار دوازه را می کرد، مرد بلوچ با اندک فشاری ماهی بزرگی را با ناخن دو نیمه می ساخت و شاخه های درخت را می برید. لباسشان منحصر به پوست حیوانات یا پوست نهنگ بود... بعد از شش روز توقف، روز هفتم حرکت کردیم و سیصد استاد (۱۵) راه پیمودیم و به دماغه مالان (۱۶) رسیدیم. جنگجویان دلیر بلوچ با همین ناخنها، دمار از روزگار لشکریان اسکندر کشیدند. (۱۷)

ب - جانشینان اسکندر

مرگ ناگهانی اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. وضع شاهنشاهی او را آشفته کرد و سرداران وی به نزاع با یکدیگر برخاستند. فلیپ آریده، نابرداری او، - که از زن رقاصی بود - در اروپا، جای اسکندر را گرفت. در آسیا، پردیکاس - که از سرداران بنام اسکندر بود - موقتاً نیابت سلطنت را به عهده گرفت و به سرداران دیگر گفت که باید در انتظار وضع حمل رکسانه، همسر اسکندر، باشیم. طولی نکشید که رکسانه پسری به دنیا آورد، او را به یاد پدرش «اسکندر» نامیدند. با این حال تفاوتی در اوضاع حاصل نشد و میراث اسکندر میان سردارانش تقسیم گردید.

در این زمان پردیکاس به اوج قدرت رسیده بود و تقریباً تمام امپراطوری اسکندر تحت نیابت سلطنت او اداره می شد؛ ولی چندی بعد سرداران دیگر اسکندر، همانند آنتی پاتر و بطلیموس با پردیکاس به رقابت برخاستند که سرانجام پردیکاس شکست خورد و به قتل رسید. پس از وی آنتی پاتر به نیابت سلطنت رسید.

در سال ۳۱۹ ق.م. اومن^۸، دبیر اعظم اسکندر، در صدد بر آمد که با متحد ساختن ساتراپهای فلات ایران، شاهنشاهی بزرگی را تشکیل دهد. پس از چند زدوخورد که در پاییز سال ۳۱۷ ق.م. در حوالی اصفهان کنونی میان اومن و آنتی گون یک چشم والی کیلیکیه رخ داد، سرانجام اومن شکست خورد و کشته شد.

آنتی گون فرمانروایی مطلق شرق از جمله بلوچستان را به دست آورد و پس از غارت خزاین اسکندر به غرب بازگشت. (۱۸)

V - سلوکیان

بنیان‌گذار سلسله سلوکیان، سلوکوس نیکاتر، پسر آنتیوخوس (از سرداران فیلیپ پدر اسکندر)، بود. سلوکوس، پس از مرگ اسکندر، مقام معاونت پردیکاس را به عهده داشت؛ ولی پس از آن به پردیکاس خیانت کرد و در صدد خدمت به آنتی پاتر برآمد. هنگام تقسیم میراث اسکندر، ایالت بابل سهم او شد. چندی بعد علیه «اومن» که مدافع حقوق خانواده سلطنت مقدونی یا به دیگر سخن، پشتیبان اسکندر چهارم، پسر اسکندر، بود قیام کرد و به کمک آنتی گون بر اومن غلبه نمود و پس از آن با لشکر کوچکی که با کمک بطلمیوس، والی مصر، فراهم آورد، آنتی گون را شکست داد و خوزستان و ماد، را نیز ضمیمه حکومت بابل نمود و در سال ۳۱۲ ق.م. سلسله سلوکی را در ایران تشکیل داد، و در سال ۳۰۶ ق.م. رسماً خود را شاه خواند. در سال ۳۰۵ ق.م. زمانی که چندره گوپتا^۱ در سرزمین هند پادشاهی می کرد، سلوکوس تشخیص داد که جنگ با چندره گوپتا به مصلحت نیست؛ از این رو در سال ۳۰۴ ق.م. میان دو طرف، قرار داد متارکه^۲ جنگ امضا شد. ولایتی را که اسکندر در پنجاب و سند تسخیر کرده بود و شامل بلوچستان امروزی، آراخوزی (افغانستان جنوبی) و کشور پاراپامیزاد (افغانستان شمالی) نیز می شد به او سپرد و دختر خود را به عقد وی در آورد و در مقابل از پادشاه هند پانصد فیل گرفت.

پس از سلوکوس به ترتیب: آنتیوخوس سوتراول، آنتیوخوس دوم، سلوکوس دوم، سلوکوس سوم یا سوتر، آنتیوخوس سوم یا آنتیوخوس بزرگ، به سلطنت رسیدند. آنتیوخوس سوم، آخرین پادشاه سلوکی، به هند حمله کرد و با سوفگازنوس^۳ پیمان دوستی بست؛ سپس به خلیج فارس حرکت کرد و در سال ۲۰۵ - ۲۰۴ ق.م. به سوریه بازگشت. در این هنگام، رومیان به بهانه حمایت از دولت مصر با سلوکیان وارد جنگ شدند و سرانجام در سال ۱۹۰ ق.م. در ماگنزی^۴ واقع در آسیای صغیر، سلوکیان را شکست سختی دادند. در این زمان پارس و خوزستان بر اثر ضعف دولت سلوکی، متحد شدند و از آن دولت جدا گردیدند. سیستان، بلوچستان و رنج (افغانستان جنوبی) هم جزء دولت باختر (پارت یا اشکانی) شد. (۱۹)

VI - خاندانهای شاهی شرق ایران

الف - خاندان موريا

(۱) چندره گوپتا: مؤسس این سلسله «چندره گوپتا» ست و چون این سلسله، سبب بودایی شدن مردم شرق ایران شده است، از این رو تاریخ آن بیشتر از لحاظ نفوذ دین بودا در ایران باستان، قابل

9- candraguptā

10- sofāgazenos

11- māgnezi

ملاحظه است.

چنان که پیش از این گفتیم، «سلوکوس نیکاتر»، پادشاه سلوکی، پس از تسخیر تمام ایران، از راه کابل به پنجاب حمله کرد و از رود سند گذشت. چندره گوپتا که خبر لشکرکشی سلوکوس را شنید آماده نبرد با وی شد. سلوکوس پس از جنگی کوتاه، ادامه جنگ را مصلحت ندید و از این رو صلح را بر جنگ ترجیح داد و دختر خود را به پادشاه هند تزویج کرد و با گرفتن پانصد فیل، نواحی اشغالی را که شامل گدروزی (بلوچستان امروزی)، آراخوزی (افغانستان جنوبی) و کشور پاراپامیزاد (افغانستان شمالی) بود، رها کرد و به ایران برگشت.

چندره گوپتا، مردی بصیر و دانا بود و کتابی نیز در باب عادات و رسوم زندگانی هندیان نوشت که اکنون در دست نیست؛ ولی استرابون از آن استفاده کرده است و مدت سلطنت وی ۲۴ سال بود.

۲) بند و سارا (۲۷۳ - ۲۸۱ ق.م.): پس از چندره گوپتا، پسرش «بندوسارا»، به پادشاهی رسید. نام این شاه را یونانیان «آمی تراکاتس» ذکر نموده اند که مأخوذ از لقب هندی «آمی تاخادا» به معنی «خورنده دشمنان» است. این شاه علاوه بر پنجاب، سند، گدروزی (بلوچستان)، افغانستان شمالی و جنوبی، ناحیه جنوب هند (دکن) را نیز به قلمرو حکومت خود افزود. (۲۰)

۳) آشوکا (۲۷۳ - ۲۳۲ ق.م.): آشوکا، پسر بندوسارا، در سال ۲۷۳ ق.م. به پادشاهی رسید. وی بزرگترین پادشاه سلسله «موریا» بود و از معروفترین پادشاهان هند نیز به شمار می‌رفت.

آشوکا ورنه، فرمانروای امپراطوری پهناور هند بود؛ افغانستان، بلوچستان و تمام هند کنونی، بجز منطقه جنوب، یعنی «تامیله کم» یا سرزمین تا میل جزء قلمرو فرمانروایی او بود. وی روزگاری از حکومت خود را به همان حال و هوای پدر بزرگش، چندره گوپتا، ظالمانه، ولی با تسلط و تدبیر، سلطنت کرد. یوان چوانگ، جهانگرد چینی، که در قرن هفتم میلادی سالیان درازی را در هند گذرانده است، می‌گوید: زندانی را که آشوکا در شمال پایتختش احداث نموده بود، هنوز (یعنی هزار سال بعد) در سنت هندی از آن به نام «دو زخ آشوکا» یاد می‌کنند. آشوکا، فرمان داده بود کسی که به آن زندان وارد می‌شود، هرگز نباید از آن زنده بیرون آید. تصادفاً یکی از پیران بودایی، بدون علت خاصی به آن سیاه چال افتاده بود. او را در دیگ آب جوش انداختند ولی آب از جوشیدن باز ایستاد. زندانبان پیامی به آشوکا فرستاد و آشوکا خود، به زندان رفت و شخصاً موضوع را ملاحظه نمود و از این واقعه تعجب کرد؛ ولی هنگامی که شاه خواست برگردد و از زندان بیرون آید، زندانبان یادآور شد که بنا به فرمان خود او نباید زنده از زندان خارج شود. آشوکا که از این تذکر متزلزل شده بود، فرمان داد تا آن زندانبان را به دیگ آب جوش اندازند.

می‌گویند هنگامی که آشوکا به قصرش بازگشت، حالش دگرگون شد و بلافاصله دستور داد تا آن زندان را برچینند و قوانین کفیری را ملایمتر کنند. واقعه زندان آن چنان تحولی در روحیه آشوکا ایجاد کرده بود که وی در سال ۲۶۰ ق.م. به انجمن رهروان بودایی پیوست و چندی خرقه رهروانه و اهل سلوک پوشید، دست از شکار و خوردن گوشت برداشت و به راه هشتگانه عالی قدم گذارد. (۲۱) از این تاریخ به بعد، دوره پادشاهی او از امنیت و آرامش خاصی برخوردار گردید. او یک بودایی متدین و نیکوکار شد و آیین بودا

را، چه در هند و چه در خارج از کشور، انتشار داد. می‌توان آشوکا را در حمایت از دین بودا، همانند گشتاسب، شاه ایرانی، در حمایت از دین زرتشت دانست. وی در فرمانهای سنگ نبشته خود که ۱۴ ستون از آنها تا کنون به دست آمده است، مردم را به پیروی از اصول مذهب بودا دعوت کرده و آنان را به ترحم بر یکدیگر و شفقت بر حیوانات تشویق نموده است. آشوکا، پس از پذیرفتن دین بودا حکم یک راهب و فیلسوف را پیدا کرده است که پیرامون دارمه^{۱۲} یا دارمه یعنی قوانین و اصول دین بودا تحقیق و بحث می‌نموده است.

پس از آشوکا، پادشاهان نامداری روی کار نیامدند، از این رو دولت موریان، رو به انحطاط نهاد و نفوذ ایشان از جنوب شرقی ایران (بلوچستان) و همچنین افغانستان کاهش یافت. (۲۲)

ب - پادشاهان یونانی و باختری:

اسکندر پس از غلبه بر باختر، مردم آن کشور را قتل عام کرد و برای مطیع نگاه داشتن مردم آن جا چندین آبادی و لشکرگاه از یونانیان و مقدونیان تشکیل داد، در حدود سی هزار نفر یونانی و مقدونی را در باختر اسکان داد که آنها با بومیان اختلاط و امتزاج کردند و در اخلاق و آداب و مذهب، نیمه ایرانی گردیدند؛ هرچند زبان رسمی آنان یونانی شد.

۱) خاندان دیوت: هنگامی که سلوکوس کشته شد، دیودوتوس^{۱۳} یونانی (۲۵۰-۲۴۵ ق.م.) که از سوی سلوکیان بر باختر حکومت می‌کرد، اعلام استقلال نمود و خود را «سوتر» یعنی منجی خواند. وی مؤسس سلسله پادشاهی یونانی و باختری است.

پس از دیودوتوس اول، پسرش، دیودوتوس دوم، (۲۴۵ - ۲۳۰ ق.م.) به تخت نشست. در دوران حکومت او ولایات بلوچستان، رنج، هرات و همه شمال هندوکش جزء دولت باختر گردید. وی در سال ۲۳۰ ق.م. به دست ایوتیدموس کشته شد.

۲) خاندان ایوتیدموس: پس از کشته شدن دیودوتوس دوم، ایوتیدموس به سلطنت نشست (۲۳۰ - ۲۰۰ ق.م.) در این هنگام آنتیوکوس به باختر حمله کرد و لشکر باختر را شکست داد و بلخ (پایتخت آنان) را محاصره نمود؛ ولی چون نتوانست شهر را بگشاید، با ایوتیدموس صلح کرد و دختر خود را به دمتریوس پسر ایوتیدموس تزویج نمود.

ایوتیدموس، پادشاهی دلیر و کاردار بود؛ در زمان وی کشور باختر قدرتی به دست آورد و گسترش یافت و میان باختر، چین و هندوستان، راههای تجارتی تأسیس شد و ارتباط برقرار گردید و از چین به باختر ابریشم و نیکل حمل می‌شد.

پس از ایوتیدموس، پسرش دمتریوس، (۲۰۰-۱۶۰ ق.م.) به سلطنت رسید. در زمان وی کشور باختر به نهایت وسعت خود رسید؛ از مغرب به کرمان و خراسان، و از مشرق به رود سند و جنوب دریای عمان توسعه یافت. چنان که همه افغانستان و بلوچستان کنونی و قسمتی از پنجاب و سند، آن کشور را تشکیل می‌داد. و

از آن رو که مرز کشور باختر به دریا رسیده بود، بازار تجارت و بازرگانی رونقی ویژه یافت و ظاهراً کشتیهای بازرگانان باختر، به ساحل «مالابار» و هندوچین رفت و آمد می کردند.

دمتریوس، پایتخت کشور را از بلخ به شهر «ایونی دمیاء» (نام هندی آن ساگالا بوده است) که یادگار پدرش بود و در سمت مشرق رود سند قرار داشت، منتقل کرد. ایوکراتیداس نامی که با خاندان سلوکی بستگی داشت، بر دمتریوس شورید و او را شکست داد. دمتریوس با وضع اسفناکی زندگی را بدرود گفت.

۳) خاندان ایوکراتیداس: ایوکراتیداس به تحریک آنتیوکوس چهارم، پادشاه سلوکی، دمتریوس را شکست داد و به جای وی بر تخت نشست. می گویند هنگامی که ایوکراتیداس از سفر جنگی هندبازمی گشت پسرش، «هلیوکلس»، که در اداره کردن کشور با او شریک بود، او را در میان راه کشت (۱۴۷ ق.م.). هلیوکلس، پس از کشتن پدر، به پادشاهی نشست و پایتختش نیز بلخ بود.

«مهرداد اول اشکانی» که از دوستان ایوکراتیداس به شمار می رفت، بخاطر این جنایت (پدرکشی) کینه وی را به دل گرفت و با لشکری نیرومند به کشور باختر حمله کرد و هلیوکلس را شکست داد و بخش عظیمی از باختر را ضمیمه دولت پارت (اشکانی) کرد و همه باختر، رنج، پاراپامیزاد، سیستان و بلوچستان جزء پارت گردید.

از جانشینان هلیوکلس در دره کابل، آنیتال کیداس (۱۲۰ ق.م.) و آمین تاس (۱۰۰ ق.م.) و هرمایوس (۴۵ - ۲۰ ق.م.) را می توان نام برد.

مناندر (۱۶۵ - ۱۳۰ ق.م.)، آخرین پادشاه مقتدر از نژاد یونانیان باختری است که در پنجاب سلطنت کرد؛ وی نخست از سرداران دمتریوس بود و پس از نابود شدن پادشاهان یونانی و باختری، در پنجاب به سلطنت رسید. (۲۳)

VII — سکایها

در گذشته سرزمینهای تاشکند، فرغانه و کاشغر مسکن قومی بود که چینی ها، از آنان به نام سو^{۱۴} یاد کرده اند. پارسیان و هندیان، آن ملت را به نام «شاکا یا چاکا»، و یونانیان ایشان را به اسم سکا^{۱۵} می شناخته اند.

سکایان، همان سیتهای آسیا هستند که از ترکستان و سبیریه غربی آمده اند و سیمیریان را که در استپها و دشتهای روسیه جنوبی سکونت داشتند، بیرون راندند و شاخه ای از خانواده عظیم سیت و سارمات (خانواده ایرانی صحرانوردی) بودند که در شمال غربی مرغزاران می زیستند.

بازگشت یوچه ها به میان اقوام ساکا موجب شد که تمام این بیابان گردان، به سلطنت نشین باختران — که پادشاهان یونانی و جانشینان اسکندر تأسیس کرده بودند — هجوم آورند. سکایان، زیر فشار یوچه ها، ابتدا سفیدیان و بعد باختران را متصرف شدند و جای یونانیان را گرفتند. میان سالهای ۱۴۰ و ۱۳۰ ق.م.

باختران از دست پادشاه یونانی (هلیوکلس) خارج شد. به هر حال پس از توقفی در شمال آمویه، از آن گذشتند و جای سکایان را در باختر اشغال کردند. سکایانی که یوچه‌ها آنان را به سوی جنوب رانده بودند، در سالهای ۱۲۸-۱۲۷ ق.م. همزمان با سلطنت «فرهاد دوم اشکانی»، زرنگیان (سیستانیان)، آراخوزی (رخج یا قندهار کنونی) را تصرف نمودند و این ایالت از آن تاریخ در فهرست نامهای ایرانی، مملکت «سکاها» یا «سکستان» خوانده شد که به فارسی «سیستان» است. (۲۴) سکاها، در سیستان سلطنتی تأسیس کردند و از زمان شاهنشاهی «مهرداد دوم» (۱۲۳ - ۸۸ ق.م.) خراجگزار دولت اشکانی شدند. (۲۵)

پادشاهان سکایی، معروف به هندوسکایی^{۱۶} هستند در منطقه چین کشوری را که دولت «هندوسکایی» در آن سلطنت می‌کرده است کی‌پین^{۱۷} می‌خوانده‌اند و آن حوزه رود ارغنداب و قسمت سفلی سند بوده است.

نخستین پادشاه سکایی که در کی‌پین به سلطنت رسید، مایوس یا موئس^{۱۸} (۷۲ ق.م.) بود؛ در کتیبه‌ای مسین - که از تاگزیلا به دست آمده است - از او به نام «شاه بزرگ موگا» یاد شده است. آرز^{۱۹} (۵۸ ق.م.)، دومین پادشاه معروف هندوسکایی است. قلمرو حکومت وی از کی‌پین تا پنجاب و بلوچستان و افغانستان بود. پس از «ازس»، پسرش «ازلیزس» (۴۵ - ۴۰ ق.م.)، به سلطنت رسید. (۲۶)

VIII - پهلوها

پهلوها، شعبه‌ای از پارتها (اشکانیان) بودند که در شرق ایران، در حوزه رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند و هنگامی که سکاها وارد سیستان شدند، با آنان مخلوط گردیدند و قومی به نام قوم «سکایی و پارتی» یا «سیت و پارت» تشکیل دادند، و چون پارتها را پهلونیز می‌گفتند، از این رو به خاندان یا سلسله پهلوها معروف شدند. این قوم از قرن اول پیش از میلاد، جانشین سلسله سکاها در سیستان شدند و شخصی به نام ونس^{۲۰}، که یکی از رؤسای سکایی و پارتی در سیستان بود، به تشکیل سلطنت مستقلی در سیستان، رخج و بلوچستان پرداخت. ظاهراً «ونس» پس از مهرداد دوم اشکانی (۸۸ - ۲۳ ق.م.) به سلطنت رسیده است. پس از وی برادرش اسپالی ریزس^{۲۱} یا اسپالاهورا، به تخت نشست. (۲۷)

«گوند و فارس» یا گوندوفر^{۲۲} که از حدود سال بیستم یا نوزدهم پیش از میلاد به بعد سلطنت یافت، از

16- Indoscythia

17- Kipin

18- maues

19- azes

20- Vonones

21- spalirises

22- gundofar

پادشاهان نامی و مقتدر این سلسله بود. يك منبع افسانه‌ای او را همان پادشاهی می‌داند که توماس حواری در سال ۲۹ م. تحت لوای حمایت او به هند رفت. او ظاهراً حکومت خود را مستقل اعلام نموده بود و به سلاطین اشکانی باج نمی‌داد. سکه‌هایی به نام این شهریار در سیستان، بلوچستان، هرات، قندهار و پنجاب پیدا شده است. (۲۸)

پس از او قلمرو حکومت او میان جانشینانش تقسیم شد. سانابارس یا سنه‌بارس^{۲۳} در سیستان و پاکورس^{۲۴} در قندهار و سسه^{۲۵} در پنجاب حکومت کردند. (۲۹)

IX - اشکانیان (۲۴۴ ق.م. تا ۲۲۶ م.).

پس از مرگ اسکندر و تقسیم میراث او میان سردارانش، طوایف رشید و آزاده پارت — که در حدود خراسان تا دامغان سکونت داشتند — بر ضد حکومت جانشینان اسکندر قیام کردند و اشک اول، بنیان‌گذار سلسله اشکانی، پارتها را از تحت حمایت و ریاست سلوکیان خارج ساخت؛ ولی در جنگ با سکاها کشته شد. (۳۰) در این دوره، مخصوصاً در زمان سلطنت مهرداد اول، سرزمین بلوچستان نیز همانند سایر ولایات ایران جزء قلمرو دولت اشکانی بوده است. (۳۱)

X - ساسانیان

در اواخر سده دوم بعد از میلاد، شخصی به نام «ساسان» که از نجبا و بزرگان پارس بود و به سبب ازدواج با زنی از خانواده بازرنگی یا بزرنگی (خاندان سلطنتی محلی) در استخر به ریاست امور معبد آناهید (آناهیتا) منصوب شد.

پس از او پسرش، «پاپک»^{۲۶} این مقام را احراز نمود و به علت نسبتی که با سلسله بزرنگی داشت از موقعیت استفاده کرد و در قشون برای پسر کوچکش، «اردشیر»، (ارتخشتر) در شهر دارابگرد — که در ۱۲۰ میلی جنوب شرقی استخر قرار داشت — مقام نظامی نسبتاً مهمی (ارگبد^{۲۷}) کسب کرد.

اردشیر، پس از آن که موقعیت خود را در دارابگرد از هر لحاظ مستحکم نمود، نفوذ و قدرت خود را در شهرهای مجاور نیز گسترش داد.

در این هنگام، پاپک طغیان کرد و «گوتچیهر»، پادشاه محلی بزرنگی پارس، را کشت و سلطنت او را

23- sanabāres

24- pākores

25- sesa

26- pāpak

27- argabadh

غضب نمود. پس از چندی پاك در گذشت و فرزند ارشد او، شاپور، به حکومت پارس رسید. شاپور به علت سقوط سنگی از سقفی کهنه بر سرش کشته شد. در این هنگام برادران دیگر اردشیر از ادعای خود نسبت به تاج و تخت دست برداشتند و سلطنت را به اردشیر تقدیم کردند و بدین ترتیب او در سال ۲۰۸ م. پادشاهی قدرتمند گردید و چندی بعد نیز برای جلوگیری از طغیان برادرانش، آنان را به قتل رسانید. (۳۲) اردشیر به استحکام میانی قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان را که در همسایگی کشور او بود متصرف شد و «ولخش^{۲۸}» پادشاه آن جا را اسیر کرد و سواحل خلیج فارس را به قلمرو سلطنت خود افزود. وی در سال ۲۲۶ م. تاج گذاری نمود و عنوان «شاهان شاه» ایران را اختیار کرد. وی در مدت هجده سال سلطنت، از کرانه جیحون، شرق افغانستان و بلوچستان تا غرب بابل و سرزمین کنونی عراق را به زیر نگین خویش آورد. (۳۳)

بنا به روایت طبری که هر تسفلد آن را تأیید نموده است، پادشاه کوشان که دره کابل و پنجاب را در دست داشت و پادشاه طوران و مکوران (نواحی فعلی قصدار در جنوب کویته پاکستان و مکران یا بلوچستان)، سفرایی به حضور اردشیر فرستادند و او را به پادشاهی شناختند. قلمرو سلطنت او در آن زمان، شامل ایران، افغانستان، بلوچستان و صحرای مرو و خیوه بود. (۳۴)

کریستن سن، مؤلف کتاب ایران در زمان ساسانیان، معتقد است که ساسانیان از ابتدای سلطنت بر ایران، شاهزادگان یا کسانی را که قرار بود بعداً به پادشاهی برسند، بر حکومت سرزمینهای شرقی خود منصوب می کردند. (۳۵)

اردشیر، کشور را به ۳۳ ناحیه مستقل تقسیم کرد که بلوچستان نیز یکی از آنها بوده است و حکمران مستقل و موروثی هر ناحیه را شاه می گفتند، همانند: سگستان شاه در سیستان، قیقان شاه در سند و ناحیه ای از بلوچستان. (۳۶)

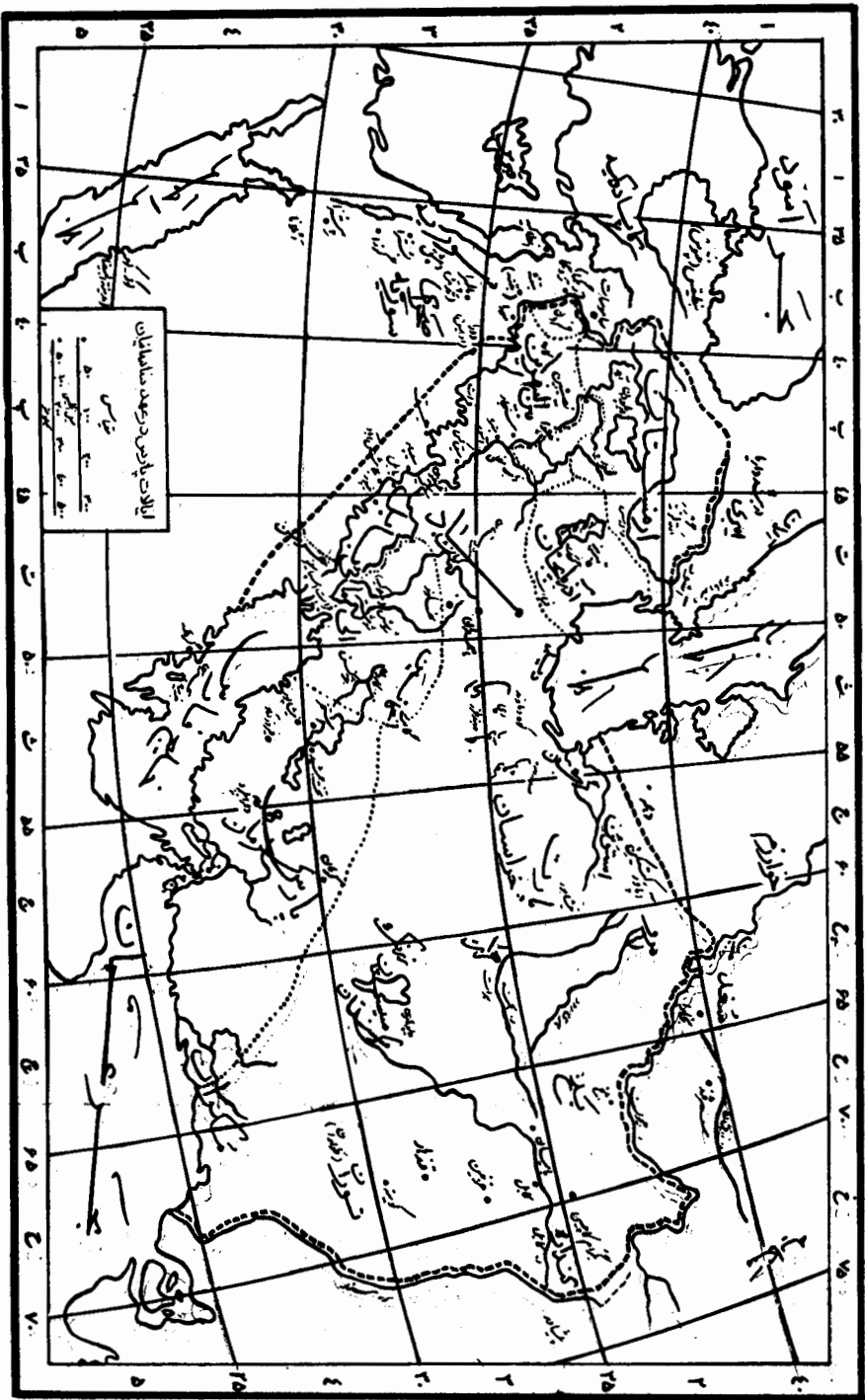
بلوچها، در زمان سلطنت اردشیر، به سببی سر به شورش برداشتند. اردشیر با آنان به نرمی رفتار نمود، تا بمرور آرام گرفتند.

اردشیر، در سال ۲۴۱ م. در گذشت و پسرش، شاپور اول، به سلطنت رسید. شاپور، نخست (سال ۲۴۴ م.) تحت شرایط مساعدی با فلیپ، امپراطور روم، صلح کرد. سپس به شرق کشور لشکر کشید و سلطنت پادشاه کوشان را که بر کابل، پنجاب و گدروزیا (بلوچستان) حکومت داشت منقرض کرد و به جای او شاهزاده ای را به سلطنت برگزید که تابع دولت ایران بود.

شاپور، از کوههای شرقی گذشت و قسمت اعظم آسیای مرکزی را تحت انقیاد خویش در آورد. شاپور اول در کتیبه کعبه زرتشت که به سال ۲۶۲ م. نقر گردیده است، از حدود مرزهای ایران شهر یاد کرده است: «من خدایگان ایران شهر، این شهرها را زیر فرمان دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان، ...، مرو، هرات و سراسر ابرشهر، کرمان، سگستان، تورستان، مکران (بلوچستان)، پاراوان، هند و...» (۳۷). وی در سال ۲۷۲ م. در گذشت.

در زمان پادشاهی انوشیروان، تعرض بلوچها به اقوام مجاور و تولید هرج و مرج سبب شد که انوشیروان

نقشه ایالت‌های شاهنشاهی ساسانی (ایران از آغاز تا اسلام)



بلوچ‌ها را گوشمالی دهد و ظاهراً از تعدی و تجاوز آنان جلوگیری کند، فردوسی در این باره چنین گفته است:

«همی رفت و آگاهی آمد به شاه
زیس کشتن و غارت و تاختن
ز گیلان تباهی فزون‌ست از این
دل شاه نوشیروان شد غمی
به ایرانیان گفت الانان و هند
بسند نه‌باشیم با شهر خویش
بدو گفت گوینده کای شهریار
همان مرز تا بود با رنج بود
به کاربلوچ ارجمند اردشیر
نبد سودمندی به افسون و رنگ
اگر چند بد این سخن ناگزیر
ز گفتار دهقان بر آشفته شاه
چو آمد به نزدیک آن برزکوه
بدان‌گونه گرد اندر آمد سپاه
همه دامن کوه تا روی شیخ
منادی گری گرد لشکر بگشت
که هرگز بلوچی بیابند خرد
اگر انجمن باشد از اندکی
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه
از ایشان فراوان و اندک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان
چنان شد که بر کوه ایشان گله

که گشت از بلوچی جهانی تباہ
زمین را به آب اندر انداختن
ز نفرین پراکنده گشت آفرین
بر آمیخت اندوه با خرمی
شد از بیم شمشیر ما چون پرنده
همی شیر جویم پیچان ز میش
به پالیز گل نیست بی رنج خار
ز بهر پراکندن گنج بود
بکوشید با کار دانان پیر
نه از بند و رنج و نه پیکار و جنگ
پپوشید بر خویشان اردشیر
به سوی بلوچ اندر آمد ز راه
بگردید گرد اندرش با گروه
که بستند بر باد و بر مور راه
سپه بود برسان مور و ملخ
خروش آمد از کوه و ز غار و دشت
چه از تیغ داران و مردان گرد
نباید که یابد رهایی یکی
سوار و پیاده ببستند راه
زن و مرد و جنگی و کودک نماند
ستم کردن لوچ برداشتند
بلوچی نماند آشکار و نهان
بدی بی نگهبان و کرده یله» (۳۸)

انوشیروان، پس از آرام کردن بلوچ‌ها، همهٔ عاملان کشتار را معزول نمود و به جای آنان افراد دانا و دادگر فرستاد. او آذر ماهان را که بزرگ مردی بیدار دل و مصلحت‌اندیش بود به حکومت کرمان و بلوچستان تعیین کرد. آذر ماهان به آبادانی این سرزمینها کوشید؛ وی در چهارمین سال پادشاهی هرمز، پسر انوشیروان، (۵۷۹ - ۵۹۰ م.) در گذشت و به فرمان هرمز، شهرک که به قولی پسر و به روایتی نبیرهٔ او بود، به حکومت بلوچستان و کرمان منصوب شد. (۳۹)

بهرام گور، هنگام مراجعت از جنگ «خاقان ترک»، برادر خود نرسی را حاکم خراسان کرد و مهر نرسی، پسر برآزه، را وزیر نمود و به نرسی گفت که می‌خواهد به هندوستان برود تا آن سرزمین را بشناسد و

چاره‌ای بیندیشد و بخشی از خاک آن کشور را به مملکت خود ضمیمه نماید تا اندکی از مالیات مردم ایران کاسته شود. بهرام بطور ناشناس به هندوستان رفت؛ در آن جا شنید که در ناحیه‌ای از سرزمین هند، پیلی وجود دارد که راهها را بریده و مردم بسیاری را کشته است.

بهرام، از مردم سراغ پیل را گرفت تا او را بکشد. پادشاه هند از قصد بهرام آگاه شد و وی را به حضور خواند و یک نفر را مأمور کرد تا محل پیل را به او نشان دهد، بهرام به راه افتاد و بانگ می‌زد تا پیل را بیرون آورد. پیل، کف آلوده و وحشتناک بیرون آمد تا نزدیک وی رسید، بهرام تیری به میان دو چشمش زد و آن قدر به پیل تیر انداخت، تا از پای در آمد، آنگاه بر روی او پرید و خرطومش را گرفت و کشید تا به زانو در آمد، سپس سرش را برید. فرستاده شاه، هر چه دیده بود برای شاه باز گفت، شاه از نیرو و دلیری بهرام در شگفت ماند و به او مال بسیار بخشید.

چندی بعد، شاه هند، از بهرام خواست که با یکی از دشمنان او که می‌خواهد پادشاهی را از وی بگیرد بجنگد، بهرام برای نبرد آماده شد و به سوی او رفت. او در این نبرد، دلیرانه جنگید و دشمن شاه را شکست داد. پادشاه هند به پاداش این کار دختر خود را به عقد بهرام در آورد و شهر دبیل (واقع در ۱۲ کیلومتری غرب مصب رود سند) و مکران و زمینهایی را که از سرزمین سند بدان پیوسته بود، به بهرام بخشید و سندی برای آن نوشت و گفت تا آن زمینها به کشور ایران ضمیمه شود و خراج آن به بهرام پرداخت گردد. سپس بهرام شادان به ایران باز گشت. (۴۰)

در اواخر دوره سلطنت ساسانیان، «چاچ»، پادشاه هندوی سند، از هرج و مرج داخلی ایران استفاده نمود و به جنوب بلوچستان رفت و در کنار رودخانه‌ای چند اصله درخت خرما غرس کرد و لوحه‌ای نیز — مبنی بر این که در زمان چاچ، پسر سیلاج، این نقطه سرحد هند می‌باشد — در آن جا نصب نمود. (۴۱)

بی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱- م. دیاکوتوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران ۱۳۵۷، ص ۳۲۰ و ۳۸۳.
- ۲- همان، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۰۵.
- ۳- تاریخ ایران سایکس، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۴- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۵۲.
- ۵- حسن پیرنیا، ایران باستان، ج ۱، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۳۰.
- ۶- امیر توکل کامبوزیا، بلوچستان و علل خرابی آن، مروی، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۲.
- ۷- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، چاپ امیر کبیر ۱۳۴۳، ص ۱۶۴.
- ۸- ابوجعفر محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱، ص ۷۱.
- ۹- محمدجواد مشکور، ایران در عهد باستان، چاپ گلشن، سازمان انتشارات اشرفی، ۱۳۶۳، ص ۲۶۳ و ۲۶۸.
- ۱۰- ایسوس، شهری از کیلیکیه و در کنار خلیج اسکندرون واقع بود.
- ۱۱- همان کتاب، ص ۲۶۹ و ۲۷۸ و ۲۸۶ و ۲۹۳.
- ۱۲- همان کتاب، ص ۲۹۸.
- ۱۳- سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران ترجمه باهر فرقانی، امیر کبیر، تهران ۱۳۵۶، ص ۴۸.
- ۱۴- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرائی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲۹.
- ۱۵- استاد، معادل ۱۷۷ ذرع یا تقریباً ۱۸۴ متر است.
- ۱۶- دماغه مالان کنونی در ساحل مکران، میان مصب رود هنگوال و بندر اورماره است (یادگار سال ۳، ش ۵، ص ۵۴).
- ۱۷- مجله یادگار سال ۳، ش ۵، ص ۵۴.
- ۱۸- محمدجواد مشکور، همان کتاب، ص ۳۰۲.
- ۱۹- همان کتاب، ص ۳۰۴-۳۰۷.
- ۲۰- همان کتاب، ص ۳۰۹-۳۱۰.
- ۲۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، پاشایی و آریانپور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران شهریور ۱۳۶۵، ص ۵۱۲.
- ۲۲- محمدجواد مشکور، همان کتاب، ص ۳۱۵-۳۱۶.
- ۲۳- همان کتاب، ص ۳۱۵-۳۲۳.
- ۲۴- رنه گروسه، امپراطوری صحرا نوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳، ص ۷۳.
- ۲۵- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۳.
- ۲۶- محمدجواد مشکور، همان کتاب، ص ۳۲۸.
- ۲۷- همان کتاب، ص ۳۲۹.
- ۲۸- آرتور کریستن سن، همان کتاب، ص ۴۳ و بررسیهای تاریخی سال ۵، ش ۳، ص ۶۰.
- ۲۹- یغما سال ۲۸، ش ۴، ص ۲۳۸.
- ۳۰- غلامحسین مقتدر، فهرستی از تاریخ ایران چاپ شرکت سهامی افست، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۴-۱۵.

- ۳۱- حسن پیرنیا، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۶۴۰.
- ۳۲- نقل به اختصار از کتاب ایران در زمان ساسانیان از آرتور کریستن سن، ص ۱۰۶-۱۰۷.
- ۳۳- آرتور کریستن سن، همان کتاب، ص ۱۰۹ و غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران، وزارت علوم و آموزش عالی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۷-۳۸.
- ۳۴- محمدبن جریر طبری تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۵۸۴.
- ۳۵- آرتور کریستن سن، همان کتاب، ص ۱۲۲.
- ۳۶- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۳۱.
- ۳۷- و.گ. لوکونین، تمدن ایران ساسانی ترجمه عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۰۴.
- ۳۸- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، چاپ ۱۳۴۳ امیر کبیر، ص ۴۳۷-۴۳۸.
- ۳۹- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۴۲.
- ۴۰- تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب خویی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۶۹-۱۷۱.
- ۴۱- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت‌نوزی، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۲.

فصل دوم

بلوچستان در قرون اسلامی

I- اعراب

در سال ۲۴ هـ. ق.، عمر بن الخطاب، «سهیل بن عدی» (۱) و «عبدالله بن عتبان» را برای تصرف بلوچستان و کرمان به آن منطقه اعزام داشت. بیشتر کرمانیان و بلوچ‌ها، دادن جزیه را پذیرفتند و گروهی نیز مسلمان شدند.

برتولد اشپولر، مؤلف کتاب تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، می‌نویسد: «قسمت اعظم اهالی، بلافاصله پس از تسلط اسلام بر نواحی آنان، اسلام آوردند؛ مثلاً در جندی شاپور، در سمرقند (پس از سوزاندن بتها)، در کوهستان نمرون (واقع در نزدیک این شهر)، در اسروشنه سال ۲۷۰ هـ. ق. / ۳ - ۸۲۲ م. و نیز سال ۹۷۱ م. / ۳۵۰ ش. اهالی تیز (تیس) و «مکران» اسلام آوردند.» (۲)

روایت شده است که عثمان بن عفان، عبدالله بن عامر گریز، پسرخاله‌اش، را فرمان داد که مردی دانا و کاردان را به مرز سند بفرستد؛ وی حکیم بن جبلة عبیدی را فرستاد، و چون بازگشت او را نزد خلیفه برد. وی از وضع این شهرها پرسید، حکیم بن جبلة پاسخ داد (۳): «مَائُهَا وَ شَلَّ، تَمْرُهَا أَكَلَّ، لِصْهَا بَطَلَّ، إِنْ قَلَّ الْجَيْشُ بِهَا ضَاعُوا وَ إِنْ كَثُرَتْ جَاعُوا» یعنی آب آن سرزمین کم است؛ خرمايش خورده شده است؛ دزدانش، دلیرند؛ اگر لشکر اندک به آنجا فرستاده شود، شکست می‌خورند و اگر زیاد باشند از گرسنگی تلف خواهند شد. (۴)

زمان خلافت علی بن ابی طالب (ع)، اواخر سال ۳۸ و اوایل سال ۳۹ هـ. ق.، حارث بن مُرّه عبیدی، به فرمان علی - علیه السلام - به آن حدود لشکر کشید و آن جا را فتح کرده در این جنگ غنیمت زیاد و برده بی‌شمار به دست آورد. تنها در يك روز هزار برده میان لشکریان خود تقسیم کرد.

حارث به سال ۴۲ هـ. ق. در سرزمین قیقان واقع در سند کشته شد. پس از او به سال ۴۴ هـ. ق. در زمان حکومت معاویه، مُهَلَّب بن ابی صفره به حکومت مکران تعیین شد. پس از مُهَلَّب، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سوار عبیدی را به بلوچستان و سند فرستاد. (۵)

مورخان، جهانگردان و فاتحانی که به ایران و بلوچستان آمده‌اند، بلوچستان را سرزمینی دور افتاده و خطرناک دانسته و از مردم این ناحیه هراس داشته‌اند. چنان که سنان بن سلمة بن المحبق هُدَلی، حکمران



مقبره معروف به خضر، چابهار

عرب که مدت دو سال حکومت قسمتی از ایران را عهده‌دار بوده است، وقتی به او ابلاغ می‌شود که از طریق بلوچستان به محل جدید حکومت خود عزیمت نماید؛ به صادر کننده دستور، پاسخ می‌دهد: «توراه مکران را به من نشان می‌دهی و امر می‌کنی بدان سو حرکت کنم؛ ولی در میان امر و فرمان تا اجرای آن فرسنگها تفاوت است و من هیچ گاه به این سرزمین داخل نخواهم شد؛ زیرا تنها اسم آن مرا به لرزه در می‌آورد.» (۶)

به هر حال سنان بن سلمه به مکران رفت و آن جا را فتح کرد و همه آن سرزمین را به تصرف در آورد. پس از او زیاد بن ابی سفیان، راشد بن عمر جدیدی از قوم آزد را به حکومت بلوچستان فرستاد. (۷) هنگامی که حجاج بن یوسف بن حکم بن ابی عقیل ثقفی والی عراق گردید، سعید بن اسلم بن زُرعه کلابی را به حکومت مکران فرستاد؛ ولی معاویه و محمد، فرزندان حارث علانی، بر او شوریدند و او را کشتند و مکران را تصرف کردند.

حجاج، پس از سعید بن اسلم، مُجاعة بن سِغرتیمی را به بلوچستان فرستاد. مجاعه جنگها کرد و غنیمت بسیار به دست آورد. وی پس از يك سال وفات یافت. (۸) پس از مجاعه به سال ۸۹ هـ. ق. محمد بن قاسم، برادرزاده حجاج بن یوسف، مأمور فتح سند و بلوچستان شد. بلوچ ها بتدریج قوای او را ضعیف کردند و از این رووی نتوانست مدت زیادی در مکران اقامت نماید و مجبور به بازگشت شد. (۹)

چون ولید بن عبدالملک درگذشت، سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. وی سلیمان بن عبدالرحمن را به حکومت عراق فرستاد و یزید بن ابی کبشه سَکَسَکی را به ولایت بلوچستان و سند منصوب کرد. یزید بن ابی کبشه، پس از هجده روز اقامت در سرزمین سند و مکران وفات یافت و سلیمان بن عبدالملک فتح آن جا را به عهده حبیب بن مَهلب سپرد. (۱۰)

«لسترنج» قوم بلوچ را چنین توصیف کرده است: «در آن زمان کویر، محلی بس خطرناک بود، زیرا دستجات مختلفی از قوم بلوص (بلوچ) در جبال قفص نزدیک مرزهای کرمان جای داشتند و آنها مردمی بد سیرت، بی رحم و سنگدل بودند، چهره های هول انگیز داشتند و شجاعت و چالاکی از صفات آنان بود؛ به هر کس دست می یافتند، همان گونه که مار را سر می کوبند، سر او را با سنگ می کوبیدند تا جان دهد و در جواب [شخص] مقدسی که سبب این گونه کشتن را پرسیده است، پاسخ داده اند: «می خواهیم شمشیر ما بی جهت کند نشود.» (۱۱)

بنابراین، می توان گفت که سرداران عرب، حق داشتند که از فتح بلوچستان ظفره رفته شانه خالی کنند. هر يك از آنان به اقتضای زمان و کیفیت مأموریت و اطلاعی که از اوضاع و احوال آن سرزمین داشتند، در توصیف بلوچستان و مردم دلیر آن صادق بودند آنان بخوبی می دانستند که اگر با به این سرزمین بگذارند، عشایر و اقوام محلی، آنان را به چشم غاصب و چپاولگر تلقی می نمایند و به سخت ترین وضعی از آنان انتقام می گیرند؛ از این رو به خود جرأت و جسارت نفوذ به بلوچستان را نمی دادند.

به هر حال نهضت اسلام، در منطقه بلوچستان، اهمیت بسزایی داشته است؛ ولی بطور قطع مشخص نیست که آیا این سرزمین در ادوار اولیه اسلام متوالیاً در تصرف مسلمانان بوده است یا خیر؟

II - طاهریان

خاندان طاهری، یکی از بزرگترین خانواده‌های تاریخی ایران است که از اواسط سده دوم تا اواخر سده هفتم ه.ق. در نواحی مختلف ایران شهرت داشتند. مؤسس سلسله طاهری خراسان، طاهر بن حسینی است. (۱۲) طاهر نه تنها اولین دولت مستقل ایرانی را بعد از ظهور اسلام به وجود آورد؛ بلکه اولین امیر بزرگ ایرانی نژادی بود که امارت استکفای خراسان را در خاندان خویش موروثی کرد. بنابراین می‌توان گفت که تاریخ طاهریان سرگذشت شروع استقلال ورستاخیز ایرانیان است. به بیان دیگر جلوس «طاهر ذوالیمینین» را به مسند امارت خراسان و اقدام جسارت آمیز او را در حذف نام مأمون خلیفه، از خطبه جمعه، می‌توان سرآغاز استقلال مجدد ایران شمرد؛ زیرا او راه را برای صفاریان، سامانیان، آل زیار و آل بویه گشود.

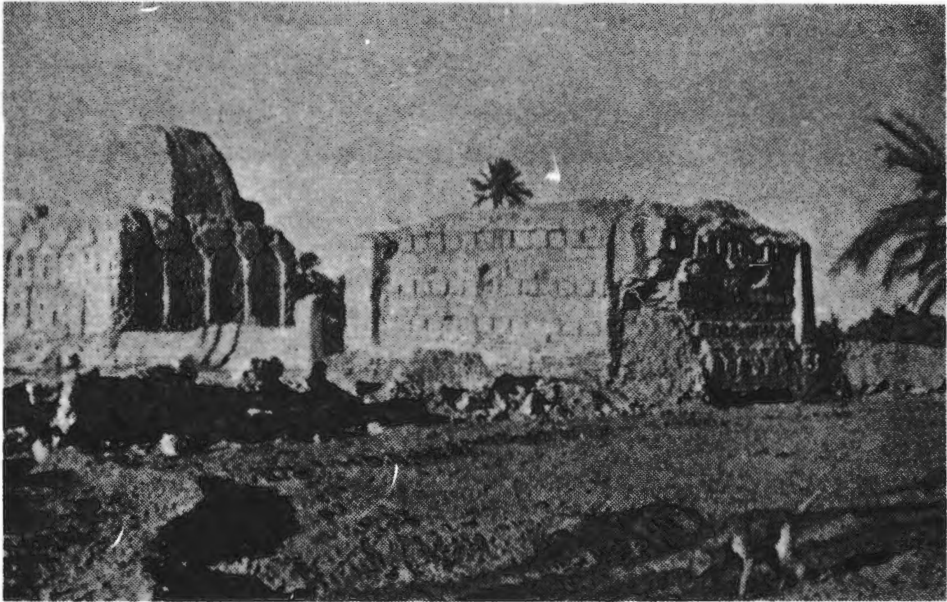
خراسان از دوران مأمون به آل طاهر تعلق داشت و قلمرو امارت آنان در هنگام قدرت از قومس تا حدود جبال هند و رود سند و مکران بود. گذشته از خراسان و افغانستان، ماوراءالنهر و سیستان نیز در حوزه امارت آنان به شمار می‌آمد. (۱۳)

سرزمین بلوچستان در زمان حکومت تازیان و طاهریان، ناحیه مستقلی به شمار نمی‌رفت و از نظر سازمان اداری جزء ایالت سند بود. (۱۴)

III - صفاریان

از اواسط سده سوم هجری قمری، دولت بنی عباس رو به انحطاط و زوال گذاشت. در عهد هارون الرشید، تجزیه متصرفات تازیان آغاز شد، در این زمان یعقوب بن لیث صفاری به فکر نجات و استقلال ایران افتاد و پس از جنگهای طولانی در سال ۲۴۷ ه.ق. مردم سیستان به فرمان او سر نهادند. (۱۵) از سال ۲۵۰ تا ۲۵۲ ه.ق. حکومت یعقوب از سوی همسایگان او به رسمیت شناخته شد و اغلب از راه تسلیم درآمدند و هدایایی برای یعقوب فرستادند؛ از جمله: حکام مکران، مولتان، طبسین، زابلستان و سند همه تسلیم شدند و هدایایی فرستادند. (۱۶)

عمرولیت، برادر یعقوب لیث، نتوانست حکومت و موقعیت مهم تاریخی یعقوب لیث را — که از سند تا اروندرود (شط العرب) زیر فرمانش بود — حفظ کند. وی در سال ۲۸۷ ه.ق. / ۹۰۰ م. در جنگی از امیر اسماعیل سامانی شکست خورد. امیر اسماعیل وی را دستگیر کرد و به بغداد فرستاد. عمرولیت در سال ۲۸۹ ه.ق. به دستور خلیفه کشته شد. (۱۷) با وجود این، بلوچستان تا چندین قرن بعد تحت سلطه امرای صفاری باقی ماند و طاهر از نوادگان عمرو تا سال ۲۹۵ ه.ق. بر ایالت فارس، کرمان، بلوچستان و سیستان حکمرانی می‌کرد و والی کرمان و بلوچستان از جانب او انتخاب می‌شد. (۱۸)



بناهای تاریخی منسوب به صفاریان جالق، سروان سروان

IV - سامانیان

امیر اسماعیل، پس از تحویل دادن عمرولیت به خلیفه بغداد، به حکومت خراسان منصوب شد و بعد حکومت حلوان، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان، مکران، سند، هند و گرگان را نیز به دست آورد. وی حکام ولایتهای مذکور را تعیین کرد و همواره مطیع خلیفه بود؛ تا این که بیمار شد و او را به روستای رزماس ملک شخصی خودش بردند و چندی بعد (۲۹۵ ه.ق.) در همان جا در گذشت.

از سال ۲۹۵ تا ۳۱۵ ه.ق. والی مقتدری در بلوچستان و کرمان نبود؛ ولی بزرگان آن جا که مورد احترام مردم بودند حکومت می کردند. میان سالهای ۳۱۵ تا ۳۲۰ ه.ق. محمد بن الیاس که کُنیه او «ابوعلی» و از مردم سفد سمرقند بود، بر کرمان و بلوچستان حکومت می کرد. (۱۹)

پس از امیر اسماعیل، پسرش احمد بن اسماعیل سامانی، به تخت نشست؛ وی در سال ۳۰۱ ه.ق. به قتل رسید. پس از احمد، پسرش امیر سعید ابوالحسن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی، حکومت را به دست گرفت و همه خراسان، ماوراءالنهر، فارس، کرمان، بلوچستان، سیستان، گرگان و عراق به نام او خطبه خواندند. امیر سعید حدود ۳۱ سال پادشاه بود و در سال ۳۳۱ ه.ق. وفات یافت. پس از او، پسرش نوح بن نصر، به حکومت رسید.

و به هر حال اعقاب سامانیان تا تاریخ ۳۷۹ ه.ق. بر خراسان، کرمان، بلوچستان، سند، سیستان و... حکومت کردند و در سال ۳۷۹ ه.ق. آخرین امیر آنان به نام ابوالحارث منصور بن نوح به دست بکتوزیان در سرخس اسیر شد و بدین ترتیب سلسله آل سامان منقرض گردید. (۲۰)

V - دیلمیان

در سال ۳۲۰ ه.ق. سلطان آل سامان، ابراهیم سیمجور دوانی را به تسخیر کرمان و بلوچستان اعزام داشت. چون به سرزمین راور رسید و کرمان را به محاصره در آورد، به او خبر دادند که معزالدوله دیلمی به فرمان برادر خود، عمادالدوله، از فارس به خاک کرمان وارد شده است. از این رو ابراهیم سیمجور دست از محاصره کرمان برداشت و به خراسان مراجعت کرد و معزالدوله کرمان را تصرف نمود.

بنا به گفته مؤلف «روضه الصفا» در سال ۳۳۷ ه.ق. و بنا به روایت حمدالله مستوفی مؤلف «تاریخ گزیده»، در سال ۳۳۸ ه.ق. عمادالدوله طبق وصیتی که در حضور اعیان و بزرگان کشور کرد، عضدالدوله را به جانشینی خود تعیین نمود. چون عضدالدوله به حکومت رسید، در آغاز امر، حاکمی بلامنازع بود و بزرگان مملکت نسبت به او وفادار بودند و در تمام نقاط آرامش برقرار بود؛ اما این آرامش دیری نپایید و در سال ۳۵۷ ه.ق. فرستاده وی به نام یاسع بن محمد اسماعیل در کرمان و بلوچستان شورش نمود و ادعای استقلال کرد. عضدالدوله با شنیدن این خبر پسر ارشد خود، ابوالفوارس، را با سپاهی به کرمان فرستاد. ابوالفوارس بر یاسع بن محمد غلبه کرد و شورش کرمان را خواباند. عضدالدوله، ابوالفوارس را به

فرمانروایی بلوچستان و کرمان برگزید و بزرگترین سردار خود به نام کورکر سیرجستان را به نیابت او برگماشت. (۲۱)

مدتی بعد سلیمان، فرزند محمد بن الیاس — که در خراسان بود — امیر خراسان را به طمع تصرف کرمان و بلوچستان تشویق نمود. از این رو امیر خراسان (امیر سامانی) سپاهی همراه او کرد و سلیمان هم به کرمان آمد و رؤسای دو طایفه قفص و بلوچ را وادار نمود تا با طوایف دیگر که با عضدالدوله مخالفت می کردند همگی به نافرمانی او برخیزند. کورکر در میان راه جیرفت و بم با سلیمان به جنگ پرداخت، سلیمان و دو پسر برادرش (الیسع) به نامهای بکر، و حسین و تعداد زیادی از سرداران خراسانی به قتل رسیدند. کورکر سر آنان را نزد عضدالدوله فرستاد. اما قبیله منوجانی و سایر افراد قفص و بلوچ، از جمله ابوسعید بلوچ و فرزندان او و دیگر رؤسای آنان دست از مخالفت با عضدالدوله بر نداشتند.

عضدالدوله، عابدین علی را به یاری کورکر فرستاد. در ماه صفر سال ۳۶۰ هـ.ق. در جیرفت میان دو سپاه جنگی رخ داد که در این نبرد قبایل نافرمان شکست خوردند و حدود ۵۰۰۰ تن از آنان کشته و گروهی نیز اسیر شدند.

عابدین علی، برای این که آنان را به کلی قلع و قمع کند؛ تا جزیره هرمز پیشروی کرد و آن جا را به تصرف خود در آورد و بندرتیس و همچنین مکران را تسخیر نمود و گوشمالی سختی به بلوچ ها داد. (۲۲) و تا سال ۳۷۲ هـ.ق. که عضدالدوله در گذشت، کرمان و بلوچستان در تصرف او بود.

پس از عضدالدوله، پسرش کالیجار، ملقب به صمصام الدوله به سلطنت رسید و او تیمورتاش (عترتاش) نامی را به ولایت کرمان و بلوچستان منصوب کرد. پس از تیمورتاش، عباس بن احمد والی بلوچستان و کرمان شد تا این که صمصام الدوله، عباس را از حکومت آن جا معزول نمود و استاد هرمز را — که از امرای بزرگ دیلم به شمار می رفت و به شجاعت و کفایت نیز معروف بود — به حکومت کرمان و بلوچستان فرستاد. پس از وفات هرمز، پسرش ابوعلی، والی کرمان و بلوچستان شد. صمصام الدوله در سال ۳۸۸ هـ.ق. به قتل رسید، در این هنگام بهاء الدوله، پسر عضدالدوله، از بغداد به شیراز آمد و حکومت را به دست گرفت.

بهاء الدوله در سال ۴۰۳ هـ.ق. به مرض صرع در گذشت. سلطان الدوله، قائم مقام پدر شد و برادرش، ابوالفوارس، را به حکمرانی بلوچستان و کرمان فرستاد. (۲۳)

در سال ۴۱۵ هـ.ق. که سلطان الدوله در شیراز در گذشت پسرش، ابوکالیجار، به سلطنت رسید. ابوالفوارس ملقب به قوام الدوله حاکم بلوچستان و کرمان در سال ۴۱۹ هـ.ق. در شهر بایک وفات یافت و ابوکالیجار، بهرام نامی را به حکومت بلوچستان و کرمان فرستاد.

VI - غزنویان

سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هـ.ق.)، پس از دستگیر نمودن خلف بن احمد صفاری، فرمانروای سیستان (۳۹۳ هـ.ق.)، امیری (۲۴) را برای سرکوبی بلوچ ها که نسبت به فرستاده او جسارت

کرده بودند، مأمور کرد. هنگام حرکت قشون، سلطان محمود، امیر را به خلوت خواست و اظهار داشت که از ناحیه کوهستانی نمی توان وارد بلوچستان شد؛ زیرا میان راه کرمان و بلوچستان تنگه ای وجود دارد که به دلیل تسلط بلوچها بر آن تنگه و موضع گیری دقیق آنان، شکست ما قطعی است؛ از این رو باید به حيله متوسل شد و يك شیشه زهر به امیر داد و گفت: «هنگامی که به اصفهان رسیدید، ده خروار سیب ممتاز اصفهانی بخرید و آنها را به زهر آلوده نمایید و برده شتر بار کنید و شتران رادرمیان شتران بازرگانان که همراه شما خواهند بود، تعبیه نمایید.

امیر پیش از ورود به تنگه شتران حامل بار سیب زهر آلود را همراه عده ای سرباز جلوتر فرستاد. بلوچها، سربازان را گرفتند و سبهارا خوردند. فردای آن روز قوای سلطان محمود از روی جنازه بلوچهای مسموم عبور کردند. (۲۵)

پس از مرگ معدان، والی مکران، میان پسرانش، عیسی و بوالعسکر، برای حکومت مکران اختلاف افتاد و کار به جنگ کشید. مردم در این زد و خورد از عیسی حمایت کردند، سرانجام بوالعسکر شکست خورد و به سیستان گریخت و از آن جا به نزد سلطان محمود رفت. محمود او را پذیرفت و قول داد که وی را کمک کند؛ اما در ۲۳ ربیع الثانی سال ۴۲۱ ه.ق. در غزنه در گذشت.

سلطان مسعود در سال ۴۲۲ ه.ق. به سوی غزنه رفت و اطاعت تیول داران آن نواحی را پذیرفت و حاجب جامه دار را با لشکری به همراه بوالعسکر به مکران فرستاد. عیسی، برادر بوالعسکر، چون خبر آمدن قوای مذکور را شنید، حدود دو هزار تن کیچی (شهری در بلوچستان)، ریگی و مکرانی و شش هزار تن نیز سواره نظام گرد آورد و به جنگ حاجب رفت. در این نبرد بلوچها شکست خوردند و متواری شدند. عیسی نیز به هنگام فرار، توسط لشکریان سلطان مسعود دستگیر شد و به قتل رسید. در این نبرد گروه زیادی از لشکریان بلوچ کشته شدند و قوای مسعود سه شبانه روز، شهر تیز (تیس) و پیرامون آن را غارت کردند و بوالعسکر را به حکومت آن جا گماشتند. (۲۶)

بر اساس منشوری که القائم، خلیفه عباسی، در سال ۴۲۲ ه.ق. / ۱۰۳۱ م. برای سلطان مسعود غزنوی فرستاد، سرزمین بلوچستان نیز همانند نواحی قصدار، والشستان یا سیبی و کیکانان جزء قلمرو مسعود محسوب شد. (۲۷)

VII - سلجوقیان

در سال ۴۳۳ ه.ق. ملك قاورد سلجوقی، پسر جغریك بن میكال بن سلجوق بن دقاق، به دستور عمومی خود، طغرل بیک، برای تصرف بلوچستان و کرمان با سپاهی از خراسان به آن خطه آمد. در این تاریخ بهرام که از سوی ابوکالیجار حاکم آن جا بود، بدون مقاومت کرمان را تسلیم ملك قاورد نمود. ابوکالیجار که در این تاریخ در خوزستان به سر می برد به محض شنیدن این خبر، به سوی کرمان حرکت کرد؛ ولی وی در خناب^۱، در گذشت و در نتیجه ملك قاورد سرزمین کرمان و بلوچستان را تسخیر نمود. (۲۸) وی ضمن سفری به بلوچستان و تعمیر بندر تیس والی آن جا را نیز تعیین کرد.

محمدبن ابراهیم، نویسنده کتاب «تواریخ آل سلجوق» هنگامی که می‌خواهد از بقایای آثار خیر ملک قاورد سلجوقی در بیابانهای بلوچستان نام ببرد، ضمن شرح سفر خود به سیستان و بلوچستان می‌نویسد: «آثارخیرات قاوردی را به رأی العین مشاهده نمود [م.]» (۲۹)

قاورد، حدود ۲۴ سال (۳۰) از شعبان ۴۴۲ تا ۴۶۶ ه.ق. بر ممالک بلوچستان و کرمان سلطنت نمود و برای آبادانی این مناطق کوشش بسیاری کرد. وی در سال ۴۶۶ ه.ق. به دستور ملکشاه با زهر مسموم شد و بلافاصله به چشمان سلطان شاه، پسر او، نیز میل کشیدند؛ اما چشمان سلطان شاه از نعمت دیدن محروم نشد و پس از چند روز یکی از نزدیکان وی او را با لباس مبدل به کرمان برد و به جای پدر به حکومت نشانند. سلطان شاه تا سال ۴۷۷ ه.ق. بر بلوچستان و کرمان فرمانروایی کرد. وی پادشاهی عادل و باتدبیر بود. (۳۱)

پس از سلطان شاه، برادرش توران شاه، ملقب به عمادالدین به سلطنت رسید و در جنگی که در سال ۴۸۷ ه.ق. با قوای ترکان خاتون، همسر ملکشاه سلجوقی، کرد، زخمی شد و در همان سال درگذشت. پس از او ایرانشاه، پسرش، به سلطنت رسید؛ اما به علت بدرفتاری و ظلم و ستمی که می‌کرد، مردم علیه او قیام کردند. ایرانشاه با سه تن از نوکران خود از شهر کرمان گریخت؛ ولی فرج نامی او را تعقیب نمود و در سال ۴۸۹ ه.ق. در ناحیه کوشک شیرویه، وی را به قتل رسانید.

پس از ایرانشاه، بزرگان کرمان، ارسلانشاه پسر گردانشاه بن قاورد را به حکومت کرمان و بلوچستان انتخاب کردند. ارسلانشاه بیش از ۴۲ سال بر بلوچستان و کرمان حکومت نمود؛ ولی در اواخر عمر اختلال حواس پیدا کرد و در سال ۵۳۶ ه.ق. وفات یافت.

پس از ارسلانشاه، پسر او محمدشاه، به سلطنت رسید. وی چهارده سال و چهار ماه سلطنت نمود و در سال ۵۵۱ ه.ق. درگذشت.

پس از محمدشاه، فرزند ارشدش طغرل، به تخت نشست. وی در بلوچستان آبادانی زیادی کرد، این پادشاه در سال ۵۶۲ ه.ق. در شهر جیرفت درگذشت.

پس از فوت طغرل شاه، پسرش بهرام شاه، از ترس رقابت برادرانش خزانه و جباخانه را تصرف نمود و بزرگان را به اطاعت خود وادار کرد. در این هنگام برادرش، ملک ارسلان، به او پیغام فرستاد که ما چند برادریم و من از همه بزرگترم. مصلحت آن است که نام پادشاهی برای من باشد؛ ولی در کار سلطنت همه شریک باشیم. بهرامشاه پیغام برادر را به درستی و تنیدی جواب داد. مدتی بعد بزرگان و درباریان از او برگشتند و به ارسلان پیوستند و ملک ارسلان به سلطنت نشست.

بهرامشاه به امید پیروزی بر ارسلان، سپاهی از بلوچستان و کرمان فراهم آورد و بر او حمله برد. در این نبرد، بهرامشاه پیروز شد و مجدداً سلطنت را به چنگ آورد. سرانجام وی در سال ۵۶۷ ه.ق. درگذشت و بزرگان و درباریان بار دیگر ارسلان شاه را به پادشاهی بلوچستان و کرمان خواندند، او به کرمان آمد و به آباد کردن شهرها و آسایش مردم پرداخت.

مقارن این احوال «ای بک»، یکی از سرداران معروف ارسلان شاه، حکومت بلوچستان را از او طلبید، ولی ارسلان با این درخواست موافقت نکرد و قطب‌الدین را که با او دشمنی داشت به این سمت گماشت. «ای بک» کینه ارسلان شاه را به دل گرفت و تورانشاه را علیه او تحریک نمود. در جنگی که میان تورانشاه و ارسلان شاه رخ داد، چون نشانه پیروزی در سپاه ارسلان پدید آمد، ای بک که آینده بدی را پیش بینی می‌کرد، با تیری ارسلان شاه را کشت.

در سال ۵۶۹ هـ.ق. با کمک و حمایت ای بک، تورانشاه به سلطنت کرمان و بلوچستان رسید. اتابک قطب‌الدین که از سوی ارسلان حاکم بلوچستان و مربی و محافظ یولق، پسر دوازده ساله او، بود به مخالفت برخاست. تورانشاه به بلوچستان لشکر کشید؛ ولی کاری از پیش نبرد. تورانشاه چون دانست که به جنگ با او بر نمی‌آید به حيله متوسل شد و به او پیغام فرستاد که مرا پسری نیست تا او را ولی عهد خود کنم؛ اگر با برادرزاده من به کرمان بیایی سوگند می‌خورم که او را ولی عهد و تو را فرمانده سپاه و فرمانروای بلوچستان کنم.

اتابک قطب‌الدین سوگند تورانشاه را باور کرد و پس از استخاره که موافق بود به گواشیر آمد. تورانشاه یولق، برادرزاده خود را کور کرد و اتابک قطب‌الدین را به زندان انداخت. تورانشاه در سال ۵۷۹ هـ.ق. / ۵۶۳ هـ.ش درگذشت. در این سال بلوچستان از کرمان جدا شد و بر هر ناحیتی از این سرزمین به‌ناور سرداری فرمانروا شد. (۳۲)

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- ابن اثیر، اعزام سهیل بن عدی را در سال ۱۷ یا ۲۱ هجری قمری نوشته است (صفحه ۲۷۳ جلد ۲)، حبیب‌السیر، اعزام سهیل و عبدالله بن عتب‌ان رادر ۲۳ هجری قمری دانسته است (صفحه ۴۸۸ جلد اول).
- ۲- احمد علی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۱۸ و بر تولد ایشپولر تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ترجمه جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۵۰.
- ۳- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۳۲.
- ۴- اسلام کاظمیه، جای پای اسکندر، جاویدان، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۵.
- ۵- احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، سروش، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۸۷.
- ۶- سرپرسی سایکس، سفرنامه سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۱.
- ۷- احمد بن یحیی البلاذری، همان کتاب، ص ۱۸۸.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.
- ۹- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۸.
- ۱۰- احمد بن یحیی البلاذری، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- ۱۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۴۶ - ۳۴۷.
- ۱۲- سعید نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، اقبال، تهران ۱۳۳۵، ص ۲۴.
- ۱۳- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۹۱.
- ۱۴- سعید نفیسی، همان کتاب، ص ۳۲۹.
- ۱۵- اسلام کاظمیه، همان کتاب، ص ۱۵.
- ۱۶- ابراهیم باستانی پاریزی، یعقوب لیث، ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ و جای پای اسکندر از اسلام کاظمیه، ص ۱۵.
- ۱۷- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۷۵.
- ۱۸- احمد علی خان وزیری کرمانی، همان کتاب، ص ۲۴۸.
- ۱۹- ابوبکر محمد بن جعفر الزشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به تصحیح مدرس رضوی، توس، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۲۷.
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۱۲۹ - ۱۳۷.
- ۲۱- عباس پرویز، تاریخ دیالمه و غزنویان، مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران ۱۳۳۶، ص ۷۸ - ۷۹.
- ۲۲- علی اصغر فقیهی، آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان، نشر صبا، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۸۸.
- ۲۳- احمد علی خان وزیری کرمانی، همان کتاب، ص ۲۶۰ - ۲۶۴.
- ۲۴- خواجه نظام‌الملک می‌گوید: «سلطان محمود، امیری را مأمور سرکوبی قوم بلوچ می‌کند.» (سیرالملوک صفحه ۹۰)، سایکس می‌نویسد: «سلطان محمود، پسرش را مأمور می‌نماید.» (سفرنامه سایکس صفحه ۱۳۳)، اسلام کاظمیه نیز می‌گوید: «محمود، امیر اسماعیل برادرزاده خود را مأمور غارت بلوچستان کرد.» (جای پای اسکندر صفحه ۱۵).
- ۲۵- خواجه نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه) به اهتمام هیوبرت دارک، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۹۰.

- ۲۶- ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به کوشش غنی و فیاض، ارغوان، تهران، ص ۲۴۲ - ۲۴۵.
- ۲۷- ادموند کلیفورت باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۶.
- ۲۸- احمد علی خان وزیر کرمانی، همان کتاب، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.
- ۲۹- افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی، عقد العلی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری نائینی، فاروس ایران، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۵.
- ۳۰- چنانچه سال حمله ملک قاورد به کرمان، یعنی ۴۳۳ هـ.ق. را در نظر بگیریم، وی حدود ۳۲ سال بر کرمان و بلوچستان حکمرانی و سلطنت نموده است.
- ۳۱- احمد علی خان وزیر کرمانی، همان کتاب، ص ۲۷۱ - ۲۷۵ و ۲۷۹ - ۲۸۱.
- ۳۲- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۵۲ - ۵۳؛ و احمد علی خان وزیر، همان کتاب، ص ۲۸۹ - ۲۹۰.

فصل سوم

بلوچستان از زمان خوارزمشاهیان تا صفویان

I - خوارزمشاهیان

بنا به روایات تاریخی، بلوچستان از زمان درگذشت طغرل شاه سلجوقی تا حدود ۴۵ سال بعد، از تحت سلطه کرمان بطور کلی خارج شد و بر هر ناحیه ای حکمران مستقلی به حکومت پرداخت. (۱) تا این که در سال ۶۰۷ هـ.ق. به فرمان سلطان محمد خوارزمشاه، ملک شجاع الدین زوزن - که از امرای بزرگ آن دولت بود - به حکومت کرمان منصوب شد. ملک شجاع الدین در سال ۶۰۸ هـ.ق. به بلوچستان لشکر کشید، بمهور را تسخیر نمود و به جیرفت برگشت. در سال ۶۰۹ هـ.ق. مجدداً عازم بلوچستان شد و کیچ، بندر تیس و توابع آن را تصرف کرد و برای اداره این نواحی والیان جدیدی تعیین نمود.

ملک شجاع الدین در سال ۶۱۰ هـ.ق. درگذشت. پس از او پسرش، ملک اختیار الدین، به دستور سلطان محمد خوارزمشاه به امارت کرمان و بلوچستان منصوب شد. در این زمان که فتنه مغول در ایران به اوج خود رسیده بود، سلطان محمد به گرگان رفت و در جزیره آپسکون وفات یافت و لشکریان مغول بر اغلب مناطق ایران دست یافتند (۶۱۶ هـ.ق.) (۲)

II - مغولان

پس از فوت سلطان محمد خوارزمشاه، سه پسر او مدتی در مناطق مختلف ایران سرگردان بودند و سلطان جلال الدین با کمال شجاعت و مردانگی چند سال در مقابل قوای ویرانگر چنگیز مغول ایستادگی کرد و دو سال هم به هند پناه برد؛ ولی مجدداً از طریق بلوچستان عازم ایران شد.

چنگیز که از دلایر بیهای سلطان جلال الدین و رشادت جنگجویان بلوچ بیمناک بود، پسر خود جغتای را اعزام داشت تا ضمن تصرف هرات مانع از پیوستن لشکریان تازه نفس به سلطان جلال الدین شود.

سرانجام جغتای مغول، جلال الدین را شکست داد و با بی رحمی هر چه تمامتر به قتل و غارت بلوچستان پرداخت. سلطان جلال الدین خوارزمشاه به سوی کردستان رفت. وی در آن جا به دست

شخص ناشناسی کشته شد و سلسله خوارزمشاهی در سال ۶۲۸ ه.ق. / ۱۲۲۱ م. توسط مغولان منقرض گردید. (۳)

ظاهراً در حدود سال ۶۵۰ ه.ق. به سبب ظلم و ستم مغولان، گروهی از بلوچ‌ها به رهبری میرچاگر رند و میرسهراب دودایی (۴) به بلوچستان شرقی و حدود پنجاب مهاجرت می‌کنند. نواحی و شهرهایی همانند دیره‌غازی‌خان، اسماعیل و فتح‌خان که پیرامون رود سند قرار دارند، منسوب به پسران میرسهرابند. (۵)

مارکوپولو که حدود سالهای ۶۸۳ - ۶۸۷ ه.ق. / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸ م. هنگام مراجعت از چین از حدود بلوچستان عبور کرده است، می‌نویسد: «کسماکوران، ایالتی است که شاهی بر آن حکومت می‌کند. مردم آن با زبان خاص خود گفت‌وگو می‌کنند. بیشتر مردم آن مسلمانند هر چند بت پرستان هم در آن جا زندگی می‌کنند. مردم این ایالت از راه تجارت و صنعت زندگی می‌کنند. گندم و برنج بسیار دارند و خوراک آنها برنج، شیر و گوشت است. تجار بسیاری که از طریق دریا سفر می‌کنند در آن جا لنگر می‌اندازند. کالاهای بسیاری نیز از راه زمینی از این جا صادر می‌شود.» (۶) بنا به روایت مارکوپولو در آن تاریخ ایالت بلوچستان پادشاهی مستقل داشته است.

III - آل مظفر

امیر مظفر، سرسلسله این دودمان از نوادگان غیاث‌الدین خراسانی بود که در بار ایلخانان وارد خدمت شد و به حکومت میبد تا نزدیکی اصفهان انتخاب گردید. پس از فوت او پسرش، مبارزالدین محمد، جانشین وی شد و سلطان ابوسعید حکومت یزد را نیز به او سپرد. (۷)

در سال ۷۴۹ ه.ق. امیر مبارزالدین پسر خود، شاه شجاع، را که شانزده سال بیش نداشت، به سرکوبی افغانان و کرمانیان فرستاد. شاه شجاع آنان را سرکوب کرد و کرمان و بلوچستان را نیز فتح نمود. (۸) شاه شجاع هنگام فوت، سلطان زین‌الدین را به جانشینی خود برگزید و حکومت اصفهان را به سلطان ابویزید، برادر کوچک خود، و حکومت کرمان و بلوچستان را نیز به پسر شاه محمود، برادرزاده خویش، واگذار کرد.

جانشینان آنان در اصفهان، یزد، کرمان و بلوچستان تا زمان تهاجم تیمورلنگ حکومت کردند و شاه منصور در جنگ با تیمور رشادت و پایداری نمود، ولی کشته شد. (۹)

IV- تیموریان، قراقویونلو و آق قویونلو

تیمور لنگ در سال ۷۹۵ ه.ق. / ۷۷۱ ش.، پسرزاده اش، امیرزاده پیر محمد، را به حکومت فارس و امیر ایدکوبرلاس را به حکومت کرمان فرستاد. پیر محمد در اوایل سال ۷۹۹ ه.ق. امیر جلال الدین حمید را به معاونت امیر ایدکو منصوب و او را مأمور تصرف و غارت بلوچستان کرد. وی به آن جا لشکر کشید و آبادیهای بسیاری را غارت کرد اما نتوانست بلوچستان را به تصرف در آورد و مجبور شد به فارس نزد امیرزاده پیرمحمد مراجعت کند. (۱۰)

چون امیر جلال الدین حمید نتوانسته بود بلوچستان را بطور کامل به تصرف خویش در آورد از این رو امیر ایدکوبرلاس از کرمان به سوی بلوچستان رفت و کیچ و مکران را مورد تاخت و تاز قرار داد و غنیمت فراوان به دست آورد و آن جا را تسخیر نمود:

«ز مکران و دشت علی تا به کیچ مسخر نکرده نهشتند هیچ»

و به این ترتیب هر طایفه ای به سمتی گریخته و هر جا که والی آن از لشکریان تیمور اطاعت نکردند غارت شدند و سرکشان را به قتل رساندند:

«همه سرکشان را سر انداختند مخالف و شانرا بر انداختند
امان یافت هر کس که گردن نهاد شده عاصیان را سر و زر به باد» (۱۱)

امیر ایدکو در سال ۸۰۶ ه.ق. در شهداد (خبیص) کرمان وفات یافت. (۱۲)

پس از ایدکو، به فرمان امیر تیمور، سلطان اویس، پسر ارشد ایدکو، به حکومت کرمان منصوب شد. تیمور لنگ در سال ۸۰۸ ه.ق. در گذشت و سلطان اویس از دادن خراج به میرزا ابابکر بن میرانشاه، نوه تیمور، خودداری کرد. از این رو میرزا ابابکر چندین بار به کرمان لشکر کشی نمود و سرانجام سلطان اویس را شکست داد.

سلطان اویس نیز با سپاهی که فراهم آورده بود در سال ۸۱۱ ه.ق. در قریه ابوحریبه (ابوخریمی) از توابع جیرفت، با میرزا ابابکر و سپاهیانش سخت جنگید که سرانجام، میرزا ابابکر شکست خورد و به ضرب شمشیر کشته شد.

سلطان اویس تا سال ۸۲۴ ه.ق. بر سرزمینهای کرمان و بلوچستان حکمرانی کرد، تا این که در همین سال، سلطان شاهرخ پس از فتح آذربایجان به عراق و فارس آمد و برای گوشمالی سلطان اویس از شیراز به سوی کرمان حرکت کرد.

سلطان اویس که قدرت مقابله با سلطان شاهرخ را نداشت، به سید شمس الدین بمی که از بزرگان و افراد مورد احترام آن زمان بود متوسل شد و با او در سیرجان به اردوی شاهی پیوست.

شاهرخ در پاسخ سید شمس الدین که از سلطان اویس شفاعت کرده بود، گفت: «چون او میرزا ابابکر را - که ولی نعمتش بود - کشت، عهد کردم که او را زنده پوست بکنم؛ اکنون که جناب عالی شفاعت می فرمایید، او را به هرات می فرستم.»

سلطان شاهرخ، اویس را به موکلان سپرد و از راه یزد و طبس به هرات فرستاد و در قلعه «اختیارالدین»

محبوسش کردند. (۱۳)

سلطان شاهرخ برای تعیین حاکم جدید کرمان و بلوچستان با حضرت سید نورالدین یزدی، معروف به شاه نعمت الله، مشورت کرد و امیر غناشرین را به این سمت برگزید. در سال ۸۳۶ هـ.ق. امیر غناشرین از حکومت کرمان معزول شد. تا سال ۸۵۰ هـ.ق. که شاهرخ شاه وفات یافت، سرزمین بلوچستان و کرمان در تصرف کسان او بود. بعد از آن محمد بن بایسنقر از خراسان امیری به آن جا فرستاد، تا سال ۸۵۵ هـ.ق. که جهانشاه بن قرا یوسف بارانی، از سلسله قراقویونلو، به اصفهان آمد و آن دیار را تسخیر و قتل عام کرد و پسرش، امیر ابوالقاسم، را برای تصرف و فرمانروایی کرمان فرستاد. امیر ابوالقاسم تا سال ۸۷۲ هـ.ق. که پدرش در جنگ با حسن بیگ بایندری کشته شد - حاکم بلوچستان و کرمان بود.

در سال ۸۷۳ هـ.ق. ابونصر حسن بیگ بایندری، از سلسله آق قویونلو، حکمرانی کرمان را به زینل بیگ سپرد. پس از فوت زینل بیگ، ابونصر حکومت کرمان و توابع را به پسر دیگرش، سلطان خلیل، داد. در سال ۸۸۲ هـ.ق. که ابونصر بیگ وفات یافت، سلطان خلیل جانشین او شد و حکومت فارس، بلوچستان و کرمان را به پسرش، الوند بیگ، داد.

و به هر حال تا سال ۹۰۸ هـ.ق. حکومت آن جا در دست اعقاب ابونصر حسن بیگ بایندری بود، تا این که در زمستان همان سال، ابوالفتح بیگ بایندر، آخرین امیر آن سلسله، در فیروزآباد، هنگام شکار از قلّه کوهی سقوط کرد و در گذشت و ریاست سلسله آق قویونلو در کرمان، فارس، بلوچستان و غیره پایان یافت. (۱۴)

V - صفویان

بیشتر مورخان بر این باورند که نسب خاندان صفویه با بیست واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. یکی از فرزندان امام موسی کاظم (ع) موسوم به محمد، معروف به حمزه، جدّ اعلای این خاندان بوده است و از دوران یکی از اعضای این خاندان به نام فیروزشاه زرین کلاه به بعد، مقر اصلی ایشان را اردبیل ذکر کرده‌اند.

پس از درگذشت محمد، صلاح الدین رشید و بعد از او قطب الدین به مقام «مرشدی» رسیدند. پسر قطب الدین، معروف به امین الدین جبرائیل که از اعضای مشهور این خاندان بود، پیوسته مردم را به پرهیزگاری و اشاعه دین مبین اسلام ترغیب و تشویق می‌کرد.

در سال ۶۵۰ هـ.ق. شیخ صفی الدین، پسر امین الدین جبرائیل، چشم به جهان گشود. با ظهور شیخ صفی الدین، کار این خاندان بالا گرفت و این سلسله به مناسبت نام او به صفویه معروف گردید. (۱۵) فرزندان شیخ صفی الدین، افرادی معروف بودند و برای توسعه مذهب «شیعه» اقدام به ایجاد يك نهضت نظامی کردند که در کشاکش نبردهای مختلف، پدر بزرگ و بزرگترین برادر اسماعیل به قتل رسیدند. (۱۶)

سلطان حیدر، پدر اسماعیل در سال ۸۹۳ هـ.ق. / ۱۴۸۸ م. در جنگ با شیروانشاه و آق قویونلو یان

کشته شد. (۱۷) اسماعیل، پس از مرگ پدر که بیش از یک سال نداشت، به اتفاق دو برادر و مادرش مارتا (عالم شاه بیگم) در دست سلطان یعقوب، پسر اوزن حسن آق قویونلو، اسیر و به فارس تبعید شد. اسماعیل چهار سال و نیم بعد، توسط رستم بن مقصود آزاد شد و به اردبیل آمد و از آن جا به رشت و لاهیجان رفت. کارگیا (امیر) میرزا علی، حکمران لاهیجان چند سال محرمانه از اسماعیل و برادرش نگاهداری کرد. (۱۸)

اسماعیل در سال ۹۰۵ ه.ق. / ۱۴۹۹ م. که هنوز ۱۳ سال تمام نداشت، از لاهیجان به اردبیل بازگشت و ریاست مریدان صفویه را به عهده گرفت و در نتیجه تاریخ حکومت روحانی اردبیل به پایان آمد و تاریخ دولت ملی و ایرانی سلسله صفوی آغاز شد.

اسماعیل در جنگهای پی در پی دشمنان خود را شکست داد و بر همه نقاط آذربایجان تسلط یافت و تبریز را به پایتختی برگزید و در سال ۹۰۷ ه.ق. تاج گذاری کرد. «تشیع» را مذهب رسمی کشور اعلام نمود و برای حفظ انتظام و ایجاد یک نیروی نظامی مرتب، از هفت ایل «استاجلو»، «افشار»، «روملو»، «تکلو»، «ذوالقدر»، «شاملو» و «قجر» (قاجار) سپاه معروف «قزلباش» را به وجود آورد.

در سال ۸۹۱ ه.ق. / ۱۴۸۶ م. یعنی ۵۳ سال بعد از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد عثمانی و پانزده سال پیش از تشکیل سلسله صفویه در ایران، یکی از ملاحان پرتغالی به اسم پارتلمودویاز، خود را به دماغه جنوبی آفریقا رساند و از آن جا قدم در اقیانوس هند نهاد. ولی از رسیدن به سواحل هندوستان و آسیا که مقصد عمده او بود توفیق نیافت.

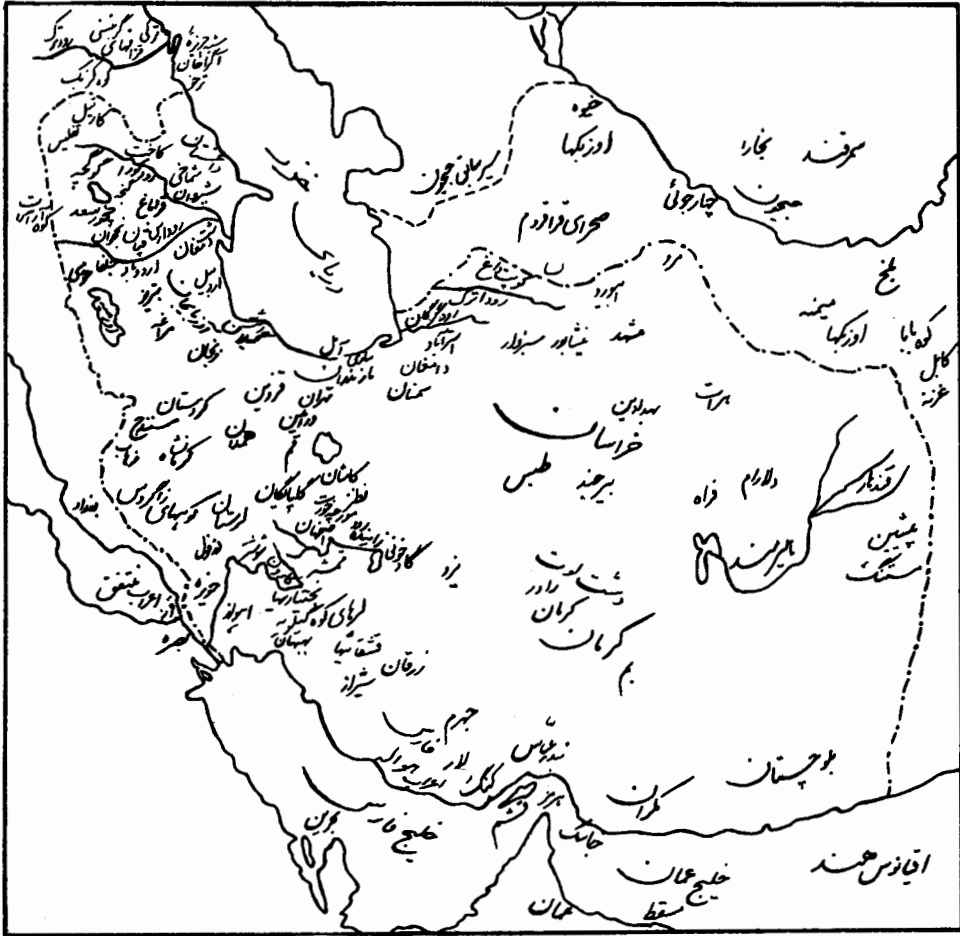
دوازده سال بعد از او، دریاسالار پرتغالی، واسکودوگاما، از همان راه به هندوستان رسید و با کشف این راه جدید، بر قدرت و اعتبار کشور پرتغال افزود. پس از او «دن آلفونسو آلبوکرک» با نیروی نظامی و چند کشتی در صدد تسخیر جزیره هرمز بر آمد، وی در سال ۹۱۳ ه.ق. / ۱۵۰۷ م. در جزیره هرمز، لنگر انداخت و خواجه عطار، نایب السلطنه این جزیره، را که تا آن تاریخ خراجگزار دولت صفوی بود به خراجگزاری پادشاه پرتغال فرا خواند، ولی خواجه تسلیم نشد و کار آنان به جنگ کشید. سرانجام پرتغالیان پیروز شدند و خواجه متعهد شد که همه ساله پانزده هزار اشرفی به دولت پرتغال خراج بدهد. (۱۹)

دن آلفونسو، در سال ۹۱۶ ه.ق. / ۱۵۱۰ م. بندر گواتررا نیز متصرف شد. (۲۰) حکومت صفوی که از لحاظ قدرت دریایی، خود را قادر به جنگ با پرتغالیها ندید، ناچار با آن دولت قراردادی به این نحو منعقد نمود:

- ۱ - قوای دریایی پرتغال با نیروی لشکری پادشاه ایران به بحرین و قطیف مساعدت کند.
- ۲ - نیروی دریایی پرتغال در فرو نشاندن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران با دولت ایران همیاری کند.

۳ - دولت ایران و پرتغال با هم متحد شوند و با ترکان عثمانی بجنگند. (۲۱)

شاه اسماعیل، در سال ۹۳۰ ه.ق. در سن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت در گذشت. پس از او شاه تهماسب که بیش از ده سال نداشت به سلطنت رسید. مقارن اواخر دوره شاه تهماسب اول متوفی ۹۸۴ ه.ق. / ۱۵۷۶ م. سرزمین بلوچستان (نواحی کیج و مکران) به تصرف قزلباشها درآمد؛ اما



نقشه ایران و موقعیت بلوچستان در اواخر سده هفده و اوایل سده ۱۸م. (انقراض سلسله صفویه)

آنان نتوانستند وضع خود را در زمان سلطان محمد خدا بنده (۹۸۵-۹۹۵ ه.ق./۱۵۸۷-۱۵۷۸ م. (حفظ کنند.

شاه عباس در سال ۹۹۵ ه.ق. در سن ۱۶ سالگی به پادشاهی رسید. اواسط سال ۱۰۱۷ ه.ق./۱۶۰۸ م. فرمان تصرف بلوچستان را صادر کرد. پس از تصرف آن جا به مستقر ساختن جمعی از تحصیلداران مالیات نزد قبایل مختلف اکتفا شد. (۲۲)

در سال ۱۰۰۵ ه.ق./۹۷۶ ه.ش. به فرمان شاه عباس بزرگ، گنجعلی خان که مردی نیکوکار، دانا و کاردان بود با اختیارات کامل به حکومت کرمان منصوب شد. گنجعلی خان، پس از ورود به کرمان سالها در آبادانی آن منطقه کوشید. وی در سال ۱۰۲۲ ه.ق./۹۹۲ ه.ش. برای تصرف بلوچستان از طریق جیرفت به آن جا حرکت کرد. در این زمان ملک شمس الدین، از اعقاب ملک دینار، بر بلوچستان حکومت می کرد و مرکز فرمانروایی وی قلعه بن فهل (بمپور امروزی) بود. ملک شمس الدین به تجهیز قوا پرداخت و از سایر نواحی بلوچستان، سپاهی گرد آورد و در حوالی روستای «کوچ کردون» (حدود ۳۰ کیلومتری بمپور)، با سپاه گنجعلی خان به جنگ پرداخت. در این نبرد، ملک شمس الدین مغلوب گردید و به قلعه بمپور پناهنده شد.

گنجعلی خان قلعه را در محاصره گرفت و پناهندگان، پس از دو ماه مقاومت تسلیم و دستگیر شدند. گنجعلی خان، ملک شمس الدین را نزد شاه عباس فرستاد و حکومت بلوچستان را به ملک میرزا که از اعقاب صفاریان سیستان بود سپرد. سران طوایف ساکن در قصر قند، فنوج، دزک و دیگر روستاهای بزرگ نیز گروگان سپردند و پیمان بستند که از آن پس، فرمانبردار شاه و حکومت مرکزی ایران باشند. شاه عباس بزرگ، بلوچستان و سیستان را ضمیمه حکومت گنجعلی خان کرد. گنجعلی خان نزدیک سی سال این سمت را حفظ کرد و در کرمان بناهای بسیاری همانند بازار، حمام، کاروانسرا، آب انبار و چهار سوق - که به نام اوست - احداث کرد.

وی، در سال ۱۰۳۱ ه.ق. از حکمرانی بلوچستان و کرمان معزول شد و به حکومت قندهار منصوب گردید. در همین حال بلوچستان از کرمان جدا و حکومت آن جا به ملک میرزای صفاری واگذار شد. (۲۳) در دوره حکومت شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ ه.ق.)، عشایر بلوچ، علیه حکومت صفوی قیام کردند.

انگلیت کمپفر، در این باره می نویسد: «یک بار هم ناحیه مکران که مجاور فارس است، کشور شاه سلیمان صفوی را دچار ناراحتی و اختلال کرد. بلوچ ها اندکشان با دلگرمی به کوهها و در پناه استحکامات خود به ایران تاختند.» (۲۴)

در اواخر حکومت صفویه، شخصی که خود را سلطان محمود میرزا، بزرگترین فرزند شاه سلطان حسین، می دانست، مدتی بر اراضی ساحلی میان بندر عباس و حدود شمال مکران، مستولی شد. یکی دیگر از مدعیان سلطنت، مردی که خود را محمد میرزا، می دانست و دعوی برادری یا به قول میرزا مهدی خان ادعای فرزندی شاه سلطان حسین را داشت در بلوچستان سر به شورش برداشت و از آن جا که وی همیشه بر خر سوار می شد، مردم او را «شاهزاده خرسوار» می خواندند.

محمد میرزا، گروهی را دور خود جمع کرد و بتدریج قدرتی کسب نمود و به پیروانش افزوده شد. ابتدا

چند بندر را تصرف کرد و سپس متوجه بلوچستان شد، در این هنگام، عبدالله خان بلوچ نیز به او پیوست. اشرف افغان، سپاهی را مأمور سرکوبی وی و یارانش کرد. در ناحیه شمیل میناب، جنگ میان پیروان شاهزاده محمد که بر الاغ خود سوار بود و لشکریان اشرف افغان در گرفت. شاهزاده محمد در ابتدای جنگ از الاغ به زیر افتاد و یارانش نیز گریختند. وی به زحمت خود را نجات داد و جامه قلندران پوشید و به هندوستان رفت.

پی‌نوشت‌های فصل سوم

- ۱- سرپرستی سایکس، سفرنامه سایکس، حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۶.
- ۲- احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۳۲-۳۳۵.
- ۳- غلامحسین مقتدر، فهرستی از تاریخ ایران، چاپ شرکت سهامی افست، تهران ۱۳۴۰، ص ۵۵.
- ۴- «رند» و «دودایی» نام دو طایفه بلوچ است.
- ۵- مجله یادگار سال ۳، ش ۵، ص ۵۸.
- ۶- مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلدی و...، نشر گویش، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱۴.
- ۷- غلامحسین مقتدر، همان کتاب، ص ۶۰-۶۱.
- ۸- عباس اقبال، تاریخ مغول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۴۱۸.
- ۹- غلامحسین مقتدر، همان کتاب، ص ۶۱.
- ۱۰- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۵۳.
- ۱۱- شرف‌الدین یزدی ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ج ۱، ص ۵۷۷-۵۷۸.
- ۱۲- احمدعلی خان وزیری کرمانی، همان کتاب، ص ۴۳۹.
- ۱۳- همان کتاب، ص ۴۴۷-۴۴۸.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۴۵۰-۴۶۷.
- ۱۵- عبدالعظیم رضایی، تاریخ ده‌هزار ساله ایران، اقبال، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۰۷-۳۰۸.
- ۱۶- مجله بررسی‌های تاریخی سال ۳، ش ۵، ص ۸.
- ۱۷- والترهینش، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۰۸.
- ۱۸- عبدالله رازی، تاریخ کامل ایران، اقبال، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۱۰.
- ۱۹- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶، ص ۴۱۳-۴۱۴.
- ۲۰- سیبلا شوستروالسر، ایران صفوی، ترجمه غلامرضا وهرام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۸۱.
- ۲۱- مرتضی راوندی، همان کتاب، ص ۴۱۴.
- ۲۲- نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۶.
- ۲۳- احمد علی خان وزیری کرمانی، همان کتاب، ص ۴۸۸ و ۴۹۰.
- ۲۴- کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۰.
- ۲۵- لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۵۰.

فصل چهارم

بلوچستان در قرون جدید

I - افشاریه

نادر شاه افشار به سال ۱۱۴۸ هـ.ق./۱۷۳۶ م. به سلطنت رسید و تاج گذاری کرد. (۱)
نادر شاه در اوایل ماه شعبان سال ۱۱۴۹ هـ.ق./۱۷۳۷ م. پیرمحمدخان بیگلر بیگی هرات را با دوازده هزار تن سپاهی برای تصرف بلوچستان فرستاد. (۲)

پیرمحمدخان، عازم فارس شد و از آن جا به بندرعباس رفت. مرتضی قلی سلطان فارسی، حاکم بندرعباس، ضمن استقبال از قوای دولتی اظهار داشت: «امیر محبت خان و امیر امتیازخان پسران عبدالله خان بلوچ، همه روزه در تدارک قشون و سپاه هستند، با حدود ۳۰۰۰ تن بلوچ به این نواحی حمله ور شدند و تعداد زیادی را کشتند و عده‌ای را نیز اسیر و همه جا را غارت کردند.»

پیرمحمدخان، اردو را به خانجان سپرد و خودش با ۱۲۰۰ نفر سپاهی برای دستگیری و تنبیه امیر محبت خان به سوی اردوی آنان عزیمت کرد. وی پس از طی مسافتی به امیر محبت خان رسید و جنگی میان آنان در گرفت که قوای بلوچ در این نبرد مغلوب شدند و بیشتر آنان به قتل رسیدند. آنگاه پیرمحمد، پیکی نزد خانجان فرستاد که فوراً به او ملحق شود. پیرمحمد، با ۸۵۰۰ تن سپاهی به تعقیب فراریان پرداخت و شب را در حدود چند کیلومتری محبت خان اطراق کرد و صبح روز بعد عازم نبرد شد. در این جنگ نیز قوای بلوچ شکست خوردند و متواری گردیدند.

در این هنگام خانجان هم با بقیه قوای دولتی وارد صحنه نبرد شدند و به جمع آوری غنایم اردوی محبت خان پرداختند. سرانجام، پیرمحمدخان، قلعه شمیل میناب را محاصره کرد.

محبت خان که قلعه را در محاصره نیروهای نادرشاه دید به سوی قلعه قلات (کلات)، نزد برادر خود الیاس خان رفت. سپس افراد ساکن در قلعه بیرون آمدند و خود را تسلیم سردار پیرمحمدخان کردند. پیرمحمدخان همه بزرگان و کدخدایان بلوچ را مورد عفو و محبت قرار داد و به کلام الله مجید سوگند یاد کرد که به ساکنان آن ناحیه خسارتی وارد نسازد. (۳)

پیرمحمدخان، ۵۰۰ تن سرباز برگزید و به سوی قلعه شمال (ناحیه‌ای در شمال بلوچستان) و مستانک و جالق حرکت کرد. در این هنگام محبت خان و برادرش، الیاس خان، که متواری شده بودند، به قندهار نزد

نادرشاه رفتند و اظهار اطاعت و بندگی کردند. نادر آنان را بخشید و حکومت منطقه بلوچستان را به آنان واگذار کرد. پیرمحمدخان که به جالقی رفته بود، قلعه آن جا را نیز به تصرف در آورد. (۴)

نادر شاه که از پیرمحمدخان خبری نداشت و تصرف کامل بلوچستان به تأخیر افتاده بود، محمدعلی خان ساری ولی لوافشار، امام قلی خان افشار، مولافلی جارچی باشی قورت و موسی خان دانکی را با ۶۰۰ سپاهی به بلوچستان اعزام داشت و مقرر کرد که به محض ورود بدانجا نزد خانجان و پیرمحمدخان روند و به اتفاق آنان نسبت به گوشمالی بلوچها و همچنین تسخیر آن نواحی اقدام کنند. سرداران مذکور پس از طی مسافتی، به حوالی شورابک رسیدند، و در این محل جمع کثیری از طوایف بلوچ و افغان، با سپاهیان نادر به جنگ پرداختند؛ اما در این نبرد «کپک بهادر»، سردار بلوچ ها کشته شد. چون بلوچ ها، سردار خود را از دست دادند و خودشان نیز خسته شده بودند، به وحشت افتادند و متواری گردیدند.

عده ای از بلوچ ها که اسیر شده بودند، به محمدعلی خان گفتند که شریم افغان، با جمعیت زیادی در نواحی شورابک به سر می برد.

شریم که از آمدن قوای دولتی مطلع شد، بلافاصله با ۷۰۰ تن به جنگ آنان رفت. در این نبرد افغانها مغلوب شدند و شریم نیز به قتل رسید. محمدعلی خان پس از تصرف شورابک، به مولافلی و موسی خان پیوست و همگی به کنگ رفتند و در آن جا به پیرمحمدخان ملحق شدند.

چون محمدخان و امامقلی خان از ایل افشار بودند و از پیشرفت کار پیرمحمدخان بیمناک؛ به نادر شاه که در قندهار به سر می برد نوشتند که پیرمحمدخان به عمد میان سپاهیان، اختلاف انداخته است؛ تا عظمت سردودمان خاندان افشار را به مرادخاندان صفوی بشکنند. از سوی دیگر پیرمحمدخان بندرتیس و پس از آن قلعه سرباز را تصرف کرد. نادر، پس از رسیدن نامه به پیرمحمدخان بی گناه، مشکوک شد و طی فرمانی به محمدعلی خان دستور داد پیرمحمدرا بکشد و سپس بمپور و سراسر بلوچستان را فتح نماید. در این جنگها ملک شیرخان، حاکم بمپور، کشته شد و ملک اردشیر، پسر او، که در قلعه بمپور سنگر گرفته بود، سرانجام از قلعه بیرون آمد و تسلیم شد و پذیرفت که خراج بپردازد و هدایایی از قبیل زر و سیب، پارچه های ابریشمین گرانبها و چیزهای ارزنده دیگر برای نادر فرستاد و بدین ترتیب در سال ۱۱۵۰ ه.ق. / ۱۷۳۸ م. سراسر بلوچستان به تصرف قوای نادرشاه افشار درآمد و حاکمان آن جا از سوی دولت مرکزی انتخاب شدند. (۵)

نادرشاه در اوایل سال ۱۱۵۰ ه.ق. که به منظور تسخیر هندوستان عازم آن کشور شده بود، به امیر محبت خان، حاکم بلوچستان، پیغام فرستاد که با عده ای جماز سوار مجهز و جنگاور در سند به او بپیوندند. حاکم نیز چنان کرد.

نادرشاه پس از فتح سند، امیر محبت خان را به لقب «خانی» مفتخر نمود و به بلوچستان فرستاد. فرزندان و نبیره های امیر محبت خان پس از او سالها حاکم قصر قند، بمپور و نیکشهر بودند.

هنگام عقب نشینی نادر به حدود کرکوک، شورش، بیشتر ایالات را فرا گرفت. بلوچها نیز از فرستادن سرباز و خراج به دربار نادر خودداری کردند و عده ای از سربازان دولت مرکزی را که علیه آنها فرستاده شده بودند شکست دادند. (۶)

نادرشاه، در شب یکشنبه یازدهم جمادی الآخر سال ۱۱۶۰ هـ.ق./ ۱۱۲۶ هـ.ش. در فتح آباد خوبوشان (قوچان قدیم) کشته شد و همزمان با اغتشاشاتی که در ایران بر پا شد، بلوچستان به تصرف احمدخان دُرانی، امیرکابل، در آمد و چون او نیز به سال ۱۱۸۶ هـ.ق./ ۱۷۷۲ م. درگذشت، بلوچستان میان سرداران محلی تقسیم شد و بر هر شهر و ناحیه‌ای خانها به حکومت نشستند. (۷)

جوناس هن وی، بازرگان انگلیسی، که در سال ۱۷۴۳ م. به ایران سفر کرده است، افراد ارتش نادرشاه را ۲۰۰/۰۰۰ تن تخمین زده است و از این مقدار، بزرگترین رقم را از آن سپاهیان افغانی ذکر می‌کند. به گفته هن وی در ارتش نادر حدود ۶۰۰۰ تن بلوچ بوده‌اند. (۸)

II - زندیه

کریم‌خان از طایفه زند بود، طایفه زند در اطراف «ملایر» سکونت داشتند و در زمان نادرشاه به علت رشادت و سلحشوری گروهی از افراد این طایفه به منطقه خراسان کوچ داده شدند و چند تن از بیگ زادگان زند، از جمله کریمخان به خدمت نادرشاه درآمدند. پس از کشته شدن نادر، کریم‌خان — که در اثر رفتار نیک و کردار پسندیده، طرفداران زیادی پیدا کرده بود — از علیشاه اجازه گرفت که طایفه زند را از خراسان به موطن اولیه خود، ملایر، مراجعت دهد.

در این زمان به علت پریشانی اوضاع ایران، کریم‌خان زند و علیمردان خان بختیاری با هم متحد شدند؛ اما این اتحاد تداوم نیافت و در اثر مبارزاتی که میان این دو سردار به وقوع پیوست، کریم‌خان در سال ۱۱۶۵ هـ.ق./ ۱۷۵۱ م. پیروز شد و زمام امور نواحی جنوب را مستقلاً به دست گرفت و خود را «وکیل الرعایا» خواند. (۹)

حدود بیست سال طول کشید تا کریم‌خان زند بتدریج توانست رقیبان سیاسی و سرداران گردنکش را یکی پس از دیگری از میان بردارد و در سال ۱۱۷۹ هـ.ق. به عنوان سردار بلامنازع ایران بر سراسر کشور جز خراسان، از جمله سرزمین بلوچستان تسلط یابد. (۱۰)

روز سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ هـ.ق. کریم‌خان زند، پس از یک سال بیماری وفات یافت و با مرگ او کشوری که پس از سالها هرج و مرج می‌خواست روی آرامش و آسایش را ببیند، بار دیگر دچار فتنه و پریشانی شد. تاریخ زندیه با این مرد بزرگ، شروع شد و تقریباً با او نیز ختم گردید.

پس از او ابوالفتح‌خان، زکی‌خان، صادق‌خان، علی‌مرادخان، جعفرخان و لطفعلی‌خان سلطنت کردند و سرانجام در سال ۱۲۰۶ هـ.ق. شیراز به دست آقامحمدخان قاجار تسخیر شد و لطفعلی‌خان نیز در سال ۱۲۰۹ هـ.ق. به دست آقامحمدخان افتاد و به طرز فجیعی کشته شد. (۱۱)

III - قاجاریه

آقامحمدخان قاجار، پس از مرگ کریم‌خان زند، از شیراز فرار کرد و بسرعت خود را به مازندران

رسانید و با جمعی از سران قاجار متحد شد؛ سپس دعوی سلطنت نمود. وی، پس از تسخیر گرجستان در سال ۱۲۰۱ ه.ق. رسماً تاج گذاری کرد و تهران را به عنوان پایتخت انتخاب نمود. او در سال ۱۲۱۱ ه.ق. در سن ۶۳ سالگی به دست دو نفر از گماشتگان خود به قتل رسید. فتحعلی شاه (باباخان)، برادرزاده و ولیعهد آقا محمدخان که در شیراز بود، به محض اطلاع از مرگ عموی خود به تهران آمد و در سال ۱۲۱۲ ه.ق. به تخت سلطنت نشست. (۱۲)

در سال ۱۲۱۸ ه.ق. ابراهیم خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان و بلوچستان شد. او چندین بار به بلوچستان لشکر کشید و هر بار ناحیه‌ای را از تصرف سرداران بلوچ در آورد. ظهیرالدوله در سال ۱۲۴۰ ه.ق. وفات یافت و حکومت بلوچستان و کرمان به عباسقلی میرزا، پسر او، واگذار شد.

عباسقلی میرزا به تحریک محمد قاسم خان دامغانی، وزیر خود، طغیان نمود و به یزد لشکر کشید؛ اما همراهانش در میانه راه از او جدا شدند. عباسقلی بناچار به مازندران گریخت. پس از این حادثه حکومت بلوچستان و کرمان به حسینعلی میرزای شجاع السلطنه، حاکم فارس، سپرده شد و او تا سال ۱۲۴۷ ه.ق. بر این سمت بود. (۱۳)

از آن جا که میرزا خلیل الله، پسر میرزا ابوالحسن معروف به سید کهکی، امام فرقه اسماعیلیه در شهر یزد به دست مردم کشته شد (۱۲۳۲ ه.ق.)، فتحعلی شاه قاجار برای دلجویی از فرقه اسماعیلیه و بازماندگان امام نامبرده، آقاخان (پسر او) را به تهران احضار کرد و یکی از دختران خود به نام «سروجهان» را به عقد او در آورد و حکومت قم و محلات را نیز به آقاخان واگذار کرد.

پس از مرگ فتحعلی شاه، محمد میرزا پسر عباس میرزا، معروف به «ولیعهد ثانی» به سلطنت رسید. او در آغاز پادشاهی با مدعیان بزرگ و نیرومندی نظیر حسینعلی میرزا فرمانفرما، شجاع السلطنه، ظل السلطان و الهیارخان آصف الدوله که دعوی سلطنت و استقلال داشتند، روبه رو گردید و به تدبیر قائم مقام بر همه آنان پیروز شد. آقاخان در این مبارزات محمدشاه را حمایت کرد و شاه نیز به پاداش این خدمت در سال ۱۲۵۰ ه.ق. حکومت بلوچستان و کرمان را به او واگذار کرد.

آقاخان، مدت دو سال بر کرمان حکومت کرد. پس از قائم مقام، حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ایران شد و چون وی با نزدیکان قائم مقام دشمنی داشت، آقاخان را از حکومت کرمان و بلوچستان معزول کرد و به مرکز احضار نمود و شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله، حاکم بلوچستان و کرمان شد (۱۲۵۱ ه.ق.).

آقاخان از آمدن به تهران خودداری کرد و در قلعه بم متحصن شد. در سال ۱۲۵۳ ه.ق. فضلعلی خان قراباغی به حکومت کرمان و بلوچستان مأمور شد. او سه بار به قصد سرکوب بلوچ‌ها به بلوچستان رفت و پس از تنبیه آنان به کرمان بازگشت.

آقاخان محلاتی، در سال ۱۲۵۵ ه.ق. از قوای دولتی به فرماندهی عباسقلی خان سرتیپ و حسن خان یاور شکست خورد، اما فیروز میرزا، حاکم کرمان و بلوچستان، او را امان داد. (۱۴)

آقاخان مدتی بعد به تهران آمد و به حرم حضرت عبدالعظیم پناه برد. محمدشاه او را عفو کرد. وی چند روز بعد به محلات رفت و به زندگی عادی خود مشغول شد. آقاخان مدتی بعد از مسؤولان دولت اجازه



آفاخان محللاتی پیشوای فرقه اسماعیلیه

سفر به مکه را گرفت و زنان، فرزندان و اموال خود را از راه بغداد به کربلا و نجف فرستاد؛ ولی خودش در ایران ماند و مدت سه ماه به جمع آوری اسب و سپاه پرداخت و سپس در ماه رجب سال ۱۲۵۵ ه.ق. شبانه از محلات به سوی کرمان حرکت کرد و در آن جا فرمان حکومت کرمان و بلوچستان را - که جعل کرده بود - به بزرگان نشان داد و به زورگویی و بیدادگری پرداخت. سرانجام خیانتش برای دولت آشکار شد و به همین جهت فضلعلی خان قراباغی از سوی حکومت مرکزی مأمور دستگیری او شد. فضلعلی خان در زیدآباد، آقاخان را شکست داد و آقاخان نیز با بقیه سپاه خود به بندر احمدی و لار فرار کرد و از لار به اسفندقه و از آن جا نیز به بندرعباس گریخت. (۱۵)

در بندرعباس، انگلیسیها چندین عراده توپ و مهمات بسیاری در اختیار او گذاردند؛ آقاخان مجدداً به کرمان حمله کرد و پس از ۱۴ ماه تلاش و کوشش در ناحیه ریگان نرماشیر از قوای دولتی شکست خورد و از طریق کویرلوت به قندهار گریخت. (۱۶)

در آن زمان، مازورالنسون، به منظور انجام مأموریتی به قندهار آمده بود. او چون از آمدن آقاخان به قندهار آگاه شد، از آقاخان استقبال کرد و مقرری قابلی هم برای وی معین نمود (۱۲۵۷ ه.ق.). سپس آقاخان عازم هند شد.

آقاخان در بین راه قندهار - کراچی، متوجه شد که خان کلات تصمیم دارد، فرمانده سپاه انگلیس را که مأمور آن حدود بود بکشد. وی ژنرال انگلیسی را مطلع ساخت و از این زمان مورد حمایت بیشتر دولت انگلیس قرار گرفت.

مدتی بعد ابوالحسن خان، معروف به سردار (برادر آقاخان)، به تحریک انگلیسیها در هند با تجهیزات کافی به بلوچستان حمله برد و تعدادی از قوای ایران را کشت. ولی سرانجام به دست عده‌ای از مردم بلوچستان دستگیر و به تهران اعزام شد. در تهران به کمک دولت انگلستان مورد عفو قرار گرفت و صاحب اعتبار و عنوان شد. (۱۷)

حبیب‌الله خان شاهسون، فرمانده توپخانه، به نمایندگی و پیشکاری شاه‌رخ خان کرمانی، پسر ظهیرالدوله، که مأمور جنگ با آقاخان بود به بلوچستان لشکر کشید و قلعه بهمپورا به تصرف در آورد و تعدادی از زنان بلوچ را اسیر کرد، مجروحان را کشت و عده‌ای را نیز به نزدیکان و سربازان خود بخشید. سپاهیان هنگام مراجعت از بلوچستان اسیران را فروختند و بدین ترتیب گروهی از مردان آزاده و سخت کوش و دختران و زنان نجیب و زحمت کش بلوچ در آذربایجان، اراک، زنجان، یزد و فارس به بردگی درآمدند.

محمدشاه قاجار از بیدادگریها و رفتار وحشیانه امیر توپخانه ناراحت شد و او را به مرکز احضار نمود و عباسقلی، پسر ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی، را برای دلجویی مردم بلوچستان فرستاد. (۱۸)

همزمان با تهیه مقدمات جشن عروسی حبیب‌الله خان، پیرمردی از بلوچستان به تهران آمد تا زن جوانی را که عروس وی بود و به همراه سایر اسرا به تهران اعزام شده بود، آزاد سازد. حبیب‌الله خان نه تنها از تحویل زن امتناع ورزید؛ بلکه پیرمرد را تهدید به قتل نمود. از این رو پیرمرد بلوچ مایوس و ناراحت به

بلوچستان برگشت.

شبی که حبیب‌الله خان بساط شاهانه گسترده بود و در ایوان پر نقش و نگار خود انتظار عروس زیبا را می‌کشید، ناگهان ساعتی پیش از ورود عروس از تخت بر زمین غلتید و جان سپرد. آه سرد پیرمرد بلوچ دامنگیر امیر سختگیر شد و عروسی وی را مبدل به عزا نمود. (۱۹)

در سال ۱۲۵۹ ه.ق. / ۱۲۲۱ ش. فضلعلی خان قراباغی، برای دومین بار به حکومت کرمان و بلوچستان مأمور شد.

با مرگ محمدشاه قاجار در ۲۲ ذی‌قعدة سال ۱۲۶۴ ه.ق. میرزا تقی‌خان امیرکبیر، از سوی ناصرالدین‌شاه قاجار به سمت صدراعظم ایران منصوب گردید و زمام امور کشور را در دست گرفت. (۲۰)

در این زمان آقاخان محلاتی نیز - که از عوامل برهم زدن بلوچستان بود - در میان قبایل بلوچ تحریکاتی می‌نمود. ایالت سیستان هم وضع بهتری نداشت. این مناطق به علت نزدیکی به مرز هندوستان و افغانستان اهمیت سیاسی یافته بودند. حکومت انگلیسی هند نیز تسلط خود را بر ناحیه سند برقرار ساخته بود و مقدمه گسترش نفوذش را در آن سرزمین آماده می‌کرد و کوشش داشت خانهای محلی بلوچستان و سیستان را دست نشانده خود سازد.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر که هدفش اعمال قدرت دولت مرکزی در سرتاسر بلوچستان تا مرز سند و استقرار امنیت در سیستان بود، در هر دو جهت موفق شد و به تقویت حکومت مرکزی و تحبیب خانهای محلی و رؤسای ایلات بلوچ و سیستانی پرداخت و در حین اجرای قدرت، سرکردگان مزبور را نیز به حمایت دولت مرکزی امیدوار ساخت و حتی پاره‌ای مأموریتها و خدمات دولتی را به آنان واگذار کرد.

امرای مهم سیستان و بلوچستان در این زمان، محمدرضاخان نخعی (سردار محمدرضاخان دوم از طایفه سرابندی)، دوست محمدخان بلوچ و محمدعلی‌خان سیستانی بودند.

امیرکبیر، در سال ۱۲۶۵ ه.ق. / ۱۲۲۷ ش. سردار محمدرضاخان را به حکومت سیستان تعیین کرد و سردار دوست محمدخان بلوچ - که گاه سرنافرمانی داشت - نیز از در اطاعت در آمد و نامه‌ای مبنی بر ارادت و بندگی و جان نثاری توسط شاه‌پسندخان به دربار فرستاد؛ اما محمدعلی‌خان سیستانی در بمپور داعیه قدرت طلبی داشت.

در این هنگام (۱۲۶۶ ه.ق. / ۱۲۲۸ ه.ش.) ظهماسب میرزا مؤیدالدوله به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و مأموریت داشت که محمدعلی‌خان سیستانی را گوشمالی دهد و به اطاعت از دولت مرکزی وادار سازد. او در سال ۱۲۶۶ ه.ق. قشونی را به فرماندهی احمد میرزا مأمور این کار کرد. قوای دولتی بمپور را فتح کردند و محمدعلی‌خان متواری شد؛ ولی بزودی از در اطاعت در آمد و نامه‌هایی به شاه و امیرکبیر فرستاد. امیر نیز اظهار اطاعت محمدعلی‌خان سیستانی و دوست محمدخان بلوچ را محترمانه پاسخ داد و آنان را به عنایت دولت دلگرم ساخت و مجدداً به خدمت گماشت.

به هر حال پس از وقایع بسیاری علی‌رغم میل دولت انگلیس، بلوچستان و سیستان امن و امان گردید؛ مالیاتها و صول شد؛ زراعت و تجارت رونقی گرفت و حاکمیت دولت در سرتاسر منطقه سیستان و همچنین بلوچستان برقرار گردید. (۲۱)

ناصرالدین شاه قاجار، در سال ۱۲۶۸ ه.ق./۱۲۳۰ ش. مؤیدالدوله را به تهران احضار نمود و محمدحسن خان سردار ایروانی را به جای او به حکومت کرمان و بلوچستان فرستاد. (۲۲) سردار ایروانی، در سال ۱۲۶۹ ه.ق. به بهانه این که نزدیک راه طیس عده‌ای بلوچ، هفت تن از تجار را کشته و معادل هفت هزار تومان اموال ایشان را ربوده‌اند، پسر خود، عبدالله خان، را که سمت «میرپنجی» داشت، به سرپرستی عده‌ای به بلوچستان فرستاد. دین محمدخان با بزرگان بلوچ از وی استقبال کردند؛ اما عبدالله خان به آنان اعتنا نکرد و به قصر قند رفت. مردم از ورود قوای دولتی وحشت کردند و به کوهها پناه بردند. امام علی خان سرهنگ به دستور عبدالله خان هر چه غله و حبوبات در قلعه بود غارت کرد و میان سربازان تقسیم نمود. آنگاه نصرالله خان و قاسم آقای یاور را مأمور تصرف قلاع دیگر بلوچستان کرد. (۲۳)

در سال ۱۲۷۰ ه.ق./۱۲۳۲ ش. محمدحسن خان سردار ایروانی، بار دیگر موسی خان قاجار را به سرکوبی مردم بلوچستان فرستاد. وی قلعه دزک و چند قلعه دیگر را تصرف کرد. در قلعه سراپستان زد و خورد شدیدی در گرفت، بطوری که در آن گیرودار سی تن از بلوچ‌ها کشته شدند. موسی خان سرهای کشته‌ها را به کرمان فرستاد.

سال بعد گل محمدخان بلوچ طغیان کرد و به قلعه ایرندگان پناه برد. محمدحسن خان، نصرالله خان یاور را به تصرف قلعه مزبور مأمور کرد. این بار نیز با قتل چهارده تن از بلوچ‌ها، قلعه به تصرف قوای دولتی درآمد.

به هر حال محمدحسن خان در سال ۱۲۷۱ ه.ق./۱۲۳۳ ش. در مزرعه سعیدی واقع در شش کیلومتری شهر کرمان بر اثر سگته در گذشت. پس از محمدحسن خان سردار، غلامحسین خان سبهدار، حاکم بلوچستان و کرمان شد.

در سال ۱۲۷۲ ه.ق./۱۲۳۴ ش.، ۳۴ نفر از بلوچ‌ها در محل ریگ شتران بر زوار مشهد حضرت رضا (ع) شبیخون زدند و سه کودک را اسیر کردند و از آن جا به اراضی خبیص کرمان (شهدای امروزی) آمدند و روستای قاضی را غارت کردند و چند تن را نیز به قتل رساندند.

سلطان حمیدمیرزا ناصرالدوله، پس از پدرش نصرت الدوله در سال ۱۲۹۸ ه.ق./۱۲۶۰ ش. حاکم کرمان شد. او مدت یازده سال بر کرمان و بلوچستان حکومت کرد. وی چند بار به بلوچستان رفت و هر بار شورش را خاموش ساخت. ناصرالدین شاه پس از وفات سلطان حمیدمیرزا، حکومت بلوچستان و کرمان را به عبدالحسین میرزانصرت الدوله واگذار نمود.

در سال ۱۳۱۵ ه.ق./۱۸۹۸ م. حاج غلامرضاخان شهاب‌الملک، ملقب به آصف الدوله، به حکومت کرمان و بلوچستان تعیین شد و روز شانزدهم شعبان همان سال به کرمان وارد شد. پیش از ورود او، بلوچستان ناآرام بود. وی در دهه آخر ماه رمضان سال ۱۳۱۵ ه.ق. با گروهی سوار و پیاده به بلوچستان رفت و پس از برقراری امنیت به کرمان برگشت. آصف الدوله در اواخر صفر سال ۱۳۱۷ ه.ق./۱۹۰۰ م. از حکومت کرمان و بلوچستان معزول و میرزا احسنعلی خان گروسی به جای وی انتخاب گردید.

امیرنظام گروسی، روز جمعه ۱۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۷ ه.ق. وارد کرمان شد. در مدت حکومت او

سراسر کرمان و بلوچستان آرام بود؛ وی عاملان متدین و دانا را به سرپرستی شهرها می گماشت. امیر نظام گروسی در روز پنجم رمضان سال ۱۳۱۷ ه.ق. در کرمان در گذشت و او را در مقبره ای که خودش در ماهان، در جوار آرامگاه شاه نعمت اللہ ولی ساخته بود، به خاک سپردند. (۲۴)

IV – پهلوی

در اواخر دوره قاجاریه، بر اثر سوء تدبیر و رفتار غیر انسانی برخی از حکام وقت در اخذ مالیات و غیره، مجدداً نفوذ و استیلای دولت کاهش یافت و بتدریج کار به جایی رسید که دخالت مأموران دولتی کلاً از خاک بلوچستان قطع شد و دولت برای اخذ مالیات بلوچستان به خانهای با نفوذ محل متوسل می گردید. سرداران و خانهای مزبور نیز از ضعف دولت مرکزی استفاده می کردند و به جای این که برای دولت کار کنند، پایه استقلال خود را مستحکم می نمودند و پس از چندی هر ناحیه از بلوچستان تحت نفوذ یکی از رؤسای طوایف بلوچ در آمد و بر همین اساس سعیدخان، رئیس طایفه بلیده ای، پس از مرگ پدر، به ریاست قلعه نیک شهر، بنت^۱ و بنادر منصوب گردید. وی که فرد طماعی بود به فکر ازدیاد نفوذ محلی و تصرف املاک دیگران افتاد؛ به ملک کوچکی که در قصر قند از مادر خود به ارث برده بود، قناعت ننمود و نخست قسمتی از اراضی نیک شهر را غصب و بتدریج ناحیه سرباز را نیز به تصرف در آورد. (۲۵) در این هنگام سرپرستی ناحیه سرباز را به بهرام خان بارکزیایی واگذار نمود و همچنین اسلام خان را - یکی از مالکان کوچک، ولی با نفوذ بنت محسوب می گردید - به سرپرستی ناحیه بنت منصوب کرد.

در سال ۱۹۰۷ م. / ۱۲۸۶ ش. والی ایالت بلوچستان به کرمان رفت و قوای دولتی و مرکز حکومتی در ایرانشهر و بمپور را به سردار بهرام خان بارکزیایی و سعیدخان بلیده ای واگذار کرد. خانهای مذکور که از قبل مترصد به دست آوردن وقت مناسبی بودند، بلافاصله قلاع بمپور و ایرانشهر را به تصرف کامل خود در آوردند و مدت سه سال آن نواحی و زمینهای خالصه دولتی در دست آنان بود، تا این که سردار نصرت به فرماندهی لشکری از کرمان به بلوچستان آمد. سعیدخان اظهار بندگی نمود؛ اما سردار بهرام خان در مقابل قوای سردار نصرت مقاومت کرد و حملات او را دفع نمود. در این هنگام سعیدخان به سردار نصرت کمک کرد تا با قوای خود به کرمان مراجعت نماید.

سعیدخان به پاس این خدمت به ولایت بلوچستان تعیین گردید؛ ولی در این مقام نتوانست انجام وظیفه نماید. بهرام خان - که ظاهراً نماینده او بود - باطناً اعتنایی به وی نداشت؛ زیرا بهرام خان در ناحیه دزک سراوان نفوذ و قدرتی به دست آورده بود و از سوی دیگر اسلام خان، حاکم بنت و نیک شهر، هم از سعیدخان اطاعت نمی کرد؛ تا سرانجام سعیدخان مجبور به لشکرکشی و جنگ با او شد؛ ولی اسلام خان که صلاح خویش را در زد و خورد با سعیدخان نمی دید، از راه مسالمت، سعیدخان را استقبال کرد. (۲۶)

در سال ۱۳۳۲ ه.ق./۱۹۱۴ م. در غیاب سعیدخان، بهرام خان بارکزی به بمپور وارد شد و تمام اراضی خالصه آن سرزمین را تصاحب کرد. در این تاریخ جنگ جهانی اول آغاز شد و بلوچستان را نیز در بر گرفت و این جنگ سبب يك سلسله انقلابهایی در بلوچستان شد.

از آن جا که این انقلابها کاملاً برخلاف مصالح و سیاستهای استعماری دولت انگلیس بود، انگلیسیها، دولت ایران را مجبور به انجام يك رشته عملیات نظامی در بلوچستان کردند. از این رو در منطقه سرحد، عملیات علیه عشایر دامنی (طوایف گمشادزایی و یاراحمدزایی) شروع شد و از سوی دیگر هیأتی انگلیسی به ریاست ماژور کیز به منظور مذاکره با سردار بهرام خان بارکزی به ایران آمد. این هیأت ظاهراً موفق شد بهرام خان، حکمران ایرانشهر و بمپور، را وادار به اطاعت از دولت مرکزی ایران نماید. با این توافق سرزمین بلوچستان تا اندازه‌ای آرامش یافت. (۲۷)

در همین زمان حسین خان، پسر سعیدخان، به نیک شهر حمله کرد و املاک پدری خود را که اسلام خان بلیده ای تصاحب کرده بود، متصرف شد و اسلام خان نیز در زد و خورد سال ۱۲۹۶ ش./۱۹۱۷ م. به قتل رسید. از آن پس سردار بهرام خان بارکزی مورد توجه و احترام عموم رؤسای طوایف بلوچ قرار گرفت و عنوانی پیدا کرد و حکومت تمام نواحی بلوچستان را به دست آورد.

سردار بهرام خان در سال ۱۲۹۹ ش./۱۹۲۰ م. در گذشت و مجدداً سرداران بلوچ زد و خورد با یکدیگر را آغاز کردند و از هر ناحیه‌ای شورشی برخاست. پس از فوت سردار بهرام خان، سرنوشت بلوچستان و مردم آن به دست سردار امیر دوست محمدخان بارکزی، برادرزاده بهرام خان، افتاد. وی در قسمت اعظم بلوچستان نفوذ خود را گسترش داد. (۲۸)

سردار امیر دوست محمدخان، تا اواخر سال ۱۳۰۷ ش./۱۹۲۸ م. بر ایالت بلوچستان حکمرانی کرد و از محل در آمد اراضی خالصه دولت، ضمن آباد کردن نواحی مختلف، دو بیست تن غلام ویژه مسلح استخدام نمود و اسلحه زیادی نیز تهیه کرد.

ناحیه سراوان را که دارای آب و آبادی و نخيلات بسیار بود و قلاع محکمی نیز داشت، به پدرش، علی محمدخان، و برادر خود، نوشیروان خان، واگذار کرد و در هر يك از قلاع مزبور تفنگ چینی گمارد که حفاظت آن منطقه را به عهده داشتند.

سردار امیر دوست محمدخان بارکزی، در نظر داشت، روشی در پیش گیرد که دولت مرکزی تا حدودی از دخالت مستقیم در امور بلوچستان خودداری کند و از آن جا که در این هنگام دولت مرکزی نفوذ خود را در سرتاسر کشور گسترش داده بود، نمی توانست از سرزمین بلوچستان صرف نظر نماید و همانند گذشته آن منطقه را به حال ملوک الطوائفی باقی گذارد.

بدیهی است ادامه این وضع برای دولت قابل تحمل نبود؛ از این رو مسؤولان ارتش در تاریخ بیست و نهم شهریور ماه سال ۱۳۰۶ ش./۱۹۲۷ م. گزارش جامعی در باره بلوچستان و تقاضای لشکرکشی به این منطقه را به رضاشاه تسلیم نمودند. پیشنهاد مزبور تصویب شد؛ ولی اجرای عملیات به سال بعد موکول گردید. (۲۹)

در اوایل تابستان سال ۱۳۰۷ ش./۱۹۲۸ م. تیپ سیستان به خاش رفت و در آن جا مستقر گردید و در



سردار امیر دوست محمد خان بارکزیایی نفروسط

تاریخ پانزدهم مرداد ماه همان سال، يك ستون توپخانه صحرایی سوار و بهادران اول فوج بهرامی به فرماندهی نایب اول، ارسلان میرزاشمس، از مشهد به بلوچستان اعزام گردید. در این هنگام، سردار امیردوست محمدخان بارکزایی به مرکز احضار شد، ولی از این دستور اطاعت نمود و از سوی دولت از حکومت بلوچستان عزل شد و مراتب نیز به سایر سرداران بلوچ ابلاغ گردید. سردار امیردوست محمدخان با قوای دولتی به جنگ پرداخت و سرانجام پس از زد و خوردهای پی‌درپی، از نیروهای دولتی شکست خورد و در بهمن ماه سال ۱۳۰۷ ش. تسلیم شد و به تهران اعزام گردید.

امیردوست محمدخان را روز ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. نزد رضاشاه بردند؛ وی شرحی در باره عقب افتادگی بلوچستان بیان نمود و اضافه کرد که عدم توجه به بلوچستان موجب پاره‌ای حوادث شده است که امید است مورد عفو قرار گیرد.

رضاشاه، دستور داد که امیر در تهران اقامت کند و يك نفر از سوی شهربانی وی را زیر نظر قرار دهد و همراه او باشد؛ مشروط بر این که هرگز از تهران خارج نشود و ماهیانه مبلغ سی صد تومان حقوق به وی پرداخت گردد. چند ماهی بدین ترتیب سپری شد. امیردوست محمدخان در مراسم سلامهای رسمی نیز شرکت می‌کرد. (۳۰)

وی، در تاریخ ۱۳۰۸/۸/۱۹ ش. به اتفاق شکر محمد، نوکر خود، و سرپاسبان شهربانی برای شکار به سوی ورامین حرکت کرد. در ورامین شکر محمد، سرپاسبان محمدعلی خان را به قتل رساند و بعد با اتومبیل از بیراهه و از طریق سمنان و کویر به طرف بلوچستان حرکت کردند. اتومبیل آنان در بین راه خراب شد و سرانجام در دیماه همان سال در نزدیکی سمنان دستگیر و به تهران اعزام شدند. پس از ورود به تهران امیردوست محمدخان را به حضور شاه بردند، رضاشاه از وی سؤال کرد که این چه کاری بود که کردی؟ امیر فقط در پاسخ گفت: «تقدیر چنین بود.»

سرانجام سردار امیردوست محمدخان بارکزایی در دادرسی ارتش به اعدام محکوم شد و در تاریخ ۲۶ دیماه سال ۱۳۰۸ ش. حکم در باره نامبرده اجرا گردید. (۳۱)

از زمان دستگیری امیردوست محمدخان، در نقاط مختلف بلوچستان، پادگان نظامی مستقر شد و چنانچه اغتشاشی ایجاد می‌شد، بلافاصله سرکوب می‌گردید.

در سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. سردار جمعه خان اسماعیل زایی، رئیس طایفه اسماعیل زایی، سر به شورش برداشت؛ اما از سوی دولت، مجازات گردید و به همراه طایفه‌اش به شیراز تبعید شد و مدتی طولانی در آن استان تحت نظر به سر برد.

در ناحیه کوهك که سرداران و خان‌ها یاغی شده بودند، مورد حمله قوای نظامی قرار گرفتند و از سوی سرتیپ البرز، فرمانده تیپ وقت، حکم اعدام گروهی از بلوچ‌ها صادر شد. این عمل ناجوانمردانه وحشت و نفرتی در دل بلوچ‌ها ایجاد کرد که هنوز هم بدان مثال می‌زنند. (۳۲)

بی نوشت‌های فصل چهارم

- ۱- غلامحسین مقتدر، فهرستی از تاریخ ایران، چاپ شرکت سهامی افست، تهران ۱۳۴۰، ص ۹۰.
- ۲- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۵۵.
- ۳- محمدکاظم مروی وزیر، عالم آرای نادری، به تصحیح محمدامین ریاحی، زوار، تهران ۱۳۶۴، ص ۴۹۵-۵۰۰.
- ۴- همان مأخذ، ص ۵۰۴-۵۰۵.
- ۵- همان مأخذ، ص ۵۱۷-۵۲۵.
- ۶- جونس هنوی، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۸۸.
- ۷- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۵۶-۵۷.
- ۸- ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۲۴۹.
- ۹- غلامحسین مقتدر، همان کتاب، ص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۱۰- عبدالحسین نوایی، کریمخان زند، ابن سینا، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۷۰.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۱۵۱.
- ۱۲- غلامحسین مقتدر، همان کتاب، ص ۱۰۸-۱۱۰.
- ۱۳- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۳۴.
- ۱۴- میرزا محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر، نسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، به تصحیح محمدباقر بهبودی، اسلامیه، تهران ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۳۳۵.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۳۵۰-۳۵۶.
- ۱۶- محمدخان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، نشر بابک، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۶-۱۸.
- ۱۷- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۵۸-۵۹.
- ۱۸- احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه) به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۱۴.
- ۱۹- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۳۵.
- ۲۰- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۹۷.
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۲۴۸-۲۵۰.
- ۲۲- میرزا محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر، همان کتاب، ص ۴۸.
- ۲۳- احمدعلی خان وزیری کرمانی، همان کتاب، ص ۶۲۰.
- ۲۴- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۶۳-۶۴.
- ۲۵- مهنامه ارتش، ش ۱۱، ص ۹.
- ۲۶- علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۹-۱۰.
- ۲۷- مهنامه ارتش، ش ۱۱، ص ۹.
- ۲۸- ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزیایی سیستان و بلوچستان نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۲۹- مهنامه ارتش، ش ۱۱، ص ۱۲.

- ۳۰- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۲۹.
- ۳۱- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴، ج ۱، تهران ۱۳۵۷، ص ۵۰۲.
- ۳۲- امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ۶۸-۶۹.

فصل پنجم

آثار و بناهای تاریخی بلوچستان

I- آثار و بناهای تاریخی شهرستان ایرانشهر

الف- آثار پیش از تاریخ

۱) ظروف سفالین منقوش: نخستین کاوش علمی که از نظر باستان شناسی در سرزمین بلوچستان انجام گرفت، توسط اورل استین^۱ بود. این دانشمند، طی سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م. ۱۳۱۱/۱-۱۳۱۲ ش. مطالعات باستان شناسی مفصلی در این منطقه انجام داد.

اورل استین از چابهار حرکت کرد و از طریق قصرقند و تیس عازم نیک شهر شد و از آن جا به سوی مغرب رفت و نواحی بنت و فنوج را تحت مطالعه قرار داد. در اطراف این سه محل آثار فراوانی پیدا کرد که قسمتی از آن آثار متعلق به دوران اسلامی بود. سپس در کنار رود بمپور در دره هلیل رود، آثار تمدن درخشانی از دوران پیش از تاریخ ایران کشف نمود.

در نزدیکی بمپور و خوراب و همچنین در دامن، کوکتان، ده قاضی، مولا، پیرکنار و شهردراز آثار منازل و گورستانهایی پیدا نمود و از این نقاط، ظروف سفالین منقوش یا ظروف سنگی با نقوش کنده شده، به دست آمد. علائمی که روی این ظروف نقش شده اند، عبارتند از: خطوط شکسته، مارپیچ یا خطوط موازی موج دار در میان مثلثهای دندانه‌داری که در مقابل یکدیگر واقع شده است؛ یا ردیفهای بزکوهی، یا شاخهای گاو وحشی که به صورت مصنوعی نقش گردیده است.

این نوع سفال معمولاً متعلق به عهد «برنز قدیم» است که در این جا به منزله واسطه‌ای میان تمدنهای غربی ایران (شوش، موسیان، بکون) و تمدنهای بلوچستان پاکستان (کلی مهی و شاه تمپ^۲) است. در یک قبر در خوراب^۳ انگشتی از مس پیدا شده است که یک طرف آن سر شتری را نشان می‌دهد. (۱)

۲) بناهای سنگی: مارک اورل استین مجارستانی، در صدیافتن رد گسترش تمدنی بود که روزگاری از دره سند و بلوچستان آغاز شده و به حوزه آروند رود رسیده است. از این رود در خلال ده سال (۱۹۲۷- ۱۹۳۶ م.) وی به چندین سفر اکتشافی از پنجاب تا بلوچستان و کرانه مکران و از آن جا تا کوههای

1- A. Stein

2- kulli-mahi, sāh- itump

3- xurāb



ظروف سفالین منقوش پیش از تاریخ خوراب و بمپور، بلوچستان

بختیاری، دست زد و موفق به کشف آبادیهای متعلق به دورهٔ میان «نوسنگی» (۲) و «عصر مفرغ» (۳) و پاره‌ای از آبادیهای باقیمانده متعلق به عصر نوسنگی گردید. (۴)

در روستای هودیان دهستان دلگان، واقع در بخش بزمان از توابع شهرستان ایرانشهر (۵) بقایای وسیع ساختمانهای سنگی و آبادیهای مربوط به ما قبل تاریخ وجود دارد. زمانی بسیار دور در این جا مردمی زندگی می‌کرده‌اند که دارای تمدن دیگر و عالی‌تری بوده‌اند. (۶)

بناهای سنگی دیگری نیز در دهستان کوشه^۴ (۷)، واقع در مدخل درهٔ «تمین‌دان»^۵ کشف گردیده است که از لحاظ تاریخی دارای اهمیت زیادی است. (۸)

سکرین^۶ نیز در سال ۱۹۲۸ م. / ۱۳۰۷ ش. در محلی که مقابل درهٔ تمیندان و در دامنهٔ شمالی کوه آتشفشان تفتان (۹) واقع است، قبرستان عجیبی کشف نمود. این قبرستان دارای قبور قدیمی است که در غارهای طبیعی واقع شده‌اند. قلعهٔ گودال نیز که عبارت از تعدادی اتاق حجره مانند است، در این محل قرار دارد. (۱۰)

ب - قلاع شهرستان ایرانشهر

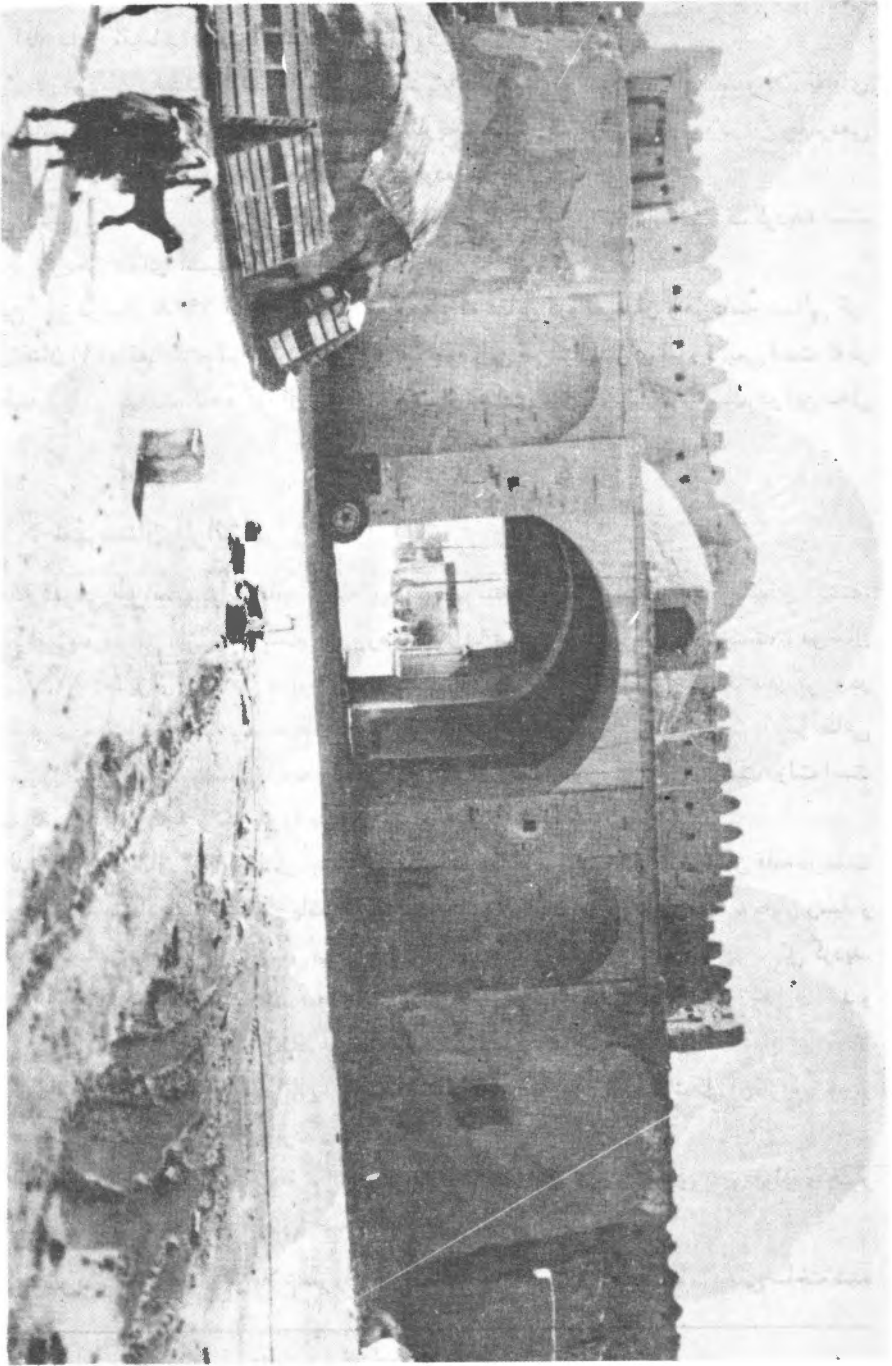
(۱) قلعه قدیمی ایرانشهر: این قلعه از بناهای مهم شهرستان ایرانشهر است که در زمانهای گذشته، مرکز حکمرانی بلوچستان نیز بوده است، فیروز میرزا فرمانفرما، حاکم کرمان و بلوچستان، در سال ۱۲۵۸ ش. / ۱۸۷۹ م. برای رسیدگی به اوضاع بلوچستان و ایجاد پادگان نظامی به آن جا سفر کرد و در گزارشی که برای ناصرالدین شاه فرستاد به او توصیه کرد که فهرج (ایرانشهر) برای احداث يك دژ نظامی بزرگ مناسب است. وی می‌نویسد: «آنچه به عقل این بنده می‌رسد و عین صلاح و مصحلت دولت است [این است که] آبادی و قلعه و ساخلو را باید در فهرج قرار داد.» (۱۱)

ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۶۴ ه. ق. با ساختن قلعه در فهرج موافقت کرد. ساختمان قلعه در مدت هفت سال به وسیلهٔ استاد حسین معمار باشی کرمانی ساخته شد و در سال ۱۲۷۱ ش. به پایان رسید و «قلعهٔ ناصریه» نامیده شد. (۱۲) از آن پس مرکز حکمرانی بلوچستان، از بمپور به ایرانشهر منتقل گردید. قلعهٔ ناصریه در زمان حکومت امیر دوست محمدخان بارکزی، به «قلعهٔ دوست محمد خان» معروف شد و پس از این که به دست قوای دولتی افتاد، به «قلعهٔ ایرانشهر» موسوم گردید.

ساختمان این قلعهٔ آجری، شامل: اتاق، حوضخانه، انبار، اسطبل و... است. شکل آن مربع و دیوار محیطش ضخیم و برجهای آن محکم بوده است. (۱۳)

اسلام کاظمیه می‌گوید: «معماری قلعه، معماری قاجار است، با مال بند سراسری پای دیوار، و چهار حیاط مجزا، و بیش از صد و پنجاه اتاق، همه در حال فرو ریختن.» (۱۴)

(۲) قلعهٔ سر باز: قلعه سر باز، از قلاع معروف بلوچستان است که به وسیله خان‌های محلی ساخته شده



نمای سردر ورودی قلعه ایرانشهر

است و متعلق به دوره اسلامی است. این قلعه، پس از شکست امیر دوست محمدخان، آخرین حاکم محلی بلوچستان، به دست قوای نظامی افتاد و تا سالهای اخیر در دست نیروهای نظامی بود. (۱۵)

۳) قلعه بمپور (۱۶): این قلعه در بخش بمپور، بر فراز تپه‌ای در ارتفاع ۴۷۰ متر از سطح دریا (۱۷) بنا نهاده شده است و از قلاع معتبر و مهم بلوچستان است. از لحاظ ساختمان تقریباً شبیه به «قلعه‌بم» است. (۱۸). قدمت این قلعه به پیش از اسلام و دوره‌های باستانی ایران می‌رسد.

فرانسو بالسان، نویسنده و جهانگرد فرانسوی - که در سال ۱۳۳۵ ش. به بلوچستان سفر کرده است - در باره قلعه بمپور چنین می‌نویسد: «من در قلعه بمپور دو حلقه شکسته به دست آوردم که وقتی آنها را به موزه لوور نشان دادم، ابراز داشتند که این حلقه‌ها حداقل، متعلق به پیش و بیش از پانزده قرن قبل از این است. همچنین یک استوانه مرجان سوراخ شده کوچک، در قلعه بمپور به دست آوردم که طبق نظریه متخصصان موزه لوور مسبوق به دوره ساسانیان تشخیص داده شد.» (۱۹)

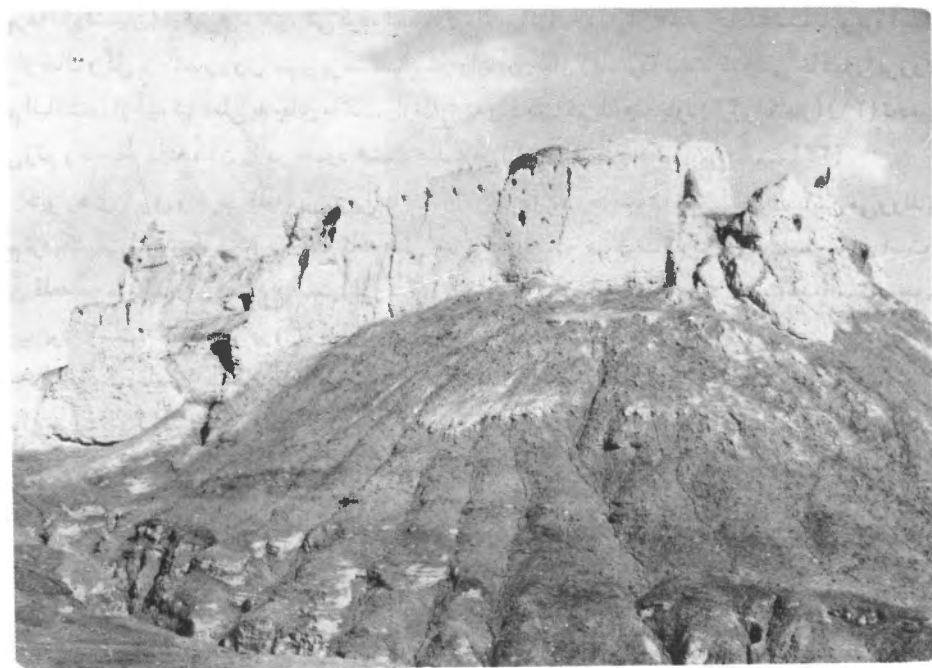
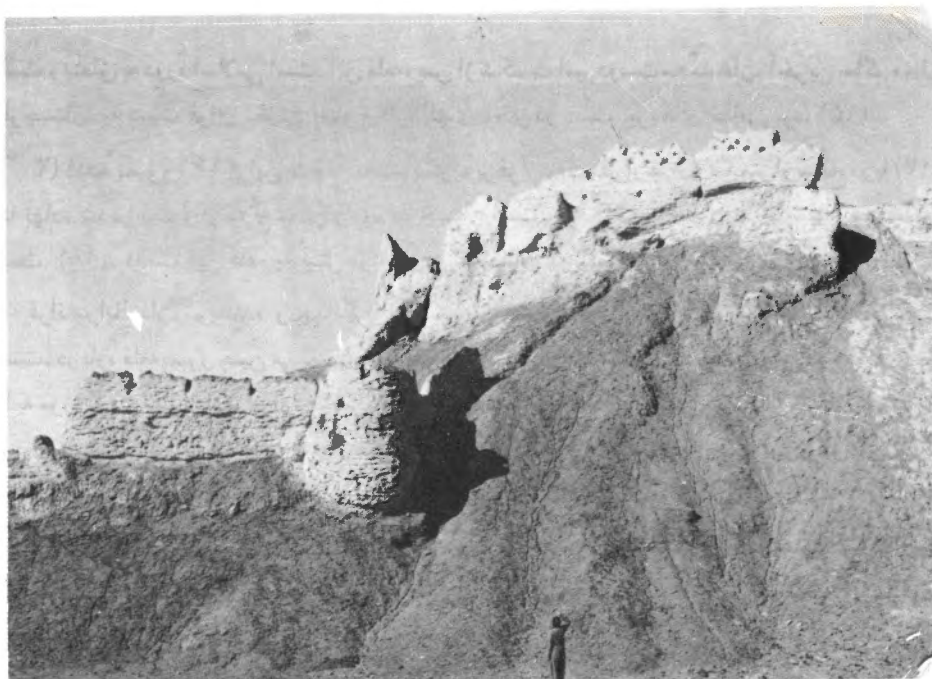
از آن جا که بمپور تا سال ۱۲۳۳ ش. / ۱۸۵۴ م. مرکز حکمرانی بلوچستان بوده و جنگهای زیادی در آن رخ داده است، قلعه آن چندین بار دچار خسارت و خرابی گردیده است؛ که ترمیم مجدد آن در دوره قاجاریه توسط حکام محلی - که زیر بار حکومت مرکزی نمی‌رفتند - صورت گرفته است. (۲۰)

ستوان هنری پاتینجر - که در سال ۱۸۱۰ م. / ۱۱۸۹ ش. به بلوچستان سفر کرده است - در توصیف قلعه بمپور، چنین می‌نویسد: «خانه رئیس یا قلعه و ارگ بالای توده خاکی عظیم و خارق العاده بنا گردیده است. در افسانه و روایت عامیانه‌ای - که میان مردم رایج است - آمده است: «هنگامی که ارتش عظیمی از گبرها (زرتشتیان) از این راه عبور می‌کرده است، فرمانده آنها به سواران دستور داده است تا توره اسپان را از خاک و گل پر کنند و روی هم بریزند. تعداد سواران آن چنان زیاد بوده است که وقتی خاکها را بر روی هم انباشتند، از آن، تپه فعلی به جای ماند... ارتفاع تپه را دست کم یک صد یارد (۹۱٫۴۴ متر) (۲۱) تخمین می‌زنم و محیط قاعده آن را در حدود هشت صد یارد (۷۳٫۱۵۲ متر) (۲۲) می‌دانم.» (۲۳)

دیوارهای شرق و غرب قلعه، بیشترین فاصله را از هم دارند و هر چه به سوی جنوب پایین می‌روند به هم نزدیکتر می‌شوند. کوچکترین ضلع قلعه ضلع جنوبی آن است. هر طرف دارای برجی استوانه‌ای است و این قلعه مجموعاً دارای ده برج است؛ بزرگترین آنها - که قطر دایره‌اش در بالا هشت قدم است - جای توپ بوده است. قلعه بمپور دروازه ندارد.

دیوار اصلی قلعه به ساختمانها محیط است، میان صحن آن در قسمت جنوب، یک ردیف اتاق و بالاتر از دیوار خرابه، چند اتاق وجود دارد. در شرق و غرب و دو طرف، چهار مناره وجود داشته است که از آنها فقط یک مناره به ارتفاع دو متر یا برجاست. در بالا که ارگ قلعه است، دو حیاط خرابه کوچک است و پس از آن، یک ردیف سراسری اتاق چسبیده به دیوار نیم دایره شمال و قلعه با پنجره‌های مشرف به فضای خارج وجود دارد. در حیاط شمالی قلعه، چاهی است که دور حلقه آن آجر به کار رفته و دارای آب است. (۲۴)

در سال ۱۳۰۷ ش.، سرتیپ امان‌الله جهانبانی - که مأمور سرکوبی عشایر بلوچ شده بود - به قلعه بمپور حمله کرد. دوست محمدخان در ایرانشهر بود؛ ولی برادر زاده‌اش از قلعه، دفاع کرد؛ که به هر حال جهانبانی، قلعه را به توپ و خمپاره بست و خرابیهای فراوانی به بار آورد.



قلعہ بمبور

۴) سایر قلاع: قلعه‌های قدیمی دیگر حوزه شهرستان ایرانشهر که در حال حاضر، تحت حفاظت مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان می‌باشد، عبارتند از: قلعه قدیمی پیشین، فیروزآباد راسک، دامن، چانف، پیپ، سعیدآباد محترم‌آباد، هریدوک، مسکوتان، میرمارک (میرمبارک)، پیرکنار، منارامام و بزمان. (۲۵)

ج - تپه‌های قدیمی

شهرستان ایرانشهر، دارای تپه‌های باستانی و قدیمی بسیاری است که برخی از آنها عبارتند از: (۲۶)

تپه‌های دامن	مربوط به پیش از تاریخ
تپه‌های محترم‌آباد	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های پیپ	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های فیروزآباد و راسک	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های مسکوتان	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های میرمارک	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های پیرکنار	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های منارامام	مربوط به دوره اسلامی
تپه‌های بزمان	مربوط به دوره اسلامی

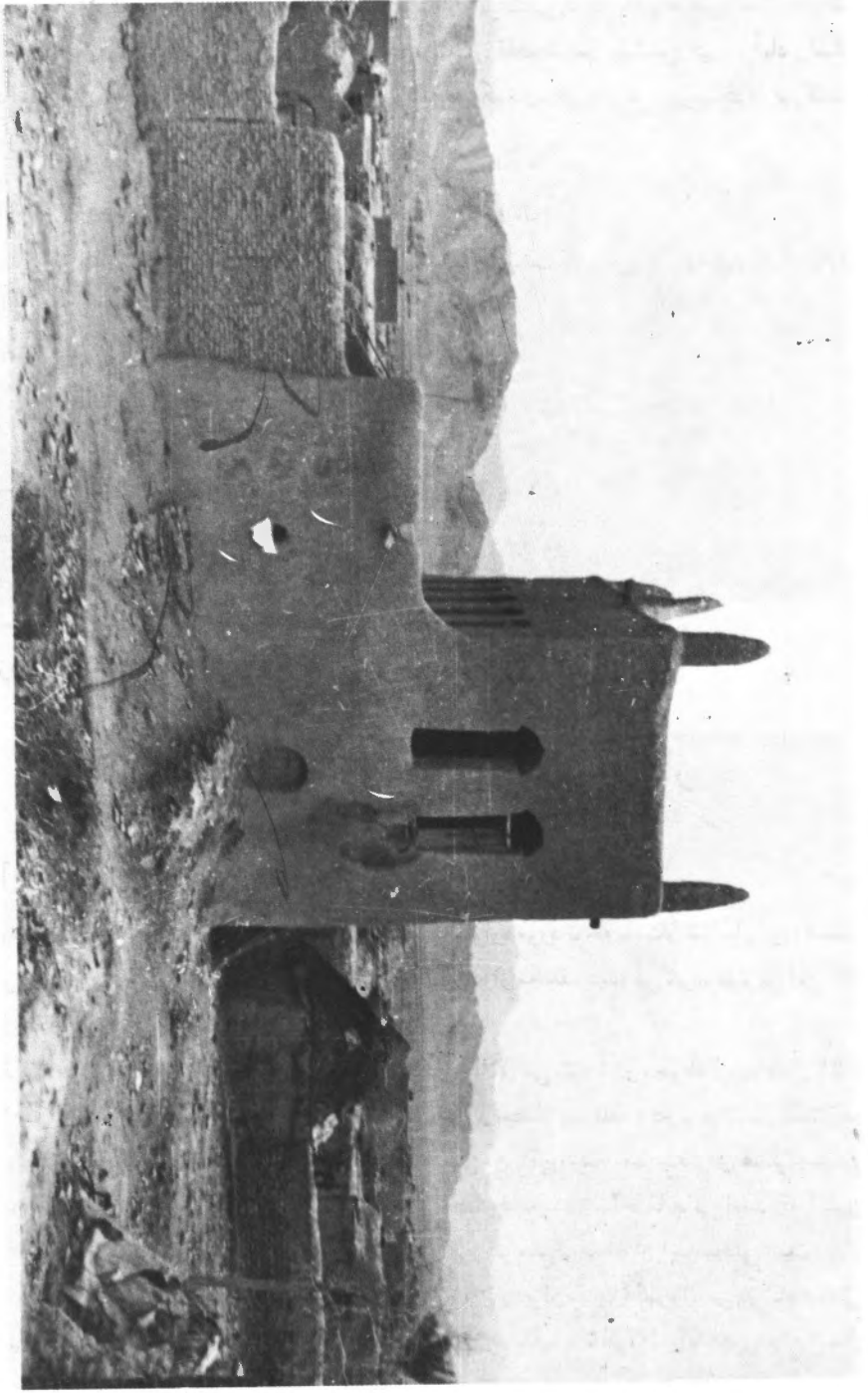
II - آثار و بناهای تاریخی شهرستان چابهار

الف - آثار شهر تیس (۲۷)

بندر تیس یکی از آثار باستانی بسیار مشهور است که همواره مورد توجه باستان‌شناسان بوده است؛ زیرا در پیرامون این دره سرسبز، آثار باستانی بسیار مهم از ادوار مختلف دیده می‌شود. بهترین این آثار عبارتند از:

۱) کلات: کلات - که به گویش بلوچی به قلعه و دژ اطلاق می‌شود - در محوطه‌ای به طول ۵۴ و عرض ۲۶ متر قرار گرفته است و شامل آثاری از قبیل: قلعه و حصار بند قلعه و دو برج یا منار است. در ورودی آن - که فعلاً قسمتی از سردر و طاقهای اتاقهای جانبی آن باقی مانده است - دارای هشتی وسیعی است که در سمت شمال شرق کلات قرار دارد. در طول حصار قلعه، آثار ساختمانهایی است که اکنون خراب شده‌اند و هر یک دارای یک اتاق اندرونی و یک اتاق بزرگتر مشرف به ایوان اختصاصی است. طرز ساختمان این اتاقها و ایوانهای مخصوص هر اتاق، به سبک اتاق و ایوان سازی کاروانسرای شاه عباسی شباهت دارد. در سه سمت حیاط نیز حجره‌ها و اتاقهایی، همانند اتاقها و حجره‌ها و ایوانهای ضلع شمال شرقی بنا نهاده شده است.

برج سمت راست و جنوبی آن به صورت یک اتاق با یک ایوان و یک شاه‌نشین روی هرمی مکعب



قلعة بيشاپ

مستطیل پی سازی شده است و در گوشه‌ای از چهارطاق حمال يك منار به ارتفاع $۶\frac{۱}{۴}$ متر باقی مانده است که از آجر، سنگ و گچ ساخته شده است. از این منار ظاهراً برای دیده‌بانی و چراغ دریایی استفاده می‌کرده‌اند.

اصولاً سبک ساختمانی و نوع مصالح مناره و گوشواره حامل آن، همانند سبک معماری دوره سلجوقی است و تعمیرات بعدی که در حیاط و ایوان و اتاقهای پیرامون حیاط قلعه انجام شده است، بیشتر به معماری دوره صفوی شباهت دارد. در وسط و در گوشه‌های حیاط آثار آب‌انبارهای ساخته شده از سنگ، ساروج و گچ باقی است. (۲۸)

۲) پیروزگتته^۷: گتته و گت به گویش محلی به معنی بزرگ، رئیس، سردار و نگهبان قلعه می‌باشد. پیروزگتته بر فراز تپه سنگی که در وسط دره تیس و میان دنباله‌های پیله‌بند کوه و شبانزکوه قرار دارد، بنا نهاده شده است.

در پایین تپه پیروزگتته و دور آن آثار دیوارهای عظیمی که از سنگ تراشیده و قلوه سنگ و ساروج ساخته شده است مشاهده می‌شود. ضخامت دیوار $۲\frac{۱}{۴}$ متر و در بعضی نقاط به چهارمتر نیز می‌رسد. میان دیوارهای اصلی گردآگرد تپه، دیوارهای دیگری به عرض کمتر و به موازات دیوارهای جانبی وجود دارد. میان دو دیوار، آثار برجهای قلعه به جای مانده است. (۲۹)

ظاهراً قلعه پیروزگتته از آثار اشکانیان یا حتی همدوره پارتیها است؛ ولی در عهد ساسانیان، آباد بوده است و شاید نام «پیروز» مأخوذ از اسم پیروز، پادشاه ساسانی، باشد (۳۰)؛ زیرا مورخان بر این عقیده‌اند که این استحکامات از پیروز (فیروز)، پادشاه ساسانی، به یادگار مانده است که وی را که کوشان‌شاه نیز می‌گفته‌اند. (۳۱) «کوشان‌شاهان» اغلب از شاهزادگان درجه يك ساسانیان بوده‌اند و همین مطلب می‌رساند که این قسمت از مملکت شاهنشاهی ساسانی دارای اهمیت زیادی بوده است و بندرتیس هم به همان نسبت اهمیت بسزایی داشته است.

۳) بلوچ گتته^۸: بلوچ گتته، بر بالای کوهی مرتفع بنا شده است و هنوز آثار دیوار قلعه، يك برج دیده‌بانی، دو مقبره هرمی شکل برجسته که با سنگ و ساروج ساخته شده است و همچنین آثار بند و حصار و باروی دژ در پیرامون محوطه اصلی و گردآگرد دژ فوقانی باقی مانده است. در گذشته‌های بسیار دور، بلوچ گتته نام دیگری داشته است که بعدها وقتی که قوم بلوچ به آن سرزمین مهاجرت کرده‌اند، نام این دژ کهن نیز از اسم آن قوم مأخوذ گردیده است. (۳۲)

۴) بان مسیتی^۹: در دامنه شبانزکوه (۳۳)، دو غار مصنوعی و يك غار طبیعی در کنار هم قرار دارند که مجموعه این سه غار را مردم تیس به زبان بومی «بان مسیتی» گویند که به گویش بلوچی جنوبی، «بان» به معنی مرد صالح و خداپرست و تارک دنیا است. در برخی از گویشهای هندی و سانسکریت «بان»، در مفاهیمی مترادف با پرستشگاه یا پیروان يك طریقه مذهبی به کار می‌رود.

در درون یکی از غارها، در عمق يك متری از سطح غار يك مقبره كوچك از گچ وجود دارد. درب ورودی مقبره به موازات دهانه ورودی غار رو به دره تیس واقع شده است. طول و عرض غار $۲/۴۰ \times ۱/۸۰$ متر و ارتفاع آن نیز $۲/۴۰$ متر می باشد. در غار بعدی سکویی وجود دارد که از سنگ و گچ ساخته شده است. این غار دارای دهانه‌ای به ارتفاع هشتاد سانتی متر و سقفی کوتاه است. غار سوم: به فاصله حدود پنجاه متر در سمت چپ غار اصلی، غار سوم، قرار دارد که طول دهانه قوسی آن حدود بیست متر است.

ظاهراً این غارها جزء يك واحد تأسیساتی ساختمانی بوده اند که به منزله حجره‌ها و توقفگاههای معبد یا پرستشگاهی مورد استفاده قرار می گرفته اند؛ آن چنان که از سطح زمین تا ورود به دهانه غار، پلکانی وجود داشته است که هنوز آثار آن باقی است. (۳۴)

۵) سایر آثار قدیمی بندرتیس: ویرانه‌ها، قبرستانها و مقابر سنگی دیگر دره تیس عبارتند از: بندپله بند، سدهای دهانه رأس تیس، مقابر سُنج کمیلی، مقابر جنانی کُچ، قبرستان زراباد، مقابر تپه‌نهادی، مقابر کراشیپ، مقابر شیروگ سُنک، ویرانه‌های شبازند، تیس کوبان و گودانگریز. (۳۵)

ب - آثار چابهار

در نزدیکی چابهار، آثار خرابه‌های زیادی وجود دارد که از اعتبار بازرگانی این ناحیه در ادوار گذشته حکایت می کند.

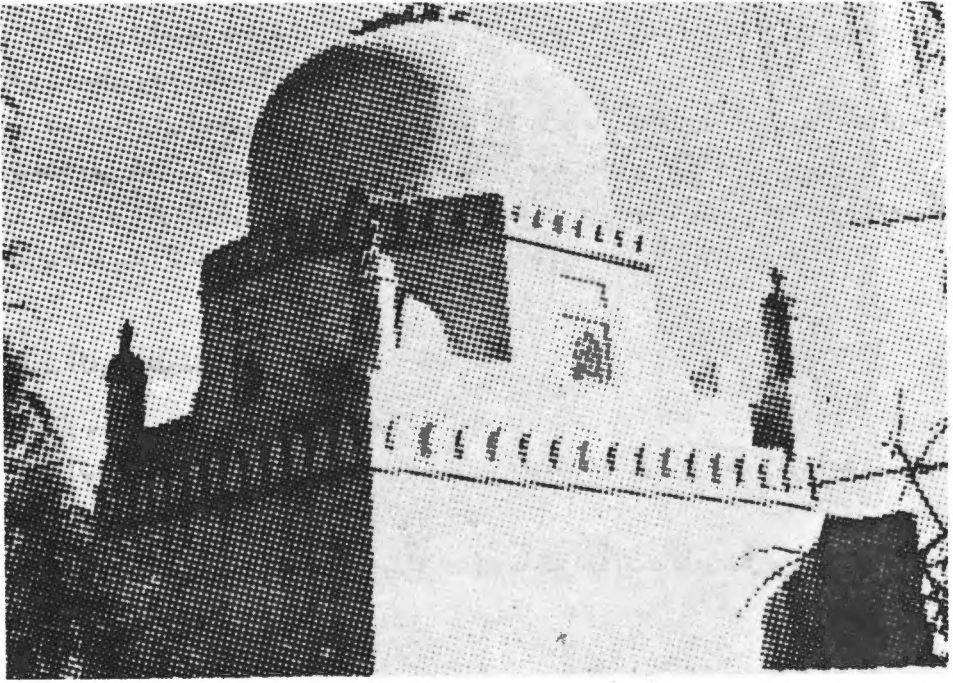
۱) مقبره سید غلام رسول: این مقبره، در حاشیه ضلع شرقی چابهار، کنار جاده تیس، در قسمت شمال غربی قرار دارد. گنبد و دیوارهای این بنا سفید رنگ است. (۳۶) پس از درب ورودی که در ضلع غربی بنا واقع شده است، صحن بزرگ حیاط مشاهده می شود که مقبره در ضلع غربی این حیاط واقع شده است. (۳۷)

برپیشانی ورودی بنا، تزیینات نقاشی الوان با طرحهای نقوش ستاره‌ای مشبك وجود دارد. ظاهراً نمای گرداگرد داخل ساختمان، دارای نقاشیهای جالبی بوده است و فرم پلان آن می‌رساند که در روزگار سلجوقیان احداث شده است و در دوره صفویه نیز طرحهای نقاشی با اصالت خاصی بر روی دیوارها تعبیه شده است. (۳۸)

۲) درخت کهنسال مکرزن: این درخت - که به «لور» یا «انجیر هندی» نیز معروف است - در شهر چابهار می باشد. شاخه‌های این درخت به پایین سرازیر می شود و در لای شنها ریشه می‌دواند. مردم، آن شاخه‌ها را می‌زنند؛ تا درخت به شکل چتری در آید. درخت مکرزن، دارای برگهای پهن است.^{۱۰} (۳۹)

۱۰- فردوسی در توصیف آن چنین می گوید:

«درخت مکر زن، صد ریشه دارد فلک از دست زن، اندیشه دارد.»



مقبره امامزاده حاج سيد غلام رسول

ج - آثار قدیمی دشتیاری

- ۱) چاه باستانی پلان^{۱۱}: در نزدیکی روستای پلان، چاهی وجود دارد که با آجر ساخته شده است و آن را به عهد کورش و زمان زرتشت نسبت می‌دهند.
- چاه دیگری نیز در مسیر جاده تیس کوهان به همین شکل موجود است.
- ۲) قلعه نوشیروان: قلعه مخروطی به نام «قلعه نوشیروان» در دشتیاری وجود دارد که مربوط به دوران اسلامی است.

د - آثار تاریخی قصرقند

- مارک اورل استین که در سال ۱۹۳۳ م. از مکران بازدید کرده است، در قصرقند آثاری مربوط به اواخر قرون وسطی یافته است. (۴۱)
- قصرقند، دارای قلعه‌ای قدیمی است که در وسط آبادی و بر فراز تپه‌ای قرار دارد. تاریخ بنای آن معلوم نیست؛ ولی باستان شناسان این بنا را به دوره اسلامی نسبت داده‌اند. (۴۲)
- علاوه بر آثار تاریخی مذکور، تپه سیاهبون (مربوط به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد) و تپه دمبیگان (مربوط به پیش از تاریخ و دوره اسلامی) نیز در قصرقند قرار دارند.

ه - آثار نیک شهر

- آثار باستانی و تاریخی این بخش عبارتند از:
- ۱) تپه جادختران: این تپه در جنوب نیک شهر و در فاصله ۱۵۹ کیلومتری چابهار می‌باشد و مربوط به دوران پیش از تاریخ است. (۴۳)
- ۲) قلعه نیکشهر: این قلعه، بر فراز یک تل سنگی ساخته شده است که در حال حاضر مخروطی است. (۴۴)

III - آثار و بناهای تاریخی شهرستان سراوان

الف - تپه‌های باستانی

- ۱) تپه باستانی میرسید عمر جالق (۴۵): تپه میرسید عمر در ۹۶ کیلومتری جنوب شرقی سراوان، در حاشیه شرقی جالق واقع است. این تپه در اوایل اسفند ماه ۱۳۵۲ ش.، هنگامی که به منظور استقرار دکل منبع آب رسانی، مورد توجه پیمانکار و مجری طرح ایجاد شهرک مسکونی قرار گرفته بود و بی‌کنی می‌شد،



قلعه قصر قند

اشیای عتیقه و باستانی از آن به دست آمد و مورد حفاظت قرار گرفت.

تپه مذکور، شرقی غربی است و در حدود ۴۵۰ متر طول و ۱۵۰ متر عرض دارد. این تپه یکی از آبادیهای عصر ساسانی است که تا قرون ششم و هفتم هجری قمری نیز مسکون و آباد بوده است؛ اما از آن تاریخ به بعد متروک شده است تا آن جا که از این محل فقط برای دفن اموات استفاده می شده است. آثار برج و بارو و دیوارهای جانبی قلعه آن هنوز در قسمت شرقی و جنوبی دیده می شود. (۴۶)

۲) تپه باستانی کلاتک بخشان: تپه کلاتک^{۱۲} در یک کیلومتری شهر سراوان در روستای بخشان میان جاده قدیمی سراوان به خاش قرار دارد و طی شماره تاریخی ۵۵۰ به ثبت رسیده است. (۴۷) این تپه مربوط به هزاره اول قبل از میلاد می باشد و تا اوایل دوره اسلامی مسکون بوده است؛ ولی بعد از آن متروک شده است. در غرب آن مسیل کشیده شده است و در شمال تپه، زمینهای مزروعی قرار دارد. تپه کلاتک، اکنون توسط مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان حفاظت می شود. (۴۸)

۳) تپه رو باهک: تپه رو باهک، در چهار کیلومتری جاده سراوان به جالق و در دهستان حومه سراوان واقع است. این تپه از آثار پیش از تاریخ بوده و طی شماره تاریخی ۵۴۶ به ثبت رسیده است. (۴۹)

۴) تپه مهتاب خزانه کوهک (۵۰): این تپه، در ۱۲۳ کیلومتری مغرب سراوان قرار دارد و طی شماره تاریخی ۵۴۸ به ثبت رسیده است. تپه مهتاب خزانه از آثار باستانی معروف است و قدمت آن به ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد می رسد و تا عهد اشکانی و حتی دوره اسلامی آباد و مسکون بوده است. (۵۱)

۵) تپه میل مارو: این تپه، در بخش سیب و سوران واقع شده است و مربوط به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد است که تا اوایل اسلام نیز آباد بوده است. اکنون از سوی مرکز میراث فرهنگی حفاظت می شود و شماره ثبت تاریخی آن ۵۵۱ است.

۶) تپه کله برزاد: این تپه، در جنوب جاده سیب-پولان و جنوب سراوان قرار دارد و طی شماره تاریخی ۵۵۲ به ثبت رسیده است و قدمت آن به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد می رسد.

۷) تپه قلعه ملا: این تپه نیز در جنوب جاده سیب پولان واقع شده است و مربوط به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد است و تا اوایل دوره اسلامی نیز آباد بوده است.

۸) تپه پیر کهورت و پیر کهورد: این تپه ها، در جنوب سراوان و در جنوب جاده سیب پولان قرار دارند و مربوط به اواسط هزاره دوم قبل از میلاد هستند و به ترتیب طی شماره های تاریخی ۵۵۴ و ۵۵۵ به ثبت رسیده اند. (۵۲)

ب - قلاع شهرستان سراوان

این ناحیه دارای قلعه های قدیمی، مستحکم و مرتفعی است که در هنگام وقوع جنگ و هجوم بیگانگان، پناهگاه اهالی محل بوده است. مهمترین قلاع مزبور عبارتند از:

۱) قلعه دزک: این قلعه، محل اقامت و حکمرانی سردار علی محمدخان بارکزایی، پدر سردار

امیردوست محمدخان، حاکم بلوچستان بوده است. قلعه دزک، از سال ۱۳۰۷ ش. به تصرف نیروهای دولتی در آمد و به مناسبت کشته شدن سرهنگ باقراقاخان داورپناه در آن جا، به نام داورپناه موسوم شد. در روستای داورپناه تپه‌ای سنگی وجود دارد که مردم محل، آن را «کوه مهرگان» نامیده‌اند و بر این باورند که مردم این روستا، پیش از اسلام زرتشتی بوده‌اند و در روزهای معین بر فراز تپه آن آتش می‌افروخته‌اند و مراسم نیایش اهورامزدا را به جای می‌آورده‌اند. (۵۳)

۲) قلعه کوهک: قلعه کوهک، در ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی دزک (طول راه شوسه ۱۰۶ کیلومتر) واقع شده است و از قلعه‌های قدیمی و معتبر ناحیه سراوان است و مقبره ملک شمس الدین - که از اعقاب صفاریان بوده است - در آن جاست. (۵۴)

۳) قلعه سیب: قلعه سیب، یکی از محکمترین قلعه‌های بلوچستان است که در بخش سیب و سوران از توابع شهرستان سراوان واقع است. ارتفاع این قلعه، حدود شصت متر است و یک حلقه چاه آب در آن وجود دارد. قلعه سیب از آثار دوره اسلامی است و ظاهراً در عهد قاجاریه تعمیر و ترمیم شده است. (۵۵)

۴) قلعه گشت: این قلعه خاکی و مستحکم، در ۱۰۸ کیلومتری جنوب خاش واقع شده است و در گذشته از لحاظ سوق الجیشی دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است. قلعه گشت، در هنگام لشکرکشی قوای دولتی به بلوچستان (۱۳۰۷ شمسی) اولین نقطه اتکای قوای تحت فرماندهی سردار امیردوست محمدخان بارکزیایی بوده است. (۵۶)

۵) قلعه زابلی: این قلعه - که نام قدیم آن مگس است - در بخش زابلی (در جنوب غرب سراوان) واقع است.

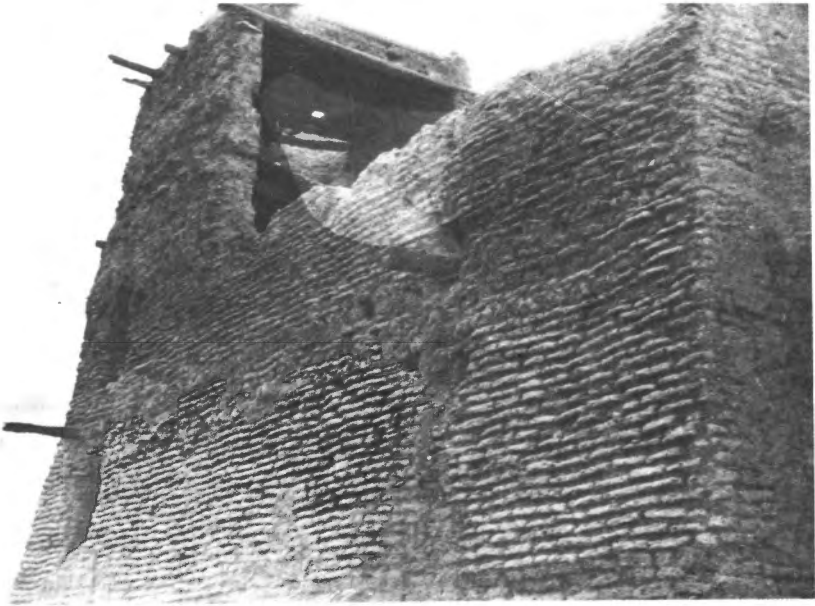
علاوه بر قلعه‌های مذکور در بالا، قلعه‌های آشار، ایرافشان، پسکوه و کنت نیز در ناحیه سراوان قرار دارند.

ج - خانه‌های قدیمی

در بخش جالق، خانه‌های قدیمی کوهکن و شیشه‌ریز وجود دارد که مربوط به دوره اسلامی و عهد صفاریان است. (۵۷) روستای جالق، روزگاری مرکز اقامت حکمران بلوچستان بوده است و قدر مسلم این است که پس از انقراض سلسله صفاریان تا تسلط آل بویه و محمود غزنوی و شاید تا زمان حکومت سلجوقیان، اعقاب پادشاهان صفاری در جالق حکومت می‌کرده‌اند و از آنها آثار و بناهای تاریخی مهمی به جای مانده است. (۵۸)

د - درخت کهنسال سرو سرجو

این درخت، در روستای سولان از توابع بخش سیب و سوران شهرستان سراوان است که در حال حاضر توسط مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان حفاظت می‌شود و قدمت آن به چندین قرن می‌رسد.



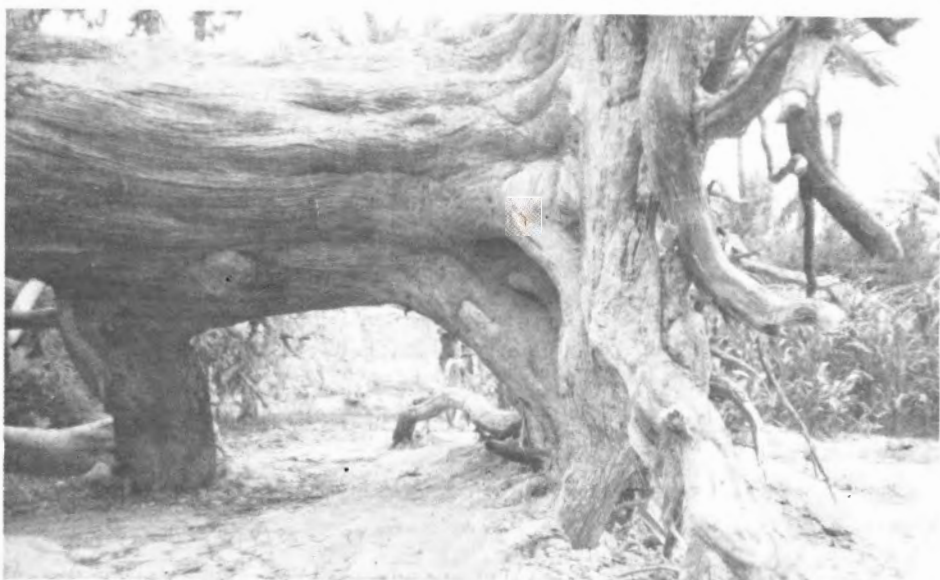
قلعه سيب، سراوان



در ورودی قلعه سيب



خانه‌های قدیمی شیشه‌ریز، جالق سراوان



درخت قدیمی سرو سولان، سراوان

بی‌نوشت‌های فصل پنجم

- ۱- لوئی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، دانشگاه تهران ۱۳۴۸، ص ۱۷-۱۸.
- ۲- عصر میان‌سنگی، بخشی است از عصرحجر که از پایان عصردیرینه‌سنگی تا آغاز نوسنگی ادامه دارد و میان ۶۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال به طول کشیده است. (فرهنگ بزرگ گیتاشناسی صفحه ۲۸۴).
- دوره نوسنگی از اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد شروع شده به عصربرنز یعنی حدود ۱۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ادامه می‌یابد. از مشخصات این دوره: استفاده از سنگ آتش‌زنه، اهلی کردن جانوران، کشت غلات، سفالگری، ساختمان مقبره‌های مخصوص و ایجاد پرستشگاه‌های خاصی مانند استونهنج (Stonehenge) در انگلستان است.
- ۳- عصرمفرغ، دوره‌ای از تاریخ تکامل بشر است که انسان برای ساختن جنگ افزار و دیگر وسایل خویش از برنز- که آمیزه‌ای از مس و قلع است- استفاده کرده است. این دوره پس از عصرحجر و عصر آهن شروع می‌شود. (فرهنگ گیتاشناسی صفحه ۹۴)
- ۴- ابوالقاسم طاهری، سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۷۸.
- ۵- مرکز آمار ایران، فرهنگ آبادیهای کشور جلد بیستم، استان سیستان و بلوچستان، تهران نتایج مقدمات سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۲۸.
- ۶- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح هومان خواجه نوری، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۶۱.
- ۷- دهستان کوشه از توابع بخش نوك آباد شهرستان خاش است. (نگاهی به سیستان و بلوچستان، ص ۳۶۹)
- ۸- آلفونس گابریل، همان کتاب، ص ۳۶۲.
- ۹- کوه‌تفتان در ۴۲ کیلومتری شمال شهرخاش واقع است.
- ۱۰- آلفونس گابریل، همان کتاب، ص ۳۶۲.
- ۱۱- فیروزمیرزا فرمانفرما، سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، بابک، تهران ۱۳۶۰، ص ۳۶.
- ۱۲- دایرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، ص ۹۸۵.
- ۱۳- امان‌الله جهانبانی، «وضعیت جغرافیای بلوچستان»، مهنانه ارتش، ش ۸، آبانماه سال ۱۳۳۶، ص ۵۸.
- ۱۴- اسلام کاظمیه، جای پای اسکندر، جاویدان، تهران ۱۳۵۶، ص ۸۸.
- ۱۵- علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۶۰.
- ۱۶- بخش بمپور از توابع شهرستان ایرانشهر می‌باشد و مساحت آن، حدود ۲۸۵۹ کیلومتر مربع و فاصله آن تا ایرانشهر حدود ۲۵ کیلومتر است.
- ۱۷- علی رزم آرا، همان کتاب، ص ۵۵.
- ۱۸- مجله‌یادگار، سال ۳، ش ۶/۷، ص ۴۶.
- ۱۹- مجله خواندنیها، ش ۴۶، سال ۱۸، ششم اسفند ماه ۱۳۳۶، ص ۳۲.
- ۲۰- اسلام کاظمیه، همان کتاب، ص ۹۹.
- ۲۱- هر یارد، برابر ۰/۹۱۴۴ متر است و ۱۰۰ یارد = ۹۱/۴۴ متر می‌شود.
- ۲۲- هشتصد یارد برابر با ۷۳۱۵۲ متر است.

- ۲۳ - هنری پاتینجر، مسافرت سند و بلوچستان (سفرنامه پاتینجر) ترجمه شاپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۹۸.
- ۲۴ - اسلام کاظمیه، همان کتاب، ص ۹۸.
- ۲۵ - مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، آثار باستانی سیستان و بلوچستان، زاهدان، بدون تاریخ، ص ۹.
- ۲۶ - اداره میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، سیری در آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان و کرمان، زاهدان ۱۳۶۰، ص ۱۷ (پلی کی) .
- ۲۷ - بندرتیس در ۹ کیلومتری شمال شهر چابهار واقع است.
- ۲۸ - احمد اقتداری، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸، ص ۶۱۷-۶۲۲.
- ۲۹ - همان مأخذ، ص ۶۲۹-۶۳۵.
- ۳۰ - مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، ص ۱۰۲.
- ۳۱ - محمد فتحی، سیر در قلمرو گمرک ایران، چاپ خرمی، تهران ۱۳۵۴، ص ۴۵-۴۶.
- ۳۲ - احمد اقتداری، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸، ص ۶۴۳-۶۴۶.
- ۳۳ - از اسم دو ناحیه مرتفع بندرتیس به نامهای «پبله بندکوه» و «شهباز بندکوه»، با توجه به افسانه محلی نتیجه گرفته‌اند، که در این نواحی، پیل و شهباز نگاهداری می شده است. (سیر در قلمرو گمرک ایران صفحه ۴۶)
- ۳۴ - احمد اقتداری، همان کتاب، ص ۶۵۷-۶۵۹.
- ۳۵ - همان مأخذ، ص ۶۱۰-۶۱۱.
- ۳۶ - محمود زندمقدم، چابهار، کتاب دوم نشریه ش ۱۱، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، ص ۴۱.
- ۳۷ - اداره میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، سیری در آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان و کرمان، زاهدان ۱۳۶۰، ص ۲۰. (پلی کی)
- ۳۸ - مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، آثار باستانی سیستان و بلوچستان، زاهدان، بدون تاریخ، ص ۷.
- ۳۹ - محمد فتحی، همان کتاب، ص ۴۳.
- ۴۰ - علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۷۷.
- ۴۱ - آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیای راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، تصحیح هومان خواجه‌نوری، ابن سینا، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۶۳.
- ۴۲ - علی رزم آرا، همان کتاب، ص ۱۳۹.
- ۴۳ - مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۱۶.
- ۴۴ - امان‌الله جهانبانی، «وضعیت جغرافیای بلوچستان»، مهنامه ارتش، ش ۸، آبانماه ۱۳۳۶، ص ۵۸.
- ۴۵ - بخش جالق - که از نقاط سرسبز و باصفای مرز ایران و پاکستان است - در داخل یکی از دره‌های کوهستانی سیاهان قرار دارد و شامل ۲۲ روستای باشد و فاصله آن تا زاهدان، مرکز استان، حدود ۴۵۶ کیلومتر است.
- ۴۶ - اداره میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، سیری در آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان و کرمان، زاهدان ۱۳۶۰، ص ۲۲.
- ۴۷ - نصرت‌الله مشکوتی، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۱۷.
- ۴۸ - اداره میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۲.
- ۴۹ - نصرت‌الله مشکوتی، همان کتاب، ص ۳۱۷.
- ۵۰ - روستای کوهک از توابع بخش جالق شهرستان سراوان و در مرز ایران و پاکستان واقع است.
- ۵۱ - مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، آثار باستانی سیستان و بلوچستان، زاهدان، بدون تاریخ، ص ۱۵.

- ۵۲- نصرت‌الله مشکوتی، همان کتاب، ص ۳۱۷ و مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۱۵.
- ۵۳- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضراپی، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۰۶.
- ۵۴- مجله یادگار سال ۳، ش ۶/۷، ص ۴۵.
- ۵۵- علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۵۸.
- ۵۶- مهنامه ارتش، ش ۷، مهرماه ۱۳۳۶، ص ۴۱.
- ۵۷- اداره میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۱۶.
- ۵۸- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۷۵.

بخش چهارم

مرزها و تقسیمات سیاسی و
توابع بلوچستان

فصل اول

مرزهای بلوچستان

I - مرزهای بلوچستان در دوران تاریخ

کشور ایران با وسعت امروزی آن (۱/۶۴۸/۳۷۷/۷ کیلومتر مربع) (۱) بخش کوچکی از امپراطوری عظیم ما در زمانهای گذشته است.

با توجه به تاریخ چند هزارساله ایران، مشخص می شود که کشور ما در طی تاریخ، بارها مرزهای خود را تغییر داده است و نوسان این تغییر بحدی بوده است که گاهی تمامی فلات ایران و حتی فراتر از آن را زیر نفوذ داشته است. در حالی که گاهی از اوقات نیز نفوذ حکومت ملی فقط به بخش کوچکی از فلات ایران منحصر می شده است. (۲)

بررسی اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد که مرزهای ایران در گذشته هر جا که با عوارض طبیعی، همانند رود و کوه منطبق بوده است مشخص و دقیق بوده است و امروز نیز تعیین محل آنها بر روی نقشه بسهولت انجام می گیرد. (۳)

در گذشته، هدف بعضی از پادشاهان و سرداران، دست یابی به مرزهای طبیعی دوران نیاکان خود بوده است؛ به همین دلیل با ورق زدن تاریخ کهن ایران مشاهده می شود که رودهای بزرگ سیحون و جیحون، سند، دجله و فرات و کوههای قفقاز، نقش مهمی در تعیین حدود ممکن داشته اند و بارها مرزهای کشور را در طرف مشرق و مغرب تشکیل می داده اند. ضمناً همیشه دریای خزر در شمال و اغلب خلیج فارس و دریای عمان در جنوب، مرز جنوبی کشور ما را تعیین می کرده اند. وسعت و مرزهای بلوچستان، همیشه در تغییر و تحول بوده است. این تغییرات را در ادوار مختلف، می توان چنین تشریح کرد:

الف - دوران هخامنشی:

پادشاهان این سلسله (۵۵۶ - ۳۳۰ ق.م.) با پیشروی خود در امپراطوریهای اطراف، بر وسعت ایران و همچنین ایالت گدروزی (غزنه و بلوچستان) افزوده اند.

در مشرق، رودسند مرز شرقی سرزمین ایران و در جنوب، مرز ایران تمام دریای عمان (سواحل مکران) و خلیج فارس را شامل می شده است (۴).

نقش مرز بلوچستان در زمان حکومت هخامنشی از نظر اقتصادی، نظامی و فرهنگی بسیار مهم بوده است، بنابراین می‌توان گفت که مرز سیاسی این دوره در جنوب شرقی، همانند سایر مرزهای ایران، نماینده تشکیلات منظمی بوده است که بر اساس قوانین و مقررات مدون شکل گرفته است.

ب - دوران اشکانی و ساسانی:

پس از غلبه اسکندر و شکست دولت هخامنشی، مرزهای سیاسی ایران در یک دوره کوتاه شصت و هفت ساله در هم ریخت و پاره‌ای از متصرفات ایران از قلمرو کشور خارج گشت و بعد بتدریج با احیای استقلال خراسان توسط اشک اول، مرزهای سیاسی ایران دوباره توسعه یافت. (۵) با این حال قلمرو ایران در دوره اشکانی (۲۴۴ ق.م - ۲۲۶ م.) به علت درگیری با روم شرقی تا حدودی کاهش یافت ولی در حد شرقی، مرز بلوچستان، رودسند و پنجاب بود. (۶)

در دوره ساسانیان (۲۲۶ - ۶۴۱ م.)، مرز سیاسی، در جنوب شرقی بخش عمده‌ای از پاکستان کنونی، رخیج (قندهار) و بلوچستان را در بر داشت.

ج - دوران اسلامی و حکومت‌های ملی:

با ظهور اسلام و پیروزی اعراب بر ایرانیان، گرچه باردیگر مرزهای ایران و همچنین بلوچستان برای مدت کوتاهی از روی نقشه سیاسی جهان برداشته شد؛ ولی فقدان آنها یک اثر ملی مهم داشت و آن کوشش خستگی ناپذیر ایرانیان برای احیای استقلال و برقراری مجدد حکومت مستقل ایران از طریق نفوذ فرهنگی و علمی در خلافت اسلامی بود. در دنباله چنین کوششی بود که اداره کارهای مهم خلفا به دست ایرانیان افتاد. قیامهایی که بعدها توسط ابومسلم خراسانی و استادسیس به کمک حریش سیستانی در خراسان و... روی داد، جلوه‌هایی بود از زنده بودن ملیت ایرانی که در مدت حکومت عرب، همانند آتش زیر خاکستر باقی مانده بود و بتدریج پیدایش سلسله‌های مختلف ایران که هر یک در گوشه‌ای از قلمرو حکومت اسلامی علیه اعراب قیام کردند، باعث به وجود آمدن دو نوع مرز سیاسی شد: نخست مرزهای داخلی میان سلسله‌های ایرانی، و دیگر مرزهای سیاسی ملی (فاصل میان قلمرو اعراب و ایرانیان). سلسله‌های مزبور، گرچه با تمام کوششهایی که کردند هرگز موفق به احیای مرزهای زمان هخامنشی و ساسانی نشدند؛ ولی از لحاظ ایرانی بودنشان حایز اهمیت هستند. (۷)

د - دوران غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان:

در دوره غزنویان (۳۵۱ - ۵۸۲ هـ. ق / ۹۶۲ - ۱۱۸۶ م.) خاصه در زمان سلطان محمود، بیشتر مرزها از جمله بلوچستان توسعه یافت و در جنوب شرقی کرمان و مکران تا رودسند و ماورای آن، حدود شرقی ایران را تعیین می‌کرد و حتی قوای محمود تا رودخانه گنک پیش رفتند.

در دوره سلجوقی (۴۲۹ - ۷۰۰ هـ. ق / ۱۰۳۷ - ۱۳۰۰ م.) مرزهای سیاسی گسترش یافت؛ ولی در جنوب شرقی وسعت مرز ایران با هندوستان کاهش پیدا کرد و شامل مکران تا نزدیکی رودسند بود.

در زمان خوارزمشاهیان (۴۹۰ - ۶۲۸ هـ. ق. / ۱۰۷۷ - ۱۲۲۱ م.) مخصوصاً در عهد سلطنت سلطان محمد، مرز بلوچستان تا رودسند ممتد بود و پیشاور نیز از متصرفات ایران بود. (۸)

ه - مغولان، تیموریان و صفویان:

در دوره مغول و ایلخانان (۶۵۴ - ۷۵۰ هـ. ق. / ۱۲۵۶ - ۱۳۵۱ م.) سرحدات ایران از سوی جنوب شرقی به رودسند و پنجاب رسید. با حمله تیمور به ایران، حکومت ملوک الطوائفی دوره مغول تا حدودی از میان رفت و قسمت اعظم ایران از جمله بلوچستان، تا سواحل رودسند کشیده شد. با ظهور سلسله صفوی پس از قرن‌ها اولین حکومت ملی به وجود آمد و مرزهای ایران در جهت‌های مختلف توسعه یافت. در این زمان حد شرقی ایران را قندهار و بلوچستان بزرگ مناطق مرزی ایران را با دولت گورکانی هند تشکیل می‌داد. (۹)

و - دوران افشاریه:

در دوران افشاریه (۱۱۴۸ - ۱۱۷۲ هـ. ق. / ۱۷۳۶ - ۱۷۷۲ م.) حفظ و حراست مناطق مرزی جزء سیاست دولت مرکزی قرار گرفت و سرحدات ایران از جهاتی به حدود مرزهای زمان هخامنشیان بازگشت، بطوری که مرز بلوچستان از رودسند هم گذشت و به پنجاب و دهلی رسید. (۱۰) در دوره پس از نادرشاه افشار، به دلیل برقراری ملوک الطوائفی و خان‌خانی بار دیگر کشور ایران، دستخوش اختلافات و مبارزات سیاسی میان سرداران مختلف گردید. در این دوره که معاصر دوره قاجاریه بود مرزهای بلوچستان با دخالت بیگانگان و در نتیجه ضعف دولت مرکزی تغییر کرد.

II - مرزهای سیاسی کنونی بلوچستان

الف - مرزهای خشکی:

مرزهای ایران امروزی بیشتر در دوره قاجاریه، یا به دیگر سخن در قرن سیزدهم هجری قمری (قرن نوزدهم میلادی) به وجود آمده است. با توجه به مرزهای ایران در ادوار مختلف تاریخی که در صفحات پیش به آنها اشاره شد، ایران امروزی فقط بخشی از امپراطوری عظیم ما در گذشته است. بنا بر این مرزهای فعلی بلوچستان در زمان قاجاریه در اثر دخالت کوشورهایی همانند انگلستان که منافع خود را در مشرق ایران مخصوصاً در هندوستان یافته بودند به وجود آمد.

مرز شمال شرقی ایران، پس از امضای عهدنامه پاریس در سال ۱۸۵۷ م. / ۱۲۷۳ هـ. ق. و جدا شدن خاک هرات و افغانستان از ایران به وجود آمد. «چون در این عهدنامه تصریح شده بود که اگر اختلافی

میان ایران و افغانستان روی دهد، دولت ایران باید از توسل به زور خودداری کند و حل اختلاف را به اهتمامات دوستانه (؟) دولت انگلیس واگذار نماید؛ به این ترتیب مرز میان ایران و افغانستان که به طول ۸۱۵ (۱۱) کیلومتر از دهانه ذوالفقار (عرض ۲۵ درجه و ۳۷ دقیقه شمال) شروع و تا کوه ملک سیاه (عرض ۲۹ درجه و ۵۰ دقیقه شمال) در بلوچستان ختم می‌گردد، توسط سه حکمیت مختلف تعیین شد. (۱۲)

در دوره قاجاریه که متأسفانه دوره ضعف و بی‌سیاستی دولت ایران بود، بویژه پس از عهدنامه ترکمان‌چای در سال ۱۲۴۳ هـ. ق. / ۱۸۲۸ م. که بیگانگان در کشور عزیز ما هر چه می‌خواستند می‌کردند یا به دیگر سخن، سیاست «رخنه» و «پیشروی» بسرعت عملی می‌شد، در نتیجه قسمتی از بلوچستان بزرگ، سرزمین دلیر مردان سخت کوش، از میهنمان تجزیه شد. (۱۳)

در اوایل قرن هفدهم میلادی، کمپانی هند شرقی از امپراطوری گورکانی مغول اجازه گرفت که در شهر «سورات» کارخانه‌ای ایجاد کند. چند سال بعد در جنوب هند قطعه زمینی خرید و شهرمدرس را بنا نهاد.

در سال ۱۶۶۲ م. / ۱۰۴۱ ش. دولت پرتغال، جزیره بمبئی را به چارلز دوم، پادشاه انگلستان، بخشید و او نیز جزیره را به کمپانی هند شرقی منتقل کرد.

گسترش روز افزون قدرت اقتصادی و نفوذ کمپانی هند شرقی بمرور، وسیله تسلط انگلستان بر سرزمین پربرکت هند شد. نخست بنگال و ساحل دکن و پس از آن سراسر هند زیر فرمان انگلیس درآمد. پس از مدتی انگلیسیها به منظور بستن راه نفوذ روسیه بر هندوستان تصمیم به اشغال افغانستان گرفتند. (۱۴)

از این رودر سال ۱۲۵۴ هـ. ق. / ۱۸۳۸ م. دولت انگلستان به افغانستان لشکر کشید، مهرباب خان براهویی حاکم بلوچستان، به نفع افغانها در گردنه «بولان» موانعی پدید آورد. انگلیسیها برای سرکوبی مهرباب خان، اردویی به کلات فرستادند. در این جنگ مهرباب خان و چهار صدتن از سپاهیاناش کشته شدند و انگلیس، کلات را متصرف شد.

دو سال بعد بلوچها، شورش کردند و نماینده دولت انگلیس را از کلات بیرون راندند، سرانجام دولت انگلیس متعهد شد که چنانچه نصیرخان، پسر مهرباب خان، تحت حمایتگی انگلستان را بپذیرد، امارت در خانواده او باقی خواهد ماند و سالی پنجهزار لیره نیز به او خواهند داد. نصیرخان این پیشنهاد را پذیرفت.

پس از نصیرخان، برادرش، جای او را گرفت و با تجدید عهدنامه سال ۱۸۵۴ میلادی مقرری سالیانه او به ده هزار لیره تعیین شد. (۱۵)

دولت انگلستان برای توسعه نفوذ خود در بلوچستان و اشغال تدریجی آن، میان خانها و سرداران بلوچ نفاق و دشمنی افکند و از ضعف دولت مرکزی ایران در این زمان نیز حداکثر استفاده را برد.

در سال ۱۸۵۹ م. / ۱۲۷۵ هـ. ق. دولت انگلیس به منظور برقرار نمودن رابطه تلگرافی مستقیم با

هندوستان و اروپا، يك رشته سیم دریایی میان اسکندریه در مصر و خلیج فارس دایر کرد. در سال ۱۸۶۱ م. / ۱۲۷۸ ه.ق. دولت انگلیس، سرفردريك گلداسمید را به منظور انجام دادن تحقیقاتی در زمینه برقراری این خط تلگراف در امتداد ساحل مکران تا گوادر، مأمور کرد. گلداسمید، این مأموریت را بخوبی انجام داد و در اکتبر سال ۱۸۶۳ م. / ۱۲۸۰ ه.ق.، مذاکرات اولیه از سوی ایران و انگلیس پذیرفته شد و در سپتامبر سال ۱۸۶۴ م. / ۱۲۸۱ ه.ق. قرارداد این کار منعقد و به امضای هر دو طرف رسید و تا آخر همان سال نیز کار کشیدن خط تلگراف را تمام کرد و از کراچی به بندرجاسک وصل نمود. (۱۶)

مأموران انگلیسی ضمن ایجاد این خط مخابراتی، در بندرگوادر تصرفاتی کردند. از این رو دولت ایران اعتراض کرد و دولت انگلیس به منظور تعیین و تثبیت مرز در آن قسمت که به زور و خدعه متصرف شده بود، گلداسمید را به بلوچستان فرستاد. او ضمن بازرسی منطقه، حدودی برای حکومت کلات معین کرد و نقشه‌ای نیز تهیه نمود که مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت و کار تعیین مرز متوقف شد. (۱۷)

گلداسمید، در سال ۱۲۵۰ ش. / اول سپتامبر ۱۸۷۱ م. به تهران آمد و نقشه‌ای را که بدون اظهار نظر و موافقت نمایندگان دولت ایران تهیه کرده بود، به «الیزن»، وزیر مختار دولت انگلیس، در تهران تسلیم نمود. الیزن، نقشه گلداسمید را همراه یادداشتی به صورت موافقتنامه برای میرزاسعیدخان، وزیر امور خارجه، فرستاد. (۱۸)

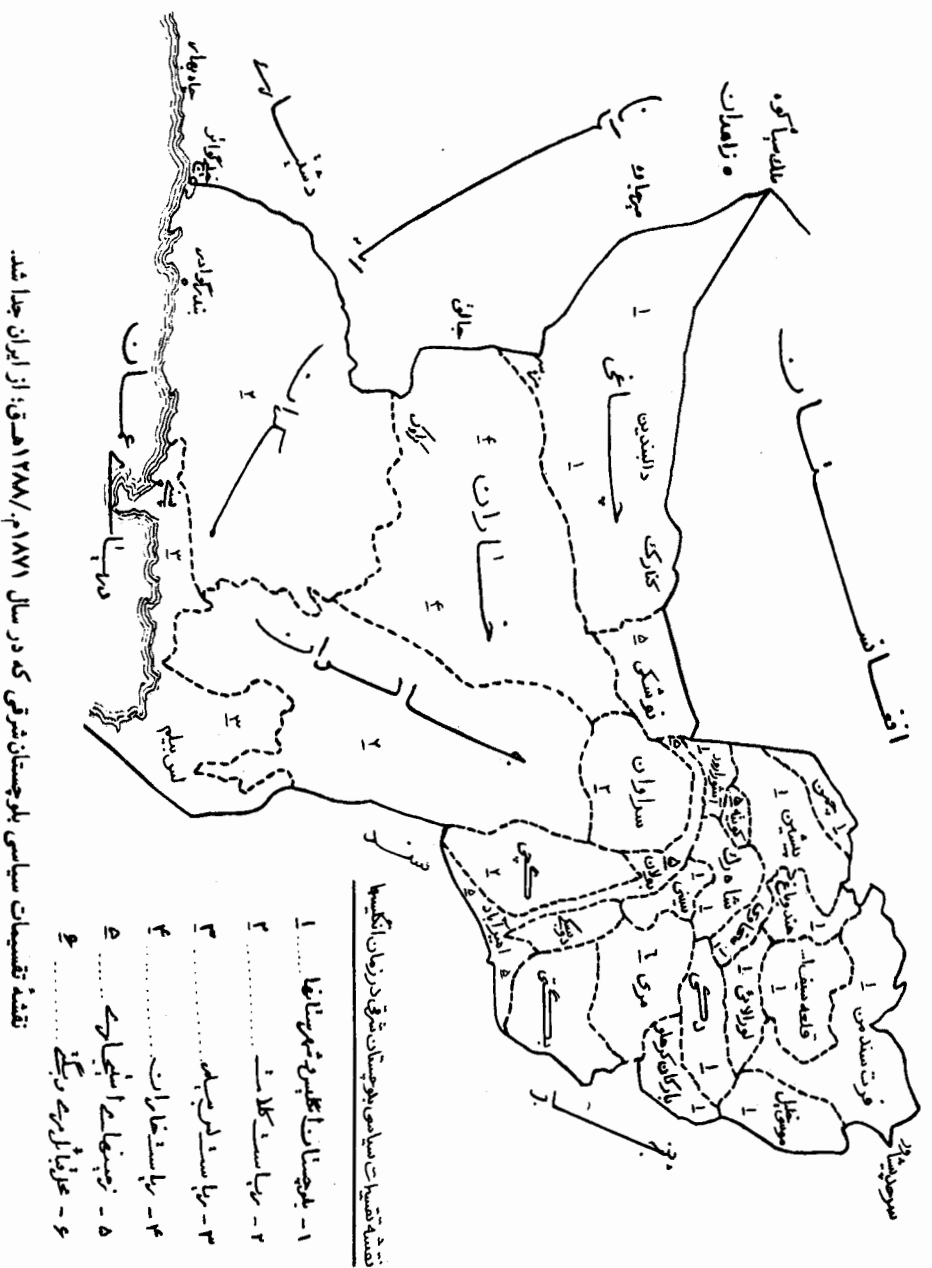
ناصرالدین شاه، پیشنهاد وزیر مختار انگلیس و طرح اولیه گلداسمید را قبول کرد و قبولی آن کتباً به دولت انگلیس اطلاع داده شد و نقشه‌های آن مبادله گردید.

به این ترتیب انگلیسیها موفق شدند قسمتی از بلوچستان بزرگ را از ایران جدا کنند و به قلمرو امپراطوری انگلستان ضمیمه نمایند. (۱۹)

دولت انگلیس از تجاوز و دشمنی با ایران دست برداشت و خان کلات را به تصرف کوهک تشویق کرد؛ ولی این اقدام به جایی نرسید و کوهک کماکان ضمیمه خاک ایران باقی ماند تا این که انگلیس در سال ۱۲۹۰ ه.ق. / ۱۸۷۳ م. به پنج گور، نیرو وارد کرد و نوروزخان خارانی را به اشغال ناحیه ماشکید و ادار نمود. دولت ایران نسبت به این عمل اعتراض کرد، ولی دولت انگلیس پاسخ داد که برای جلوگیری از بروز پیشامدها، باید خط فاصل میان اراضی ایران و متصرفات کلات کاملاً مشخص شود.

ناصرالدین شاه دستور داد که مرزهای بلوچستان هر چه زودتر معین شود و انگلیسیها در پی اعتراضات شدید دولت ایران به موجب قرارداد جداگانه‌ای که در تاریخ نهم شوال سال ۱۳۱۳ ه.ق. / ۲۶ مارس ۱۸۹۶ م. بسته شد، کوهک، اسفندک و محال کنار بسته را به ایران پس داد؛ ولی در این قسمت از مرز که از خلیج گواتر تا حدود کوهک می باشد، تحدید حدود واقعی و نصب علائم نشده بود. (۲۰)

به هر حال مرز ایران (در منطقه بلوچستان) و پاکستان، زمانی که پاکستان ضمیمه هند و از متصرفات انگلستان محسوب می شد، توسط مأموران انگلیسی تعیین گردید و به موجب پروتکلهای سال ۱۲۸۸ ه.ق. / ۱۸۷۱ م. و ۱۳۱۲ ه.ق. / ۱۸۹۵ م. این مرز از رودخانه ماشکید در ساحل دریای عمان در جنوب و ملك سیاه کوه (نقطه مرزی بلوچستان و افغانستان) در شمال تعیین شد. (۲۱) عین پروتکلهای مربوط به



نقشه تقسیمات سیاسی بلوچستان شرقی که در سال ۱۸۷۱ م. / ۱۲۸۸ ه. ق. از ایران جدا شد.

خط مرزی بلوچستان ایران و پاکستان به شرح زیر است: (۲۲)

۱) پروتکل سال ۱۲۸۸ هـ. ق. / ۱۸۷۱ م.

«خط سرحد از نقطه شمالی یعنی از نقطه‌ای که به [از] دریا دورتر است، شروع شده خاک کلات در طرف غرب محدود است به بلوک وسیع دیزک که متعلق به ایران و مرکب از دهات متعدد است که دو پارچه از آنها که جالق و کالیکان باشد، در خط سرحد واقع است؛ پایین این دو محل اخیر بلوک کوچک کوهک است که با پنج گور (که شامل پارم و سایر متعلقات می‌شود) نسبت به خط سرحدی به طرف کلات است. پایین پنج گور نقاط متصرفی سرحدی کلات الی کنار دریا پلیده (که شامل زمران و متعلقات دیگر می‌شود) و مندودشت است، داخل خط سرحد ایران بلوکات و اراضی می‌باشد که متعلق به سرباز و باهو و دشتیاری است.

حد دشت به واسطه خط طولی معین شده است که از وسط تپه درابل که مابین رودهای باهو و دشت واقع است الی دریا به خلیج گواتر کشیده شده است.

بر وجه اختصار، پنج گور و پارم و سایر متعلقات آن و کوهک و همچنین پلیده - که شامل زمران و سایر متعلقات می‌شود - و مند - که شامل تم و ناصرآباد و کج و تمام بلوکات و دهات و متعلقات طرف شرق می‌شود - و دشت با تمام متعلقاتش الی دریا، این اسامی خط متصرفات حالیه کلات را نشان می‌دهد، یعنی آنچه ملک است در طرف شرقی خط سرحدی متصرفات حالیه ایران، و این خط سرحدی متصرفات حالیه ایران مشتمل است بر دیزک و بندپشت و سرباز و پیشین و باهو و دشتیاری.»

۲) پروتکل سال ۱۳۱۲ هـ. ق. / ۱۸۹۵ م.

«ابتدا از رودخانه ماشکید شروع شده خط سرحد از ستون نمره يك الی ستون نمره دو همان مجرای ماشکید است، ستون نمره يك در روی تپه نموداری گذاشته شده است که در طرف چپ یا شمال رودخانه ماشکید واقع است، قریب يك میل و نیم پایین تر از محل تلاقی رودکز بستن رودخانه ماشکید و تقریباً در نزدیکترین نقطه جنوبی قلعه کوهک.

ستون نمره دو، در روی تپه برجسته در طرف راست یا طرف جنوب رودخانه ماشکید، تقریباً شش میل بالاتر از محل تلاقی رودخانه مزبور با رودخانه رخشان است.

از ستون نمره دو، خط سرحد به طرف شمال غربی می‌رود تا قلعه نموداری که واقع است در سلسله کوچکی که از تنگ کراواک الی سیاهان ممتد است؛ در این قلعه ستون نمره سه معین شده است از ستون نمره سه خط سرحدی قتل این سلسله کوچک را متابعت می‌نماید تا محل تلاقی آن با سیاهان کوه و از آن جا به طرف غرب خط سرحدی به واسطه قتل سلسله سیاهان معین شده است. تا بیاید به نقطه‌ای که در چهار میلی شرقی گردنه معروف به بونسار یا شرندر در شاه راهی که از اسفندک به جالق می‌رود واقع شده است، در این نقطه که ستون نمره چهار است دماغه به سمت شمال ممتد است، خط سرحد آن را متابعت نموده تمام سیلابهایی را که به زراعت‌های کالیکان می‌آید، به طرف ایران می‌گذارد، در این جا خط

سرحدی به واسطه قله نموداری معین شده است که همان قله، به واسطه يك دماغه طبیعی که بالای آن به برج شباهت دارد شناخته می‌شود، از این قله که نمره پنج است، خط سرحدی می‌رود تا ستون نمره شش که در شاه راهی که قدری به طرف جنوب شرقی از قریه کلا دن به سمت رودماشکید ممتد است نصب شده [است]، ستون نمره شش در چهار میلی قریه کلا دن است. از ستون نمره شش خط سرحدی مستقیماً می‌رود تا ستون نمره هفت که در شاه راهی که از جالق به لادگشت می‌رود، در دوازده میلی زیارت پیر عمر که در جالق است نصب شده، از ستون نمره هفت خط سرحد خط مستقیمی است که در سمت شمال تا ستون، نمره هشت کشیده شده است، ستون نمره هشت در جاده‌ای گذاشته شده است که متصل می‌کند نخيلات لادگشت را با نخيلات مك سوتك یا مك سونخته و به مسافت سه میل از کنار جنوبی نخيلات مك سوخته بنا شده است بطوری که قسمت جنوبی نخيلات را - که شامل لادگشت و کلاک می‌شود - از قسمت شمالی - که مك سوخته و کورانی داخل آن است - جدا نماید، لادگشت با نخيلاتش متعلق می‌شود به کلات و کورانی با نخيلات آن به ایران داده شده [است] به شرط این که در آتیه، حکام سرحدی دولت ایران مسئول دامنیهایی که زارعین این نخيلات هستند بوده باشند.

از ستون هشت خط سرحدی تقریباً به سمت شمال به قدر چهارده میل کشیده شده به ستون نمره ۹ می‌رسد که در طرف جنوب شرقی نخيلات کندی است و از این جا در همان سمت (یعنی تقریباً در جهت شمال) به قدر سه میل و نیم ممتد شده می‌رسد به کنار شمال شرقی نخيلات کندی که در آن جا ستون نمره ده گذاشته شده است؛ از ستون نمره ده خط سرحد، به قدر قلیلی در سمت جنوب غربی بطوری که کنار شمالی نخلستان کندی را رد کرده تلاقی نماید یازده میل ممتد شده و به ستون نمره یازده می‌رسد، ستون نمره یازده در کنار سمت راست رودتالاب که تقریباً يك میل در سمت شرقی کنار شمالی نخيلات کورانی است واقع شده است، از ستون نمره یازده به سمت شمال رودتالاب خط سرحد است تا محل تلاقی با رود میرجاوه و از محل تلاقی خط سرحد خط مستقیم است تا بیاید در سلسله میرجاوه به نزدیکترین نقطه قللی که از طرف شمال حد تمام سیلابهایی است که به رود میرجاوه داخل می‌شود، از آن جا خط سرحدی در سمت شمال قلل اصلی را متابعت می‌نماید تا بلندترین نقطه کاجه کوه، از بلندترین نقطه کاجه کوه خط سرحد مستقیماً کشیده می‌شود تا بلندترین نقطه کوه ملك سیاه».

۳) قرارداد سال ۱۹۰۵ م. / ۱۳۲۳ هـ. ق.

در سال ۱۳۱۸ هـ. ق. / ۱۹۰۱ م. یکی از مأموران انگلیس، به ادعای این که میرجاوه جزء خاک هندوستان است آن جا را تصرف کرد و قلعه‌ای در آن بنا نمود که اکنون معروف به قلعه انگلیسیها می‌باشد. دولت ایران شدیداً اعتراض نمود که سرانجام انگلیسیها میرجاوه را تخلیه کردند؛ ولی اختلاف کماکان باقی ماند؛ تا این که در سال ۱۹۰۵ م. قراردادی میان میرز انصرا لله خان مشیرالدوله و سرارتور هاردینگ^۲، وزیر مختار انگلیس، در تهران منعقد شد، متن آن به قرار ذیل است:

«قرارداد فی مابین دولتین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت پادشاه بریتانیای عظیم و ایرلند و ممالک انگلیس و ماورای بحور حامی دین امپراطور هندوستان، به جهت انجام بعضی گفتگوهای معوقه واقع در سرحد ایران و هندوستان جناب مستطاب اجل مشیرالدوله، وزیر امور خارجه اعلی حضرت پادشاه ایران، و جناب جلالت ماب اجل سرارتور هاردینگ، وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلی حضرت پادشاه انگلستان مقیم تهران دارای نشان حمام از درجه دوم، به موجب اجازه دولتین خود، قرارداد ذیل را منعقد نمودند:

فصل اول - ادعایی که در ۱۹۰۲ در وقتی که اول وهله گمرک ایران در میرجاوه ایجاد شده در ملکیت آن جا از طرف دولت انگلیس به عمل آمده دولت مشارالیها این ادعا را ترك می نمایند. دولت ایران از آن طرف متعهد می شود، اجازه دهد که قراولخانه انگلیس در پادشه (۲۳) آب لازم خود را از چاهها یا آب انبارهایی که در میرجاوه یا حوالی آن جا واقع است، با مشک و ظرف بردارند.

فصل دوم - دولتین علیتین به رضایت خاطر قبول می نمایند رسیدگی مجدد را، که توسط کمیسیون مخصوص در باب سرحد خود در این نواحی که مراسله مورخه ۲۶ ذیحجه سنه ۱۳۱۹ به جناب مشیرالدوله و جناب سرارتور هاردینگ از طرف دولت مطبوعه خود تکلیف و جناب مستطاب اجل مشیرالدوله به موجب مراسله مورخ ۵ صفر سنه ۱۳۲۰ خطاب به معزی الیه قبول کرده بودند ترك نمایند. این سرحد همچو شناخته خواهد شد که به کلی بر حسب قرارداد هزار و هشتصد و نودوشش (مطابق ۱۳۱۳ هـ. ق.) انجام یافته، در آتیه از این بابت ادعایی نخواهد شد.

فصل سوم - نظر به ازدیاد روابط دوستی دولت ایران اجازه خواهند داد که ساکنین قراء سرحدی میرجاوه و لادیز و دزداب هر گاه مایل باشند تا مقدار هفتصد خروار تبریز غله هر ساله به قراولخانه انگلیس که در آن حوالی در خاک هند واقع است آذوقه بفروشند و نیز اجازه خواهند داد که بدون هیچ ممانعتی هر ساله مقدار ۱۵۰۰ خروار تبریز غله و مقدار پنجاه خروار روغن از سیستان برای قراولخانه سرحدی انگلیس در رباط قلعه و سایر قراولخانههای واقع در سر راه نوشکی حمل شود. برای تمام این غلهها و روغن که حمل به خارج می شود گمرک متعارفی که از ملل کامله الوداد گرفته می شود، خواهند داد مسلم است که این شروط راجع است به سالهایی که غله مثل سالهای متعارفی بوده باشند و دولت انگلیس در حمل این غله سابق الذکر از هیچ يك از نقاطی که در فوق ذکر شد در خواست نخواهد کرد؛ یعنی از وقتی که بطور وضوح معین شود که واقعا به واسطه آفت زراعت از ملخ یا زنگ یا سایر آفات فوق العاده قحطی حاصل شده باشد.

تهران هشتم ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۳ هـ. ق. مطابق ۱۳ ماه می سنه ۱۹۰۵ مسیحی محل مهر مشیرالدوله.» (۲۴)

اختلافات مرزی تا سال ۱۳۱۰ ش. نیز همچنان باقی بود. در سال ۱۳۱۱ ش. / ۱۹۳۲ م. مرحوم مهندس عبدالرزاق بغایری که مردی فاضل و وطن پرست بود به نقشه برداری خطوط مرزی بلوچستان مأمور شد؛ او از میرجاوه شروع به کار نمود و از قسمت جوزک، کهک، شال کوت، پدگی، کچه، پیران، لارور رباط که پاسگاههای ژاندارمری انگلیس بودند، تا کوه ملک سیاه و زاهدان جمعاً به طول حدود ۲۲۸

کیلومتری نقشه برداری کرد. وزارت امور خارجه ایران، پایان نقشه برداری مرحوم بغاوری را به اطلاع وزیر مختار انگلیس رساند. و درخواست همکاری حکومت هندوستان را اعلام کرد، ولی دولت انگلیس به این درخواست روی خوشی نشان نداد و اشکال تراشی هم کرد. تا این که در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. در يك نقطه از مرز بلوچستان، اختلافی به وجود آمد؛ از این رو آقای باقر کاظمی، وزیر امور خارجه وقت، آقای محمد فهیمی را به نمایندگی وزارت امور خارجه برای رسیدگی و حل این اختلاف به محل فرستاد. (۲۵)

سرانجام در سال ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. پاکستان از هند جدا شد و استقلال یافت و ایران از سوی جنوب شرقی با این کشور مسلمان و دوست هم مرز شد و به منظور حل نهایی اختلافات مرزی هیأتی به سرپرستی تیمسار امان الله جهانبانی از سوی ایران برای مذاکره با هیأت پاکستانی به مرز بلوچستان رفت. مذاکرات دو هیأت ایرانی و پاکستانی در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۳۶ ش. برابر با ششم فوریه ۱۹۵۸ م. به توافق انجامید و به دنبال آن قرارداد مرزی در کاخ وزارت امور خارجه ایران به امضا رسید. (۲۶)

۴) قرارداد مرزی ایران و پاکستان (۲۷)

مقدمه

دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری اسلامی پاکستان با علاقه به بسط مناسبات حسنه همجواری موجود میان دو کشور و تشدید روابط برادرانه و دوستانه و تمایل به تصریح و روشن ساختن خط مرزی ایران و پاکستان بر اساس قراردادها و یادداشتهایی که سابقاً بین ایران و دولت انگلستان منعقد و مبادله گردیده بود تصمیم به انعقاد این قرارداد گرفتند و نمایندگان مختار خود را به قرار زیر تعیین نمودند: از طرف دولت شاهنشاهی ایران:

جناب آقای دکتر علیقلی اردلان، وزیر امور خارجه

از طرف دولت جمهوری اسلامی پاکستان:

جناب آقای ماژور ژنرال نواب زاده آقا محمدرضا، سفیر کبیر جمهوری اسلامی

پاکستان در تهران

نامبردگان پس از مبادله اختیارنامه‌های خود که آنها را صحیح و معتبر یافتند، نسبت به مراتب زیر موافقت حاصل نمودند.

ماده ۱ - خط مرزی ایران و پاکستان از خلیج گواتر تا کوه ملك سیاه بر اساس مستندات زیر به شرحی است که در ماده ۲ این قرارداد تصریح و مورد موافقت طرفین قرار گرفته است:

(۱) یادداشتهای مورخ اول و چهارم سپتامبر ۱۸۷۱ و نقشه ضمیمه آن که در تهران مسترالیزن، وزیر مختار دولت انگلستان، و میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه ایران، مبادله شده است.

(۲) قرارداد مورخ ۲۷ دسامبر ۱۸۹۵ و یادداشت ضمیمه آن که در تهران بین امین السلطان، صدراعظم ایران، و وزیر مختار انگلیس منعقد گشته است.

(۳) صورت مجلس (در متن انگلیسی قرارداد ذکر شده) تحدید حدود ۲۴ مارس ۱۸۹۶ و نقشه ضمیمه آن که توسط احتشام الوزاره و کلنل هلدیج تنظیم شده و به تصویب دولتین ایران و انگلستان رسیده

است.

(۴) قرارداد مورخ ۱۳ مه ۱۹۰۵ که در تهران بین مشیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران، و سرارتور هاردینگ، وزیر مختار انگلیس، مورد موافقت قرار گرفته است.

ماده ۲ - خط مرزی مورد توافق مذکور در ماده ۱ مطابق مسیر خطی است که در روی نقشه‌ها ترسیم گشته و در شرح ضمیمه آن توصیف و تعریف شده و به شرح زیر می باشد:

الف - از خلیج گواتر تا نشانه شماره ۱ فعلی (جنوب کوهك) نقشه يك اینچ به چهار میل $\frac{1}{253440}$ مرکب از قطعات ۳۱ - (F-G--I-J-K-M-N-O) که مسیر خط مرزی مورد توافق در روی يك نسخه آن ترسیم و شرح نقاط و مختصات قائم الزاویه (گرید) و تعریف و توصیف مسیر خط مرزی نیز در برگ جداگانه تعیین شده و نقشه و شرح مزبور به امضای رؤسای دو هیأت رسیده و ضمیمه ۱ این قرارداد را تشکیل می دهد.

ب - خط مرزی از محل نشانه شماره ۱ فعلی (جنوب کوهك) تا محل نشانه شماره ۱۱ فعلی، طبق خطی است که در سال ۱۸۹۶ نشانه گذاری شده است.

ث - از نشانه شماره ۱۱ فعلی تا کوه ملك سیاه خط مرزی مورد توافق مسیر خطی است که بر روی نقشه يك اینچ به چهار میل $\frac{1}{253440}$ که در سنه ۱۹۳۲ به چاپ رسیده است ترسیم گشته و شرح مختصات تقریبی جغرافیایی نقاط و تعریف و توصیف خط مرز در برگ جداگانه تعیین و این نقشه و شرح مزبور به امضای رؤسای دو هیأت رسیده و ضمیمه ۲ این قرارداد می باشد.

ماده ۳ - طرفین موافقت دارند، همین که این قرارداد طبق ماده ۱۲ اعتبار قانونی یافت هیأت‌های خود را برای پیاده کردن خط مذکور در ماده ۲ بر روی زمین و نشانه گذاری به محل اعزام دارند.

ماده ۴ - هیأت‌های طرفین مسیر خط مرزی مورد توافق مذکور در ماده ۲ را بر روی زمین پیاده کرده و در تمام طول مرز به ترتیب زیر اقدام به نصب نشانه‌ها می نمایند.

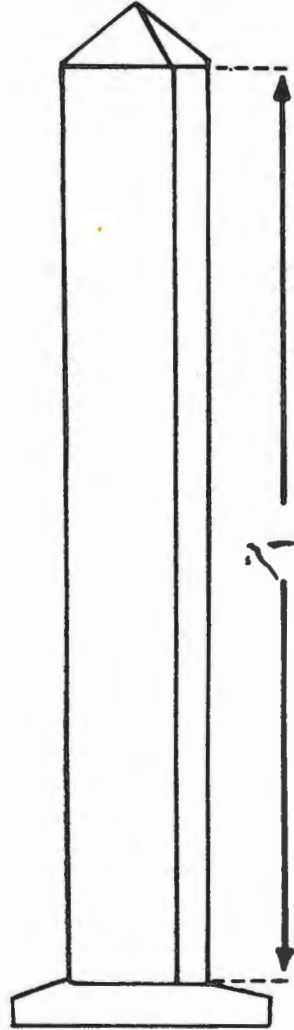
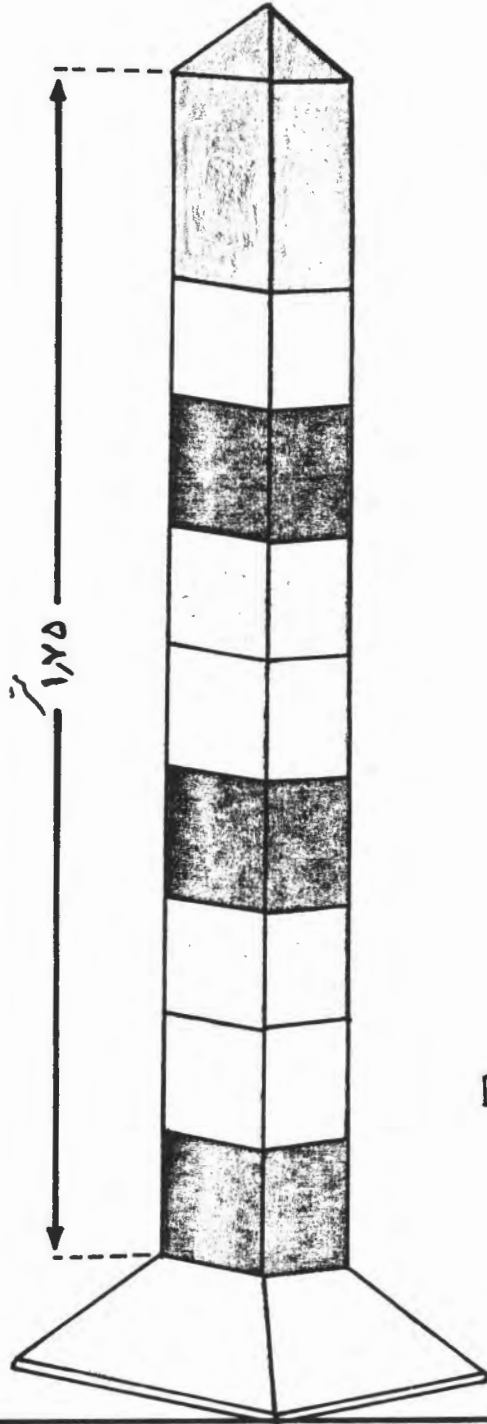
الف - در قسمت جنوب از خلیج گواتر تا نشانه شماره ۱ فعلی خط مرزی معین در روی نقشه يك اینچ به چهار میل مذکور در ماده ۲ را با رعایت تعریف و توصیف شرح ضمیمه آن بر روی زمین پیاده نموده و بر طبق آن نشانه گذاری می نمایند.

در قسمتهایی که خط مرز طبق نقشه امضا شده و شرح ضمیمه آن باید از آبریزها و دره‌ها و رودخانه‌ها و معابر طبیعی کوهستانی و کلی از عوارض طبیعی زمین عبور کند، هر گاه خط مرزی معینی در روی نقشه با عوارض طبیعی مزبور تطبیق ننماید، امتداد طبیعی عوارض زمین طبق شرح ضمیمه نقشه ملاک عمل خواهد بود.

چون دولت جمهوری اسلامی پاکستان در خلال مذاکرات دو هیأت در سال ۱۹۵۶ میلادی نقشه بزرگتر و مفصلتری به مقیاس يك اینچ به يك میل $\frac{1}{63360}$ تهیه کرده اند، طرفین موافقت دارند که هیأت ایرانی ضمن عمل نشانه گذاری نقشه مزبور را بررسی و با زمین تطبیق نموده در صورت مشاهده اختلاف، آن را با مشارکت یکدیگر اصلاح و پس از انجام این امر طرفین این نقشه را صحیح می شناسند.

هنگام عمل پیاده کردن خط مرزی مورد توافق ترسیمی بر روی نقشه يك اینچ به چهار میل توصیف شده در شرح ضمیمه آن بر روی زمین از نقشه يك اینچ به يك میل مذکور در بالا برای تشخیص تمام

علامت مرزی ایران



عوارض زمین و نقاط واقع در طول خط مرز استفاده خواهد شد و خط مرزی پیاده شده و محل نشانه‌های منصوب بر روی این نقشه نقل و ترسیم می‌گردد و این نقشه ضمیمه پروتکل نهایی خواهد شد.

ب- از محل فعلی نشانه شماره ۱ تا نشانه شماره ۱۱ فعلی خط مرزی همان خطی است که به وسیله کمیسیون تعیین حدود سال ۱۸۹۶ میلادی بر روی نقشه مربوط ترسیم شده است و هیأت‌های مشترک باید نشانه‌های فرعی نصب نمایند و برای رعایت ترتیب و تسلسل شماره نشانه‌های مرزی فعلی مجدداً در ردیف شماره‌های عمومی شماره‌گذاری خواهد شد. ضمائم پیوست صورت مجلس تعیین حدود سال ۱۸۹۶ م. در این قسمت جزء پروتکل نهایی منظور می‌گردد.

طرفین موافقت دارند که از منطقه واقع در میان نشانه‌های مرزی شماره یک تا یازده فعلی مشترکاً نقشه جدیدی به مقیاس بزرگ تهیه نمایند و پس از حاضر شدن نقشه جدید خط مرزی نشانه‌گذاری شده عیناً از روی نقشه منظم به صورت مجلس تعیین حدود کمیسیون سال ۱۸۹۶ میلادی در روی این نقشه نقل و ترسیم گردد و این نقشه ضمن تنظیم صورت مجلس جایگزین نقشه سابق خواهد شد.

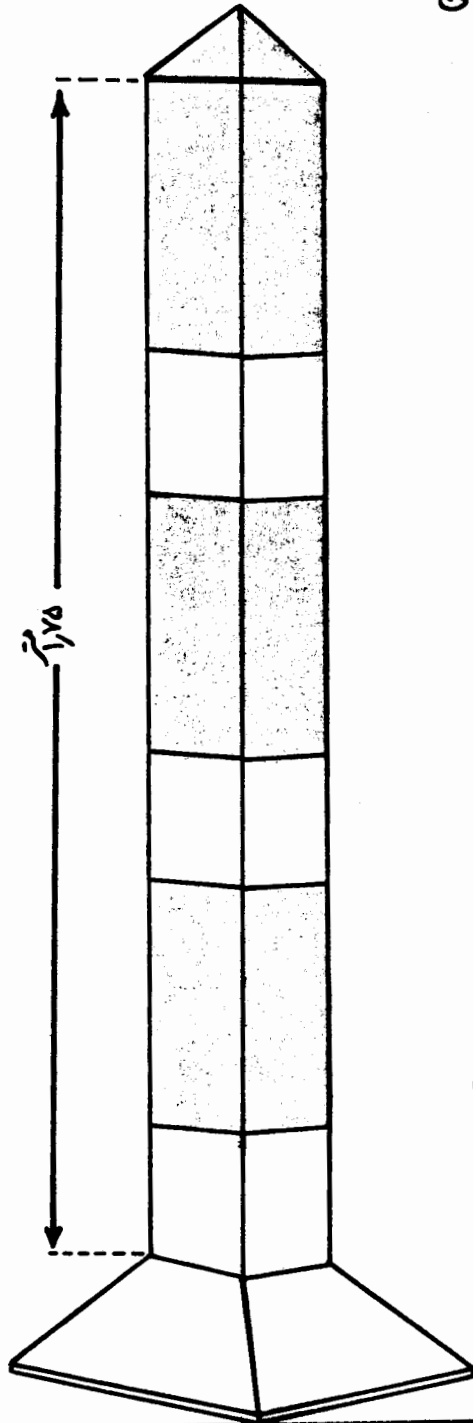
ث- در قسمت شمال از نشانه شماره ۱۱ فعلی تا کوه‌ملک سیاه مسیر خط مرزی معین روی نقشه امضا شده یک اینچ به چهار میل (۱۹۳۲ میلادی) با رعایت شرح ضمیمه آن بر روی زمین پیاده و نشانه‌های مرزی نصب می‌گردد و چون دولت شاهنشاهی ایران مصمم است در این قسمت، نقشه بزرگتری به مقیاس $\frac{1}{50,000}$ و به عمق دو کیلومتر و نیم از هر طرف خط مرزی و در صورت لزوم، حداکثر پنج کیلومتر از هر طرف خط مرز تهیه کند، هیأت پاکستان این نقشه را با زمین تطبیق و در صورت مشاهده اختلاف آن را با مشارکت هیأت ایرانی اصلاح می‌نمایند و سپس خط مرزی پیاده شده و نشانه‌های منصوب بر روی زمین روی این نقشه نقل و ترسیم می‌گردد.

اگر در موقع نشانه‌گذاری، نقشه $\frac{1}{50,000}$ آماده نباشد برای نشان دادن محل نشانه‌های مرزی از همان نقشه یک اینچ به چهار میل ۱۹۳۲ میلادی استفاده می‌گردد، بدین ترتیب که حین عمل نشانه‌گذاری نقشه مزبور را هیأت ایران با زمین تطبیق و در صورت مشاهده اختلاف با مشارکت هیأت پاکستان آن را اصلاح می‌نمایند و پس از انجام این امر طرفین آن را صحیح می‌شناسند و چون مقیاس این نقشه کوچک است و در نقاط حساس زمین نمی‌توان محل نشانه‌های مرزی را روی آن نشان داد از نقاط مزبور ضمن عمل نشانه‌گذاری، نقشه‌های تکمیلی محلی به مقیاس بزرگتری برداشته و محل نشانه‌ها در روی این نقشه‌ها نشان داده می‌شود و این نقشه و نقشه‌های تکمیلی محلی ضمیمه سایر ضمائم پروتکل نهایی می‌گردد و پس از مهیا شدن نقشه $\frac{1}{50,000}$ مسیر خط مرز و محل کلیه نشانه‌ها بر روی این نقشه نقل و ترسیم می‌گردد و این نقشه، جایگزین نقشه یک اینچ به چهار میل ۱۹۳۲ و نقشه‌های تکمیلی محلی گشته و منظم به پروتکل نهایی می‌شود و در هر حال مهیا نبودن نقشه $\frac{1}{50,000}$ مانع از ادامه عمل نشانه‌گذاری نخواهد بود.

د- هیأت‌های دولتی در حین نشانه‌گذاری مختصات جغرافیایی (توپوگرافی) و قایم الزاویه (گرید) و همچنین فواصل و سایر مشخصات فنی هر یک از نشانه‌های مزبور را در سراسر طول خط مرز از خلیج گواتر تا کوه‌ملک سیاه بدقت محاسبه و تعیین و هر یک را ضمن پروتکل تدوین و امضا خواهند نمود.

ع- پس از خاتمه عمل نشانه‌گذاری یک پروتکل کلی و نهایی شامل نقشه‌های سه‌گانه مذکور در بند

علامت مرزی پاکستان



(الف - ب و ث) این ماده و پروتکل‌های مربوط به مشخصات فنی و مختصات جغرافیایی (توپوگرافی) و قایم الزاویه (گرید) و فواصل نشانه‌های سراسر طول خط مرز امضا شده مزبور تنظیم و به امضای رؤسای هیأت‌های دو طرف خواهد رسید.

این پروتکل و منضمات آن، پس از تصویب دولتین، سند استواری مزبور بین دو کشور خواهد بود مادام که نشانه‌گذاری در سراسر مرز انجام نگردیده و پروتکل نهایی به امضای رؤسای هیأت‌های طرفین و تصویب دولتین نرسیده است، عمل نشانه‌گذاری جزاً و کلاً خاتمه یافته تلقی نمی‌گردد.

ماده ۵- هر گاه هیأت‌های طرفین، در ضمن عمل متفقاً تشخیص دهند که در امور جزئی متفرقه انحراف از خطی که طبق نقشه و شرح ضمیمه قرار دارد بر روی زمین پیاده شده ضرورت دارد با رعایت اصل معاوضه مجاز خواهند بود؛ مشروط بر این که این تعویض طوری صورت گیرد که نه به ایران و نه به پاکستان ضرری وارد نسازد و در صورتی که بین هیأت‌های طرفین توافقی در این خصوص حاصل نشود، نشانه‌گذاری روی خطی که از روی نقشه امضا شده و شرح ضمیمه آن بر روی زمین پیاده شده است، به عمل خواهد آمد و این خط، خط واقعی مرز خواهد بود.

ماده ۶- نشانه‌های مرزی به شکل ستون‌هایی به ابعاد مناسب و در فواصل لازم با موافقت هیأت‌های مشترک نصب می‌گردد و هیأت‌های طرفین می‌توانند عنداللزوم بعضی از عوارض طبیعی ثابت زمین را به منزله نشانه مرزی انتخاب نمایند. هزینه ساختمان نشانه‌های مرزی کلیه بالمناصفه به عهده دولتین خواهد بود.

ماده ۷- انتقال اراضی که در نتیجه نشانه‌گذاری باید به عمل آید، به وسیله کمیسیون‌های طرفین انجام می‌گیرد و پس از آن که پروتکل نهایی، به تصویب دولتین رسید کمیسیون‌های مذکور در ظرف پانزده روز، تاریخی را که باید هر چه زودتر انتقال مزبور صورت گیرد، معین خواهند نمود.

ماده ۸- هر یک از افراد ساکنین ناحیه که از یک کشور به کشور دیگر انتقال می‌یابد و قبل از انتقال تابعیت کشوری را داشته است که ناحیه مزبور جزء خاک آن کشور بوده حق دارد به تابعیت دولت سابق خود باقی مانده و به طور قطع به خاک آن کشور منتقل شود مشروط بر این که در ظرف یک سال از تاریخ انتقال خاک مزبور، قصد خود را دایر بر استفاده از این حق به مقامات مربوطه اعلام کند.

ماده ۹- الف برای مصرف پاسگاه مرزی پاکستان در مجاورت ناحیه مرزی میرجاوه دولت شاهنشاهی ایران، موافقت می‌نماید که دولت جمهوری اسلامی پاکستان در هر ۲۴ ساعتی سه متر مکعب (معادل ۶۶۶ گالون امپریال) از آب میرجاوه به شرح و ترتیب زیر استفاده نماید:

(۱) لوله‌کشی و تعمیرات آن از استخر میرجاوه تا نقطه مناسب و ثابتی در مرز دو کشور را دولت شاهنشاهی ایران نظر به روابط دوستانه موجود فی مابین خود انجام می‌دهد و نقطه مرزی مزبور را دولت جمهوری اسلامی پاکستان معین خواهد نمود.

پس از اعتبار یافتن این قرارداد و تعیین نقطه مرزی از طرف دولت جمهوری اسلامی پاکستان، در ظرف یک سال لوله‌کشی نامبرده از طرف دولت شاهنشاهی ایران انجام خواهد یافت و اگر دولت ایران مایل باشد و از دولت جمهوری اسلامی پاکستان تقاضا نماید، دولت نامبرده به هزینه خود اقدام به لوله‌کشی

خواهد کرد.

(۲) طول لوله از محل استخر میرجاوه که تقریباً در ۴/۵ کیلومتری جنوب غربی میرجاوه واقع است تا محل پاسگاه مرزی پاکستان از حدود شعاع ۱۲ کیلومتر تجاوز نخواهد نمود و استخر مزبور مبدأ محاسبه طول شعاع مذکور می باشد.

(۳) در مواقعی که به علت لای روبی و حوادث طبیعی و کم آبی جریان آب استخر میرجاوه قطع و یا نقصان یابد، بالطبع مقدار آب مقرر مذکور در بند الف این ماده نیز به تناسب قطع یا نقصان خواهد یافت. ب - برای مصرف پاسگاه مرزی ایران در مجاورت ناحیه مرزی کچه، دولت جمهوری اسلامی پاکستان موافقت می نماید که دولت شاهنشاهی ایران در هر ۲۴ ساعتی دوست گالون امپریال از آب کچه به شرح و ترتیب زیر استفاده نماید:

(۱) لوله کشی و تعمیرات آن از آب قابل شرب کچه تا نقطه مناسب و ثابتی در مرز دو کشور را نیز دولت شاهنشاهی ایران خود انجام می دهد و نقطه مذکور مرزی را دولت ایران معین خواهد نمود.

(۲) در مواقعی که به علت لای روبی و حوادث طبیعی و کم آبی، آب کچه قطع یا نقصان یابد بالطبع از میزان آب مقرر مذکور در بند (ب) این ماده به تناسب قطع و یا نقصان خواهد یافت.

ث - نصب لوله به منظور استفاده از آبهای طرفین جهت مصرف پاسگاه، هیچ گونه حق ارتفاقی یا حقوق دیگری نسبت به طرف دیگر ایجاد نخواهد نمود.

ماده ۱۰ - طرفین موافقت دارند که نشانه‌های منصوب در مرز را مشترکاً حفظ و حراست کنند و در صورت از بین رفتن و یا خراب شدن نشانه‌ها، آن را مشترکاً و با حضور مأمورین طرفین هر چه زودتر تجدید یا تعمیر نمایند.

ماده ۱۱ - این قرارداد به دوزبان فارسی و انگلیسی تنظیم گردیده و متن هر دوزبان متساویاً سندیت و اعتبار خواهد داشت.

ماده ۱۲ - این قرارداد به تصویب خواهد رسید و از تاریخ مبادله اسناد تصویب که در کراچی به عمل می آید به موقع اجرا گذارده می شود.

تهران به تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۳۶ برابر با ۶ فوریه ۱۹۵۸

از طرف دولت جمهوری اسلامی	از طرف دولت شاهنشاهی
پاکستان	ایران

با توجه به مفاد قرارداد فوق الذکر، می توان گفت که خط مرز میان بلوچستان ایران و کشور پاکستان از قله مثلثاتی ملک سیاه کوه شروع می شود و به طول ۹۷۸ کیلومتر - ۷۲۱ کیلومتر خشکی، ۲۵۷ کیلومتر رودخانه‌ای - (۲۸) به سمت جنوب امتداد می یابد و به ساحل شمالی خلیج گواتر ختم می شود.

در تمام طول مرز تعداد ۲۵۶ علامت مرزی مشترکاً از طرف ایران و پاکستان نصب شده است. (۲۹) نقش مرزهای کنونی کشور جمهوری اسلامی ایران، همانند تمام مرزهایی که در قرون اخیر به وجود آمده است دقیق و مشخص است؛ زیرا مرزها بیشتر اوقات تثبیت شده و با نصب علایمی بر روی زمین مشخص گردیده است و عبور و مرور از آن طی تشریفات خاصی انجام می شود. جز منطقه مرزی عراق، و

افغانستان که به سبب اشکالات حاصله از تقسیم آب هیرمند، هنوز کاملاً بر طرف نشده است. بقیه خطوط مرزی ایران به علت تفاهم و روابط دوستانه با ممالک همجوار نقش خود را در جدا کردن ملتها از یکدیگر بخوبی ایفا می کنند و اگر چه ابتدا به صورت مرزهای تحمیلی به وجود آمده اند؛ اما امروزه مشخص کننده ملیت ایرانی از غیر ایرانی هستند. (۳۰)

ب - مرزهای رودخانه‌ای:

ایران و پاکستان جز مرزهای خشکی در منطقه بلوچستان، دارای ۲۵۷ کیلومتر مرز رودخانه‌ای به شرح زیر می باشند:

۱) رود تلخاب: این رود به گویش بلوچی «ته‌لاب» نامیده می شود و از کوههای جنوب شرقی زاهدان سرچشمه می گیرد و به رود لادز - که از سلسله جبال تفتان سرچشمه می گیرد - می ریزد. (۳۱) مرز ایران و پاکستان در این رود حدود ۹۳ کیلومتر است. (۳۲)

۲) رود نهنگ: این رودخانه که بسترش ناهموار و دارای صخره‌ها و سنگلاخها و پرتگاههای مهیبی است، یکی از مناطق سخت مرز ایران و پاکستان محسوب می شود. (۳۳) خط مرز در رودخانه نهنگ حدود ۱۵۳ کیلومتر است. (۳۴)

۳) رود ماشکل (ماشکید): این رود از دامنه‌های شمالی بم پشت رو به شرق جریان پیدا می کند و پس از مشروب ساختن دره سراوان از مرز می گذرد و در خاک پاکستان به رودخانه سیلابی رخشان می پیوندد. خط مرز در رود ماشکل حدود ۱۱ کیلومتر است. (۳۵)

ج - مرزهای دریایی:

بلوچستان ایران به علت مجاورت با دریای عمان حدود ۳۰۰ کیلومتر مرز دریایی دارد. سرحد جنوبی بلوچستان از گواتر شروع می شود و تا جاسک، از توابع استان هرمزگان، امتداد می یابد.

چون مرز دریایی يك کشور به ساحل دریا ختم نمی گردد و بر اساس قوانین و حقوق دریایی بین الملل هر کشوری می تواند بر مقداری از آبهای مجاور خود حق حاکمیت کامل داشته باشد، از این رو کشور ایران در خلیج فارس و دریای عمان، طبق اصلاح قانون آبهای ساحلی که در فروردین ماه سال ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م. به تصویب رسید، ادعای ۱۲ میل دریایی (یک میل دریایی برابر ۱۸۵۲ متر است) از آبهای ساحلی خود را دارد.

مراحل تحدید حدود فلات قاره میان ایران - عربستان، ایران - بحرین،... و عمان که هم مرز دریایی با بلوچستان است، تکمیل گردیده است و قراردادهایی میان کشورهای مذکور بسته شده است. در حال حاضر اختلافات میان ایران و عراق، ایران و کویت در مورد تحدید حدود سکوی ساحلی هنوز باقی مانده است. (۳۶)

پی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱ - سالنامه آماری سال ۱۳۶۳ کشور، ص ۳۱.
- ۲ - دره‌میرحیدر، مرزهای ایران در دوران تاریخ ایران، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۶، ص ۱.
- ۳ - همان مأخذ، ص ۲.
- ۴ - مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، چاپ مجلس، تهران ۱۳۱۰، ص ۵.
- ۵ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۶.
- ۶ - ربیع بدیعی، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، اقبال، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۰.
- ۷ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۹ - ۱۰.
- ۸ - ربیع بدیعی، همان کتاب، ص ۲۱ - ۲۲.
- ۹ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۱۵ - ۱۶.
- ۱۰ - ربیع بدیعی، همان کتاب، ص ۲۳.
- ۱۱ - دکتر ربیع بدیعی، ۸۵۰ کیلومتر ذکر نموده است، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۳۲.
- ۱۲ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۲۱ - ۲۲.
- ۱۳ - اطلاعات هفتگی، ش ۶۴۴ سال ۱۳ مورخ ۱۳۳۲/۹/۱۱، ص ۶.
- ۱۴ - اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۶۵.
- ۱۵ - احمد احتسابیان، جغرافیای کشورهای آسیای غربی و همجوار ایران، فردوسی، تهران، بدون تاریخ، ص ۲۰۷.
- ۱۶ - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، اقبال، تهران، ج ۳، بدون تاریخ، ص ۷۸۷.
- ۱۷ - اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۶۶ - ۶۷.
- ۱۸ - امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۳۵ - ۳۶.
- ۱۹ - ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد سوم، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶، ص ۹۵۲.
- ۲۰ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۳۹ - ۴۰.
- ۲۱ - ربیع بدیعی، همان کتاب، ص ۳۹ - ۴۰.
- ۲۲ - به نقل از جغرافیای مفصل ایران جلد دوم تألیف مرحوم دکتر مسعود کیهان، ص ۳۵ - ۳۸.
- ۲۳ - شاید منظور، قلعه سفید باشد که در مرزبندی اخیر، خراب و در وسط آن علامت مرزی نصب گردید.
- ۲۴ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۴۲ - ۴۳.
- ۲۵ - همان مأخذ، ص ۴۳ - ۴۵.
- ۲۶ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۰۳.
- ۲۷ - به نقل از کتاب سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ص ۱ - ۷ ضمیمه.
- ۲۸ - عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۲.
- ۲۹ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۱۰۹.
- ۳۰ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۲۴.
- ۳۱ - مجله یادگار سال ۳، ش ۴، ص ۳۲.
- ۳۲ - عباس جعفری، همان کتاب، ص ۲.

۳۳ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۱۲۵.

۳۴ و ۳۵ - عباس جمفری، همان کتاب، ص ۲.

۳۶ - دره‌میرحیدر، همان کتاب، ص ۲۴ - ۲۵.

فصل دوم

تقسیمات سیاسی بلوچستان

I - سابقه تقسیمات سیاسی در بلوچستان

تقسیمات کشوری ایران از قرن پنجم پیش از میلاد، با تأسیس سلسله هخامنشی (۵۵۶ - ۳۳۰ ق.م.) در سراسر فلات ایران از جمله بلوچستان آغاز می‌شود. نخستین تقسیمات سیاسی که در این دوره به عمل آمد، در زمان داریوش اول هخامنشی بود. در آن عهد، قلمرو سلطنت ایران، سرزمینی بسیار وسیع را شامل می‌شد و منطقه‌ای متصل و یک پارچه را فراگرفته بود که امروز «خاورمیانه، خاور نزدیک و آسیای مرکزی» خوانده می‌شود. (۱)

بر طبق نوشته‌های موجود، ایالت‌های ایران در روزگار داریوش، به دو دسته تقسیم شدند:

- نخست ایالت‌هایی که در فلات ایران بودند.

- دیگر آنها که در دامنه غربی زاگرس و پارس قرار داشتند.

بلوچستان در زمان هخامنشیان، یکی از ایالت‌های دسته فلات ایران، به نام «ماکا» محسوب می‌شد. (۲) داریوش در «کتیبه بیستون» و «تخت جمشید» از ممالک شرقی خود از جمله ماکا (مکران) نام برده است. (۳)

در زمان مقدونیه (اسکندر و جانشینانش) ۳۳۰-۳۱۲ ق.م.، نواحی شرقی کشور او - که شامل ایران و بخش‌هایی از آسیای میانه و هندوستان آنچه اصطلاحاً ساتراپ نشین‌های علیا نامیده می‌شود - از چهارده ساتراپ نشین تشکیل می‌شدند. گدروسیا (مکران و بلوچستان کنونی) به ضمیمه کشور اویتان یکی از ساتراپ نشین‌های مذکور بوده است. (۴)

در عهد سلوکیان (۳۱۲-۱۲۹ ق.م.) ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ نشین وجود داشته است. ساتراپ نشینها به «اپارخی» و «اپارخیها» به «هیپارخی» تقسیم می‌شدند. شاید هیپارخیها نیز به بخش‌های کوچکتری به نام «استاتما» تقسیم می‌شدند. در این دوره بلوچستان نیز یکی از ساتراپ نشینها بوده است. (۵) در دوران اشکانیان (۲۴۴ ق.م. - ۲۲۶ م.) مملکت اساساً به دو قسمت: یکی ممالک پارت و دیگری ممالک تابعه تقسیم می‌شد که ممالک تابعه خود به دو گروه تقسیم می‌شدند:

نخست گروه ممالکی که از ایالت‌های پارت به شمار می‌رفت و هر کدام دارای يك والی (وتیاکسا) بودند. و دیگر گروه ممالکی که تابع پارت بودند؛ ولی والی نداشتند، بلکه خود، پادشاهی داشتند که دست‌نشانده سلاطین اشکانی بود. سیستان و بلوچستان جزء ایالت‌ها یا ممالک پادشاه‌نشین بودند. (۶)

کشور ایران در عهد ساسانیان از لحاظ تشکیلات و تقسیمات کشوری به چهار بخش بزرگ تقسیم شده بود که هر بخش را «پادکسیان» یا «پاتکولی» می‌گفتند که زیر نظر برادرشاه یا یکی از افراد خانواده سلطنتی تحت عنوان «مرزبان» اداره می‌شد. بلوچستان در این زمان یکی از استان‌های بخش خاوری یا «پادکسیان خورآسان» محسوب می‌شد. (۷)

از زمان انقراض سلسله ساسانی (۶۴۱ م.) تا تشکیل دولت صفوی (۱۵۰۲ م.) تقسیمات کشور ایران، دستخوش تغییر و تحول بوده است. حمدالله مستوفی، سرزمین ایران را در دوره شاهان مغولی ایران، شامل بیست بخش دانسته است که مکران به همراه کرمان و هرمز یکی از این بخش‌ها بوده است. (۸)

در دولت صفوی، کشور ایران به چهار والی‌نشین و سیزده بیگلربیگلی‌نشین تقسیم گردید. (۹)

بلوچستان در این دوره، گاه تحت فرمان حکومت مرکزی بود و مدتی نیز جزء والی‌نشین سیستان محسوب می‌شد. (۱۰)

حکومت‌های بعدی همانند افشاریه، زندیه و حتی قاجاریه، بیشتر کار خود را به روال گذشته قرار داده بودند؛ چنان که در دوره نادرشاه افشار، تقریباً همان ترتیب گذشته حفظ شد. (۱۱)

II - تقسیمات سیاسی کنونی بلوچستان

فتحعلی شاه قاجار، در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری، ایران را به پنج ایالت و چند ولایت کوچک و بزرگ (درجه اول و درجه دوم) تقسیم کرد و این پنج ایالت - گاهگاهی عنوان «مملکت» نیز داشتند - عبارت بودند از: خراسان، آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و خوزستان. بلوچستان در این دوره جزء ولایت‌ها بود. (۱۲)

پس از استقرار مشروطیت و تصویب قانون تشکیل ایالت و ولایت در سال ۱۲۸۶ ش. / ۱۳۲۵ هـ.ق. ایران به چهار ایالت و دوازده ولایت تقسیم گردید. (۱۳)

بلوچستان و کرمان یکی از چهار ایالت را تشکیل می‌دادند. (۱۴) این تقسیمات تا سال ۱۳۱۶ ش. معتبر بود. در این سال مجلس شورای ملی، تقسیمات جدید کشور را تصویب کرد و دولت اجازه یافت که پس از مطالعات لازم مملکت را بر حسب وسعت و اهمیت به استان، شهرستان و بخش تقسیم کند. این کار عملی شد و ایران به ده استان و چهل و نه شهرستان تقسیم گردید. (۱۵) در این تقسیم بندی، بلوچستان جزء استان هشتم (کرمان) محسوب گردید. (۱۶)

از شهریور سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م. به بعد، تدریجاً تغییراتی در تقسیم بندی مذکور داده شد و مجوز آن هم پیش‌بینی‌های تجدید نظر در همان قانون بود، بر اساس آخرین تقسیم بندی که در سال ۱۳۳۹ ش. به عمل آمد، ایران به ۱۴ استان و ۹ فرمانداری کل و ۱۵۱ فرمانداری و ۴۵۹ بخش‌داری تقسیم شد. در این

تقسیم بندی، بلوچستان به همراه سیستان به صورت استان واحدی در آمد. (۱۷)
 در حال حاضر عملاً کشور ۲۴ استان دارد که در این تقسیم بندی نیز بلوچستان و سیستان، استان واحدی می باشند. بر اساس آخرین تقسیم بندی که توسط وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران در مهرماه ۱۳۶۵ ش. از مناطق و نواحی مختلف کشور، شده است، بلوچستان دارای ۵ شهرستان، ۱۰ شهر، ۱۸ بخش، ۶۳ دهستان و ۴۶۰۶ روستا می باشد. (۱۸)

طرح تفصیلی بلوچستان

مرکز: زاهدان

وسعت: ۱۷۳۴۶۱ کیلومتر مربع

جمعیت: ۹۳۰۶۷۳ (سرشماری مهرماه ۱۳۶۵)

تعداد شهرستان: ۵.

تعداد بخش

نام شهرستان	جمعیت	نام بخش
۱ - ایرانشهر	(۲۵۹۴۰۳ تن)	بزمان، بمبور، راسک و فیروزآباد، سرباز و مرکزی (ایرانشهر)
۲ - چابهار	(۱۴۳۲۷۳ تن)	دشتیاری، قصر قند، نیک شهر و مرکزی (چابهار)
۳ - خاش	(۸۰۹۸۰ تن)	نوڪ. آباد و مرکزی (خاش)
۴ - زاهدان	(۳۲۴۱۸۷ تن)	میرجاوه، نصرت آباد و مرکزی (زاهدان)
۵ - سراوان	(۱۲۲۸۳۰ تن)	جالق، زابلی، سیب و سوران و مرکزی (سراوان)

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲، دانشگاه تهران ۱۳۴۳، ص ۱۰۴۲.
- ۲- کاظم ودیعی، مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۸۴-۱۸۵.
- ۳- داندامایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۳۹.
- ۴- اشکانیان ص ۱۰ و آلفردوفن کوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، ترجمه کیکاوس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۳.
- ۵- همان مأخذ، ص ۲۰.
- ۶- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۱۸۶-۱۸۷.
- ۷- آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۱۳۲-۱۳۳.
- ۸ و ۹- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان کتاب، ص ۱۰۴۳.
- ۱۰- نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۲۶.
- ۱۱ و ۱۲- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان کتاب، ص ۱۰۴۳.
- ۱۳- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۴۱.
- ۱۴- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان کتاب، ص ۱۰۴۳.
- ۱۵- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۱۱۴.
- ۱۶- کاظم ودیعی، همان کتاب، ص ۱۹۶.
- ۱۷- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان کتاب، ص ۱۰۴۴.
- ۱۸- آمار نامه ۱۳۶۳ استان سیستان و بلوچستان، ص ۷ و مرکز آمار ایران، فرهنگ آبادیهای استان سیستان و بلوچستان، نتایج مقدماتی سرشماری مهرماه ۱۳۶۵.

فصل سوم

شهرستانهای بلوچستان

I - شهرستان ایرانشهر

الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت

شهرستان ایرانشهر در قسمت مرکزی بلوچستان بین ۲۷ درجه و ۱۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۴۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد، (۱) از شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به شهرستانهای خاش و سراوان، از جنوب به شهرستان چابهار و از مغرب به استان کرمان محدود است.

مساحت شهرستان ایرانشهر در حدود ۵۵۲۲۱ کیلومتر مربع می باشد. (۲) بلندی این شهرستان (مرکز شهرستان) از سطح دریا، بر مبنای سطح متوسط آب خلیج فارس ۵۷۰ متر، و فاصله هوایی آن تا تهران ۱۲۹۲ کیلومتر برآورد گردیده است. (۳) اختلاف ساعت تهران با ایرانشهر ۳۸ دقیقه است (تهران ساعت ۱۲ و ایرانشهر ساعت ۱۲ و ۳۸ دقیقه. (۴)

ایرانشهر از راه زاهدان به تهران حدود ۲۰۱۰، از راه زاهدان به کرمان ۸۷۷، تا خاش ۱۷۵، تا زاهدان ۳۶۶، تا سرباز ۱۲۵، تا زابلی (مگس) ۱۲۲، تا بزمان ۱۰۰، و تا بمپور ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. (۵) شهرستان ایرانشهر از سوی شمال و شرق به شعاع هجده کیلومتر کوهستانی است و در سمت جنوب آن، دشت و جنگل وجود دارد و غرب آن پوشیده از تپه‌های شنی پیوسته به هم است.

در ریگزارهای تپه‌های مذکور، درختان کهور زیادی مشاهده می شود. در جنوب ایرانشهر نیز جنگلی وجود دارد که تا کنار ریگزارهای غربی ادامه می یابد؛ طول این جنگل حدود ۵۵ کیلومتر و عرض آن حدود دو کیلومتر است. (۶)

در ایرانشهر، باران کم می بارد؛ اما گاه رگباری تند فرو می ریزد و در مدتی کوتاه سیلهای تند و خروشان راه می افتد. تابستانهای ایرانشهر گرم و سوزان است و حداکثر گرمای هوا در سال، ۴۶ درجه سانتی گراد، حداقل آن صفر درجه و حد متوسط درجه حرارت در سال، ۲۳ می باشد. (۷) در ماههای آذر و دی هوا کمی به سردی می گراید و از بهمن تا پایان اسفندماه ملایم و مطبوع می شود. متوسط میزان بارندگی سالانه حدود ۱۰۳ میلی متر برآورد گردیده است؛ (۸) ولی میزان بارندگی در سالهای ۱۳۶۲ ش. ۱۵۳/۵ و در

سال ۱۳۶۳ ش.، ۳۳/۵ میلی‌متر گزارش شده است. (۹)
رودخانه بمبور از نزدیکی ایرانشهر می‌گذرد و در شش کیلومتری جنوب غربی این شهر، در دو سمت رودخانه مزبور، جنگلی از درختان کهور، گز و کنار وجود دارد. شهرستان ایرانشهر در سال ۱۳۶۰ ش. ۷۶۵ قنات، ۴۴ چاه عمیق، ۳۰ چاه نیمه عمیق، ۵۴۵ چاه دستی معمولی و ۶۰۰ چشمه داشته است. (۱۰)

ب - سابقه تاریخی

شهرستان ایرانشهر از وسیعترین نواحی بلوچستان به شمار می‌رود و در دورانیهای گذشته مرکز سیاسی تمام بلوچستان بوده است. ایرانشهر تا زمان سلطنت رضاشاه، موسوم به «فهرج» (فهرج معرب بهره یا پوره است) بود؛ زیرا در کنار شهر باستانی «پوره» بنا گردیده است. در کتب زرتشتی این شهر به نام بهره (پهله) ذکر شده است. از آن جا که معرب پهله و بهره به معنای شهر بزرگ می‌باشد، بنا بر این ایرانشهر در قدیم مرکزیت داشته و تنها شهر بزرگ بلوچستان بوده است و به همین جهت آن را به نام مطلق شهر می‌خواندند. علاوه بر آن اسکندر مقدونی از این جا برای ازدواج با رخان (روشنک)، دوشیزه ایرانی، به راه افتاد؛ ولی وی پس از ازدواج با روشنک زیاد عمر نکرد و شش ماه بعد در «بابل» درگذشت. (۱۱)
ایرانشهر در زمان حمله اسکندر مقدونی به ایران و عبور او از بلوچستان، منطقه‌ای آباد و سرسبز و خرم بوده است؛ زیرا مورخان یونانی نوشته‌اند: «اگر آب و علف و خرمای بهره به داد قشون اسکندر نرسیده بود، حتی کسی باقی نمی‌ماند که خبر دهد اسکندر و سپاهیان‌ش کجا رفته‌اند و زیر کدام کوه شن دفن شده‌اند.»

به هر حال ایرانشهر از نظر تاریخی دارای اهمیت زیادی است؛ زیرا در همین نقطه بود که دو سردار اسکندر به نامهای کراتر و نآرک به او محلق شدند.

در زمان ناصرالدین شاه قاجار، والی کرمان و بلوچستان این ناحیه را خوش آب و هوا تشخیص داده و قلعه‌ای در آن احداث نموده است و از آن زمان به بعد بتدریج گسترش یافته و به صورت شهر درآمده است.

ج - ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی به اختصار

بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. شهرستان ایرانشهر دارای ۴۹۵۲۲ خانوار، شامل ۲۵۹۴۰۳ نفر جمعیت بوده است که از این عده ۴۰۸۳۵ نفر در نقاط شهری، ۲۱۳۱۱۸ نفر در نقاط روستایی سکونت داشته و ۵۴۵۰ نفر نیز غیر ساکن گزارش شده است. متوسط تعداد افراد خانوار (بُعد خانوار) در این شهرستان برابر ۵/۲۳ بوده است. این متوسط برای نقاط شهری ۵/۵۸، برای نقاط روستایی ۵/۱۸ و برای جمعیت غیر ساکن ۴/۹۸ به دست آمده است.

از ۲۵۹۴۰۳ نفر جمعیت شهرستان ایرانشهر ۴۲۴۳۳ (۱۶/۳۵٪) شاغل گزارش شده‌اند. نسبت افراد شاغل به کل جمعیت در نقاط شهری برابر ۱۳/۲۸٪ و در نقاط روستایی برابر ۱۶/۷۵٪ و در نقاط

غیر ساکن ۲۳/۹۲٪ بوده است.

نسبت با سوادان شش ساله و بیشتر از آن در شهرستان ایرانشهر ۲۶٪، برای نقاط شهری ۴۷/۸۳، برای نقاط روستایی ۲۲/۳۶ و برای جمعیت غیر ساکن ۲/۵۶٪ به دست آمده است. (۱۲)

از جمعیت کل این شهرستان، حدود ۹۹/۹٪ را مسلمانان و ۰/۱٪ را پیروان ادیان دیگر تشکیل می دهند.

زبان مادری اهالی ایرانشهر، بلوچی و فارسی است و پیرو دین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند. عده ای از آنان نیز دارای مذهب شیعه می باشند.

شهر ایرانشهر مرکز شهرستان ایرانشهر است و مرکز بازرگانی حومه و بخشهای تابعه نیز می باشد. کشاورزان محصولات خود را در این شهر می فروشند و اجناسی که مورد احتیاج آنان است از این محل خریداری می کنند.

محصولات زراعی ایرانشهر عبارتند از: خرما، مرکبات، موز، کنجد، حبوبات، گندم، ذرت، برنج. در بعضی از روستاها، باغ انگور و انار نیز وجود دارد. پرورش گوسفند، بز، گاو، اسب و شتر رواج دارد و دامداری و دامپروری در این شهرستان از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

بهره برداری از «راديو ایرانشهر» در سال ۱۳۵۶ ش، آغاز گردید. این راديو دارای دو فرستنده اصلی به قدرت ده کیلووات و دو فرستنده رزرو ده کیلوواتی می باشد که بر روی طول موج ۵۶۵ متر در شبانه روز حدود ۱۶ ساعت برنامه پخش می کند که روزانه سه ساعت آن برنامه بلوچی (یک ساعت تولید زاهدان) است و به مدت ۱۳ ساعت نیز برنامه های صدای جمهوری اسلامی ایران را رله می کند. (۱۳)

بیشتر روستاها و آبادیهای شهرستان ایرانشهر، دارای نامهای قدیمی پیش از تسلط اعراب می باشد همانند: چانف، بزمان، مسکوتان، گندمکان، پیپ، هوشیاب، گرگین، پیشین، دامن، کلگاه، کنگان، پیرکاج و غیره.

د - توابع شهرستان ایرانشهر

شهرستان ایرانشهر، بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش، دارای یک شهر، ۵ بخش، ۲۰ دهستان و ۱۹۶۱ آبادی است. به موجب تصویب نامه شماره ۸۳۸۷۶ مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۸ ش، دهستانهای آشار و ایرافشان از شهرستان سراوان منتزع و به شهرستان ایرانشهر ملحق گردیده است. در زیر به بخشهای تابعه این شهرستان بطور مختصر اشاره می شود:

(۱) - بخش بمپور: این بخش، در حدود ۱۷۶۳۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و میان ۲۷ درجه و ۱۱ دقیقه و ۳۵ ثانیه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۷ دقیقه و ۱۵ ثانیه طول شرقی قرار دارد. از شمال به دامن و بزمان، از جنوب به لاشار، از مشرق به ایرانشهر و از مغرب به کویر لوت محدود است. (۱۴) فاصله آن تا ایرانشهر ۲۵، تا بزمان ۹۳، تا دامن ۵۵، تا کارواندر ۱۱۹، تا خاش ۱۹۶، تا میرجاوه ۳۳۰ و تا زاهدان ۳۹۲ کیلومتر است.

هوای بمپور در زمستان نسبتاً مطبوع است؛ ولی از اوایل اردیبهشت، گرم و شرجی می شود. در تمام

سرزمین بلوچستان، بمبور به بدی آب و هوا شهرت دارد. (۱۵) شاهزاده فیروز میرزا در «سفرنامه کرمان و بلوچستان» خود می‌گوید: «آب بمبور بد و غلیظ است، مثل دوغ آب گچ می‌ماند و به آن غلظت روان است اگر در ظرفی بگذارند جرم آن مثل آب گچ فوراً ظاهر می‌شود و اگر در روز در یک جا بماند متعفن می‌گردد. بمبور زیاده از حد بد آب و هواست و ناخوشیهای بد و نوبه و تبهای بسیار سخت شدید.» (۱۶)

در باره وجه نام‌گذاری بمبور افسانه‌ای بر سر زبانهاست که می‌گویند: «بهمن»، پسر اسفندیار، بمبور را ایجاد کرده است؛ از این رو به «بهمن پور» معروف گردیده که تلفظ آن به مرور زمان تخفیف یافته و به صورت بمبور در آمده است. اما برخی بر این باورند که چون قلعه بمبور شباهت کاملی به قلعه بم دارد، نام بمبور بر آن گذارده شده است. (۱۷)

بمبور، یکی از نقاط قدیمی بلوچستان می‌باشد و سالیان دراز حاکم نشین بلوچستان بوده است و قلعه‌ای استوار و معتبر داشته است و بناهای آن را به پادشاهان پیش از اسلام نسبت می‌دهند. پاتینجر، از این قلعه تمجید نموده و گفته است که قلعه بمبور یکی از قلاع بزرگ آسیا می‌باشد.

در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی، نادرشاه افشار، نظیرخان براهویی را حکمران بلوچستان کرد؛ او هم بمبور را مرکز حکومت خود نمود. بمبور با آن که مرکز بخشی بیش نیست، اما ماجراهای بسیاری بر آن گذشته است که هر یک از آنها، خود، نقطه عطفی در تاریخ و احساس مردم آن سامان به شمار می‌رود. بمبور از قدیم مقر ساختاری نظامی ارتش ایران بوده است و قاجارها از این نقطه بر تمامی مکران نظارت می‌کرده‌اند.

سردار سعیدخان شیرانی و سردار امیر دوست محمدخان، رئیس طایفه بارکزیایی، که هر دو حکومت تمامی خطه بلوچستان را در دست داشته‌اند، بمبور را مرکز حکمرانی خود قرار داده بودند و به همین جهت املاک آن همیشه خالصه بوده است؛ ولی اخیراً دولت، املاک خالصه را به زارعان واگذار نموده است. ناصرالدوله، پسر فیروز میرزا نصرت‌الدوله، که در فاصله سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۹ ه. ق. والی کرمان و بلوچستان بوده است؛ پس از کسب اجازه از ناصرالدین شاه، به جای بمبور، فهرج (ایران شهر کنونی) را مرکز حکومت بلوچستان قرار داد و از آن زمان، اهمیت و آبادی این بخش کاهش یافت. (۱۸)

برخی از پژوهشگران، بر این باورند که بمبور و قلعه آن در زمان ساسانیان آباد بوده است و در این دوره، زرتشتیان توانستند جلو پیشرفت دو مذهب را بگیرند: مذهب مسیحی را در کنار شط فرات، و مذهب بودایی را در کنار «هیرمند» (کناره‌های علیای هیرمند در افغانستان). بمبور با وضع استراتژیکی خاص خود و مجاورت با هندوستان، توانسته است از لحاظ جلوگیری از مذهب بودایی نقش مؤثری بازی کند. (۱۹)

بخش بمبور در سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۱۹۱۶۱ خانوار شامل ۹۳۳۳۲ نفر جمعیت بوده است. در مهرماه ۱۳۶۵ ش.، بعد خانوار در این بخش ۴/۸۷٪، تعداد جمعیت شش ساله و بالاتر آن ۶۸۶۵۵ نفر، تعداد با سوادان ۱۵۱۱۰ نفر (با سوادان ۲۲٪) و تعداد شاغلان آن ۱۶۲۹۶ نفر (درصد اشتغال ۴۶/۱۷) بوده است. (۲۰) این بخش در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۰۵۲ آبادی بوده است.

مراع پیرامون بمبور برای تعلیف دامها مساعد و مورد استفاده اهالی می‌باشد. کشاورزی این بخش نسبت

به دیگر نقاط، پیشرفتهایی نموده است و میزان محصولی که به دست می‌آید رضایت بخش است. دهستانهای بخش بمبور عبارتند از:

اول - دهستان بمبور: این دهستان دارای ۲۸۵۹ کیلومتر مربع مساحت می‌باشد و در ۲۵ کیلومتری غرب ایرانشهر کنار جاده شوسه ایرانشهر به چابهار قرار دارد. این دهستان که مرکز بخش بمبور است، دارای يك خیابان به نام بمبور می‌باشد که توسط اداره راه و ترابری بلوچستان ایجاد گردیده است. ساختمانهای این دهستان قدیمی و بیشتر از چوب و حصیر ساخته شده است. این دهستان در مهرماه ۱۳۶۵ ش.، دارای ۵۷ روستا و ۴۰۲۱ خانوار شامل ۲۳۱۶۸ نفر جمعیت بوده است و محصولاتش غلات، خرما، ذرت و لبنیات است.

دوم - دهستان بنت^۲: که ۲۹۵۵ کیلومتر مربع مساحت دارد (۲۱) و در غرب بخش نیک شهر، از توابع شهرستان چابهار، واقع شده است. از شمال به دهستان فنوج، از مشرق به دهستان ملوران، از جنوب به دهستان کنارک و از مغرب به دهستان سرمشک (۲۲) شهرستان کهنوج از توابع استان کرمان محدود است. بنت ناحیه‌ای است کوهستانی و گرمسیر که آب مشروب آن از کاریز، رودخانه و چشمه تأمین می‌شود. (۲۳)

افضل الملك کرمانی می‌گوید: «میان بنت و بشاگرد کوهی است معروف به «آهن کوه» که در آنجا معدن مس است، زیرا از شکافهای کوه مذکور، مس بیرون می‌آید.»

محصولات روستاهای دهستان بنت، باقلا، جو، برنج، ذرت، عدس، کنجد، گندم و خرما است. شترهای بنت، بزرگ جثه ولی کم طاقت می‌باشند. در این دهستان به علت این که خانه‌ها در کنار برنج زارها و مردابها بنا گردیده است، پشه زیاد است و دامها نیز آسایش ندارند. (۲۴)

دهستان بنت در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۹۷ روستا و ۲۸۰۶ خانوار شامل ۱۲۱۹۲ نفر جمعیت بوده است. (۲۵)

سوم - دهستان چانف^۳: که با مساحتی در حدود ۴۷۵۲ کیلومتر مربع (۲۶) در جنوب شهرستان ایرانشهر واقع است. از طرف شمال به دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان ایرانشهر، از جنوب به بخشهای قصرقند و نیک شهر، از توابع شهرستان چابهار، از مشرق به دهستانهای سرباز و پارود و از مغرب به دهستان لاشار محدود است.

این دهستان، کوهستانی است، هوای آن گرمسیری، ولی از سایر نقاط شهرستان ایرانشهر سردتر و بهتری می‌باشد و دارای يك رودخانه به نام «خواجه» است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۳۷ روستا و ۳۵۸۸ خانوار شامل ۱۷۵۵۳ نفر جمعیت بوده است. (۲۷)

در چانف انار، پرتقال، لیمو و نارنگی بسیار ممتازی به دست می‌آید که با بهترین پرتقال و نارنگی لبنان رقابت می‌کند. سایر محصولات آن خرما، غلات، لبنیات و ذرت است. زبان مردم چانف بلوچی و مذهب آنان، سنی حنفی و راههای آن عموماً مالرو می‌باشد.

چهارم - دهستان فنوج^۴؛ با مساحت ۲۲۰۶ کیلومتر مربع در دامنه جبال کوه سفید و در حد بالای حوزه آبریز رودخانه «رابج» واقع است. از طرف شمال به دهستان مسکوتان و بخش بزمان، از جنوب به دهستان بنت، از مشرق به دهستان لاشار و از مغرب به دهستان سرمشک شهرستان کهنوج از توابع استان کرمان محدود می‌باشد و ارتفاع آن از سطح دریا ۸۰۰ متر است.

راه ارتباطی فنوج، جاده‌ای است خاکی به طول ۹۰ کیلومتر از روستای اسپکه که در ۱۲۰ کیلومتری شهرستان ایرانشهر قرار دارد و راه ارتباطی فنوج و بنت نیز جاده‌ای مالرو، در پیچ و خم رودخانه رابج است. این رودخانه در ناحیه فنوج به نام رودخانه فنوج و در نزدیکی بنت به اسم رودخانه بنت نامیده می‌شود. هوای دهستان فنوج، هنگام وزیدن باد، نسبت به نقاط مجاور مطبوع است. روستای فنوج، مرکز دهستان در دامنه یکی از سلسله جبال کوه سفید به نام «لندهور»^۵ قرار گرفته است. (۲۸) جمعیت دهستان فنوج در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۸۳ روستا، ۳۸۲۴ خانوار شامل ۱۷۴۵۵ نفر بوده است.

کشاورزی آن با رونق و خرمایش شهرت دارد. محصولات عمده این دهستان برنج، گندم، خرما، لبنیات، ذرت و تنباکو می‌باشد. پرورش طیور خانگی و دام در این ناحیه رواج و رونق دارد.

پنجم - دهستان لاشار^۶؛ با ۲۷۶۷ کیلومتر مربع مساحت در جنوب بمپور قرار دارد و راه شوسه بمپور به چابهار از وسط آن می‌گذرد و حدود آن بدین شرح است:

از طرف شمال به دهستان بمپور، از مشرق به دهستان چانف، از مغرب به دهستانهای مسکوتان و فنوج و از جنوب به بخش نیک شهر محدود است.

این دهستان در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۸۹ آبادی و ۲۷۴۲ خانوار شامل ۱۳۳۷۵ نفر جمعیت بوده است. محصول آن برنج، ذرت، گندم، خرما، باقلا و عدس است و در بعضی از آبادیهای این دهستان انگور، انار و مرکبات نیز به دست می‌آید. (۲۹)

ششم - دهستان مسکوتان^۷؛ که با ۱۱۹۱ کیلومتر مربع (۳۰) در جنوب غربی بمپور واقع گردیده است و از طرف شمال به دهستان بمپور و بخش بزمان، از مشرق به دهستان لاشار، از مغرب به بخش بزمان محدود است.

این دهستان در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۶۷ روستا و ۱۲۶۶ خانوار شامل ۵۶۹۳ نفر جمعیت بوده است. (۳۱)

روستاهاى این دهستان همه در کوهستان هستند و جز سه آبادی که از رودخانه، آبیاری می‌شوند همه کاریز دارند. در این دهستان پرورش گوسفند، بز، گاو، اسب و الاغ رواج دارد و محصولاتش برنج، ذرت، گندم و خرماست.

راههای دهستان مسکوتان، مالرو می‌باشد و راه شوسه ایرانشهر - چابهار از این دهستان می‌گذرد.

4- fannū

5- landehur

6- lāšāu'r

7- maskutān

اهالی آن جا از طایفه «حوت» هستند.

هفتم - دهستان ملوران^۸: که با ۹۰۰ کیلومتر مربع در جنوب غربی بمپور واقع شده است که از شمال به دهستانهای لاشار، و فنج، از مشرق به بخش نیک شهر، از مغرب به دهستان بنت و از جنوب به دهستان کالک از توابع بخش مرکزی شهرستان چابهار محدود است.

اهالی این دهستان از طایفه شیرانی و پیرو دین مبین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند. زبان آنان بلوچی است و به زراعت و گلهداری مشغولند. (۳۲)
این دهستان در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۲۲ آبادی و ۹۱۴ خانوار شامل ۳۸۹۶ نفر جمعیت بوده است.

۲) بخش بزمان^۹: این بخش با ۲۲۴۱۳ کیلومتر مربع مساحت، (۳۳) در شمال غربی ایرانشهر و در دامنه‌های جنوبی آتشفشان معروف بزمان قرار دارد و از لحاظ مساحت وسیعتر از سایر بخشهای شهرستان ایرانشهر است. از سمت شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به بخش مرکزی ایرانشهر و حومه، از جنوب به بخش بمپور و از مغرب به شهرستان جیرفت استان کرمان محدود است.
فاصله بزمان تا خاش ۱۶۸ کیلومتر، تا ایرانشهر ۸۰ کیلومتر و تا بمپور ۹۳ کیلومتر است. (۳۴) بخش بزمان نسبت به وسعت خاکش از نقاط کم جمعیت بلوچستان است و بیشتر ساکنان آن دارای مذهب شیعه هستند. جمعیت این بخش در سال ۱۳۶۵ ش. ۵۶۴۴ خانوار شامل ۳۰۶۹۷ نفر بوده است. (۳۵)
این بخش دارای آب فراوانی است؛ ولی زمینهای آن برای کشت مستعد نیست. هوای آن، نسبت به بیشتر نقاط بلوچستان بهتر و معتدل تر است؛ ولی هنگام وزش باد بخاطر حرکت ریگهای روان، فضا همانند شب تیره می شود.

در ارتفاعات بزمان درختان بنه، بادام کوهی و انواع پرندگان، بزکوهی و آهو فراوان است و جمازهای آن جا به سرعت و استقامت مشهورند.
در غرب بزمان رودخانه کوچکی جریان دارد که از کوه «خضر» سرچشمه می گیرد که در قسمتی از مسیر خود به نام «رستا» و در قسمت دیگر به اسم «کهور» معروف است.

ستوان هنری پاتینجر، عضو اداره کمپانی هند شرقی، - که در سال ۱۸۱۰ م. ۱۱۸۹ ش. از بزمان عبور نموده است - آن جا را چنین توصیف کرده است: «بزمان در میان نخلستان خرما و در نزدیک کوه، خودنمایی می کرد. من در زیر سایه خنک و بسیار زیبای درخت گردویی بزرگ و پر شاخ و برگ، توقف کردم؛ چاه آب گرمی دارد که در مرکز آن لوله‌ای استوانه‌ای از آجر قرمز پخته ساخته شده بود و داخل آن هم پراز آب بود و از دهانه آن به قطران انسان و بشدت آب جوش خارج می شد. آب بقدری گرم بود که جرأت نکردم دست خود را در آن آب جوشان فرو برم؛ از این نقطه به بعد جویی، با آب زلال تشکیل می گردید... من به فاصله پنج یارد از منبع اصلی به داخل جوی رفته و آب تنی کردم. آب را ولرم و مطبوع یافتم که با بوی شدید گوگرد همراه بود... بلوچ‌ها این آب را ملین و مسهل می دانند و نیز آن را داروی مؤثر و خاص درمان بیماریهای پوستی می شناسند.»

مردمان آن حدود بر این باورند که در زمانی بسیار دور به جای بزمان امروزی و یا در نزدیک آن شهری وجود داشته است که ساکنان آن گبر (زرتشتی) بوده‌اند و این جماعت به منظور تأمین آب گرم برای حمام، این مجرای زیر زمینی را ساخته‌اند. (۳۶)

محصولات بخش بزمان، گندم، جو و ذرت است. نخل خرما در اغلب نقاط و پرتقال و لیموترش در بعضی جاها به عمل می‌آید. زراعت برنج انحصار به نقاطی دارد که آب فراوان دارد و استعداد زراعتی زمین خوب است. حیوانات اهلی بخش بزمان، گاو، گوسفند، بز، شتر است. این بخش بر اساس سرشماری سال ۱۳۶۵ دارای ۲ دهستان و ۲۳۸ آبادی است. دهستان «آب رئیس» با ۸۵۷۱ کیلومتر مربع مساحت، خالی از سکنه گزارش شده است. دهستانهای بخش بزمان عبارتند از:

اول - دهستان بزمان: این دهستان با ۶۶۴۲ کیلومتر مربع در شمال غرب بمپور و در ۸۰ کیلومتری غرب ایرانشهر واقع گردیده است که از شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به شهرستان خاش، از مغرب به دهستان دلگان و از جنوب به دهستان بمپور محدود است. دهستان بزمان در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۸۴ آبادی و ۱۱۷۶ خانوار شامل ۶۵۲۴ نفر جمعیت بوده است. (۳۷)

این دهستان، مرکز بخش و محل اقامت بخشدار و پاسگاه ژاندارمری و سایر ادارات است. محصول آن غلات، خرما، لبنیات می‌باشد و شغل اهالی کشاورزی و گلهداری است.

دوم - دهستان دلگان^۱: این دهستان در جنوب غربی بزمان واقع شده است و حدود ۷۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و حدود آن بدین شرح است:

از طرف شمال به بخش فهرج از شهرستان بم، از مشرق به دهستان بزمان، از مغرب به شهرستان کهنوج از استان کرمان و از جنوب به دهستانهای مسکوتان و فنوج محدود است.

دهستان دلگان ناحیه‌ای است جلگه‌ای و هوای آن گرمسیری می‌باشد. آب روستاهای آن از قنات و چاه تأمین می‌شود. شغل مردان زراعت و گلهداری می‌باشد و زنان نیز کرباس، گلیم و... می‌بافند. (۳۸) در این دهستان گندم ممتازی به عمل می‌آید؛ ولی خرما و ذرت در اغلب سالها آفت می‌بیند. دهستان دلگان در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۵۴ آبادی و ۴۴۶۸ خانوار شامل ۲۴۱۷۳ نفر جمعیت بوده است.

۳) بخش راسک و فیروزآباد: بخش راسک با ۲۹۲۴ کیلومتر مربع (۳۹) در جنوب شرقی ایرانشهر، کنار مرز پاکستان واقع گردیده است. از طرف شمال به بخش سرباز و بخش سیب و سوران، از مشرق به کشور پاکستان، از جنوب به بخش دشتیاری از شهرستان چابهار و از مغرب به بخش قصرقند محدود است.

برخی از پژوهشگران بر این باورند که شهر راسک در قرون وسطی به سبب حاصلخیزی حومه و روستای آن که «الخروج» نام داشت مهم بوده است؛ ولی از کتب تاریخی و جغرافیایی قدیم معلوم و محقق

نمی‌شود که این محل همان باشد که امروز به این نام موسوم است. (۴۰)
 بطور کلی ناحیه‌ای کوهستانی و دارای آب و هوای گرمسیری است. مرکز این بخش روستای راسک می‌باشد که در کنار رودخانه سرباز قرار دارد.
 آب مشروب روستاهای آن از رودخانه، چشمه و قنات تأمین می‌شود. محصولات عمده آن غلات، خرما، برنج و لبنیات است.

بخش راسک و فیروزآباد در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۲ دهستان و ۵۱ آبادی و ۲۴۹۱ خانوار شامل ۱۳۵۲۹ نفر جمعیت بوده است. دهستانهای این بخش به شرح زیر است:
 اول - دهستان پیشین^{۱۱}، با ۸۶۲ کیلومتر مربع مساحت در ۴۲ کیلومتری جنوب شرقی دهستان راسک در مرز پاکستان واقع است. پیشین منطقه‌ای جلگه‌ای و گرمسیری می‌باشد. زبان مردم آن بلوچی و مذهب آنان سنی حنفی است. آب مشروب دهستان پیشین از رودخانه می‌باشد و محصولات آن غلات، خرما، لبنیات است. شغل مردم آن کشاورزی و دامداری است. این دهستان در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۲۸ روستا و ۱۱۳۴ خانوار شامل ۵۹۵۴ نفر جمعیت بوده است.

سد مخزنی پیشین برای توسعه بهره‌برداری از منابع آب و خاک در حوزه آبریز رودخانه سرباز در دهستان مذکور احداث شده است.
 دوم - دهستان راسک^{۱۲}، با ۲۰۶۲ کیلومتر مربع مساحت در جنوب غربی ایرانشهر واقع شده است و حدود آن بدین شرح است:

از سوی شمال به دهستان پارود از بخش سرباز، از مشرق به دهستان پیشین، از مغرب به بخش قصرقند از شهرستان چابهار، از جنوب به بخش دشتیاری از شهرستان چابهار.
 روستای راسک در کنار رودخانه سرباز واقع است. محصولات آن غلات، خرما، برنج، لبنیات می‌باشد. شغل اهالی آن گله‌داری و کشاورزی است. راههای ارتباطی آن بیشتر مالرو، و زبان مادری مردم آن بلوچی و اندکی اردو می‌باشد. دین آنان اسلام و مذهبشان سنی است.
 دهستان راسک در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی ۲۳ روستا و ۱۳۵۷ خانوار شامل ۷۵۷۵ نفر بوده است.

۴) بخش سرباز^{۱۳}: بخش سرباز با ۸۵۷۱ کیلومتر مربع در جنوب شرقی شهرستان ایرانشهر و در نوار مرزی ایران و پاکستان بین ۲۶ درجه و ۳۵ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض شمالی و ۶۱ درجه و ۱۵ دقیقه و ۴۵ ثانیه طول شرقی قرار گرفته است (۴۱) و دارای ۶ دهستان و ۴۴۵ آبادی می‌باشد.
 از طرف شمال به دهستان حومه ایرانشهر و بخش زابلی، از جنوب به بخش راسک و فیروزآباد، از مشرق به بخش سیب و سوران و مرز پاکستان، از مغرب به بخش قصرقند از شهرستان چابهار و بخش بمبور محدود گردیده است. جمعیت این بخش در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. ۹۹۰۶ خانوار شامل ۵۴۴۵۹ نفر بوده است.

مرحوم شیخ محمود افضل الملك کرمانی که در سال ۱۳۱۵ هـ. ق. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، به اتفاق غلامرضاخان آصف الدوله، حاکم کرمان، به بلوچستان مسافرت نموده است می‌گوید: «بلوک سر باز، کوهستان زیاد دارد و بهترین بلوکات بلوچستان است. اهالی آن جا در امر زراعت و رعیتی مهارت دارند. مرکبات [آن] خصوصاً لیموی آب و نارنج، کمال تعریف [را] دارد. صد حیف که صاحب دلسوزی ندارد؛ بلکه هیچ جای ایران صاحب ندارد. (۴۲)

بیشتر روستاهای بخش سر باز در امتداد و بر دو کناره رودخانه سر باز واقعند. آب و هوای سر باز گرم و سوزان و به هنگام باریدن باران، مرطوب است. در فصل تابستان گرمی هوا در روز به ۴۷ و در شب به ۳۸ درجه می‌رسد. زمستانها در روز از ۲۵ درجه کمتر نمی‌شود.

رود سر باز از ارتفاعات شمالی این بخش سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از کوهها در دره‌ای به طول ۲۱۰ کیلومتر جریان می‌یابد. قسمتی از بستر این رود شنی است؛ به همین سبب در بعضی جاها، آب رودخانه، داخل شن و ریگ فرو می‌رود و ناپدید می‌گردد و هنگامی که به زمین سفت می‌رسد به صورت چشمه، می‌جوشد. پهنای متوسط رودخانه مذکور حدود ۷۰ متر است؛ این رودخانه بخشی از اراضی دهستان باهوکللات را مشروب می‌کند و پس از پیوستن با چند رود کوچک دیگر در کنار بندرگواتر به دریای عمان می‌ریزد.

بطور کلی دهستانهای بخش سر باز در دامنه کوهستانها واقع شده‌اند و بیشتر آنها از رودخانه و تعدادی نیز از چشمه آبیاری می‌شوند.

این بخش به علت عوامل طبیعی و عدم کوشش و تلاش اهالی، جنگل و مراتع بسیار ندارد، از این رو گله‌داری و پرورش دام نیز پیشرفتی ننموده است و شترداری و تربیت سایر حیوانات اهلی در این ناحیه محدود است. محصولات بخش سر باز، باقلا، برنج، گندم و خرما می‌باشد. در برخی از روستاها، انگور، انار و بعضی از انواع مرکبات نیز به دست می‌آید. در کوهستان، شکار کوهی و کبک و تیهو وجود دارد، پلنگ نیز در ارتفاعات سر باز دیده شده است.

عده‌ای از اهالی سر باز، همه ساله برای کار به کشورهای کویت و پاکستان می‌روند و مایحتاج زندگانی خود و خانواده‌های خویش را از آن جا تأمین می‌کنند.

مرکز بخش تا ایرانشهر ۱۲۵، تا زابلی ۱۱۶، تا راسک ۶۲، تا باهوکللات ۱۵۷، تا چابهار ۲۵۸، تا خاش ۲۵۴، تا قصر قند ۱۶۸، تا نیک شهر ۲۲۸ کیلومتر است. (۴۳) دهستانهای بخش سر باز به شرح زیر است:
اول - دهستان آشمار^{۱۴}، با ۷۸۵ کیلومتر مربع مساحت در ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی سوران و کنار راه ایرافشان به سوران واقع است. از طرف شمال به دهستان «کنت» از بخش سیب و سوران به شهرستان سراوان، از جنوب به دهستانهای پیشین و پارود، از مشرق به دهستان ایرافشان و از مغرب به دهستانهای نسکند، مینان و پارود محدود است.

این دهستان بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۶۱ آبادی و ۱۱۰۳ خانوار شامل ۶۵۳۷ نفر جمعیت بوده است. آب مصرفی و زراعی آن از قنات تأمین

می شود و محصولاتش غلات، خرما، ذرت، لبنیات می باشد.

دوم- دهستان ایرافشان^{۱۵}، با ۲۱۵۹ کیلومتر مربع در جنوب سوران و کنار مرز پاکستان واقع است. از طرف شمال به دهستان «هیدوج» از بخش سیب و سوران به شهرستان ایرانشهر، از مشرق به دهستان «ضیایی» بخش مرکزی سراوان، از مغرب به دهستان آشار و از جنوب به کشور پاکستان محدود است. هوای این دهستان گرمسیری و آب روستاهای آن از قنات، چشمه و رودخانه تأمین می شود. جمعیت آن بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. بالغ بر ۸۳۱ خانوار شامل ۴۰۳۵ تن بوده است. محصول عمده دهستان ایرافشان غلات، ذرت، خرما و لبنیات می باشد. این دهستان از ۷۰ آبادی تشکیل گردیده است.

سوم- دهستان پارود^{۱۶}، با ۲۰۷۵ کیلومتر مربع مساحت در ۳۱ کیلومتری جنوب سرباز واقع است. از سمت شمال به دهستانهای مینان و سرباز، از مشرق به دهستان آشار، از مغرب به دهستان چانف از بخش بمپور و از جنوب به دهستان راسک از بخش راسک و فیروزآباد محدود است.

دهستان پارود، ناحیه‌ای کوهستانی و آب و هوای آن گرمسیری است و آب آن از رودخانه تأمین می شود. محصولات عمده این دهستان گندم، جو، برنج، ذرت و خرما می باشد. (۴۴) بعضی از آبادیها، انار نیز دارد. این دهستان در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۰۸ روستا و ۳۴۸۳ خانوار شامل ۱۸۸۵۶ نفر جمعیت بوده است.

چهارم- دهستان سرباز^{۱۷}، با ۲۳۸۸ کیلومتر مربع مساحت در ۸۶ کیلومتری جنوب شرقی ایرانشهر، کناره راه ایرانشهر پیشین قرار دارد و از سمت شمال به شهرستان سراوان و دهستانهای ابتر و حومه از بخش مرکزی، از مشرق به دهستانهای نسکند و مینان، از مغرب به دهستان چانف از بخش بمپور و از جنوب به دهستان پارود محدود است. مرکز آن روستای سرباز می باشد که دارای یک قلعه مخروبه است. دهستان سرباز در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۰۳ آبادی و ۲۰۱۲ خانوار شامل ۱۱۳۶۴ نفر جمعیت بوده است. محصولات عمده آن غلات و خرما می باشد.

پنجم- دهستان مینان^{۱۸}، با ۳۵۶ کیلومتری مربع در ۱۰ کیلومتر شرق سرباز، کناره راه سرباز- زابلی قرار دارد. آب و هوای آن گرمسیری و آبش از رودخانه تأمین می شود. محصولات این دهستان، غلات، برنج، خرما و لبنیات، و شغل مردم آن کشاورزی و گلهداری است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۵۳ آبادی (۴۵) و ۱۳۳۸ خانوار شامل ۷۱۵۰ نفر جمعیت بوده است.

ششم- دهستان نسکند^{۱۹}، با ۸۰۸ کیلومتر مربع مساحت در جنوب غربی شهرستان سراوان قرار دارد. از طرف شمال به دهستان زابلی از بخش زابلی شهرستان سراوان، از مشرق به دهستان کنت از بخش سیب و سوران شهرستان سراوان و دهستان آشار، از مغرب به دهستان سرباز و از جنوب به دهستان مینان محدود

15- irafshān

18- minān

16- Sarbāz

16- pārud

19- naskand

است.

آبادیهای این دهستان همه در دامنه کوهستانها می باشند و جز دورستا که کاریز دارند و يك آبادی که از رودخانه مشروب می شود، سایر روستاها از چشمه آبیاری می شوند. دهستان نسکند بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۵۰ آبادی و ۱۱۳۹ خانوار شامل ۶۵۱۷ نفر جمعیت بوده است. (۴۶)

۵) بخش مرکزی: بخش مرکزی شهرستان ایرانشهر با ۳۶۸۳ کیلومتر مربع مساحت (۴۷) در شرق شهرستان مذکور قرار دارد. از طرف شمال به شهرستان خاش، از مشرق به شهرستان سراوان، از مغرب به بخش بمپور و از جنوب به بخشهای سرباز و بمپور محدود است.

این بخش بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۳ دهستان، ۱۷۵ آبادی، ۳۹۱۵ خانوار شامل ۲۱۱۰۱ نفر جمعیت بوده است. (۴۸) دهستانهای بخش مرکزی به شرح زیر است. اول - دهستان ابتر^۲، دارای ۱۵۵۲ کیلومتر مربع وسعت می باشد و از طرف شمال به دهستان «ایرندگان» از بخش مرکزی شهرستان خاش، از مشرق به دهستان زابلی از توابع بخش زابلی شهرستان سراوان، از مغرب به دهستان دامن و از جنوب به دهستان سرباز از بخش سرباز و دهستان حومه از بخش مرکزی ایرانشهر محدود است. این دهستان در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۸۷ آبادی، ۱۳۳۵ خانوار شامل ۶۹۱۴ نفر جمعیت بوده است.

دهستان ابتر، چون در دامنه ارتفاعات شمالی ایرانشهر قرار دارد، آب و هوایش اندکی از این شهرستان بهتر است، بارانهای آن تند و کم دوام و اغلب با رعد و برق همراه است. آب روستاهای آن از کاریز تأمین می شود و محصول عمده آن عبارتند از: غلات، ذرت، برنج، لبنیات و خرما. آب و هوای این دهستان برای پرورش مرکبات مستعد است. تربیت نخل نیز یکی از منابع اقتصادی و غذایی مردم این ناحیه می باشد. صنایع دستی مردم ابتر گلیم، جوال مویی و حصیر است و نوعی سربایی نیز از برگ خرما و درختی شبیه آن درست می کنند.

پاتینجر که در ماه آوریل سال ۱۸۱۰ م. / ۱۱۸۹ ش. از ابتر دیدن نموده است می گوید: «شهرهای ابتر و فهرج (ایرانشهر امروزی) کوچکند؛ ولی بسیار پاکیزه است و خوب ساخته شده اند؛ اولی ۲۵۰ خانه و دومی ۴۰۰ خانه دارد که در هر دو شهر خانه‌ها در میان نخلستانها پراکنده اند. نخلستانها مهمترین منبع در آمد محل بوده و در آمدی سرشار برای مالکان درختان و باغها تأمین می نمایند شاه مهرباب خان در این حوالی پر قدرت ترین رئیس است؛ قشون دائمی او شش هزار نفرند.» (۴۹)

دوم - دهستان حومه، ۱۱۳۲ کیلومتر مربع مساحت دارد و در جلگه واقع است. از سوی شمال به دهستانهای ابتر و دامن، از مشرق به دهستان سرباز از بخش سرباز، از مغرب به دهستان بمپور و از جنوب به دهستان چانف محدود است، آب این دهستان از رودخانه و قنات تأمین می شود و محصولات عمده آن ذرت، گندم و خرماست.

دهستان حومه در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۳۸ آبادی، ۱۳۱۸ خانوار شامل ۶۸۴۴ نفر جمعیت بوده است.

سوم - دهستان دامن^{۲۱}، با ۹۹۹ کیلومتر مربع وسعت در حدود ۱۹ کیلومتری شمال ایرانشهر کنار جاده ایرانشهر - خاش واقع گردیده است و از شمال به شهرستان بمبور و دهستان بزمان و از جنوب به دهستان حومه محدود شده است.

دامن، منطقه‌ای است جلگه‌ای، ولی قسمت علیای آن (شمال) کوهستانی است. آب آن از رودخانه، چشمه و کاریز تأمین می‌گردد.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۵۰ آبادی، ۱۲۶۲ خانوار شامل ۷۳۴۳ نفر جمعیت بوده است (۵۰). تمام آبادیها بوسیله خانه‌های پراکنده‌ای که در میان مزارع و نخلستانها می‌باشند، به هم پیوسته‌اند. محصول آن برنج، ذرت، گندم و خرماست.

II - شهرستان چابهار

الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت

شهرستان چابهار^{۲۲}، با مساحتی در حدود ۲۹۶۵۵ کیلومتر مربع در ۲۵ درجه و ۱۷ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۳۷ دقیقه و ۴۵ ثانیه طول شرقی به مبدأ گرینویچ (۵۱) واقع شده است و ارتفاع آن از سطح دریا بر مبنای متوسط آب خلیج فارس ۱۰ متر می‌باشد و فاصله هوایی آن تا تهران ۱۴۵۶ کیلومتر برآورد گردیده است. (۵۲) شهرستان چابهار، از طرف شمال به شهرستان ایرانشهر، از مشرق به پاکستان، از جنوب به دریای عمان و از مغرب به جاسک از توابع استان هرمزگان، محدود است. اختلاف ساعت چابهار با تهران ۳۷ دقیقه می‌باشد (تهران ساعت ۱۲ و چابهار ساعت ۱۲ و ۳۷ دقیقه). فاصله چابهار به تهران از طریق زاهدان و کرمان ۲۴۰۶، تا کرمان از طریق زاهدان ۱۲۷۳ و تا زاهدان ۷۵۶ کیلومتر است. ضمناً فاصله چابهار تا بندرتیس ۹، تا باهوکلالت ۱۰۱، تا هودر ۱۷۹، تاراسک ۱۹۶، تا سرباز ۲۵۸، تا زابلی (مگس) ۳۷۴ و تا خاش ۵۱۲ کیلومتر است (۵۳) مرکز این شهرستان چابهار می‌باشد که در جنوب ایرانشهر، در کنار دریای عمان واقع شده است.

بندر چابهار مقابل رأس «لعب عمان» واقع است و وجود این برجستگی مانع وزیدن بادهای تند به خلیج چابهار می‌شود. چابهار از لحاظ داشتن خلیج وسیعی در کنار خود و عمق ساحل از نظر کشتی‌رانی دارای اهمیت است؛ زیرا کشتیها می‌توانند به سواحل آن نزدیک شوند. این بندر، پس از احداث اسکله شهید بهشتی یکی از بنادر مهم جنوب کشور و بندرگاه طبیعی دریای عمان به شمار می‌رود. (۵۴) بطور کلی هوای شهرستان چابهار گرمسیری می‌باشد و قسمت جنوبی آن به علت نزدیکی با دریا مرطوب است؛ ولی از هوای سایر بنادر جنوب کشور سالمت‌تر می‌باشد. درجه حرارت شبانه روزی در ناحیه

نقشه شهرستان چاه بهار به تفکیک بخش و دهستان
 شماری عمومی همراه سال ۱۳۶۵



آبریز رودخانه‌های سر باز، باهو، کاجو و نیک شهر تا حدود ۳۰ درجه گزارش شده است. (۵۵) حداکثر گرمای هوا در تابستان به ۴۶ درجه می‌رسد و در فصل زمستان به ۱۱/۵ درجه کاهش می‌یابد. میزان بارندگی سالانه شهرستان چابهار در سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ شمسی به ترتیب ۸۹/۵ و ۳۵/۵ میلی‌متر بوده است. (۵۶)

ب - سابقه تاریخی

گروهی بر این باورند که بندرچابهار، در اصل «چهار بهار» بوده است که با کثرت استعمال به «چاه بهار» و «چابهار» تبدیل شده است. دلیل آنها این است که در آن جا همیشه سال، فصل بهار می‌باشد (هر چهار فصل آن بهار است) و از برگریزان پاییز و سرمای زمستان نیز خبری نیست. هر زمان که تخمی بکارند، سبز خواهد شد و ثمر خواهد داد و درختان نیز همیشه سبز هستند.

و برخی نیز بر این باورند که چون سرسبزی درختان آن ناحیه، مرهون آبیاری آب چاه می‌باشد؛ از این رو به «چاه بهار» نیز معروف شده است. (۵۷)

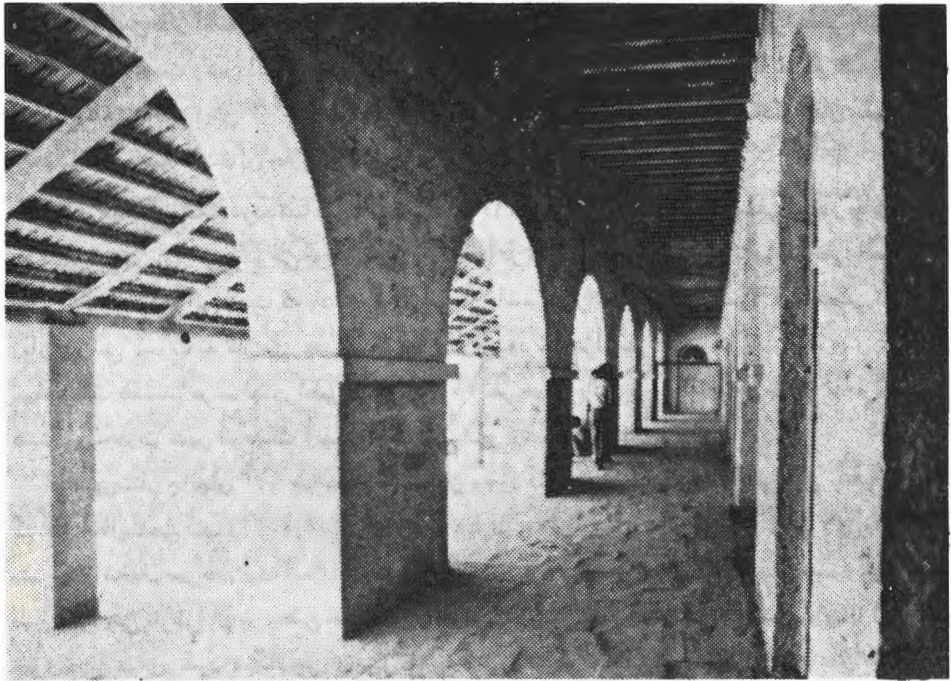
بندرچابهار، سابقه تاریخی مهمی ندارد و جز در گزارشهای یک قرن اخیر جهانگردان اروپایی و پژوهشگران ایرانی، از آن، نام و نشانی در کتابهای تاریخی و جغرافیایی مشاهده نمی‌شود. ولی از بندر «تیز» یا «تیس» - که در ۹ کیلومتری شمال چابهار در ساحل راست خلیج قرار دارد و اکنون یکی از بنادر تابع چابهار به شمار می‌رود - در بیشتر کتابهای جغرافیایی و تاریخی قدیم ذکری به میان آمده است.

در «حدود العالم» آمده است: «تیز نخستین شهری است از حدود سند بر کران دریای اعظم نهاده جای گرمی‌سراست.» (۵۸)

لسترنج، نیز ضمن توصیف شهرهای مکران می‌گوید: «مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت، بندرتیز در کنار خلیج فارس بود و کرسی آن استان شهر فنزبوری یا بنجبور در داخله ایالت بود که امروز معروف است به پنجگور... خرابه‌های بندر بزرگ تیز در رأس بندری که در قرون وسطی کشتیهای کوچک به آن داخل می‌شدند واقع بوده است. مقدسی در باره تیز می‌گوید: «نخیلات بسیار و کاروانسراهای خوب و مسجد جامع زیبایی دارد. اهل آن جا از ملتهای مختلف هستند و بندری است مشهور در قرن ششم هجری قمری. این بندر بر تجارت هرمز که رو به خرابی می‌رفت تفوق و استیلا پیدا کرد.» (۵۹)

ابودلف، در سفرنامه خود از چشمه‌ها و آبهای معدنی در پیرامون دریاچه ارومیه و خاصیت آنها در معالجه بیماریهایی همانند جرب، طاسی، قولنج، دردپا و سستی اعصاب و... سخن گفته و به تیز نیز اشاره نموده است وی می‌نویسد: «من مانند این آب را جز در شهرهای تیز و مکران ندیده‌ام.» (۶۰)

افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی، از اهمیت فوق العاده بندرتیز و موقعیت تجارتي آن در قرن ششم هجری قمری می‌گوید: «از خصایص کرمان ثغر تیز است که از آن جا مالهای وافر از عشور تجار و اجرت سفاین به خزاین پادشاه رسد و اهل هند و سند و حبشه و زنج و مصر و دیار عرب از عمان و بحرین را فرضه آنجاست و هر مشک و عنبر و نیل و بقم و عفاقیر هندی و برده هند و حبشی و زنگی و



نمونه‌ای از ساختمانهای قدیمی شهر چابهار

مخملهای لطیف و ساده‌های پَر آگین و فوطه‌های دنبلی [(دیبلی)] و امثال این طرایف که در جهان است از این نثر برند و به جنب تیز، ولایت مکران است که معدن فایندو و قند است و از این دیار به جمله اقالیم کفر و اسلام برند. (۶۱)

این اقوال ضمن بیان اهمیت و شهرت آبادی بندرتیز در یک هزار سال پیش دلیل بر بی نام و نشان بودن بندرچابهار در آن زمان یا بی اهمیت و کوچک بودن آن است. اما با گذشت زمان از اهمیت تیز کاسته شده است و اهمیت و موقعیت بندرچابهار افزایش یافته است؛ بطوری که می‌توان در نیم قرن اخیر، بندر مذکور را از مهمترین بنادر تجاری دریای عمان به شمار آورد. بازرگانان خارجی خصوصاً هندی در نیم قرن اخیر از بندرچابهار برای حمل و نقل مال التجاره خود استفاده می‌کردند.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «بندرچابهار در سنه ۱۲۸۹ هـ.ق. بر حسب امر قدرقدر همایون در حکومت وکیل الملك مسخر شد. تلگراف خانه دولت انگلیس در آن جاست و عمارت بسیار خوبی ساخته‌اند. آبش از چاه است و ناگوار... حالا بندر را به دین محمدخان سپرده‌اند؛ او تعهد آبادی و همه خدمت آن جار نموده است.» (۶۲)

هنری فیلد، دانشمند مردم شناس، - که در سال ۱۹۳۵ م. / ۱۳۱۴ ش. به ایران سفر کرده و چابهار را نیز دیده است - در باره این بندر می‌گوید: «چبر (چابهار) در مغرب گواتر، مهمترین شهر ساحلی است. زبان اهالی [آن جا] مکرانی است که یک لهجه بلوچی می‌باشد. زبان هندوستانی معمولاً فهمیده می‌شود؛ ولی زبان فارسی بندرت به کار می‌رود. جمعیت آن در حدود سه هزار نفر است که اغلب بلوچ و عده کمی سیاه‌پوست هستند. در سالهای اخیر در حدود ۳۰۰ نفر حیدرآبادی و ۲۰۰ نفر خوجه که تاجر و دکاندار هستند و تجارت شهر در دست آنهاست در این شهر دیده می‌شوند.» (۶۳)

در شهرستان چابهار، آثار خرابه‌های بسیاری وجود دارد که از اعتبار بازرگانی این ناحیه در ادوار گذشته حکایت می‌کند. (۶۴) در قدیم راه ارتباط مکران به داخل بلوچستان از تنگه‌ای طولانی به نام تنگ «سرحه» (مخفف سرحد) بوده است؛ این دره که میان لاشار و هیجان واقع گردیده است، حدود سی کیلومتر طول دارد ولی عرض آن در بعضی نقاط بسیار کم است و چون سیلابهای حوزه وسیعی باید از این دره به سوی دریا سرازیر شود، هنگام جریان سیل، عبور و مرور مطلقاً قطع می‌شود؛ از این رود در سال ۱۳۲۸ ش. عملیات راه سازی به منظور ایجاد راهی به ارتفاع ده الی پانزده متر از کف دره آغاز گردید و راهی که ۲۴ کیلومتر طول و شش متر عرض دارد احداث شد. ظاهراً اسکندر مقدونی از این تنگه لشکریان خود را به دشت گدروسیا (ایران شهر) رسانیده و در بهره (فهرج) به آسایش و تجدید قوا پرداخته است. (۶۵)

ج - ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی چابهار به اختصار

شهرستان چابهار، بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۶۴۷۷ خانوار شامل ۱۴۳۲۷۳ نفر جمعیت بوده است که از این عده ۴۴۳۱۷ نفر در نقاط شهری و ۹۸۳۲۹ نفر در نقاط روستایی ساکن بوده و ۶۲۷ نفر نیز غیر ساکن گزارش شده است. میانگین تعداد افراد در خانوار (بعد خانوار) در این شهرستان برابر ۵/۴۱ بوده است. این متوسط برای

نقاط شهری ۵/۴۲، برای نقاط روستایی ۵/۴۱ و برای جمعیت غیر ساکن ۴/۵۱ به دست آمده است. از ۱۴۳۲۷۳ نفر جمعیت شهرستان چابهار ۲۷۶۰۰ نفر (۱۹/۲۶٪) شاغل گزارش شده‌اند. نسبت افراد شاغل به کل جمعیت در نقاط شهری برابر ۱۹/۸۰٪ و در نقاط روستایی برابر ۱۸/۹۳٪ و در نقاط غیر ساکن ۳۲/۳۷٪ بوده است.

نسبت باسوادان در جمعیت ۶ ساله و بیشتر شهرستان چابهار ۲۱/۲۱٪، برای نقاط شهری ۲۹/۸۴، برای نقاط روستایی ۱۲/۸۱ و برای جمعیت غیر ساکن ۲/۰۴٪ به دست آمده است. (۶۶) از جمعیت کل این شهرستان حدود ۹۹/۹٪ را مسلمانان و ۰/۱٪ را پیروان سایر ادیان تشکیل می‌دهند.

زبان مادری مردم شهرستان چابهار بلوچی جنوبی و فارسی می‌باشد. اهالی آن جا پیرو دین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند و تعداد کمی نیز شیعه می‌باشند. شهر چابهار، مرکز شهرستان و مرکز بازرگانی حومه و بخشهای تابعه نیز می‌باشد. کشاورزان، دامداران و صیادان فرآورده‌های خود را در این شهر می‌فروشند و اجناسی که لازم دارند از این محل تهیه می‌کنند. محصولات چابهار خرما، ذرت، حبوبات، برنج، لبنیات، مرکبات، پنبه، نارگیل، موز و انبه می‌باشد و بیشتر درآمد اهالی از ماهیگیری، دامداری و پرورش شتر، گاو و مرغ است. مهمترین هنر آنان قالی بافی و گلدوزی می‌باشد.

بیشتر مردم اوقات بیکاری خود را در چایخانه‌ها به خوردن چای و کشیدن چلیم (قلیان) می‌گذرانند. واحد وزن محلی در چابهار «کیات» می‌باشد که معادل ۲۳۵ گرم است. «من» نیز یکی دیگر از واحدهای وزن می‌باشد که هر «من» معادل ۱۸ کیلوگرم می‌باشد. این شهرستان دارای ۹۵ رشته قنات است. (۶۷) رادیو چابهار در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ ش. آغاز به کار کرد. این رادیو از دو فرستنده اصلی و رزرو ۳۰۰ کیلوواتی بر روی طول موج ۳۹۲ متر برنامه پخش می‌کند. رادیو چابهار از ساعت ۶ تا ۸ و ۱۶ تا ۲۱ کار می‌کند، یک ساعت آن به زبان اردو می‌باشد که در مرکز زاهدان تهیه می‌شود. (۶۸)

د - توابع شهرستان چابهار

شهرستان چابهار، بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۵ شهر، ۴ بخش، ۸ دهستان، و ۵۶۸ آبادی است. (۶۹) در زیر به بخشهای تابعه این شهرستان به اجمال اشاره می‌شود:

(۱) بخش دشتیاری: این بخش با حدود ۸۵۴۸ کیلومتر مربع مساحت در شرق شهرستان چابهار، کنار مرز پاکستان واقع است. از سوی شمال به بخش راسک و فیروزآباد، از شرق به مرز پاکستان، از جنوب به دریای عمان و از غرب به بخش مرکزی چابهار محدود است.

این بخش بر اساس نتایج مقدماتی مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۸۹۷۴ خانوار شامل ۵۰۳۰۱ نفر جمعیت می‌باشد.

بخش دشتیاری، از لحاظ طبیعی بر دو قسمت است: قسمت اول شرق بخش (دهستان باهوكلات) که

در این قسمت جنگل انبوهی مشاهده می‌شود. و دیگر شامل دهستانهای نگور و تلنگ است که این قسمت جلگه‌ای می‌باشد و هوای آن گرمسیری و مرطوب است.

در بخش دشتیاری دورودخانه جریان دارد: نخست رود «باهوکلالت» که از ارتفاعات سرباز، سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب ساختن تمام روستاهای پیرامون خود (بخشهای سرباز و راسک و فیروزآباد از شهرستان ایرانشهر) وارد این بخش می‌گردد و از محلی که وارد دهستان باهوکلالت می‌شود، در حدود ده کیلومتر بالاتر بدون آب است و فقط در چند نقطه از مسیر خود به صورت چشمه مانند تراوش می‌نماید و آبدیهای اطراف، آب آشامیدنی خود را از آن تأمین می‌کنند.

و دیگر رودخانه «خواجه» است که از ارتفاعات آهوران قصرقند سرچشمه گرفته و پس از مشروب ساختن آبدیهای پیرامون خود، وارد این بخش می‌گردد؛ ولی محلی که از آن جا وارد دشتیاری می‌شود، بدون آب است.

از حیوانات اهلی، گاو میش در دشتیاری زیاد است؛ ولی به علت عدم توجه کافی و در اثر نبودن بهداشت صحیح، تعداد آن روز به روز کاهش می‌یابد. (۷۰)

اراضی این بخش حاصلخیز است و زمینش سنگ و شن ندارد و چنانچه بیشتر به آن توجه شود و سیستم آبیاری منظمی داشته باشد، به صورت هندوستان کوچکی در می‌آید و غله سراسر بلوچستان را از چابهار تا زاهدان تأمین می‌نماید.

این بخش در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای یک شهر، ۳ دهستان و ۲۹۱ آبادی بوده است و دهستانهای آن به شرح زیر است:

اول - دهستان باهوکلالت^{۲۳}، که با ۴۱۹۲ کیلومتر مربع مساحت (۷۱) در شرق شهرستان چابهار و مرز پاکستان قرار گرفته است؛ از شمال به بخش راسک و فیروزآباد از شهرستان ایرانشهر، از شرق به مرز پاکستان، از غرب به دهستانهای نگور و تلنگ و از جنوب به دریای عمان محدود گردیده است و بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، این دهستان دارای ۷۲ آبادی و ۳۰۸۰ خانوار شامل ۱۷۲۲۵ نفر جمعیت است. (۷۲) و بطور کلی ناحیه‌ای است جلگه‌ای و جنگل‌زار، و هوای آن گرمسیری است. محصولات عمده باهوکلالت جو، گندم، ذرت، حبوبات، لبنیات و خرماست.

دوم - دهستان تلنگ^{۲۴}، که با ۲۵۲۹ کیلومتر مربع مساحت در ۲۵ کیلومتری شمال دشتیاری، کنار راه دشتیاری به قصرقند قرار دارد. از طرف شمال به دهستان قصرقند، از مشرق به دهستان باهوکلالت و دهستان نگور، از مغرب به دهستانهای حومه و کنارک از بخش مرکزی و از جنوب به دریای عمان محدود است.

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۰۵ آبادی و ۲۸۴۸ خانوار شامل ۱۴۵۸۸ نفر جمعیت می‌باشد. (۷۳) تعدادی از آبدیهای این دهستان در ارتفاعات، و باقی در دشت قرار دارند. محصول آن جو، گندم، ذرت و خرماست.



خروس معروف، دشتیاری

سوم - دهستان نگور^{۲۵}، که با ۱۸۲۷ کیلومتر مربع مساحت بین ۲۵ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۱۲ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است. (۷۴) از سوی شمال و مغرب به دهستان تلنگ، از مشرق به دهستان باهوکللات و از طرف جنوب به دریای عمان محدود است.

دهستان نگور بر اساس سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۱۴ آبادی و ۲۸۶۳ خانوار شامل ۱۷۲۲۵ نفر جمعیت است. مرکز آن شهر پلان^{۲۶} می باشد که بر اساس همین آمار ۱۸۳ خانوار شامل ۱۲۶۳ نفر جمعیت می باشد.

تعدادی از آبادیهای این دهستان در کوهستان و بقیه در جلگه قرار دارند. محصولات آن جو، ذرت، حبوبات، خرما و خرماس است. بعضی از آبادیها گیلان نیز دارد. (۷۵)

(۲) بخش قصرقند^{۲۷}: این بخش، با ۴۱۴۳ کیلومتر مربع در شمال شهرستان چابهار بین ۲۵ درجه و ۱۳ دقیقه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۴۴ دقیقه طول شرقی گریونیچ واقع شده است و از طرف شمال به بخش بمپور از شهرستان ایرانشهر، از شمال شرقی به بخش سرپاز شهرستان ایرانشهر، از مشرق به بخش دشتیاری شهرستان چابهار، از جنوب به بخش مرکزی چابهار و از مغرب به بخش نیک شهر محدود می باشد.

این بخش بر اساس آمار مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای یک شهر، یک دهستان و ۸۱ آبادی است به همین تاریخ ۳۴۵۱ خانوار شامل ۲۱۰۲۹ نفر جمعیت می باشد.

هوای بخش قصرقند، همانند دیگر نقاط شهرستان چابهار گرمسیری می باشد؛ ولی به سبب وجود ارتفاعات زیاد در این بخش، از سایر نقاط معتدلتر است. آب آبادیهای بخش قصرقند از رودخانه تأمین می شود. کوههای جنوبی قصرقند کم ارتفاع و خاکی، ولی نواحی دیگر آن دارای ارتفاعات بلند و سنگی است.

مرحوم افضل الملك کرمانی در سال ۱۳۱۵ هـ. ق. قصرقند را چنین توصیف نموده است: «قلعه اش معتبر و روی تپه واقع است. آبش از قنات و رود، هر دو [، به دست می آید که با آن،] زراعت می نمایند، محصول شتوی، غله، صیفی، شلتوک و باقلا عمل می آید، اشجار نخیلات، انبه، نارنج، لیموآب، زیتون، موز، انار، انجیر، برنج، بکرای، جم بیه و درخت بنه است. شکار در کوهستان شکارکوهی [و] در صحرا آهو [می باشد]، آهوی سیاه هم در مکران دیده شده [است]. طیور، کبک و تیهو، مواشی، گوسفند و شتر و گاو و الاغ دارند، جمعیت از طوایف مفصله ۶۵۰ خانوار، مذهب آنها سنت و جماعت است، مسجد هم دارند. لباس مردان، شال و پشم و لباس زنان کرباسی است.» (۷۶)

جغرافی نویسان عرب که فقط به ثبت نام شهرهای مکران اکتفا کرده اند، بدون این که شرحی در باره آنها بنویسند از قصرقند نیز چنین یاد نموده اند: «شهر قصرقند در شمال تیز هنوز نسبتاً اهمیتی دارد و کج یا کبج (کیز) با اندک مسافتی در خاور قصرقند قرار دارد.» (۷۷)

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه می نویسد: «قصرقند در واقع پایتخت همه مکران است. قلعه محکمی دارد، در روی تپه بلندی واقع است و محل نشیمن ضابط (حکمران) است و رعیت آن جا در کوار منزل دارند و کوار جایی است که از چوب خرما می بندند و در میان آن گذران می نمایند و مشتمل است بر مزارع، و از آب رودخانه زراعت می کنند و قصرقند دوازده رشته قنات آباد و سه رشته [قنات] خراب دارد. «مزرعه هیت»، «بک»، «شارک».» (۷۸)

شهر قصرقند در مهرماه سال ۱۳۶۵ دارای ۶۷۳ خانوار شامل ۴۸۵۴ نفر جمعیت بوده و دهستان قصرقند در همین تاریخ دارای ۲۷۷۸ خانوار شامل ۱۶۱۷۵ نفر جمعیت بوده است. (۷۹)

۳) بخش مرکزی: بخش مرکزی شهرستان چابهار با حدود ۱۱۵۲۷ کیلومتر مربع در جنوب این شهرستان قرار گرفته است؛ از طرف شمال به بخش نیک شهر و بخش بمبور شهرستان ایرانشهر، از مشرق به بخش دشتیاری، از مغرب به شهرستان جیرفت و جاسک و از جنوب به دریای عمان و جاسک محدود است.

این بخش در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲ شهر، ۳ دهستان و ۱۱۷ آبادی بوده است و جمعیت آن نیز در همین تاریخ ۱۰۹۳۳ خانوار شامل ۵۳۵۱۷ نفر برآورد گردیده است. توابع بخش مرکزی به شرح زیر می باشد:

اول - شهر چابهار (شهید بهشتی)، که این شهر مرکز شهرستان چابهار می باشد و در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۳۸۷۹ خانوار شامل ۲۰۵۲۱ نفر جمعیت بوده است. ویژگیهای طبیعی، تاریخی و اجتماعی شهر چابهار ضمن توصیف وضع کلی شهرستان چابهار در صفحات قبل تشریح شده است.

دوم - شهر کنارک^{۲۸}، که با ۲/۶ کیلومتر مربع مساحت در ساحل جنوبی خلیج چابهار میان ۲۵ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی واقع است. (۸۰)

این شهر در مهرماه ۱۳۶۵ ش. ۲۷۱۵ خانوار شامل ۱۳۰۴۵ نفر جمعیت بوده است. اهالی بندر کنارک به واسطه اشتغال به صید ماهی ثروتمندتر از سایر بلوچ ها هستند؛ زیرا خلیج کم عمق چابهار برای صید ماهی محلی مناسب است.

سوم - دهستان حومه، با ۲۸۸ کیلومتر مربع مساحت در کنار دریای عمان واقع است. از سوی شمال به دهستان کنارک، از مشرق به دهستان تلنگ، از مغرب به خلیج چابهار و از جنوب به دریای عمان محدود است.

این دهستان بر اساس آمار مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۵ آبادی ۳۹۴ خانوار شامل ۲۲۱۴ نفر جمعیت می باشد. بزرگترین آبادی دهستان حومه، شهرک تیس بر ساحل خلیج چابهار است و در زمانهای گذشته اهمیت و اعتبار فراوان داشته و یکی از مراکز مهم تجاری دریای عمان بوده است که در صفحات پیش توصیف شد.

چهارم - دهستان کالک^{۲۹}، با ۸۹۱۱ کیلومتر مربع (۸۱) در حدود ۱۲۵ کیلومتری غرب چابهار بر

ساحل دریای عمان قرار دارد که از طرف شمال به بخش نیک شهر و بخش بمپور از شهرستان ایرانشهر، از شرق به دهستان کنارک، از غرب به شهرستان جیرفت و از جنوب به جاسک از استان هرمزگان و دریای عمان محدود است.

دهستان کالک بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۷۳ آبادی، ۲۳۱۲ خانوار شامل ۹۷۴۸ نفر جمعیت است. (۸۲)

هوای این دهستان گرمسیری است و اهالی آن، از آب باران و چاه استفاده می کنند. محصول آن غلات، ذرت و ماهی می باشد. مردم به زراعت و صیدماهی اشتغال دارند.

پنجم - دهستان کنارک، با ۲۳۲۸ کیلومتر مربع مساحت در غرب چابهار واقع شده است و حدود آن به شرح زیر است. دهستان کنارک میان دهستانهای نیک شهر، قصرقند، تلنگ، حومه، کالک و دریای عمان است. این دهستان بر اساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ش. ۱۶۳۳ خانوار شامل ۷۹۸۹ نفر جمعیت بوده است و در همین تاریخ ۳۹ آبادی داشته است. بیشتر آبادیهای این دهستان در دشت واقع شده اند و محصولشان جو، ذرت، لبنیات، گندم و خرماست. هوای آن گرمسیری و مرطوب می باشد و آب آن از کاریز، رودخانه و چاه تأمین می شود.

۴) بخش نیک شهر^{۳۰} این بخش با ۵۴۳۷ کیلومتر مربع در شمال غربی چابهار بین ۲۶ درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۱۲ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است (۸۳)؛ از سمت شمال و غرب به بخش بمپور از شهرستان ایرانشهر، از شرق به بخش قصرقند و از جنوب به بخش مرکزی محدود است. بخش نیک شهر در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای یک شهر، یک دهستان و ۷۹ آبادی بوده و در همین تاریخ ۲۹۸۰ خانوار شامل ۱۷۷۹۹ نفر جمعیت داشته است.

نیک شهر، تا زمان سلطنت رضاشاه، «گه^{۳۱}» نامیده می شده است و در قرون پیش، مهمتر و آبادتر از امروز بوده است. این بخش کوهستانی می باشد و هوای آن گرمسیری است. آب روستاها از قنات، رودخانه و چشمه تأمین می شود. راه ایرانشهر به چابهار از وسط نیک شهر می گذرد.

دهستان نیک شهر که مرکز و از توابع این بخش می باشد، در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۲۲۶۴ خانوار شامل ۱۳۱۶۵ نفر جمعیت بوده است و مرکز بخش نیک شهر است که در همین تاریخ ۷۱۶ خانوار شامل ۴۶۳۴ نفر جمعیت داشته است.

III - شهرستان خاش

الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت

شهرستان خاش، با مساحتی در حدود ۲۴۱۴۶ کیلومتر مربع مساحت در ۲۸ درجه و ۱۳ دقیقه و ۱۵ ثانیه

عرض شمالی، و ۶۱ درجه و ۱۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه طول شرقی گریونیچ (۸۴) واقع شده است و ارتفاع آن از سطح دریا بر مبنای متوسط آب خلیج فارس ۱۴۱۰ متر می باشد و فاصله هوایی آن تا تهران ۱۲۴۶ کیلومتر بر آورد گردیده است. (۸۵)

شهرستان خاش از طرف شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به پاکستان، از مغرب به بخش بزمان شهرستان ایرانشهر و از جنوب به شهرستانهای سراوان و ایرانشهر محدود است.

فاصله خاش تا ایرانشهر ۱۷۵، تا میرجاوه ۱۳۴، تا زاهدان ۱۸۰، تا کارواندر ۷۲، تا دامن ۱۴۱، تا بزمان ۱۶۸، تا سرباز ۲۵۴، تا ایرندگان ۱۲۰، تا کوشه ۵۲، تا گوهرکوه ۸۴، تا پشتکوه ۴۸، تا سراوان ۱۶۳ کیلومتر است و مسافت آن تا تهران از طریق زاهدان و کرمان ۱۸۱۱ کیلومتر می باشد. (۸۶)

ب - محیط طبیعی

خاش در جلگه‌ای قرار دارد که از سه سمت، کوهها آن را احاطه کرده است. آب و هوای شهرستان خاش جز نواحی کوهستانی، از دیگر نواحی استان سیستان و بلوچستان بهتر است. و هوای آن با هوای زاهدان تفاوت زیادی ندارد. در گرمترین روزهای تابستان گرمای آن از ۴۰ درجه سانتی‌گراد تجاوز نمی‌کند و در سردترین روزهای زمستان سردی هوا از ۱۰ درجه زیر صفر پایین تر نمی‌رود. رطوبت هوا نیز از ۶۵٪ تجاوز نمی‌نماید. (۸۷)

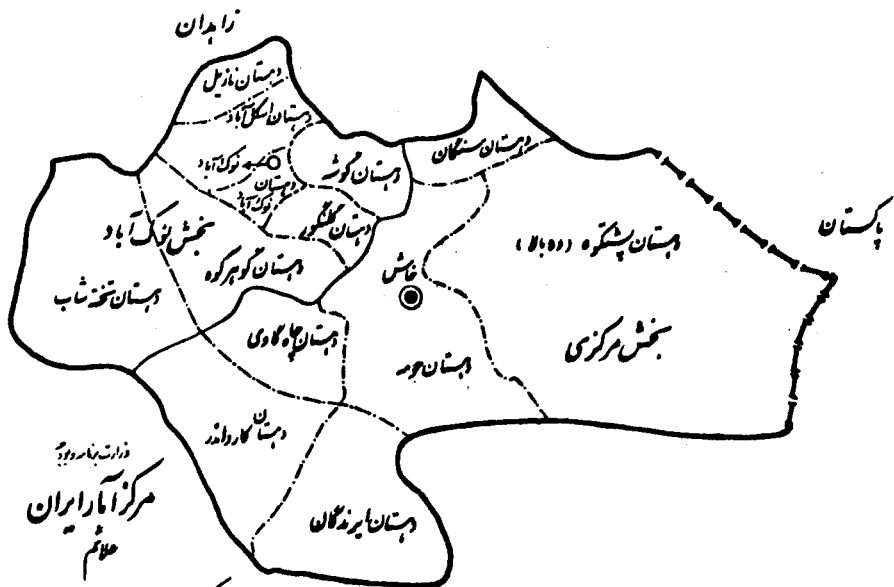
ج - سابقه تاریخی

خاش، شهری قدیمی است و تا پیش از حکومت نادرشاه افشار به علت ناامنی و رفت و آمد راهزنان، آبادی و اعتباری نداشته است. نادرشاه، همه راهزنان و دسته‌هایی را که جز قتل و غارت کاری نداشتند، سرکوب نمود و میربابی خان را به حکومت آنجا فرستاد. میربابی خان، قلعه‌ای در میان آن ساخت و در عمران و آبادی این شهر کوشش نمود. پس از به قتل رسیدن نادرشاه، اوضاع خاش نیز همانند سایر نقاط کشور غیر عادی و دچار مشکلات گردید. در این هنگام انگلیسیها، وقت را مغتنم شمرده به ناحیه خاش وارد شدند؛ مرحوم سردار ایدو خان، رئیس طایفه ریگی، بر آن جا تسلط پیدا کرد و سه قلعه دیگر به نامهای: «حیدرآباد»، «کمال‌آباد» و «ناصری» بنا نمود.

در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ م. حکومت وقت ایران در دنباله اقدامات سریع خود که در ایجاد قدرت مرکزی در سراسر کشور به کار برد، سرتیپ علی شاه خان، یکی از فرماندهان ارتش را به منظور تصرف ناحیه خاش مأمور کرد؛ نامبرده پس از ورود به خاش، سران طوایف آن حدود را احضار کرد و نظر دولت مرکزی را به آنان ابلاغ نمود. در زمان حکومت رضاشاه، سردار ایدو خان به همراه عده‌ای از مردم طایفه خود به استان فارس تبعید گردید؛ ولی پس از مدتی مورد عفو قرار گرفت و به موطن اصلی خویش بازگشت. از سال ۱۳۱۰ ش. یک تیپ نظامی در خاش مستقر گردید و آبادی و توسعه این شهر از آن تاریخ آغاز شد. در سال ۱۳۳۶ ش. تیپ خاش ابتدا به زاهدان و سپس به کرمان منتقل گردید.

نقشه شهرستان فاش بنگلک بخش و دهستان

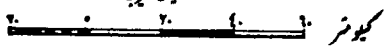
شهریاری عمومی همدان سال ۱۳۶۵



- — — — — مرز کشور
- — — — — مرز شهرستان
- — — — — مرز بخش
- — — — — مرز دهستان
- مرکز شهرستان
- قطب شهری
- مرکز بخش (قطب شهری)
- مرکز بخش (قطب دهستانی) - جهت - نام شهر
- مرکز بخش (قطب دهستانی) - جهت - کوهستان
- آبادی های ۱۰۰-۹۹۹ نفری - جهت - شهرهای کوچک



مقیاس شعری



د - سایر ویژگیهای شهرستان خاش

مردم بومی خاش، به یکی از لهجه‌های بلوچی و فارسی سخن می‌گویند و عده‌ای سیستانی، کرمانی، بیرجندی و یزدی نیز در آن جا سکونت دارند. بیشتر ساکنانش پیرو سنت و جماعت هستند.

شهرستان خاش، بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۴۴۸۴ خانوار شامل ۸۰۹۸۰ نفر جمعیت است که از جمعیت کل این شهرستان حدود ۹۹/۶٪ را مسلمانان و ۰/۴٪ را پیروان سایر ادیان تشکیل می‌دهند.

ناحیه خاش، دشتهای وسیع و حاصلخیزی دارد، همانند: «امامیه گوهرکوه»، «تخت رستم» و «سیاه‌رسک»؛ ولی چون رودخانه ندارد، کشاورزی چنان که باید رونق نیافته است و اراضی آن توسط حدود ۳۰۸ رشته کاریز، ۹۰ چشمه، ۵۰ حلقه چاه عمیق و تعدادی چاه نیمه‌عمیق آبیاری می‌شود.

مؤلف «حدودالعالم» (تألیف به سال ۳۷۲ هـ. ق.) می‌نویسد: «خاش شهری است و اورا آبهای روان است و کاریزها و جایی با نعمت است.» (۸۸)

محمد برقعی، مؤلف کتاب «نظری به بلوچستان»، می‌گوید: «هوای خاش گرمتر از زاهدان نیست. شهری است از شرق و غرب محصور میان دو رشته کوه، با آبی اسیدی و هوایی تا حدودی خنک‌تر از زاهدان، لبنیاتش در تمامی بلوچستان شهرتی بسزا دارد.» (۸۹)

محصولات عمده آن گندم، جو، ذرت خوشه‌ای، حبوبات و برنج (به مقدار کم) می‌باشد. در روستاهای دامنه سلسله جبال تفتان درختان گردو، بادام، انار، زردآلو و سیب پرورش می‌یابد. در چند آبادی که هوای گرم دارند، نخل نیز به عمل می‌آید.

پرورش گاو، شتر، گوسفند و بز و همچنین مرغداری نیز رواج دارد؛ ولی اهمیت پرورش شتر بیش از دیگر چارپایان است بطوری که در این منطقه، حدود چندین هزار شتر وجود دارد. خاش، علاوه بر این که مرکز ستاد نظامی بلوچستان است، مرکز بازرگانی نیز می‌باشد و کشاورزان مازاد محصول خود را در این شهر به معرض فروش می‌گذارند. (۹۰)

رادیو خاش، در سال ۱۳۵۶ ش. بایک فرستنده اصلی و رزرو یک کیلوواتی شروع به کار کرد. این رادیو، در شبانه روز یازده ساعت برنامه‌های صدای جمهوری اسلامی را بر روی طول موج ۱۹۴ مترپخش می‌کند. (۹۱)

ه - توابع شهرستان خاش

شهرستان خاش، بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای یک شهر، دو بخش، سیزده دهستان و ۶۶۶ آبادی است. به موجب تصویب نامه مورخ ۱۳۵۹/۳/۱۴ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، دهستان «سنگان» از بخش میرجاوه شهرستان زاهدان منتزع و تابع بخش مرکزی شهرستان خاش گردید^{۳۲}. در زیر به بخشهای تابعه این شهرستان اشاره می‌شود:

۱) بخش مرکزی: بخش مرکزی شهرستان خاش با ۱۷۶۲۰ کیلومتر مربع مساحت در شرق این شهرستان قرار دارد که از سمت شمال به شهرستان زاهدان و مرز پاکستان، از مغرب به بخش بزمان شهرستان ایرانشهر و بخش نوک آباد، از جنوب به شهرستانهای ایرانشهر و سراوان و از مشرق به پاکستان محدود است.

این بخش در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۰۰۳۸ خانوار شامل ۵۶۲۳۸ نفر جمعیت بوده و در همین تاریخ یک شهر، ۶ دهستان و ۴۰۷ آبادی داشته است. توابع بخش مرکزی به شرح زیر است:
اول - شهرخاش که مرکز شهرستان خاش می باشد و در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۳۶۲۳ خانوار شامل ۲۰۱۶۷ نفر جمعیت بوده است. سایر ویژگیهای این شهر در صفحات پیش ضمن توصیف شهرستان خاش تشریح شده است.

دوم - دهستان ایرندگان^{۳۳}، با ۱۷۸۸ کیلومتر مربع مساحت در آخرین حد جنوب شهرستان خاش واقع شده است که از شمال به دهستان حومه، از جنوب به شهرستان ایرانشهر، از مشرق به شهرستان سراوان و از مغرب به دهستان کارواندر محدود است.

بر اساس سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ ش.، دارای ۱۱۰۲ خانوار شامل ۶۱۴۱ نفر جمعیت و ۹۱ دهستان بوده است. بزرگترین آبادی این دهستان، دادکان است. همه آبادیهای آن در دامنه کوه قرار دارند. محصولاتشان ذرت، لبنیات، گندم و خرماست و در بیشتر این روستاها انگور، آلو سیاه، زردآلو، گیلاس و خرمالو نیز به عمل می آید. هوای آن گرمسیری است و آب مشروب آبادیها از کاریز رودخانه تأمین می شود.

سوم - دهستان پشتکوه، با ۹۹۰۴ کیلومتر مربع مساحت در مشرق دهستان حومه خاش واقع گردیده است و از شمال به شهرستان زاهدان و پاکستان، از مشرق به پاکستان، از مغرب به دهستان حومه و از جنوب به شهرستان سراوان محدود است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۶۶۵ خانوار شامل ۹۹۵۹ نفر جمعیت و ۱۱۹ آبادی بوده است و جز چند آبادی، بقیه در جلگه قرار دارند و آب مشروب آنها از کاریز تأمین می شود. محصولاتشان برنج، پنبه، مرکبات، خرما و گیلاس است و در چند آبادی عدس، پسته و هلو نیز به دست می آید.

چهارم - دهستان چاه گاوی^{۳۴}، با ۸۴۵ کیلومتر مربع مساحت در ۵۱ کیلومتری شهرخاش و ۸ کیلومتری جنوب راه فرعی نرماشیر به خاش واقع است و از سوی شمال به دهستان گوهرکوه بخش نوک آباد، از مشرق به دهستان حومه، از مغرب به بخش نوک آباد و از جنوب به دهستان کارواندر محدود است.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۳۲۲ خانوار شامل ۱۷۲۲ نفر جمعیت و ۴۸ روستا بوده است. هوای این دهستان گرمسیری و آب آن از چاه تأمین می شود. محصولات آبادیهای چاه گاوی لبنیات و فرآوردههای دامی است.

پنجم - دهستان حومه، با ۲۸۳۷ کیلومتر مربع در مرکز شهرستان خاش واقع است. از طرف شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به دهستان پشتکوه، از جنوب به شهرستان سراوان و دهستان ایرندگان و از مغرب به دهستانهای کوشه، گلنگور، گوهرکوه و چاه گاوی محدود است؛ بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۶۷۹ خانوار شامل ۱۴۶۱۶ نفر جمعیت و ۷۳ آبادی است. (۹۲)

آبادیهای دهستان حومه، در جلگه واقع شده اند و اراضی آن توسط قنات، چشمه، چاه عمیق و نیمه عمیق آبیاری می شود. محصولات عمده آن گندم، ذرت، حبوبات و لبنیات است.

ششم - دهستان سنگان^{۳۵}، با ۵۴۶ کیلومتر مربع در جنوب میرجاوه واقع است؛ از طرف شمال به شهرستان زاهدان، و از مشرق به پاکستان، از جنوب به دهستان حومه و از مغرب به دهستان کوشه محدود است.

در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۳۵۱ خانوار شامل ۲۰۵۵ نفر جمعیت و ۴۱ روستا بوده است، این ناحیه تقریباً کوهستانی است و در دامنه کوه تفتان قرار دارد. هوای آن گرمسیری معتدل است؛ ولی هوای آبادیهای واقع در دره های کوه تفتان سردتر از دیگر آبادیها می باشد. آب مشروب روستاها از رودخانه، چشمه و قنات تأمین می شود. محصول عمده آن غلات، پنبه، لبنیات و ذرت است. این دهستان دارای يك راه فرعی می باشد که پیش از سال ۱۳۲۰ ش. توسط اداره راه و ترابری بلوچستان ساخته شده است. (۹۳)

هفتم - دهستان کارواندر^{۳۶}، با ۱۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت در جنوب غربی خاش واقع شده است و راه آسفالت خاش به ایرانشهر از مرکز آن می گذرد. از سوی شمال به دهستان چاه گاوی، از مشرق به دهستان ایرندگان، از مغرب به بخش بزمان شهرستان ایرانشهر و از جنوب به بخش مرکزی ایرانشهر محدود است.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۲۹۶ خانوار شامل ۱۵۷۸ نفر جمعیت و ۳۵ روستا بوده است. جزو آبادی، بقیه در کوهسارند و آب مشروب بیشتر آنها از کاریز است. محصولات این دهستان ذرت، گندم می باشد و در چند آبادی نیز انار و خرما به دست می آید. (۹۴)

۲) بخش نوك آباد^{۳۷}: این بخش با حدود ۶۵۲۶ کیلومتر مربع مساحت در غرب شهرستان خاش واقع است. از سوی شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به بخش مرکزی خاش، از مغرب و جنوب به بخش بزمان شهرستان ایرانشهر محدود است.

بخش نوك آباد در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۳۳۱۵ خانوار شامل ۱۹۱۹۵ نفر جمعیت و ۷ دهستان و ۲۵۹ آبادی بوده است. دهستانهای این بخش به قرار زیر است:

اول - دهستان اسکل آباد^{۳۸}، با ۷۱۰ کیلومتر مربع مساحت در دامنه کوه تفتان واقع است. از شمال و

غرب به دهستان نازیل، از مشرق به دهستان کوشه، از جنوب به دهستان نوک آباد محدود است. این دهستان، جلگه‌ای می‌باشد و دارای تپه‌های خاکی است؛ آب و هوای آن گرمسیری معتدل می‌باشد. بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش.، دارای ۵۶۱ خانوار شامل ۳۳۰۳ نفر جمعیت است. (۹۵) محصولات اسکل آباد جو، گندم، لبنیات می‌باشد، خرما ندارد؛ ولی در بعضی آبادیهای آن انگور، انار و زردآلو به عمل می‌آید. در روستاهای تودک و خانک، پسته هم به دست می‌آید. بیشتر ساکنان آن چادرنشین هستند و به شغل گله‌داری و کشاورزی اشتغال دارند.

دوم - دهستان تخته‌شاپ، با ۱۶۷۰ کیلومتر مربع مساحت در غرب شهرستان خاش واقع شده است که از شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به دهستان نوک آباد، از مغرب و جنوب به شهرستان ایرانشهر و دهستان کارواندر محدود شده است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۵۸ خانوار شامل ۲۸۰ نفر جمعیت و ۲۸ آبادی بوده است.

سوم - دهستان گلنگور^{۳۹}، با ۴۵۲ کیلومتر مربع مساحت (۹۶) در شمال غرب خاش واقع است. از طرف شمال به دهستان کوشه، از مشرق به دهستان حومه، از مغرب به دهستان نوک آباد و از جنوب به دهستان گوهرکوه محدود است.

دهستان گلنگور، ناحیه‌ای جلگه‌ای با تپه‌های خاکی می‌باشد. هوای آن گرمسیری معتدل است. آب مشروب آبادیهای دهستان از کاریز و چشمه تأمین می‌شود. محصول عمده آن غلات، ذرت، پنبه و لبنیات است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۶۰ خانوار شامل ۸۲۸ نفر جمعیت و ۲۲ آبادی بوده است. چهارم - دهستان کوشه^{۴۰}، ۶۶۴ کیلومتر مربع مساحت دارد و از طرف شمال به بخش میرجاوه از شهرستان زاهدان و دهستان سنگان، از مغرب به دهستانهای اسکل آباد و نوک آباد، از مشرق به دهستان حومه و از جنوب به دهستان گلنگور محدود است.

بیشتر آبادیهای این دهستان در دامنه کوه قرار دارند و از کاریز و چشمه آبیاری می‌شوند. محصول این آبادیها گندم، جو، انگور، زردآلو، سیب، گلابی و هلو می‌باشد، این دهستان فاقد نخل است. در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۹۳۰ خانوار شامل ۵۷۸۷ نفر جمعیت و ۴۹ آبادی بوده است.

پنجم - دهستان گوهرکوه^{۴۱}، ۲۲۰۳ کیلومتر مربع مساحت دارد و در غرب خاش واقع است. همه آبادیهای آن در دشت قرار دارند و آب مشروب آنها از چشمه و کاریز تأمین می‌گردد، محصولاتشان جو، گندم، پنبه، چغندر و یونجه است.

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۸۸۱ خانوار شامل ۴۹۸۴ نفر جمعیت و ۵۷ روستا است.

ششم دهستان نازیل^{۴۲}، در شمال غربی خاش واقع است و ۴۳۲ کیلومتر مربع وسعت دارد که از شمال و مغرب به شهرستان زاهدان، از مشرق و جنوب به دهستان اسکل آباد محدود است. نازیل در جلگه قرار دارد و دارای تپه‌های خاکی نیز می‌باشد. هوای آن گرمسیری معتدل و آب مشروب آن از کاریز و چشمه

تأمین می شود. محصولات عمده این دهستان غلات، لبنیات و پنبه است. (۹۷)
در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۳۵۰ خانوار شامل ۱۹۴۶ نفر جمعیت و ۳۶ آبادی بوده است. بیشتر اهالی آن از «طایفه ریگی» هستند.
هفتم - دهستان نوک آباد، میان دهستانهای کوشه، اسکل آباد، گلنگور و گوهرکوه قرار دارد و وسعت آن ۳۹۵ کیلومتر مربع است.
در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۳۷۵ خانوار شامل ۲۰۶۷ نفر جمعیت و ۱۲ روستا بوده است هوای آن گرمسیری معتدل می باشد. آب مشروب این دهستان از کاریز تأمین می شود و محصولاتش غلات، ذرت، پنبه و لبنیات است.

IV - شهرستان زاهدان

الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت

شهرستان زاهدان با مساحتی در حدود ۳۸۹۷۵ کیلومتر مربع (۹۸) بین ۲۹ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی، و ۶۰ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. (۹۹) ارتفاع آن از سطح دریا بر مبنای متوسط آب خلیج فارس ۱۳۷۳ متر می باشد و فاصله هوایی آن تا تهران ۱۱۲۸ کیلومتر است. (۱۰۰)

این شهرستان از طرف شمال به سیستان و کویرلوت، از مشرق به کشورهای افغانستان و پاکستان و از مغرب به شهرستان بم از استان کرمان و کویرلوت محدود است.

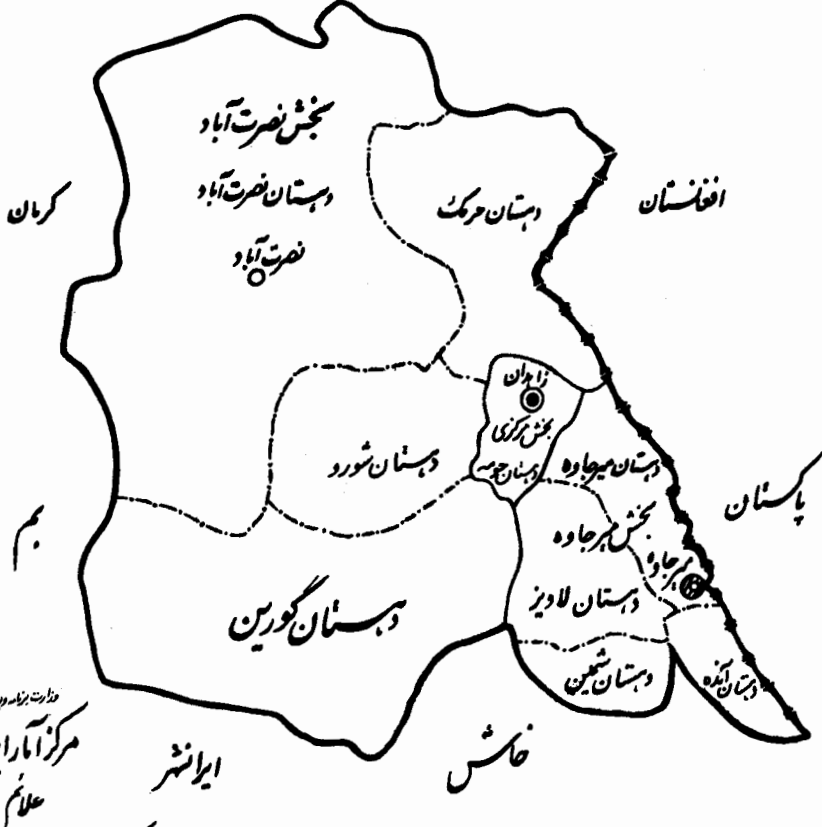
اختلاف ساعت زاهدان با تهران ۳۶ دقیقه است (تهران ساعت ۱۲، زاهدان ساعت ۱۲ و ۳۶ دقیقه)، فاصله شهرستان زاهدان تا تهران ۱۶۱۷، تا چابهار ۷۵۶، تا باهوکلالت ۶۰۶، تا سرباز ۴۴۹، تا ایرانشهر ۳۶۶، تا میرجاوه ۸۴، تا خاش ۱۹۵، تا زابل ۲۱۶، تا نصرت آباد ۱۰۴، تا حرملك ۵۹ کیلومتر است. (۱۰۱)

ب - محیط طبیعی

هوای این شهرستان در قسمت جنوب گرمسیری و در قسمت شمال گرم معتدل است. بطور کلی هوای شمال و شمال باختری آن به علت مجاورت با کویرلوت و همچنین عدم وجود دریا و دریاچه خشک می باشد و ممکن است در ۲۴ ساعت چند بار تغییر کند؛ بدین معنی که هرگاه باد از سمت لوت (شمال) بوزد، درجه حرارت تقلیل می یابد و چنانچه از سوی شورگزر، و یا سایر جهات بوزد درجه حرارت بلافاصله بالا می رود. (۱۰۲) هوای این شهرستان در شبانه روز و همچنین در آفتاب و سایه اش اختلاف زیاد دارد. روزهای تابستان، هوا بسیار گرم می باشد؛ ولی شبها درجه حرارت کاهش می یابد. در زمستان گاهی از اوقات درجه دما به چندین درجه زیر صفر می رسد و بندرت برف هم می بارد، حداکثر درجه حرارت در تابستان حدود ۴۰ درجه سانتی گراد و در زمستان به ۱۳ درجه می رسد. میزان بارندگی سالانه حدود ۸۳

نقشه شهرستان زاهدان به تفکیک بخش و دهستان
 سرشماری عمومی همراه سال ۱۳۶۵

برجسته



- — — — — مرز کشور
- ==== حدود شهرستان
- ==== حدود بخش
- - - - - حدود دهستان
- مرکز شهرستان
- تقاطعی
- مرکز بخش (تقاطع شهری)
- مرکز بخش (تقاطع دهستانی بهجت - تقاطع شهری)
- مرکز بخش (تقاطع دهستانی بهجت کهنه - تقاطع شهری)
- آبادگاههای ... بهجت بیشتر مرکز بخش



میلی متر و رطوبت نسبی، ساعت $6\frac{1}{4}$ صبح ۴۸٪ و ساعت $12\frac{1}{4}$ ظهر ۲۳٪ می باشد و روزهای یخ بندان آن، حدود ۷۸ روز است. (۱۰۳)

ارتفاعات ملک سیاه کوه و کوه میرجاوه در شمال و مشرق این شهرستان قرار دارند که خط الرأس آن مرز ایران و پاکستان را تشکیل می دهد و بزرگترین قله آن ملک سیاه کوه در ۳۹ کیلومتری شمال زاهدان می باشد که ارتفاع آن ۱۶۰۵ متر است. (۱۰۴)

ج - وجه تسمیه و سابقه تاریخی

۱) وجه تسمیه: محل امروزی زاهدان، در گذشته جنگل گزی بوده و اندکی آب در آن جریان داشته است. بلوچ ها این جا را «دزداب» می نامیدند، برخی بر این باورند که چون دزدان، این جنگل را کمینگاه خود قرار داده بوده اند، دزداب نامیده شده است؛ ولی حقیقت این است که آب جاری آن جا گاهی جریان داشته و گاهی در شن فرومی رفته و از نقطه دیگری بیرون می آمده است و به عبارت دیگر در جاهایی که باد تپه های شنی ایجاد می کرده است، آب از زیر توده شن عبور می کرده و در نقاط پست در سطح زمین جاری می شده است و آبی که گاهی پیدا و زمانی ناپدید شود، دزداب نامیده می شود.

در سال ۱۲۷۷ ش. / ۱۸۹۸ م. یکی از ساکنان آن حدود به نام «مراد» به اتفاق فرزندان در آن جا کاریزی احداث نمود و به کشت و زرع اراضی مجاور آن پرداخت، به مرور آبادی کوچکی به وجود آمد و «دزداب» نام گرفت که از نقطه نظر سوق الجیشی و همچنین مجاورت با مرز دو کشور افغانستان و هندوستان اهمیت خاصی را دارا بود، از این رو توجه دولت مرکزی را جلب نمود و مأمورانی به آن محل اعزام گردیدند و چهار سال بعد (۱۲۸۱ ش. / ۱۹۰۲ م.)، متخصصان بلژیکی که به استخدام دولت ایران در آمده بودند، نیز به منظور دایر نمودن گمرک خانه به دزداب آمدند و از این زمان بتدریج بر وسعت، جمعیت و اعتبار این آبادی کوچک افزوده شد، و اساس زیر بنای شهر فعلی استوار گردید و نام آن همچنان دزداب بود تا این که در زمان حکومت رضاشاه و به پیشنهاد تیمسار جهانبانی به «زاهدان» تبدیل گردید. (۱۰۵)

۲) چگونگی پیدایش و سابقه تاریخی شهرستان زاهدان: چنان که در فصلهای پیش گفتیم، پادشاه مقتدر هر سلسله، بلوچستان را مطیع خود می کرده است و در زمان قدرت بعضی از سلسله ها، سلطه و نفوذ حکومت مرکزی، سالها بر بلوچستان تداوم داشته است. در طول صد و چند سال حکومت قاجار، عنایت و توجه در خوری به بلوچستان نشد و در نتیجه در همین دوران، انگلیسیها، قسمتی از بلوچستان را به شرحی که گذشت ضمیمه هندوستان کردند و آن قسمت از بلوچستان که در تصرف دولت ایران باقی مانده بود، تحت رهبری خانهای محلی به صورت ملوک الطوائفی، اداره می شد و از دولت مرکزی اطاعت نمی کرد. احمدشاه، آخرین پادشاه قاجار، تصمیم گرفت که بلوچستان را مطیع خود سازد؛ از این رو قوایی مجهز ساخت و به بلوچستان فرستاد؛ ولی سیاست آن روز کشور اقتضا نکرد که قوای دولتی از ملک سیاه کوه جلوتر بروند.

با وجود تسلط ظاهری دولت ایران بر بلوچستان، گمرک ایران در ملک سیاه کوه مستقر شده بود، در صورتی که می بایست در مسیر جاده - که مرز ایران و پاکستان است - دایر باشد و نزدیکترین شهر

بلوچستان به داخل ایران، خاش بود؛ زیرا زاهدان در آن تاریخ احداث نشده بود. به هر حال، بازگشت قوای دولتی بر جرأت و جسارت خانهای بلوچ افزود و تصرف بلوچستان مشکلتر شد. این وضع تا اوایل حکومت رضاشاه ادامه داشت؛ تا این که به سال ۱۳۰۷ ش. تیمسارامان‌الله جهانبانی، مأمور فتح بلوچستان و تأدیبات خانهای متمرّد بلوچ شد. پس از فتح بلوچستان، توسط قوای نظامی، یک تیپ در زاهدان و یک تیپ در خاش متمرکز گردید. حکومت و فرمانداری زاهدان هم با افسران ارتش بود. چند سالی به همین نحو گذشت تا این که مأموران وزارت کشور عهده‌دار فرمانداری بلوچستان شدند. در این هنگام، سرزمین بلوچستان را به سه شهرستان: زاهدان، ایرانشهر و سراوان تقسیم نمودند. و شهرستان زاهدان به عنوان مرکز آنها تعیین شد. چندی بعد بلوچستان به همراه سیستان، تشکیل یک فرمانداری کل را داد و سرانجام به استان سیستان و بلوچستان تبدیل شد. مرکز این شهرستان، شهر جدید البنانی زاهدان است که مرکز سیاسی استان نیز می‌باشد. ظاهراً زاهدان تنها شهری است که در اوایل قرن اخیر احداث گردیده است. (۱۰۶)

پیدایش شهر زاهدان بر اثر امتداد راه آهن هند به ایران رخ داد؛ زیرا در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م.) که کشوری طرف ایران در معرض تجاوز همسایه قدرتمند قرار گرفت. روسها، راه آهن ماورای قفقاز را به تبریز اتصال دادند و انگلیسیها نیز راه آهن هندوستان را به زاهدان رسانیدند و حتی می‌خواستند آن را به مشهد اتصال دهند.

انقلاب روسیه و شکست آلمان نقشه‌ها را تغییر داد و علاوه بر راه آهن، فرودگاهی نیز برای هواپیماها در زاهدان احداث شد و در نظر بود. فرودگاه دیگری هم بین میرجاوه و زاهدان ساخته شود که آثار آن هنوز هم دیده می‌شود؛ ولی روسها مانع از احداث فرودگاه بعدی شدند.

به هر حال راه آهن هندوستان در محلی که بلوچ‌ها آن را «دزداب» می‌نامیدند، متوقف شد. و تجاری که با کشور هند مبادلات بازرگانی داشتند در این نقطه اجتماع کردند و به تصور این که راه آهن بر چیده خواهد شد، چادر زدند و در چادرها کارهای تجارته خود را انجام می‌دادند. از آن جا که طوفانهای شدید بویژه در ماههای اسفند و فروردین، زندگی زیر چادر را مشکل می‌نمود و از طرفی بارانهای شدید خاص مناطق گرمسیری که معمولاً به صورت رگبارهای تند می‌بارید، مشکل دیگری به وجود می‌آورد، مأموران گمرک و تجار، دچار زحمت می‌شدند و از این رو به فکر احداث خانه‌های گلی افتادند، و چون در آن جا کارگر و بنا وجود نداشت، چند نفر بنای یزدی و بیرجندی و جمعی کارگر بیرجندی، کرمانی، بلوچ و سیستانی را به دزداب آوردند و شروع به ساختن خانه‌های گلی ارزان قیمت نمودند و اولین نشانه‌های شهرنشینی پدیدار شد.

پس از آن که چندین سال گذشت و بتدریج مسلم و قطعی گردید که راه آهن بر چیده نخواهد شد، دزداب محقر سالهای پیش - که جنگل گزی بیش نبود - همچون شهری مدرن دارای اهمیت خاصی گردید و کم‌کم به جمعیت آن افزوده شد و منازل وسیع و زیبا در آن بنا گردید. (۱۰۷)



بیرمرد بلوچ، زاهدان عکس از هدیه عسکرزاده

د - سایر ویژگیهای شهرستان زاهدان

۱) جمعیت: بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، شهرستان زاهدان، دارای ۵۶۷۲۸ خانوار شامل ۳۲۴۱۸۷ نفر است که از این تعداد ۴۹۵۳۶ خانوار شامل ۲۹۰۳۵۳ نفر در نقاط شهری و ۵۳۸۹ خانوار شامل ۲۴۴۳۸ نفر در نقاط روستایی ساکن می باشند و ۱۸۰۳ خانوار شامل ۹۳۹۶ نفر نیز غیر ساکن گزارش شده است. (۱۰۸) و بر اساس همین سرشماری (مهرماه ۱۳۶۵)، متوسط تعداد افراد در خانوار (بعد خانوار) در این شهرستان برابر ۵/۷۱ است که این متوسط برای نقاط شهری ۵/۸۶ و برای نقاط روستایی ۴/۵۳ و برای جمعیت غیر ساکن معادل ۵/۲۱ به دست آمده است. در میان شهرستانهای بلوچستان، بالاترین بعد خانوار (۵/۷۱) به شهرستان زاهدان اختصاص داشته است.

نسبت شهرنشینی در شهرستان زاهدان ۸۹/۵۶٪ است که این رقم، در بلوچستان بالاترین نسبت شهرنشینی می باشد، نسبت باسوادی در جمعیت ۶ ساله و بیشتر از آن در شهرستان زاهدان معادل ۴۷/۲۳٪ بوده است. (۱۰۹)

۲) اقتصاد: ترکیب خاک زاهدان برای زراعت و کشاورزی چندان مناسب نیست، گرچه زارع و کشاورز از یزد و دیگر نقاط به زاهدان آورده اند و مساعی کافی نیز به کار برده اند نتوانسته اند که بیش از چهار برابر بذر، حاصل بردارند. اراضی زاهدان برای کاشتن یونجه و اسپرس مناسب است. بعضی درختان مانند پسته به سهولت نمو می کند و ثمر می دهد؛ ولی با زحمت و مراقبت دایم می توان انواع میوه ها را کاشت و پرورش داد. درخت گز یا کاج وحشی در همه جا باسانی می روید و نمو می کند و درختان ستر به وجود می آورد. نمو کاج اهلی، سرو و انواع اشجار زینتی بدون زحمت میسر است. در زاهدان درخت نخل نمو می کند ولی ثمر نمی دهد. (۱۱۰) این شهرستان دارای حدود ۳۴۳ رشته قنات است.

به هر حال کشاورزی، دامپروری، مرغداری و هنرهای دستی از فعالیتهای اقتصادی این ناحیه است. و گندم، جو، ذرت، ارزن، پنبه، صیفی جات، انگور، خرما، انار، پسته، زردآلو و گوجه از محصولات کشاورزی این شهرستان به شمار می آید.

نقره کاری، کنده کاری و طلاسازی از صنایع دستی مردم شهرستان زاهدان محسوب می شود. و در زمینه قالی بافی نیز با اقداماتی که شرکت سهامی فرش ایران در سال ۱۳۴۸ ش. در استان شروع نمود، دختران و بانوان زیادی در کارگاههای آن شرکت واقع در زاهدان، این صنعت را آموخته اند و با پیشرفتی که در این زمینه کرده اند قالیهای خوب و مرغوبی تولید می شود که به سایر نقاط کشور صادر می گردد که این خود منبع در آمدی برای اهالی آنجاست.

ه - توابع شهرستان زاهدان

شهرستان زاهدان بر اساس آخرین تقسیم بندی که توسط وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران به عمل آمده است، دارای دو شهر، سه بخش، نه دهستان و ۴۶۴ آبادی است. بر اساس پیشنهاد شماره ۱۵۰۹/۲۰۲۸/۵۳ مورخ ۱۳۵۹/۲/۲۰ وزارت کشور و موافقت و تصویب

شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران در جلسه مورخ ۱۴/۳/۱۳۵۹، دهستان سنگان از بخش میرجاوه شهرستان زاهدان منتزع و تابع بخش مرکزی شهرستان خاش گردیده است. (۱۱۱) اینک به توصیف بخشها و دهستانهای تابعه شهرستان زاهدان می‌پردازیم:

۱) بخش مرکزی زاهدان: این بخش، دارای ۹۳۷ کیلومتر مربع وسعت می‌باشد که از شمال به دهستان حرمک^{۴۳}، از مشرق به دهستانهای میرجاوه و لادیز، از مغرب به دهستان شورو، از جنوب به دهستان کورین محدود شده است.

بر اساس سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای یک شهر، یک دهستان و ۱۸ آبادی، ۴۹۳۱۹ خانوار شامل ۲۸۹۰۱۵ نفر جمعیت نیز می‌باشد. در باره خصوصیات شهر زاهدان، ضمن توصیف شهرستان زاهدان سخن گفتیم؛ از این رو از توضیح مجدد خوداری می‌شود و در این جا به ذکر خصوصیات دهستان حومه می‌پردازیم:

دهستان حومه، میان دهستانهای حرمک، میرجاوه، لادیز، کورین و شورو قرار گرفته است و در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۸ آبادی و ۷۶ خانوار شامل ۴۰۲ نفر جمعیت بوده است. جز چند آبادی، سایر آبادیها در دشت واقع شده‌اند و آب مشروب آنها از کاریز است. محصولات این آبادیها، گندم، جو، یونجه و صیفی جات می‌باشد و درخت نخل ندارند.

۲) بخش میرجاوه^{۴۴}: این بخش با ۶۷۴۶ کیلومتر مربع مساحت در جنوب شرقی شهرستان زاهدان، کنار مرز پاکستان واقع است. از سوی شمال به بخش نصرت آباد و دهستان حومه از مشرق و شمال شرق به پاکستان، از مغرب به شهرستان خاش و دهستان کورین و از جنوب به شهرستان خاش محدود است. طبق اظهار آقای امیرمیر، نماینده مردم زاهدان در مجلس شورای اسلامی، نام این بخش را در گذشته به علت سکونت مردم «طایفه میر» در آن جا «میرجایگاه» می‌نامیده‌اند که به مرور زمان و به علت تطور لفظی، به «میرجاوه» تبدیل و معروف گردیده است.

این بخش بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۴۸۰ خانوار شامل ۱۵۴۷۳ نفر جمعیت بوده است؛ در حال حاضر دارای یک شهر، ۴ دهستان و ۱۵۶ آبادی می‌باشد.

خط آهن ایران - پاکستان از وسط میرجاوه می‌گذرد؛ این خط از میل ۷۲ از خاک ایران خارج شده است و به سوی بلوچستان پاکستان می‌رود. توابع این بخش از این قرارند:

اول - شهر میرجاوه، با ۲/۱ کیلومتر مربع مساحت در ۸۴ کیلومتری شرق زاهدان بین ۲۹ درجه عرض شمالی و ۶۱ درجه و ۲۸ دقیقه طول شرقی قرار دارد. این شهر در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۹۳ خانوار شامل ۱۷۴۰ نفر جمعیت بوده است.

شهر میرجاوه از لحاظ سوق الجیشی و مواصلاتی، اهمیت خاصی دارد؛ زیرا در مسیر خط آهن ایران - پاکستان و راه خاش به زاهدان واقع گردیده است و محور مهمی که درب ورودی بلوچستان پاکستان به



خانواده روستایی، روستایی جاش، زاهدان، عکس از فتح علیان

داخل ایران محسوب می‌شود، در این محل قرار دارد. در زمان انگلیسیها، در این شهر، بناهای بزرگی همانند: مرکز ارزاق، مهمات و ایستگاه راه آهن نظامی ساخته شده است. (۱۱۲)

دوم - دهستان انده^{۴۵}، با ۱۱۹۰ کیلومتر مربع وسعت در حدود ۱۷ کیلومتری جنوب میرجاوه و حدود ۱۲ کیلومتری جنوب راه فرعی خاش به میرجاوه واقع است.

از شمال به دهستان میرجاوه، از مشرق به پاکستان، از جنوب به دهستان پشتکوه بخش مرکزی شهرستان خاش و از مغرب به دهستانهای سنگان بخش مرکزی شهرستان خاش و دهستان تمین محدود است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. ۶۲۷ خانوار شامل ۳۵۱۳ نفر جمعیت و ۴۹ آبادی بوده است. بجز مزرعه انوشیروان، همه این آبادیها در دامنه کوه قرار دارند و آب آنها از کاریز تأمین می‌شود. محصول روستاهای دهستان انده عبارتند از: جو، ذرت و گندم؛ ولی در چند آبادی انگور، انار و خرما نیز به دست می‌آید.

سوم - دهستان تمین^{۴۶}، در جنوب غربی میرجاوه واقع است و ۱۲۱۸ کیلومتر مربع مساحت دارد. از طرف شمال به دهستان لادیز، از مشرق به دهستانهای انده و سنگان، از مغرب و جنوب به ارتفاعات سلسله جبال تفتان و شهرستان خاش محدود است. این دهستان، در مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی دارای ۵۲۶ خانوار شامل ۳۸۸۴ نفر جمعیت و ۳۲ روستا بوده است.

تمین، ناحیه‌ای جلگه‌ای است؛ ولی تعدادی از روستاهای آن نزدیک دامنه کوه تفتان قرار دارد و هوای آنها گرمسیری است. قسمتی از آب مشروب این آبادیها از رودخانه سنگان و چشمه قنات تأمین می‌شود. محصول عمده این دهستان، غلات، ذرت و لبنیات می‌باشد. تعداد زیادی از اهالی، چادر نشین و دامدار هستند و به بیلاق و قشلاق می‌پردازند.

چهارم - دهستان لادیز^{۴۷}، با ۲۴۲۷ کیلومتر مربع مساحت در غرب میرجاوه واقع است که از شمال به دهستان میرجاوه و دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان زاهدان، از مشرق به دهستان انده، از مغرب به دهستان کورین بخش نصرت آباد و از جنوب به دهستان تمین محدود است. دهستان لادیز، در دشت قرار دارد و هوای آن گرمسیری می‌باشد. آب روستاهای آن از رودخانه، قنات و چشمه تأمین می‌شود. محصول عمده آن غلات، ذرت و لبنیات است. جمعیت این دهستان در سال ۱۳۶۵ بالغ بر ۹۱۴ خانوار و ۵۶۰۹ نفر بوده و در همین تاریخ ۴۷ آبادی نیز داشته است.

پنجم دهستان میرجاوه، با ۱۹۱۱ کیلومتر مربع مساحت در شرق دهستانهای لادیز و حومه زاهدان واقع است. در مهرماه ۱۳۶۵ شمسی دارای ۱۲۰ خانوار شامل ۷۲۷ نفر جمعیت و ۲۸ آبادی بوده است. آب روستاهای آن از چاه تأمین می‌شود و محصول مهمی ندارد.

۳) بخش نصرت آباد: این بخش با ۳۱۲۹۲ کیلومتر مربع در شمال و شرق زاهدان واقع است. از طرف شمال به دشت لوت و شهرستان زابل، از مشرق به افغانستان و بخشهای مرکزی و میرجاوه، از جنوب

به شهرستانهای خاش و ایرانشهر و از مغرب به بخش فهرج شهرستان بم از استان کرمان، محدود است. این بخش ناحیه‌ای کوهستانی می‌باشد که میان ارتفاعات ملک سیاه کوه و ارتفاعات غربی کهورک قرار دارد. هوای آن معتدل و آب روستاهای آن از قنات، رودخانه و چشمه تأمین می‌شود. محصول عمده آن غلات و لبنیات است.

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ شمسی، دارای ۳۱۲۶ خانوار شامل ۱۰۳۰۳ نفر جمعیت و ۴ دهستان و ۲۹۰ روستا است. دهستانهای این بخش به شرح زیر است:

اول - دهستان حرملك^{۴۸}، با ۴۴۳۸ کیلومتر مربع مساحت (۱۱۳) در ۵۹ کیلومتری شمال شرقی نصرت آباد و کنار جاده آسفالت زاهدان به سیستان و خراسان واقع است. از سوی شمال به شهرستان زابل و کویرلوت، از مشرق به کشور افغانستان، از مغرب به دهستان نصرت آباد و از جنوب به دهستانهای حومه و شورو محدود است.

آبادیهای این دهستان، همه بردارنده کوهسارانند و آب آنها از کاریز تأمین می‌شود. در برخی از این آبادیها، پرتقال، گیلاس و جو به دست می‌آید و فقط سه روستای حرملك، لار تیمو و معدنك خرما دارند.

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۱۶۸ خانوار شامل ۹۰۵ نفر جمعیت و ۲۶ آبادی می‌باشد.

حرملك در ۵۹ کیلومتری شهر زاهدان و ۱۱۹ کیلومتری سفیدابه واقع شده است و نزدیکترین نقاط کشور جمهوری اسلامی ایران به خط مرزی می‌باشد؛ زیرا فاصله آن تا مرز بیش از ۱۰ کیلومتر مسافت نیست.

انگلیسیها که در سال ۱۹۱۷ م. / ۱۲۹۶ ش. برای احداث راه شوسه زاهدان - تربت حیدریه، عملیات ساختمانی این راه را آغاز نمودند، ناحیه حرملك را اشغال و يك هنگ کامل در این محل مستقر کردند. بلوچ‌های متدین، آزاده و وطن پرست بلوچستان که با استقرار قوای انگلیس در خاک ایران مخالف بودند، شبانه به اردوی مزدوران انگلیس، حمله ور شدند و حدود ۱۰۰ تن از آنان را کشتند؛ از این رو ارتش اشغالگر انگلیس، مجبور به عقب نشینی شد، ولی مدتی بعد مجدداً به این ناحیه وارد شدند و بناهای دیگری در پیرامون حرملك ساختند و سنگرهایی نیز احداث نمودند و به صورت دفاعی در آن جا استقرار یافتند.

بطور کلی دهستان حرملك بخاطر نزدیکی به خط مرز و همچنین واقع شدن در کنار راههای مهم دارای اهمیت خاصی بوده است و حفظ و نگاهداری آن برای مواقع عملیات نظامی و حتی در زمان صلح نیز لازم و ضروری است. (۱۱۴)

دوم - دهستان شورو^{۴۹}، با ۲۷۳۰ کیلومتر مربع مساحت در مرکز شهرستان زاهدان و در ۸۵ کیلومتری جنوب نصرت آباد واقع است. از شمال به دهستانهای حرملك و نصرت آباد، از مشرق به دهستان حومه زاهدان و از مغرب به دهستان نصرت آباد و از جنوب به دهستان کورین محدود است.



دختران بلوچ با لباس محلی، روستای سیاه‌جنگل زاهدان، عکس از هدیه عسکرزاده

روستاهای دهستان شورو، در جلگه قرار دارند و هوای آن گرمسیری است. آب مشروب آبادیها از کاریز تأمین می‌شود و محصول عمده آن غلات، ذرت و لبنیات و سایر فرآورده‌های دامی است. در سرشماری سال ۱۳۶۵ ش. ۹۷۳ خانوار شامل ۴۹۳۳ نفر جمعیت و ۷۷ آبادی بوده است.

سوم - دهستان کورین ۵۰، پس از دهستان نصرت آباد، پهناورترین دهستانهای شهرستان زاهدان می‌باشد و دارای ۸۱۵۳ کیلومتر مربع مساحت است. از شمال به دهستانهای نصرت آباد، شورو، و حومه زاهدان، از مشرق به بخش میرجاوه، از جنوب به شهرستانهای خاش و ایرانشهر و از مغرب به شهرستان بم محدود است. تعدادی از آبادیهای این دهستان در دشت و تعدادی نیز در دامنه ارتفاعات قرار دارند و بزرگترین آبادی آن روستای دومک است. آب مشروب تعدادی از آبادیهای این دهستان از کاریز و برخی دیگر از چشمه یا گاوچاه تأمین می‌شود. محصول عمده این آبادیها گندم و جو می‌باشد. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۱۹۰۲ خانوار شامل ۴۰۱۸ نفر جمعیت و ۱۴۰ روستا بوده است.

چهارم - دهستان نصرت آباد، با ۱۵۹۷۱ کیلومتر مربع مساحت، وسیعترین دهستانهای شهرستان زاهدان است که از شمال به شهرستان بیرجند، از مشرق به دهستانهای حرک و شورو، از مغرب به استان کرمان و از جنوب به دهستان کورین محدود است. در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۸۳ خانوار شامل ۴۴۷ نفر جمعیت و ۴۷ آبادی بوده است.

تعدادی از روستاهای این دهستان، در جلگه و بقیه در دامنه‌های کوهستانها قرار دارند. آب مشروب آبادیها از رودخانه، کاریز، چشمه و چاه عمیق و نیمه عمیق تأمین می‌شود. محصولات عمده این دهستان، جو و گندم است.

۷ - شهرستان سراوان

الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت

شهرستان سراوان، با حدود ۲۵۴۶۴ کیلومتر مربع (۱۱۵) در انتهای جنوب شرقی کشور بین ۲۷ درجه و ۲۲ دقیقه عرض شمالی، و ۶۲ درجه و ۲۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی نصف النهار گرینویچ (۱۱۶) قرار گرفته است و از شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی به کشور جمهوری اسلامی پاکستان، از جنوب به شهرستان چابهار، از مغرب به شهرستان ایرانشهر و از شمال غربی به شهرستان خاش محدود شده است. بلندی این شهرستان از سطح دریا بر مبنای سطح متوسط آب خلیج فارس ۱۱۶۵ متر می‌باشد، فاصله هوایی آن تا تهران ۱۳۹۴ کیلومتر برآورد گردیده است. (۱۱۷)

فاصله سراوان تا تهران - از طریق زاهدان و کرمان - ۱۹۶۷، تا زاهدان ۳۴۰، تا خاش ۱۶۵، تا سوران ۵۴، تا پسکوه ۱۰۹، تا دهک ۳۴، تا اسفندک ۶۳، تا زابلی ۵۹، و تا کوهک ۱۱۰ کیلومتر است. (۱۱۸)

ب - محیط طبیعی

سراوان، زیباترین ناحیه بلوچستان و یکی از شهرستانهای معروف و پر نعمت استان سیستان و بلوچستان می باشد و بطور کلی کوهستانی و هوای آن نسبت به بلوچستان مرکزی (شهرستان ایرانشهر) خنک و مطلوبتر می باشد. حداکثر درجه حرارت در تابستان حدود ۴۳ درجه سانتی گراد و حداقل آن در زمستان حدود ۴ درجه سانتی گراد می باشد، میزان بارندگی سالانه نیز حدود ۱۵۸ میلی متر گزارش شده است.

مهمترین ارتفاعات سراوان عبارتند از: کوه بیرگ با ارتفاع ۲۷۴۲ متر که در شمال قلعه زابلی و حد فاصل ناحیه بمبور با سراوان واقع است، کوه بم پشت که در ۷۲ کیلومتری جنوب سراوان قرار گرفته و بلندی آن ۱۶۹۸ متر می باشد. (۱۱۹) - که رود ماشکید (ماشکید) در دامنه شمال آن از سوی مغرب به طرف مشرق جاری می باشد و مایه سرسبزی و عمران و آبادی این ناحیه گردیده است و کوه باد اموکه به موازات رود ماشکید امتداد دارد.

ج - سابقه تاریخی

سراوان از گذشته های بسیار دور مهمتر از سایر نقاط بلوچستان بوده است، آثار و بناهایی که در این ناحیه به دست آمده است، مربوط به دوران پیش از اسلام می باشد. محل فعلی سراوان قبل از سال ۱۳۰۵ ش.، روستایی به نام «شستون» بوده است که بتدریج توسعه یافته و به صورت شهر در آمده و با تغییر نام، به «سراوان» معروف شده است. (۱۲۰)

مؤلف «حدود العالم»، سراوان را چنین توصیف نموده است: «سراوان شهرکی است و او را ناحیتی خرد است که الین خوانند و گرمسیر است و اندروی خرما خیزد و جایی استوار است.» (۱۲۱) اغلب توابع سراوان، قلعه های مستحکم و مرتفعی داشته است که از اینیه قدیمی محسوب می شده اند و در هنگام حمله دشمن، بلوچ ها به قلعه پناه می برده اند. مهمترین قلعه سراوان دزک بوده است که محل اقامت و حکمرانی مرحوم سردار علیمحمدخان، پدر مرحوم سردار امیردوست محمدخان بارکزایی حاکم بلوچستان، بوده است که از سال ۱۳۰۷ شمسی به مناسبت کشته شدن سرهنگ باقر آقاخان داورپناه در این آبادی به نام «داورپناه» موسوم گردیده است.

در آبادی داورپناه تپه ای سنگی وجود دارد که مردم، آن را کوه «مهرگان» نامیده اند و می گویند که مردم این روستا، پیش از اسلام زرتشتی بوده اند و در روزهای معینی بالای این تپه، آتش می افروخته اند و مراسم نیایش اهور مزدارا به جای می آورده اند. در دامنه این تپه، آثار خرابه هایی بطول حدود چهار کیلومتر کشف گردیده است و این خود، نشان آن است که در روزگاران قدیم در این محل شهری بزرگ و آباد بوده است. علاوه بر آن در نزدیکی داورپناه، تپه خاکی مرتفعی است که بر بالای آن، ویرانه یک قلعه قدیمی می باشد که در آن منطقه به قلعه روباهک معروف است. (۱۲۲)

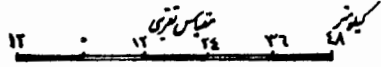
نقشه شهرستان سرادان به تفکیک بخش و دهستان

شماره عمومی هر ماه سال ۱۳۶۵



فراشه بند در دوچ
مرکز آمار ایران
علام

- — — — — مرز کشور
- ==== مرز شهرستان
- ==== مرز بخش
- مرز دهستان
- مرکز شهرستان
- قطب شهری
- مرکز بخش (قطب شهری)
- مرکز بخش قطب دهستانی جهت - قطب شهر
- مرکز بخش قطب دهستانی جهت - مرکز شهر
- آبادی مهمی - قطب جهت - قطب شهر



د - سایر ویژگیهای شهرستان سراوان

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش. شهرستان سراوان دارای ۲۴۴۳۲ خانوار شامل ۱۲۲۸۳۰ نفر جمعیت بوده است؛ از این جمعیت ۴۰۵۱ خانوار شامل ۲۲۷۰۱ نفر در نقاط شهری و ۱۸۳۷۳ خانوار شامل ۹۱۱۹۸ نفر در نقاط روستایی ساکن بوده و ۲۰۰۸ خانوار شامل ۸۹۳۱ نفر در نقاط غیر ساکن گزارش شده است.

متوسط تعداد افراد در خانوار (بعد خانوار) در این شهرستان برابر ۵/۰۲ بوده است. این متوسط برای نقاط شهری ۵/۶۰، برای نقاط روستایی ۴/۹۶ و برای جمعیت غیر ساکن معادل ۴/۴۴ به دست آمده است. در میان شهرستانهای بلوچستان، سراوان پایین‌ترین بعد خانوار را داشته است. از ۱۲۲۸۳۰ نفر جمعیت این شهرستان ۲۰۷۴۸ نفر (۱۶/۸۹٪) شاغل گزارش شده‌اند. نسبت افراد شاغل به کل جمعیت در نقاط شهری برابر ۱۷/۸۵٪ و در نقاط روستایی برابر ۱۶/۰۲٪ و در نقاط غیر ساکن ۲۳/۳۰٪ بوده است.

نسبت باسوادان در جمعیت ۶ ساله و بیشتر شهرستان سراوان ۲۹/۸۲٪، برای نقاط شهری ۵۵/۴۰، برای نقاط روستایی ۲۶/۴۰ و برای جمعیت غیر ساکن ۰/۳۵٪ به دست آمده است. (۱۲۳) گویش بلوچ‌های سراوان، بلوچی مکرانی (جنوبی) می‌باشد و اندکی با زبان اردو نیز مخلوط است و اغلب آنان به واسطه معاشرت و نزدیکی با پاکستانیها و هندیها، می‌توانند به زبان اردو تکلم کنند. از جمعیت کل این شهرستان، حدود ۹۹/۹٪ را مسلمانان سنی و شیعه و ۰/۱٪ را پیروان سایر ادیان تشکیل داده‌اند.

سراوان، یکی از نقاط آباد و بسیار حاصلخیز استان بلوچستان به شمار می‌رود. زمینهای این شهرستان برای کشت نیشکر مساعد است، چنانچه ابزار کار با روش جدید و علمی فراهم شود محصول زیادی می‌دهد. آبیاری به صورت گرتی انجام می‌شود و در پیرامون شهر سراوان حدود ۳۰ رشته قنات وجود دارد و شهرستان سراوان حدود ۳۲۶ رشته قنات دارد. این ناحیه از درختان خرما پوشیده شده است و در بیشتر نقاط آن، میوه‌های مختلفی همانند: سیب، انگور، لیموترش، انجیر و انار بخوبی به دست می‌آید. محصولات عمده آن عبارتند از: گندم، جو، ذرت، حبوبات، برنج، توتون، تنباکو، پرورش دام نیز رواج دارد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مهمترین معادن نفت بلوچستان نیز در این ناحیه قرار دارد، بطوری که در نزدیکی روستای اسفندک، چشمه‌های نفت جوشان مشاهده می‌شود. مردم از لحاظ طبی از آنها استفاده می‌کنند. بلوچ‌های ساکن این ناحیه، اصولاً بلند قامت هستند و بیشتر آنان در اصطلاح نژادشناسی جزء پهن سران به شمار می‌روند و از ایرانیان اصیل و آریایی هستند.

کوزه‌گری و سفال‌سازی سراوان و آبادیهایش به سبب خاک خوب و مرغوبی که دارد، رونق دارد و چنانچه این صنعت به شیوه جدید گسترش یابد، منبع در آمد خوبی برای مردم محل خواهد بود. رادیو سراوان از شهریورماه سال ۱۳۶۰ ش. آغاز به کار نمود که برنامه‌های آن به مدت ۱۲ ساعت در شبانه روز با طول موج ۱۸۹ متر پخش می‌شود.

هـ توابع شهرستان سراوان

این شهرستان در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای يك شهر، ۴ بخش، ۱۳ دهستان و ۹۴۷ آبادی بوده است. (۱۲۴) به موجب تصویب نامه شماره ۸۳۸۷۶ مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۸ ش. دهستانهای آشار و ایرافشان، از توابع بخش سیب و سوران این شهرستان منتزع و به بخش سرباز شهرستان ایرانشهر ملحق گردیده است. (۱۲۵) بخشهای شهرستان سراوان از این قرارند:

۱) **بخش جالق^{۵۱}**: بخش جالق، با ۳۳۸۶ کیلومتر مربع مساحت در شمال شرق شهرستان سراوان واقع است. از شمال و شرق به پاکستان و از جنوب و مغرب به بخش مرکزی محدود است. این بخش در جلگه‌ای پست و محصور قرار گرفته است و نخلستانهای انبوه دارد. جالق، آبادی قدیمی است و در آن گنبدهایی با سقفهای آجری وجود دارد که به تشخیص باستان شناسان در زمان سلجوقیان ساخته شده و بر آجرهای آنها تصاویر قوچ، بز و اسب نقش شده است. جالق دارای نه برج حفره‌دار است که در میان نخلستان بزرگی قرار گرفته است و در دهانه دربندی تا چند کیلومتر وسعت دارد. برج اصلی یا قلعه‌میری در گذشته به وسیله لشکریان نادرشاه افشار ویران شده است و با آن که در حال خرابی است، دیوارهای آن هنوز دارای استقامت هستند. (۱۲۶)

بخش جالق، در مهرماه ۱۳۶۵ ش.، دارای ۳۶۰۶ خانوار شامل ۱۸۴۲۶ نفر جمعیت، ۴ دهستان و ۱۶۴ آبادی بوده است. دهستانهای آن به قرار زیر است:

اول - دهستان اسفندک^{۵۲}، با ۵۹۶ کیلومتر مربع در شرق شهرستان و کنار مرز پاکستان واقع است. از شمال به پاکستان، از جنوب به دهستان بم‌پشت، از مشرق به دهستان کوهک و از مغرب به دهستان کله‌کان محدود است.

دهستان اسفندک، ناحیه‌ای جلگه‌ای می‌باشد و در دامنه کوهستان سپاهان واقع شده است و هوای آن گرمسیری است و آب مشروب روستاها از قنات تأمین می‌شود. محصول عمده آن غلات، ذرت و خرماست. در سرشماری مهرماه ۱۳۶۵ دارای ۴۱۳ خانوار شامل ۱۸۹۴ نفر جمعیت و ۲۲ آبادی بوده است.

دوم - دهستان جالق، با ۱۵۶۸ کیلومتر مربع مساحت در شمال شرقی شهرستان سراوان و کنار مرز پاکستان واقع است. از شمال به شهرستان خاش، از مشرق به پاکستان، از جنوب به دهستان کله‌کان و از مغرب به دهستانهای گشت و حومه محدود است.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در باره جالق چنین نوشته است: «جالق گرمسیر است. هوای آن گرم و تر و بدتر از دزک است و مشتمل بر سه قلعه و دورشته قنات آباد، قلیل آب دارند. محصول شتوی: غله، صیفی: جوزق و ذرت و باقلا. اشجار: نخل خرما و انار دارد. در جلگه شکار بسیار است از قراری که می‌گفتند در فصل تابستان از شدت حرارت هوا، آهو در هر سایه و پای علفی که پناه می‌کند، شکارچها رفته آهو را زنده شکار می‌کنند و از گرما حرکت نمی‌کند. در کوهستان کبک و تیهو دارد.» (۱۲۷)

این دهستان، در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۳۱۱ خانوار شامل ۱۲۳۸۶ نفر جمعیت و ۸۵ روستا بوده است.

سوم - دهستان کله کان^{۵۳}، با ۸۲۲ کیلومتر مربع مساحت در شرق سراوان و در مرز پاکستان قرار دارد که از شمال به جالق، از مشرق به پاکستان، از جنوب به دهستان اسفندک و دهستان بم پشت و از مغرب به دهستان حومه محدود است.

پاتینجر می گوید: «کلگان ۱۵۰ خانه دارد که بسیاری از آنها دو طبقه است و بدین طرز ساخته شده است تا مالکان آن بتوانند، موقعی که در معرض حمله واقع می شوند، به طبقه بالا پناه برند. اهالی نواحی واقع در میان کلگان و ابتر به نام مکرانی نامیده می شوند. این مردم گروه کوچکی را تشکیل می دهند؛ ولی بسیار پر طاقت هستند و تا آن جا که می توانم قضاوت کنم شجاع می باشند.» (۱۲۸)

این دهستان در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۶۹۹ خانوار شامل ۳۱۲۵ نفر جمعیت بوده است و ۲۸ آبادی دارد. محصولاتش خرما، باقلا، برنج، جو، ذرت، گندم و لبنیات است آب بیشتر روستاهای آن از کاریز تأمین می شود.

چهارم - دهستان کوهک^{۵۴}، با حدود ۴۰۰ کیلومتر مربع مساحت در کنار مرز پاکستان واقع است از شمال و مشرق به پاکستان، از مغرب به دهستان اسفندک و از جنوب به دهستان بم پشت محدود است. کوهک ناحیه ای کوهستانی می باشد و هوای آن گرمسیری است و اهالی آن به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، داری ۱۸۳ خانوار شامل ۱۰۲۱ نفر جمعیت بوده است و ۲۹ آبادی دارد.

۲) بخش زابلی^{۵۵}: این بخش، در غرب شهرستان سراوان واقع شده است و حدود ۲۵۰۶ کیلومتر مربع وسعت دارد (۱۲۹) که از شمال به دهستان پس کوه، از مشرق به دهستانهای سیب و سوران و کنت، از مغرب به شهرستان ایرانشهر و از جنوب به دهستان کنت محدود است. نام این دهستان در قدیم «مگس» بوده است. آب و هوای زابلی گرمسیری و ارتفاعات آن خاکی و قابل کشت غلات دیمی است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۵۳۸ خانوار شامل ۱۲۸۸۷ نفر جمعیت، یک دهستان و ۱۰۷ آبادی بوده است؛ این بخش دارای یک دهستان به شرح زیر می باشد.

دهستان زابلی، حدود ۲۵۰۶ کیلومتر مربع مساحت دارد و در غرب شهرستان سراوان واقع است از شمال به دهستان پس کوه، از مشرق به دهستانهای سیب و سوران و کنت، از مغرب به شهرستان ایرانشهر و از جنوب به دهستان کنت محدود است. در سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۲۵۳۸ خانوار شامل ۱۲۸۸۷ نفر جمعیت و ۱۰۷ آبادی بوده است.

آب و هوای دهستان زابلی نسبتاً معتدل می باشد و آب مشروب روستاهای آن از کاریز تأمین می شود. محصول عمده این دهستان غلات، خرما، ذرت و لبنیات است. مردم به زراعت و گلهداری اشتغال دارند و

پیرو سنت و جماعت هستند.

۳) بخش سیب و سوران: این بخش، با حدود ۹۲۶۲ کیلومتر مربع وسعت در مرکز شهرستان سراوان واقع است. از شمال به شهرستان زاهدان، از جنوب به شهرستان ایرانشهر، از مشرق به بخش مرکزی سراوان و از مغرب به بخش زابلی و شهرستان زاهدان محدود است. در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۶۹۸۰ خانوار شامل ۳۳۲۹۷ نفر جمعیت، ۴ دهستان و ۳۱۹ آبادی بوده است. دهستانهای آن از این قراراند:

اول - دهستان پس کوه، ۳۲۹۱ کیلومتر مربع مساحت دارد و در شمال غرب شهرستان سراوان قرار دارد. از سوی شمال و غرب به شهرستان زاهدان، از مشرق به دهستان گشت، از جنوب به بخش زابلی محدود است. در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۸۶۳ خانوار شامل ۴۲۹۹ نفر جمعیت و ۶۰ آبادی بوده است. محصول عمده آن ذرت، جو و گندم می باشد و بعضی از آبادیها دارای انار و خرما نیز می باشند.

دوم - دهستان سیب و سوران، حدود ۱۵۴۷ کیلومتر مربع مساحت دارد که از شمال به دهستان گشت، از جنوب به دهستانهای هیدوج و کنت، از مشرق دهستان حومه و از مغرب به دهستانهای پس کوه و زابلی محدود است.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۳۳۲۸ خانوار شامل ۱۶۵۳۵ نفر جمعیت و ۱۰۰ آبادی بوده است. بزرگترین آبادیهای این دهستان سوران و پس از آن سیب است. بیشتر آبادیهای سیب و سوران از کاریز آبیاری می شوند و محصول این دهستان جو، گندم، ذرت و خرماست. انگور و انار نیز در آنها به دست می آید.

سوم - دهستان کنت^{۵۶}، در جنوب غربی شهرستان سراوان قرار دارد و ۹۶۷ کیلومتر مربع وسعت دارد که از شمال به دهستان سیب و سوران، از مشرق به دهستان هیدوج، از مغرب به شهرستان ایرانشهر و از جنوب به دهستان آشار بخش سرباز شهرستان ایرانشهر محدود است. در سال ۱۳۶۵ ش. ۱۳۳۷ خانوار شامل ۵۸۷۴ نفر جمعیت و ۳۷ آبادی بوده است. (۱۳۰)

روستای کنت مرکز و بزرگترین آبادی این دهستان است. آب برخی از روستاهای این دهستان از چشمه و تعدادی نیز از کاریز تأمین می شود. محصولات عمده آن خرما، ذرت و گندم است؛ در چند آبادی انگور و انار نیز به عمل می آید.

چهارم - دهستان هیدوج^{۵۷}، حدود ۳۴۵۷ کیلومتر مربع مساحت دارد که از شمال به دهستانهای حومه و سیب و سوران، از مشرق به دهستان بم پشت، از مغرب به دهستان کنت و از جنوب به دهستانهای ایرافشان و آشار محدود است.

جمعیت آن در سال ۱۳۶۵ ش. ۱۴۵۲ خانوار شامل ۶۵۸۹ نفر بوده است و در حال حاضر دارای ۱۲۲ روستا می باشد. آب بیشتر آبادیهای آن از کاریز و برخی نیز از چشمه است. محصولاتش جو، خرما و گندم است و در چند آبادی تنباکو نیز کشت می شود.

۴) بخش مرکزی: این بخش، دارای ۱۰۳۱۰ کیلومتر مربع مساحت می باشد که از شمال به

شهرستان زاهدان، از مشرق به بخش جالق و کشور جمهوری اسلامی پاکستان، از مغرب به بخش سیب و سوران و از جنوب به پاکستان محدود است.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش. ۹۳۰۰ خانوار شامل ۴۹۲۸۹ نفر جمعیت و یک شهر (شهر سراوان)، ۴ دهستان و ۳۵۷ آبادی بوده است. در صفحات پیش در باره شهر سراوان، ضمن توصیف شهرستان سراوان سخن گفتیم، در این جا به تشریح دهستانهای بخش مرکزی می‌پردازیم:

اول - دهستان بم‌پشت^{۵۸}، که وسیعترین دهستانهای شهرستان سراوان می‌باشد و ۵۸۹۴ کیلومتر مساحت دارد، در منتهی‌الیه شرق شهرستان سراوان و کنار مرز پاکستان واقع است. از شمال به دهستانهای کوهک، اسفندک از بخش جالق و دهستان حومه، از مشرق و جنوب به پاکستان، از مغرب به دهستان هیدوج محدود است.

این دهستان ناحیه‌ای کوهستانی است و به همین سبب «کوهستان بم‌پشت» نیز نامیده می‌شود. در مهرماه ۱۳۶۵ ش. دارای ۱۴۶۴ خانوار شامل ۶۵۱۴ نفر جمعیت و ۱۸۲ روستا بوده است. آب مشروب دهستان از چشمه تأمین می‌شود و محصولاتش جو، ذرت، گندم و خرماسب.

دوم - دهستان حومه، حدود ۲۰۵۳ کیلومتر مربع وسعت دارد که از شمال شرق به بخش جالق، از شمال غرب به دهستان گشت، از مغرب به دهستانهای سیب و سوران و هیدوج و از جنوب به دهستان بم‌پشت محدود است.

در مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، دارای ۲۸۷۸ خانوار شامل ۱۵۵۱۳ نفر جمعیت و ۵۷ آبادی بوده است. سوم - دهستان ضیایی^{۵۹}، با ۱۳۰۱ کیلومتر مربع مساحت در جنوب شهرستان سراوان و کنار مرز پاکستان واقع است. از شمال شرق به دهستان بم‌پشت، از شمال غرب به دهستان هیدوج، از مشرق و جنوب به پاکستان، از مغرب به دهستان هیدوج و دهستان ایرافشان از بخش سرباز شهرستان ایرانشهر محدود است.

در سال ۱۳۶۵ ش. دارای ۴۴۲ خانوار شامل ۱۹۷۵ نفر جمعیت و ۸۹ روستا بوده است. چهارم - دهستان گشت^{۶۰}، با ۱۰۶۲ کیلومتر مربع مساحت در ۶۲ کیلومتری شمال غرب سراوان کنار راه خاش به سراوان واقع است. از شمال به شهرستان زاهدان، از مشرق به دهستان جالق، از مغرب به دهستان پس‌کوه و از جنوب به دهستان حومه و دهستان سیب و سوران محدود است.

بر اساس نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ ش.، دارای ۴۶۵ خانوار شامل ۲۵۸۶ نفر جمعیت و ۲۹ روستا بوده است. این دهستان در دشت قرار دارد و آب آن از کاریز است و محصولات عمده‌اش خرما، غلات و پنبه است.

پی‌نوشت‌های فصل سوم

- ۱- عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۵.
- ۲- مؤسسه گیتاشناسی، اطلس کامل گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۰، ص ۸۱.
- ۳- عباس جعفری، همان کتاب، ص ۱۸.
- ۴- سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، تهران ۱۳۳۲، جلد ۸، ص ۲۷.
- ۵- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۸۷.
- ۶- اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبان‌ماه ۱۳۵۵، ص ۸۵.
- ۷- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، ص ۶.
- ۸- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۸۹.
- ۹- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶.
- ۱۰- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۵، ص ۵۰.
- ۱۱- مجله خواندنیها، ش ۴۲ مورخ ۱۳۳۶/۱۱/۲۶، ص ۲۴.
- ۱۲- مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- ۱۳- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۹۳.
- ۱۴- سازمان جغرافیایی کشور، همان مأخذ، ص ۵۳.
- ۱۵- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۸۸.
- ۱۶- فیروز میرزا فرمانفرما، سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، بابک، تهران ۱۳۶۰، ص ۲۹.
- ۱۷- ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۶۵.
- ۱۸- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۹۵-۲۹۶.
- ۱۹- مجله خواندنیها سال ۱۸، ش ۴۶، ص ۳۲.
- ۲۰- مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۱۴.
- ۲۱- مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان، تهران خرداد ۱۳۵۷، ص ۲۹.
- ۲۲- در «فرهنگ جغرافیایی ایران»، رمشک ثبت شده است، ولی در «نشریه مساحت شهرستانهای ایران» رمشک ذکر گردیده است.
- ۲۳- سازمان جغرافیایی کشور، همان کتاب، ص ۵۴.
- ۲۴- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۹۳.
- ۲۵- مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ش، ص ۱۴.
- ۲۶- مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان، تهران خرداد ۱۳۵۷، ص ۲۹.
- ۲۷- مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- ۲۸- محمد برقی، سازمان سیاسی حکومت محلی بنت، دانشگاه بوعلی سینا، با همکاری انتشارات مازیار، تهران اسفند ۱۳۵۶، ص ۱۲.
- ۲۹- اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۹۷.

- ۳۰ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان ص ۲۹.
- ۳۱ - همان، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- ۳۲ - سازمان جغرافیایی کشور، همان کتاب، ص ۳۹۵.
- ۳۳ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان صفحه ۳۰.
- ۳۴ - محمد اقبال، همان کتاب، ص ۸۸.
- ۳۵ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۱۴.
- ۳۶ - هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاهپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ۲۰۱، ۲۰۲.
- ۳۷ - مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۱۴.
- ۳۸ - سازمان جغرافیایی کشور، همان مأخذ، ص ۱۶۲.
- ۳۹ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان، ص ۳۰.
- ۴۰ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفانی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.
- ۴۱ - سازمان جغرافیایی کشور، همان مأخذ، ص ۲۳۱.
- ۴۲ - مجله‌یادگار سال ۵، ش ۸/۹، ص ۱۰۱.
- ۴۳ - اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۹۶ - ۹۷.
- ۴۴ - سازمان جغرافیایی کشور، همان مأخذ، ص ۶۸.
- ۴۵ - مرکز آمار ایران، فرهنگ آبادیهای استان سیستان و بلوچستان و نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵.
- ۴۶ - همان مأخذ، ص ۱۴.
- ۴۷ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان، ص ۳۰.
- ۴۸ - همان، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۱۵.
- ۴۹ - هنری پاتینجر، همان کتاب، ص ۱۹۰.
- ۵۰ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ش.
- ۵۱ - عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیئاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۸.
- ۵۲ - همان مأخذ، ص ۲۱.
- ۵۳ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشرخضایی، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۴۳.
- ۵۴ - اطلاعات ماهانه سال ۳، ش ۳ خرداد ۱۳۲۹، ص ۳۶.
- ۵۵ - محمود زند مقدم، چاهبار کتاب دوم نشریه شماره ۱۱ سازمان برنامه و بودجه، ص ۵.
- ۵۶ - سازمان برنامه و بودجه استان و سیستان و بلوچستان، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، ص ۶.
- ۵۷ - محمود زند مقدم، همان کتاب، ص ۱.
- ۵۸ - حدودالعالم، به کوشش منوچهر ستوده، طهوری ۱۳۶۲، ص ۱۲۴.
- ۵۹ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۵۲ - ۳۵۳.
- ۶۰ - سفرنامه ابودلف، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، زوار، تهران ۱۳۵۴، ص ۴۹ - ۵۰.
- ۶۱ - افضل‌الدین ابوحامداحمدبن حامد کرمانی، عقدالعلمی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری نائینی، فاروس ایران، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
- ۶۲ - هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه عباس فریار، ابن سینا، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۸۴.
- ۶۳ - محمدحسن خان اعتماد السلطنه، مرآت البلدان جلد اول، به کوشش محمدعلی سپانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۳۶.
- ۶۴ - کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایران‌شهر جلد اول نشریه شماره ۲۲، دانشگاه تهران ۱۳۴۲، ص ۵۴.
- ۶۵ - اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۱۷۶.

- ۶۶ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ سیستان و بلوچستان، ص ۱۵.
- ۶۷ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۳۴۴.
- ۶۸ - همان مأخذ، ص ۳۴۵.
- ۶۹ - سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها) جلد ۸، تهران ۱۳۳۲، ص ۱۶۰.
- ۷۰ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان ص ۲۹.
- ۷۱ و ۷۲ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی و نفوس و مسکن مهرماه سال ۱۳۶۵، ص ۱۵.
- ۷۳ - مرکز آمار ایران، شناسنامه شهرهای کشور، استان سیستان و بلوچستان، ج ۱۳، ص ۱۹، تهران اردیبهشت ۱۳۶۵.
- ۷۴ - اقبال یغمایی، همان کتاب، ص ۱۰۷.
- ۷۵ - مجله یادگار سال ۵، ش ۸/۹، ص ۱۰۴.
- ۷۶ - لسترنج، همان کتاب، ص ۳۵۳.
- ۷۷ - محمدحسن خان اعتماد السلطنه، همان کتاب، ص ۳۳۵.
- ۷۸ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۱۵.
- ۷۹ - همان، شناسنامه شهرهای کشور، استان سیستان و بلوچستان، ج ۱۳، ص ۱۹.
- ۸۰ - همان، مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان ص ۲۹.
- ۸۱ - همان، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۱۵.
- ۸۲ - همان، شناسنامه شهرهای کشور، استان سیستان و بلوچستان، ج ۱۳، ص ۱۹.
- ۸۳ - عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۸.
- ۸۴ - همان مأخذ، ص ۲۱.
- ۸۵ و ۸۶ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۶۷.
- ۸۷ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان سیستان و بلوچستان، ص ۱۵.
- ۸۸ - حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، طهوری ۱۳۶۲، ص ۱۰۳.
- ۸۹ - محمد برقی، نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶، ص ۳ - ۴.
- ۹۰ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۳۶۸ - ۳۶۹.
- ۹۱ - شورای عالی برنامه ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۴۳۰.
- ۹۲ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن... ص ۱۶.
- ۹۳ - سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، ج ۸، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۴۶.
- ۹۴ - اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۷۹.
- ۹۵ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان سیستان و بلوچستان، ص ۱۶.
- ۹۶ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای کشور به تفکیک دهستان، ص ۲۹.
- ۹۷ - سازمان جغرافیایی کشور، همان مأخذ، ص ۴۰۷.
- ۹۸ - مساحت شهرستان زاهدان ۳۹۵۲۱ کیلومتر مربع بوده است، ولی چون دهستان سنگان در تاریخ ۱۳/۳/۱۳۵۹ از بخش میرجاوه شهرستان زاهدان، منتزع و تابع بخش مرکزی شهرستان خاش گردید، در نتیجه ۵۴۶ کیلومتر مربع مساحت دهستان سنگان از مساحت مذکور (۳۹۵۲۱) کاهش یافت و به ۳۸۹۷۵ کیلومتر مربع تغییر پیدا کرد.
- ۹۹ و ۱۰۰ - عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۲، ص ۹ و ۲۲.
- ۱۰۱ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۸۷.
- ۱۰۲ - سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، ج ۸، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۱۸.
- ۱۰۳ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۳۸۷.
- ۱۰۴ - عباس جعفری، همان کتاب، ص ۳۴.

- ۱۰۵ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۳۸۸.
- ۱۰۶ و ۱۰۷ - ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۸.
- ۱۰۸ و ۱۰۹ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، ص ۷ و ۱۷.
- ۱۱۰ - ذبیح‌الله ناصح، همان کتاب، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.
- ۱۱۱ - نامه شماره ۲۷۵۶ مورخ ۱۳۵۹/۴/۲ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران به وزارت کشور.
- ۱۱۲ - علی رزم‌آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۱۵۸.
- ۱۱۳ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای کشور به تفکیک دهستان، ص ۲۹.
- ۱۱۴ - علی رزم‌آرا، همان کتاب، ص ۱۱۶.
- ۱۱۵ - مساحت شهرستان سراوان پیش از سال ۱۳۵۹ شمسی بالغ بر ۲۸۴۰۸ کیلومتر مربع بوده است، ولی به موجب تصویب نامه شماره ۸۳۷۶ مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۸ دهستانهای آشار (۷۸۵ کیلومتر مربع مساحت) و ایرافشان (۲۱۵۹ کیلومتر مربع مساحت) از شهرستان سراوان منتزع و به شهرستان ایرانشهر ملحق گردیده است. از این رو مساحت شهرستان سراوان به ۲۵۴۶۴ کیلومتر مربع کاهش یافته است.
- ۱۱۶ و ۱۱۷ - عباس جعفری، شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، ص ۱۰ و ۲۳.
- ۱۱۸ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۰۶.
- ۱۱۹ - عباس جعفری، همان کتاب، ص ۳۱.
- ۱۲۰ - دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، جغرافیای ایران، استان سیستان و بلوچستان، وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۷.
- ۱۲۱ - حدود العالم به کوشش منوچهر ستوده، طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۰۳.
- ۱۲۲ - اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۱۱۵.
- ۱۲۳ - مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ شمسی استان سیستان و بلوچستان صفحه ۱۷.
- ۱۲۴ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۴۰۷ - ۴۰۹.
- ۱۲۵ - نامه شماره ۴۵۰/۵۳/۳۲۰ مورخ ۱۳۵۹/۱/۱۹ وزارت کشور.
- ۱۲۶ - لرد کرزن، ایران و قضیه ایران جلد دوم، ترجمه وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۲۰.
- ۱۲۷ - محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، به کوشش محمدعلی سیانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۳۱.
- ۱۲۸ - هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاهپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.
- ۱۲۹ - مرکز آمار ایران، مساحت شهرستانهای کشور به تفکیک دهستان، ص ۲۸.
- ۱۳۰ - همان، نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان سیستان و بلوچستان، ص ۱۸.

بخش پنجم

جمعیت، گروه‌های نژادی
و مسکن در بلوچستان

فصل اول

ترکیب نژادی جمعیت

I- اجتماعات نخستین بلوچستان

با توجه به مدارك باستان‌شناسی و تاریخی، معلوم و مشخص گردیده که ایران، من جمله، سرزمین بلوچستان از آغاز، رهگذر و محل سکونت نژادها و ملل مختلفی بوده است. زبانها و لهجه‌های گوناگونی در این منطقه، تکلم شده و خصوصیات جسمانی متفاوتی در این محل به هم در آمیخته است. پیش از ورود و استقرار آریاییان در بلوچستان، نژادهایی بومی در این منطقه می‌زیسته‌اند و مدارکی که از عصر حجر باقی مانده است، بر این قضیه گواهی می‌دهد که علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگری همچون نژاد سیاه‌پوست، دراویدی و اوریتای^۱ در بلوچستان سکونت داشته‌اند و فرهنگهای متفاوتی در آن جا به هم در آمیخته است. (۱)

چنان که پیش از این گفتیم، پژوهشگران منشأ پیدایش انسان و تکامل ابتدایی او را در آفریقا جستجو کرده‌اند و با توجه به مدارك به دست آمده فرضیه مهاجرت انسان را عنوان کرده‌اند. یکی از نقاطی که در مسیر مهاجرت انسان از آفریقا به جنوب شرقی آسیا قرار دارد، بلوچستان است. بررسیها و کاوشهای باستانی در این ناحیه از ایران، ابزار متعلق به آن دوره، بلکه بقایای انسانهای آن عهد را نیز ارائه می‌دهد. در سال ۱۳۴۴ ش.، برنامه بررسی سرزمین بلوچستان در تراس رودخانه‌های لادیز و ماشکید، انجام شد و طی آن ابزاری سنگی به سنت ساطور سازی و مشابه نمونه‌های یافته شده از سوان در پاکستان و اولدوی در آفریقای شرقی، جمع آوری شد. با توجه به مدارك زمین‌شناسی، این صنعت را به اواخر یخبندان ریس، یا اوایل یخبندان وورم^۲ (۱۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ سال پیش) منسوب کرده‌اند. (۲)

II - اقوام قدیمی بلوچستان

قدیمی‌ترین اقوامی که در سرزمین با آفرین بلوچستان می‌زیسته‌اند عبارتند از:

الف - دراویدیان:

دراویدیان، نام پر جمعیت‌ترین نژادهای ساکن هند، پیش از هجوم و ورود طوایف آریایی به سرزمین هند است. امروزه این نام به گروهی از ساکنان هند جنوبی و بلوچستان ایران اطلاق می‌شود که قسمت عمده ساکنان این سرزمینها را تشکیل می‌دهند و احتمالاً از اعقاب دراویدیان پیش از تاریخ هستند. (۳) کشفیاتی در زمینه نژادشناسی روی داده است که رابطه کهن دو کشور ایران و هند را پیش از هجوم و ورود قبایل آریایی به هند و فلات ایران، ثابت و مشخص می‌کند. این کشفیات همچنین خویشاوندی زبان مردم طایفه براهویی موجود در اراضی مرتفع بلوچستان، با لهجه یکی از زبانهای دراویدیان متکلم در جنوب هندوستان را اثبات می‌کند. این امر می‌رساند که قوم دراویدی هنگام هجوم طوایف آریایی از بلوچستان به هندوستان و جنوب این شبه جزیره عقب نشینی کرده‌اند؛ ولی طایفه‌ای از آنان در سرزمین بلوچستان همچنان باقی مانده‌اند و زبان قدیم خود را حفظ کرده‌اند. (۴)

ویل دورانت می‌نویسد: «دراویدی، نام مردم و زبانهایی است که به آن تکلم می‌کنند، دست کم یک هزار سال پیش از آمدن آریاییها به هند، مردمی به شمال و شمال باختری هند آمده‌اند که از نظر نژادی، رنگ پوستشان قهوه‌ای و سرشان دراز بوده است. از فرهنگ آنها زبانهای دراویدی مشتق شده است؛ احتمالاً دراویدها از بلوچستان به دشت سند وارد شده‌اند. ظاهراً دراویدها نخستین پدید آورندگان تمدن دره سند بوده‌اند که نظام اجتماعی و سیاسی پیش رفته‌ای نیز داشته‌اند.» (۵)

ب - سومریان:

در عهد باستان، تیره‌های سردرازی پیش از اقوام نوردیک در ایران، و بلوچستان زندگی می‌کرده‌اند. زمینه این باور در نمود انسان نوع اروپایی - آفریقایی قهوه‌ای پیدا می‌شود که در بین‌النهرین زندگی می‌کرده است. مدارک فعلی ما در باره این انسان، اندک و پراکنده است؛ ولی ظاهراً یک ارتباط و پیوند جسمانی دور با هند را القای می‌کند. امکان دارد که این مردم سردراز، خود سومری بوده‌اند یا با آنان خویشی داشته‌اند؛ زیرا دانشمندان نژادشناس بر این باورند که نشانه‌های چهره سومریان باستان را هنوز می‌توان در نواحی شرقی در میان مردم بلوچستان و افغانستان و حتی در دره سند جستجو کرد. (۶)

ج - نوردیک:

این قوم که به زبان هندو ایرانی سخن می‌گفته‌اند، در گذشته‌های بسیار دور، در بلوچستان و ایران ساکن نبوده‌اند. قدیمی‌ترین مدرکی که به تاریخ ورود آنان به ایران و بلوچستان اشاره می‌کند، آغاز هزاره

دوم پیش از میلاد را مشخص می‌کند که بر ذکر خدایان هند و ایرانی در میان ایزدان کاسیها استوار است. برخی مدارک مشخص می‌کند که روزگاری مردمی پیش از نژاد سیاه از هند راه افتاده‌اند و در امتداد کرانه دریای عمان و خلیج فارس به سوی غرب پیش آمده‌اند. ظاهراً یکی از پادشاهان آشور در حجابهای برجسته خود، تصویر عده‌ای از این مردم را نقش کرده است. (۷)

د - حبشیان آسیایی:

حبشیان آسیایی و پاریکانیان، در سرزمین بلوچستان زندگی می‌کرده‌اند و نویسندگان یونانی نیز از وجود «اتیویاییهای» جنوب شرقی ایران (بلوچستان) سخن گفته‌اند. در زمان حکومت مادها، سرزمین بلوچستان امروزی (مکران و بلوچستان ایران و پاکستان) ساتراپ هفدهم و به نام استان «پاریکانیان و حبشیان آسیایی» معروف بوده است. (۸)

مورخان یونانی، مکران را در زمان اسکندر و سلوکیان، ولایت اوریتها می‌نامیده‌اند و مردم آن جا به حبشیهای ماهی خوار معروف بوده‌اند. با این حال می‌توان گفت که این قوم هرگز عنصری مهم یا بزرگ در جمعیت بلوچستان نبوده‌اند. (۹)

ه - لوریان:

نام این قوم در تاریخ بابل «کاسی» ذکر شده است و در تواریخ فارسی به قوم «کوش» مشهور است و یونانیان آنان را «کیسیان» و «کوسیان» می‌نامیده‌اند. از سرگذشت قوم کاسی آنچه اهمیت دارد، عبارت است از حمله آنان به بابل، که بر این کشور چیره شدند و در سال ۱۷۴۹ ق. م. سردار کاسی موسوم به «گاندوش» دولت بابل را منقرض کرد و خود به سلطنت نشست و تا سال ۱۷۳۴ ق. م. بر بابل حکمرانی نمود. در طول مدت ۵۷۷ سال تسلط کاسیها بر بابل، نام آنان در الواح و اسناد بابلی ذکر شده است و معروفترین پادشاه کاسی اگوم کاک ریم^۳ است که او سرزمینی را که سابقاً قوم «هیتی» از دولت بابل جدا کرده بود، پس گرفت. (۱۰)

مؤلف کتاب «مجمّل التواریخ و القصص» در ذیل عنوان پادشاهی بهرام گور می‌نویسد: «از آن شاد خوارتر پادشاه نبود و نباشد و دلیرتر و مردم رعیت از آن به نشاط و رامشگری که در ایام وی بودند، به هیچ روزگار نبوده است و همواره از احوال جهان خبر [داشت] و کس را هیچ رنج و ستوه نیافت، جز آنک مردمان بی‌رامشگر شراب خوردندی؛ پس بفرمود تا به ملک هندوان نامه نوشتند، و از وی «کوسان» خواستند و کوسان به زبان پهلوی، خنیاگر بود، پس از هندوان دوازده هزار مطرب بیامد، زن و مرد، و لوریان که هنوز بجایند از نژاد ایشانند...» (۱۱)

فردوسی نیز در شاهنامه راجع به آمدن لوریان هند به ایران می‌گوید:

چنین گفت کای شاه فریادرس
 نر و ماده بر زخم بر بط سوار
 وز آواز او رامش جان بود
 بر آید از آن نامدار انجمن
 سر از فخر بر چرخ کیوان کشید
 زلوری کجا شاه فرموده بود
 که داند کز آن راه چون آمدند
 بفرمود تا بر گشادند راه
 زلوری همی ساخت برزیگری
 بدیشان سپرد آنکه بد پایکار
 ز گندم کند تخم و آرد به بر
 و را رایگانی کند کهتری
 بیامد سر سال رخساره زرد
 پراکندن تخم و کشت و درود
 بسازید رود و بر یشم تنید
 همی گردد اندر جهان چاره جوی» (۱۲)

«به نزدیک شنگل فرستاد کس
 از آن لوریان برگزین ده هزار
 که استاد بر زخم دستان بود
 فرستی بر من مگر کام من
 چونامه به نزدیک شنگل رسید
 هم آنگاه شنگل گزین کرد زود
 به راه بیابان برون آمدند
 چو لوری بیامد به نزدیک شاه
 به هر یک یکی گاو داد و خری
 همان نیز خروار گندم هزار
 بدان تا بورزد به گاو و به خر
 کند پیش درویش رامشگری
 بشد لوری و گاو و گندم بخورد
 بدو گفت شاه این نه کار تو بود
 خری ماند اکنون بنه بر نهید
 کنون لوری از پاك گفتار اوی

با توجه به مطالب بالا چنین استنباط می‌شود که لوریان یا لولیان که اکنون در نقاط مختلف ایران از جمله بلوچستان به اسامی «لوری»، «لولی»، «کولی»، «کاولی، کابلی»، «غربتی»، «غربال بند» و غیره خوانده می‌شوند از نسل قوم «جط» (به عربی زط) می‌باشند که در حال حاضر در نواحی بلوچستان ایران و سند پاکستان ساکن هستند و لهجه‌ای که با آن تکلم می‌کنند، موسوم به «جطگالی» است. این واژه در بعضی از کتب فارسی «جدگال» نوشته شده است و انگلیسیها نیز جدگال^۴ می‌نامند. مورخان بر این عقیده‌اند که پیش از مهاجرت بلوچ‌ها به مکران، این ناحیه در دست اقوام جط بوده است. (۱۳)

III - اقوام کنونی بلوچستان

الف - بلوچ:

قوم بلوچ در بلوچستان ایران، سیستان، سند، پنجاب و همچنین عده‌ای از آنان در مرو و ترکمنستان شوروی ساکن هستند. (۱۴) از زمانهای قدیم این قوم در مکران زندگی می‌کرده‌اند که

نام آنان در کتابهای فارسی «بلوچ» و عربی «بلوص» ذکر گردیده است. (۱۵)

یاقوت حموی در «معجم البلدان» ذیل واژه «بلوص» در باره قوم بلوچ چنین می نویسد: «طایفه‌ای باشند چون اکراد و آنان را بلادی وسیع باشد میان فارس و کرمان در سفح جبال قفص (کوچ) و آنان را شوکت و قوت و عدد بسیار باشد و قوم قفص (کوچ) که طایفه دیگرند با همه قوت از هیچ کس جز بلوچ بیم ندارند و بلوچ صاحبان نعمت و چادرهای مویین باشند و مردمان از بلوچ ایمنند، راه نزنند و مردم نکشند و اذیت آنان به کس نرسد بر خلاف قفص.» (۱۶)

در فرهنگ فارسی معین آمده است: «بلوچ، قومی ایرانی، صحرائشین و دلیر ساکن بلوچستان است که طوایف خارجی کمتر در آن ناحیه، نفوذ کرده است و ایشان همه در برابر بیگانگان مقاومت نموده‌اند. آنان دارای لهجه خاصی هستند که به بلوچی معروف است.» (۱۷)

بیشتر پژوهشگران «کوچ» را غیر از بلوچ دانسته‌اند و بعضی نوشته‌اند که گاهی میان قبایل بلوچ با عشایر کوچ زد و خوردی روی می‌داده است؛ ولی فردوسی در شاهنامه آنان را يك قوم پنداشته است که از آنان به نام بلوچ یاد کرده است. وی پس از شرحی که در باب کشتار بلوچ‌ها و رفتار خشنی که با رعایای ولایتهای مجاور داشته‌اند، داده است می‌گوید: «شاه همه آنان را از شمشیر گذراند و به ظلم و ستم کردن کوچ خاتمه داد.» (۱۸)

ب - سیستانی:

سیستانیان، از سرزمین سیستان به بلوچستان آمده‌اند و در بیشتر نقاط بلوچستان پراکنده شده‌اند. نژادشناسان و برخی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که سیستانیان، اصیل‌ترین افراد ایرانی و از نژاد آریایی هستند و می‌توان گفت، یگانه نژاد قدیم «آرین» همین سیستانیان هستند که بهتر از سایر نقاط، زبان و خصوصیات کلی ایرانیان دوره هخامنشی را حفظ کرده‌اند. (۱۹)

ج - براهویی:

عشایر براهویی در بیشتر نقاط بلوچستان، خاصه در زاهدان، خاش، ایرانشهر، سراوان و... پراکنده‌اند. دکتر هنری فیلد، این قوم را ایرانی و آریایی دانسته است و تیره‌های مهم آن را به نام قنبرانی و منگال (مونگال) ذکر نموده است. (۲۰)

طایفه براهویی، در قدیم و تا اواخر دوره قاجاریه یکی از قدرتمندترین طوایف بلوچستان و سیستان بوده است. اوج قدرت آنان در زمان نادرشاه افشار بوده است که با تشکیل اتحادیه‌ای از قبایل مختلف، برای مدت زمانی حکومت عمده سیستان و بلوچستان را در دست گرفتند. (۲۱)

د - افغان:

افغانها، ایرانی هستند و یکی از عناصر جمعیت ایران به شمار می‌روند و در سراسر بلوچستان و سیستان پراکنده‌اند. (۲۲)

مهمترین طایفه‌ای که از افغانستان به ایران مهاجرت کرده است، طایفه بارکزیایی است که سالها در سرنوشت بلوچستان و مردم آن نقش عمده‌ای داشته‌اند. بارکزییهای بلوچستان از اعقاب امیرشاهوخان بارکزیایی ساکن در افغانستان هستند که نخست به سیستان آمدند و پس از توفقی در آن منطقه به بلوچستان کوچ کردند.

در سال ۱۲۸۶ ش. / ۱۹۰۷ م.، حکومت قسمتی از بلوچستان به سردار امیربهرام خان بارکزیایی واگذار شد و از این تاریخ است که طایفه مذکور در بلوچستان نفوذ و قدرت زیادی کسب کردند و چند سالی بر آن سرزمین حکومت نمودند. پس از درگذشت سردار بهرام خان، برادر زاده‌اش سردار امیردوست محمدخان، حکومت بلوچستان را به دست گرفت و تا اواخر سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. بر ایالت بلوچستان حکمرانی کرد. (۲۳)

ه - مکرانی (مگی):

مردم این قوم بیشتر در جنوب بلوچستان ساکن هستند و مخلوطی از نژاد هند، افغان، آسوری و سیاه‌پوست، می‌باشند. (۲۴)

و - دهوار:

دهواریه‌ها، از نژاد هند و ایرانی می‌باشند و به «دخانیها» نیز معروفند و قسمتی از عناصر جمعیت بلوچستان به شمار می‌روند.

ز - بلوچ لشری:

این قوم در جنوب دشت بمبور میان پیپ و کوه‌اپوران زندگی می‌کنند و از بلوچ‌های معمولی، بلندتر و قوی‌تر می‌باشند، اینان صحرانشین هستند.

ح - دُرزاده:

دُرزاده‌ها نیز یک طایفه ایرانی غیر از بلوچها بوده‌اند که به بلوچستان مهاجرت کرده‌اند و اکنون در آن سرزمین زندگی می‌کنند. (۲۵)

ط - سایر اقوام:

علاوه بر اقوامی که در بالا توصیف شد، عده‌ای یزدی، زرتشتی، بیرجندی، کرمانی و غیره نیز بتدریج به بلوچستان مهاجرت نموده‌اند و اکنون دوشادوش برادران و خواهران اقوام دیگر ساکن در بلوچستان به کار و کوشش می‌پردازند و در آبادانی آن منطقه نقش عمده‌ای به عهده دارند.

پی نوشتهای فصل اول

- ۱ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۰۷.
- ۲ - مجله باستان شناسی و تاریخ، ص ۱۴ - ۱۵.
- ۳ - غلامحسین مصاحب (سرپرست)، دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵، ص ۹۶۵.
- ۴ - نامواره دکتر محمود افشار، ج ۲، ص ۷۳۵.
- ۵ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱ ترجمه احمد آرام، باشایی و آریانه‌پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، شهریور ۱۳۶۵، ص ۴۵۹.
- ۶ و ۷ - جورج کامرون، ایران در سینه دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۶.
- ۸ - ۱. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران ۱۳۵۷، ص ۳۲۰.
- ۹ - همان، ایران باستان، ترجمه روحی آریاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۸۷۰، و آلفرد فن گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار، ترجمه کیکاس جهانداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۱ - ۳۳.
- ۱۰ - رشید یاسمی، کُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۱ - ۴۲.
- ۱۱ - مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸، ص ۶۹.
- ۱۲ - ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی امیرکبیر، چاپ ۱۳۴۳، ص ۴۲۳.
- ۱۳ - مجله یادگار سال ۳، ش ۵، ص ۵۶.
- ۱۴ - غلامحسین مصاحب، همان کتاب، ص ۴۴۴.
- ۱۵ - سعید نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، اقبال، تهران ۱۳۳۵، ص ۳۴۵.
- ۱۶ - علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۲۷۱.
- ۱۷ - محمد معین، فرهنگ فارسی معین، در لغت بلوچ.
- ۱۸ - ذبیح الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۳.
- ۱۹ - بار تولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده)، اتحادیه، تهران ۱۳۰۸، ص ۱۲۰، ۱۲۱.
- ۲۰ - هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، ابن سینا، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۳۱.
- ۲۱ - ایرج افشار (سیستانی)، واژه نامه سیستانی، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۶۱.
- ۲۲ - هنری فیلد، همان کتاب، ص ۷۲۳.
- ۲۳ - ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزایی سیستان و بلوچستان نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۰۱ - ۱۰۵.
- ۲۴ - هنری فیلد، همان کتاب، ص ۸۰۶.
- ۲۵ - همان کتاب، ص ۲۸۶ و ۷۶۳ - ۷۶۴.

فصل دوم

ترکیب ساختمانی جمعیت

I - ویژگیهای جمعیت

یکی از ویژگیهای اساسی جمعیت بلوچستان، ترکیب قومی و ایلی آن است؛ زیرا در جوامع روستایی، عشایری و شهری، قسمت عمده جمعیت را ایلها و طوایف - که بیشتر آنها قوم بلوچ هستند و فقط تعداد کمی عناصر سیستانی، هندو، کرد، مکرانی، سیاهپوست و لوری می باشند - تشکیل می دهند. در زیر به ویژگیهای مختلف جمعیت بلوچستان می پردازیم:

الف - خانوار و جمعیت

(۱) خانوار: بر اساس سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ ش.، در بلوچستان تعداد ۱۷۱۶۴۳ خانوار وجود دارد. تعداد افراد هر خانوار بطور متوسط (۱) در بلوچستان برابر ۵/۴۲ است. در میان شهرستانهای این منطقه، بالاترین بعد خانوار (۵/۷۱) به شهرستان زاهدان و پایین ترین بعد خانوار (۵/۰۲) به شهرستان سراوان اختصاص دارد. (۲)

در سرشماری آبان ماه سال ۱۳۵۵ ش.، در بلوچستان تعداد ۱۱۱۵۹۸ خانوار وجود داشته است که از این تعداد ۱۱۱۴۹۵ خانوار معمولی (۳) و ۱۰۳ خانوار دسته جمعی بوده اند. (۴)

(۲) جمعیت: جمعیت بلوچستان که در مساحتی حدود ۱۷۳۴۶۱ کیلومتر مربع زندگی می کنند، طبق سرشماری مهرماه سال ۱۳۶۵ شمسی حدود ۹۳۰۶۷۳ تن برآورد شده است. از این جمعیت ۴۱۸۳۷۳ تن در نقاط شهری و ۴۸۲۳۴۹ تن در نقاط روستایی ساکن بوده و ۲۹۹۵۱ تن نیز غیر ساکن گزارش شده اند. (۵)

جمعیت بلوچستان بر اساس سرشماری سال ۱۳۵۵ ش. بالغ بر ۴۸۹۹۹۰ تن بوده اند که از این تعداد ۱۳۳۴۵۰ تن را جمعیت شهری و ۳۵۶۵۴۰ تن را جمعیت روستایی و عشایری تشکیل می داده است. (۶) تراکم نسبی جمعیت در سال ۱۳۵۵ در بلوچستان برابر ۲/۸ تن و در سال ۱۳۶۵ حدود ۵/۳ تن در هر کیلومتر مربع بوده است.

ب - ساخت سنی و جنسی جمعیت

از تعداد ۹۳۰۶۷۳ تن جمعیت بلوچستان در مهرماه ۱۳۶۵ ش. ۴۷۰۹۲۳ تن مرد و ۴۵۹۷۵۰ تن زن بوده‌اند. بنا بر این، نسبت جنسی در این منطقه ۱۰۲ بوده است؛ یعنی در مقابل هر ۱۰۰ زن ۱۰۲ مرد وجود داشته است. (۷)

از ۴۸۹۹۹۰ تن جمعیت بلوچستان در آبان ۱۳۵۵ ش. ۲۵۳۱۶۶ تن مرد و ۲۳۶۸۲۴ تن زن بوده‌اند. نسبت جنسی این منطقه در تاریخ مذکور حدود ۱۰۵/۵ بوده است؛ یعنی در مقابل هر صد زن تقریباً ۱۰۶ مرد وجود داشته است. (۸)

از جمعیت کل بلوچستان ۵۳/۲٪ در گروه سنی کمتر از ۱۵ سال، ۴۵/۱٪ در گروه سنی ۱۵ تا ۶۴ سال و ۲/۷٪ در گروه سنی ۶۵ سال و بیشتر قرار داشته‌اند.

میانگین سنی جمعیت بلوچستان در مهرماه ۱۳۶۵ ش. برابر ۱۳/۹ سال بوده است که این میانگین برای مردان ۱۳/۹ و برای زنان ۱۳/۸ سال می‌باشد.

میانگین سنی در نقاط شهری برای مردان ۱۳/۶ و برای زنان ۱۳/۸ و در نقاط روستایی برای مردان ۱۴/۲ و برای زنان ۱۳/۹ بوده است. میانگین سنی جمعیت کل بلوچستان در این سال برابر ۱۹/۶ می‌باشد. (۹)

ج - مهاجرت و محل تولد

۱) مهاجرت: بطور کلی مسأله جدید و نامطلوبی که در کشور ما تحت عنوان «مهاجرت» دیده می‌شود، مسائل و مشکلاتی را به وجود آورده است که خود سبب کم شدن کار و فعالیت در زمینه کشاورزی و دامپروری است.

نقش عوامل طبیعی منفی و روابط پیچیده اجتماعی در بلوچستان از يك سو، و جاذبه‌های اقتصادی و رفاهی سایر نقاط کشور از سوی دیگر باعث مهاجرت مردم این منطقه به سایر نقاط می‌شود. از آن جا که در بلوچستان کمبود متخصص در کادرفنی و اداری وجود دارد، عده بسیاری از سایر نواحی کشور به این منطقه جذب گردیده است. مهاجرت‌های داخل بلوچستان بیشتر از نواحی روستایی به نواحی شهری است. عده‌ای از عشایر بلوچ نیز برای کار و امرار معاش به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و دریای عمان و همچنین کشور پاکستان مهاجرت می‌کنند.

در آغاز قرن بیستم میلادی، گروهی از بلوچها از بلوچستان به مازندران و خراسان جذب شدند و در آن مناطق به کار و کوشش پرداختند.

رایینو که يك بار در سال ۱۲۸۸ ش. / ۱۹۰۹ م. و بار دیگر در سال ۱۲۸۹ ش. / ۱۹۱۰ م. به سراسر مازندران و گرگان مسافرت کرده است (۱۰) می‌نویسد: «عده کمی از بلوچ که از بلوچستان آمده بودند، در حدود سی چهل خانوار در ساری اقامت داشتند.» و ضمن ذکر محله‌های عمده ساری از محله بلوچی خیل نیز نام برده است. (۱۱)

دکتر عباس سعیدی، مؤلف کتاب «سرخس دیروز و امروز»، می‌نویسد: «در آغاز قرن بیستم و پس از

استقرار امنیت در این ناحیه (ناحیه سرخس) و سکنه‌پذیری مجدد آن اغلب کسانی که از دیگر نواحی، بخصوص بلوچستان به سرخس جذب شده بودند، تجربیاتی را در امر دامداری در این جا از نوراوج دادند.» (۱۲)

از سال ۱۳۲۶ ش. با تأسیس نخستین واحدهای مکانیزه زراعی در مناطق گرگان و گنبد، بر اثر افزایش زیر کشت پنبه که به نیروی انسانی نیاز داشت، عشایر بلوچ به آن مناطق مهاجرت کردند و با خانواده‌های خود در گرگان، دشت و گنبد استقرار یافتند و در حال حاضر در روستاهای پیرامون گرگان، گنبد کاوس، بندرگز، آزادشهر (شاه‌پسند سابق)، کلاله و خان‌ببین پراکنده‌اند.

مهاجران بلوچ که سابقه سکونت نسبتاً طولانی در منطقه دارند، بر اثر خرید زمین توانسته‌اند مزارع کوچک و متوسط تا حدود بیست هکتاری را به وجود آورند. بنابر این می‌توان گفت که این گروه از لحاظ اجتماعی تحرك پیدا کرده‌اند، یا دست کم در پایگاه اجتماعی آنان تغییر زیادی جهت تنزل اجتماعی روی نداده است.

با این حال مهاجران بلوچ تمایل دارند که به سرزمین اصلی خود باز گردند، ولی خشکسالیهای مداوم و سایر مسائل اجتماعی بازگشت آنان را به تأخیر می‌اندازد. (۱۳)

۴) محل تولد: از کل جمعیت بلوچستان در سال ۱۳۶۵ ش. ۸۰/۷٪ را متولدان شهرستانهای همین استان، ۱۲/۵٪ را متولدان استانهای دیگر و ۶/۸٪ متولدان کشورهای خارج تشکیل می‌داده‌اند.

د - زناشویی

از جمعیت بلوچستان در ده سال یا بیشتر از آن، در سال ۱۳۶۵ ش. ۶۱/۶٪ دارای همسر بوده‌اند که این نسبت برای مردان ۵۹/۲ و برای زنان ۶۴٪ بوده است.

نسبت همسردهی در جمعیت ده ساله و بیشتر، در مناطق شهری بلوچستان ۶۲/۱ و در مناطق روستایی ۶۱/۲٪ می‌باشد. بالاترین نسبت همسردهی در مردان در گروه سنی ۴۹ - ۴۵ ساله - ۹۸/۶ و در زنان در گروه سنی ۲۹ - ۲۵ ساله ۹۲/۷٪ می‌باشد.

II - ویژگیهای اجتماعی

الف - سواد

حدود ۶۸/۶۷٪ مردم بلوچستان در سال ۱۳۶۵ از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند و باید گفت که این منطقه، به علت دوری از مرکز و بی‌توجهی دولتهای سابق در امر سرمایه‌گذاریهای فرهنگی در بلوچستان، مورد ظلم و ستم قرار گرفته است.

نسبت باسوادی مردم بلوچستان در جمعیت شش سال و بیشتر، معادل ۳۱/۳۳٪، برای نقاط شهری حدود ۵۱/۷۱٪، برای نقاط روستایی حدود ۲۶/۷۹٪ و برای جمعیت غیرساکن (۱۴) حدود ۵/۲۳٪ به

دست آمده است. در میان شهرستانهای بلوچستان، بالاترین نسبت باسوادی برابر ۴۷/۲۳٪ به شهرستان زاهدان و پایین‌ترین آن معادل ۲۱/۲۱٪ به شهرستان چابهار تعلق داشته است.

ب - آموزش و پرورش (۱۵)

تا اواخر دوره قاجاریه (حدود هفتاد سال قبل) بیشتر مردم بلوچستان بی سواد بودند و پسر خانواده باید شغل پدر را می‌آموخت با چنین معتقداتی سواد، انحصار به علمای روحانی و مأموران دولت و بازرگانان داشت. از این رو کشاورزان و پیشه‌وران تحصیل سواد را در حد توانایی خود ندانسته و بر این باور بودند که نظام کارهای مملکتی اقتضا دارد، معدودی بی تحصیل علم بروند و دیگران به شغل موروثی خود بپردازند. در تعلیمات همگانی و عمومی استعدادهای نهفته کشف می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد. وجه بسا دانشمندان بزرگی که از میان فرزندان طبقه بی سواد بیرون آمده و خدمات مهمی به عالم علم و دانش انجام داده‌اند. از این رو تعلیمات ابتدایی در کشورهای مترقی جهان، اجباری و مجانی است؛ تا عموم مردم از سواد معمولی که خواندن و نوشتن است، محروم نمانند و از ظرفی کودکانی که دارای استعداد سرشار و لیاقت فوق العاده هستند، شناسایی شوند و به تحصیلات عالی وادار گردند.

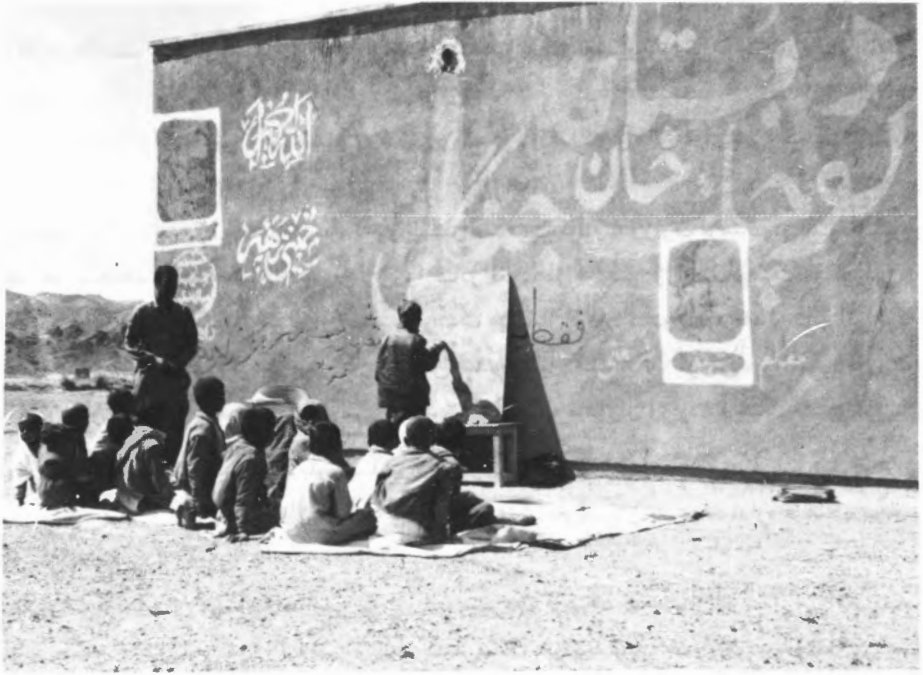
در کشور ایران، از صدر مشروطیت به بعد آموزشگاههایی به سبک جدید تأسیس شد؛ اما مشکلات و موانع آن قدر زیاد بود که پیشرفت در امر آموزش را کند می‌ساخت و تا چندین سال بعد نیز اثر محسوسی از زحمات مردان فداکار و خدمتگزار به چشم نمی‌خورد. به هر حال اعزام گروهی از جوانان ایران به اروپا و مراجعت آنان و پیش‌بینی برخی رجال دانشمند و پشتیبانی آنان از فرهنگ پُر وهان بتدریج زمینه مساعدی برای تأسیس دبستان و دبیرستان فراهم ساخت و در آموزشگاهها به روی عموم باز شد تا به وضع امروز رسید.

بلوچستان، از نهضت فرهنگی کشور بهره و نصیبی نداشت و سالها پس از آن که در سیستان، کرمان و بیرجند که ولایتهای مجاور بلوچستان می‌باشند، دبستانها و دبیرستانهای پسرانه و دخترانه دایر شده بود، در بلوچستان نامی از آموزشگاه برده نمی‌شد.

طوایف چادرنشین و کشاورزان بلوچ، علاقه‌ای به تحصیل سواد نداشتند. امور مذهبی آنان به وسیله چند تن «مولوی» که سابقاً در هندوستان و پس از تقسیم هند، در پاکستان علوم مذهبی را فرا می‌گرفتند، انجام می‌گرفت.

از هنگامی که زاهدان مرکز تجاری شد، بنا به پیشنهاد پیشکار دارایی سیستان که زاهدان هم جزء حوزه مأموریت او قرار داشت از هر عدل مال التجاره که صادر می‌شد مبلغ ده شاهی به نفع فرهنگ گرفته می‌شد و این مبلغ که ماهیانه حدود هشت هزار ریال بود، میان فرهنگیان سیستان و بیرجند تقسیم می‌شد. این وضع تا سال ۱۳۰۷ ش. ادامه داشت.

پس از تسلط دولت مرکزی بر بلوچستان و مطیع شدن خانها و سرداران، لازم و ضروری می‌نمود که آموزشگاههایی در آن جا تأسیس شود و اطفال بلوچ به تحصیل مشغول شوند. اولین آموزشگاهها را ارتش از محل صرفه‌جوییهای خود به صورت شبانه روزی در خاش، ایرانشهر و سراوان دایر کرد. عده‌ای



مدرسه روستایی، روستای سیاه‌جنگل زاهدان عکس از فتح‌علیان

آموزگار از بیرجند، سیستان، کرمان و مشهد استخدام شدند و به کار تعلیم و پرورش نوجوانان بلوچ مشغول گردیدند.

ساختن دبستانهای خاش و ایرانشهر به همت و مساعی و فداکاری‌های آقای‌علی شفیع‌ی، شایان تحسین و قدردانی است.

به سال ۱۳۰۹ ش. ۱۹۳۰ م.، رضا شاه به بلوچستان مسافرت کرد و به وزارت فرهنگ در باب تأسیس و توسعه آموزشگاه‌های بلوچستان، دستور لازم را صادر نمود. از آن پس وزارت فرهنگ، مأمورانی به بلوچستان فرستاد و فرهنگ بلوچستان را ضمیمه فرهنگ خراسان قرارداد. در شهر زاهدان دبستانی به نام دبستان عشایری به منظور تربیت آموزگار تأسیس شد. ضمناً دبستانهای کورش ایرانشهر، داورپناه سراوان و پهلوی خاش که قبلاً توسط ارتش تأسیس شده بود، به مأموران وزارت فرهنگ تسلیم گردید.

بعد مسافت مشهد تا اقصی نقاط بلوچستان و نبودن وسایل ارتباط منظم سرپرستی فرهنگ خراسان را دشوار ساخته بود. از این رو از سال ۱۳۱۴ ش. اداره فرهنگ بلوچستان به عهده اداره فرهنگ بیرجند محول گردید.

علی‌رغم کوششهای مستمر و مداومی که در باب پیشرفت فرهنگ بلوچستان به عمل می‌آمد، نتیجه رضایت بخشی حاصل نمی‌شد؛ زیرا تهیه وسایل بسیار مشکل بود. به سبب عدم وجود ساختمان، وسعت سطح منطقه، فقدان وسایل ارتباط، فقر عمومی، آشنا نبودن بلوچها به فواید تحصیل دانش، مشکلات تهیه کتاب و لوازم التحریر و مهمتر از همه استخدام و جلب آموزگار، تخته سیاه و گچ و غیره، امر آموزش و پرورش، پیشرفت چندانی نداشت.

به سال ۱۳۱۹ ش. ۱۹۴۰ م.، از ادغام فرهنگ بلوچستان به فرهنگ سیستان اداره مستقلی به وجود آمد. از سال ۱۳۲۶ ش. که سیستان و بلوچستان به فرمانداری کل تبدیل شد، تغییری در وضع فرهنگ این منطقه پدید آمد. از جمله در آن تاریخ سه باب دبستان و دبیرستان پسرانه دایر شد.

فرماندار کل وقت از بازرگانان شهر زاهدان خواست تا برای احداث يك باب دبستان، اداره فرهنگ را یاری دهند. بازرگانان ایرانی هفتاد هزار ریال، بازرگانان هندی (هندو و سیک) هشتاد هزار ریال و بازرگانان پاکستانی مبلغ پنجاه هزار ریال کمک نمودند.

شش هزار متر مربع زمین، توسط مالکان خیر بلوچ در شمال شهر واگذار شد و از دیماه سال ۱۳۲۶ ش. عملیات ساختمان دبستان آغاز گردید. در فروردین ماه سال ۱۳۲۷ ش. مبلغ پانصد هزار ریال از سوی دولت برای احداث دبستان دیگری در اختیار اداره فرهنگ زاهدان گذارده شد. به این ترتیب در دو سال اول، دو باب دبستان کامل با رعایت اصول بهداشتی ساخته شد. ساختن دبستان در سالهای بعد نیز ادامه داشت و سرداران و خانهای بلوچ با مشاهده کوشش اداره فرهنگ در تهیه محل مناسب جهت کودکان خود، اداره فرهنگ را یاری می‌دادند؛ تا اینکه در سراسر بلوچستان مدارس احداث گردید و در امر آموزش و پرورش نیز پیشرفتهایی حاصل شد.

جوانان بلوچ که بعضی دانشسرای عالی را گذرانده و جمعی از دانشسرای مقدماتی فارغ‌التحصیل شده بودند، بسیار خوب و در حد مطلوب کار می‌کردند و اعزام آنان به هر محلی انجام می‌شد.

آموزش و پرورش در سطوح مختلفی مانند آموزش ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان، هنرستان فنی، خدمات بهداشتی، کودکان استثنایی، کودکتان، مهد کودک و شبانه فعالیت دارد. لازم به توضیح است که آمار سال تحصیلی ۶۷ - ۶۶ مبنای آماری گزارش حاضر است. در سال تحصیلی مورد بحث در سطح بلوچستان ۵۲ کودکتان، ۱۱۴۱ دبستان ابتدایی، ۱۴۰ مدرسه راهنمایی تحصیلی، ۳۴ دبیرستان، شش هنرستان فنی، پنج واحد بازرگانی و حرفه‌ای، یک واحد آموزش کشاورزی، دو مرکز تربیت معلم، شش مرکز تربیت معلم روستایی، یک آموزشکده فنی، یک واحد پایه پنجم ابتدایی، چهار واحد دوره عمومی، سه واحد دوره تکمیلی و در مجموع ۱۴۰۰ واحد آموزشی با ۱۴/۰۱۴ دانش آموز دایر بوده است. (۱۶)

میزان رشد دانش آموزان از سال ۱۳۵۵ ش. تا کنون سالیانه میان ۳ تا ۴٪ می باشد، در صورتی که از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ ش. به دلیل تغذیه رایگان، کمکهای نقدی و جنسی خاص و سایر کمکهای سالیانه میان ۱۰ تا ۱۲٪ رشد داشته است. طی سالهای اخیر، امکانات ساختمانی، آموزگار و کلاس نیز تغییرات زیادی داشته است و از این رو نسبت دانش آموز به کلاس و معلم و غیره بطور کلی مطلوب و در برخی موارد از متوسط کشور نیز بالاتر است.

ج - آموزش عالی

در سال تحصیلی ۱۳۶۴ - ۱۳۶۳ در بلوچستان شش مرکز آموزش عالی جمعاً با ۲۰۸۳ تن دانشجو وجود داشته است که چهار مرکز در شهر زاهدان، و در شهرهای چابهار و خاش هر کدام یک مرکز دایر بوده است.

د - بهداشت و درمان (۱۷)

سرزمین بلوچستان با توجه به وسعت و پراکندگی بیش از حد روستاها و موقعیت خاص جغرافیایی، همه چون وجود مرز مشترک و طولانی با کشورهای پاکستان و افغانستان و شیوع بیماریهای گوناگون و فصلی در این کشورها و عدم دسترسی به مراکز بهداشتی و درمانی و پایین بودن سطح آموزش و بالاخره فقر عمومی، گرفتار مشکلات و نارساییهای بهداشتی بی شماری است.

انواع بیماریها:

اول - مالاریا: یکی از انواع بیماریهای شایع در بلوچستان خاصه در نواحی جنوبی آن بیماری مالاریا است. با همه کوششهایی که طی سالهای گذشته در این زمینه انجام گرفته است و با توجه به پراکندگی بیش از حد و وجود کانونهای آلوده در این نواحی و از طرفی مقاوم شدن پشه‌های ناقل در برابر سموم و نداشتن امکانات اجرایی لازم نمی توان ادعا کرد که این بیماری در بلوچستان ریشه کن شده است و دیگر کانونهای آلوده‌ای وجود ندارد.

دوم - بیماریهای عفونی و انگلی: از سلسله بیماریهای شایع در بلوچستان، بیماریهای عفونی و

انگلی بیشترین تلفات را در سال ۱۳۵۹ ش. به بار آورده است (۲۳/۱۶٪). ضعف مراقبت‌های بهداشتی، نبودن آب سالم آشامیدنی و عدم آموزش صحیح بهداشتی مسبب واقعی این تلفات انسانی است. سوم - بیماری‌های گردش خون و دستگاه‌های گوارش: پس از بیماری‌های عفونی و انگلی، بیماری‌های دستگاه گردش خون و دستگاه گوارش و دستگاه تنفسی مجموعاً ۱۰/۲۶٪ مرگ و میر را ناشی شده‌اند.

چهارم - اعتیاد: کشیدن تریاک و سایر مواد مخدر، آن طور که در استان کرمان و خراسان شیوع داشته است و دارد، در بلوچستان رواج نیافته است و فقط معدودی، معتاد به استعمال آن می‌باشند.

لرد کرزن، بر این باور است که علت این که ساکنان خراسان، کرمان و بلوچستان بیشتر و زودتر از سایر نقاط ایران به استعمال تریاک معتاد شده‌اند، این بوده است که مردان جنگجو و سلحشور این مناطق همواره برای حمله به هندوستان آمادگی داشته‌اند. از این رو در اواسط سده نوزدهم میلادی یک قافله از «مرشدان» و «اقطاب هندی» که دارای کرامات فوق العاده بوده‌اند و داروی هر دودی را می‌دانسته‌اند، به دستور مأموران استعمارگر انگلیس به ایالت خراسان و بلوچستان و مرکز وارد شده‌اند و هر یک مشیر و مشار امیری از امرای خراسان گردیدند.

این سیه دلان تبهکار، اندک اندک میان مردمان، بزرگان و درباریان راه یافتند و آنان را به کشیدن تریاک و شیرۀ آن تشویق کردند.

سیدی هندی از همه این عاملان خطرناک تر و دغل تر بود. وی مستوفی الممالک را چنان به خود نزدیک کرد که بی‌دیدن او آرام و قرار نداشت. این دو، گاه تنها و گاه با نزدیکان ساعتها در ونک دود و دم بر پا می‌کردند. این مصاحبت چندان استمرار یافت که یک روز وقتی عریضه‌ای به شاه فرستاد و اجازه رفتن به ونک خواست، ناصرالدین شاه به طنز بر حاشیه نامه‌اش نوشت: «مَنْ زَارَ سَيِّدَ هِنْدِي بَوْنِكَ كَمَنْ زَارَ يَزِيدَ بَدْرِكَ» (۱۸)

از آن جا که تریاک در ابتدای امر یعنی تا شخصی معتاد به استعمال آن نشده است، مسکنی قوی است و هر درد شدید و مزاحمی را از میان می‌برد، دامنه استعمال آن تا این درجه در نواحی شرقی ایران وسعت یافته است؛ ولی مردم بلوچستان عاقلانه رفتار کرده و به نسبت مردم خراسان و کرمان کمتر آلوده و معتاد به تریاک شده‌اند. معمران می‌گویند: «عوامل استعمار برای به انجام رساندن مأموریت ننگین خود، سوخته تریاک را به قیمت گرانی از مردم می‌خریدند و تریاک را به بهای ناچیزی در اختیار اهالی می‌گذازدند.»

خوردن مقدار کمی تریاک نیز از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده است. در دوره صفویه تریاک را به صورت خالص یا مخلوط با برخی داروهای دیگر به نام معجون می‌خورده‌اند؛ اما دود کردن تریاک ظاهراً از اوایل حکومت قاجاریه به راهنمایی بیگانگان رواج یافته است.

اختراع شیره را چنین نقل کرده‌اند که یک نفر نقاش که مبتلا به کشیدن تریاک بوده است، روزی تریاک‌های سوخته شده را از وافور خالی می‌کند و به خیالش می‌رسد که از سوخته تریاک، می‌تواند رنگی تهیه نماید و در نقاشی به کار برد. برای این منظور مقداری سوخته تریاک را در آب جوش حل می‌کند و کنار

می گذارد، تا به موقع از آن استفاده نماید. چند ماهی که می گذرد، می بیند که آب تبخیر شده است و جسم برآقی در کنار ظرف، رسوب کرده است. با نوك چاقو رسوب لبه ظرف را جدا کرده و برای آزمایش، کمی از آن را با وافور می کشد و ملاحظه می کند که بهتر و لطیف تر از تریاک کشیده می شود و نشسته و گیرایی بیشتری نیز دارد و به این ترتیب شیرخه اختراع می شود. (۱۹)

محمد برقی که در سال ۱۳۵۱ ش. به بلوچستان مسافرت کرده است می نویسد: «در بلوچستان افیون بلایی همه جاگیر شده است و در اثر مجاورت با افغانستان و دسترسی به تریاک ارزان قیمت، هر کس به نوعی با آن سرو کار دارد... در اکثر منازل بومیان زاهدان بویژه مردم فقیرش، بساط شیرخه کشی برپاست. بطور کلی از این نقطه به بعد در شهرها کمتر وافور پیدا می شود، و اکثر در اثر کم بولی شیرخه می کشند، در خاش به هر کوچه که بروی بوی شیرخه می آید. در ایرانشهر نیز فراوان است. و در چابهار از مأمورین مجرد هر که جان سالم از اعتیاد به در برد، باید خدا را شکر گوید؛ ولی به طور کلی شدت ابتلا متناسب با مقدار دوری از مرز افغانستان است.» (۲۰)

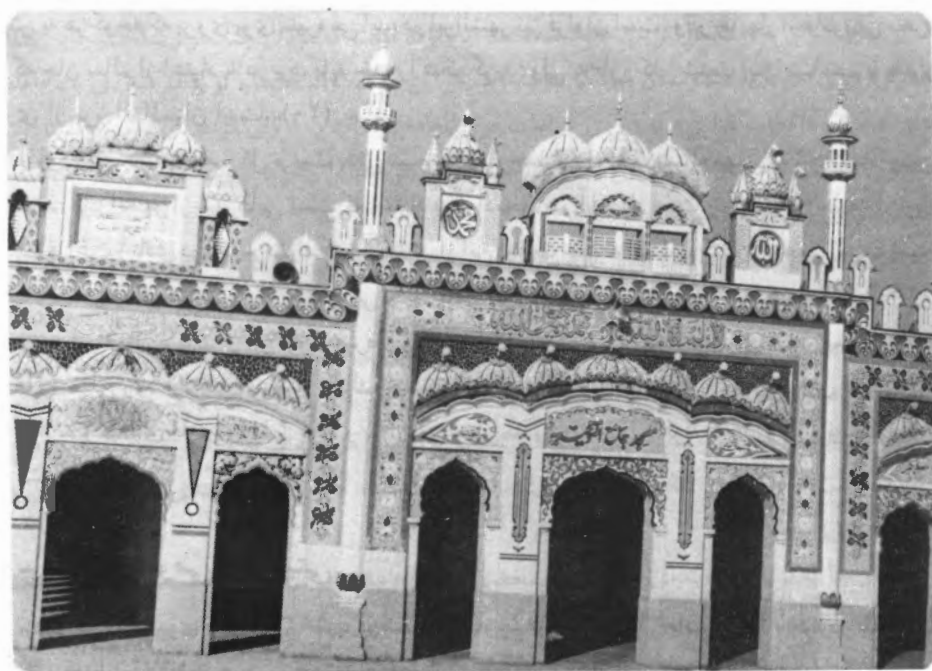
آقای علی غلامی، مدیرکل تربیت بدنی سیستان و بلوچستان، در باب مسأله مهمی به نام اعتیاد چنین می گوید: «ایرانشهر از شهرهایی است که اعتیاد به مواد مخدر در آن زیاد است، تمام اقشار جامعه آن جا، اوقات فراغت زیادی در اختیار دارند که نمی دانند از این اوقات چگونه استفاده کنند و به همین سبب زمینه راههای انحراف فراهم می شود. ورزش می تواند عامل مؤثری برای از میان بردن این زمینه باشد.» (۲۱)

نحوه استعمال تریاک در اثر فقر و صرفه جویی معتادان، سبب زیان بیشتری برای جسم است. بویژه ریه ها را خیلی زود فرسوده می کند. تریاک را پشت نعلبکی یا قاشق، یا استکانی و حتی روی پاره سنگی می گذارند و میله ای فلزی را داغ کرده و به آن می چسبانند و دود آن را با لوله کاغذی یا به وسیله قلیان می کشند.

ه - مراکز عمومی و تربیتی

بر اساس آمارگیری سال ۱۳۶۳ ش. در شهرهای بلوچستان جمعاً ۲۹۳ باب مسجد وجود داشته است که شهر زاهدان با ۱۵۷ مسجد بیشترین تعداد را دارا بوده است و پس از آن شهرهای ایرانشهر با ۳۰ مسجد، چابهار و خاش هر کدام با داشتن ۲۵ مسجد در رده های بعدی قرار دارند.

بلوچستان، دارای ۱۸ کتابخانه عمومی با ۸۵۱۴۹ جلد کتاب، پنج سینما دایر با گنجایش ۲۰۰۰ نفر، هجده پارک عمومی با مساحت ۲۸/۱ هکتار و ۴۷ مهمانخانه و مسافرخانه وجود داشته است. (۲۲)



مسجد جامع التوحیدیه، زاهدان ، عکس از علی اصغر مریخی

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱ - از تقسیم جمعیت به تعداد خانوار (معمولی و دستجمعی) در يك محدوده جغرافیایی به دست آمده است.
- ۲ - مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵، نتایج مقدماتی استان سیستان و بلوچستان، تهران اردیبهشت ۱۳۶۶، ص ۷.
- ۳ - خانوار معمولی از يك یا چند نفر تشکیل می‌شود که با هم در يك اقامتگاه زندگی می‌کنند و با یکدیگر هم‌خرج هستند و معمولاً با هم غذا می‌خورند.
- ۴ - مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ۱۳۵۵ استان سیستان و بلوچستان.
- ۵ - مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۱۴ - ۱۸.
- ۶ - مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۵۵ استان سیستان و بلوچستان.
- ۷ - بر اساس نتایج زودرس يك درصد خانوارها برآورد شده است.
- ۸ - مرکز آمار ایران، همان مأخذ.
- ۹ - بر اساس نتایج زودرس يك درصد خانوارها برآورد شده است.
- ۱۰ - رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰، ص ۹.
- ۱۱ - همان مأخذ، ص ۳۷ و ۹۴.
- ۱۲ - عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، توس، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۱۰.
- ۱۳ - ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزایی سیستان و بلوچستان نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۵۹ - ۶۰.
- ۱۴ - خانوارهای معمولی از نظر سکونت، همگی وضع مشابهی نداشته و از این لحاظ به دو گروه: خانوار معمولی ساکن و خانوار معمولی غیر ساکن، تقسیم شده‌اند. آن دسته از خانوارها که در زمان سرشماری در اقامتگاه ثابت سکونت داشته‌اند، به عنوان خانوار معمولی ساکن و بقیه، به عنوان خانوار معمولی غیر ساکن به حساب آمده‌اند.
- ۱۵ - نقل به اختصار از کتاب بلوچستان از ذبیح الله ناصح، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۸۵ - ۱۹۴.
- ۱۶ - نشریه آماری سال تحصیلی ۶۷ - ۱۳۶۶، اداره کل آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان، صفحه ۱۶.
- ۱۷ - نقل از «گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سیستان و بلوچستان»، از شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۵۹۷.
- ۱۸ - اقبال یغمایی، بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵، ص ۱۴۸.
- ۱۹ - ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.
- ۲۰ - محمد برقی، نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.
- ۲۱ - علی غلامی، «چشم اندازی به ورزش سیستان و بلوچستان»، کیهان ورزشی، ش ۱۶۹۴، ۲۰ تیر ۱۳۶۶، ص ۳۸.
- ۲۲ - مرکز آمار ایران، شناسنامه شهرهای کشور، استان سیستان و بلوچستان، ج ۱۳، تهران اردیبهشت ۱۳۶۵، ص ۳۴ - ۳۵.

فصل سوم

مقدمه‌ای بر مسکن در بلوچستان

تاکنون قدیمی‌ترین آثار به دست آمده از زندگی انسانها و همچنین مسکن در ایران، متعلق به دوران ماقبل تاریخ (حدود ۱۰۰۰۰ سال ق.م) است.

حفریات تنگ پیده^۱ در کوههای بختیاری، واقع در شمال شرقی «شوشتر» در سال ۱۹۴۹ م. / ۱۳۲۸ ش. بهترین و قویترین دلایل را در این باره فراهم ساخته است؛ تا آن جا که می‌توان وجود روستاهای غارنشین را در آن دوران تأیید کرد. (۱)

مساکن در آن روزگار به صورت غار و پناهگاه در بدنه کوهها و دامنه کوهپایه‌ها تعبیه می‌شده است و در نواحی جنگلی به شکل مسقف از شاخ و برگ درختان تهیه می‌گردیده است. آثار بسیاری از خانه‌ها در طبقات رسوبی سخت شده در نقاط مختلف کشور، خصوصاً در مناطق غربی مؤید وجود روستاهای غارنشین در دوران قدیم است. (۲)

پس از آن که مردم، مدتی از انواع پناهگاهها به صورت غار و کلبه‌های کوچک استفاده می‌کردند، در دوران اولیه تاریخ، طرحهایی با اشکال مدور متداول شد. از هزاره پنجم پیش از میلاد که مردم غارنشین به سوی جلگه‌ها رفتند، خانه‌های خود را به شکل مستطیل (۳) از گل و سپس از گل و خشت ساختند، ولی در همین زمان، دسته‌ای از مردم غارنشین به جای اسکان به کوچ نشینی پرداختند که مساکن آنان، متحرک بوده و از چادر تشکیل می‌شده است. (۴)

تحقیقاتی که اورل استین^۲، انجام داده است، بیانگر این نکته می‌باشد که در سراسر جنوب کشور ایران نقاط مسکونی از بمپور تا بلوچستان ادامه داشته است. (۵)

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که مساکن در بلوچستان از لحاظ استقرار عبارتند از:

الف - مساکن شهری

شکل مسکن و خانه در شهرها، بیشتر بستگی به مواد و مصالحی دارد که در اختیار مردم محل قرار می‌گیرد. مصالح عمده ساختمانی در شهرهای ایران، من جمله شهرهای بلوچستان در درجه اول آجر، آهن و سیمان می‌باشد و در درجه دوم آجر و چوب و در درجه سوم خشت، چوب یا خشت و گل است. امروزه در شهر زاهدان و سایر شهرهای بلوچستان، تحول زیادی ایجاد شده است و در حال حاضر این نواحی از لحاظ ساختمانی در حال توسعه و پیشرفت است.

ب - مساکن روستایی

در مساکن روستایی، شکل خانه‌ها عموماً تابع مقتضیات طبیعی و مواد و مصالحی است که طبیعت در دسترس مردم آن منطقه قرار می‌دهد. خشت و گل و سنگ قسمت اصلی ساختمان را تشکیل می‌دهد و چوب، حصیر و شاخ و برگ درختان، سقف آن را می‌پوشاند. در نواحی سردسیری بلوچستان (دامنه‌های کوه تفتان) که درخت جنگلی فراوان است، چوبهای قطور درختان، نقشی بسطی، در بدنه ساختمانها و سقف اماکن مسکونی به عهده دارند و بخاطر وفور قله سنگهای کوهستانی، اسکلت دیوارها را با سنگ بنا می‌کنند. (۶) در بعضی موارد، سنن و آداب و رسوم و معتقدات مذهبی در شکل این نوع خانه‌ها مؤثر است.

ج - مساکن کوچ نشینان بلوچ (۷)

وجود عوامل گوناگونی چون: اختلاف آب و هوا، وجود یا عدم مصالح اولیه برای ساختمان و سایر شرایط محیط در نقاط مختلف، موجب شده است که نوع مسکن متغیر باشد و اهل هر محل برحسب مقتضیات آن جا به احداث خانه مبادرت ورزند. مساکن عشایر بلوچ معمولاً به پنج صورت بدین شرح، بنا می‌گردد:

(۱) کت: عشایری که در روستاها ساکن گردیده‌اند، ساختمانهایی از خشت یا گل و سنگ بنا می‌کنند، که متأسفانه از لحاظ بهداشت، وضع مناسبی ندارد، و حتی سلامتی آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد؛ زیرا در این نوع بناها پنجره‌ای برای تأمین روشنایی و ورود هوای کافی و تازه، تعبیه نمی‌شود و اصولاً به علت درآمد اندک و ضعف بنیه مالی چون از مصالح نامرغوب استفاده می‌نمایند، نوع مسکن آنان از استحکام کافی برخوردار نیست. البته در برخی نقاط بناهایی با سبک خاص و با اصول بهتری احداث می‌شود که تقریباً زیبا و مستحکم هستند.

(۲) کپر^۳: ساختن «کپر» یا «کاپر» در نواحی قصرقند، نیک شهر، راسک و فیروزآباد بیش از سایر نقاط بلوچستان رایج است. کپر، از سیاه چادر (گدام) ارزانتر است و مصالح آن، در بیابانها و کوههای

بلوچستان می‌روید. در مدت چند ساعت يك کبر ساخته و آماده می‌شود و همچنین در مدت چند دقیقه نیز می‌توان آن را جمع کرد و در جای دیگر مستقر ساخت. این نوع مسکن محصول هزاران سال تجربه و زندگی است و بهترین، راحت‌ترین و مناسب‌ترین محل سکونت برای عشایر کوچ روست. طرز ساختن آن به شرح زیر می‌باشد:

دیواره‌ای دایره‌وار به قطر ۳ تا ۴ متر و ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر و با ضخامتی در حدود ۶۰ تا ۸۰ سانتی‌متر در محلی مناسب بنا می‌کنند. مصالحی که برای ساختمان این دیوار به کار می‌رود، از نوع خشت یا گل و سنگ می‌باشد. به هنگام ساختن این نوع مسکن، شاخه‌های نخل، گنبدوار در آن کار گذارده می‌شود. پس از خاتمه کار سرشاخه‌های نخل را به شکل گنبد به هم نزدیک می‌کنند و محکم می‌بندند. آنگاه از برگهای بزرگ درخت نخل وحشی (داز) به مقدار کافی روی آن نصب می‌نمایند.

طرز چیدن این برگها به نحوی صورت می‌گیرد که از بالا به پایین روی هم قرار می‌گیرند که در مواقع بارندگی، آب براحتی از روی آنها عبور نماید و به داخل کبر نفوذ نکند. دیواره ۸۰ سانتی متری که به اصطلاح پی ساختمان را تشکیل می‌دهد، به منظور عدم رخنه رطوبت و آبهایی که احیاناً در اثر بارش جاری می‌گردند و همچنین برای جلوگیری از ورود حشرات و جانوران موذی پیش بینی شده است. این کبرها، در مناطق گرمسیری نسبتاً خنک و قابل سکونت می‌باشند.

(۳) کرگین: کرگین، از حصیر و شاخه‌های نخل و امثال آنها ساخته می‌شود. در نواحی بسیار گرم که ضمناً محل رویش درختان داز (نخل زینتی یا وحشی) می‌باشد، مرسوم و معمول است.

طرز ساختمان آن، بدین ترتیب است که در طول مناسبی به عرض حدود ۳ متر شاخه‌های نخل را در زمین فرو می‌کنند و آنگاه سرشاخه‌ها را به یکدیگر نزدیک و وصل می‌نمایند. در طول این بنا و در حد فاصل میان شاخه‌ها، شاخه‌ای دیگر برای استحکام، نصب می‌گردد. همچنین در وسط کرگین تعدادی تیرهای چوبی محکم در زمین نصب می‌شوند که تا زیر سقف امتداد می‌یابند و بر روی آنها يك تیر سرتاسری در سقف قرار می‌گیرد. سپس اطراف شاخه‌های خرما را با حصیر می‌پوشانند، تا قابل سکونت باشد. توضیح آن که اسکلت این نوع کبر را از آن جهت از تیرهای محکم بنا می‌کنند که در برابر وزش بادهای شدید و سایر عوامل جوی منطقه بتواند مقاومت کند. معمولاً چنین کبرهایی بسیار بادوام هستند و هر چند سالی يك بار فقط احتیاج به تعویض حصیرهای پوشش دارند.

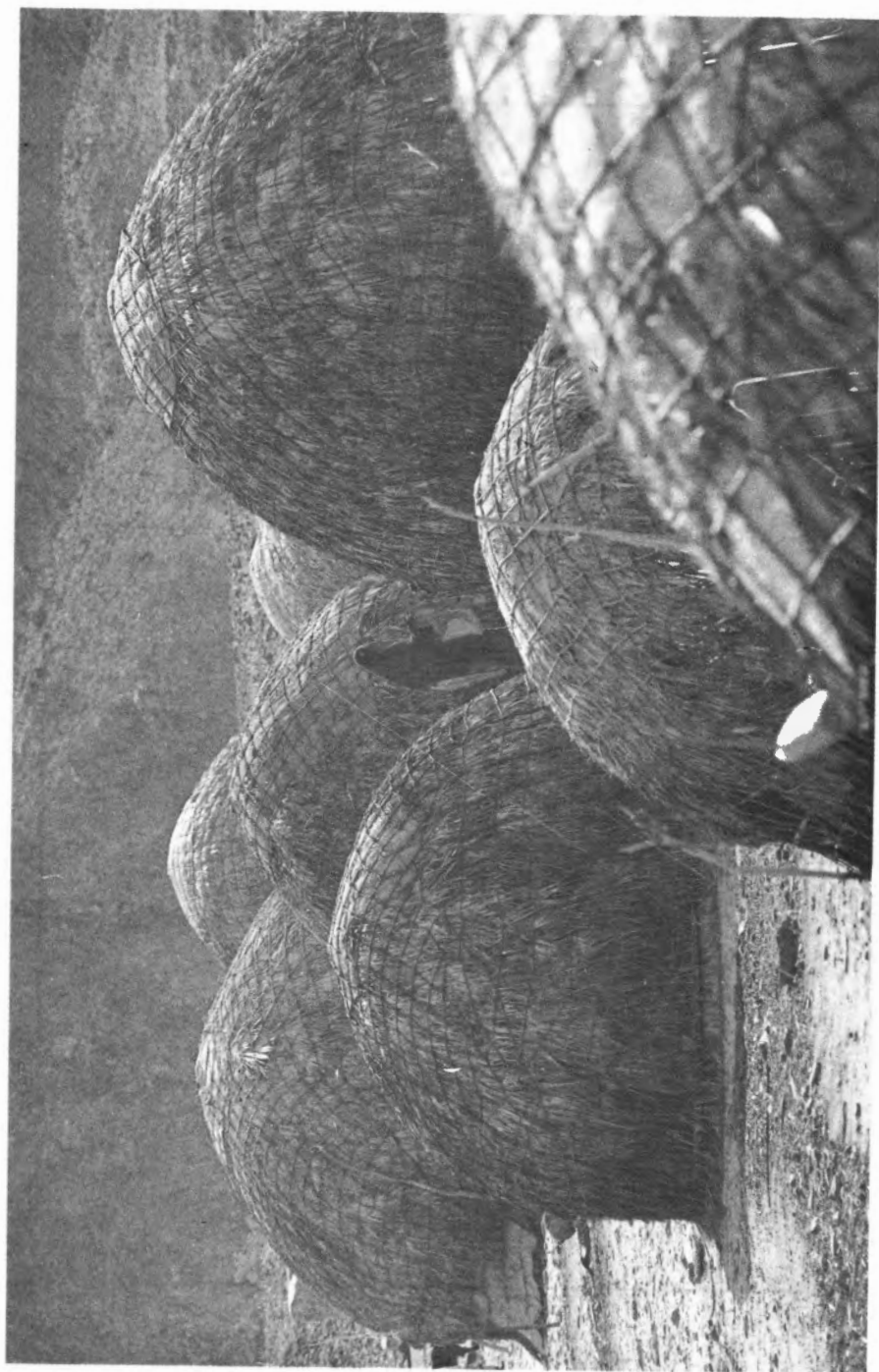
(۴) لوگ^۵: در نقاطی که عشایر، بیشتر به امر دامداری اشتغال دارند و ناگزیر دایماً در حال جا به جا شدن هستند، اقدام به ساختن لوگ می‌نمایند. لوگ تقریباً همانند کرگین است، با این تفاوت که از مصالح مقاوم تا حدودی کمتر در آن مصرف می‌شود و معمولاً برای چند ماهی دوام دارد. این مسکن در اثر وزش باد و سایر عوامل، آسیب پذیر است؛ اما عشایر مدام نسبت به تعمیر آن مبادرت می‌ورزند و چون مسکنی موقتی است، هر گونه عدم مقاومت آن برای آنان امری ساده محسوب می‌شود.

(۵) گدام^۶: گدام (سیاه چادر یا پلاس)، چادری سیاه است که از هوی پز به دست خود عشایر بافته

می شود و در نقاطی همانند زاهدان، خاش و نصرت آباد که درخت داز وجود ندارد، نسبت به برپا کردن آن - که شبیه سیاه چادر سایر عشایر ایران است - مبادرت می نمایند.

در سیستان و بلوچستان معمولاً به چادر نشینان، «پلاس نشین» می گویند. برای ساخت يك چادر ۳ قطعه پلاس را به هم می دوزند. يك پلاس كوچك در حدود ۱۲ كيلو موی بز لازم دارد و تقریباً ده روز صرف بافتن آن می گردد. (۹)

زندگی در سیاه چادر تقریباً مشکل است؛ زیرا چادر نشینان هرگز از آسیب سرما، گرما، باد و باران مصون نیستند. در مواقع رعد و برق به علت سیاهی آن، خطر نابودی، عشایر را تهدید می کند و از طرفی زندگی بیابانی ایجاب می نماید که همیشه با خطر تهاجم حیوانات درنده و موذی مواجه باشند. بنابراین، این گونه چادرها نمی تواند عشایر را از خطرات مذکور برهانند.



تعدادی لوگ، بلوچستان عکس از نصرالله کسرائیان

پی‌نوشت‌های فصل سوم

- ۱- ایران از آغاز تا اسلام، ص ۸-۹.
- ۲- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۳۵.
- ۳- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهرجلد اول، نشریه شماره ۲۲، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۸۱۹.
- ۴- ربیع بدیمی، جغرافیای مفصل ایران، اقبال، تهران ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۷۲.
- ۵- دیاکونوف تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی اریاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۹-۱۰.
- ۶- مبانی جغرافیای انسانی با اشاراتی به جغرافیای انسانی ایران، ص ۲۱۵.
- ۷- به نقل مختصر از دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات در عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸.
- ۸- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، همان کتاب اول، نشریه، ش ۱۶، صفحه ۱۰۶-۱۰۷.
- ۹- مرکز صنایع دستی، بررسی صنایع دستی استان سیستان و بلوچستان، ش ۵۶، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۸-۲۹.

بخش ششم

گروه‌های ایلاتی
و بزرگان بلوچستان

فصل اول

عشایر و طوایف شهرستان زاهدان

مهمترین طوایف شهرستان زاهدان، عبارتند از: شه بخش (اسماعیل زایی)، نارویی، گرگیچ و ریگی (۱)

سازمان امور عشایر ایران، جمعیت عشایر این شهرستان را در سال ۱۳۶۰ ش. ۲۸۱۰۰ نفر برآورد نموده است. (۲) سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، در سال ۱۳۶۳ ش.، عشایر زاهدان را شش طایفه، شامل ۳۲۰۰ خانوار (۲۵۰۰۰ نفر) تخمین زده است. (۳) اینک به توصیف مهمترین طوایف شهرستان زاهدان می پردازیم:

I - طایفه شه بخش (اسماعیل زایی یا شمال زهی)^(۱)

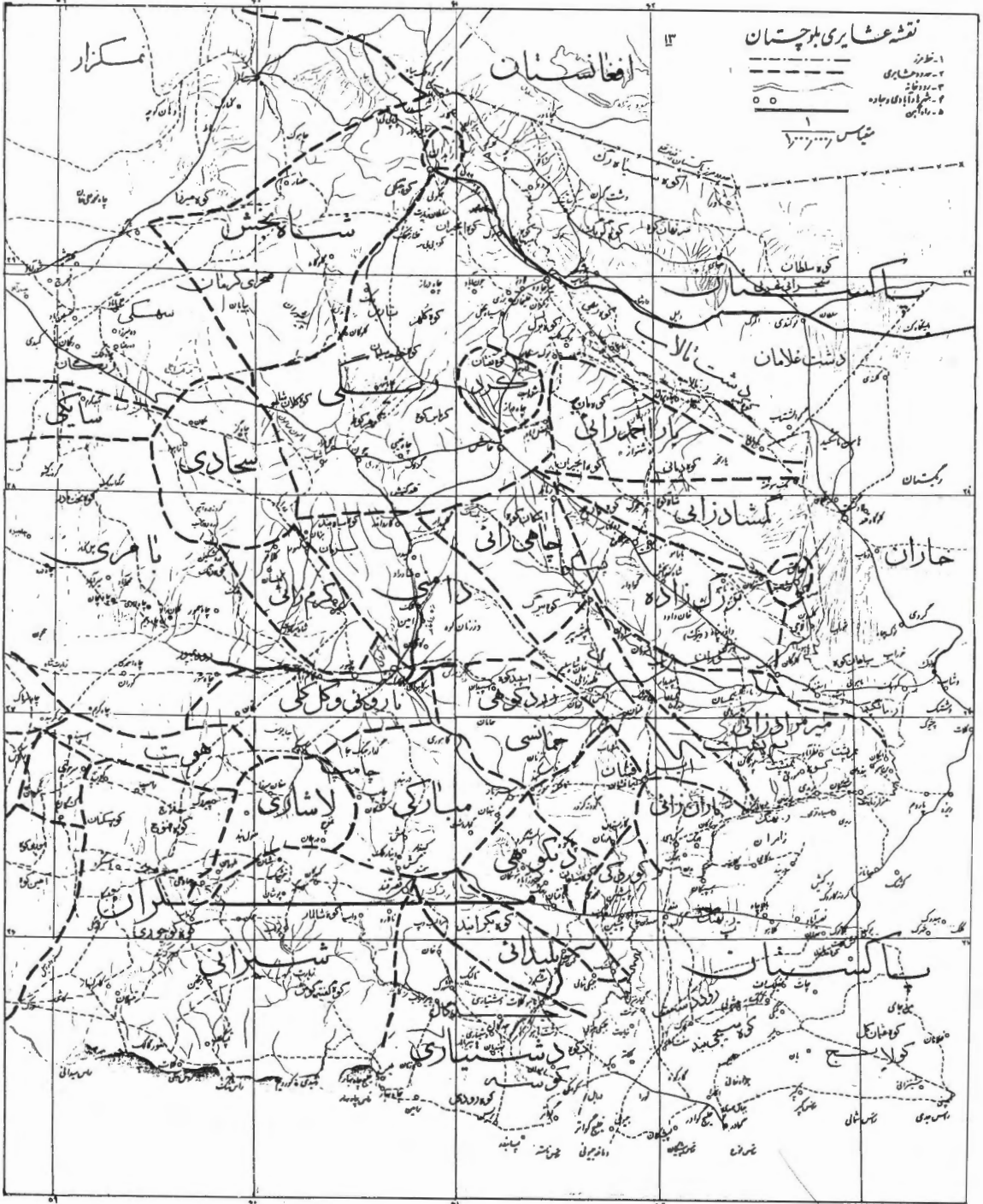
الف - وجه نام گذاری و سابقه تاریخی:

نادرشاه افشار (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸ هـ. ق)، به منظور کوچ بلوچ ها، عده ای نظامی را به بلوچستان اعزام می کند که در میان نظامیان، شخصی به نام محمد حسن لر شیرازی نیز بوده است. پس از اتمام کار کوچ بلوچ ها، محمد حسن به همراه فوجی از نظامیان مذکور در بلوچستان می ماند. پس از مدتی محمد حسن لر شیرازی که از مردم طایفه ممسنی فارس بوده است، با خواهر خان ولی خان نفیر، از بزرگان ناحیه خاران - که اکنون جزء بلوچستان پاکستان است - ازدواج می کند. محمد حسن، صاحب فرزندان می شود. یکی از پسرانش نیز دارای فرزندی به نام اسماعیل می گردد.

اسماعیل که رشد می نماید و به سن بلوغ می رسد متوجه می شود که جدش، محمد حسن لر شیرازی، از طایفه ممسنی فارس بوده است؛ از این رو تصمیم می گیرد که به آن منطقه مهاجرت نماید. هنگام عبور از دزداب (زاهدان امروزی)، رئیس طایفه «نوتی زهی» او را میهمان می کند. چون این سال از نظر غذایی

نقشه عشایری بلوچستان

- ۱- خط مرز
 - ۲- رودخانه
 - ۳- راه
 - ۴- خط راه آبی و باره
 - ۵- راه آهن
- مقیاس ۱:۱۰۰,۰۰۰



سال سختی بوده است، اسماعیل برای شکار به کوهستان می‌رود و با تفنگ فتیله‌ای خود تعدادی شکار می‌زند و می‌آورد. رئیس طایفه نوتی زهی که شجاعت و استعداد وی را می‌بیند، دختر خود را به عقد او درمی‌آورد. اسماعیل و همسرش دارای شش فرزند به نامهای: فقیر، بلوچ، دارو، رادو، جمشید و کمر (قبر) می‌شوند که نام شش تیره کنونی طایفه شهبخش مأخوذ از اسم آنان است. و نام طایفه اسماعیل زایی نیز از اسم جدشان اسماعیل که در حقیقت بنیان‌گذار این طایفه بوده گرفته شده است. بلوچ، از همه پسران اسماعیل شجاعتر بود و به دلاوری و سلحشوری شهرت داشت.

در آن زمان طایفه نوشیروانی همه ساله برای گرفتن باج به قلمرو طوایف دیگر همچون می‌برده و آنان را غارت می‌کرده است. طی یکی از این حمله‌ها، اسماعیل به قتل می‌رسد، پسران اسماعیل با تعدادی سوار، نوشیروانیها را تعقیب می‌کنند و راه را بر آنان می‌بندند. در این زد و خورد، ضمن گرفتن انتقام خون پدر خود، از نوشیروانیها تعهد می‌گیرند که در آینده، به طایفه اسماعیل زایی و قلمرو آن حمله نکنند. عشایر اسماعیل زایی برای خرید گندم عازم هرات می‌شوند. در آن جا خان هرات به آنان می‌گوید: «باید از میان سوارانی که قافله را همراهی می‌کنند، یک نفر با پهلوان عشایر ما کشتی بگیرد، چنانچه در نبرد پیروز شد، گندم به شما داده می‌شود، در غیر این صورت قافله را ضبط خواهم کرد.»

بلوچ، که همراه قافله بود، به میدان می‌رود و پهلوان هراتی را چنان شکستی می‌دهد که در تاریخ نبردهای تن به تن طوایف و عشایر منطقه هرات بی سابقه بوده است. بلوچ از لحاظ سلحشوری و دلاوری بتدریج به شهرت و معروفیت ویژه‌ای دست می‌یابد و مدتی بعد به سیستان مهاجرت می‌کند.

وی، در سیستان در روستای ورمال، واقع در جنوب شهر زابل از توابع بخش شیب آب شهرستان زابل ساکن می‌شود و مشغول کشاورزی و دامداری می‌گردد و گهگاه در جنگها و نبردهای منطقه نیز شرکت می‌نماید و غنایمی هم به دست می‌آورد.

سرزمین کنونی طایفه شهبخش که شامل نواحی: شورو، گلوگاه، کورین، گرگ و حیدرآباد است در گذشته، به طوایف سنجرانی و سرگزایی تعلق داشته است. قبل از اعزام قوای دولتی به بلوچستان، طایفه سنجرانی، سرزمین خود را ترك می‌نماید و به افغانستان و سیستان مهاجرت می‌کند، سپس طایفه اسماعیل زایی جای آنان را می‌گیرد.

در زمان ریاست سردار بلگاک (سه پشت قبل)، سردار آزاد خان نوشیروانی، همه ساله به اطراف بم و نرماشیر حمله می‌نموده است و روستاهای آن نواحی را غارت می‌کرده است، در یکی از این حملات دامهای طایفه اسماعیل زایی را نیز به غارت می‌برد. سردار بلگاک به همراه ۳۰۰ مرد جنگی آزادخان را تعقیب می‌کند و در محلی به نام «پت کک» به اردوی او شبیخون می‌زند و ۷۴ تن از سواران آزادخان را به قتل می‌رساند و دامهای خود را از او می‌گیرد.

آزادخان نیز در تلافی این شبیخون، تصمیم می‌گیرد که مردم طایفه اسماعیل زایی را قتل عام نماید. سردار بلگاک همراه عده‌ای سوار به سوی سرزمین نوشیروانیان می‌رود و قبل از طلوع آفتاب خودش را به چادر آزادخان می‌رساند و روی فرشی که آزادخان نشسته است می‌نشیند که طبق سنتهای دیرینه مردم بلوچ، هر کس روی فرش کسی بنشیند، از او در امان خواهد بود.

بلغاک به آزادخان می‌گوید: «ما هر دو مسلمانیم و هیچ مسلمانی حق ندارد به مسلمان دیگر تجاوز کند، شما تجاوز کردید، ما هم از جان و مال و ناموس خود دفاع کردیم اکنون سه پیشنهاد دارم:

- «یا خون بهای کشته‌ها را بگیر!

- یا من را که موجب این کشتار شده‌ام، بکش!

- یا مردانگی کن و ببخش!»

آزادخان، پیشنهاد سوم را می‌پذیرد و قول می‌دهد که دیگر به عشایر اسماعیل زایی حمله نکند. بتدریج طایفه اسماعیل زایی دارای نفوذ و قدرتی می‌شود؛ از این رو حکومت مرکزی سرپرستی همه عشایر ساکن، در سرحد (از خاش تا نصرت آباد) را به سردار بلغاک و پسر دلاورش جه هیل^۲ سپرد. پس از درگذشت سردار بلغاک، پسرش، جه‌هل، سرپرست طایفه می‌شود. در این هنگام طایفه اسماعیل زایی با دولت مرکزی رابطه حسنه‌ای برقرار می‌نماید؛ تا آن جا که مردم این طایفه از پرداخت مالیات سالیانه نیز معاف می‌شوند. (۴)

در سال ۱۹۱۶ م. / ۱۲۹۵ ش: همزمان با اواخر ریاست سردار جه‌هل، نیروهای انگلیسی به داخل بلوچستان نفوذ می‌کنند و شروع به احداث ساختمان و پایگاه می‌نمایند؛ ضمناً ماژور کیز^۳ از اداره سیاسی وزارت امور خارجه انگلیس با اسکورتی مرکب از يك دسته پیاده نظام وارد بلوچستان می‌شود؛ تا از دسایس و تحریکات آلمانیها جلوگیری کند. از این رو در نزدیکی خاش ژنرال دایر^۴ را ملاقات می‌نماید. مأموریت کیز رضایت بخش گزارش می‌شود؛ زیرا با همه سرداران بلوچ بجز رئیس طایفه اسماعیل زایی، روابط و مناسبات دوستانه‌ای برقرار نموده است؛ تا بعداً بتوانند نقشه‌ها و طرحهای شوم و استعماری خود را در این منطقه پیاده کنند. (۵)

در این هنگام دولت مرکزی به موجب فرمانی - که به مهر صفوت الدوله ممهور شده بود - به سردار جه‌هل خان مأموریت می‌دهد که از استقرار انگلیسیها در بلوچستان جلوگیری نماید. در همین تاریخ سردار جه‌هل خان فوت می‌کند و جنگ جهانی اول نیز آغاز می‌گردد، و دولت انگلیس تا زاهدان راه آهن می‌کشد.

سردار جمعه‌خان (جماخان)، به جای پدرش به ریاست طایفه اسماعیل زایی انتخاب می‌شود. وی، طوایف بلوچ را دعوت به مبارزه با قوای انگلیس می‌کند و يك جبهه متحد تشکیل می‌دهد و در حدود ۵۵ کیلومتری زاهدان، در محلی به نام گورستانی با نیروهای انگلیسی وارد نبرد می‌شود. در این نبرد ۱۸ نفر از طایفه اسماعیل زایی (از جمله شش برادر سردار جماخان) و تعدادی از مردم طوایف دیگر شهید و ۷۵ سرباز انگلیسی نیز کشته می‌شود.

به هر حال انگلیسیها، علی‌رغم حملات پی در پیِ تفنگچیان وطن پرست بلوچ در زاهدان می‌مانند. سردار ایدو خان، رئیس طایفه ریگی، که روابط نزدیکی با انگلیسیها دارد، به نمایندگی از سوی آنان نزد

سردار جماخان می‌آید و بیان می‌کند که بیا با فرمانده قوای انگلیس خون بست^۵ کنیم. سردار جماخان این پیشنهاد را می‌پذیرد و به اتفاق سردار ایدوخان به خاش می‌رود و با انگلیسیها صلح می‌کند و در برابر خون هر نفر اسماعیل زایی سی هزار ریال تجری می‌گیرد. فرمانده انگلیسی که باید همان سرتیپ دایر باشد به سردار جماخان می‌گوید که بیا تا با هم پیمان دوستی ببندیم. سردار جماخان پاسخ می‌دهد که باید بروم و با مردم طایفه خود مشورت کنم، به شور و برمی‌گردد و پس از مشورت با عشایر اسماعیل زایی، پاسخ ژنرال انگلیسی را چنین می‌نویسد: (۶)

«پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی»

در سال ۱۳۱۰ ش. / ۱۹۳۱ م. طوایف گمشادزایی، یار احمدزایی و اسماعیل زایی علیه قوای اشغالگر انگلیس متحد می‌شوند. چون قشون انگلیس نمی‌تواند با این متحدان مقابله کند، چنین وانمود می‌نماید که این اتحاد، طغیانی علیه دولت مرکزی ایران است.

دولت وقت ایران به بلوچستان لشکر می‌کشد و طوایف مذکور را سرکوب می‌کند و سردار جمعه‌خان اسماعیل زایی و طایفه‌اش را به فارس تبعید می‌نماید که مدت مدیدی در آن منطقه تخت نظر به سر می‌برند. (۷)

با توجه به مطالب مذکور، اینک به قسمتی از اظهارات ژنرال سایکس در باره طایفه اسماعیل زایی که در کتاب «تاریخ ایران» جلد دوم صفحه ۶۳۸ آمده است، اشاره می‌شود: «در ابتدای سال ۱۹۱۶ میلادی، «سرتیپ دایر» برای محافظت این خط (۸) تعیین گردید، خطوط ارتباطیه این نقاط، وسیع، ولی مغشوش و خطرناک و دایماً مورد هجوم و حملات عشایر واقع می‌شده است و از آن جمله عشایر دمانی و اسماعیل زایی بودند که منازل و خانه‌های مسکونی را ویران می‌کردند و کاروانها و شتران را غارت می‌نمودند. دایر متوجه این نکته شد که قبل از هر چیز لازم است، کار این راهزنان صحرائی را خاتمه دهد؛ لذا با قوای خویش به آنها حمله برد و منزه‌مشان ساخت و خاش را که دهکده‌ای به شمار می‌آمد؛ ولی کرسی نشین سرحدی بود، تصرف نمود. ایل دمانی و اسماعیل زایی قبول اطاعت نمودند؛ ولی از قرار دادی که امضا کرده بودند، تخلف نمودند دوباره بنای تمرد و شرارت را گذاشتند؛ لذا دایر دوباره به آنها حمله برد و هزاران اغنام و مواشی آنها را گرفت و خسارات و تلفات زیادی به آنها وارد آورد. نتیجه این شد که این ایلات دزد و راهزن تسلیم شدند و مانند سربازان داوطلب زیر سلاح در آمدند و مشغول خدمت گردیدند.» (۹)

جای تعجب نیست که این ژنرال مزدور انگلیسی، عشایر وطن پرست و غیور بلوچ را که از خاک وطن و زادگاه خود دفاع کرده‌اند، غارتگر، راهزن و تجاوزگر معرفی نماید و نیز پرواضح است، اگر ننویسد که نیروهای تجاوزگر انگلیس در خاک ایران از جمله بلوچستان چه می‌کرده‌اند؟

به هر حال پس از مدتی طایفه اسماعیل زایی و همچنین طایفه یار احمدزایی مورد عفو قرار می‌گیرند و به طایفه‌ش‌بخش و شه‌نوازی ملقب می‌شوند.

۵- هنگامی که میان دو طایفه، اختلافی به وجود می‌آمد و اوج می‌گرفت و راه‌حلی پیدا نمی‌کرد، رسم بر این بود که آن دو طایفه با هم خون بست (آشتی) کنند؛ این آشتی با زن گرفتن، زن دادن، ... صورت می‌گرفت.



سردار جمعه‌خان اسماعیل زایی (شهبخش) رئیس اسبق طایفه شهبخش

ب - جمعیت

جمعیت طایفه شه‌بخش در سنوات مختلف توسط افراد و سازمانها به شرح زیر برآورد گردیده است:

سرپرسی سایکس	۱۹۰۲ م. / ۱۲۸۱ ش.	۸۰۰ خانوار (۱۰)
دکتر مسعود کیهان	۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۱ ش.	۴۰۰ خانوار (۱۱)
هنری فیلد	۱۹۳۸ م. / ۱۳۱۷ ش.	۴۰۰ خانوار (۱۲)
تیمسار جهانبانی	۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۸ ش.	۳۰۷۰ خانوار (۱۳)
وزارت آبادانی و مسکن	۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۸ ش.	۱۳۰۰۰ نفر (۱۴)
مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان	۱۹۷۵ م. / ۱۳۵۴ ش.	۱۰۰۰۰ نفر (۱۵)
مرکز آمار ایران	۱۹۸۵ م. / ۱۳۶۴ ش.	۴۵۵ خانوار کوچرو (۱۶)

ج - قلمرو طایفه شه‌بخش

مرکز اصلی سکونت این طایفه، شورو است که نقاط پرجمعیت آن عبارتند از: کورین، قلعه‌بید، سمسور، دُمک، دره‌شور، گلوگاه، چشمه‌زیارت، گرگ و حیدرآباد. از کورین تا گرگ و حیدرآباد را جنگل گزبوشانده است و جنگل بنه در رشته جبال پیرسوران از شورو تا بزمان ادامه دارد. مناطق گرمسیری این طایفه سمسور و دامنه غربی جبال پیرسوران تا نزدیکی نرماشیر است. مراتع خوب عشایر شه‌بخش در دشتهای دُمک واقع شده است. (۱۷)

د - تیره‌های طایفه شه‌بخش

تیره‌های این طایفه عبارتند از: فقیر زهی، قنبر زهی (کَمَر زهی)، رادو زهی، دارو زهی، بلوج زهی، نوتی زهی، سدوزهی، قلندر زهی، بوتازهی، شیروزهی، حسن زهی، الله بخش زهی، جمشید زهی، محمدانی، اسماعیل زهی، نازبان زهی و بدال زهی. (۱۸)

هـ - انتخاب سردار و ریش سفیدان تیره‌ها:

از گذشته‌های بسیار دور تا امروز، سردار این طایفه از تیره فقیر زهی انتخاب می‌شده است. هنگامی که سرداری فوت می‌کند، ریش سفیدان تیره‌ها، در مجلس ختم سردار متوفی جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و سردار جدید طایفه را از میان پسران متوفی - که شایستگی بیشتری دارد - انتخاب می‌کنند. در حال حاضر جهت هرگونه اخذ تصمیم درباره طایفه شه‌بخش، شورای مرکب از همه ریش سفیدان تیره‌ها تشکیل شده است. سردار این طایفه در حال حاضر، نعیم شه‌بخش است و ریش سفیدان تیره‌ها عبارتند از:

نظر محمد شه‌بخش	از تیره فقیر زهی
ملادام محمد	از تیره اسماعیل زایی
حاج نظر دارو زهی	از تیره دارو زهی

کدخدا بلگاک	از تیره داروزهی
حاج آسا، حاج فهیم و حاج شاه‌مراد	از تیره قنبر زهی (کَمَر زهی)
روشن الله بخش زهی	از تیره الله بخش زهی
حاج عبدالصمد و حاج پیرداد	از تیره حسن زهی
ملا احمد	از تیره قلندر زهی
ناصر خان	از تیره توتازهی
شهداد شه‌بخش	از تیره بلوچ زهی

و - سایر ویژگیها

همه مردم طایفه شه‌بخش، پیرو دین مبین اسلام و مذهب تسنن هستند و مولوی همه جماعت، مولوی عبدالعزیز ملازاده بوده است که تحصیلات عالی مذهبی خود را در کشورهای پاکستان، عربستان سعودی و مصر به پایان رسانیده است و در میان عشایر شه‌بخش از احترام ویژه‌ای برخوردار بود. از آن جا که مردم این طایفه دارای يك نیای مشترك هستند، در همه شوون با هم برابرند و حتی يك چوپان می‌تواند با دختر يك سردار ازدواج نماید. بیشتر مردم طایفه شه‌بخش به دامداری و مختصر کشاورزی مشغولند و از این راه امرار معاش می‌کنند. (۱۹)

II - طایفه نارویی

مردم این طایفه در شمال و شمال غربی زاهدان (نصرت آباد و سفیدآبه)، فهرج (از توابع شهرستان بم) و گروهی از آنان در سیستان به سر می‌برند و از طریق دامداری و مختصر کشاورزی امرار معاش می‌کنند. قشلاق مردم این طایفه، جلگه نصرت آباد، و بیلاق آنان ارتفاعات نصرت آباد و نواحی دهانه باغی و نهبندان (جنوب خراسان) است. فاصله کوچ طایفه نارویی تا ۱۰۰ کیلومتر برآورد شده است. درباره وجه نام گذاری این طایفه، مردم آن، بر این باورند که در افغانستان، ساکن منطقه‌ای بوده‌اند که نارو بوده است؛ یعنی چیزی در آن نمی‌رویده است، از این رو این طایفه به نارویی مشهور شده است. کدخدا محمد حاضر سرگلزایی، یکی از بزرگان طایفه سرگلزایی سیستان و حاشیه مرزی ایران و افغانستان به من (مؤلف این کتاب)، گفت که مردم طایفه نارویی از اقباق و هرو، پسر سردار علی خان سیستانی بنیان‌گذار چهارایل سرگلزایی، سنجرانی، بیلرزایی و زهروزایی، هستند.

هنری پاتینجر که در سال ۱۱۸۸ ش. / ۱۸۰۹ م. به ایران مسافرت کرده است، درباره مردم طایفه نارویی چنین می‌نویسد: «ناروئینها بطور کلی نژادی هستند با مردانی بلند قد، مقبول و فعال که قدرت جسمانی و بدنی فوق‌العاده‌ای ندارند؛ ولی در برابر تغییرات اقلیمی و فصول سال، سازگار و مقاومند. از مرگ نمی‌ترسند و گفته می‌شود که به هنگام جنگ در نهایت رشادت و دلآوری می‌جنگند و فقط به فرماندهی

مدبر و دلیر محتاجند، تا آنها را برای ابراز رشادت و شهامت در جهت هدفی صحیح با اسلوب و روش منظم هدایت کند.» (۲۰)

تیره‌های طایفه نارویی عبارتند از: کندل زایی، فراز زایی، خرما ماگه، شهیک زایی، کرم زایی، موردزایی، حاجی زایی، افضل زایی، میروزایی، گرخیل، مورپیشی، سمکی^۷، گوگند زایی، سهراب زایی، درازایی، سردارزایی، شیران زایی، زهروزایی و گمشادزایی. (۲۱)

رئیس این طایفه، در سالهای اخیر سردار ملک‌شاه خان نارویی بود که در نصرت آباد زندگی می‌کرد. پس از او پسرش، سردار خداداد خان نارویی، که مرد بسیار متدین و دلیری بود جانشین وی شد. جمعیت طایفه نارویی ساکن در زاهدان، نصرت آباد و سفیدآبه در سال ۱۳۴۸ ش. ۷۰۰ خانوار (۲۲)، در سال ۱۳۶۳ ش. حدود ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفر (۲۳)، در سال ۱۳۶۴ ش. ۳۹۷ خانوار کوچنده، برآورد شده است. (۲۴)

III - طایفه گرگیچ

مردم این طایفه، در روستاهای پیرامون شهر زاهدان و روستای ملک حیدری و دیگر نقاط سیستان با جمعیتی حدود ۵۰۰ خانوار (۳۰۰۰ نفر) زندگی می‌کنند و از راه کشاورزی و دامداری امرار معاش می‌نمایند. (۲۵)

سرپرست این طایفه، در زاهدان نورمحمدخان گرگیچ از تیره گبرزهی است. تیره‌های طایفه گرگیچ عبارتند از: گبرزهی، گرگیچ فعال، حسن زهی، مینازهی، محمدانی، قمرزایی، روشن زهی، عوض زهی و لشکرزهی.

پی‌نوشت‌های فصل اوّل

- ۱- ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت ایلهها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، چاپ هما، ج ۲، تهران پاییز ۱۳۶۶، ص ۹۰۶.
- ۲- سازمان امور عشایر، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۳.
- ۳- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، آمارنامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ص ۸۷.
- ۴- مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان کتاب دوم، سازمان برنامه و بودجه، تهران ۱۳۵۹، ص ۷۶-۸۰.
- ۵- سرپرستی سایکس، تاریخ ایران ج ۲، ترجمه سیدمحمدفخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۶۳۷-۶۳۸.
- ۶- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۸۱.
- ۷- امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۶۹.
- ۸- منظور سایکس: جلوگیری از عبور آلمانها از سرحد افغانستان است.
- ۹- سرپرستی سایکس، همان کتاب، ص ۶۳۸.
- ۱۰- همان، سفرنامه سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۶۳.
- ۱۱- مسعود کیهان، همان کتاب، ص ۹۶.
- ۱۲- هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، این سینا، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۸۸.
- ۱۳- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۳۷ ضمیمه.
- ۱۴- دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۸.
- ۱۵- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۸۲.
- ۱۶- مرکز آمار ایران، یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده ایران، تهران ۱۳۶۵، ص ۳.
- ۱۷- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۸۲-۸۳.
- ۱۸- دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۵۸.
- ۱۹- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۸۳-۸۵.
- ۲۰- هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، مسافرت سند و بلوچستان، ترجمه شاهپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۹.
- ۲۱- دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۷۷.
- ۲۲- امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۴۷.
- ۲۳- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای ۰۰۰، تهران ۱۳۶۱، ص ۵۹.
- ۲۴- مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۳.
- ۲۵- دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۷۰.

فصل دوم

عشایر و طوایف شهرستان خاش

عشایر و طوایف شهرستان خاش را بیش از شانزده طایفه تشکیل می‌دهد که مهمترین آنها، طوایف: ریگی، شهنوازی، شهلی‌بر، هاشم زهی، کرد و جمال زهی می‌باشند. جز چند طایفه که به علت اسکان، تا حدودی خصوصیات قبیله‌ای خود را از دست داده‌اند، مانند حمیدزهی و جمشیدزهی، بقیه طوایف - که نسبتاً بزرگتر هستند - کماکان خصایص قبیله‌ای خود را حفظ کرده‌اند.

جمعیت عشایر و طوایف این شهرستان در سال ۱۳۶۰ ش. حدود ۳۰۰۰۰ نفر (۱) و در سال ۱۳۶۳ ش. ۲۵۰۰۰ نفر (۲) برآورده شده است.

ناحیه خاش اساساً سرزمینی ایلی است و نظام دهقانی فقط در روستاهایی که مهاجران زحمت کش یزدی در آنها ساکن هستند، وجود دارد و تعداد این روستاها که تماماً در بخش حومه قرار دارند، از پنج روستا متجاوز نیست. ذیلاً به برخی از طوایف مذکور اشاره می‌شود:

I - طایفه ریگی

این طایفه یکی از بزرگترین طوایف بلوچ کشور است که مردم آن در منطقه‌ای میان دامنه‌های تفتان تا زاهدان سکونت دارند و از طریق دامداری و کشاورزی امرار معاش می‌کنند. مرکز عمده طایفه ریگی لادیز است که از مغرب به زاهدان و از جانب جنوب به شورگز، کوه تفتان و ریگ ملک و از شمال شرقی به بلوچستان پاکستان محدود است. (۳)

طایفه ریگی، در میان طوایف بلوچستان هم به لحاظ دسترسی به طبیعتی غنی در پیرامون کوه آتشفشان تفتان و هم به جهت مشارکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. مردم این طایفه پیرو دین مبین اسلام و از نظر مذهب، سنی حنفی می‌باشند.

MILITARY ENGINEERING SERVICES
INDIA.

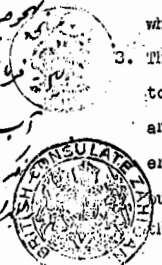
AGREEMENT dated the twenty-fifth day of November Nineteen hundred and forty-three, BETWEEN Sardar Mehrullah Khan, the Reki Baluchi Chief in the area of Mirjawa which expression shall include his successor and permitted assigns, (hereinafter called the Reki Chief) of the first part and the GOVERNOR GENERAL OF INDIA IN COUNCIL (hereinafter referred to as the Governor General which expression shall include his successors in office and assigns) of the second part.

Whereas the Governor General has engaged the party of the first part to provide without let or hindrance the full and uninterrupted supply of water at the reservoir situated two miles south of MIRJAWA fed from the head of LADIZ STREAM, the parties hereto agree as follows:-

1. That the total supply of water available at the aforesaid reservoir, fed by the LADIZ STREAM, will be at the complete disposal of the Governor General for a period of ONE CALENDAR YEAR with effect from the first of May 1943.
2. The Reki Chief shall take all necessary precautions in preventing any elements of his tribe interfering in any way whatsoever with the water supply.
3. The Governor General reserves the right to alter the aforesaid reservoir and any fittings pertaining thereto to ensure the proper and plentiful distribution of the water, and make such alterations thereof on the termination of the

تقدیرات آرش میسرین دهنی
قرارداد ذیل منعقد گردید بین آقای سردار
مهرالرخان سردار بلوچ رئیس ذوق اولی و
فرمانفرمای گورنر هند (ذوق ثانی) و این قرارداد
برای طریقی دوازده ماه یعنی از اول فروردین
تا آخر فروردین است که بدون هیچگونه مزاح و مزاحی
در حوضه آب که از رودخانه لادیز سرچشمه گرفته و دو
میلی میعاد و آسمان آماره و چاه در اختیار
ذوق ثانی گذارد بنا بر این طریقی که از این قرارداد
راضی گردیدند -

۱۹۴۳
۱- از اول ماه مه یکبار در هر فصل و سه بار در
آب که از حوضی لادیز بچرخان ذوق قرار میگیرد
برای یک کیسال کامرت تا تحت اختیار و آزاده
ذوق ثانی خواهد بود -
۲- ذوق اول یعنی سردار لادیز ذوق اولی و
که در حوض آمانا که گذرد و نباید تا مزاح در حوض
آب رخ نداده و بلندار آزادی طریقی را
مهرالرخان سردار بلوچ
آب و حوضه آن مگر منع ذوق را تغییر
مگر تا جتن آلود را بنویسند مقتضی بدانند
مگر از انقضای قرارداد حوض را مال دولت برزودند



قرارداد منعقد مورخ ۱۳۲۲ ش. میان سردار مهرالله خان ریگی و فرمانفرمای کشور هند
برای تأمین آب آشامیدنی مأموران انگلیسی، میرجاوه

در مقابل دانداری ذخیره آب فون ادرش
 فون خانه فون اول را شصت تن گندم
 خواهد داد و این همان مقدار گندم است که
 طرین آنرا تصدیر کرده اند زیرا بر ماه عمره
 صورت گرفته است بازم در نتیجه آباری اراضی از
 آنجا که فون اول بر فون خانه داند در عمده است
 بیش از مقدار فون جمل بر است نمی آید

چنانچه بین طرین گایس افسند خانی هم پیش آمد
 از طرفی متعاقباً فقط آگاهی استول دولت
 در راهبران حقیقی حکایت مملکت را در امر افسند خانی
 خواهند داشت در آن تقسیم آگاهی استول بر آن
 طرین قلمی و مجرا خواهد بود.

چنانچه بعد از تصدیر است این قرارداد بازم
 فون خانه اقیانج به آنجا نامرود در است در
 این صورت با رعایت شرایط فون در تمام آب بر آن
 مدرک که لازم باشد گندم داده خواهد شد.

مستقر گندم خانی امیر
 امیر

تاریخ ۲۵ زمبر ۱۳۴۳ میلادی

شاید
 امیر
 صاحب

agreement.
 4. In consideration for the supply of water as specified in clause one hereof the Governor General will pay the party of the first part with a net total of SIXTY TONS of wheat which quantity ~~is~~ has been assessed and agreed to by both parties as being the quantity of wheat which otherwise would have been reaped in the areas normally irrigated by the said supply of water during the period stated in clause one hereof.

5. In the event of any dispute arising out of the interpretation and/or application of these presents it shall be decided by H.E. the Farmandar for Mubrah and by His Britannic Majesty's Consul at Mahdia whose decision on all such matters shall be final and binding on both parties.

6. Should water be required after the period of this agreement, it will be provided and paid for in wheat in proportion to the amount required on the same assessment as above.

نصفا از طرفی فون فون خانه گندم
 امیر



مراعاتی داشته و تعدیه میشود.

تاریخ ۱۹/۹/۴۳
 امیر



ظاهراً و طبق روایت کدخدا محمد حاضر سرگلزایی، رئیس تیره سرگلزایی حاشیه مرزی ایران و افغانستان که اکنون در شهر زاهدان سکونت دارد، مردم طایفه ریگی در اصل زهروزی (۴) هستند و در هنگام اقامت در پاکستان چون در زمینی ریگزار به سر می‌بردند به طایفه ریگی معروف شده‌اند و برای به دست آوردن زمین و مرتع بهتر به پیرامون خاش مهاجرت کرده‌اند.

سردار ایدو خان ریگی، رئیس سابق این طایفه، در زمان رضاشاه به استان فارس تبعید شد و مدتی بعد مورد عفو قرار گرفت و به خاش مراجعت نمود. رئیس فعلی این طایفه سردار مهرالله خان ریگی است، وی مردی خیرخواه، متدین و خوشنام است و مردم طایفه ریگی و سایر طوایف سیستان و بلوچستان، احترام خاصی برای نامبرده قائل هستند. در زیر به سایر ویژگی‌های این طایفه می‌پردازیم:

الف - جمعیت

جمعیت این طایفه از سال ۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۱ ش. به شرح زیر برآورد شده است:	
دکتر مسعود کیهان	۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۱ ش. ۵۶۰۰ خانوار (۵)
ماهانامه ارتش	۱۹۵۷ م. / ۱۳۳۶ ش. ۵۶۰۰ خانوار (۶)
تیمسار جهانبانی	۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۸ ش. ۷۴۴۵ خانوار (۷)
وزارت مسکن و شهرسازی	۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۸ ش. ۱۵۰۰۰ نفر (۸)
مرکز آمار ایران	۱۹۸۵ م. / ۱۳۶۴ ش. ۱۲۳۴ خانوار کوچنده (۹)

ب - کوچ، سردسیر و گرمسیر

سرزمین طایفه ریگی، ناحیه وسیعی است که از زاهدان و میرجاوه تا خاش و سپس ایرانشهر گسترده است. سردسیر این طایفه دود کوه و تفتان، و گرمسیرشان گوهر کوه و تهلاب دوربان است.

در بیشتر طایفه‌های ساکن در شهرستان خاش، مخصوصاً طایفه ریگی، دو نوع کوچ انجام می‌شود. نخست کوچ خرماخوری که از اول تیر ماه با حرکت به سوی نخلستانها شروع می‌شود و بازگشت از این کوچ از اول شهریور تا پایان مهر ماه همان سال ادامه می‌یابد.

و دیگر کوچ فصلی و رمه‌داری است که از اوایل آبان ماه هر سال به مدت چهار ماه تا پایان بهمن ماه به نواحی گرمسیری، همانند تهلاب دوربان، گرنچی و غیره انجام می‌گیرد. فاصله‌ای که این طایفه در هنگام کوچ، طی می‌کند، به حدود ۱۸۰ کیلومتر می‌رسد.

ج - ساخت اجتماعی و قدرت

سردار، به عنوان رئیس ایل در رأس سلسله مراتب ایلی قرار دارد، وی حافظ منافع و مسوول همبستگی

افراد طایفه است، حل و فصل مشکلات مردم طایفه را چه در داخل طایفه و چه در رابطه با سایر طوایف و ادارات دولتی به عهده دارد. مقام سردار موروثی است و برخلاف سرداران سیستانی که بیشتر بر مالکیت زمین تکیه دارند، از نظر مالکیت بیشتر متکی بر دام هستند.

رؤسای تیره‌ها، در محل خود به «سفید ریش» معروفند و پس از «سردار»، در سلسله مراتب طایفه‌ای قرار دارند. نقش سفید ریش در تیره‌ها، همانند نقش سردار در طایفه است؛ ولی عملکرد و نظارت آنان، حوزه محدودتری را در برمی‌گیرد.

پس از ریش سفیدان، «کدخدایان» می‌باشند و پس از آنان، خانوارها هستند که در قاعده سلسله مراتب طایفه‌ای قرار دارند. افراد این گروه شخصاً به دامداری و در جامعه قبیله‌ای دهقانی، به دامداری و کشاورزی اشتغال دارند. خانواده‌ها در نوعی سیاه چادریه نام «گدام» زندگی می‌کنند. (۱۰)

د - مالکیت زمین

در مناطق عشایری، مالکیت زمین به صورت جمعی است، ولی در نقاطی که مردم این طایفه علاوه بر دامداری به کشاورزی نیز اشتغال دارند، زمینهای زراعی آبی به مالکیت خصوصی درآمده است. حدود اراضی يك خانوار از هنگامی که به زراعت می‌پردازند، محاسبه می‌گردد. (۱۱)

ه - تیره‌های طایفه ریگی

تیره‌های این طایفه عبارتند از: نتوزهی، بولاك زهی، میرکازهی، بهادرزهی، زنگی زهی، سرگلزایی، جری زهی، شنبه زهی، سندرک زهی، بوتو، محمدانی، حسین بر، کنگوزهی، شهك زهی، محمودزهی، هاشم‌زهی، ارباب زهی، شاهی زهی، برهان زهی، عمرزهی، قلندرزهی، شاهوزهی، توتازهی، شاه‌مرادی زهی، گزوی، کهرازی، چهل زهی، رخشانی، زرك زهی، هبسی زهی، کلکی، دگازهی، ترشایی، سالارزهی، تمندانی ریگی، ابراهیمی ریگی و مردادزایی. (۱۲)

II - طایفه کرد

مردم این طایفه، در سنگان از توابع شهرستان خاش (دامنه‌های جنوبی تفتان) و بخش زابلی از توابع شهرستان سراوان، و عده‌ای نیز در سیستان زندگی می‌کنند. در گذشته منطقه سرحد بلوچستان را در اختیار داشته و دارای نفوذ و قدرت بوده‌اند.

جمعیت طایفه کرد در سال ۱۳۱۱ ش. ۱۰۰ خانوار (۱۳) و در سال ۱۳۴۸ ش. ۸۰۰۰ نفر (۱۴) و در سال ۱۳۶۱ ش. حدود ۸۰۰ خانوار (۱۵) و در سال ۱۳۶۳ ش. ۳۸۹ خانوار کوچنده (۱۶) برآورد گردیده است.

تیره‌های طایفه کرد، عبارتند از: سهراب زهی، میرابلوچ زهی، مصطفی زهی، گدازهی، شه‌کرم زهی،

الله‌رسان زهی، جمال زهی، کمال خان زهی، علم خان زهی، درزاده، غلام رسان زهی، شهدادزهی، سیدخان زهی، سالارزهی، علی خان زهی، میریحیی زهی، ناگری زهی، علی بیگ زهی، سکل زهی، مددخان زهی، ساهجان زهی، امیدخان زهی، مرادزهی، گل محمودزهی، رودباهی، شه‌مرادزهی، کنگدارزهی، بولگاک‌زهی، میثم زهی، عجب زهی، کرم زهی و ناروزهی. (۱۷)

III - طایفه تمیندانی

مردم این طایفه، در ارتفاعات کوه تفتان زندگی می‌کنند و مردمانی قوی و سالم هستند. شادروان دکتر مسعود کیهان، ضمن تشریح تاخت و تاز اقوام مهاجم می‌نویسد: «در مقابل حملات مزبور مردم شهرنشین، گروه گروه شهرها و دهات را ترك کردند و به کوهستانها پناهنده شدند و تا چندی پیش، از این قبیل طوایف در اغلب نقاط ایران زیاد یافت می‌شد و بعضی از آنها عادات و آیین و کیش قدیم را از دست نداده حتی به زبانهای قدیمی مادری سخن می‌راندند. مثلاً در ارتفاعات کوه تفتان طایفه تمی دانی که در ظاهر سنی و باطناً زرتشتی هستند، وجود دارد.» (۱۸)

به نظر نگارنده - که در سال ۱۳۴۰ ش. چند ماهی در خاش به سر بردم و روستاهای پیرامون کوه تفتان را بازدید نمودم و از نزدیک با مردم آن سامان آشنا شدم - مردم طایفه تمیندانی پیرو دین اسلام و مذهب تسنن هستند.

با این حال رشید شهرمدان، مؤلف تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، می‌نویسد: «پژوهشهایی که این جانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلغلی، مؤسس کارخانه سپنتا در تهران، به عمل آورده‌ام، محقق شده است که زرتشتیان بیشماری در اطراف بلوچستان زندگی می‌کرده‌اند. گروهی در تمیندان میان زاهدان و خاش بوده‌اند که هفتاد سال پیش با ضرب خاری سخت موسوم به خارگولک به حکم خان بلوچ، پدر شخصی به نام مجید (راوی خبر به نگارنده)، اسلام می‌آوردند که اینک به خارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده‌اند که اخیراً اسلام آورده‌اند.

درخت سرو کهنسالی نزدیک آبادی اینان است که مراسم نذر و نیاز خود را نزد آن درخت به جای می‌آورند. هنوز در اطراف کوه تفتان، زرتشتیانی وجود دارند که از ترس جان ظاهرأ مسلمان هستند.» (۱۹)

جمعیت طایفه تمیندانی در سال ۱۲۷۶ ش. / ۱۳۱۵ هـ. ق. ۱۵۰ خانوار (۲۰) و در سال ۱۳۱۱ ش. ۶۰ خانوار (۲۱) بوده است.

IV - طایفه شهنوازی (یاراحمدزایی)

حدود پراکندگی این طایفه: از شمال به کوه تفتان، از جنوب به استخر رود، از مشرق به ماشکید و از مغرب به خاش می‌رسد. مسیر کوچ آنان از غرب پشته کوه به تفتان و از منطقه پشت کوه به ماشکید است.

در سال ۱۸۸۷ م. / ۱۲۶۶ ش. ابو الفتح خان ترك، مأمور بلوچستان شد، وی در سال ۱۸۸۸ م. با طایفه یار احمدزایی، جنگید و آنان را شکست داد. بزرگان این طایفه در بهار سال بعد به ناصرالدوله، والی ایالت کرمان، پیغام فرستادند از این پس مطیع دولت خواهند بود. والی کرمان قول آنان را پذیرفت؛ اما دستور داد که طایفه مزبور از ناحیه سرحد به فهرج (ایران شهر) نقل مکان نماید، تا دولت، قسمتی از اراضی آن جا را در مقابل املاک سرحد به آنان واگذار کند.

بلوچستان، در سال ۱۸۹۳ م. / ۱۲۷۲ ش. تخت حکمرانی زین العابدین خان، داماد ابراهیم خان سعدالدوله، بود. وی سران و رؤسای این طایفه را توقیف کرد.

در اواخر سال ۱۸۹۷ م. / ۱۲۷۶ ش. مجدداً مردم طایفه یار احمدزایی، علیه عمال انگلیس قیام کردند و گریوز، عضو تلگراف خانه هند و اروپا، را در حوالی رودخانه رایج به قتل رساندند. (۲۳)
رؤسای این طایفه، خان محمدخان و مهرباب خان بودند.

جمعیت طایفه شهنوازی از سال ۱۸۷۶ م. / ۱۲۵۵ ش. به شرح زیر برآورد شده است:

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه	سال ۱۸۷۶ م. / ۱۲۵۵ ش.	۵۰۰ خانوار (۲۴)
افضل الملك کرمانی	سال ۱۸۹۷ م. / ۱۲۷۶ ش.	۱۵۰۰ خانوار (۲۵)
سرپرستی سایکس	سال ۱۹۰۲ م. / ۱۲۸۱ ش.	۱۰۰۰ خانوار (۲۶)
دکتر مسعود کیهان	سال ۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۱ ش.	۳۰۰ خانوار (۲۷)
هنری فیلد	سال ۱۹۳۸ م. / ۱۳۱۷ ش.	۲۵۰ خانوار (۲۸)
تیمسار رزم آرا	سال ۱۹۴۱ م. / ۱۳۲۰ ش.	۳۵۰ خانوار (۲۹)
تیمسار جهانبانی	سال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۸ ش.	۴۰۰ خانوار (۳۰)
وزارت مسکن و شهرسازی	سال ۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۸ ش.	۱۲۰۰۰ نفر (۳۱)
مرکز آمار ایران	سال ۱۹۸۵ م. / ۱۳۶۴ ش.	۹۶ خانوار کوچ رو (۳۲)

پی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱ - مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، ص ۷۳.
- ۲ - سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، آمارنامه ۱۳۶۳، استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۴، ص ۸۷.
- ۳ - هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، ابن سینا، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۸۸.
- ۴ - مردم ایل «زهریزی» از اعقاب «زهره»، پسر سردار علیخان، حاکم سیستان در دوران صفویه، و برادر «سرگل»، بنیان گذار ایل سرگلزایی سیستان، می‌باشند.
- ۵ - مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، چاپ مجلس، تهران ۱۳۱۰، ص ۹۶.
- ۶ - ماهنامه ارتش، ش ۶ شهریور ۱۳۳۶، ص ۵۳.
- ۷ - امان الله جهانیانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۸ و ۲۹ ضمیمه.
- ۸ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸، ص ۴۸.
- ۹ - مرکز آمار ایران، یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده ایران (مرحله اول طرح) ۱۳۶۴؛ تهران ۱۳۶۵، ص ۳.
- ۱۰ - مصطفی ازکیا و دیگران، گزارش مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی، اقتصادی مناطق روستایی سیستان و خاش، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش تحقیقات روستایی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۳۶ - ۳۷.
- ۱۱ - همان مأخذ، ص ۳۹.
- ۱۲ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۴۹.
- ۱۳ - مسعود کیهان، همان کتاب، ص ۹۶.
- ۱۴ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۶۶.
- ۱۵ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود... سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۶۰.
- ۱۶ - مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۲۵.
- ۱۷ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۶۷.
- ۱۸ - وزارت فرهنگ، مجله آموزش و پرورش، ش ۹، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۲.
- ۱۹ - رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، چاپ راستی ۱۳۶۰، ص ۱۲۵.
- ۲۰ - مجله یادگار سال ۵، ش ۹/۸، ص ۹۴.
- ۲۱ - مسعود کیهان، همان کتاب، ص ۹۶.
- ۲۲ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۰.
- ۲۳ - سرپرسی سایکس، سفرنامه سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.
- ۲۴ - محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، به کوشش محمدعلی سپانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴،

- ج ۱، ص ۳۲۸.
- ۲۵ - مجله یادگار سال ۵، ش ۸/۹، ص ۹۳.
- ۲۶ - سرپرسی سایکس، همان کتاب، ص ۱۶۳.
- ۲۷ - مسعود کیهان، همان کتاب، ص ۹۶.
- ۲۸ - هنری فیلد، همان کتاب، ص ۲۸۹.
- ۲۹ - علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰.
- ۳۰ - امان الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۶ ضمیمه.
- ۳۱ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۶۱.
- ۳۲ - مرکز آمار ایران، همان مأخذ، ص ۲۱.

فصل سوم

عشایر و طوایف شهرستان ایرانشهر

در حوزه شهرستان ایرانشهر، عشایر و طوایف مختلفی زندگی می‌کنند که مهمترین آنها طوایف بارکزایی، مبارکی، لاشاری، بامری، زین‌الدینی، شاهکی، رندو عبداللهی هستند. جمعیت عشایر شهرستان ایرانشهر در سال ۱۳۱۱ ش. حدود ۱۱۰۰۰ خانوار (۱) و در سال ۱۳۳۲ ش. ۶۷۵۰۰ نفر (۲) و در سال ۱۳۳۶ ش. ۱۱۳۰۰ خانوار (۳) و در سال ۱۳۶۰ ش. حدود ۴۷۶۰ نفر (۴) و در سال ۱۳۶۳ ش. ۷۵۰۰ خانوار (۲۵۰۰۰ نفر) (۵) برآورد شده است. در زیر به توصیف برخی از طوایف شهرستان ایرانشهر می‌پردازیم:

I - طایفه بارکزایی

مردم این طایفه در سراسر بلوچستان، مخصوصاً در نواحی ایرافشان، دزک از توابع شهرستان سراوان، سرباز و راسک از توابع شهرستان ایرانشهر به سر می‌برند. طایفه بارکزایی از تیره‌های بسیاری تشکیل شده است که مهمترین آنها عبارتند از: بارکزایی، باران‌زایی، بهرامی، قایم‌خان‌زایی، ارباب، جنگی‌زایی، حسین‌زایی، دهقان، عمرا، دُرزاده، ملازایی، و رحمانی. (۶)

از آن جا که مردم این طایفه از افغانستان به ایران مهاجرت کرده‌اند، نخست بطور اجمال موقعیت اجتماعی و سیاسی آنان در افغانستان تشریح می‌شود و سپس به ذکر سوابق تاریخی ایشان در ایران می‌پردازیم:

الف - ایل بارکزایی افغانستان

قوم ابدالی (۷) یا درانی که از ایلهای مختلف افغانی از جمله ایل بارکزایی تشکیل شده است، پس از دومین کوچ بزرگ قبیله‌های باختری، در خلال ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال ق. م. (یعنی ۲۹۸۶ یا ۲۴۸۶ سال

پیش) به سوی جنوب شرقی فلات ایران رو آوردند و در سرزمین سه گوشه‌ای که در میان رودخانه‌های هیرمند (هلمند)، کابل و سند قرار دارد، مستقر شدند و آن جا را میهن خود ساختند. (۸) قوم درانی در افغانستان از قبایل پویلزایی، بارکزایی، نورزایی و الیکوزایی تشکیل شده است. (۹)
 احمد خان دُرّانی، از طایفه سادوزایی قبیله پویلزایی با عده‌ای افغانی در خدمت نادرشاه افشار و جزء ارتش ایران بود. وی از سرداران نامی و معروف نادرشاه به شمار می‌رفت.

روزی که نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ هـ. ق. / ۱۷۴۷ م. به قتل رسید، احمد خان با شش هزار تن از جنگجویان ابدالی که زیر فرمان داشت، پس از برداشتن قسمتی از اموال اردوی نادری از جمله الماس معروف «کوه نور» از اردوی نادری جدا شد و به افغانستان رفت (۱۰) و با پشتیبانی ریش سفیدان ایلهای مختلف قوم درانی بویژه حاجی جمال خان، ریش سفید و رئیس ایل بارکزایی، خود را شاه خواند و سلسله درانی را در این کشور تأسیس نمود. (۱۱)

احمد شاه درانی، در ماه ژوئن سال ۱۷۷۲ م. / ۱۱۸۷ هـ. ق. به مرض سرطان وفات یافت و پسر او، تیمور شاه، به امارت «کابل» رسید. (۱۲) و پس از تیمور شاه پسرش، زمان شاه، به کمک سردار پاینده خان بارکزایی (پسر حاجی جمال خان از طایفه محمدزایی ایل بارکزایی) امیر افغانستان شد که مقام خود را به سردار پاینده خان مدیون بود؛ تا این که میان زمان شاه و پاینده خان اختلاف افتاد. پاینده خان علیه زمان شاه طغیان کرد؛ ولی دستگیر شد و سپس به قتل رسید. وی از خود ۲۱ پسر باقی گذاشت که به نام «برادران بارکزایی» معروف بودند، بزرگترین آنان فتح خان بود که به ایران آمد و به محمود، برادر زمان شاه، پیوست و او را تشویق به جنگ با زمان شاه نمود.

محمود به کمک فتح خان و برادران او به افغانستان لشکر کشید، نخست فراه^۱ را تسخیر نمود و سپس قندهار را به تصرف خود در آورد و به سوی کابل پیش رفت. در سال ۱۱۷۹ ش. / ۱۸۰۰ م. زمان شاه را شکست داد و او را کور کرد و خودش امیر افغانستان شد؛ ولی طولی نکشید که برادر دیگر آنان، موسوم به شجاع‌الملک، علیه محمود شاه قیام نمود و بر او غلبه کرد و در سال ۱۱۸۲ ش. / ۱۸۰۳ م. امارت کابل را به دست آورد و فتح خان را دستگیر و زندانی کرد. (۱۳)

پس از فتح خان، برادر او، محمد اعظم خان بارکزایی، به سمت وزارت شاه شجاع تا سال ۱۲۰۲ ش. / ۱۸۲۳ م. بر کابل حکمرانی کرد. پس از تصرف کابل به دست امیر دوست محمد خان بارکزایی، شاه شجاع به زنجیت سنگه، راجه پنجاب پناهنده شد، زنجیت سنگه نخست با او به خوبی رفتار کرد؛ ولی بعدها وی را زندانی نمود و الماس معروف کوه نور را - که اکنون در اختیار انگلستان است - از او گرفت.

امیر دوست محمد خان، پسر سردار پاینده خان، در سال ۱۲۰۵ ش. / ۱۸۲۶ م. کابل را به تصرف درآورد و به امارت افغانستان رسید و از این تاریخ، سلطنت خانواده سدوزایی به خانواده بارکزایی منتقل گردید. وی تا سال ۱۲۴۲ ش. / ۱۸۶۳ م. بر افغانستان حکومت کرد.

پس از درگذشت امیر دوست محمد خان، پسر او، امیر شیر علی خان، امارت افغانستان را به دست آورد



احمدشاه دُرانی

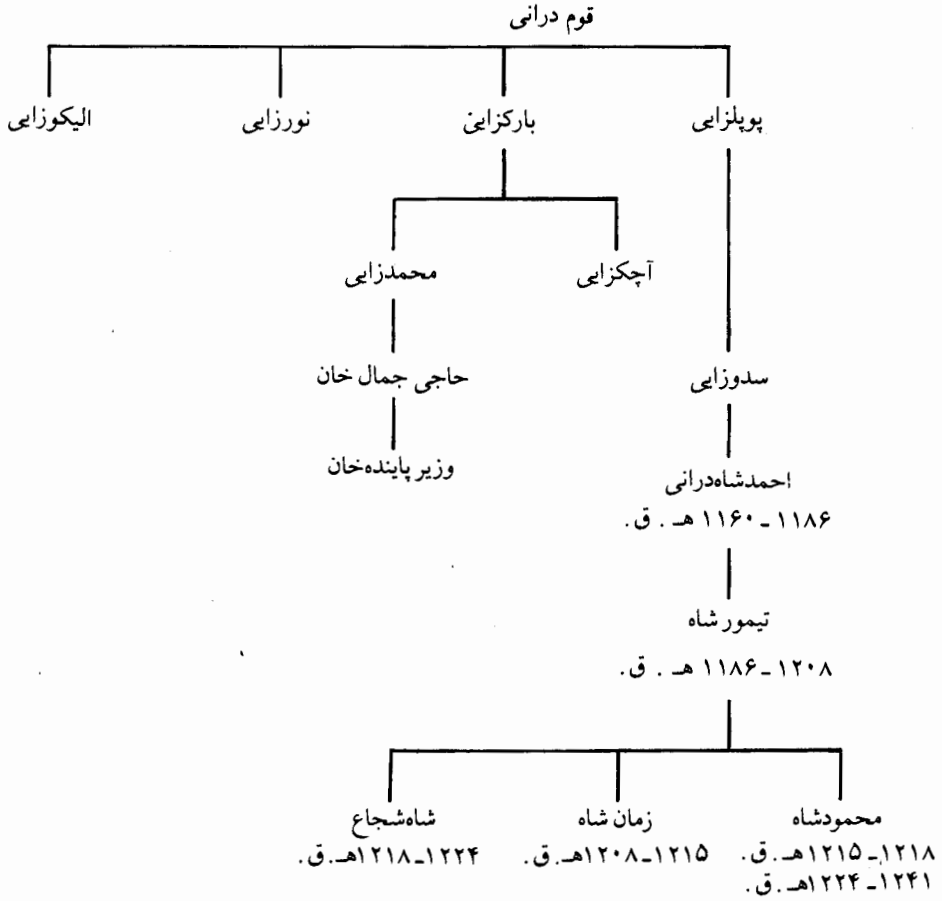


امیردوست محمدخان



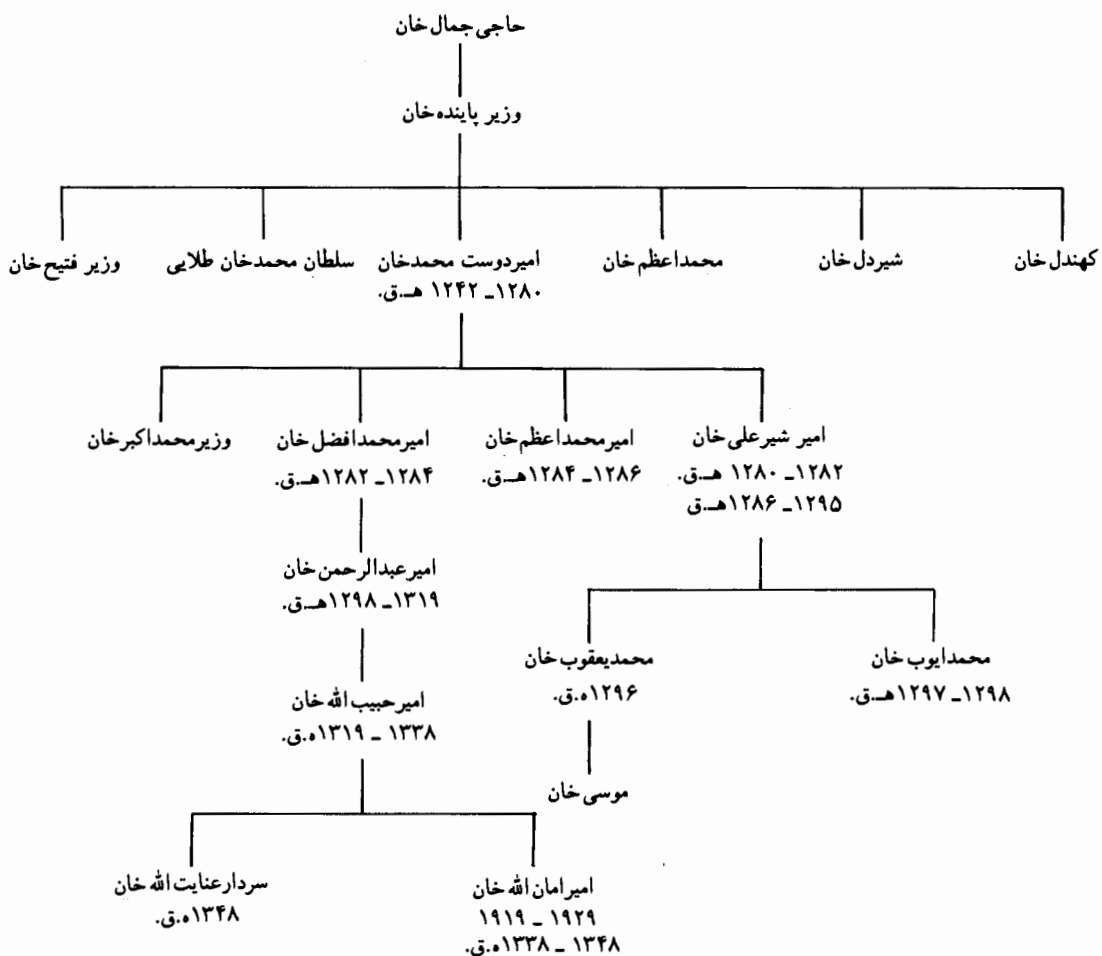
امیرعبدالرحمان خان

نمودار تبار شاهان افغانستان (۱۷)

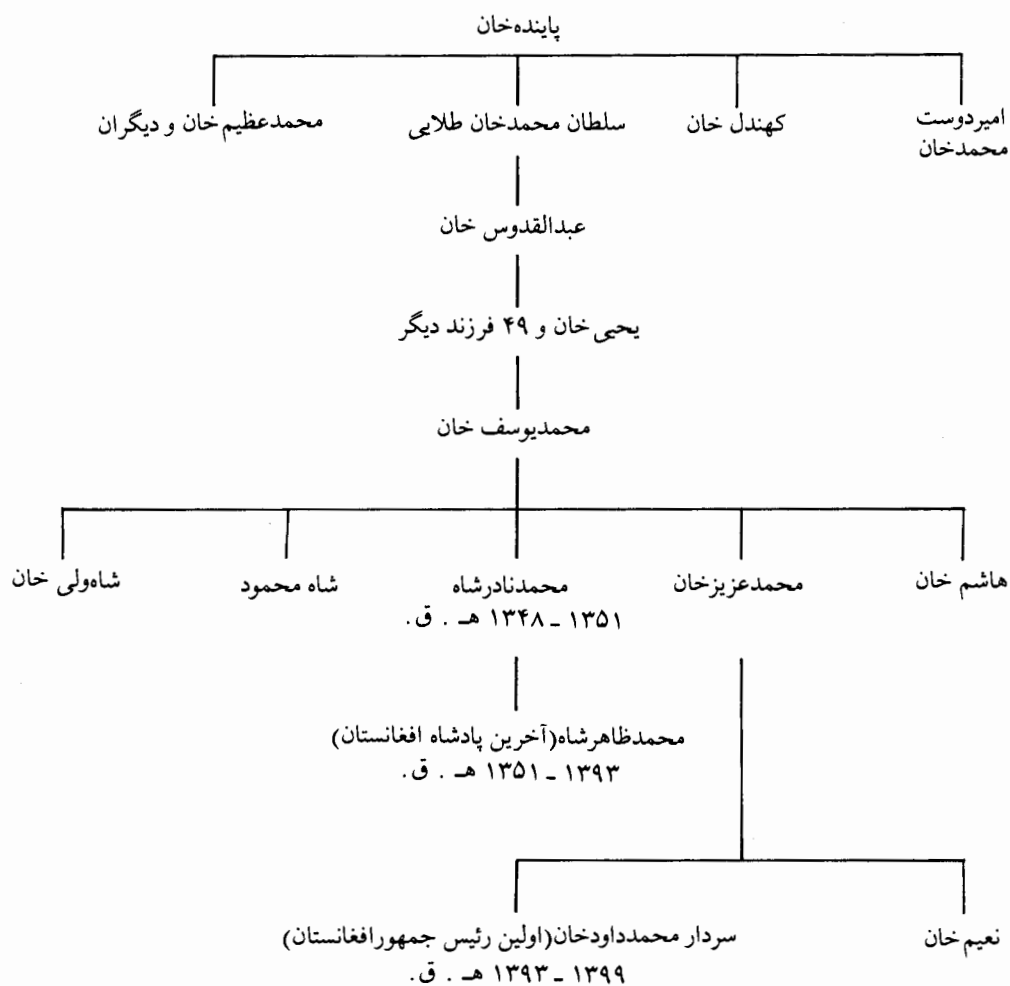


نمودار تبار محمدزاییهای ایل بارکزیایی (۱۸)

نمودار تبار محمدزاییهای ایل بارکزیایی (۱۸)
دوره اول و دوم



نمودار تبار خاندان محمدزایی در دوره سوم سلطنت تا جمهوریت (۱۹)



(۱۲۴۲ ش. / ۱۸۶۳ م.). بعد از وی محمد افضل خان (تا ۱۲۴۶ ش. / ۱۸۶۷ م.) و پس از او برادرش، محمد اعظم خان، (تا ۱۲۴۸ ش. / ۱۸۶۹ م.) امیر افغانستان بود.

امیر شیر علی خان، مجدداً در این سال حکومت را به دست گرفت و تا سال ۱۲۵۷ ش. / ۱۸۷۸ م. در این سمت بود. پس از وی پسرش، محمد یعقوب خان، (۱۸۷۸ م.) و بعد از او محمد ایوب خان (۱۸۸۰ - ۱۸۷۹ م.) امارت داشت. سپس در روز ۲۲ ژوئیه سال ۱۸۸۰ م. / ۱۲۹۷ هـ. ق. امیر عبدالرحمن خان رسماً امیر افغانستان شد. (۱۴) وی از معروفترین امیران افغانستان است، پس از او پسرش، امیر حبیب الله خان، به امارت رسید (۱۹۱۹ - ۱۹۰۱ م.). در سال ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م. امیر حبیب الله خان به قتل رسید (۱۵) و پسرش، امان الله خان، فرمانروای افغانستان شد، او افغانستان را یک کشور پادشاهی اعلام کرد و بلافاصله قراردادهایی را که قبلاً با انگلستان منعقد شده بود، فسخ نمود و اصلاحاتی در کشور به وجود آورد. این اقدامات باعث جنگ سوم میان دو طرف شد که منجر به نفوذ مجدد دولت انگلیس در افغانستان گردید و موجب استعفای امان الله خان در سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. شد. او حکومت را به برادرش، عنایت الله خان، سپرد و سپس به قندهار رفت و پس از مدتی از قندهار به ایتالیا عزیمت نمود و در آن جاساکن شد. (۱۶)

پس از سردار عنایت الله خان، محمد نادر شاه، پسر سردار محمدیوسف خان بارکزی، به سلطنت رسید (۱۳۴۸ - ۱۳۵۱ هـ. ق.). پس از او پسرش، محمد ظاهر شاه، حکومت را به دست گرفت و تا سال ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۳ م. پادشاه بود که در این سال توسط پسر عموی خود، سردار محمد داود خان (اولین رئیس جمهور افغانستان)، از سلطنت خلع شد و در ایتالیا ساکن گردید.

ب - طایفه بارکزی بلوچستان

مردم این طایفه از عقباب امیر شاهو خان بارکزی ساکن در افغانستان هستند، وی از کسان حاجی جمال خان و سردار پاینده خان می باشد. چنان که پیش از این گفتیم: زمان شاه، پسر تیمور شاه و نوه احمد شاه درانی، به کمک سردار پاینده خان به امارت افغانستان رسید.

دو پسر امیر شاهو خان بارکزی، امیر کلان خان (جد مردم طایفه بارکزی سیستان) و امیر نایب خان (جد بارکزیهای بلوچستان) بودند. امیر نایب خان پسری به نام میر عبدالله خان داشت و امیر کلان خان هم دارای پسرانی به نامهای امیر بابکر خان و میرنورا خان بود.

نخستین افرادی که از ایل بارکزی افغانستان به سیستان کوچ کردند، میر باران خان (پسر میر عبدالله خان)، میر بابکر خان و میرنورا خان (پسران امیر کلان خان) بودند که به سبب بروز اختلاف میان برادران و عموهایشان مجبور به ترک زادگاه خود شدند و از ناحیه نوده فرخ افغانستان به سیستان مهاجرت کردند. پس از مدتی میر باران خان به همراه افراد خانواده خود از سیستان به سرزمین بلوچستان کوچ نمود و در آن جا طایفه بارکزی را تأسیس کرد. (۲۰)

پس از درگذشت میر باران خان به ترتیب: شیخ جمشید، میرعلیخان، شیخ مهرباب خان، میراعظم خان، میررستم خان و میرعلی محمدخان (پدر سردار امیر دوست محمد خان) سرپرستی و اداره امور طایفه بارکزی بلوچستان را به عهده داشتند. (۲۱) بنا به اظهار آقای محمد زمان خان بارکزی، در زمان

حکومت شیخ مهربان خان، طایفه بارکزیایی نه تنها بر تمام بلوچستان تسلط داشته، بلکه تالار و میناب نیز حکمرانی می‌کرده است.

در سال ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م. حکومت قسمتی از بلوچستان به بهرام خان بارکزیایی، عموی سردار امیردوست محمد خان، واگذار شد. از این تاریخ است که طایفه بارکزیایی در بلوچستان نفوذ و قدرت بیشتری کسب کرد و چند سالی حکومت بلوچستان به دست آنان افتاد. از نظر اهمیت موضوع، در زیر به وضع بلوچستان در زمان حکمرانی بهرام خان و امیر دوست محمدخان اشاره می‌شود:

۱) سردار بهرام خان بارکزیایی: سرزمین بلوچستان، برای بار دوم در سال ۱۲۲۰ ش / ۱۸۴۱ م. تحت نفوذ حکومت مرکزی در آمد و موضوع تعیین و تثبیت حدود سرحدی با کشمکشهای زیاد، سر و صورتی پیدا کرد؛ ولی بر اثر سوء تدبیر و رفتار غیر انسانی برخی از حکام وقت در اخذ مالیات و غیره مجدداً نفوذ و استیلای دولت، کاهش یافت و بتدریج کار به جایی رسید که دخالت مأموران دولتی کلاً از منطقه بلوچستان قطع و دولت برای اخذ مالیات بلوچستان، به خانهای بانفوذ محل متوسل شد. خانهای مذکور نیز از ضعف دولت مرکزی استفاده کردند و به جای این که برای دولت کار کنند، پایه استقلال خود را مستحکم نمودند و پس از مدتی هر ناحیه از بلوچستان تحت نفوذ یکی از رؤسای طوایف بلوچ در آمد و بر همین اساس سعید خان، رئیس طایفه بلیده‌ای، پس از مرگ پدر به ریاست قلعه نیک شهر، بنت^۲ و بنادر منصوب گردید. (۲۲)

چنان که در بخش مربوط به تاریخ بلوچستان گفتیم، در سال ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م والی ایالت بلوچستان به کرمان رفت و قوای دولتی و مرکز حکومتی در ایران شهر و بمپور را به بهرام خان بارکزیایی و سعید خان بلیده‌ای واگذار کرد.

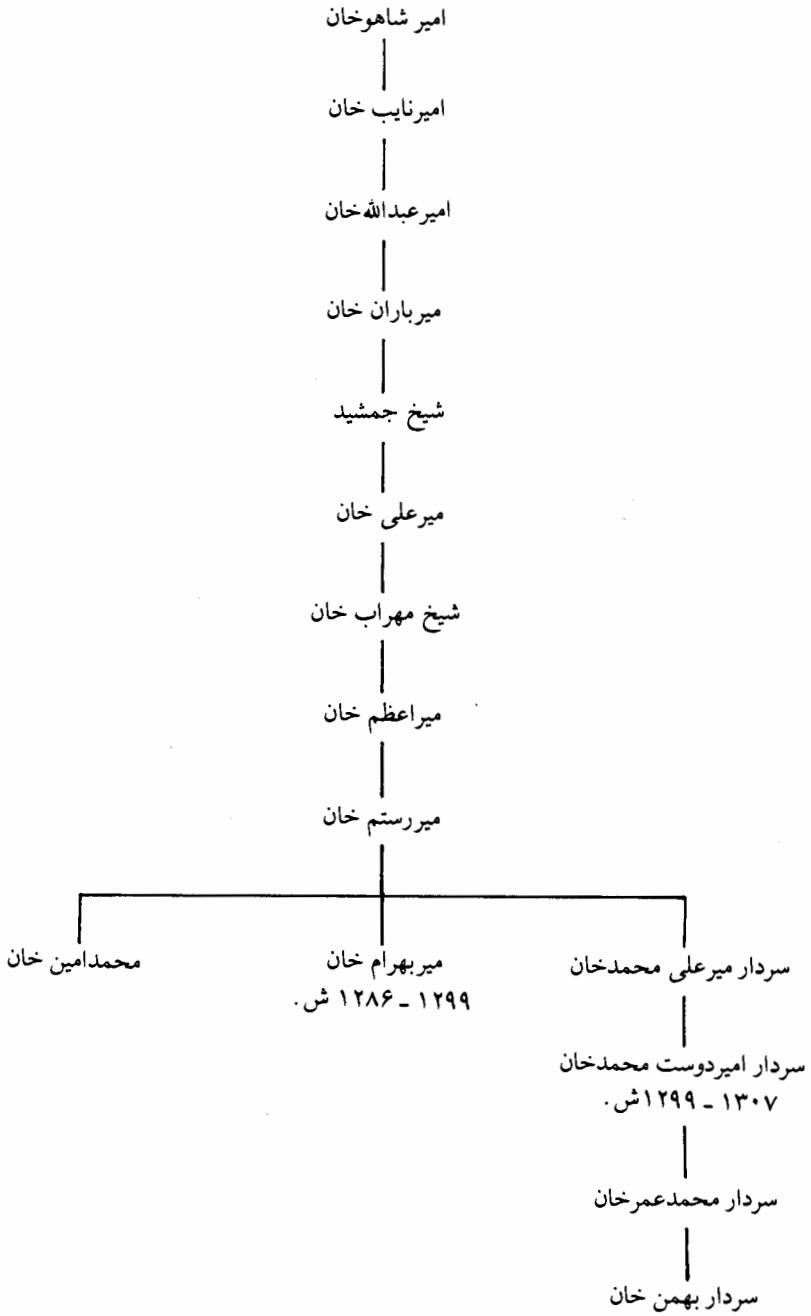
از سال ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م. سعیدخان به سمت ولایت بلوچستان تعیین شد؛ ولی در این مقام نتوانست انجام وظیفه نماید. (۲۳) در سال ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م.، هنگام غیبت سعیدخان، بهرام خان بارکزیایی به بمپور وارد شد و تمام اراضی خالصه آن جا را تصاحب کرد. در این تاریخ جنگ جهانی اول آغاز شد و بلوچستان را نیز در بر گرفت. این جنگ سبب يك سلسله انقلابها در بلوچستان گردید.

از آن جا که این انقلاب کاملاً برخلاف مصالح و سیاست استعماری دولت انگلیس بود، انگلیسیها، دولت ایران را مجبور به انجام يك رشته عملیات نظامی در بلوچستان کردند و همان طور که پیش از این گفتیم در منطقه سرحد، عملیات علیه عشایر گمشادزایی و یاراحمدزایی شروع شد و از سوی دیگر هیأت انگلیسی ظاهراً موفق شد، بهرام خان بارکزیایی، حکمران ایران شهر و بمپور، را وادار به اطاعت از دولت مرکزی ایران نماید. (۲۴)

بهرام خان از سال ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م. حکومت تمام نواحی مکران را به دست آورد. وی در سال ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م. درگذشت.

۲) سردار امیردوست محمد خان بارکزیایی: پس از فوت سردار بهرام خان، سرنوشت بلوچستان و

شجره نسب طایفه بارکزایی بلوچستان



مردم آن، به دست سردار امیر دوست محمدخان بارکزی، برادرزادهٔ سردار بهرام خان، افتاد. (۲۵)

سردار امیر دوست محمد خان تا اواخر سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. بر ایالت بلوچستان حکمرانی می‌کرد. تا این که حکومت مرکزی در سال ۱۳۰۶ ش. / ۱۹۲۷ م. تصمیم گرفت که به بلوچستان لشکرکشی کند. (۲۶) از این رو در اوایل تابستان سال ۱۳۰۷ ش.، تیپ سیستان به خاش اعزام شد و در آن جا مستقر گردید و در پانزدهم مرداد ماه همان سال، یک ستون توپخانهٔ صحرائی سوار و بهادران اول فوج بهرامی نیز از مشهد به بلوچستان اعزام گردید. سردار امیر دوست محمد خان با قوای دولتی جنگید، ولی سرانجام شکست خورد و در بهمن ماه سال ۱۳۰۷ ش. ۱۹۲۸ م. تسلیم شد و به تهران اعزام گردید. (۲۷)

سرانجام امیر دوست محمدخان بارکزی در دادرسی ارتش به اعدام محکوم شد و در تاریخ ۲۶ دیماه سال ۱۳۰۸ ش. حکم، درباره نامبرده اجرا گردید. (۲۸)

ج - جمعیت

جمعیت طایفهٔ بارکزی در سال ۱۳۱۵ ش. ۱۲۰۰۰ خانوار (۲۹)، در سال ۱۳۳۶ ش. ۳۷۰۰ خانوار (۳۰)، در سال ۱۳۴۸ ش. ۶۰۰۰ نفر (۳۱) و در سال ۱۳۶۱ ش. ۷۰۰۰ نفر (۳۲) برآورد شده است.

II - طایفهٔ مبارکی

از مردم این طایفه، ۹۰٪ اسکان یافته هستند و در نواحی اسپکه، عیسی آباد، چانف، هیجان، سرمج، لاشار (از توابع شهرستان ایران شهر)، نیک شهر و قصرقند (از توابع شهرستان چابهار) پراکنده اند.

طایفه مبارکی، از تیره‌های مختلفی تشکیل گردیده است که مهمترین آنها عبارتند از: مبارکی، کوه چیری، کوه مدنی، بیچندی، سردستی، آب گاهی، نایبگونی، شمسی، مچ کوری، گوگانی، سه‌مکانی، ضندرانی، گرینی، لاشارگاهی، بن پیشی، سیاآگانی، شک گنتی، تپکانی، مسنانی‌هامین، قیلک‌بنی، لاح‌زایی، ناگانی، سرابندی، کاصیمی، کورتچی، گله‌کانی، دشتکی، گلیکی، میکیگی، تپکسی، مگوری و شهرکی (۳۳)

الف - وجه تسمیه و سابقهٔ تاریخی

بنا به روایت «ریش سفیدان» طایفهٔ مبارکی که سینه به سینه نقل شده است، شخصی به نام میرمبارک و برادرش، برکت، از عشایر کرمان و فارس بودند که ظاهراً در اواخر دوران صفوی در جنگهای آن منطقه شکست خورده برکت نیز کشته می‌شود. از این رو میرمبارک با حدود یکصد خانوار از نزدیکانش به سوی شرق کوچ می‌کند و سرانجام، پس از مدتها سرگردانی در محلی به نام «شارگ» اقامت می‌نماید؛ اما مدتی بعد نوه یا دامادش، به نام «شیخ حسن»، در آن جا فوت می‌کند. میرمبارک به علت این حادثه به خشم می‌آید



سردار امیر دوست محمد خان بارکزیایی به اتفاق افسر ارتش و تفنگچیانش

M. 10



۱۱۲

شماره کتاب اداره تلگرافی دولت علیه ایران سنه ۱۳۰۰

اسم گیرنده	تاریخ وصول		توضیحات	تاریخ اصل	شماره کلمات	شماره قبضه ۱۳۰۴	شماره تلگراف ۱۳۰۴
	روز	ماه					
	۷	۱۱/۱۲۷		۲۵	۴۲		

بسم الله الرحمن الرحيم
 عرض شد که فی المثل در نظر گرفته شود
 بحال تا تصرف این زمین کرده و تقاضای زمین نموده اند
 به واسطه این زمین و زمین دیگر از نظر مشمول عفو شاهزادگان
 ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ ش

تاریخ رسم نگاشتن ۱۳۰۷
شماره


وزارت معارف و اوقاف
و صنایع

فهرست

فهرست کتب و مجلدات در دسترس این کتابخانه
در تاریخ ۱۳۰۷
قسمت اول



وزارت جنگ

ارکان حرب لشکر شرق

مورخه ۲۰ در ماه ۱۳۰۷ شمسیه

رکن

شعبه

لر ۲۹۲۹

دو جواب بر اسامه حروف
واعداه بینه که مضمون
است با نره ذکر شود

نامه امیر دوست محمدخان

مطاب شما در نظر برز اسم و نام علی کبرخان بسید جهانگیر سابق هم که در دهم فروردین تمام اهل شما شدند
تا ترسید که تا آنکه خود در این ننده و بدوی مسران آبادی در حین حیات شایسته را بنامیده و اینه پس از آنکه
در آن عهد قیصر که از کرده که تا همان دم که نسبت به آن خود بخوانی نخواهید کرد .

لفظ در نظر این است که مراتب در کنگه ای هم در است در آن همانان دید و زمین طریقه شروع نمیکند
همان آمدن شما در دوی دولتی است که ساخته اکنون خوف بوده و پناه در و در قطع ملامت که همان شما
نسبت به صاحب خود از دولت برادر کانر شده . در دوی دولتی خواهد آمد و رعایت بود که در
دولت شما هر چه خود است . این هم هر روز دهم هر هر خان را مدله دارد و در مقصد دهم یکا بر
تدبیر شدن شما و طایفه شما . با نیت در زنگه کشی و دیگر وقت شدن پس شما مدد عالی در
چنانچه بخواهید مطلع بنده در قرون معربت طهال در و حیات در در طایف همه میدان است که در
آن در در حین میرفت . این وقت بسیار است که شما جفاک و در حد قرون بنامند طایفه
کامر مدوش نظایان . آبله در حین که بنده در هر مدد در این مقصد میرفت که در
امیر دوست محمدخان
اول

و ناحیه شارگ را ترك می نماید و به سرزمین چانف مهاجرت می کند. (۳۴)
نام طایفه مبارکی مأخوذ از اسم «میرمبارك» است. احتمالاً میرمبارك تا اوایل سلطنت نادرشاه نیز زنده بوده است؛ زیرا روایتی دیگر مربوط به عهد او در میان مبارکیها رایج است که بر اساس آن نادرشاه در حمله به هند، هنگام عبور از چانف و آهوران، دختر میرمبارك را به عقد خود درآورده است و می گویند که در ذیل مهرنامه دختر میرمبارك، مهر خود را می زند و این عبارت را می نویسد:

«اللیل و دهاهها والشمس والتبارك
نادر قلی افشار داماد میرمبارك

در حوادث دوران نادرشاه، از فتح لاشار و مناطق آن حدود، توسط محبت خان یاد شده است که پس از این پیروزی، حاکم بلوچستان می شود و با توجه به روابط نزدیک میرمبارك و امرای صفاری بمپور (از اعقاب صفاریان سیستان)، شایعه ازدواج نادرشاه با دختر میرمبارك بی اساس به نظر می رسد و احتمالاً لشکرکشی پیرمحمد خان بیگلربیگی به لاشار و تسخیر آن حدود تا قصرقند را باید نشانه ای از عدم اطاعت خانهای منطقه از جمله مبارکیان، نسبت به قوای دولتی و وابستگی آنان به ملك شیرخان صفاری دانست. در این نبردها، ملك شیرخان، حاکم بمپور، به قتل رسید و پسرش، ملك اردشیر، تسلیم شد و قبول خراج کرد. (۳۵)

بنا بر این میرمبارك را باید یکی از تبعیدیان یا پناهندگان دوران صفویه دانست که با ایجاد روابط خویشاوندی با طایفه لاشاری (میرقنبر سرسلسله خاندان لاشاری خواهرزاده میرمبارك بوده است)، - که تیره بزرگی از طایفه رند بوده اند - به قدرت رسیده است و فرزندان او در پناه طوایف بزرگتر، گمنام زیسته اند. تا چند پشت پیش از سردارعیسی خان مبارکی، نامی از سرداران این طایفه بطور مشخص نیست.

جهانگردان اروپایی و همچنین پژوهشگران ایرانی، هیچ کدام از طایفه ای به اسم مبارکی نام نبرده اند و بیشتر، طوایف: بزرگ زاده، بلیده ای، لاشاری، شیرانی و نارویی را مورد بحث قرار داده اند. از این رو می توان گفت مبارکی، طایفه جدیدی است که با نام مستقل در بلوچستان شکل گرفته است.

با توجه به نام و نشان قدیمی که لاشار و مردم آن در سرزمین بلوچستان و در مآخذ مربوط به آن دارند و همچنین روابط خویشاوندی و ادغام مراتع دو طایفه لاشاری و مبارکی، می توان گفت که اعقاب میرمبارك از ابتدا تیره ای از طایفه بزرگ رند و لاشار بوده است که بتدریج در طول زمان و بر اثر حوادث محلی منطقه توانسته است برای خود عنوانی کسب کند و خود طایفه معتبری بشود. (۳۶)

به هر حال در زمان حکومت قاجار، زمینهای بمپور خالصه شد و بقیه اراضی بلوچستان در مقابل پرداخت مالیات، به سرداران و اگدار گردید. بدین ترتیب که طایفه بزرگ زاده مالك «سیب» و طایفه لاشاری مالك «سرزمین اجدادی خویش» و طایفه بلیده ای نیز «نیک شهر» و «قصرقند» و سرداران شیرانی هم مأمور وصول این مالیاتها شدند.

با کاهش قدرت و نفوذ سرداران طایفه شیرانی خاصه پس از سعید خان دوم، طایفه بلیده ای در جای خود مستحکم شدند و طایفه جدیدی به نام «مبارکی» نیز در این میان به وجود آمد که بتدریج انسجام یافت و

طایفه بزرگی شد.

مبارکیها، پس از مبارک تا چند سال نقش فعالی در منطقه نداشتند، ظاهراً از زمان نجات خان بود که آنان به خانی و سرداری و ایجاد سلسله مراتبی از روابط ایلی که تأمین کننده قدرت سیاسی و نظامی خان باشد، گرایش پیدا کردند.

برای اولین بار مؤلف «تاریخ کرمان» (سالاریه) از میر اولیا خان چانپی و امیر احمد خان لاشاری (تحت عنوان خان) نام برده است و می‌نویسد: «در سال ۱۲۶۶ هـ. ق در عهد ناصرالدین شاه، شاهزاده مؤیدالدوله تهماسب میرزا، حاکم کرمان، به منظور تسخیر بلوچستان، احمد میرزا را مأمور این کار کرد و به بمپور، سرپاز و نسکن اعزام داشت. ضمناً در همین تاریخ، میر اولیا خان چانپی (مبارکی) و امیر احمدخان لاشاری و جمعی دیگر از بزرگان بلوچ به اتفاق احمد میرزا با مؤیدالدوله ملاقات می‌کنند و با وساطت او با حاکم کرمان کنار می‌آیند و اجباراً در لشکرکشی احمد میرزا به بلوچستان راهنمای او می‌شوند. (۳۷)

طایفه مبارکی بتدریج دارای نفوذ و قدرتی می‌گردد و همین مسأله است که سردار حسین خان شیرانی، مجبور می‌شود که میر خیرمحمد، پسر میر اولیاء، را به دامادی قبول کند؛ تا از قدرت نظامی قوای مسلح و جنگجوی طایفه مبارکی برخوردار شود.

این وصلت، نخستین پایه‌های قدرت سرداران مبارکی را مستحکم می‌نماید و تاریخ تشکیل «طایفه مبارکی» از این زمان شکل دائمی به خود می‌گیرد و سرپرستی بزرگان و ریش سفیدان آنان به عنوان سرداران محلی در مناطقی که به دست می‌آورند، از سوی بزرگترین قدرت بلوچستان یعنی شیرانیها و دیگران مسجل و رسمی می‌شود.

میر خیرمحمد، چهار پسر به نامهای: رستم خان، موسی خان، سرافرازخان و احمدخان داشت و چون فضای آهوران برای چهار سردار جوان وسیع و مناسب نبود، به یاری دایی قدرتمندشان (رئیس طایفه شیرانی) و به اتکای قدرت و ثروت و بخشش او، هر یک ناحیه‌ای را تصرف و در آن جا اقامت کردند. رستم خان پسر ارشد به جای پدر، چانف و آهوران و سرافرازخان به سرمج^۳ و موسی خان به اسپکه و برادر چهارم (احمد) جوانمرگ شد.

ب - جمعیت طایفه مبارکی

جمعیت این طایفه در سال ۱۳۴۸ ش. ۸۵۰۰ (۳۸)، در سال ۱۳۵۲ ش. ۱۷۸۳۶ نفر (۳۹)، در سال ۱۳۵۶ ش. ۲۰۰۰۰ نفر (۴۰) و در سال ۱۳۶۱ ش. به همراه طایفه لاشاری ۲۲۰۰۰ نفر (۴۱) محاسبه و برآورد شده است.

ج - اصل و نسب مردم طایفه مبارکی

مردم طایفه مبارکی، نسبت خود را به حضرت حمزه، عموی پیغمبر اسلام (ص)، می‌رسانند و می‌گویند:

«رندو لاشاری و تابراتنت

جك شيگين كه حمزه زاتنت»

برگردان فارسی:

- پدران رند و لاشاری برادران یکدیگرند

- و همگان دانند که اینان اولاد حمزه‌اند

بزرگان مذهبی بلوچ برای این باورند که حضرت حمزه را فرزندی نبوده است و پسری به نام «برلوچ» (از پهلوی در آمده) از شاهبانوی پریان برایش به دنیا آورده است. عبدالرحیم صابر، شاعر شیرین سخن پارسی گوی بلوچ در باب اصل و نسب بلوچ‌ها چنین سروده است:

« بیا ای سخن گوی صادق سخن به من گوی احوال نو و کهن
خبر ده که اصل بلوچ از کجاست حسب و نسب‌شان بگو تو ز راست
بگفتا بگویم به تو ای رفیق ز اولاد حمزه بود این نریق (۴۲)

د - ساخت اجتماعی

طایفه مبارکی، از تعدادی تیره، هر تیره از تعدادی حشم، هر حشم از تعدادی هلك یا می‌تک^۵ و هر هلك از تعدادی خانوار تشکیل شده است.

بنابر این نظام سنتی ایلی از بزرگترین واحد تا کوچکترین آن به شرح زیر است:

طایفه ← تیره (شلوار) ← حشم ← هلك (می‌تک) خانوار

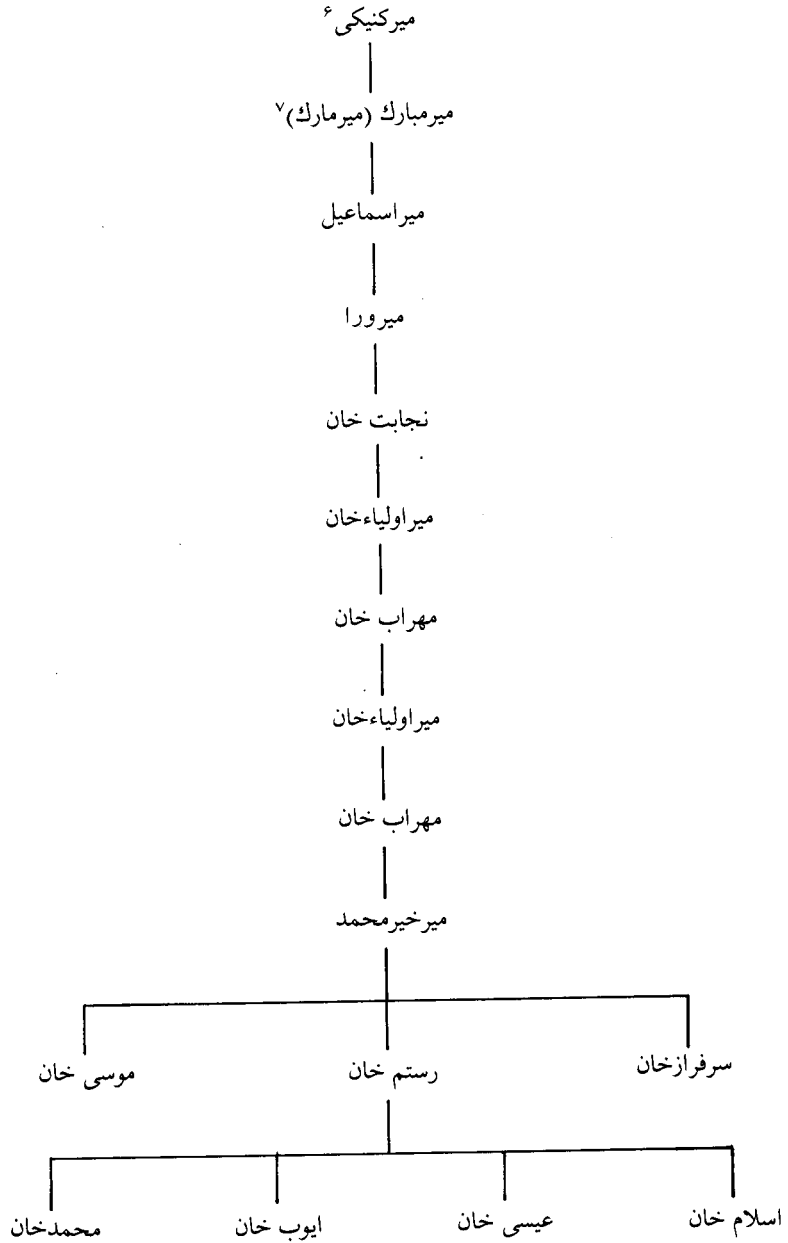
۱) طایفه: مبارکیها، يك طایفه مستقل و بزرگ بوده‌اند که از طایفه‌های (تیره) کوچک دیگر شکل گرفته‌اند. این طایفه‌ها هر کدام جداگانه دارای جد مشترك، سابقه تاریخی جوانتر و سازمانی مستقل هستند؛ اما از طریق رئیس و ریش سفید خود بر مبنای ارتباط سیاسی با طایفه حاکم و بر اساس قرار گرفتن در حوزه نفوذی سردار، از لحاظ سیاسی و جغرافیایی در ارتباطی وحدت‌یابنده با کل طایفه قرار می‌گیرند. طایفه را می‌توان در ساخت «مبارکی» به عنوان تیره مشخص کرد، یعنی طایفه‌های مختلف که اجزای تشکیل دهنده پیکره طایفه بزرگ مبارکی هستند، هر کدام را می‌توان تیره‌ای برای این طایفه محسوب داشت.

۲) تیره: تیره، در طایفه مبارکی، مرکب از چندین حشم است که همه دارای ارتباطی محکم خویشاوندی هستند. مردم تیره‌های مختلف طایفه مبارکی، خود را از يك «شلوار» می‌دانند (یعنی دارای يك جد هستند)، در بعضی از طوایف بلوچستان واژه «شلوار» مترادف تیره به کار می‌رود. رئیس تیره را «کدخد»

4- Rend- o -lāšāri pavatā brātant jak saigen ke hamzahe zātant

5- Meytak

شجره نسب سرداران طایفه مبارکی (۴۳)



می‌نامند، کدخدا، از سوی مردم انتخاب می‌شده است که پس از تأیید سردار به دولت پیشنهاد می‌شده است. رئیس تیره را به اعتبار ریاست سنتی که بر تیره دارد، «کلانتر» هم می‌گویند که در این منطقه کار بردی قدیمی دارد.

۳) حشم: حشم، گاه به معنای «هلك» به کار می‌رود؛ یعنی مجموعه چند خانوار خویشاوند که دارای ارتباط خویشاوندی و زمین و مرتع و رمه مشترک باشند.

حشم، دومین واحد بزرگ بعد از طایفه است که به نام بزرگ و ریش سفیدش خوانده می‌شود و افراد حشم از طریق ریش سفید در ارتباط با کدخدا و سردار قرار می‌گیرند.

۴) هلك: هلك یا لوگان^۸ (یعنی چند لوک یا چند خانه) یا دوار^۹ (خانه - خانه‌ها) یا می‌تک^{۱۰} واحد اجتماعی بزرگتر از خانوار است. هلك از تعدادی خانوار با مرتع و رمه مشترک که همه با هم خویشاوند هستند تشکیل می‌شود.

۵) خانوار: خانوار، کوچکترین و آخرین واحد اجتماعی در این طایفه است. يك هلك یا می‌تک از دو تا سی خانوار تشکیل می‌شود. (۴۴)

ه - ساخت قدرت

سازمان اجتماعی و سنتی قدیمی مبارکیان و مقررات حاکم بر آن، بر پایه يك نظام منسجم دودمانی و سلسله مراتبی است که در گذشته در رأس آن سردار قرار داشت و در رأس هر تیره، يك نفر کدخدا یا کلانتر و در رأس هر حشم، يك ریش سفید یا مستر (تعبیر مستر یادآور نفوذ استعمار انگلیس در منطقه است) و در رأس می‌تک، مستر یا ریش سفید و در رأس هر خانواده، نیز رئیس آن قرار دارد.

ساخت قدرت، ضمن منعکس کردن نیازها و پیشنهادهای واحدهای ایلی از پایین به بالا، تصمیمات سردار را نیز طی سلسله مراتبی جهت اجرا به واحدهای کوچک ایلی، ابلاغ می‌نماید.

شبکه قدرت	ساخت اجتماعی
سردار	طایفه
کدخدا یا کلانتر	تیره
ریش سفید یا مستر	حشم
ریش سفید یا مستر	هلك
رئیس خانوار	خانوار

و- قشر بندی اجتماعی

قشر بندی اجتماعی در سرزمین طایفه مبارکی، سبب تفاوت‌هایی از دو جهت در موقعیتها و جایگاه اقتصادی - اجتماعی مردم آن گردیده است.

نخست موقعیت آنان نسبت به ابزار تولید و مخصوصاً اصلی‌ترین آن، زمین، نخل و آب، آنان را به دو گروه متمایز: صاحبان ابزار و گروه خرده مالکان و افرادی که فاقد مالکیت ابزار تولیدند، تقسیم نموده است. و دیگر قشر بندیهای اجتماعی است که بر دی و وسیعتر از قشر بندی اقتصادی آنان در حال حاضر دارد و باعث پراکندگیهای بسیار شده است؛ به عنوان مثال در روستای چانف، پنج طایفه از طوایف مختلف مبارکی سکونت دارند که به ترتیب عبارتند از: مبارکی، رئیسی، داودی، درزاده و نوکری.

۱) طایفه مبارکی: این طایفه در میان دیگر طوایف موجود در روستای «چانف» و نیز نسبت به کل طوایف مبارکی، ممتازترین طایفه است که سرداران و خانها از همین طایفه هستند و مقام سرداری در این طایفه بیشتر موروثی است و گاهی نیز توسط اعضای این طایفه انتخابی صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر طایفه مبارکی، قشر حاکم از نظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره محسوب می‌شود و در حال حاضر هم تا اندازه‌ای پایگاه اجتماعی خود را حفظ کرده است.

سرداران طایفه مبارکی در سالهای اخیر به ترتیب اهمیت عبارت بوده‌اند از:

اول - عیسی خان مبارکی که سردار بزرگ قوم مبارکی به شمار می‌رود؛

دوم - اسلام خان مبارکی (خواهرزاده سردار عیسی خان) که پس از سردار عیسی خان بزرگترین سردار و در غیاب او جانشین وی بوده است؛

سوم - ایوب خان مبارکی که مقام سوم را دارد و سرپرستی بخشی از حوزه نفوذ طایفه مبارکی، از جمله روستای هیجان به عهده اوست.

غیر از سرداران مذکور، سرداران کوچکتر دیگری نیز وجود دارند که از موقعیت اجتماعی و سیاسی سرداران نامبرده برخوردار نیستند. از آن جمله: رستم خان مبارکی که داماد سردار اسلام خان است و عبدالله خان، پسر سردار عیسی خان و سرپرست روستای عیسی آباد است؛ ضمناً این روستا، ملک شخصی عیسی خان می‌باشد.

۲) طایفه رئیسی: این طایفه، پس از طایفه مبارکی از نظر اهمیت در مقام دوم قرار دارد. ایشان نیز همانند طایفه مبارکی، از مالکیت زمین، آب و نخل برخوردارند، و در قدیم زمانی که طایفه و ایل به عنوان یک سازمان سیاسی و واحد اجتماعی نسبتاً مستقل از مجموع جامعه ایران، به سر می‌برده است، و نیز پیش از ورود مأموران دولت به این منطقه، احتمالاً طایفه رئیسی برای سرپرستی و حفظ نظم به عنوان ریش سفید و کلانتر سهمی داشته است.

۳) طایفه داودی: این طایفه وظایف مختلفی از قبیل آهنگری، نجاری، ختنه کردن، رامشگری و آرایشگری در طوایف دیگر را به عهده داشته است.

مردم طایفه داودی، همانند طوایف نوکری و درزاده، هیچ سهمی از آب، زمین و نخل نمی‌برند و از طریق ساختن ابزار کشاورزی، زرگری، آرایشگری و غیره امرار معاش می‌کنند.



سردار عیسیٰ خان مبارکی

داودیه‌ها، از ازدواج با سایر طوایف منع گردیده‌اند؛ یعنی که آنان نمی‌توانند از تیره‌های دیگر زن بگیرند و یا به آنان زن بدهند؛ بلکه ازدواج آنان حالت درون طایفه‌ای دارد. مردم این طایفه خود را از اعقاب حضرت داود می‌دانند، از این رو به داودی معروف شده‌اند.

۴) طایفه دُرزاده: مردم طایفه دُرزاده، از نسل غلامان ایل هستند که در طول زمان آزاد شده‌اند. ازدواج این طایفه غالباً به شکل درون طایفه‌ای و گاهی نیز با طایفه نوکریها انجام می‌گیرد.

۵) نوکریها: این طایفه پایین‌ترین قشر اجتماعی موجود را در روستای چانف تشکیل می‌دهند. مردم طایفه نوکری در سالهای اخیر از نظر حقوقی و قانونی از بند بردگی آزاد شده‌اند؛ ولی از لحاظ محتوای مناسبات، همچنان نوکر باقی مانده‌اند. (۴۵)

III - طایفه لاشاری

مردم این طایفه، در روستاهای مختلف دهستان لاشار به سر می‌برند. در حدود ۴۰ تا ۵۰٪ از لاشاریها اسکان یافته هستند و از راه دامداری و کشاورزی امرار معاش می‌کنند.

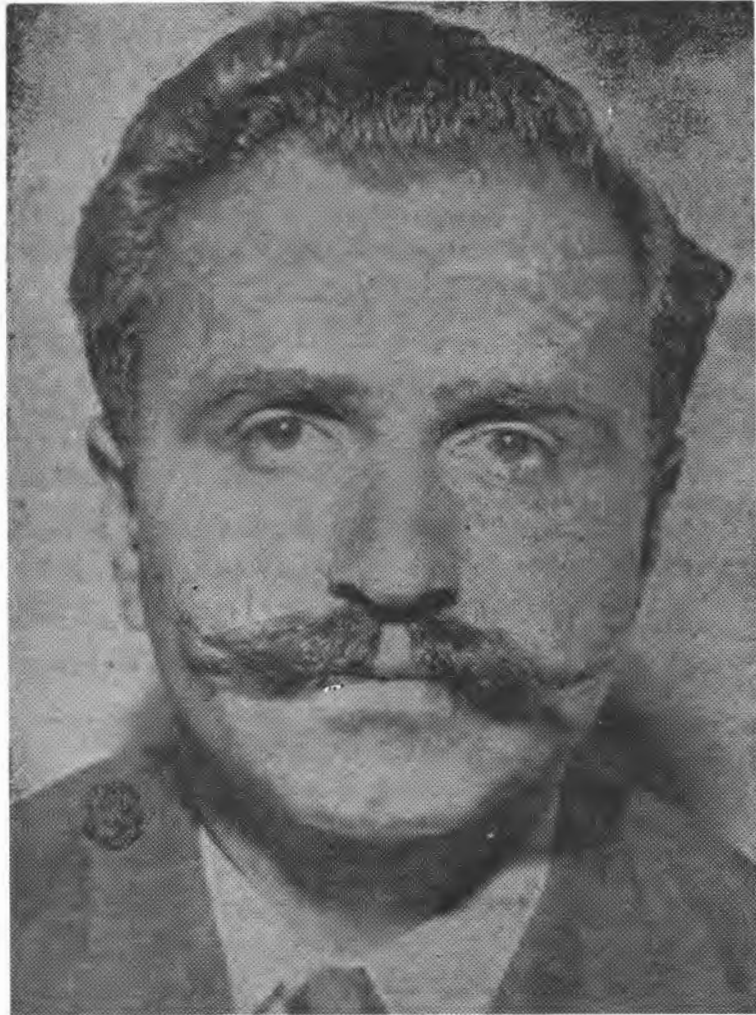
مردم لاشار از گذشته‌های بسیار دور در بلوچستان ساکن بوده‌اند؛ زیرا نام و نشانی قدیمی در تاریخ بلوچستان و در ماخذ مربوط به آن دارند. میرقنبر، جد مردم طایفه لاشاری، خواهرزاده میرمبارک (جد مردم طایفه مبارکی) بوده است.

سرپرسی سایکس که در سال ۱۲۷۲ ش. / ۱۸۹۳ م. از ایران، من جمله از سرزمین لاشار بازدید نموده است، می‌نویسد: «اهالی لاشار به سایر بلوچها از هر حیث رجحان دارند و اگر چه اینها نیز بویی از تمدن به مشامشان نرسیده است؛ ولی از لحاظ قیافه و اندام و گشاده‌رویی ابداً با بلوچهای دیگر که حریص و طماع و زبان نفهمند قابل مقایسه نمی‌باشند.» (۴۶)

در سال ۱۳۳۶ ش. ۱۹۵۷ م.، دادشاه به اتفاق برادران و همراهانش به اتومبیل حامل رؤسای آمریکایی اصل چهار حمله بردند و در جریان حمله، کوی کارل، رئیس اصل چهار کرمان، ویلسن و مهندس شمس را به قتل رساندند. (۴۷)

پس از این واقعه، دولت قوای سنگینی از ارتش، ژاندارمری و چریکهای محلی را به مدت دو سال مأمور تعقیب دادشاه نمود و سرانجام در اثر فشار دولت، سردار مهیم خان میرلاشاری، رئیس طایفه لاشاری، مأمور دستگیری دادشاه شد که در سال ۱۳۳۸ ش. دادشاه توسط سردار مهیم خان کشته شد (۴۸) و در همان هنگام سردار مهیم خان نیز به دست محمدشاه، برادر دادشاه، به قتل رسید. پس از مهیم خان پسرش، محمدخان، جانشین شد.

جمعیت این طایفه در سال ۱۱۸۸ ش. / ۱۸۰۹ م. ۲۰۰۰۰ نفر (۴۹)، در سال ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م. ۳۸۰۲ خانوار (۵۰) و در سال ۱۳۶۱ ش. / ۱۹۸۲ م. همراه طایفه مبارکی ۲۲۰۰۰ نفر محاسبه و برآورد شده است. (۵۱)



سردار مهيم خان ميرلاشاري رئيس سابق طائفة لشاري

تیره‌های طایفه لاشاری عبارتند از: لاشاری، میرحبیبی، ادنکیکی، آزه‌باغی، سدکافی، جکانی، جاره‌میری، گردهانی، هبورانی، کوچی، مخان مگسی، شکیمی، نگوری، داودکانی، کناردانی، رئیس، باشنده‌بر، گورکانی، رئیس کوچ، درزاده، کوری، جوگزی، مگونی، شکنه، کوچینگ، آبگاهی، نصیرانی، درانی، کومایی و چاهانی. منطقه بیلاق این طایفه، کوهستان سپید و تنگ سرحه، و قشلاقشان، روستاهای مختلف دهستان لاشار است. (۵۲)

IV - طایفه بامری

مردم اسکان یافته طایفه بامری در گل مورتی و مفیدی (از توابع بزمان) سکونت دارند و شغل اصلی آنان دامداری است. جمعیت این طایفه در سال ۱۳۳۸ ش. ۲۳۵۰ خانوار (۵۳) و در سال ۱۳۴۸ ش. حدود ۱۳۰۰۰ نفر (۵۴) محاسبه و ذکر شده است.

منطقه سردسیر طایفه بامری، کوهستان هودیان، در شمال جلگه دلگان و منطقه گرمسیر ایشان، دشت دلگان واقع در جنوب سلسله جبال هودیان است. مسیر کوچ عشایر بامری در کنار رودخانه بنگورگان و داخل کوهستان است.

تیره‌های این طایفه از این قرارند: بامری، رودین زایی، دروشن زایی، جمشیدزایی، فولادزایی، درکی، قنبرزایی، میرکازایی، تاجوزایی، عبداللهی، ساحی، شهدادزایی، خانیزایی، جنگوزایی، جوت رکشانی، کنارزایی، یوسف زایی، حیدرزایی، فراری، درایی، مکسان، بوخیززایی، دکالی، حوت عباسی، تابگی (۵۵)

V - طایفه شاهکی

این طایفه ۴۰٪ اسکان یافته هستند و در بزمان سکونت دارد. جمعیت طایفه شاهکی در سال ۱۳۴۸ حدود ۲۰۰۰ نفر بوده است. سردسیر آنان کوهستان مزار و گرمسیرشان، دامنه کوهستان مجاور دشت دلگان است.

تیره‌های طایفه شاهکی عبارتند از: حبیب‌زایی، همازایی، میرگل‌زایی، میرشب‌زایی، علی اکبرزایی، درویش‌زایی، حسن‌زایی، چوپان‌زایی، علی‌زایی، گوکی‌زایی، زهروزایی. (۵۶)

بی‌نوشته‌های فصل سوم

- ۱- مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، چاپ مجلس، تهران ۱۳۱۰، ج ۲، ص ۹۷.
- ۲- سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی (آبادیها) تهران ۱۳۳۲، ج ۸، ص ۵۳.
- ۳- مهنامه ارتش، ش ۷، ص ۳۹.
- ۴- سازمان امور عشایر، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۳.
- ۵- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، آمارنامه ۱۳۶۳ استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۴، ص ۸۷.
- ۶- دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۷.
- ۷ و ۸- درانیه‌ها که نسب خود را به «ابراهیم خلیل» می‌رسانند - از آن سبب به «ابدالی» مشهور شده‌اند که یکی از نیاکان پاکدامن ایشان، ابدال نام داشته است و احمدشاه‌درانی به فاصله ده پشت از ابدال نسب می‌برد؛ از این رومی توان گفت که مردم کنونی طایفه بارکزی سیستان و بلوچستان از سوی جد پدری خود به فاصله حدود نوزده پشت، نسب از ابدال می‌برند و در نتیجه از اعقاب ابراهیم خلیل می‌باشند (تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس از ابوالقاسم طاهری، ج ۲، ص ۵۹).
- ۹- ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۹۴.
- ۱۰- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۱، اقبال، تهران، بدون تاریخ، ص ۱۱۹.
- ۱۱- ابوالقاسم طاهری، همان کتاب، ص ۶۱.
- ۱۲- امیرعبدالرحمن خان، تاریخ حالات امیرعبدالرحمن خان امیر افغانستان، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۱، هجری قمری، ج ۲ ص ۱۴۴.
- ۱۳- ایرج افشار سیستانی، مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزی سیستان و بلوچستان، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۸۶.
- ۱۴- پیوکارلوترنزیو، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۴۵.
- ۱۵- ابوالقاسم طاهری، همان کتاب، ص ۹۵.
- ۱۶- انتشارات گیتاشناسی، گیتاشناسی کشورها، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۱.
- ۱۷- ۱۸- ۱۹- امیرعبدالرحمن خان، همان کتاب، ص ۴-۵ و انتشارات گیتاشناسی، همان کتاب، ص ۹۴-۹۵.
- ۲۰- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۹۵.
- ۲۱- یادداشت مورخ ۱۳۶۵/۲/۴ آقای محمد ابراهیم نژاد از مشهد.
- ۲۲- مهنامه ارتش، ش ۱۱، ص ۹.
- ۲۳- علی رزم‌آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰ ص ۹-۱۰.
- ۲۴- ۲۵- ۲۶- مهنامه ارتش، ش ۱۱، ص ۹-۱۲.
- ۲۷- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۲۹.
- ۲۸- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۱، زوار، تهران ۱۳۵۷، ص ۵۰۲.
- ۲۹- احتسابیان، جغرافیای نظامی ایران، احتسابیان، ص ۳۴۶.
- ۳۰- مهنامه ارتش، ش ۷، ص ۵۵.
- ۳۱- دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۳۷.
- ۳۲- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود...، تهران ۱۳۶۱ ص ۶۱.
- ۳۳- دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۷۲.
- ۳۴- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، بررسی کلی طایفه مبارکی، نشریه ش ۲۱، سازمان برنامه و بودجه، تهران فروردین ۱۳۵۶.

- ۳۵ - محمدکاظم مروی وزیر، عالم آرای نادری، به تصحیح محمدامین ریاحی، زوار، تهران ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۲۵.
- ۳۶ - مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، همان مأخذ، ص ۸ - ۱۰.
- ۳۷ - احمدعلی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۱۹.
- ۳۸ - دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۷۲.
- ۳۹ - مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، همان مأخذ، ص ۱۰۳ به نقل از اداره آمار.
- ۴۰ - بنا به گفته سردار اسلام خان مبارکی.
- ۴۱ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۱.
- ۴۲ - مجله سخن سال ۱۴، ش ۸/۹، ص ۷۷۴.
- ۴۳ - به روایت مرحوم حاجی اسلام خان مبارکی، بزرگ مردم چانف و آهوران.
- ۴۴ - زین الدینی صفحه ۴۷ و ۵۸ - ۵۹.
- ۴۵ - مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، چانف، نشریه شماره ۲۰، سازمان برنامه و بودجه، تهران دیماه ۱۳۵۵، ص ۳۶ - ۴۳.
- ۴۶ - سرپرسی سایکس، سفرنامه سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۵۴.
- ۴۷ - امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۱۴.
- ۴۸ - محمد برقی، نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶، ص ۴۷.
- ۴۹ - هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاهرور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۹.
- ۵۰ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۴۲ - ۴۳.
- ۵۱ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۲.
- ۵۲ - دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۷۰.
- ۵۳ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۲۵ ضمیمه.
- ۵۴ و ۵۵ - دفتر آبادانی مناطق عشایری استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۳۹.
- ۵۶ - همان مأخذ، ص ۶۲.

فصل چهارم

عشایر و طوایف شهرستانهای سراوان و چابهار

I - شهرستان سراوان

عشایر و طوایف ناحیه سراوان را بیش از ۱۹ طایفه تشکیل می‌دهد که مهمترین آنها گمشادزایی، بزرگ‌زاده، انوشیروانی (نوشیروانی)، صالح‌زایی (شکل‌زایی)، بارک‌زایی، رئیسی، سهاهی، ملازایی، میرمراذزایی، ملک‌زاده، آسکاتی، سیاهانی، دُرزاده، دِهواری، دهانی، دامنی، پرکی و جنگی هستند. جمعیت عشایر و طوایف این شهرستان در سال ۱۳۶۰ ش. ۶۶۰۵۰ نفر برآورد شده است. (۱) در زیر به برخی از طوایف مذکور اشاره می‌شود:

الف - طایفه گمشادزایی:

(۱) وجه تسمیه و سابقه تاریخی: بنا به روایت «ریش سفیدان» طایفه گمشادزایی، مردم این طایفه حدود بیست نسل پیش در بلوچستان مستقر شده‌اند، جد بزرگ آنان شخصی است به نام «گمشاد» که از چاه غیب (در بلوچستان پاکستان) به حوالی کوه سپید و موربیش کوچ می‌کند.

برخی بر این باورند که مردم گمشادزایی، از اعقاب درویش بلانوش قادری، فرزندشیخ عبدالقادر گیلانی، هستند و در قدیم، طایفه آنان در کوه‌های گیلان زندگی می‌کرده‌اند و پیش از هجوم اعراب به ایران، به بلوچستان مهاجرت کرده‌اند. بسیاری از عشایر بلوچ چنین روایاتی در باره اجداد خود نقل می‌کنند.

شاید وجود واژه‌هایی همانند و مشابه واژه‌های گیلکی در گویش بلوچی، دلیلی بر درستی ادعای آنان باشد. (۲) مردم این طایفه سالها با قوای متجاوز و اشغالگر انگلیس جنگیده و از خاک وطن خود دفاع نموده‌اند.

(۲) سرزمین، سردسیر و گرمسیر: قلمرو این طایفه، در شمال دشت. تهلاب و میرجاوه، جنوب پس کوه و کوه بیرگ، شرق سراوان و غرب خاش و استخررود است. (۳)

نواحی زمستانی علف چرا که دامهای این طایفه برای چرا استفاده می‌کنند، عبارتند از: کوه سپید و دامنه کوه سیاهان، کوه مورپیش، جالق و ناهوک، دشت تهلاب و میرجاوه، مان کوه، پیرامون زابلی (مگس)، شرق سهندکوه، کوه کنارو، ارتفاعات سرباز، پیگول کوه، قلم تاك.

نواحی تابستانی علف چرا آنان از این قرار است: دامنه کوه مورپیش، دشت سراوان، سردشت، دروکان، انده، سر بند، دامنه کوه بیرگ، دشت سیب و سوران، تاربالا، پیرامون پس کوه، غرب سهند کوه، دشت بمپور و ایرانشهر، حدود زابلی، دشت آب خواران، کهنوک ایرندگان. (۴)

۳) جمعیت: جمعیت طایفه گمشادزایی از سال ۱۲۵۵ ش. / ۱۸۷۶ م. توسط افراد و سازمانها بنا به مناسبتی به قرار زیر محاسبه و برآورد شده است که نوساناتی در آنها مشاهده می‌شود:

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه	درسال ۱۸۷۶ م. / ۱۲۵۵ ش. ۱۰۰ خانوار (۵)
افضل الملك کرمانی	درسال ۱۸۹۷ م. / ۱۲۷۶ ش. ۳۰۰ خانوار (۶)
دکتر مسعود کیهان	درسال ۱۹۳۲ م. / ۱۳۱۱ ش. ۳۰۰ خانوار (۷)
تیمسار رزم آرا	درسال ۱۹۴۱ م. / ۱۳۲۰ ش. ۳۰۰ الی ۴۰۰ خانوار (۸)
تیمسار جهانبانی	درسال ۱۹۵۹ م. / ۱۳۳۸ ش. ۱۵۶۵ خانوار (۹)
مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان	درسال ۱۹۷۵ م. / ۱۳۵۴ ش. ۲۵۷۰ خانوار (۱۰)
شورای عالی برنامه‌ریزی سیستان و بلوچستان	۱۹۸۲ م. / ۱۳۶۱ ش. ۱۰۰۰ خانوار (۱۱)

۴) سردار و وظایف آن: مقام سردار، موروثی است و پس از فوت سردار، ریاست طایفه را یکی از پسران او که از همه رشیدتر و داناتر باشد به عهده می‌گیرد.

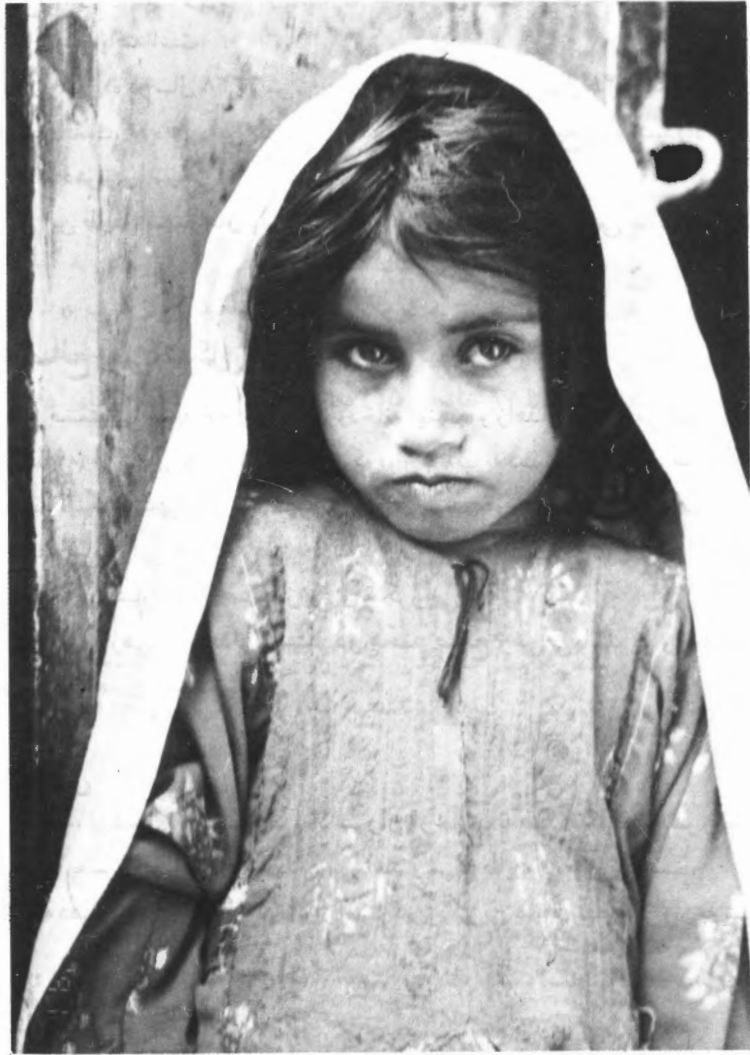
رئیس این طایفه، سردار خلیل خان گمشادزایی از تیره دادخدازایی، است. سردار، رابط عشایر گمشادزایی با دولت و دیگر طوایف بلوچ است. کدخدا و رئیس هر تیره به پیشنهاد مردم آن تیره و موافقت سردار طایفه انتخاب می‌شود و چنانچه کدخدایی از عهده وظایف محوله بر نیاید، به همان ترتیب عزل می‌گردد.

تا ۷۰ سال پیش مردم این طایفه، با طوایف دیگر وصلت نمی‌کردند؛ ولی از آن تاریخ به بعد با طایفه‌های ریگی، شهنوازی (یار احمدزایی)، گرگیج و شه‌بخش (اسماعیل زایی) که از لحاظ ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی، با طایفه گمشادزایی برابر هستند وصلت نموده‌اند.

۵) تیره‌های طایفه گمشادزایی: این طایفه از ۱۲ تیره تشکیل گردیده است: دادخدازایی، مرادزایی، عوض زایی، سپاهی زایی، مزارزایی، شهدادزایی، خاکی زایی، سنجرزایی، چاری زایی، عبدول زایی، محمودزایی، سندک زایی^۱

در ساختمان بندی طایفه، پس از تیره، فامیل و پس از فامیل، خانوار قرار می‌گیرد؛ (۱۲) بنا بر این نظام سنتی طایفه‌ای از بزرگترین واحد از این قرار است.

طایفه ← تیره ← فامیل ← خانوار



دختر بلوچ، روستای سیاه جنگل زاهدان عکس از هدیه عسکرزاده

ب - طایفه بزرگ زاده

مردم این طایفه در بخش‌های حومه و جالق در شهرستان سراوان و بخش سرباز در ایرانشهر سکونت دارند. بزرگ زاده‌ها، اصلاً کرد بوده و از بخارابه بلوچستان کوچ نموده‌اند. رؤسای این طایفه چندین سال در جالق، دزک و سیب و سوران حکومت کرده‌اند؛ اما پس از استیلای طایفه بارکزی، نفوذ آنان در منطقه سراوان کاهش یافته است.

جمعیت طایفه بزرگ زاده در سال ۱۳۳۸ ش. ۱۹۰۰ خانوار (۱۳) و در سال ۱۳۴۸ ش. حدود ۷۰۰۰ نفر (۱۴) برآورد شده است. تیره‌های این طایفه عبارتند از: نعمت‌اللهی، شیخ زاده، سیدزاده، صاحب زاده، ملک زاده، درزاده، دهواری، سپاهی.

رئیس اسبق این طایفه، شهبازخان بوده و پس از او مهرباب خان نعمت‌اللهی جانشین وی شده است.

(۱۵)

ج - طایفه صالح زایی (شکل زایی)

این طایفه در قسمتهایی از «صلاح کوه» تا «رودخانه نهنگ» و زاهدان زندگی می‌کنند. گستره و دامنه پراکندگی این طایفه، از شمال به رودخانه شهری کوه، از جنوب به دشت پیشامگ، هنگ و مورتان، از شرق به رودخانه نهنگ و شهری کوه یا شهری کورو از غرب به رودخانه سرباز محدود می‌شود.

جمعیت طایفه صالح زایی (صالح زهی) ۵۰۰ تا ۶۰۰ خانوار است.

تیره‌های این طایفه عبارتند از: صالح زایی و شکرزایی

رئیس طایفه صالح زهی در زاهدان، استاد دُر محمد صالح زهی می‌باشد که وی از مردان خیر و

خوشنام شهرستان زاهدان است.

د - طایفه دهانی

قلمرو این طایفه، از شمال به دشت مراد آباد سوران، از جنوب به صلاح کوه، از مشرق به کوه بلوچ و زامران و از غرب به سرباز و ایرندگان محدود می‌باشد و مرکز طایفه در مورتان است.

جمعیت طایفه دهانی ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ خانوار است که بزرگترین طایفه منطقه سراوان به شمار می‌رود.

ه - طایفه میرمراد زایی

طایفه میرمراد زایی، از بزرگترین و معروفترین طوایف شهرستان سراوان است که علاوه بر سراوان در

زاهدان نیز زندگی می‌کنند.

عشایر میرمراد زایی، مردمی اصیل، متدین، دلیر و سخت کوش هستند و از گذشته‌های بسیار دور، مرزبانان غیوری بوده‌اند که در مقابل تجاوزهای بیگانگان، مخصوصاً دولت استعمارگر و متجاوز انگلیس از خاک آن قسمت میهن اسلامی خود پاسداری کرده‌اند.

این طایفه ظاهراً ۱۰٪ تخته قاپو گردیده و در روستاهای سیب و سوران، کنت^۲، دهان، کهن

کرمشاه^۳، کهن ملک، پسکوه، هیدوچ، کله هوکان و بخشان به زراعت و دامپروری اشتغال دارند. جمعیت طایفه میرمراذزایی، در سال ۱۳۳۸ ش. حدود ۲۸۸۰ خانوار و در سال ۱۳۴۵ ش. حدود ۲۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۴۸ ش. حدود ۶۰۰۰ نفر بوده است. رؤسای این طایفه، در سیب و سوران و بخشان به ترتیب محمدشاه خان میرمراذزایی و هاشم خان میرمراذی بوده اند.

تیره های طایفه میرمراذزایی بلوچستان عبارتند از: دهانی، پرکی، سیدزاده، صاحبزاده، گنگدازهی، شیاہ بر، هیبت زهی و سیاہ مارزهی^۴

و - طایفه سیاهانی

مردم این طایفه در کوه سیاهان زندگی می کنند. دامنه پراکندگی آنان از شمال به کله گان و جالق، از جنوب به اسفندک، کوهک و دهک، از شرق به کوهک (رودخانه ماشکید)، و از غرب به طایفه گمشادزایی آخر لک دیم محدود است. طول سرزمین آنها ۱۲۰ کیلومتر و عرض آن ۱۸۰ کیلومتر می باشد. جمعیت طایفه سیاهانی، ۸۰ تا ۹۰ خانوار (۱۵) برآورد شده است که ظاهراً این رقم صحیح به نظر نمی رسد.

II - شهرستان چابهار

مهمترین طوایف شهرستان چابهار عبارتند از: سردارزایی، بلیده ای، روک شکی، محتشمی، شیرانی، تیسسی، گنارکی، هوت، بلوچ، بلکی^۵، گوجکی، باشنده، شاهزاده، لوطی، کورکچ، کوده، برزگران، رئیس و میر.

جمعیت عشایر و طوایف این شهرستان در سال ۱۳۶۰ ش. / ۱۹۸۱ م. حدود ۳۴۵۰۰ نفر برآورد شده است. (۱۶) در زیر به توصیف بعضی از طوایف مذکور می پردازیم:

الف - طایفه شیرانی (شیرخان زهی یا شیران زایی)

مردم این طایفه در مناطق بنت، دشتها، فنوج، کتیج^۶ واقع در جنوب غربی بلوچستان و سیستان زندگی می کنند.

(۱) وجه تسمیه و سابقه تاریخی: بنا به روایت بزرگان محلی، بنت در آغاز تابع حکومت قصرقند

2- Kant

3- Kahne - karamšāh

۴- بلوچستان ناصح ص ۶۶، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن - بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان صفحه ۷۳.

5- Ballaki

6- Kotij

و در قلمرو طایفه بلیده‌ای بوده و یک نفر از طایفه «میرهای بنت» از سوی حاکم قصر قند، امور مربوط به بنت را انجام می‌داده است.

سردار محمد علی خان نارویی، پسر مهرباب خان حاکم نیک شهر، (گه سابق) را کشت و بر آن جا و بنت تسلط یافت؛ اما از هنگامی که سردار حسین خان، فرزند محمد علی خان، خواهرش، با نوگراناز، را به عقد میرحاجی، یکی از بزرگان بنت در آورد، بنت به طایفه «شیرانی» تعلق یافت. مدتی بعد سردار حسین خان به علت درگیری با دولت مرکزی ایران از حکومت عزل گردید و در نتیجه، حکومت بنت به سردار مهیم خان لاشاری سپرده شد.

همزمان با بزرگ شدن پسران بانو گراناز، خانهای شیرانی قدرتی یافتند و در نزاعی که منجر به قتل برادران مهیم خان لاشاری شد، اسلام خان، پسر بانو گراناز، به اتفاق پنج برادر خود به نامهای: جهانگیرخان، شهبازخان، نقدی خان، میرزاخان و صاحب خان، حکومت بنت را به دست گرفت و چون خانواده مادری او در بنت از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، با استفاده از نسل مادری، خود را شیرانی خواندند. (۱۷)

در این زمان شرایط داخلی، خارجی، اقتصادی و اجتماعی جامعه نیز برای رشد قدرت فرزندان میرحاجی مساعد بود؛ زیرا دولت مرکزی ایران در اثر درگیری با مشروطه خواهان، نمی‌توانست بر مکران، تسلط داشته باشد. دولت انگلیس نیز با پرداخت مقداری پول به خانهای منطقه، امنیت خطوط تلگرافی خود را تأمین می‌کرد و با حکومت محلی بنت نیز رابطه خوبی داشت. تا پیش از حکومت اسلام خان شیرانی، در روستاها، خرده مالکان، مالیات خود را از طریق مأموران وصول مالیات به خانهای طوایف دیگر می‌دادند؛ ولی در زمان ایشان وجوه جمع آوری شده از بابت مالیات، در خود محل به مصرف می‌رسید؛ از طرفی با قدرت یافتن طایفه شیرانی، بازار تجارب نیز رونق یافت. اسلام خان به کشاورزی پرداخت و چند قنات و کورجوی از جمله قنات شیخان^۲ (به گویش محلی) یا شیخان را در کنار آبادی بنت حفر نمود و آبادی شیخان را ایجاد کرد.

چند سال بعد، ایوب خان، پسر اسلام خان، میرزاخان عموی خود را کشت. و در سال ۱۲۹۹ ش / ۱۳۳۸ هـ - ق، صاحب خان، اسلام خان را به انتقام خون میرزاخان هنگامی که عازم نیک شهر بود، توسط یک نفر از «تیره محمدانی» به قتل رسانید و جانشین وی شد.

پس از مرگ سعیدخان، در سال ۱۲۹۳ ش. / ۱۳۳۳ هـ. ق. امیر دوست محمدخان بارکزیایی، بتدریج در بمبور چنان قدرتی یافت که بر همه سرزمین مکران نیز مسلط شد و ادعای استقلال کرد؛ تا این که در اواخر سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. از قوای دولتی شکست خورد و ارتش در نواحی مختلف بلوچستان مستقر گردید.

در این هنگام حسین خان، پسر سعیدخان، به خدمت دولت درآمد و از سوی حکومت مرکزی نخست به حکومت نیک شهر منصوب گردید و سپس حاکم مکرانات (از نیک شهر تا چابهار) شد.

پس از تسلط کامل قوای دولتی در دوران حکومت رضاشاه، از آن جا که بنت اهمیت سوق الجیشی نداشت، مورد توجه قرار نگرفت و دولت چندان دخالتی در آن منطقه نمی کرد. در اواخر سلطنت رضاشاه، علی خان، پسر نقدی خان، به واسطه کهولت پدرش، حکومت بنت را در دست داشت و ایوب خان در قلعه بنت به جای پدر سکونت گزید. محمدخان شیرانی، حاکم فوج، در اواخر حکومت رضاشاه، حکومت «دهان» را از دولت، به نام علی خان، خواهرزاده و داماد خویش، گرفت. پس از مدتی ایوب خان که از انتصاب علی خان به حکومت دهان راضی نبود با سران طایفه لاشاری که با آنان از سوی مادر خویشاوند بود، علیه علی خان متحد شد و در نبردی علی خان را در حوالی شیخان محاصره کرد؛ ولی ارتش دخالت نمود و به هر دو طرف ابلاغ کرد که سلاحهایشان را تحویل دهند. علی خان از تحویل اسلحه «تیره شاهزایی» که مردمی شجاع و جنگجو بودند خودداری نمود؛ از این رو قوای نظامی برای دستگیری علی خان به بنت اعزام شدند. در این هنگام علی خان یاغی شد و به کوه گریخت؛ اما فرمانده قوای دولتی دستور دستگیری نقدی خان، پدر او، را صادر کرد. سه ماه بعد حسین خان نزد سرهنگ کریمی، مأمور خلع سلاح مکران، از علی خان شفاعت نمود و بدین ترتیب برای علی خان امان گرفت.

در سال ۱۳۱۹ ش. / ۱۹۴۰ م.، طایفه سالارها به «کیج» و «محترم آباد» حمله کردند و آن نواحی را غارت نمودند. ارتش به علی خان اسلحه داد تا سالارها را سرکوب نماید و سال بعد (۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.) که سال اشغال ایران توسط متفقین و استعفای رضاشاه بود، علی خان از ضعف دولت مرکزی استفاده کرد و به بنت بازگشت و در فرصت مناسبی ایوب خان را کشت و دو سال بعد حسین خان نیز در نیک شهر درگذشت و علی خان نقدی، تنها بازمانده مقتدر خاندان شیرانی شد. یک سال بعد محمدخان حاکم فوج درگذشت و حکومت او هم به علی خان، داماد و خواهرزاده اش، رسید.

در سال ۱۳۳۰ ش. ۱۹۵۱ م. باردیگر حکومت مرکزی ایران بر اوضاع مسلط شد و برای از میان بردن بقایای حکومتهای محلی، قشونی به نیک شهر فرستاد و علی خان را به آن جا احضار نمود. علی خان که از توطئه دستگیری خود مطلع شده بود، طی زد و خورد کوتاهی متواری گردید؛ نخست به بنت و سپس به میهان رفت؛ ولی سرانجام دستگیر شد و به کرمان اعزام گردید و مدتی بعد به تهران فرستاده شد. مدت دو سال در کرمان و تهران زندانی بود، تا سرانجام عفو شد و به بنت بازگشت. علی خان در سال ۱۳۳۴ ش در اثر برخورد صاعقه ای در قلعه بنت کشته شد. (۱۸)

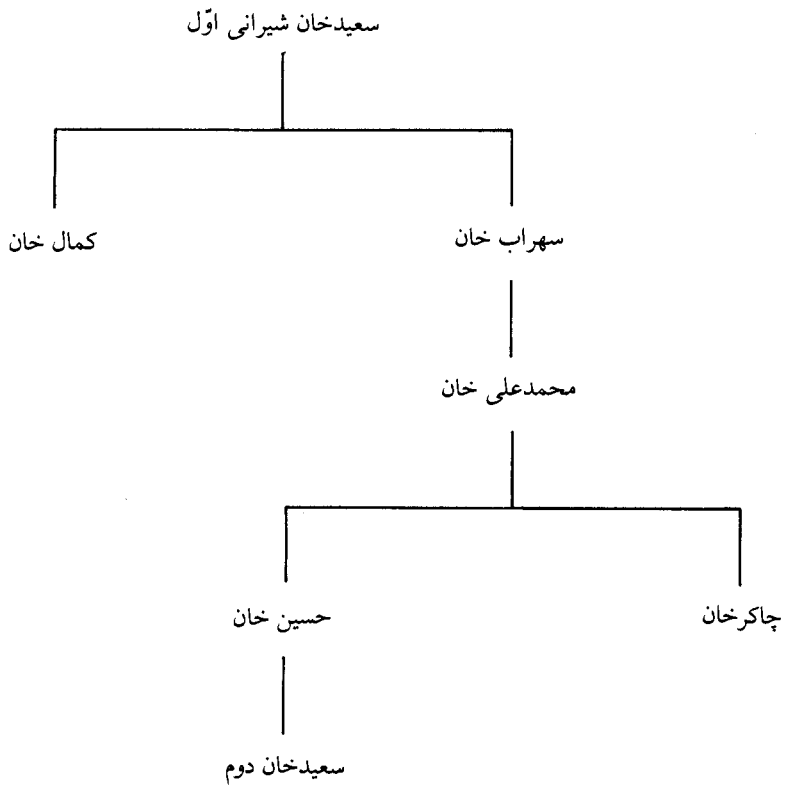
۲) جمعیت: جمعیت این طایفه از سال ۱۳۱۱ ش. / ۱۹۳۲ م. به بعد به شرح زیر برآورد شده است:

دکتر مسعود کیهان	سال ۱۳۱۱ ش. / ۱۹۳۲ م.	۳۰۰۰ خانوار (۱۹)
تیمسار رزم آرا	سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.	۱۰۰۰ خانوار (۲۰)
مهنامه ارتش	سال ۱۳۳۶ ش. / ۱۹۵۷ م.	۳۰۰۰ خانوار (۲۱)
شورای عالی برنامه ریزی	سال ۱۳۶۱ ش. / ۱۹۸۲ م.	۶۰۰۰ خانوار

استان سیستان و بلوچستان

۳) قشر بندی اجتماعی: گروههای اجتماعی در طایفه شیرانی و عشایر شناخته شده ساکن در قلمرو آنان،

سرداران شیرانی که در ناحیه بمپور
صاحب قدرت بوده‌اند



عبارتند از:

اول - هوت: هوت بالاترین گروه اجتماعی عشایر است. محمدانیها که ساکن «محمدان» هستند، نیز همدریف آنان هستند. این گروه بطور کلی برابر افراد گروه‌های بالای ذات (۲۳) کدخدا در روستاها می‌باشند و ازدواج‌هایشان نیز با آنان صورت می‌گیرد.

دوم - کرنکش^۸: به همه افراد طایفه، بجز ساربانان و خدمتگزاران، «کرنکش» می‌گویند؛ ایشان همه با هم برابر هستند و در میان عشایر ناحیه، از لحاظ اعتبار اجتماعی، پس از هوتها قرار دارند.

سوم - بلوچ: این گروه پایین‌تر از هوتها و کرنکشاها هستند و از آن‌جا که فقط با هوتها و محمدانیها در یک‌جا با هم زندگی می‌کنند، از این رو مقایسه آنان با کرنکشاها در داخل یک طایفه صورت نمی‌گیرد؛ بلکه در کل جامعه عشایری محل، در نظر گرفته می‌شوند و این برتری، معمولاً به قدرت طایفه بستگی دارد، تا به برتری طبقاتی رایج در منطقه.

چهارم - جت^۹: «جت» لقب طایفه شتربانان است؛ گروهی که تقریباً با درزاده‌ها (کارگران و کشاورزان) مساوی و برابر (همشان) می‌باشند.

پنجم - تیه^{۱۰}: بردگان را در عشایر، «تیه» می‌نامند که همانند بردگان روستا هستند.

۴) خانواده: خانواده، کوچکترین واحد اجتماعی و اقتصادی روستاهای ناحیه است که روابط داخلی اعضای خانواده چنین است: پدر، رئیس خانواده و مادر، پس از او محترمترین و بانفوذترین عضو خانواده است. در میان فرزندان، پسران بر دختران از موقعیت برتری برخوردارند و میان پسران یک خانواده، سلسله مراتب سنی مبین برتری آنان است.

ازدواج عموماً میان خویشاوندان نزدیک صورت می‌گیرد؛ ازدواج با دختر عمو، دختردایی، دختر خاله و دختر عمه متداول است. (۲۴)

۵) تیره‌های طایفه شیرانی: این طایفه از دوازده تیره محمدانی، توتان، هوت، گوج کی، هیزم، گینی، زبردان، کورانی، شهنوازی، گویچی و سلیمانی تشکیل شده است. (۲۵)

ب - طایفه سردارزایی (سدا زایی)

مردم این طایفه ۱۰۰٪ اسکان یافته‌اند و در دشتیاری، قصرقند و راسک زندگی می‌کنند. جمعیت طایفه سردارزایی حدود ۷۰۰۰ نفر است. (۲۶) تیره‌های این طایفه عبارتند از: میر، حوت، مید، نوخانی، بردیک، کوتون، سید، صابرو، جدگال، شیخ‌زاده، کوسک، جت. (۲۷)

بی‌نوشت‌های فصل چهارم

- ۱ - سازمان امور عشایر، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۳.
- ۲ - مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان، سازمان برنامه و بودجه، تهران ۱۳۵۹، ص ۲.
- ۳ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخش‌های: اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۶۰.
- ۴ - مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، همان مأخذ، ص ۱۵ - ۱۶.
- ۵ - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، به کوشش محمدعلی سپانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۲۸.
- ۶ - مجله یادگار سال ۵، ش ۸/۹، ص ۹۳.
- ۷ - مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران، چاپ مجلس، ج ۲، تهران ۱۳۱۰، ص ۹۶.
- ۸ - علی‌رزم‌آرا، جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰، ص ۴۸.
- ۹ - امان‌الله جهانبانی، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸، ص ۴۰ و ۴۱ ضمیمه.
- ۱۰ - مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، همان مأخذ، ص ۲.
- ۱۱ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۰.
- ۱۲ - مرکز پژوهش‌های خلیج فارس و دریای عمان، همان مأخذ، ص ۳.
- ۱۳ - امان‌الله جهانبانی، همان کتاب، ص ۵۵ ضمیمه.
- ۱۴ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۸.
- ۱۵ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۰.
- ۱۶ - سازمان امور عشایر، همان مأخذ، ص ۷۳.
- ۱۷ - محمد برقی، سازمان سیاسی حکومت محلی بنت، دانشگاه بوعلی سینا، با همکاری انتشارات مازیار، تهران، اسفند ۱۳۵۶، ص ۴۸ - ۴۹.
- ۱۸ - همان مأخذ، ص ۵۱ - ۵۹.
- ۱۹ - مسعود کیهان، همان کتاب، ص ۱۰۰.
- ۲۰ - علی‌رزم‌آرا، همان کتاب، ص ۴۳.
- ۲۱ - مهنامه ارتش، ش ۹، ص ۳۹.
- ۲۲ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۲.
- ۲۳ - ذات، مبین پایگاه اجتماعی و مرتبه افراد در اجتماع است.
- ۲۴ - محمد برقی، همان کتاب، ص ۷۱ - ۷۵.
- ۲۵ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۵۲.
- ۲۶ - شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۶۲.
- ۲۷ - دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، همان مأخذ، ص ۵۲.

فصل پنجم

طایفه براهویی^۱

براهوییان، در روستاهای تاسوکی، لوتک، حسین آباد، سکوهه و دامنه کوه خواجه در سیستان، سفیدآبه (در مسیر جاده زاهدان - بیرجند) و پیرامون شهرستان خاش در بلوچستان زندگی چادرنشینی دارند. (۱)

عشایر براهویی، علاوه بر سیستان و بلوچستان، در منطقه خراسان بویژه سرخس، در استان مازندران (گنبد کاوس و ترکمن صحرا) و همچنین در ترکستان شوروی، پاکستان و افغانستان به سر می‌برند.

الف - وجه تسمیه و سابقه تاریخی

(۱) وجه نام گذاری: برخی از پژوهشگران بر این باورند که براهویی از واژه «ابراهیم»، نام یکی از بزرگان براهویی، گرفته شده است که به صورت «براهم» و «براهو» درآمده است؛ چنانکه کردان غرب ایران هم «ابراهیم» را «برو» می‌خوانند و جز این تعبیر دیگری نیز برای این واژه، بیان شده است که ظاهراً صحیحتر است و آن «به روحی» است که به معنی «بالای کوه» است. (۲)

قراین تاریخی بسیاری، نشان می‌دهد که براهوییان، همانند قوم کوچ هستند که در شاهنامه از آنان یاد شده است و یاقوت حموی، از آنان به نام قفص یاد نموده است و می‌نویسد: «قفص و بلوص، نام طایفه‌ای است چون کردان در کوه‌های میان سرزمین فارس و کرمان و ایشان را سرزمینی است به همین نام»، و در سفرنامه ناصر خسرو، به صورت قوم کوفص (کوفج) آمده است. (۳)

ابن حوقل نیز می‌نویسد: «جبال قفص محدود است از جنوب به دریا... گویند: و در این جبال، هفت طایفه هستند و هر طایفه را رئیسی است و آنان از نژاد و قبیلهٔ اکراد به شمار می‌آیند؛» (۴) ظاهراً افراد ساکن

در جبال قفص همان کردانی بوده‌اند که به مرور زمان به این ناحیه مهاجرت کرده و به طایفه‌براخوی شهرت یافته‌اند.

مردوخ کردستانی به نقل از «دایرةالمعارف اسلامی»، براهویها را از نسل قوم براخوی از تیره‌های مهاجر کرد به شمار آورده است. (۵)

از آن روی که در گویش بلوچ «خ» به صورت «ح» تلفظ می‌شود، براخوی را براحوی گفته‌اند و به مرور زمان در نوشته‌ها به صورت براهوی به کار رفته است و منسوب به «براهو» را «براهویی» می‌گویند. (۶)

۲) سابقه تاریخی: طایفه براهویی، از گذشته‌های دور تا اواخر دوره قاجاریه یکی از قدرتمندترین طوایف سیستان و بلوچستان بوده است و در زمان حکومت نادرشاه افشار به اوج خود رسیده است؛ زیرا با تشکیل اتحادیه‌ای از طوایف مختلف، مدتی بر بخش وسیعی از سیستان و بلوچستان حکومت می‌کردند. با این که آغاز تشکیل اتحادیه براهویی، مربوط به سده هفدهم میلادی است؛ ولی در سده یازدهم میلادی، هنگامی که طوایف بلوچ در کرمان از مسعود غزنوی (۴۴۲ - ۴۴۱ ه.ق. / ۱۰۴۱ - ۱۰۳۰ م.) شکست می‌خورند، مهاجرت به بلوچستان را آغاز می‌نمایند و کوچ آنان به سوی شرق، ادامه می‌یابد. در ناحیه «کلات»، طایفه براهویی جلو هجوم آنان را می‌گیرد، از این رو بلوچ‌ها، مجبور می‌شوند به سمت سند و پنجاب مهاجرت کنند. (۷)

در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم میلادی، خانواده‌ای از راجه‌های هند در قسمتی از بلوچستان که در حال حاضر در خاک پاکستان قرار دارد، حکومت داشته است. آخرین راجه، برای سرکوبی مهاجمان افغانی، از سران طایفه براهویی درخواست کمک می‌کند، براهویان پس از سرکوب افغانها، قدرت و نفوذی به دست می‌آورند و چندی بعد، راجه را از حکومت خلع می‌کنند و رئیس طایفه خود (عبدالله خان) را به حکومت انتخاب می‌کنند. (۸)

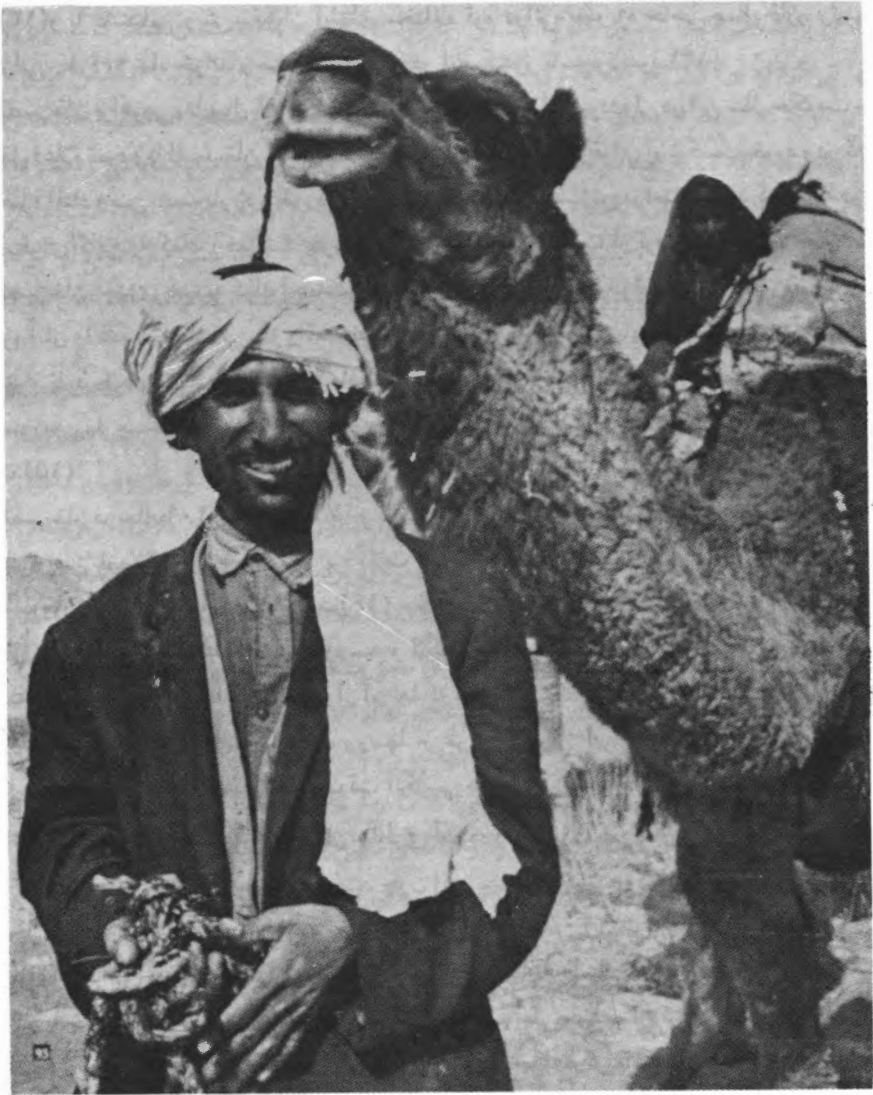
در زمان سلطنت نادرشاه افشار، هنگامی که اشرف افغان در سال ۱۱۴۳ ه.ق. از نادرشاه شکست می‌خورد و به سوی قندهار فرار می‌کند، ابراهیم خان، پسر عبدالله خان براهویی، اشرف و همراهانش را در سیستان به قتل می‌رساند. بدین مناسبت نادرشاه، خان براهویی را مورد محبت قرار می‌دهد.

مؤلف کتاب «نادر نامه» می‌نویسد: «اشرف با سه تن از آخرین همراهانش - به قولی در حوالی مرز سیستان - به دست ابراهیم خان، پسر عبدالله خان بروهی بلوچ (یکی از سرداران عشایر بلوچ)، در بیابانهای نزدیک زردکوه در بلوچستان شرقی به قتل رسید و به قول سرجان ملکم، سر او را با يك قطعه الماس بزرگ که بر بازوی او بسته بود برای نادر فرستادند.» (۹)

هنگام حمله نادرشاه به هندوستان، عبدالله خان از نادر اطاعت می‌کند و از سوی او به حکومت ابقا می‌شود. وی در جنگ با حکمران سند به قتل می‌رسد و پسرش، ابراهیم خان، حکومت را به دست می‌گیرد. ابراهیم خان، فردی ظالم و ستمگر بود.

نصیرخان براهویی، برادر عبدالله خان که در لشکرکشی نادر به هند شرکت داشت، پس از بازگشت از هند، ابراهیم خان را می‌کشد، (۱۰) و به فرمان نادرشاه به سمت «بیگلر بیگی» (استاندار) بلوچستان منصوب می‌شود. (۱۱)

پس از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ ه.ق. / ۱۷۴۷ م.، احمدخان درانی از طایفه سادوزایی قبیله



مرد پراهویی چادر نشین پیرامون روستای سه کوهه، سیستان

پوپلزایی، که با عده‌ای افغانی در خدمت نادرشاه و جزء ارتش ایران بود، درست در همان روزی که نادر به قتل رسید، با ۶۰۰ تن از جنگجویان ابدالی که زیر فرمان خود داشت، پس از برداشتن قسمتی از اموال اردوی نادری از جمله الماس معروف «کوه‌نور» (۱۲)، از اردوی نادری جدا شد و به افغانستان مراجعت کرد (۱۳) و با پشتیبانی ریش‌سفیدان ایلهای مختلف قوم درانی به ویژه حاجی جمال خان، رئیس ایل بارکزی، خود را شاه خواند و سلسله درانی را در این کشور تأسیس نمود. (۱۴)

نصیرخان پراهویی، تا سال ۱۱۷۱ هـ.ق. مطیع احمدخان ابدالی بود؛ ولی در این سال حکومت خود را مستقل اعلام نمود و با احمدخان به جنگ برخاست؛ که در مستنک از قوای او شکست خورد و در کلات به محاصره افتاد و پس از سه بار زد و خورد، با احمدشاه درانی از در سازش درآمد و متعهد گردید که در مواقع لازم، قوای کافی به کمک احمدشاه بفرستد، که در ازای این خدمت از پرداخت مالیات معاف گردید. نصیرخان، چندی بعد، به کمک احمدشاه درانی با قوای ایران جنگید، ابتدا در نزدیکی مشهد و بعد در طبس آنان را شکست داد. پس از واقعه، نصیرخان با فتح و پیروزی به بلوچستان مراجعت کرد و دامنه قدرت و نفوذ خود را تا کراچی توسعه داد.

سرزمین بلوچستان در مدت حکومت نصیرخان، رو به آبادانی نهاده و دوره درخشانی را گذرانده است. (۱۵)

نصیرخان در سال ۱۲۰۹ هـ.ق. / ۱۷۹۵ م. درگذشت و پس از او پسرش، محمودخان، به حکومت کلات رسید و پس از ۲۷ سال حکمرانی بر کلات در سال ۱۲۳۶ هـ.ق. / ۱۸۲۲ م. درگذشت و پسرش، مهربان خان پراهویی، حاکم کلات شد. (۱۶)

در این زمان رقابت شدیدی میان روسیه و انگلیس وجود داشت بطوری که سران روسیه در فکر توسعه‌طلبی ارضی در قاره آسیا بودند و از آن جا که این اقدامات، منافع دولت انگلستان را در این قاره تهدید می‌کرد و از طرفی امکان داشت روسها از طریق عبور از ایران و گذشتن از راه بلوچستان به هندوستان حمله کنند، به همین جهت دولت انگلیس در فکر مقابله با طرح توسعه‌طلبی روسیه افتاد.

انگلستان که می‌خواست از بلوچستان خاطری آسوده داشته باشد، در سال ۱۸۵۹ م. تصمیم به احداث خط تلگرافی میان لندن و هندوستان گرفت. چون این سیم می‌بایست از نواحی جنوبی ایران مخصوصاً سواحل بلوچستان عبور داده شود، بدین منظور در سال ۱۸۶۱ م. / ۱۲۴۰ ش. گلداسمیت را مأموریت داد؛ وی برای احداث این خط از کراچی تا بندر گوادر و از آنجا تا جاسک، نقشه برداری نمود و ضمن انجام این کار با خان کلات و رؤسای عشایر و قبایل سرحدی و ساحلی بلوچستان قراردادهایی به منظور حفظ و نگاهداری سیستم تلگرافی که بزودی از آن نواحی عبور خواهد کرد، منعقد نمود.

به هر حال دولت انگلیس، پس از چهار سال مذاکره و تهیه مقدمات لازم، به موجب قراردادی که در ۱۷ دسامبر سال ۱۸۶۲ م. / ۱۲۴۱ ش. به امضای ناصرالدین شاه قاجار رسید، از ایران اجازه گرفت که سیم تلگراف لندن به هند را از کراچی تا جاسک از خاک ایران عبور دهد. (۱۷)

از سال ۱۸۵۹ م. به بعد مهربان خان، حاکم کلات، به تحریک انگلیسیها علیه دولت ایران طغیان نمود و طوایف بلوچ تحت فرمان او به سیستان و نقاط مجاور آن تجاوز کردند. که در نتیجه جنوب شرقی

کشور دچار اغتشاش و ناامنی گردید. و هنگامی که دولت مرکزی ایران، قوایی را مأمور امنیت بلوچستان کرد با مخالفت دولت انگلیس مواجه گردید.

مهراب خان براهویی، نخست با نماینده انگلیس قرارداد همکاری بست؛ ولی پس از مدتی مفاد این قرارداد را نادیده گرفت و در سال ۱۲۵۴ هـ. ق. که دولت انگلیس به افغانستان لشکر کشید، وی به نفع افغانها در گردنه بولان از حرکت قشون انگلیس جلوگیری کرد. از این رو دولت انگلیس قوایی برای سرکوبی او به کلات اعزام داشت و در جنگی که در گرفت، مهراب خان و حدود ۴۰۰ نفر از جنگجویانش به قتل رسیدند و کلات به تصرف انگلیسیها درآمد. (۱۸) ژنرال سرپرسی سایکس می نویسد: «مطالعه اوراق و مراسلات نصیرخان، ثابت می کند که خان بیچاره آلت بلازاده دیگران بوده است.»

پس از مرگ مهراب خان، پسرش نصیرخان دوم، جانشین وی گردید. نصیرخان دوم، از طرفداران دولت انگلیس بود و حتی مشاور انگلیسی داشت. نصیرخان و نماینده بریتانیای نیز چند سال بعد به قتل رسیدند و در سال ۱۲۳۶ ش. ۱۸۵۷ م. خدادادخان، حاکم کلات می شود. (۱۹)

خدادادخان، با انگلیس پیمان همکاری می بندد که در مقابل، از حمایت مأموران انگلیسی برخوردار می گردد، وی از جیره خواران انگلیس بود؛ زیرا در سال ۱۲۳۸ ش. ۱۸۵۹ م. انگلیسیها حقوق او را از ۵۰۰۰ لیره که در سال ۱۲۳۳ ش / ۱۸۵۴ م. برقرار کرده بودند به ۱۰۰۰۰ لیره افزایش دادند.

در سال ۱۲۴۲ ش. / ۱۸۶۳ م. هنگامی که ماژور گرین، مشاور انگلیسی خان کلات، در مرخصی به سر می برد، به علت انقلابی که به وجود آمد، خدادادخان معزول گردید و شیردل خان، پسر عموی او، حاکم کلات شد. چندی بعد شیردل خان به دست يك افغانی کشته شد و بار دیگر خدادادخان روی کار آمد. (۲۰)

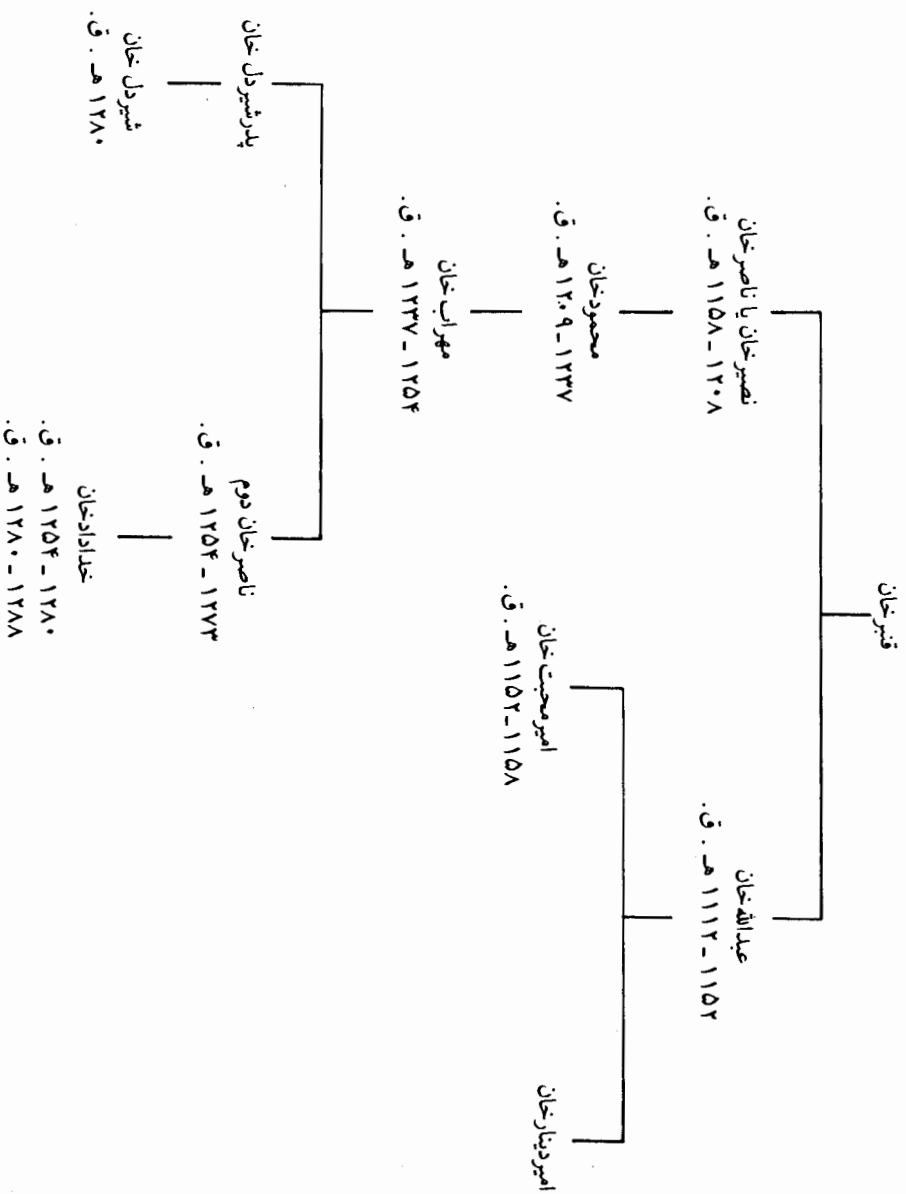
خدادادخان براهویی، حدود بیست سال با سرداران محل مشغول نبرد بود و در سال ۱۲۵۶ ش. ۱۸۷۷ م. کویته را در مقابل مبلغی پول به دولت بریتانیا فروخت، که در هنگام جنگ انگلیس و افغانستان به تجهیز قوا پرداخت و به قوای انگلیس کمک کرد؛ ولی بعدها چون وزیر و چند نفر از افراد خانواده خود را به قتل رسانید از مقام خود خلع گردید و شورشهایی در کلات رخ داد. سرانجام دولت بریتانیا به بهانه این شورشها، کلات را جزء خاک هند به شمار آورد و تقاضای تعیین حدود بلوچستان را نمود و محمود خان، فرزند خدادادخان، را نیز به حکمرانی کلات و بیگلربیگی بلوچستان منصوب کرد. (۲۱)

سرانجام در چهارم سپتامبر سال ۱۸۷۱ م. / ۱۲۸۷ هـ. ق.، حدود مرزی بر طبق طرح اولیه گلداسمیت تعیین گردید و قبولی آن از سوی دولت ایران کتباً به انگلیسیها، اطلاع داده شد و چندی بعد نقشه های آن مبادله گردید.

به این ترتیب انگلیسیها موفق شدند با کمال بی شرمی و با کمک آقاخان محلاتی و میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم وطن فروش ناصرالدین شاه، تا کنار رود سند و سواحل ماشکل (ماشکید) و سرزمین ایل یار احمدزایی و جاسک را - که قبور پادشاهان صفاری در آن جا واقع است - به دست علی اشرف خان احتشام الوزاره، نماینده نالایق وزارت امور خارجه، از ایران جدا کند. (۲۲)

به هر حال پس از این تجزیه بتدریج از قدرت عشایر براهویی، در کلات کاسته می شود و عده ای از آنان به سرزمین سیستان کوچ می کنند و با طایفه سرابندی (سربندی) پیمان دوستی و اتحاد می بندند. (۲۳)

شجره نسب خانهای بر اهلوی سیستان و بلوچستان (۱۲۳)



ب - جمعیت

۱) تعداد نفوس براهویان جهان: تعداد کل براهویان جهان را پروفیسور آندرنفروسی در سال ۱۹۸۰ م. / ۱۳۵۹ ش. حدود نیم میلیون نفر تخمین زده است؛ ولی براساس برآورد آقای دکتر محمدعلی سجادی، این تعداد اکنون بسیار بیشتر است، ^۲ این شمار در پاکستان، عده‌ای در افغانستان و عده کمتری شاید نزدیک ۳۰۰۰۰ نفر در ایران زندگی می‌کنند. (۲۴)

۲) جمعیت طایفه براهویی سیستان و بلوچستان: جمعیت طایفه براهویی، در سنوات مختلف توسط افراد و سازمانها، به شرح زیر برآورد شده است:

دکتر هنری فیلد	سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۸ م. ۸۰۰ خانوار (۲۵)
اطلس ملتهای جهان	سال ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م. ۱۰۰۰۰ نفر (۲۶)
وزارت آبادانی و مسکن	سال ۱۳۴۸ ش. / ۱۹۶۹ م. ۳۰۰۰ نفر (۲۷)
مرکز آمار ایران	سال ۱۳۶۴ ش. / ۱۹۸۵ م. حدود ۵۰۰ خانوار کوچنده
دکتر محمدعلی سجادی	سال ۱۳۶۶ ش. / ۱۹۸۷ م. ۳۰۰۰۰ نفر (۲۸)

ج) سردسیر و گرمسیر

عشایر براهویی سیستان، از اوایل بهمن ماه هر سال تا اوایل تیر ماه سال بعد، از حاشیه دریاچه هامون به ارتفاعات جنوبی نهبندان، طبس مسینادر بیرجند، و در مواقع خشکسالی تا ارتفاعات قاین کوچ می‌کنند. مسیرهای کوچ از ۱۸۰ تا ۳۵۰ کیلومتر مسافت دارد. (۲۹) بیلاق عشایر براهویی بلوچستان، کوهستان نادر و دامنه‌های سلسله جبال تفتان است. قشلاق عشایر براهویی سیستان، پیرامون روستاها و کنار دریاچه هامون می‌باشد و منطقه گرمسیر براهویان بلوچستان، دشتها و پیرامون آبادهایا و همچنین سیار شکک است. (۳۰)

د - ساخت سنتی و اجتماعی

براهویان تا سال ۱۲۸۷ ه.ق. / ۱۸۷۱ م. که بلوچستان پاکستان از کشور ایران تجزیه نشده بود، طایفه بزرگی بود؛ ولی از آن پس بنا به دلایلی که از حوصله این بحث خارج است، از قدرت و نفوذ آنان کاسته شد و عده‌ای از براهویان بلوچستان به سیستان مهاجرت نمودند.

در حال حاضر عشایر براهویی سیستان و بلوچستان از نظر سازمان سنتی، خود را یک طایفه مستقل می‌دانند. طایفه براهویی، مرکب از چندین تیره و هر تیره نیز از چند شلوار یا اولادهای مختلف و هر اولاد از تعدادی خانوار تشکیل شده است. بنابر این، ساخت سنتی قبیله‌ای این طایفه از بزرگترین واحد به شرح زیر است:

طایفه ← تیره ← شلوار (اولاد) ← خانوار

سلسله مراتب ایلی در این طایفه به قرار ذیل است:
سردار، به عنوان رئیس طایفه در رأس سلسله مراتب ایلی قرار دارد و حافظ منافع و همبستگی افراد طایفه است و حل و فصل مشکلات افراد را چه در داخل طایفه، چه در رابطه با سایر طوایف و چه در اداره‌ها به عهده دارد.

سرداری طایفه براهویی سیستان، مقامی موروثی است که از نظر مالکیت بر زمین و دام تکیه دارد، در حالی که سرداران طایفه براهویی بلوچستان برخلاف سرداران سیستانی از لحاظ مالکیت متکی بر دام هستند.

رؤسای تیره‌ها که اصطلاحاً در محل به «سفید ریش» معروفند، پس از سردار در سلسله مراتب ایلی قرار دارند. نقش «سفید ریشان» در تیره‌ها، مشابه نقش سردار در طایفه است؛ ولی حوزه محدودتری را در برمی‌گیرد. پس از سفید ریشان تیره‌ها، رؤسای شلوارها و بالاخره سرپرستان خانوارها قرار دارند. (۳۱)

در سالهای اخیر رئیس طایفه براهویی سیستان و سفیدآبه، سردار جمعه‌خان (جمابخان) براهویی بود که پس از وی پسرش، سردار رحمان خان، جانشین وی گردید و پس از فوت سردار رحمان خان، برادرش، سردار پسند خان براهویی، به ریاست طایفه انتخاب شد.

ه - تیره‌های طایفه براهویی

مهمترین تیره‌های این طایفه که در سیستان و سفیدآبه تا حدود شهرستان خاش به سر می‌برند، عبارتند از: براهویی، زیره کاری، بلوچ خان زایی، شهمراذزایی، ایجباری، محمدحسینی، درازایی، موسی زایی، جنگی زایی، عیسی زایی، مستان زایی، شاهی زایی، یاگی زایی، ایدوزایی، مینگل، مرادزایی، سالارزایی. (۳۲)

و - برخی از ویژگی‌های قومی عشایر براهویی

۱) اخلاق، عادات: عشایر براهویی نیز همانند عشایر بلوچ، مردمانی متدین، آزاده، میهمان نواز، راستگوی، ناموس پرست، دلیر و سخت کوش هستند.

براهویان، در دوستی ثابت قدم و وفادارند. مردم این طایفه در جواز سواری، تیراندازی، کوه گردی و شکار مهارت دارند. از قیود زاید و تعارفات اضافی برکنارند، سادگی و بی‌آلایشی در پندار، گفتار و کردار آنان بخوبی هویداست. به قول و قرار خود نیز وفا دارند.

هنری پاتینجر، در باره اخلاق و صفات براهویان می‌نویسد: «من آنان را از لحاظ منش و خصوصیات عمومی اخلاقی و اجتماعی بسیار برتر از بلوچ‌ها می‌شناسم. از آنچه اکنون گفتم، استنباط می‌شود که براهویها، طبقه‌ای آرامتر و فعالتر و خلاقترند و خلق و خوی ایشان قطعاً مخالف روحیه غارتگری و عصیانگری است که دیگران داشتند. این خصلت را نمی‌توان زائیده احساسات و تمایل براهویها

دانست؛ زیرا همین مردم در تهور شخصی و تحمل انزوا و سختیها از همه ساکنان سرزمینهای مجاور پر طاقت تر و جلوترند... براهوییها از بسیاری از اعمال و آثار بد بلوچها نظیر: کینه جویی، قساوت و آزمندی و طماعی مبرا هستند و بندرت در ازای خدمتی که انجام می دهند. یا کمکی که می کنند انتظار پاداشی دارند.» (۳۳)

۲) اعیاد و جشنها: براهویان، به مراسم مذهبی توجه خاصی دارند و اعیاد آنان منحصر به اعیاد مذهبی است. برای عید فطر و قربان اهمیت بسیاری قایلند و با توجه به معتقدات مذهبی خویش، تشریفات ویژه‌ای برای این اعیاد، مقرر می‌دارند.

۳) اصل و نسب براهویان: از آن جا که ظاهراً براهویان از لحاظ ساختمان بدن با بلوچها فرق دارند و زبانشان هم از زبان بلوچی متمایز است؛ لذا بعضی از نویسندگان اروپایی از جمله سرپرسی سایکس و همچنین مؤلف «اطلس ملت‌های جهان»، آنان را از تبار هندی و دراویدی دانسته‌اند، گرچه بیشتر براهویان در پاکستان کنونی متمرکز هستند و عمدتاً در بلوچستان پاکستان و افغانستان به سر می‌برند؛ البته باید در نظر داشت که بلوچستان پاکستان حدود یک قرن و نیم پیش جزء کشور ایران بوده و از نظر جغرافیایی ضمیمه فلات ایران محسوب می‌گردیده است. (۳۴)

نویسنده فاضل و پرکار آقای دکتر سید محمدعلی سجادیه، درباره نژاد براهویان می‌نویسد: «براهویان از نظر قیافه و اندام و سنن و آداب با دیگر بلوچان هم نژاد و هم‌ریشه هستند، آن چنان که در اویدیان اولیه فلات ایران و آریاهای مهاجر، نیز علی‌رغم تفاوت نام و زبان، هم نژاد همانند بوده‌اند و نیز چنان که ارمنی و فارس با آن که تفاوت زبان دارند؛ ولی هم نژاد هستند. در حقیقت آریا، لقب قومی و تیره بوده است نه لقب نژاد. بنا بر این اگر واژه آریا به معنی وسیع نژادی به کار می‌رود، و نه به معنی محدودی که بر مهاجران شمال فلات ایران اطلاق می‌شود، در این صورت براهویان را هم می‌توان از این رده حساب کرد، خاصه آن که در قرون بعدی بشدت با عناصر مهاجر و هند و اروپایی آمیخته‌اند.» (۳۵)

هنری فیلد به نقل از پریچارد می‌نویسد: «در کشورهای مجاور و هم مرز ایران مردمانی از نژادهای مختلف ساکنند که ایرانی نیستند؛ ولی از هر قوم دیگر آسیا، به مردم ایران نزدیکترند و به عقیده من باید آنها را از نژاد آریان دانست. اینها عبارتند از: افاغنه، بلوچها و براهوییها و هایکانها یا ارامنه و استیها.» (۳۶)

برخی نیز گرد بودن براهویان را مسلم می‌دانند، بطوری که مهندس محمدعلی مخبر می‌نویسد: «براییها، زبان مخصوص به خود دارند که کردی یا کردگالی نامیده می‌شود و هم اکنون قبایل براهویی ساکن نواحی لس بیلا به اسم کردگالی شناخته می‌شوند.»

اتفاقاً بعضی از طوایف کرد از جمله «برادوست» یا «براخوی» در همان حوالی می‌زیسته‌اند. مردوخ کردستانی می‌نویسد: «در میان عشایر بلوچ، دو عشیره دیگر گرد به اسم ماماسنی هستند.» بعضی از تیره‌های ممسنی یا ماماسنی که در ارتفاعات صعب العبور شرق کازرون زندگی می‌کنند، خود را رستمی و از اخلاف رستم، پهلوان ملی ایران، می‌دانند. (۳۹) بدین معنی که در گذشته با سیستان و مردم آن در ارتباط بوده‌اند، و از سوی براهویان سیستان، ماماسنی یا ممسنی را شعبه‌ای از طایفه خود می‌شمارند. همان طور که پیش از این آمد، گروهی دیگر نیز براهوییها را همان قوم کوچ یاد کرده‌اند و قدیمی‌ترین

ذکری که از اقوام کوچ و بلوچ در کتب بعد از اسلام شده است، در شاهنامه فردوسی است. (۴۰)

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ مانند قوچ
 که کس در جهان پشت ایشان ندید برهنه يك انگشت ایشان ندید
 درفشی برآورد پیکر پلنگ همی از درفشش بیازید چنگ

۴) زبان براهویی: دانشمندان زبان‌شناس، زبان براهویی را شعبه‌ای از زبان دراویدی دانسته‌اند؛ با این که زبانهای دراویدی در هندوستان گسترده‌تری دارند؛ ولی مدارک تاریخی موجود حکایت از آن دارند که این زبانها، خاص شبه‌قاره هند نبوده است، کتاب «زبانهای دراویدی»، چاپ کشور اتحاد جماهیر شوروی، نشان می‌دهد که واژه‌های دراویدی در زبانهای اورالی آلتائی و حتی آثاری از آن در زبان فنلاندی دیده می‌شود.

زبانهای دراویدی را بیش از ۱۹ تا برآورد نموده‌اند که زبان براهویی یکی از زبانهای دراویدی است که اهل آن زبان را حدود نیم میلیون نفر تخمین زده‌اند. این زبان از نظر زبان‌شناسی به فارسی و هندی نزدیکتر است و بعضی آن را پیش دراویدی^۲ ذکر کرده‌اند.

به هر حال با بررسیهای انجام شده مشخص می‌شود که زبان براهویی از تبار زبانهای دراویدی است که بعضی آن را پدر زبانهای دراویدیان جنوب هند، همانند «تامیل» و «تلوگو» می‌دانند و ریشه‌های اصلی و عمده آن دراویدی است؛ اما این زبان رابطه عجیبی با زبانهای فارسی، کردی، بلوچی و تا حدودی ترکی (تورانی) و انگلیسی دارد (۴۱) که از نزدیک بودن زبان براهویی و زبانهای آریایی حکایت می‌کند. با این که غالب براهویان در سیستان و بلوچستان ادغام شده و در حقیقت بلوچ شده‌اند، هنوز کسانی هستند که در روستاهای نزدیک زاهدان، میرجاوه و برخی مناطق سیستان زبان خود را حفظ کرده‌اند.

۵) دین: عشایر براهویی، پیرو دین مبین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند و همانند بلوچ‌ها به اماکن متبرکه، همانند مقبره سخی مسرور و لال شهباز احترام می‌گذارند و برای زیارت به آن جا می‌روند. زیارتگاههای دیگر آنان مقبره سخی سلطان و مقبره ملك سیاه است. براهویان به اشعار مذهبی علاقه زیادی دارند. سایر خصوصیات قومی آنان همانند ویژگیهای قومی بلوچهاست.

پی نوشت‌های فصل پنجم

- ۱- ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، چاپ هما، تهران پاییز ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۷۶۵.
- ۲- مجله یادگار، سال ۳، ش ۵، ص ۶۰.
- ۳- مجله دانستنیها سال ۹ (دوره جدید، ش ۱۱) ۱۳۶۶/۹/۱۵، ص ۱۳.
- ۴- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۵.
- ۵- مردوخ کردستانی، تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ، غریقی، سنندج ۱۳۵۳، ص ۸۰.
- ۶- سعید جانب‌اللهی، «مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان»، مجموعه مقالات مردم‌شناسی دفتر دوم، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز مردم‌شناسی، تهران، پاییز ۱۳۶۲، ص ۱۴۴.
- ۷- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۷۶۶.
- ۸- سعید جانب‌اللهی، همان مأخذ، ص ۱۳۶.
- ۹- محمد حسین قدوسی، نادرنامه، انجمن آثار ملی، خراسان، مشهد ۱۳۳۹، ص ۱۰۵.
- ۱۰- سرپرسی سایکس می‌نویسد: «نصیرخان در مراجعت به کلات، چون از مظالم برادر خود، حاج محمدخان، اطلاع حاصل می‌کند، وی را به قتل می‌رساند. (سفرنامه سایکس صفحه ۲۷۴).
- ۱۱- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۳، اقبال، تهران، بدون تاریخ، ص ۹۶۴.
- ۱۲- هنگامی که شاه شجاع، امیر افغانستان، به زنجیت سنگه راجه پنجاب پناه برد، زنجیت سنگه الماس کوه نور را از او گرفت که اکنون در اختیار انگلستان است. (مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزایی، ص ۸۸).
- ۱۳- محمود محمود، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۱۴- ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۶۱.
- ۱۵- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت‌نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۷۵.
- ۱۶- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۷۶۷.
- ۱۷- محمود محمود، همان کتاب ج ۳، ص ۱۱۹.
- ۱۸- احمد احتسابیان، جغرافیای کشورهای آسیای غربی و همجوار ایران، فردوسی، تهران، بدون تاریخ، ص ۲۰۶.
- ۱۹- سرپرسی سایکس، همان کتاب، ص ۲۷۶.
- ۲۰- محمود محمود، همان کتاب، ص ۹۴۲.
- ۲۱- سرپرسی سایکس، همان کتاب ص ۲۷۶.
- ۲۲- محمدخان ملک‌ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، نشر بابک، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۱.
- ۲۳- سعید جانب‌اللهی، همان مأخذ، ص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۲۴- مجله دانستنیها، ص ۱۳.
- ۲۵- هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، ابن سینا، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۹۲.
- ۲۶- فریدون جنیدی، نامه فرهنگ ایران، ش ۱، بنیاد نیشابور، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۴۷.
- ۲۷- دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن، بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸، ص ۴۰.
- ۲۸- مجله دانستنیها، ص ۱۳.

- ۲۹ - سازمان امور عشایر، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران تهران ۱۳۶۱، ص ۷۲ و گزارش مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی و اقتصادی مناطق روستایی سیستان و خاش ص ۱۲ .
- ۳۰ - دفتر آبادانی مناطق عشایری، همان مأخذ، ص ۴۰ .
- ۳۱ - مصطفی ازکیا و دیگران، گزارش مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی و اقتصادی مناطق روستایی سیستان و خاش دانشکده علوم اجتماعی، . . . ، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۳۶ - ۳۷ .
- ۳۲ - دفتر آبادانی مناطق عشایری، همان مأخذ، ص ۴۰ .
- ۳۳ - هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، مسافرت سند و پاکستان، ترجمه شاهپور گودرزی دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۷۵ - ۷۶ .
- ۳۴ - سرپرسی سایکس، همان کتاب، ص ۱۲۸ و فریدون جنیدی، همان مأخذ، ص ۱۴۶ .
- ۳۵ - مجله دانستنیها سال نهم، دوره جدید، ش ۱۱، ص ۱۳ .
- ۳۶ - هنری فیلد، همان کتاب، ص ۵۰ .
- ۳۷ - مجله یادگار سال ۳، ش ۵، ص ۶۰ .
- ۳۸ - مردوخ کردستانی، همان کتاب، ص ۱۱۱ .
- ۳۹ - اوژن فلاندرن، سفرنامه اوژن فلاندرن، ترجمه حسین نورصادقی، اشرفی، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۴۴ .
- ۴۰ - ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ج ۲، ص ۷۶۹ .
- ۴۱ - فریدون جنیدی، همان مأخذ، ص ۱۴۸ - ۱۵۷ .

فصل ششم

بزرگان بلوچستان

الف - مشایخ (مراجع تقلید)

بلوچها، برای دراویش باکرامت و بزرگان و پیران طریقت، احترام زیادی قابل هستند و به آنان «مشایخ» می‌گویند. اماکن متبرکه و قبور اولیا در میان مردم بلوچستان زیارتگاه محسوب می‌شود و هر ساله به مناسبت تولد و سایر مناستهایی که به این مشایخ مربوط می‌شود، مراسمی در مکانهای مختلف برپا می‌گردد. بلوچها معتقدند چنانچه کسی در باره مراجع تقلید تردید کند و به آنان ناسزا بگوید و در حق آنان بی‌حرمتی نماید، مشایخ او را بیمار می‌کنند که در آن صورت برای بهبود بیمار باید مجلس مولود برپا ساخت. (۱) معروفترین و مهمترین مشایخ از این قرارند:

(۱) شیخ عبدالقادر گیلانی (گیلانی): این شیخ به «غوٹ» (فریاد رس) نیز معروف است و سر سلسله مشایخ به شمار می‌رود. وی ساکن بغداد بوده است و مقبره‌اش نیز در بغداد است. در تمام سواحل جنوبی ایران، آفریقا، عربستان، شیخ‌نشینها، افغانستان، پاکستان و هندوستان دارای پیروان بسیاری می‌باشد و هر ساله مریدان او برای زیارت مرقدش به بغداد می‌روند.

هر ساله به منظور بزرگداشت شیخ عبدالقادر، مراسمی به نام مولود^۱ در نقاط مختلف برپا می‌شود که یکی از بزرگترین و دیدنی‌ترین مراسم بلوچها و سیاهان در بلوچستان است. در این جشنها، پیرمجلس - که خلیفه نام دارد - با چند پیر دیگر و یک نفر به نام مستان^۲ که مأمور فرو کردن کارد و سیخ و خنجر به بدن خود می‌باشد، همراه چاوش^۳ در یک صف می‌نشینند و در مقابل آنها مریدان و پیروان شیخ عبدالقادر قرار می‌گیرند. نخست خلیفه (پیر) خواندن دعا و شعر را آغاز می‌کند و چاوش (دستیارش) آن را تکرار می‌کند، سپس همه مریدان با هم آن را تکرار می‌کنند. در این مجلس از یک دهل کوچک و سه یا چهار دف یا سما^۴، استفاده می‌شود؛ هنگامی که نوای دهل، دف، شعر، سرود، اوراد و دعاها طنین انداز شد همگی به

1- Mūlud

2- Mastān

3- čāvuš

4- Samā

آواز بلند آن را می‌خوانند. در مجلس این شیخ، مریدان دو زانو می‌نشینند و خلیفه چنین می‌خواند:

«بسم الله، بسم الله یا بسم الله و سلم اللهم صل و آل محمد
صلوات الله علی آل نبینا امام الانبیا و المرسلینا»

نخست، خلیفه و پس از او چاوش و سپس همه مریدان با هم آن را تکرار می‌کنند و خود را به طرف زمین خم می‌نمایند و پشت دست خود را به زمین می‌زنند و سپس با مشت به سینه خود می‌کوبند. در این هنگام اگر کسی به حرکات مرید بخندد و به اعتقاد آنها مشکوک شود و در اعتقاد به شیخ عبدالقادر تردید نماید، خلیفه یکی از مریدان را به آتش شعله ورمی اندازد تا اعتقاد شخص مشکوک را جلب نماید.

هنگامی که مجلس به اوج هیجان می‌رسد، «مستان» با اشاره چاوش در حالی که به بدن خود، حرکات تند و شدیدی می‌دهد به هوا می‌پرد و کارد یا خنجر به شکم خود فرومی‌کند تا از ناحیه کمر او بیرون آید. در این حال همه با هم آوازی خوانند و مستان دوباره به هوا می‌پرد و خنجر را از بدن خود بیرون می‌کشد. (۲)

۲) میر مبارک: میر مبارک (میر مارک)، جد بزرگ مردم طایفه مبارکی بلوچستان است. مبارکیان برای نیای خود - که مقبره اش در روستای چانف (چامف) قرار دارد - کرامات خاصی قایل هستند. میر مبارک، پیر صاحب کرامت و درویش وارسته‌ای بوده است که همه بلوچ‌ها به کرامات او اعتقاد دارند و از نواحی مختلف بلوچستان حتی از پاکستان همه ساله، عده‌ای برای ادای نذورات و گرفتن حاجات به زیارت مقبره او می‌آیند. (۳)

محمد برقمی می‌نویسد: «مبارکیها، وجه تسمیه فامیلشان را از نام میر مبارک می‌دانند که مقبره او در چانف، زیارتگاهی است معتبر و برای گرفتن حاجات و برآوردن نذورات از پاکستان هم بدین جامی آیند. در میان آنان کمتر صحبت از افتخارات جنگی نیاکان است و حال و هوای درویشی بر همه جا حکم فرماست...»

بزرگان این محل به آثار گذشتگان و فرهنگ بومی محل علاقه بیشتری نشان می‌دهند، و مجالس شبانه آنان لبریز از آرامشی متافیزیکی و پراز افسانه درویش و مملو از شگفتی دیده‌هایی از نقوش و بناهای قدیم در کوههای اطراف است که کم سوادی آنان و بی اطلاعی از تاریخ همه چیز را در ابهامی شیرین فرو برده است و از همین جا بود که با تردید قدم به دهلیز تاریخ باستان گذاشتم و توجه به تمدنی کردم که در بلوچستان نابود شده است، و طبیعتی غنی که در اثر عوامل ناشناخته از میان رفته است...»

مزار میر مبارک، اتاقی است با گنبدی کوچک و بسیار ساده و روی قبر، دهها پارچه به رنگها و جنسهای مختلف، و تمامی ارزان قیمت افتاده است، که مردم نذر کرده‌اند. ضمناً برداشتن آنها برای درویش و صوفیهای دوره گرد نیازمندی که به زیارت و اعتکاف می‌آیند آزاد است. و اگر دیگری بخواهد بردارد، باید از صاحب قبر اجازه بگیرد، که او در خواب یا در حالت بیخودی به آنان الهام می‌کند. مردم شدیداً معتقدند که اگر کسی بدون اجازه به اموال میر مبارک دست بزند، باید منتظر انتقام وحشتناکی باشد، و شواهدی هم می‌آورند. نظیر آن که:

ملایی، چندی قبل یکی از پارچه‌ها را بدون اجازه برداشته بود، زن و خواهرش هر دو بدکاره و رسوا شدند و حیثیت ملا به باد رفت.

یا در حدود چهل سال قبل که سرهنگ نخجوان برای خلع سلاح به این ناحیه آمده بود، سوارانش شترهای خود را به چرا در گزهای کنار قبر میرمبارک می‌فرستند، و به تذکر و هشدار اهالی واقعی نمی‌گذارند، بلافاصله پس از خوردن مقداری گز تمامی آنها از پا افتاده و خشک می‌شوند. از این رو هیچ کس جرأت نمی‌کند مالی را که در حریم قبر میرمبارک گذاشته باشند بدزدند.» (۴)

۳) پیر غلطان: در قبرستان کنار مزار میرمبارک، قبور دراویش دیگری هم که از همین طایفه یا از سالکانی که به این جا برای اعتکاف آمده‌اند وجود دارد. از جمله مزار پیر غلطان است که می‌گویند: «هر کسی غسل کند و با بدن و لباس پاکیزه، شب هنگام، بر سر قبر او بیاید، و چند سوره قرآن بخواند و سپس به موازات قبر، ولی به صورت معکوس، سر در جای پای مرده بخوابد و کاری را که مورد نظرش می‌باشد با پیر در میان بگذارد و بعد غلطی بزند، اگر صلاح در انجام آن باشد، پیر او را چند غلط دیگر هم می‌دهد و اگر تکان نداد از آن کار باید منصرف شود.» (۵)

۴) سید غلام رسول: سید غلام رسول، در چابهار می‌زیسته است و مقبره‌اش نیز در همین شهر است. وی عارفی وارسته و باکرامت بوده است. مقبره سید غلام رسول، با گنبد و دیوارهایی سفیدرنگ در کناره جاده تیس، در قسمت شمال غربی قرار گرفته است. از مشخصات جالب آن وجود بقعه‌ای است که به سبک بسیار زیبا گچ‌بری شده و در داخل زیارتگاه قرار گرفته است. (۶)

هر ساله از ۲۴ ذی‌قعدة به مدت هفت شب برای وی «مولود» برپا می‌شود که از دیدنی‌ترین مجالس مولود است. در مجلس مولود او از يك دهل بزرگ رحمانی و دو تا دهل كوچك و يك قره‌نی (زمر) استفاده می‌شود. متولی این زیارتگاه، مردی به نام «پنجشنبه» است. روایت شده است که شیخ در شب عروسی خود ناگهان غیب می‌شود و همان جایی را که سید در آن جا غیب شده است به جای مقبره او به حساب آورده‌اند و زیارتگاه او قرارش داده‌اند. این شیخ دارای پیروان زیادی است و اعتقاد مردم آن چنان است که یکی از بزرگترین سوگندهای آنان، با نام سید غلام رسول انجام می‌شود. (۷)

۵) شیخ شمس تبریز: شیخ یا شاه شمس تبریز در اصل گجر^۵ (به زبان فارسی قجر) است و در میان پیروان او غیر بومی نیز دیده می‌شود. این شیخ مدت‌ها ساکن مولتان بوده است و مقبره‌اش نیز در همان جاست. مقبره وی در حدود سال ۱۳۰۰ م. برپا شد و در اوایل قرن نوزدهم میلادی از نوتزین گردید. (۸)

در هندوستان، پاکستان، عربستان، افغانستان و ایران مریدانی بسیار دارد روایت می‌کنند که روزی شیخ می‌گوید:

«الا ای شمس تبریزی! چرا مستی در این عالم
مکن مستی و مدهوشی که من خود را نمی‌دانم
نه بریم، نه بحریم، نه بادیم، نه دینی‌ام
نه گبرم، نه مسلمانم، نه من خود را نمی‌دانم»

هنگامی که شیخ این اشعار را می‌خواند. بزرگانی که در مجلس حضور داشته‌اند می‌گویند که تو مسلمان نیستی و بلافاصله پوست سر او را می‌کنند. برخی نیز بر این باورند که خود شمس پوست سر خود را کنده و به آنها می‌دهد، سپس سر به بیابان می‌گذارد و به قومی به نام سومال^۶ می‌رسد و از آنان می‌خواهد که تکه گوشتی پخته به او بدهند تا بخورد؛ ولی آنها به شمس می‌گویند تو جذام داری و از او می‌گریزند. شمس برآشفته شده و به آفتاب فرمان می‌دهد و می‌گوید: «تو شمسی و من هم شمس، پایین تر بیا تا تکه گوشتی برایم بیزی» آفتاب پایین می‌آید و چون گرما، زیاد می‌شود، قوم سومال همگی می‌سوزند و فقط عده کمی از آنان جان سالم به در می‌برند.

برای بزرگداشت شمس، پیروانش مولود ترتیب می‌دهند که فقط در شب جمعه برگزار می‌شود. در این مجلس فقط ذکر و دعا خوانده می‌شود و آیات قرآن تلاوت می‌گردد و هیچ گونه ساز و دهلی وجود ندارد. (۹)

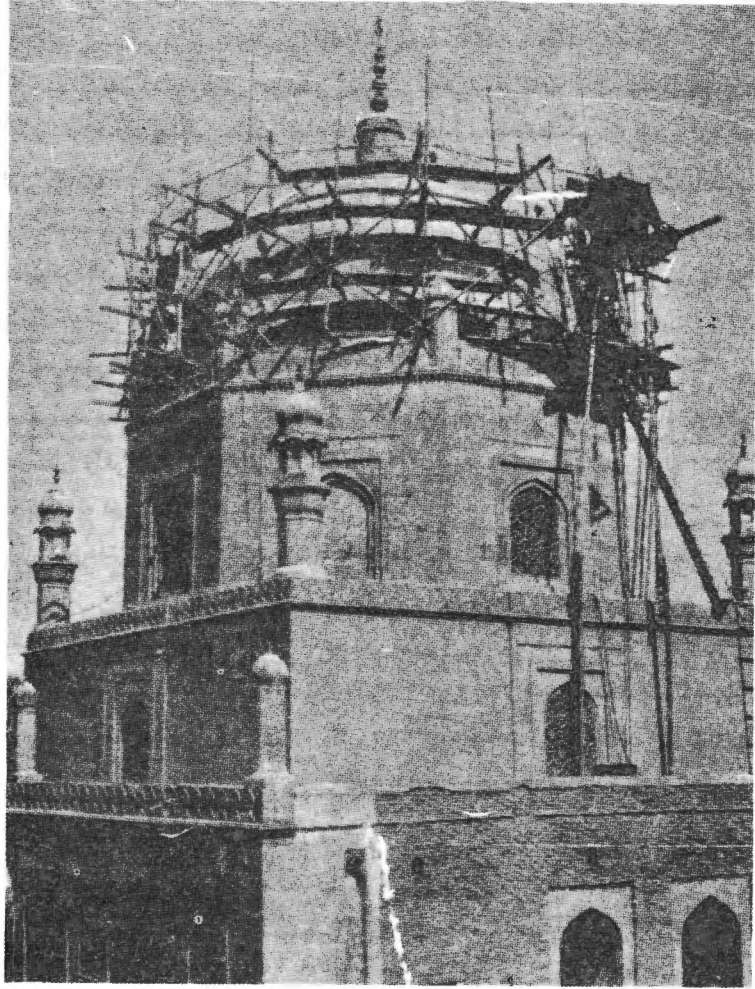
۶) شیخ شکر گنج: مقبره این شیخ در مولتان است و چنان به چشم می‌آید که گویی هر روز صبح روی قبرش شکر باریده است. از این رو به «شیخ شکر گنج» معروف شده است. نام حقیقی ایشان شیخ فریدالدین است. مریدانش را مردمانی سیاه پوست تشکیل می‌دهند، خلیفه این شیخ در چابهار، پیرمرد سیاهی به نام «چنگو^۷» است.

۷) عجمیر شریف شیخ محی الدین نقش بندی: عجمیر شریف نیز در مورتان، دارای مقبره عظیم و باشکوهی است و می‌گویند: «در جوار قبرش دیگهای پر از غذا وجود دارد که به مصرف مردم فقیر آن جا می‌رسد.» وی در چابهار و قصرقند دارای مریدان بسیاری است. (۱۰)

۸) شیخ رستم: مقبره شیخ رستم، در قسمت شرقی چابهار واقع شده است. می‌گویند: «این شیخ به اتفاق مریدانش با مغولان جنگیده و خود شیخ در این مبارزه به شهادت رسیده است. خاطره رشادتهای او هنوز هم زبانزد پیروانش می‌باشد و روزهای پنجشنبه به زیارتش می‌روند و بر این باورند که شیخ صاحب کرامتهای بسیاری است و حاجت مرادمندان را بر می‌آورد.

۹) خواجه خضر: خواجه خضر، مقبره‌ای ندارد؛ زیرا می‌گویند که او زنده است و پاسدار دریاهاست و در سواحل دریاها زندگی می‌کند. در جنوب غربی چابهار، دارای قدمگاهی است که زیارتگاه پیروانش می‌باشد.

۱۰) سید جهان‌شاه: مقبره سید جهان‌شاه، در مجاورت گورستان عمومی چابهار و در نزدیکی مقبره سید غلام رسول قرار است. در هنگام حیاتش با مردی به نام ناخدا شنبه در يك خانه زندگی می‌کرده است که همسر شنبه به سید جهان‌شاه بی اعتقاد بوده است. روزی سید از زن شنبه می‌خواهد که مرغی برای او ببزد اما همسر شنبه به او پرخاش می‌کند و مرغ را نمی‌بزد. ناگهان با اشاره شیخ، خانه آتش می‌گیرد. در همین وقت ناخدا شنبه می‌رسد و به سید جهان‌شاه عرض می‌نماید که گناه زن را به من ببخش سید مشتی خاک به



مقبره شاه شمس تبریز، مولتان

خانه در حال سوختن می‌باشد و آتش را خاموش می‌کند.

۱۱) شیخ مراد و شیخ جمال: مقبره شیخ مراد در تیس کوبان - که در هفت کیلومتری شرق چابهار قرار دارد - می‌باشد. این شیخ برادر شیخ رستم است که در جنگ با مغولان به شهادت رسیده است و دارای سه پرچم سفید می‌باشد.

شیخ جمال که مقبره‌اش در ده کیلومتری شرق چابهار قرار دارد نیز برادر شیخ مراد است. وی سرداری مبارز و شجاع بوده است و مریدان زیادی دارد. (۱۱)

۱۲) شیخ غیبی: مقبره شیخ غیبی، در تیس و در نوك کوهی واقع شده است. این شیخ نیز شجاعانه با مغولان جنگیده و در همین جنگ دستگیر شده، ولی در همان لحظه دستگیری، غیب گردیده است.

۱۳) سید رکل شاه: سید رکل شاه، مردی سخی، درویش منش و صاحب کرامت زیادی بوده است و مریدان بسیاری دارد. مقبره او در روستای جوکات، از توابع دشتیاری شهرستان چابهار واقع است. مقبره سید بهادر شاه، پسر سید رکل شاه، نیز در یک کیلومتری مقبره پدرش، در دشتیاری قرار دارد و او نیز دارای پیروان زیادی است. (۱۲)

۱۴) شیخ پیرسهراب، شیخ شمیل، شیخ شوشین و شیخ حسن

شیخ پیرسهراب: مقبره این شیخ در روستایی به نام «بن نو» از توابع دشتیاری قرار دارد. مریدان او در پاکستان، هندوستان و آفریقا هستند. متولی و خلیفه این شیخ، مردی به نام عثمان بوده است که او خود، شیخی بزرگ بوده که در گذشته است.

شیخ شمیل: مقبره‌اش در ۱۶۲ کیلومتری جاده چابهار - ایرانشهر، در بخش نیک شهر و در آبادی بوزک واقع است. خلیفه‌اش پیرمردی به نام مارك بوده است.

شیخ شوشین: مقبره این شیخ در میان آبادیهای کناردان و خیرآباد از توابع نیک شهر قرار دارد. شیخ حسن: این شیخ پسر شاه حسین است و مقبره او در روستای سی کَلگ هجده کیلومتری قصرقند واقع است. مزار شیخ حسن را با پارچه‌های هندی، پاکستانی، دست دوزیها، سوزن دوزیهای بلوچی و نخ دوزیهای سیاه‌پوستان پوشانده‌اند. (۱۳) سایر مشایخ قوم بلوچ عبارتند از: شیخ احمدرفاهی، شیخ احمدبدوی، شیخ عبدالله ادروس، شیخ احمدملوندی معروف به قلندر، شیخ بن علی.

ب - فضلا و قضات

۱) قاضی محمد داود: بزرگان و اجداد قاضی محمد داود به سال ۸۹ ه.ق. همراه محمدبن قاسم، سردار عرب، و برادرزاده حجاج بن یوسف که مأمور فتح سند و بلوچستان شده بود، (۱۴) به شوق جهاد و جنگ با کفار از شیراز به مکران آمدند. پس از تسخیر مکران، محمدبن قاسم، ناحیه بسیار حاصلخیزی در نزدیکی پنجگور به عنوان «تیول» به آنان واگذار کرد. پس از فراغت از جهاد، چند نفر از افراد این خانواده به تحصیل پرداختند و مشغول درس خواندن و تدریس شدند، و برخی از آنان به شغل تجارت رو آوردند. از آن جا که در آن زمان کلات (قلات)، یکی از مراکز تجاری عمده به شمار می‌رفت بیشتر افراد خانواده

قاضی نیز در این شهر سکونت گزیدند.

قاضی محمد داود - که یکی از فضلا و بزرگان علم و ادب بود - به دعوت سلطان محمودخان، حاکم بکریه، به دره بولان سیوی (سبی) رفت و در آن جا به عنوان قاضی بکریه مأمور و مشغول به کار شد. به عنوان تقدیر از خدمات او به علم و ادب از سوی سلطان محمود، تیولی از نظامات در گنج آبه، به وی واگذار شد. او گنج آبه (گنداوا) را موطن خود ساخت.

۲) قاضی عبدالله: قاضی عبدالله، از اعقاب قاضی محمد داود و همچنین از بزرگان و فضلاء قوم او بود که در علوم متداوله آن زمان به حد کمال رسید. وی مجاهدی شاعر، مورخ و عالمی بزرگ و بی باک بود. قاضی عبدالله در «کیچ» ضمن جنگی که به عنوان کماندار با مهاجمان کرد به شهادت رسید. (۱۵) از اوست:

«ندانم جز این از نسب و از حسب که در گنجهام قاضی از جد و اب
ز روی نسب نیز عباسیم ز فضل و هنر گنجه را قاضی ام»

در جای دیگر می گوید:

«پدر پیشه ام هست قاضی گری به قاضی گری خم بد، شاعری
من اول به «گنجا به» قاضی بدم در اشغال آن امر راضی بدم

۳) قاضی نور محمد گنج آبی: قاضی نور محمد، پسر قاضی عبدالله است که در گنج آبه متولد شده و به همین جهت به «گنج آبی» مشهور گردیده است.

قاضی نور محمد، معاصر و در خدمت سردار نصیرخان براهویی (متوفی به سال ۱۲۰۸ ه.ق./۱۷۹۴ م.)، فرمانروای کلات بلوچستان، بوده است. و نصیرخان در جنگهای مهم خود نیز با او مشورت می کرده است. به روایت هتورام، (۱۶) قاضی نور محمد در جنگ بزرگ پنجاب همراه نصیرخان بوده است. چنان که او یک مثنوی رزمی نوشته و این جنگ نامه را «تحفه النصیر بلوچ» نام گذاشته است که با این ابیات آغاز می شود:

«به نام خدای جهان آفرین زمین و زمان انس جان آفرین
خدایی عظیم و علیم و خبیر هو الله علی کل شیء قدیر
خدایی که خلق جهان آفرید کز و گشت صنع الهی پدید
همه کار عالم به تدبیر اوست نه تدبیر او بل به تقدیر اوست
به فرمان او هست هر کس که هست زحمتکش برون نیست بالا و پست
ندارم امیدی بجز تو زکس امیدم برآور به دادم برس»
در نعت پیغمبر (ص) سروده است:

«فضائل که بود انبیا را تمام همه مجتمع شد در او والسلام
در گنج هستی از او باز شد دلش مخزن گوهر راز شد
تن پاکش از ظلمت سایه دور ز پشانیش نور حق در ظهور
چو ختم نبوت شده شأن او بود ختم قرآن [ز] برهان او
پس از وصف معراج حضرت محمد (ص)، احمد شاه بهادر قاضی و امیر نصیرخان را مدح می کند:

«ز خان بلکه جان و روان بلوچ»

پیش از مدح سلطان، از بارگاه ایزد تعالی برای او دعای خیر می‌کند چنان که می‌گوید:

«جهان آفرین کار او را بساز
به مدح و ثنایش نرانم قلم
به راه خدا استقامت نمود
به عشق نبی عاشق صادق است
و در جای دیگر می‌گوید:

«محمد نصیر آن خداوند دور
به این خان خوشنام دولت رسید
از «جنگ نامه» اشعار زیر انتخاب و نقل می‌شود:

«شده شهر از جور سگها خراب
همه شهر ویران، درون و بیرون
مساجد همه بود ویران در او
علما شرفا سادات شهر
همه ملک سرهند و لاهور را
ز جهنگ و خوشاب و زمین چناب
همه مردمانش به رنج و عذاب
هم قصر و کاخش شده سرنگون
معابد خراب آخور اسپان در او
به جای شکر خوردشان بود زهر
ز پنجاب و ملتان همه جا به جا
بکردند قسمت به خود بی حساب (۱۷)

پیش از برشمردن شاعران این خطه و ذکر احوالات آنها، سخنی را درباره همه آنها باید گفت و آن اینکه، این شاعران، دارای مطالعاتی ادبی نبوده‌اند و با محیط شعر و ادب - آنچنان که باید - انس نداشته‌اند و کلاس و درس ندیده‌اند و بر این اساس، گفته‌های آنان گهگاه دارای عیوب قافیه و وزن و عدم رعایت نکات دستوری است و ما نیز، شعر آنان را آنچنان که بوده است - بی هیچ از کمی و افزونی - می‌آوریم.

ج - شاعران

۱) سراج الدین سگزی: سید سراج الدین سگزی (سیستانی)، متخلص به «سراجی» و مشهور به سید سراجی از شاعران بزرگ پارسی گوی نیمه اول قرن هفتم هجری قمری است. دکتر ذبیح الله صفا درباره او چنین می‌نویسد: «سراجی سگزی، شاعری قصیده سرا و مداح بود، قسمتی از قصاید او همراه با التزامات دشوار به صورت مبالغه آمیزی است. مثلاً او در قصاید خود، گاه چشم و روی را در هر بیت دو بار، موی و مور را در یک بیت، سرو پای را در یک بیت، زر و مروارید را در یک بیت، ارکان اربعه یعنی آب و باد و آتش و خاک را در یک بیت، التزام کرده است، وردیفهای بسیار سخت اسمی و فعلی، جمله‌ای را متعهد شده و از عهده همه آنها نیز برآمده است و به همین سبب است که او را مُصارع الشعرا گفته‌اند.» (۱۸)

بطوری که از اشعار او پیداست وی سگری و از مردم سیستان بوده و ظاهراً نخست در سیستان شاعری را آغاز نموده و مداح پادشاهان آن سرزمین بوده است، مدتی هم در مکران (بلوچستان) اقامت داشته و امرای محلی آن سامان را مدح گفته و ظاهراً چندی نیز در هند، در دربار شمس الدین التتمش (متوفی ۶۳۳ هـ.ق.) پادشاه دهلی بوده است. (۱۹)

تقی الدین کاشی، اصل او را از «کیج»، یکی از شهرهای قدیم بلوچستان، و بعضی از «بلخ» و جمعی او را «نیشابوری» می‌دانند. (۲۰)

اشعار سراجی، گذشته از فواید ادبی گوناگون، عده‌ای از پادشاهان قرن هفتم سیستان و مکران را - که قلمرو ایشان چندان وسعتی هم نداشته است - به ما می‌شناساند. (۲۱)

سراج الدین سگری، قصایدی در ستایش نظام الدین محمد الجندی و پسرش، نظام الملك قوام الدین جنیدی، گفته و در خدمت این دو وزیر دارای احترام و اعتبار خاصی بوده است. نامبردگان در دستگاه سلاطین مملوک هند به سر می‌برده‌اند و نظام الملك قوام لدین جنیدی، وزیر شمس الدین التتمش، می‌باشد که محمد عوفی در سال ۶۳۰ هـ.ق «جوامع الحکایات» را به نام او نوشته بود. (۲۲)

چنان که از اشعار سراج الدین سگری هویداست، او در ادب فارسی و عربی و در علوم دیگری از قبیل حکمت و نجوم و برخی دیگر از دانشها، دست داشته است؛ او خود می‌گوید:

«هم منجم هم حکیم و هم مرملم هم ادیب «خداوندا سراجی آن که دارد ز فضل و دانش و علم و معانی اگر خواهد سرای فضل و دانش «بنده داعی سراجی سیدی از خاندان در مقام شاعری سر دفتر است و در نجوم	و آنگهی از خاندان مذکور اقران در جهان ز نسل مرتضی اصل طهارت به مدح مهتران دارد بصارت ز تیر چرخ بستاند اجارت» با نصیب و فراست اندر هنر من کُلِّ باب بر عطار خنده سازد در مقامات حساب»
---	---

در این قصیده که در مدح قاضی مؤید الملك نظام الدین محمد بن ابی سعد سروده شده، در هر بیت دو بار «چشم» و دو بار «روی» را التزام نموده است:

«ای تنگ چشم ترك سمن ساق ماه روی چشم ستاره بار شد از مهر روی تو این قصیده در مدح تاج الدین ابوالمکارم می‌باشد و در آن «آتش»، «آب»، «باد» و «خاک» التزام شده است:	از چشم من نهان چه کنی سال و ماه روی رخ در مکش ز چشم من ای ترك ماه روی
---	--

آتشی دارم به دل از آن دو لعل آبدار خاک ره گل می‌شود از آب چشمم تا چرا گر برآرم باد سرد، آتش ز غم در آسمان در لب و بر سر مرا بادست و خاک از هجر او	باد تازه نقش پریشان کرد گشتم خاکسار آتش اندر من زد و رفت از بر من بادوار ور بیارم آب گرم از خاک سازم لاله‌زار وز دل و چشم آب و آتش بریمین و بریسار
--	---

(۲) رابعه قصداری: رابعه، در شهر معروف قصدار (خضدار یا قزدار)، از توابع شهرستان کلات

بلوچستان، به دنیا آمده است، وی نخستین زن شاعر فارسی گوی ماست، که در قرن سوم و چهارم هجری قمری همزمان با رودکی ۳۲۹ ه.ق. / ۹۴۱ م. می‌زیسته است. رابعه را می‌توان از شاعران مشهور و توانای قرن خویش به شمار آورد؛ شاعری که شعر فارسی را با کمال بلاغت و قدرت می‌سروده است. روزگاری در بلخ، امیری به نام کعب زندگی می‌کرد. او از خانواده فرمانروایی بود که در زمان ابومسلم وارد این سرزمین شده بودند. کعب، پسری به نام حارث و دختری به نام رابعه داشت که به سبب حسن و جمال به «زین العرب» لقب یافته بود. رابعه در زیبایی صورت و نیکویی سیرت، نظیر نداشت و علاوه بر آن طبعاً شاعر نیز بود و هر چه روایت می‌شنید، می‌توانست به شعر مبدل سازد. (۲۴)

محمد عوفی، درباره او می‌نویسد: «رابعه بنت کعب القرظاری، دختر کعب، گرچه زن بود، اما به فضل بر مردان جهان بخندیدی، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان، بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی لغایت ماهر [بود] و با غایت ذکای خاطر و حدت طبع؛ پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی و او را «مگس روئین» خواندندی و سبب این نیز آن بود که وقتی شعری [چنین] گفته بود:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان، ملخان و سر همه زرین
اگر بیارد زرین ملخ بر او از صبر سزد که بارد بر من یکی مگس روئین» (۲۵)

سخن رابعه در لطافت و اشتغال بر معانی دل‌انگیز و فصاحت و حسن تأثیر معروف است. جامی نام او را در شمار زنان زاهد و صوفی آورده و از قول ابوسعید ابوالخیر، گفته است که دختر کعب عاشق بود بر غلامی اما عشق او از قبیل عشقهای مجازی نبود. هدایت او را از ملک زادگان دانسته و گفته است که او در قصدار و بست در حوالی سیستان و بلوچستان می‌زیسته است. (۲۶)

۳) شی محمد درفشان: شی محمد درفشان، پسر شی جلال پور و نوه دختری میر عبدالله جنگی، حاکم قصرقند در قرن یازدهم میلادی، می‌باشد. شی، خانواده عالم پرور و علم دوست ذکریان^۱ است. در این خاندان، علما، فضلا، دانشوران و شعرای بسیاری به دنیا آمده‌اند و مقام ارجمندی را احراز نموده‌اند. شی محمد درفشان، با تخلص «محمد»، ملک الشعرا ذکریان بوده است، درفشان، لقبی است که قومش به او داده‌اند.

در وصف میر عبدالله جنگی می‌گوید:

«یکی عارفی در قصرقند بود که در معرفت معدن پند بود
ز کشف و کرامت بدان پایه بود که ظل خدا [بر] سرش سایه بود»

شی محمد درفشان، در شهر مجد - که در حوالی قصرقند بود - به دنیا آمد و در قصرقند سکونت کرد. او تعلیمات دینی و زبان فارسی و عربی را نزد مادر فرا گرفت و در علم و فضل، تقوی و پرهیزکاری به شهرت رسید. درفشان از کودکی علاقه به شاعری داشت و به مرور زمان به تجربیات و دانش او افزوده شد. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست؛ ولی خود او سال تکمیل دیوانش را ۱۱۰۷ ه.ق. / ۱۶۹۵ م. ذکر کرده است؛ چنان که می‌گوید:

«حو خواهی تو تاریخ این منقبت بد از هجرتش سبع و الف مائنه»

تا کنون بجز «کتاب نعت» اثری از او به چاپ نرسیده است. شعر درفشان، نشان دهنده علم و فضل اوست و بیانگر قدرت او نسبت به زبان فارسی است. در توحید باری - تعالی - چنین می گوید:

«به نام خدایی که در وجود
برآرنده آسمان و زمین
فرازنده بر خاک بر روی آب
برآرنده حاجت ناامید
گهی قطره را می کند او گهر
نگنجد تنایش به وهم و خیال
کسی گر بگوید ترا یافتم
خدایا از و روی برتافتم»

درفشان در باره قیامت چنین می گوید:

«بسی از امیران، اسیران شوند
بسی از سواران که باشند خوار
جهنم محیطی بر کافران
بسی از طفولان که پیران شوند
بسی از پیاده که باشد سوار
به از کافران پایگاه خران» (۲۷)

۴) بلوچ میرداد: بلوچ میرداد، معروف به «رودکی بلوچستان»، از شعرای دستگاه سردار علی خان شیرانی، حاکم بنت، و از اهالی محمدآباد بمبور بوده است.

بلوچ، در کودکی هنگامی که هنوز بیش از دو سال نداشته است بر اثر ابتلا به بیماری آبله کور شده است.

اجداد او همگی نوازنده آلات مختلف موسیقی بوده اند. وی مدتها نزد علیخان شیرانی زندگی می کرده است و هنگامی که علیخان را به زندان بردند - که پس از هشت ماه آزاد شد و به بنت بازگشت - بلوچ برای او شعری سرود. این شعر آهنگ هندی زیبایی دارد که شاعر کور خودش ساخته و خود او نیز آن را می نواخته و می خوانده است. این شاعر - که سرهنگی به نام جباری به وی «رودکی بلوچستان» لقب داده است - در وصف علیخان شیرانی چنین سروده است:

«علیخان شیرانی تو مهربانی
علیخان شیرانی ای مرد قاضی
تمام خاک ما را سرفرازی
تمام خاک ما رفتند سؤالی
قبولم نی مگر در دشتیاری
قبولم نی مگر در بنت و بلك
قبولم نی مگر تریاك و واقور
تمام خاک ما یهدی فدایی

پس از این که «بلوچ»، این شعر را در محضر علیخان سرود، سردار شیرانی دستور داد تا يك الاغ و يك پیراهن به او دادند. درباره دادشاه نیز شعر مفصلی گفته است که قسمتی از آن چنین است:

«کور باشد چشم تو ای دادشاه سر بیارندت برای پادشاه!
 بر علیخان نوکری می‌کرده‌ای حال بر نعشش چرا بنشسته‌ای» (۳۰)
 (۵) ناطق مکرانی: گل محمدناطق، شاعری است فارسی زبان که در اواخر قرن هجدهم یا اوایل سده نوزدهم میلادی، در مکران به سر می‌برده و نیمی از عمرش را در آن جا گذرانده و چون از اهالی مکران بوده به مکرانی معروف شده است. در باره هموطنان خود چنین گفته است:

«نه کتابی به بغلشان نه قلم در کفشان
 در بغل هیزم و در دست تبر می‌بینم
 همه آفاق بنوشند گلاب و قنداب
 مکریان را همه از خون جگر می‌بینم»

اشعار مذکور یادآور این غزل حافظ است:

«این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم همه آفاق، پر از فتنه و شر می‌بینم
 ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم»

ناطق، چون در مکران مورد قدرشناسی قرار نگرفت، به سند مسافرت نمود و در آن جا میرصوبدارخان تالپور، مقدم او را گرمی داشت و تخلص «دلخوش» را - که مترادف با واژه «دلوش» در گویش بلوچی است - برای وی انتخاب نمود.

مخدوم محمدابراهیم خلیل درباره وی می‌نویسد: «به عربی فائق، به فارسی رائق، مشتاق به آن حد بود که زیاده از نیمه «شرح وقایه» را [به] یاد داشت و «هدایه» فقه را هم یاد می‌کرد. کلام فارسی هم بسیار بر زبان داشت، در علم صحبت (فن بیان) هم کمتر کسی به او پهلو می‌زد. الغرض، اعجوبه روزگار بود.» (۳۱)

روزی ناطق عصبانی شد و چنین گفت:

«آبِ رو گر طلبی آب «متاری» (۳۲) مطلب

لقمه چرب بجز نان جواری (۳۳) مطلب»

مخدوم میان عبدالغفور در جواب وی گفت:

«آبِ رو گر طلبی آب متاری بطلب لقمه چرب مجو نان جواری بطلب!»

استاد میان عبدالکریم، چون این بیت را شنید، بسیار خشمگین شد. دلخوش نیز غزلی دیگر سرایید که مطلعش این بود:

«طرفه شهریست متاری که بسامان گردد خالی از شور شر و فتنه دوران گردد»

استاد میان عبدالکریم، پس از شنیدن این غزل شادمان شد.

دلخوش و پدر محمدابراهیم خلیل، مؤلف «تذکره تکمله مقالات الشعراء»، از دوستان صمیمی یکدیگر بودند و دلخوش، بیشتر وقت خود را در خانقاه او می‌گذراند.

میرصوبدارخان تالپور، برای دلخوش، مستمری مقرر کرد؛ ولی مکرانی به سبب همت بلندی که داشت

از آن صرف نظر کرد و به هندوستان رفت، و چون به آن جا رسید «ناطق» تخلص کرد. در هندوستان چنین سرود:

«صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را

که من چون غنچه دل در گلشن هندوستان بستم»

«ای عزیزان وطن دست بشوید از من

کشته هندی و سبزان گلابی پوشش»

ناطق مکرانی، با شاعر معروف عصر خود، میرزا اسدالله خان غالب دهلوی مکاتبه داشته و درباره اشعار وی اظهار نظر می کرده است.

گل محمد ناطق مکرانی، در سال ۱۲۶۴ ه.ق. / ۱۸۴۸ م. وفات یافت. وی در قصاید خود حسن مطلع، حسن تخلص و حسن مقطع را حفظ کرده است بیشتر قصاید او خطایه است و دو قصیده در منقبت حضرت علی (ع) گفته است. بیشتر معاصران، او را از اساتید شمرده اند و این عقیده معاصران او برای بقا و دوام شهرت او کافی است.

«ناطق شگفته خاطری من درین چمن از نوك خامه ات نه زمبقار بلبل است» (۳۴)

۶) ملا ولی محمد ملازایی: ملاولی محمد، پسر ملا غلام محمد ملازایی، از ثروتمندان روستای

«تسپ» مکران بوده است. می گوید:

«مصنف شد بلادش ملك پنج گور به نسب ملازایی گردیده مشهور»

در جوانی در شهر دزك بلوچستان مغازه ای دایر کرد و به تجارت پرداخت و بیشتر عمر خود را در آن جا

به سر برد.

در همین زمان سردار امیر دوست محمد خان بارکزایی، حاکم بلوچستان، به جنگهای مختلف پرداخت و هدفش خلاصی بلوچستان از زیر نفوذ انگلیسیها بود؛ ولی چون با قوای دولتی ایران نیز جنگید، شکست خورد.

ملا ولی محمد، از جنگهای او تحت تأثیر قرار گرفت و اشعار زیر را درباره رزمهای او سرود:

«دلم بر داستانی میل کرده خیالم هر طرف را سیر کرده

به هند و سند و سیوا ملك خاران شده فکرم ز مکران تا خراسان

در این اطراف، من هر چند دیدم به اوصافی کسی از کس شنیدم

همه ملك بلوچستان تمامی نشد پیدا نشان مرد نامی

نگفتم داستانش از شنیدن مگر در عهد چشم خویش دیدن

به بهرام خان چو فرزندی ندیدم به نامش داستانی نو کشیدم»

ملا ولی محمد، در ایام پیری به تسپ برگشت.

بنا به روایت میرصادق ملازایی، برادر کوچک میر عبدالرحمن خان ملازایی، ملاولی محمد از چشم

محروم بوده، ولی به شعر و سخن عشقی مفرط داشته است.

یک نسخه خطی مثنوی بهرام خان ثانی، توسط میرصادق خان ملازایی به دست آمده است که شامل ۱۲۳

صفحه و تعداد ۱۵۸۰ بیت است. در پایان این نسخه خطی این عبارت آمده است: «تمت شد کتاب... بهرام ثانی و میردوست محمدخان... در ۱۳۴۶ ه.ق. مطابق سنه عیسوی ۱۹۴۸.»

ملاولی محمد، در سال ۱۹۴۹ م. زندگی را بدرود گفت و منتوی وی غیر از عنوان ابتدائیه، شانزده عنوان ضمنی دیگر نیز دارد (موضوعاتی دیگر را هم ضمناً به نظم کشیده است) که یکی از این عناوین، داستان جنگ کردن سردار امیر دوست محمدخان با میرمددخان و گرفتن جالق از میرمددخان است که اشعار ابتدایی آن از این قرار است:

«ثنا بر ذات پاک کردگار است که او را پادشاهی برقرار است
به مخلوق جهان روزی دهنده رونده هم خزنده هم چرنده
گدا را پادشاهی بخش دارد به شاهان گه گدایی را شمارد» (۳۵)

۷) اسماعیل پهلابادی: اسماعیل پهلابادی، در سال ۱۳۰۳ ه.ق. ۱۸۸۵ م. در روستای «پهل آباد» مکران متولد شد. این آبادی به فاصله ۱۲ کیلومتر در شمال «تمپ» قرار دارد و رودخانه «نهنگ» از میان آن می‌گذرد. پدرش ملاالله بخش نیز شاعر بوده است. وی از طایفه رند^۱ بلوچستان بود، شجره نسب او چنین است: ملا اسماعیل بن ملاالله بخش بن غلام محمد بن سعید بن ملا اسماعیل بن سیف الدین. اسماعیل پهلابادی، درس نظامی را نزد قاضی داد محمدنظر آبادی خواند و بیشتر زندگی خود را در وطن به سر بود. وسیله معاش او زراعت بود و در آخرین روزهای عمرش یک فروشگاه نیز دایر کرد که در سالهای اخیر پسر بزرگش، آقای حمزه، آن را اداره می‌کرد.

او به فارسی و بلوچی شعر می‌گفت؛ نمونه شعر فارسی او چنین است:

«الهی رحم کن بر من که بس در بند و حیرانم
گناهانم ببخشا من امید از فضل تو دارم
مسلمانم خداوند! به جان و دل بحمدالله
به وقت هر سحر خیزم به مژگان اشک می‌ریزم
دگر چون من گنه کارم امید از تو همی دارم
چو اسماعیل گنه کار است خدا را نام ستار است
هوای نفس شیطانی رسانده تا به لب جانم
بجز از توبه و زاری نباشد هیچ سامانم
نه ترسا نه یهودیم نه من از روس و جافانم^۱
به مثل بلبل شیدا ترا هر لحظه می‌خوانم
شفیعم مصطفی باشد چه باک از شر شیطانم
به وقت کندن جانم ببخشا نور ایمانم»

اسماعیل، در هشتم صفر سال ۱۳۷۸ ه.ق. / ۱۹۵۸ م. فوت کرد. (۳۶)

۸) سایر شعرای بلوچستان: در بلوچستان شاعران و دانشمندان زیادی به سر می‌برند که برخی از آنان عبارتند از: شیپول، سیرگند^۱، محمدشرف سربازی. (۳۷)

د - رجال و سرداران:

۱) میر عبداللہ جنگی: میر عبداللہ جنگی، در قرن یازدهم میلادی حاکم قصر قند بود. وی در زمینه‌های سیاسی و مذهبی مهارت داشت. او که یکی از شعرای بلند پایه فارسی و عربی بوده کتابی به نام «سفرنامه مهدی» نوشته است.

شی محمد درفشان، نوه دختری او، در باره اش چنین سروده است:

«یکی عارفی در قصر قند بود که در معرفت معدن پند بود
ز کشف و کرامت بدان پایه بود که ظل خدا [بر] سرش سایه بود» (۳۸)

۲) میرزا احمد علی: میرزا احمد علی بن محمد حسین خان کلاتی، متخلص به «احمد» در دوره خدا دادخان (۱۸۵۷ - ۱۸۹۳ م.) زندگی می‌کرد، وی در دربار کلات، شغل‌های مهمی را به دست آورد. و با پشتکار و لیاقت خود، حمایت مردم را کسب کرد. شاعر معروف گل محمد زیب مگسی در باره او می‌نویسد: «میرزا صاحب، [بی] نهایت خلیق و لایق و ذی علم و سخنور و قدر دان [اهل] سخن بود. در ایام مدارالمهامی خود با پدرم، نواب قیصر خان مگسی، رابطه الفت و صداقت محکم و مستحکم داشته تا مدت العمر وفادار بودند.»

میرزا احمد علی به علت اختلافات مختلفی که با والی کلات داشت، از کلات مهاجرت کرد و در سال ۱۸۷۳ م. در «جیکب آباد»، ساکن شد و یک سال و نیم بعد به دربار میر علی مرادخان، حاکم تالپور، پیوست. در آن جا نسبت به او احترام قائل بودند. در حکومت انگلیسی هند، حدود ۱۲ سال معاون اداره نمک بود. پس از عزل از این سمت در سال ۱۸۹۳ میلادی، میر محمودخان، والی کلات او را به آن جا دعوت نمود. وی به تاریخ دوم ذیقعدہ ۱۳۱۲ ه.ق. / ۱۸۹۴ م. وفات یافت. (۳۹)

۳) نصیر خان اول: نصیر خان اول (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴ م.) از فرمانروایان با عظمت کلات بود، وی در میان براهویها و بلوچ‌ها به یک اندازه محبوب بود. نصیر خان، ارتش کلات را منظم ساخت و به روایت هتورام، تعداد لشکریان وی تقریباً یک لک (یک صد هزار تن) بود. تشکیلات و سازمان دولت خود را همانند سازمان دولت نادر شاه افشار ترتیب داد و در طی حکومت پنجاه ساله خود ۲۵ بار جنگید؛ جنگهای او را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

نخست نبردهای درون مرزی که در این ناحیه محدود می‌شد.

و دیگر جنگهایی که به همکاری احمد شاه ابدالی و تیمور شاه، پسر او، خارج از حدود سلطنت خود، در آن شرکت می‌کرد؛ از جمله جنگهای قسمت دوم، جنگ سوم پانی پت (۱۷۶۱ م. / ۱۱۷۵ ه.ق.) و شش جنگ دیگر احمد شاه ابدالی با سکان پنجاب را می‌توان نام برد. نصیر خان، مربی و مشوق علم و ادب نیز بوده است. (۴۰)

۴) سردار امیر دوست محمد خان بارکزایی: سردار امیر دوست محمد خان بارکزایی پسر سردار میر علی محمد خان، از اعیان امیر شاهو خان بارکزایی است. وی از مردان دلیر و آزاده بلوچ بوده و برای مردم طایفه خود و همچنین بلوچستان، بسیار خدمت کرده است.

پس از درگذشت سردار امیربهرام خان، سرنوشت بلوچستان و مردم آن به دست سردار امیردوست محمدخان بارکزایی، برادرزاده بهرام خان، افتاد. سردار امیردوست محمدخان، تا اواخر سال ۱۳۰۷ ش./ ۱۹۲۸ م. بر ایالت بلوچستان حکمرانی می‌کرد و از محل درآمد اراضی خالصه دولت، به آبادانی نواحی مختلف بلوچستان می‌پرداخت.

وی در دادرسی ارتش، زمان رضاشاه، محکوم به اعدام شد و در تاریخ ۲۶ دیماه سال ۱۳۰۸ ش.، حکم درباره او اجرا گردید (۴۱)

۵) سردار جمعه‌خان اسماعیل زایی (شه‌بخش): سردار جمعه‌خان اسماعیل زایی، پسر سردار جهل^{۱۲} خان، بود که پس از درگذشت پدرش به سمت سردار و رئیس طایفه اسماعیل زایی (شه‌بخش) انتخاب شد.

سردار جمعه‌خان، یکی از مردان دلیر، آزاده و متدین قوم بلوچ بود. او در زمان تجاوز قوای انگلیس به بلوچستان، طوایف بلوچ را به مبارزه با قوای متجاوز و مزدور دولت بریتانیا دعوت نمود.

۶) سردار مهرالله خان ریگی: سردار مهرالله خان ریگی، از بزرگان بلوچستان و رئیس طایفه «ریگی» است که در آبادی «جون آباد» سکونت دارد و مورد احترام همه مردم بلوچستان و اهالی سیستان است. وی مردی متدین، خیرخواه و سخت‌کوش است و در آبادانی ناحیه قلمرو طایفه ریگی نقشی بسزاداشته دارد. در حال حاضر مشغول کشاورزی و دامداری است.

بی نوشتهای فصل ششم

- ۱- ایرج افشار(سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴۵.
- ۲- علی اکبر ریاحی، زار و باد و بلوچ، طهوری، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۸-۲۹.
- ۳- عبدالله ناصری، فرهنگ مردم بلوچ تهران، بهمن ۱۳۵۸، ص ۸۰.
- ۴- محمد برقی، نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۲-۳۴.
- ۵- همان مأخذ، ص ۳۴.
- ۶- محمود زندمقدم، چابهار کتاب دوم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، تهران خرداد ۱۳۵۵، ص ۴۱.
- ۷- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۴۷.
- ۸- لوی، میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۵۵.
- ۹- علی اکبر ریاحی، همان کتاب، ص ۳۴-۳۵.
- ۱۰- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۵۰.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۵۱.
- ۱۲ و ۱۳- علی اکبر ریاحی، همان کتاب، ص ۴۱-۴۴.
- ۱۴- ذبیح الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۸.
- ۱۵- انعام الحق کوثر، شعر فارسی در بلوچستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، پاکستان، ۱۳۵۴، ص ۱۴-۱۵.
- ۱۶- هتورام، مؤلف تاریخ بلوچستان چاپ لاهور به سال ۱۹۰۷ م.
- ۱۷- نقل از کتاب شعر فارسی در بلوچستان از انعام الحق کوثر، ص ۱۵-۱۷.
- ۱۸- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۳، بخش اول، دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۵۱، ص ۳۷۳.
- ۱۹- راهنمای کتاب سال ۲، ش ۵ اسفند ۱۳۳۸، ص ۶۷۳.
- ۲۰- ذبیح الله صفا، همان کتاب، ص ۳۶۳.
- ۲۱- راهنمای کتاب سال ۲، ش ۵ اسفند ۱۳۳۸، ص ۶۷۳.
- ۲۲- ذبیح الله صفا، همان کتاب، ص ۳۶۷.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۳۶۸ و ۳۷۶-۳۷۷.
- ۲۴- انعام الحق کوثر، همان کتاب، ص ۲.
- ۲۵- لباب الالباب جلد دوم صفحه ۶۱-۶۲.
- ۲۶- ذبیح الله صفا، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۵۰.
- ۲۷- انعام الحق کوثر، همان کتاب، ص ۸-۱۱.
- ۲۸- نشتی: نشستی روی قالی.
- ۲۹- هر لك معادل يك صد هزار سكه بوده است (شعر فارسی در بلوچستان، ص ۱۵).
- ۳۰- اطلاعات هفتگی ش ۸۳۸ مورخ ۱۳۳۶/۷/۱۲، ص ۱۲.
- ۳۱- انعام الحق کوثر، همان کتاب، ص ۲۰-۲۱.
- ۳۲- متاری، نام روستایی است در نزدیکی حیدرآباد سند.

- ۳۳ - ظاهراً از کلمه هندی جوار است .
۳۴ - انعام الحق کوثر، همان کتاب، ص ۲۲ - ۳۱ .
۳۵ - همان مأخذ، ص ۱۴۵ - ۱۴۸ .
۳۶ - همان مأخذ، ص ۱۷۶ - ۱۷۷ .
۳۷ - ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۸۴ .
۳۸ و ۳۹ و ۴۰ - انعام الحق کوثر، همان کتاب، ص ۸ و ۱۵ و ۷۴ .
۴۱ - ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزایی سیستان و بلوچستان، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶، ص ۱۰۵ - ۱۰۸ .

بخش هفتم

شاخصهای اجتماعی بلوچستان

فصل اول

نژاد، دین و زبان

I - نژاد

ایرانیانی که در «اوستا» از آنان یاد شده است، طوایف اولیه سرزمین ایران و دارای ارتباط مستقیم با آریانه‌های اصلی هستند. بنا به عقیده پژوهشگران، این مردمان در گذشته‌های بسیار دور، در دشت پامیر، آسیای میانه، فلات ایران، ارمنستان، ارتفاعات کاربات (در جنوب روسیه امروزی)، سواحل رود دانوب سفلی، آلمان، اسکاندیناوی یا به دیگر سخن در شمال اروپا و آسیایزنگی می‌کرده‌اند. (۱) بعدها بر اثر ازدیاد نفوس و علل دیگر از حدود ۴۰۰۰ سال ق.م. از این سرزمینها به مهاجرت پرداخته‌اند و هر دسته‌ای به جانی رهسپار شده و در آن اقامت گزیده است.

در هزاره دوم قبل از میلاد، عناصر تازه‌ای، در فلات ایران پدیدار می‌شود. گروهی از قبایل آریایی در مشرق ایران، در سرزمینی اسکان می‌یابند که حدود آن بتقریب چنین است:

از شمال، رود جیحون.

از مغرب، مازندران، ری و اصفهان

از جنوب، سیستان، بلوچستان و کرمان

از مشرق، ارتفاعات هندوکش، دره‌سند و پنجاب.

این سرزمین همان عرصه حماسه‌های شاهنامه و نخستین قلمرو آیین زرتشت است. (۲)

یک دسته از این قبایل از راه خوارزم به سوی بلخ و حوالی آن سرازیر شدند و در حدود شرقی و شمال شرقی ایران کنونی ساکن شدند و بعدها همین گروه به سوی مغرب پیش آمدند و به شعب و قبایل متعدد تقسیم شدند. (۳)

پادشاهان هخامنشی، بیشتر این سرزمینها و اقوامی را که در آن جا زندگی می‌کردند، زیر فرمان درآوردند و در شش کتیبه زمان داریوش بزرگ از جمله «کتیبه بیستون» - که در آغاز سال ۵۲۰ ق.م. به فرمان داریوش به صخره‌ای از کوه بیستون کنده شده است - از ۲۳ ایالت از جمله ایالت ماکایا یا بلوچستان که جزء قلمرو پادشاهی داریوش بودند، نام برده شده است. (۴)

بدون شك «قوم بلوچ» از همین اقوام آریایی جدا شده و پس از گذشتن از مناطق شمالی به جنوب

آمده‌اند؛ نزدیکی و قرابت زبان بلوچی به زبان باستانی «اقوام مدی»، مؤید این تصویر است. نژاد شناسان، بلوچ‌ها را چنین توصیف کرده‌اند: «بلند قد، بینی بلند و برجسته، موپریش سیاه، چشم سیاه یا کبود، پوست گندم‌گون».

با این توصیف و با توجه به بررسی و اندازه‌گیریهای انجام شده توسط دانشمندان نژادشناس از طول بدن همه طوایف و قبایل (در حال ایستاده و نشسته) من جمله قوم بلوچ، آشکار شده است که مشخصات نژادی بلوچ‌ها و آریاییها کاملاً شبیه و یکسان است و قوم بلوچ، ایرانی نژاد و همانند: کرد، تاجیک و سیستانی شعبه‌ای از نژاد آریایی هستند. (۵)

بیشتر پژوهشگران ایرانی و خارجی معتقدند که نژاد ایرانی خاصه نژاد بلوچ، از زیباترین نژادهاست و علی‌رغم قرب جوار با کشورهای پاکستان و هندوستان، از ساکنان آن مرز و بوم متمایز هستند و خطوط اصلی سیمای نجیب قدیم خود را حفظ کرده‌اند. (۶)

اوژن اوین فرانسوی می‌گوید: «در سلسله جبال غربی و جنوبی، کردها، لرها و بلوچ‌ها نمونه‌هایی از نژاد خالص ایرانی‌اند که کاملاً خالص و دست نخورده مانده‌اند.» (۷)

برتن^۱ انگلیسی می‌نویسد: «بلوچ هیچ شباهتی به فرزندان اسماعیل ندارد؛ چشمانش درشت و سیاه، مانند چشمان پارسی است و بسان دیدگان عرب، ریز، ناآرام و آتشین نیست. بالایش بلند، خوش اندام و ایرانی‌وار، ریشش انبوه و بلند است که خود نشانه‌ای از تندرستی اوست.»

پرفسور کین^۲ بلوچ‌ها را از نژاد تاجیک دشتی می‌داند. کلنل دیمز^۳ مسأله را از طریق علمی بررسی می‌کند و جمجمه بلوچ را از نوع پهن سران^۴ ایرانی می‌داند و می‌نویسد که جمجمه عرب و هندی از نوع دراز سران^۵ است. (۸) او می‌گوید که اگر خصوصیات مغزی و جسمی بلوچ را در نظر بگیریم، باید او را ایرانی نژاد و مانند تاجیکان و دیگر مردمان فلات ایران بدانیم.» (۹)

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که قوم بلوچ از روزگاران کهن در این سرزمین ساکن بوده‌اند و قدمت آنان به تاریخ مدون ایران می‌رسد. بنابراین باید قبول کرد که قوم بلوچ، آریایی نژاد و به بیان دیگر ایرانی نژاد هستند.

II - زبان مردم بلوچ

مهمترین گویش جنوب شرقی ایران، گویش بلوچی است که آن را از جهت هیأت قدیمی بسیاری از لغات باید از لهجه‌های مهم ایرانی شمرد. گویش بلوچی با زبان و تلفظ پهلوی اشکانی و پهلوی اوایل ساسانی نزدیک است. (۱۰)؛ زیرا که بر اثر سختی رفت و آمد در تمام قرون گذشته و عدم آمیختگی با دیگر

1- Sir. ričard. burton

2- Prof Keane

3- Coldamez

4- Bračycephale

5- Doličcephale

گوشها، صورت اصلی کلمات و لغات اصیل را نگاه داشته است؛ مثلاً در گویش بلوچی واژهٔ روچ^۶ که در فارسی قدیم به صورتِ روز^۷ و در فارسی امروز روز^۸ تلفظ می‌شود، نسبت به رُوچه^۹ در متون باستان فقط اندکی تغییر یافته است و نیز در گویش بلوچی واژهٔ بندک^{۱۰} به معنی «الزامی»، با واژهٔ بندکه^{۱۱} به معنی «بنده» و «نوک» در پارسی باستان، مشابه است؛ اصطلاحی متداول که در ایران باستان برای بردگان به کار می‌رفته است. (۱۱) همچنین در گویش بلوچی واژهٔ کپته^{۱۲} به معنی «افتاده» در پارسی میانه به صورت کلمهٔ مستعار کفت^{۱۳} شناخته شده است؛ ولی در فارسی جدید مستعمل نیست. این واژه‌ها، نشان می‌دهد که گویش بلوچی تا چه حد در مقابل تغییرات صوتی مقاومت کرده است. (۱۲)

مرحوم پورد اود می‌نویسد: «فعل «مَتت» خود، جداگانه در اوستا بسیار آمده است [که] اگر در لهجه‌های گوناگون ایران تحقیقی شود، خواهد آشکار شد که از همین بنیاد، لغاتی در لهجات به جا مانده [است]، چنان که در لهجهٔ بلوچ [واژهٔ «مِتگ» به معنی خانه است.].» [۱۳]

همان طور که قبلاً بیان شد، قوم بلوچ و کوچ اصلاً از شمال ایران به جنوب مهاجرت کرده‌اند و در سرزمینهایی که امروز بلوچستان نامیده می‌شود اقامت گزیده‌اند؛ به همین سبب زبان و گویش قدیم بلوچی علاوه بر بلوچستان در برخی از نواحی ترکمنستان شوروی و همچنین گویش براهویی که از شعب دراویدی است، در میان اقوام بلوچ رایج است.

زبان بلوچی از نظر زبان‌شناسی و شناختن ریشه بسیاری از واژه‌ها و سابقه برخی اصطلاحات رایج در زبان فارسی از منابع مهم است و به دو شعبه زیر تقسیم شده است:

الف - بلوچی شمالی (سرحدی)

ب - بلوچی جنوبی (مکرانی یا مکوران)

گویش بلوچی شمالی، شامل نواحی: زاهدان، خاش و سیستان است و گویش بلوچی جنوبی شامل: ایرانشهر، سراوان، چابهار است که از نظر تلفظ بیشتر لغات با یکدیگر متفاوتند، اما هر دو گویش برای هر دو طرف قابل تشخیص است. برای نمونه چند واژه بلوچی و مرادف فارسی آن بدین شرح می‌باشد.

6- Roč

8- Ruz

10- Bandag

12- Kaptā

7- Rōz

9- Rauča

11- Bandaka

13- Kaft

معادل فارسی	گوش بلوچی	معادل فارسی	گوش بلوچی
فردا	باند ^{۲۰}	رفتن	روك ^{۱۴}
كفش	كُشك ^{۲۱}	نشستن	نندك ^{۱۵}
اسب	اپس ^{۲۲}	رسیدن	رسك ^{۱۶}
میش کوهی	گد ^{۲۳}	افتادن	كپك ^{۱۷}
پدر	پس ^{۲۴}	داشتن	زانك ^{۱۸}
مادر	مس ^{۲۵}	سخن گفتن	گوشك ^{۱۹}
بچه	زهك ^{۲۶}		

با وجودی که لهجه‌های مختلف بلوچی از زبان واحدی سرچشمه گرفته‌اند، ولی وسعت خاك و عدم ارتباط ساکنان قسمت‌های پراکنده با یکدیگر، موجب شده است که گوش نقطه‌ای با نقطه دیگر متفاوت شود. چند نمونه برای مقایسه اختلاف لهجه شهرستانهای بلوچستان در زیر آمده است: (۱۴)

فارسى	زاهدانى	سراوانى	ايرانشهرى	چابهارى
تشنه	تناك: tonāk	تژنه: težna	تنه: tena	تينك: tinak
خرما	حرماك: hormāg	حرما: hormā	حرما: hormā	ناء: nāa
گرسنه	گشنگ: gošnag	گژنه: kožna	تنه: tona	شديك: šadik
این طور	همرك: hamrak	چش: čše	هنچو: hanču	انچو: enču
نان	نان: nān	نان: nān	هرنان: harnān	نِگن: negan

14- Ravak

16- Rasak

18- Zānak

20- Bāndā

22- Aps

24- Pas

26- Zehak

15- Nandak

17- Kapak

19- Gušak

21- Košak

23- Gad

25- Mas

III - دین مردم بلوچستان

الف - دین اسلام

مردم بلوچستان، پیرو دین اسلام و مذهب سنی حنفی هستند؛ ولی آثار مذاهب قدیمی تر هم در میان پاره‌ای از ایلات بلوچ هنوز مشاهده می‌شود. (۱۵) معدودی شیعه مذهب نیز میان آنان یافت می‌شود و با این که از پیروان سنت و جماعت هستند، به مذهب شیعه نیز تمایل دارند و به سومین پیشوای شیعیان، حضرت حسین بن علی (ع) توجه خاصی دارند و ایام عاشورا را نیز محترم می‌شمارند. بلوچها به اماکن متبرکه و قبور اولیاء الله نیز احترام می‌گذارند و برای زیارت به آن جا می‌روند. (۱۶) در «جنگ نامه» قاضی نورمحمد گنج آبوی، در بارهٔ علاقه فوق العادهٔ بلوچها به اسلام و ایثار و از خود گذشتگی و شجاعت آنان آمده است:

«برآمد به زین، خان عادل بلوچ	روان شد به میدان هیجا به فوج
بلوچان همه همچو شیر گرین	بگفتند هان جنگ دین جنگ دین
که گر کشته گردیم جنت رویم	و گر زنده مانیم غازی شویم
به این عزم بر شاه داور زمان	فدا کرده بودند از اخلاص جان (۱۷)

بلوچها، به اشعار مذهبی مخصوصاً اشعار میرانیس، شاعر مرثیه سرا، علاقهٔ زیادی دارند. شاعران بلوچ مقام روحانی ندارند و در اشعار خود بیشتر به توصیف آسمان، بهشت و دوزخ می‌پردازند. (۱۸)

ب - سایر فرق مذهبی

۱) کیش ذکری: در ناحیه سرباز، فرقه‌ای به نام ذکریها وجود دارد که عقیدهٔ مخصوص به خود دارند و دارای کتاب آسمانی - که در واقع نسخه‌ای تحریف شده از قرآن است - می‌باشند و بر این باورند که این کتاب به طرز معجزه آسایی برایشان نازل شده است. در نماز و دعاهای خود نام حضرت محمد (ص) را حذف کرده‌اند و فقط قیام مهدی (ع) را ذکر می‌کنند و اظهار می‌دارند که او از کوه مراد در «تربت کبچ» که در بلوچستان قرار دارد و آن جا کانون فرقهٔ ذکری و مراسم مذهبی آنان است، ظهور خواهد کرد. (۱۹) در زیر بطور مختصر سابقه و نحوه پیدایش این کیش شرح داده می‌شود:

شخصی به نام سیدعثمان در آغاز قرن نهم هجری قمری از سمرقند به شهر جونپور در هندوستان مهاجرت کرد. وی دارای پسری به نام عبدالله بود. عبدالله با دختری به نام «بی بی آمنه» ازدواج کرد. سید عبدالله و آمنه دارای پسری شدند که نام او را «محمد» نهادند.

سید محمد، در هفت سالگی قرآن را از بر کرد و در سن دوازده سالگی علوم دینی را فرا گرفت و سپس به وعظ و سخنرانیهای مذهبی پرداخت؛ وی در پنجاه سالگی به مکه رفت و در آن جا، پس از انجام اعمال حج، خود را «مهدی موعود» خواند. در بازگشت به هندوستان گروهی به او گرویدند و عده‌ای نیز با او دشمن شدند. سرانجام دشمنانش که بیشتر از روحانیون بودند، او را از شهر اخراج نمودند؛ ولی او به مدت

نه سال از شهری به شهر دیگر می‌رفت و عده زیادی از مردم را پیرو کیش خود کرد؛ حتی تعدادی از فرمانروایان و حکام هندی و شاه‌بیگ ارغون‌قندهار و میرزنون‌فراه را هم به پیروی از خود در آورد. سیدمحمد در سن ۶۳ سالگی در سال ۹۱۰ هـ.ق. / ۱۵۰۶ م. در شهر فراه در جلگه هیرمند درگذشت. (۲۰) از آن جا که نام و سن سیدمحمد و همچنین نام پدر و مادر او با نام و سن حضرت پیغمبر (ص) و نامهای پدر و مادر حضرت محمد (ص) همانند و برابر است، و اهل سنت و جماعت نیز چشم به راه مردی بودند که سید و نامش محمد و نام پدرش عبدالله باشد، از این رو دعوی سیدمحمد جونیوری ظاهراً مقبول می‌افتد و مردم بسیاری پیرو او می‌شوند.

پیروان او که «مهدوی» خوانده می‌شدند، در آغاز کارشان دین داری و روحانیت بود؛ ولی در سال ۱۵۷۸ م. دست به سیاست زدند و به سرکردگی شخصی به نام جمال خان در دکن با شیعیان در افتادند و یکی از سلطنت نشینهای بهمنی را تصاحب کردند؛ ولی پس از دو سال حکومت شکست خوردند و شاهان بهمنی مهدویان را از سرزمین دکن بیرون راندند.

مهدویها، سیدمحمد را با نامهای: امامنا، خلیفه الله، مراد الله، موعود الزمان و... یاد می‌کنند. اصولی که سیدمحمد به پیروان خود توصیه و تبلیغ می‌نمود، عبارتند از: ترك دنیا، صحبت با صادقان، عزلت از خلق، توکل علی الله، طلب دیدار حق، عشر (۱۰ در آمد)، ذکر کثیر و هجرت.

پیروان سیدمحمد در جلگه «هیرمند» و در نواحی شرق ایران همچنان وجود دارند و امروز بازماندگان آنان را در بلوچستان به نامهای ذکری ۲۷ و «داعی» می‌خوانند. بیشتر ذکریان در مکران و عده‌ای نیز در «لس بیلا» و «کراچی» پاکستان زندگی می‌کنند. (۲۱)

کیش ذکری را ابوسعید، نخستین فرمانروای بلیده‌ای مکران، از دشت هیرمند آورد و تا توانست آن را گسترش داد؛ ولی ملامراد گچکی، سردودمان «گچکیان» فرمانروایی را از بلیدیان گرفت و به راهنمایی و ارشاد ذکریان پرداخت، او کوه مراد، درخت کهور و چاه مقدس را در تربت (مکران و پاکستان) از مهمترین زیارتگاهها ساخت.

میر نصیرخان اول، خان کلات، پس از جنگ سختی با ذکریان، تربت را به خاک و خون کشید و حتی گورهای بزرگان ذکریان را گشود و استخوانهای آنان را با پهن اسب سوزاند؛ ولی آنان به عقیده خود همچنان استوار ماندند.

آقای علی اکبر جعفری می‌نویسد: «درباره کیش ذکری دانسته‌های ما بسیار کم است و از آن رو که بیشتر آنچه ما می‌دانیم، از گفته‌ها و نوشته‌های دشمنان این کیش به ما رسیده است، دروغ و ازرستی بدور است.» ذکریان در روزهایی بخصوص مراسم کشتی ۲۸ که ساعتها بدرازا می‌کشد - انجام می‌دهند. ذکرها که ده تا بیست سطر است با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سُبْحَانَ لَا يُرْجُوا، حَسْبِيَ رَبِّي وَجَلَّ اللَّهُ جَلَّ اللَّهُ»، آغاز می‌شوند.

مبلغان «فرقه اسماعیلیه» در زمان سلطان محمد آقاخان سوم (محلانی) چندین خانوار ذکری را به

کیش خود در آوردند و فرزندان‌شان با مساعدت جماعت اسماعیلیه پزشک، آموزگار و بازرگان شدند.
(۲۲)

۲) **فرقه سیک (سیخ):** گروهی از بازرگانان هندوستانی که بیشتر آنان از قوم سیک می‌باشند، در شهر زاهدان و سایر نقاط ایران سکونت دارند. سیکها پیروان «بابانانک» هستند. (۲۳)
نانک در سال ۱۴۶۹ م. / ۸۴۸ ش. در شهرکی به نام تالواندی^{۲۹} در نزدیکی لاهور چشم به جهان گشود و در سال ۱۵۳۸ م. / ۹۱۷ ش.، وفات یافت. (۲۴)

اسدالله فاضل مازندرانی در کتاب «رهبران رهروان» می‌نویسد: «نانک سیاح بود - و [این واژه] در لغت (زبان) «سانسکریت» به معنای «شفای درد» یا «هستی صرف» است که به «بابانانک» معروف شد و برای احترام وی را «گرونانک دیوجی» می‌خوانند. پدر وی پتواری از اعضای دولت لودی بود. [وی] در ۱۵۰۰ م. شروع به «دعوت» نمود. علمای هند به مخالفت [با] وی برخاستند [که در نتیجه] از شهر مسکونی خود «سلطانپور» مهاجرت نمود.» (۲۵)

مذهب سیک از «یشونیزم» ریشه گرفته و از ارشادات کبیر و فلسفه «بابا شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر»، ملهم شده است. فرید بر این باور بود که خداوند در اعماق قلب مردم جای دارد و در مناجاتهای خود چنین می‌گفت: «ای فرید چرا در تلاش و جستجوی خدای خود از بیشه [ای] به بیشه [ای دیگر] می‌گردی و شاخهای خاردار درختان را می‌شکنی؟ خدای تو در بیشه زندگی نمی‌کند؛ بلکه در قلب خود تو می‌باشد.» (۲۶)

ارشادات فرید در گرو نانک مؤثر افتاد؛ زیرا وی، هم معتقد به وحدت خالق و مخلوق بود و هم بر این باور استوار اعتقاد داشت که هر کس خدا را در همه چیز و همه چیز را در خدا ببیند، نه خدا از او جدا می‌شود و نه او از خدا؛ یعنی خدا که ذات همه موجودات است در همه موجودات دیده می‌شود.

قصد گرو نانک در آغاز این بود که تحولی در کیش «هندوئیزم» به وجود آورد و خرافات و بت پرستی و سیستم طبقاتی را از میان بردارد و برای نیل به این هدف تبلیغ کیش خود را نخست با ملایمت شروع کرد و فقط در میان پیروانش عقاید خود را بیان می‌نمود و بعد که عقاید او نشر پیدا کرد، به این فکر افتاد که میان هندوئیزم و اسلام، مبانی مشترکی پیدا کند و جهان بینی این دو آیین را با هم تلفیق نماید. البته در این هنگام بیشتر، مقاصد سیاسی دنبال می‌شد تا مذهبی؛ زیرا در آن زمان میان سیکها و مسلمانان به علت فشار و مظالم سرداران و مالکان سیک نسبت به کشاورزان مسلمان، در ایالت پنجاب اختلاف شدیدی روی داده بود. بنابراین می‌توان گفت که قصد گرونانک از نزدیک کردن سیکها و مسلمانان، ایجاد آرامشی در پنجاب بود و نیز از طرفی چنانچه تهاجماتی از سوی افغانستان صورت گرفت، مسلمانان پنجاب با مهاجمان افغانی جبهه مشترکی علیه سیکها تشکیل ندهند.

«سیکیزم» در پنجاب به صورت یک جامعه مهم در آمد، حتی در زمان حکمرانی «رانجیت سنگه» (۱۸۳۹ - ۱۷۹۹ م.) یک سلطنت مقتدری را تشکیل دادند که دامنه وسعت و نفوذ آن تا پیرامون دهلی می‌رسید.



ਗੁਰੂ ਵਾਰੇ ਸੀਕਹਾ, ਅਜਰਾਯ ਮਰਾਸਮ ਨਮਾਜ

سیکها در سال ۱۸۴۶ م. در مقابل انگلیسیها که نفوذ خودشان را به شمال هند توسعه می دادند، بشدت پافشاری کردند؛ ولی سرانجام در برابر آنان از پای درآمدند و در جنگها متواری شدند و مدتی بعد نیز با آنان صلح نمودند. (۲۷)

در مذهب سیکها، تراشیدن موی بدن حرام است و همه موهای بدن خود را نیز همانند موهای ریشهایشان یا گره می زنند یا می بافند. (۲۸)

سیکها، عمامه بر سر می گذارند و دستبندی که به سبک خاصی ساخته شده به دست دارند و خنجری نیز با خود حمل می کنند.

آنان، مردمانی نیرومند، شجاع، جنگجو، زحمت کش و نسبت به سایر طوایف هند در کسب علم و دانش کوشاتر هستند و بیشتر کارهای صنعتی در هند در دست آنان است.

واژه سینگ به معنی شیر است که آنان با اجرای مراسمی به اسم خود اطلاق می کنند. جان ناس می نویسد: «لقب سینگ را که برگرو گویند سینگ^{۲۰}، دهمین پیشوای سیکها، نهاده اند به معنای شیر است؛ وی با جرأت و صلابت پیروان قوم خود را به جنگ آوری و رزمجویی برانگیخت و به اتباع خود نیز همین لقب را اعطا کرد.» (۲۹)

عبدالحسین مسعود انصاری، سفیر اسبق ایران در هند، تعداد نفوس سیکها را در سال ۱۳۵۴ ش. ۱۹۷۵ م. بیش از شش میلیون نفر تخمین زده است. (۳۰)

سیکها، در شهر زاهدان معبد زیبایی ساخته اند و هر روز صبح برای انجام عبادت به آن جا می روند و هر کس به نسبت وضع مالی خود مبلغی در صندوق معبد می ریزد، وجوه جمع آوری شده در امور خیریه مصرف می شود. سیکهای زاهدان برای آموزش اطفال خود یک باب مدرسه دایر کرده اند و پسر و دختر با هم به تحصیل اشتغال می ورزند.

ج - زیارتگاهها

۱) مقبره هنگلاج: مقبره هنگلاج که از دوران پیش از اسلام است، در مکران شرقی و نزدیک دریای عمان واقع شده است و مورد احترام مسلمانان حتی هندوهای آن حدود است.

۲) مقبره سخی سرور: این مقبره، یکی از زیارتگاههای معروف بلوچستان است که در دامنه سلسله جبال سلیمان نزدیک دیره غازی خان قرار گرفته است.

۳) لال شهباز یا جیوه لال: این زیارتگاه در حدود سند (واقع در پاکستان) قرار دارد و بی نهایت مورد احترام بلوچهاست.

۴) زیارتگاه سخی سلطان: این مزار در تپه های موسوم به «بگ»، نزدیک ایستگاه راه آهن بلوچستان قرار دارد.

۵) زیارتگاه ملك سياه: مقبره ملك سياه، در ۴۶ کیلومتری شمال شهر زاهدان میان راه بلوچستان و خراسان است و کوه ملك سياه منسوب به آن می باشد. نزدیک آن در دره ای يك قطعه سنگ وجود دارد که بلوچ ها معتقدند که آن سنگ مردی بوده است که به نفرین ملك سياه به این صورت درآمده است و به همین مناسبت، در هنگام قربانی و نذر و نیاز به آن سنگ، تیراندازی می کنند. (۳۱)

علاوه بر زیارتگاههای فوق، اماکن متبرکه دیگری نیز وجود دارد که مورد احترام بلوچ ها می باشند، ضمن توصیف مشایخ و مراجع تقلید در فصل مربوط به بزرگان بلوچستان به آنها نیز اشاره شده است.

پی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱ - حسن پیرنیا، ایران باستان، دنیای کتاب، ج ۱، تهران ۱۳۶۲، ص ۹.
- ۲ - غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی در ایران، وزارت علوم و آموزش عالی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱.
- ۳ - اسدالله بیژن، سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، ابن سینا، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۲.
- ۴ - حسینقلی ستوده، قلمرو شاهنشاهی هخامنشی، بررسیهای تاریخی شماره مخصوص، ستاد ارتش، مهر ۱۳۵۰، ص ۹۵-۹۶.
- ۵ - کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۹۸.
- ۶ - همان مأخذ، ص ۷۴.
- ۷ - اوژن اوین، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۹۶.
- ۸ - مجله سخن سال ۱۴، ص ۷۷۸ به نقل از بلوچستان و بهالپور، نژاد بلوچ، ص ۲.
- ۹ - همان مأخذ، ص ۵۴.
- ۱۰ - ذبیح‌الله صفا، سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۵، ص ۴۱.
- ۱۱ - اشکانیان، ص ۶۸.
- ۱۲ - لوی، میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۱۵.
- ۱۳ - ابراهیم پورداود، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ص ۴.
- ۱۴ - ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضایی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.
- ۱۵ - کمیسیون ملی یونسکو در ایران، همان کتاب، ص ۷۴.
- ۱۶ - مجله یادگار، سال ۳، ش ۶/۷، ص ۳۵ - ۳۶.
- ۱۷ - انعام الحق کوثر، شعر فارسی در بلوچستان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، پاکستان، ۱۳۵۴، ص ۱۹.
- ۱۸ - هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸، دفتر سوم، ص ۱۰۰۰.
- ۱۹ - لرد کرزن، ایران و قضیه ایران جلد دوم، ترجمه وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۱۶.
- ۲۰ - مجله سخن سال ۱۴، ص ۸۷۵.
- ۲۱ - همان مأخذ، ص ۸۷۶.
- ۲۲ - همان مأخذ، ص ۸۷۷.
- ۲۳ - ذبیح‌الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۴۱.
- ۲۴ - جان ناس، تاریخ جامع ادیان، از آغاز تا امروز، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات پیروز، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.
- ۲۵ - نورالدین چهاردهی، شناخت سیکها انتشارات میر (گوتنبرگ)، تهران زمستان ۱۳۶۳، ص ۲۷.
- ۲۶ - عبدالحسین مسعودانصاری، زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی جهان، ابن سینا، تهران ۱۳۵۳، ج ۶، ص ۶۳ - ۶۴.
- ۲۷ - عبدالحسین مسعودانصاری، همان کتاب، ص ۶۴ - ۶۵.
- ۲۷ - عبدالحسین مسعودانصاری، همان کتاب، ص ۶۴ - ۶۵.
- ۲۸ - کمال‌الدین غراب، بلوچستان یادگار مطرود قرون، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۴، ص ۸۳.
- ۲۹ - جان ناس، همان کتاب، ص ۲۱۴.

- ۳۰ - عبدالحسین مسعودانصاری، همان کتاب، ص ۶۵.
- ۳۱ - مجله یادگار سال ۳، ش ۶/۷، ص ۳۶-۳۷.

فصل دوم

ویژگیهای قومی مردم بلوچستان

I - اخلاق و عادات

بلوچ، انسانی آزاده، میهمان نواز، راستگوی، ناموس پرست، دلیر، سخت کوش و جنگجوست. مردم بلوچستان به تأثیر شرایط خاص محیط خویش، پردوام و بردبار هستند و با حداقل امکانات زندگی می کنند. تحمل آنان در برابر مشکلات و سختیها، شاید در هیچ يك از طوایف دیگر ایران وجود نداشته باشد. اینان، در دوستی ثابت قدم و وفادارند؛ ولی در دشمنی سرسخت و انتقام جو هستند.

مردان بلوچ به ازدواجهای مکرر علاقمندند و اغلب دیده شده که مردی سه تا چهار زن اختیار نموده است؛ با این حال نسبت به زندگی و همسر و فرزندان خود علاقه زیادی دارند. آنان طلاق دادن را از امور زشت می دانند و بندرت همسران خود را رها می کنند.

بلوچ ها، معمولاً به کشیدن قلیان (چلیم^۱) و استعمال ناس (۱) علاقه دارند و از مشروبات الکلی و مواد مخدر گریزانند. بلوچ، در جمازسواری، تیراندازی، شکار کردن، کوه گردی، صحرا نوردی و پیاده روی بی نظیر است. (۲)

بلوچ ها، برای اسلحه و مرکب سواری خود، اهمیتی بسزا قایلند و از این رهگذر در نگاهداری و مراقبت از آنها سخت کوشند. از قیود زاید و تعارفات اضافی برکنارند و سادگی و بی آلاچی در پندار، کردار و گفتار آنان هویدا است؛ به قول و قرار خود اهمیت می دهند.

مردم بلوچستان سخت پایبند اعتقادات مذهبی و دینی خویشند. نماز خود را بموقع به جای می آورند. و همچنین در سخت ترین شرایط روزه می گیرند و شکستن روزه را گناهی بزرگ می شمارند. برای شرکت در نماز جمعه از فرسنگها راه در محلی به نام عیدگاه که مرکز جمعیت آنان است، حضور به هم می رسانند. (۳)

II - اعیاد و جشنها

قوم بلوچ به همان نسبت که به مراسم مذهبی توجه دارند از بسیاری از مراسم ملی بی خبرند و اعیاد آنان منحصر به اعیاد مذهبی است. با این حال اخیراً بر اثر تماس با مردم نقاط دیگر فقط در مناطق شهری هر سال هنگام فرا رسیدن عید نوروز شادی می کنند و طلعه سال جدید را گرامی می دارند. در میان اعیاد مذهبی، بیشتر از همه برای دو عید فطر و قربان اهمیت قابل هستند و با توجه به معتقدات مذهبی خویش، تشریفات ویژه‌ای برای این دو عید مقرر می دارند. (۴)

III - برخی از باورهای مردم بلوچستان

در بلوچستان، چشمه‌های آبی وجود دارد که مردم معتقدند که به وسیله آنها می توان فرد گناهکار و بی گناه را از هم تشخیص داد. در برخی از طوایف بلوچ به رسم باستان با شعله‌های آتش، گناهکاری و بی گناهی متهمی رامشخص می کنند. بدین ترتیب که متهم باید دست خود را در آتش فرو ببرد، اگر دستش سوخت مجرم است و اگر آتش بر او کارگر نشد، بی گناه است. (۵)

این باور در میان رومیان نیز معمول بوده است؛ ویل دورانت می نویسد: «کلیسای کاتولیک رومی در تقلیل برده‌داری و کاستن از خصوصتهای خاندانی و کشمکشهای ملی، و برقراری صلح و آشتی، و ترویج قضاوت در محاکم ثابت به جای داوری با ور^۲ و جنگ تن به تن، بسیار کوشید و از شدت مجازاتهایی که در قوانین رومیها و بربرها پیش بینی شده بود کم کرد، و دامنه تشکیلات خیرات و مبرات را گسترش داد.»

واژه «ور» (آزمایش) که ویل دورانت از آن نام برده است، عبارت از يك قضا و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم از جمله بلوچها و اقوام دیگر معمول بوده است. وردگونه بوده است: «ور گرم» و «ور سرد».

«از انواع ور سرد یا آزمایش با چیزهای سرد، یکی این بود که دو طرف دعوا در آبی فرو روند. نفس هر يك زودتر تنگ می شد و سر از آب برمی آورد، گناهکار تشخیص داده می شد. از انواع ور گرم، گذشتن از آتش سوزان بود که اگر کسی از آتش می گذشت و آسیبی بدو نمی رسید، بی گناه تشخیص داده می شد. داستان گذشتن سیاوش از آتش برای اثبات بی گناهی خویش و تندرست بیرون آمدنش از آن، معروف است.» (۶)

همی گفت با داور بی نیاز:	«سیاوش چو آمد به آتش فراز
رها کن تنم را ز بند پدر	مرا ده از این کوه آتش گذر
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت	چو از کوه آتش به هامون گذشت
همه دشت پیشش دم ریختند	سواران لشکر برانگیختند



زن بلوچ عکس از هدیه عسکرزاده

یکی شادمانی شد اندر جهان میان کهان و میان مهان
 همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر» (۷)
 بعضی از عشایر و روستانشینان نقاط مختلف بلوچستان به خروس به دیده تقدس می نگرند و از گوشت
 آن نمی خورند. (۸)

IV - ضرب المثل

برخی ضرب المثلها که در گویش بلوچی جنوبی (مکرانی) رواج دارد به شرح زیر است:

- مردپه نام مریت، نامردپه نان^۳؛ یعنی «جوانمرد برای نام خود می میرد و ناجوانمرد برای نان.»
- شال آپوش، شآنه شמוש^{۴،۵}؛ یعنی کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن.»
- جوهر بلوچ آغیرتینت^۶ به (گویش سراوانی)؛ یعنی «اصل بلوچ، غیرت و همت است.»
- کورچلین همراهان قلاتی بهرمبند^۷ (به گویش ایرانشهر و چابهار)؛ یعنی «با دوستان بی عقل و بد، قلعه فخر درست مکن!»
- دروگ په مردآ عیینت^۸؛ یعنی «دروغ برای مرد عیب است.»
- مردآ سر برروت و قول مروت^۹؛ یعنی «سر انسان برود، قولش نرود.» (۹)
- مردی سر روت گولیه نروت^{۱۰} (گویش سراوانی)؛ یعنی «سر انسان مرد، برود و قولش نرود.»

V - کتاب خوانی در مجالس

در مجالس و شب نشینها، کتابهایی همانند «بوستان» و «گلستان» سعیدی، «پند نامه» شیخ عطار، «یک منظومه به فارسی» شامل پنج کتاب کریم، «رساله قاضی قطب»، «نام حق» و «محمود نامه» خوانده می شود.

از کتابهای قصه و افسانه: «ورقه^{۱۱} و گلشاه بهرام و گلندام»، «نجمای شیرازی»، «امیر حمزه»، «خرم و زیبا»، «چهار درویش»، «حاتم نامه»، «یوسف و زلیخا»، «لیلی و مجنون» و مجموعه دیگری به نام ده کتاب

3- Mard panāmmērit nāmard pa nān.

4- Sālā puš šālā našamuš

۵. این مثل در چابهار مصطلح است.

6- Ĵuhar balučā qīratent

7- Kurčlin hamrāhān qalātypahr maband

8- Druy pa mardāqeybent

9- Mardā sarybrut - o - qul marut

10- Mardiyasata rut goli narut

11- Varqa

است که شامل: «کریما» که گویا مطلع کتاب چنین است:
«کریما ببخشای بر حال ما که هستیم اسیر کمند هوا»
«نام حق»، «خالق باری»، «لغات السعید»، «نصاب المصیبان»، «ابونصر مامقیمان» که مطلعش این است:

«ما مقیمان کوی دلداریم رخ به دنیا و دین نمی آریم»
«آمدن نامه»، «دستورالصیبان»، «محمود نامه»، بندرت «شاهنامه» فردوسی و «مثنوی» برای بزرگان خوانده می شده است. بدیهی است این وضع تا حدود پنجاه سال پیش معمول بوده است.

VI - داستانها

بلوچها، در شبهای طولانی زمستان که دور هم جمع می شوند، يك نفر از آنان که قصه (به گویش محلی کیسه^{۱۲}) می داند، شروع به سخن گفتن می کند و هنگامی که داستان به جاهای حساس می رسد، یکی از مستمعان به منظور تشویق و هیجان گوینده می گوید: «هی والله» - که همان ای والله است - قصه گو هم در پاسخ می گوید: «هی والله، بنده الله، ...».

گاهی داستان چنان طولانی می شود که پس از چندین شب به پایان می رسد. داستانهای طولانی در شب زنده داری بر بالین زانو نقل می شود. (۱۰)

VII - زناشویی

مراسم زناشویی (جنی مردی^{۱۳})، در تمام بلوچستان یکسان است؛ اما در جزئیات، تفاوتی میان مردم زاهدان، ایرانشهر، چابهار و سایر شهرهای آن سرزمین وجود دارد.
در بلوچستان، جوانان خیلی زود (۱۵ تا ۱۸ سالگی) ازدواج می کنند. بیشتر ازدواجها بدون توافق پسر و دختر با یکدیگر، و بدون تصمیم قبلی آنان صورت می گیرد.

الف - خواستگاری:

خواستگاری (کاسدی^{۱۴}) و به گویش زاهدانی (سانگ بندی^{۱۵})، بدین ترتیب است که سرپرست پسر،

12- Kesa

13- Jani - mardi

14- Kāsdi

15- Sāngbandy

جهت خواستگاری به منزل پدر دختر می‌رود و پس از ساعتی - که می‌نشینند و چای می‌نوشد و قلیان می‌کشد - سر صحبت را باز می‌کند و موضوع را با پدر و مادر دختر در میان می‌گذارد و پدر دختر برای پاسخی متناسب، چند روز مهلت می‌خواهد.

خواستگاری، ممکن است میان روستایی با روستایی دیگر یا از يك شهر با شهری دیگر صورت پذیرد. مادر دختر موضوع را با دختر خود در میان می‌گذارد؛ این مذاکره به معنی دادن حق انتخاب به دختر نیست، بلکه فقط به او اطلاع می‌دهد و تصمیم نهایی پس از مشورت اعضای خانواده دختر اتخاذ می‌شود.

ب - مهریه

چنانچه کار به توافق انجامید، پس دو خانواده برای تعیین مهریه لب^{۱۶}، (به گویش سراوانی و زاهدانی) و غیره وارد مذاکره می‌شوند، مبلغ پولی که به عنوان نقدینه و مهریه تعیین می‌شود، در میان طوایف و قبایل مختلف بلوچ متفاوت است.

خانواده پسر بابت مهریه باید مبلغی حدود هزار تا دو هزار تومان به صورت نقد بپردازد و معادل همین مقدار نیز متعهد شود، علاوه بر آن باید تعهد نماید که حدود ۳۰ تا ۴۰ اشرفی (مسکوک طلا) به عروس بدهد که نصف آن خریداری و نصف دیگر همراه مهریه به صورت قرض در تعهد داماد باقی می‌ماند.

مهریه ممکن است به صورتهای دیگر نیز تعیین شود، مثلاً در «مهرنامه» قید می‌شود؛ چهل مثقال طلا یا پنجاه بوته نخل یا پنجاه من گندم یا زمین که در هنگام طلاق، مرد بایستی آنها را به زن تحویل دهد. در شمال بلوچستان به جای مهریه و نقدینه، شیربها یا «لب» و در ایرانشهر «وش داد^{۱۷}» می‌گویند.

ج - شیرینی خوران

علاوه بر موارد پیشین، سرپرست دو خانواده باید بر سر لباس و سایر لوازم عروسی نیز توافق نمایند. از این رو مجلسی ترتیب می‌دهند که در آن با شیر، چای، خرما و حلواي بلوچی از دعوت شدگان پذیرایی می‌شود و آن را سانگ^{۱۸} شیرینی خوران می‌نامند. در این مراسم لباسها و وسایل مربوط به عروس را به خانواده او تحویل می‌دهند، از آن پس دختر نامزد پسر است.

یکی از پسنديده‌ترین سنتهای مردم بلوچ که در میان مترقی‌ترین اقوام و ملل نظیر این سنت را نمی‌توان یافت، موضوع بچار^{۱۹} (تعاون) است. بچار یا به دیگر سخن کمک و همراهی مادی با جوانی که می‌خواهد ازدواج کند و خانواده‌ای تشکیل دهد.

بچار، شامل حال ثروتمندان و فقیران می‌شود که بزرگان و دانشمندان بلوچ به منظور دستگیری و همراهی با جوانان فقیر و بی‌بضاعت، این رسم مفید را عمومیت داده‌اند تا موجب خجالت جوانان محتاج

16- Labb

17- Vašdād

18- Sāng

19- Bejār

نشود. مبلغ بچار بستگی به میزان دارایی و همت هر فرد دارد و هیچ کس از پرداخت آن معاف نیست. (۱۲)

د - دوران نامزدی

دوران نامزدی به گویش بلوچی جنوبی دُره دشتاری^{۲۰} به گویش بلوچی شمالی و ساروجشتار^{۲۱} نامیده می‌شود. دوران نامزدی معمولاً دو یا سه سال طول می‌کشد، در این مدت پنجاه درصد احتیاجات دختر از قبیل لباس، کفش و غیره را باید خانواده پسر تأمین نماید. از آن جا که بیشتر مردان استطاعت پرداخت هزینه عروسی را ندارند، برای تهیه این وجوه، روستا و شهر خود را ترک می‌کنند و برای کار کردن به «شیخ نشینها» یا نقاط دیگر می‌روند و پس از اندوختن پول کافی با تحفه و سوغات به موطن خود باز می‌گردند و کم‌کم تدارک عروسی را می‌بینند.

در دوران نامزدی، اگر داماد در روستا باشد و برای کار به جای دیگر نرود، ایام عید فطر و قربان، پدر عروس او را به صرف ناهار به خانه خود دعوت می‌کند. داماد در پایان میهمانی و در هنگام خروج از منزل عروس، به نسبت وضع مالی خود مبلغی به عنوان عیدی به خانواده عروس «پیش‌کش» می‌کند.

ه - مراسم خنابندان

این مراسم را به گویش بلوچی شمالی انی بندان^{۲۲} می‌گویند. مراسم اصلی عروسی، در سه شب برگزار می‌گردد که شب اول و دوم به ترتیب راستکی^{۲۳} و دوزکی^{۲۴} نامیده می‌شود. در این دو شب عروس و داماد را در دو محل جداگانه، به نام جُل، نگاهداری می‌کنند، ممکن است که این دو شب تا یک هفته هم طول بکشد؛ این مراسم اکنون نیز معمول است. و در میان بلوچان به جُل^{۲۵} معروف است. لوریها (نوازندگان) در این روزها ترانه شاد نازینک^{۲۶} را - که در وصف عروس است - می‌خوانند و در منزل داماد هم آهنگهایی در ستایش داماد اجرا می‌شود.

نخست پدر داماد، سوغاتی را که داماد برای عروس و نزدیکان او آورده است، به منزل پدر عروس می‌برد؛ سپس مواد مورد احتیاج جهت طبخ غذا، مانند: برنج، حبوبات، چند بُز یا یک رأس گاو یا شتر، روغن، شکر، آرد، چای و غیره را آماده می‌کنند. پارچه عروسی را که داماد آورده است، در لنگی می‌بندند و یکی از زنان خانواده داماد آن را روی سر می‌نهد و با آهنگ ساز و دهل به سوی خانه عروس حرکت می‌کنند، زنان تمام مسیر را تا خانه عروس آوازی می‌خوانند و می‌رقصند (در سراوان چنین آوازهایی وجود دارد، اما امروزه در شهرها منسوخ شده است).

20- doredeštāry

21 — vassārojaštār

22 - ennybandān

23 - rāstoki

24 - dozzoki

25 — Jol

26 — nāzink

خانواده عروس، همه این زنان را به صرف شیر و چای و سپس به ناهار دعوت می کنند و پس از صرف غذا، خیاط می آورند و لباس عروس را می دوزند. پس از آماده شدن لباس عروس، در گوشه اتاقی با پرده سفید، اتاقک کوچکی که به منزله حجله است، به وجود می آورند و عروس را پس از شستشو و غسل دادن، در آن قرار می دهند. عروس به مدت سه روز در این اتاقک می ماند و در این مدت فقط در هنگام شب و دور از چشم دیگران می تواند از آن جا خارج شود و فقط بستگان او حق دارند نزد او بروند.

روز سوم، دعوت شدگان به خانه پدر عروس می آیند و در آخر شب تختی در وسط مجلس قرار می دهند و روی آن را با تشک (نالی^{۲۷})، لحاف (لیپ^{۲۸}) و بالش (بالشت) می پوشانند. سپس داماد را روی آن می خوابانند و در این حالت به دست و پای او حنا می گذارند. در این مراسم داماد باید کاردی را که به گویش بلوچی کارچ^{۲۹} می گویند به کمر خود ببندد. مردانی که در این مراسم حضور دارند، مبلغی پول در ظرفی که جلوی داماد قرار دارد می ریزند و زنی که مسوول حنا گذاردن به دست و پای داماد است پولها را برمی دارد. زنی که مسوول حنا بندانی عروس است، مُشاطه^{۳۰} و زنی که مسوول حنا بندانی مرد است، جت^{۳۱} نامیده می شود.

پس از اتمام مراسم حنا بستن داماد، دست و پای عروس را نیز حنا می گذارند و در جلوی عروس هم ظرفی قرار می دهند که زنان در آن پول بریزند و این بار همان زن قبلی، پولها را برمی دارد. فردای آن شب در حدود ساعت ۹ صبح، میهمانان را به صرف غذا دعوت می نمایند. این خوراک عبارت از پلو و گوشت است. پس از صرف غذا هر کس به اندازه قدرت مالی خود مبلغی شاپاش (مبارکی) می دهد و از پدر عروس و داماد، اجازه مرخصی می گیرد و به خانه خود مراجعت می کند و فقط بستگان عروس و داماد می مانند.

و - مراسم عروسی (عاروسان)

۱) استحمام داماد: به گویش محلی جان شود^{۳۲} یا سر آپی برین^{۳۳} نامیده می شود. میان ساعت ۱۱ تا ۱۲ ظهر، زنان عروس را آماده آرایش می کنند، در این هنگام شتری را با پتوهای نو و روختیهای الوان مخملی یا ابریشمی آراسته و داماد را بر آن می نشانند و پسر بچه کوچکی را بدین نیت و امید که اولین فرزند داماد، پسر باشد جلو او می نشانند و روی داماد و پسر بچه، پارچه ای توری می اندازند و یک نفر هم مهار شتر را می گیرد. دهل زنها می نوازند و ترانه های شادی به نام «هالو» می خوانند. کودکان نیز الاغهای خود را آراسته و مسابقه الاغ سواری می دهند. زنان نیز با نوای ساز و دهل شروع به رقص و پایکوبی می کنند و داماد را به نقطه ای که آب باشد می برند.

27 – nāly

28 – leyp

29 – kārc̣

30 – mošāte

31 – Jat

32 – jānšoud

33 – sare-āpi-barin

لباسهای کهنه داماد را از تنش خارج می نمایند و پس از استحمام و غسل دادن، لباس نو به تن او می کنند سپس شالی به گردن داماد می اندازند و پس از تراشیدن سرو صورتش، سوار شترش می نمایند و با نواختن ساز و دهل به خانه عروس مراجعت می کنند. هنگامی که داماد و همراهان او به خانه عروس نزدیک می شوند، جمعی از زنان منسوب به عروس به استقبال داماد می آیند؛ یکی از زنان، حامل تشتی است که روی آن کلام الله مجید، لیوان شربت، سرمه دان، مسواک چوبی - که معمولاً از ریشه گیاهی تهیه می شود - و یک آیینه قرار دارد. داماد قرآن را می بوسد، شربت را می خورد، سرمه را به چشم می کشد و دندانهای خود را مسواک می زند.

۲) مراسم عقد (نی کج^{۳۴}): پس از تمام مراسم فوق، «مولوی» را حاضر می کنند و در حضور پدر و مادر داماد و خود داماد و همچنین پدر یا عموی عروس از جانب عروس، عقد آنان بسته می شود. در این مراسم ترانه شاد «لارو^{۳۵}» خوانده می شود.

۳) مراسم زفاف (شب یکجاه): پس از انجام تشریفات عقد، با بردن داماد نزد عروس انجام می شود، به محض این که داماد جلو حجله عروس می رسد، نوکر عروس جلو داماد را می گیرد و از او هدیه می خواهد و تا زمانی که داماد او را راضی نکند حق ورود به حجله را ندارد.

پس از نوکر، کنیز عروس (مُشاطه) جلو داماد را می گیرد و هدیه خود را دریافت می کند - این هدیه به گویش بلوچی کت بند^{۳۶} نامیده می شود سپس داماد نزد عروس می رود و در سمت چپ او می نشیند. در این هنگام روی سر عروس و داماد سکه می ریزند و سر آنان را به هم می زنند تا همسر شوند، از آن پس عروس و داماد را تنها می گذارند و همه از اتاق خارج می شوند. مدت سه روز عروس و داماد در حجله هستند و افراد طایفه این مدت را با رقص و پایکوبی سپری می کنند. در پایان این مدت، چادر عروس و داماد را کنار سایر چادرها نصب می کنند. این عمل به منزله اعلام ختم مراسم عروسی به شمار می رود. برخلاف نقاط دیگر که عروس را به خانه داماد می برند در بلوچستان داماد را به خانه عروس می برند؛ ولی پس از گذشت حدود یک ماه عروس و داماد به خانه داماد می آیند و زندگی مشترک زناشویی خویش را آغاز می کنند (۱۳).

در میان بلوچهای چادر نشین معمول است که وقتی مردی، دختری را نامزد می کند می گوید: زاماس بوتن^{۳۷}؛ یعنی داماد شدم (گویش زاهدانی)، سراوانیها می گویند: دامات بوتیان^{۳۸} و هنگامی که نامزدش را به عقد خود در آورد می گوید: نی کج^{۳۹}؛ یعنی نکاح کردم، و مادامی که همسرش را به خانه می برد می گوید: گس^{۴۰} آن کُرت؛ یعنی عروس شدم (۱۴).

34 - nikeh

35 - lāru

36 - katband

37 - zāmāsbuton

38 - dāmatbotiān

39 - nikehonkort

40 - gesonkort

VIII - مراسم تولد و شب شش کودک

نخستین شبی که کودک به دنیا می آید، با دو ترانه سپت^{۴۱} و وزبت^{۴۲} به مناجات می پردازند و بدین طریق تشکر قلبی خود را به پیشگاه خداوند متعال که فرزندی به آنان عطا فرموده است عرضه می دارند. شش شبانه روز اول تولد فرزند را جشن می گیرند و در این شبها ترانه هایی به نام «نازینک» در وصف کودک می خوانند. «نازینکهای» مخصوص نوزاد پسر به موضوعاتی از قبیل مردانگی، دلیری و جنگاوری اشاره دارد و در آنها آرزوی می شود که نوزاد در بزرگی، مردی سلحشور و خوش قول بار آید و در نازینکهای ویژه نوزاد دختر، برای او، وفا و عفت و عصمت آرزو می شود.

مراسم تولد تا شش شب ادامه دارد و به آن شب تاکی^{۴۳}؛ یعنی شب زنده داری می گویند. برای شب ششم مراسم خاصی دارند، آهنگ و ترانه مخصوص این شب لار و ششگانی^{۴۴} نام دارد. اگر نوزاد دختر باشد، یک گوسفند یا گاو و اگر پسر باشد دو گوسفند یا دو گاو قربانی می کنند. از دعوت شدگان با شیرینیهای محلی پذیرایی می شود. زنها هم به سر کودک روغن می مالند. (۱۵)

IX - نقش زن در جامعه بلوچستان

زنان بلوچ بیشتر به کارهای خانه و نگاهداری و تربیت کودکان می پردازند. علاوه بر این وظایف، احشام را می دوشند و از شیر آنها ماست و کره و... تهیه می نمایند و در مواقع فراغت از کارهای خانه به بافتن قالیچه بلوچی یا پلاس (سیاه چادر) می پردازند. زن بلوچ مورد احترام مرد بلوچ است، وی اطاعت از شوهر را وظیفه حتمی خود می داند و مرد بلوچ تمام وظایفی را که اسلام نسبت به زن، برایش معین نموده است انجام می دهد.

X - مراسم ختنه سوران

مردم بلوچستان، مراسم ختنه سوران را بروک^{۴۵} و سورکرتن^{۴۶} یا «سنت کردن» می گویند. هنگامی که پسر به پنج یا شش سالگی می رسد، بزرگ خانواده با دعوت کردن نزدیکان و همسایگان، مراسم ختنه سوری را بر پا می دارد. مدت چند شب ساز و دهل می نوازند و رقص و پایکوبی می کنند و ترانه های

41 - sepat

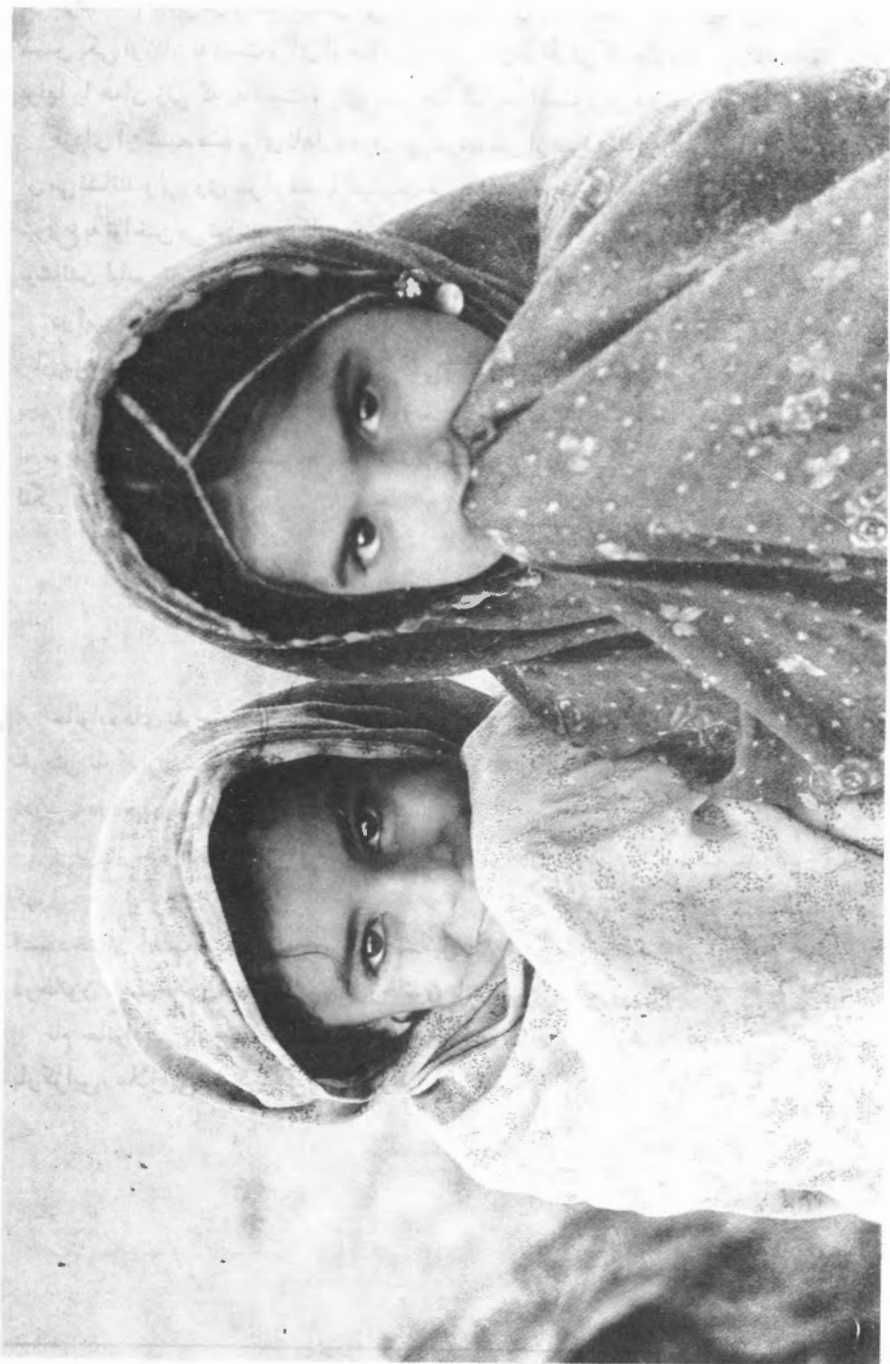
42 - vazbat

43 - šabtaki

44 - lāru-šešegāni

45 - bruk

46 - surkorten



دو دختر بلوچ عکس از نصرالله کسرائیان

شادی از قبیل «لارو»، و «نازینک» خوانده می‌شود. در شب آخر، همه اهالی به شام دعوت می‌شوند و پس از صرف شام تختی در وسط مجلس می‌گذارند و پسری را که باید ختنه شود، بر روی آن قرار می‌دهند، سپس یکی از زنان به دست و پای او حنا می‌بندد و زنان در ظرفی که جلو پسر قرار دارد، پول می‌ریزند؛ این پولها را همان زنی که به دست و پای پسر حنا گذارده است برمی‌دارد.

فردای آن شب، همه برای ناهار دعوت می‌شوند، پس از صرف ناهار، شتری را آذین می‌کنند و پسر را بر آن می‌نشانند و بر روی سر او قند یا آب نبات می‌پاشند و به جایی که آب باشد حرکت می‌کنند. نوازندگان شروع به نواختن می‌نمایند. هنگامی که به آب رسیدند، بچه را لخت می‌کنند و بدن او را می‌شویند و پس از پوشاندن لباس نو، دوباره او را سوار شتر می‌کنند و به خانه برمی‌گردند.

در این هنگام پسر را در «پشه‌بند» قرار می‌دهند و هنگامی که ختنه‌کننده می‌خواهد پسر را ختنه کند، زنان پشه‌بند را بشدت تکان می‌دهند و کِر^{۴۷} می‌زنند و نوازندگان نیز می‌نوازند تا مجموع این سروصداها بچه را سرگرم کند و ختنه‌کننده بتواند او را ختنه نماید. پس از انجام عمل ختنه، پوست بریده شده را با نخ موپین سیاهی برپای راست بچه می‌بندند تا خشک شود. در مدتی که باید زخم التیام یابد، به جای شلوار، لنگی به کمر پسر بچه می‌بندند.

XI - نام گذاری فرزندان

خانواده‌های بلوچ، معمولاً نوزاد اول خود را اگر دختر باشد به اسم مادر و چنانچه پسر باشد به نام پدر خویش نام‌گذاری می‌کنند. انتخاب نام روزهای هفته برای پسران معمول است و بیشتر آنان «شنبه»، «دوشنبه»، «چهارشنبه» و «جمعه» نام دارند.

برخی از خانواده‌ها، اسم درختان را بر روی نوزادان پسر می‌گذارند همانند: کنار (درخت سدر) و کهور.

اسم دختران اغلب مرکب و از دو جزء تشکیل می‌شود، مانند: صدگنج، زرگنج، نورگنج، مه‌گنج، دُرخاتون، مهرخاتون، ملک‌خاتون، زرخاتون یا دری‌بی، خیری‌بی.

نام خانوادگی بلوچ‌ها، مرکب و بیشتر مختوم به «زایی» یا «زهی»؛ به معنی «زاده» است، همانند بارکزایی، ملازایی، شکرزهی، صالح‌زهی. (۱۶)



زن سخت کوش بلوچ عکس از هدیه عسکرزاده

XII - مراسم عزاداری

مراسم عزاداری به گویش بلوچی سراوانی پُرسان^{۴۸} و به گویش زاهدانی پاتیا^{۴۹} نامیده می‌شود. عزاداری بلوچ‌ها، هنگامی است که کسی از آنان فوت شود؛ در این هنگام مردان منسوب به متوفی، عمامه سیاه به سر می‌بندند و زنان نیز با این که بیشتر اوقات لباس سیاه بر تن دارند، سعی می‌کنند که حتماً ملبس به لباس سیاه باشند. در این مراسم ترانه و آهنگ موتک^{۵۰} خوانده می‌شود.

مراسم «تغسیل» یا به گویش سراوانی مرده گان^{۵۱} و «تدفین» نیز تقریباً همانند سایر نقاط ایران است؛ ولی از آن جا که در اغلب نقاط غسالخانه ندارند، برای انجام عمل غسل، زمین را قدری گود می‌کنند و مقداری علوفه در آن پهن می‌نمایند و جسد متوفی را روی علوفه‌ها می‌گذارند و سپس اعمال غسل را به جای می‌آورند.

در هنگام کفن کردن نیز نواری (شال) که از کفن جدا می‌شود، دور کمر و بدن میت می‌پیچند و پس از قرار دادن جسد یا به گویش جنوبی مُردگ^{۵۲} در قبر (کبر^{۵۳})، نوار را باز می‌کنند و پس از آن که قبر را از خاک پر کردند آن را در درازای قبر می‌گذارند. (۱۷)

در این هنگام مقداری خرما، میان حاضران تقسیم می‌کنند، از آن پس، همه به خانه متوفی باز می‌گردند و پس از نوشیدن چای و کشیدن قلیان چلیم^{۵۴} متفرق می‌شوند.

معمولاً بستگان متوفی افرادی را که در مراسم تدفین حضور داشته‌اند، به ناهار دعوت می‌کنند و نزدیکترین فرد به متوفی سه روز در خانه می‌ماند؛ زیرا مردم روستا و دیگران در این مدت برای تسلی خاطر او به دیدنش می‌روند. در این هنگام بستگان به صاحب‌عزا می‌گویند: خدا تره دلداری دنت^{۵۵} روز سوم نیز به عمل خیر طبخ و توزیع غذا (خرج) می‌پردازند و در روز چهارم اهالی را دعوت می‌کنند و پس از صرف ناهار برای آمرزش روح مرده فاتحه پاتیا^{۵۶} می‌خوانند.

پس از گذشت يك سال از تاریخ فوت، اهالی را به ناهار دعوت می‌کنند و پس از صرف ناهار فاتحه می‌خوانند و سپس هر کس به خانه خود می‌رود. بدین ترتیب آخرین احترام نسبت به فرد فوت شده به عمل می‌آید. (۱۸)

در بلوچستان از سنگ قبر، خبری نیست و فقط بر بالای سر و پایین پای متوفی دو قطعه سنگ به صورت عمودی یا به موازات امتداد قبر، در خاک فرو می‌کنند. در ناحیه چانف و سایر نقاط مکران آن را شك^{۵۷} می‌نامند. اگر این سنگ را عمود بر امتداد قبر قرار داده باشند، مرده زن است و چنانچه جهت سنگ

48 – porsān

50 – mutk

52 – mordag

54 – čelim

56 – pāteia

49 – pāteia

51 – mordagāh

53 – kabr

55 – xodā tra deldāry dant

57 – šak

به موازات امتداد قبر باشد، مُرده مرد است. (۱۹)

XIII - ساز و ترانه‌های عامیانه بلوچ

الف - ترانه‌ها، شعر و آوازاها

آهنگها و ترانه‌های عامیانه مردم بلوچستان نمودار کاملی از هنر و فرهنگ ملی این سرزمین است و چون ساده و بی تکلف، سروده شده اند برای بیان احساسات و عواطف بسیار متناسبند. (۲۰)

ترانه‌های بلوچی اهمیتی بسزا دارند و با وسعت نسبتاً زیادشان می‌توان آنها را از گنجینه‌های ادبی کشور به شمار آورد. شعرها و سرودهای بلوچی روح و جان انسان را سخت متأثر می‌کند و از لابلای الفاظ و مفاهیم ژرف آنها قیافه مردی رشید و دلاور در سایه‌ای از سختی و مشکلات طبیعت مشاهده می‌شود. (۲۱)

ترانه‌های رایج در بلوچستان، معمولاً به مراسم خاصی تعلق دارند. مراسم بلوچی، شامل آیینهای کیشی و مذهبی از يك سو و از سویی در برگرفته جشنها و اعیاد می‌باشند.

عمده‌ترین آیینهای کیشی - مذهبی عبارتند از: گواتی، مولود مالِدو پیر پتر^{۵۸}، انواع زار، محفل دراویش صاحبان، مجالس ترحیم، و مهمترین جشنها و اعیاد از این قرارند: عروسی، مراسم زایمان، ختنه سوری، هامین (خرماچینی) و گندم چینی.

مشهورترین این آوازاها عبارتند از: لیکو و زهیروک، کردی، موتق (موتک)، شعر، شعر حماسی (میرقنبر، چاکر و گوهرام، حضرت ادهم)، شعر تاریخی (جینید خان)، شعر عشقی (عزت و میرک، شیخ مرید و هانی)، رویدادهای اجتماعی (شعر میرپسندخان، مرادخان)، آوازهای مراسم عروسی و زایمان (نازینک، لارو - هالو، شبتاکی، سبت - وزیت، نفت، صوت) (۲۲)

بلوچ فاضل، آقای محمد اشرف سربازی، که در زمینه فرهنگ مردم بلوچستان مطالعات عمیقی دارد، درباره زادگاه بلوچ، ترانه زیر را سروده است:

«هر چند سرزمین بیگانه خوب و زیبا باشد^{۵۹}،

آباد و جهان‌پذیرا باشد^{۶۰}،

حتی جویهای عسل در آن جاری باشد^{۶۱}،

برای بلوچ، چوب خشک وطن از همه جهان بهتر است^{۶۲}» (۲۳)

58 - māledvapirpatar

59 - har čand bibit ša rdegar-e molk-o dayār

60 - ābād-ojāhānjall-o mazannām-otavār

61 - šahd-ebetāčant-e Jo va leken ba baluč

62 - šarter če jāhānā ent vatan-e hoški dār

ب - سازها

بلوچ، تعلق خاطر شدیدی به موسیقی دارد. با موسیقی متولد می‌شود و به هنگام مرگ نیز از آن جدایی ندارد. زیباترین احساسها و عمیقترین دردها و شورانگیزترین داستانهای عشقی و حماسی را، نیمی به زبان گفتاری و نیمی به زبان موسیقی بیان می‌کند.

سوزناک‌ترین مرثیه را نه با زبان شعر، بلکه با بیان موسیقی می‌سراید. از این رو می‌توان گفت که موسیقی، مقام خاصی را در زندگی بلوچ به خود اختصاص داده است و با وجود وی پیوندی عمیق دارد. متأسفانه موسیقی امروز بلوچستان با موسیقی اصیل بلوچ تفاوت دارد. البته ساکنان سرحد (زاهدان، میرجاوه و خاش) می‌کوشند تا به موسیقی سنتی خویش وفادار بمانند؛ همچنان که در رعایت قوانین گفتار و نوشتار (دستور زبان) خاص بلوچ هم دارای این تعصب هستند.

در این جا لازم است بگویم که موسیقی بلوچ از قرون اخیر دچار دگرگونی شده است و بیش از حد تحت تأثیر موسیقی هند قرار گرفته است. مشترکات فرهنگی این دو سرزمین، در زمینه ادبیات، فلسفه، عرفان و غیره می‌تواند تا حدی این تأثیرپذیری را توجیه کند. در ریشه‌یابی این تأثیرپذیری به عللی دست می‌یابیم که پای در مسائل تاریخی و جغرافیایی دارد. (۲۴)

موسیقی دانان بلوچ به نامهای: «لوری»، «لولی»، «لانگا»، «پهلوان» و «شاعر» معروفند. ابزار متداول موسیقی در بلوچستان عبارتند از:

۱) قیچک: ^{۶۴}، که نام دیگر آن سرود ^{۶۵} یا سرور ^{۶۶} است، در ممالک دیگر نیز رواج دارد؛ در فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به نام «گی‌گا»، در نروژ «گیگ‌یا» و در چین به «گشاکو» مشهور است. (۲۵)

قیچک، یکی از سازهای اصیل و سنتی است که در نواحی مختلف بلوچستان، ترانه‌های محلی را با آن می‌نوازند. ساختمان این ساز، همانند کمانچه است با این تفاوت که کاسه‌ای به بزرگی کاسه تار و دسته‌ای کوتاه دارد و دارای چهار تاشش سیم است. به هنگام نواختن، کاسه قیچک بطور عمودی روی زانو قرار می‌گیرد و آرشه یا کمانگ ^{۶۷} بطور افقی با سیم تماس می‌یابد. نوازندگان دوره گرد آن را با تسمه‌ای به گردن خود می‌آویزند و ضمن حرکت می‌نوازند. قیچک را معمولاً در خود بلوچستان می‌سازند؛ ولی قیچکهای خوش نوا را از هندوستان تهیه می‌کنند.

این ساز طنین خوش آیندی دارد و در بیشتر آهنگها، یکه تاز میدان است. غالب نوازندگان بلوچ، قیچک را به عنوان مناسبترین ساز برای اجرای آهنگهای مختلف شاد و غم‌انگیز انتخاب کرده‌اند و از نظر کارکرد و قدرت اجرای آهنگهای مختلف می‌توان آن را با «ویلن» مقایسه کرد. (۲۶)

۲) تنبورگ: ^{۶۸} شباهت زیادی به سه تار دارد و در گذشته، تنبورگ نواز را «پهلوان» می‌نامیدند؛ ولی

63 – lāngā

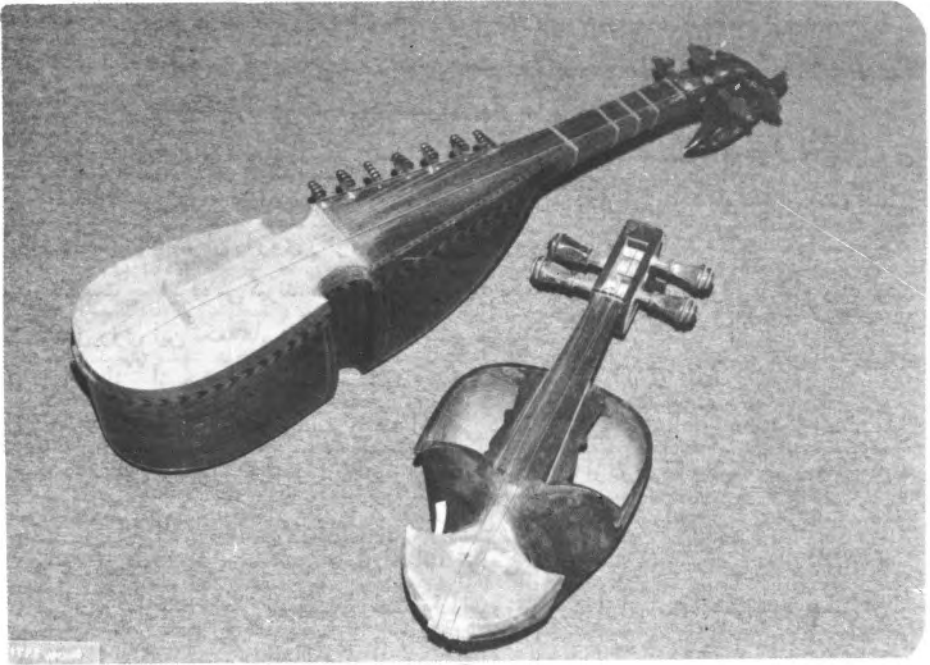
64 – qeyčak

66 – soruz

65 – sorud

67 – kamany

68 – tanburag



قيچك ورباب بلوچستان

امروزه به «تنبورگی» یا «جنگی» مشهور است. تنبورگ فقط سه سیم دارد و روی دسته آن برخلاف سه تار، پرده‌ها مشخص نیست. تنبورگ، برای «آکورد گرفتن» و همراهی کردن با سازهای دیگر مناسب است. تنبورگ را طوری در بغل می‌گیرند که روی ران تکیه کند. با انگشت دست راست زخمه می‌زنند و دست چپ روی دسته، کار می‌کند.

۳) رباب: - که به آن «هجه تار» نیز می‌گویند - از نظر ظاهر، شباهت زیادی به «سی تار» هندی دارد. طریقه گرفتن و نواختن آن، همانند تنبورگ است با این تفاوت که تنبورگ را با انگشت سیابه، زخمه می‌زنند و این را با «مضراب پلاستیکی یا فلزی». روی دسته رباب دو پرده بسته اند و به علت کثرت تعداد سیمها با همین دو پرده می‌توان نتهای متعددی را نواخت.

همه کاسه تنبورگ از چوب است، در حالی که روی کاسه رباب با پوست بز پوشانده می‌شود، خرك^{۶۹} که منتقل کننده ارتعاشات صوتی سیمها به درون کاسه است، روی پوست مزبور قرار می‌گیرد و صدای ساز را ظنین دلنشین می‌بخشد. طول رباب حدود شصت و چهار سانتی متر است.

۴) بانچو: دارای صدای شلوغ و رسایی است. نواختن این ساز در منطقه سند واقع در کشور جمهوری اسلامی پاکستان بیشتر رواج دارد و نوازندگان بلوچ بر این باورند که از آن جا به بلوچستان آمده است. هنگام نواختن، يك سر آن را روی زانو و سر دیگرش را روی زمین می‌گذارند و با دست راست زخمه می‌زنند و با دست چپ پرده می‌گیرند. هر پرده به وسیله يك تكمه فلزی گرفته می‌شود و با کم و زیاد کردن فشار انگشتان روی این تكمه‌ها، هر نت ظنین دلکشی می‌یابد.

۵) نی (نل):^{۷۰} از چوب نی ساخته می‌شود و نوازنده آن را نیلی^{۷۱} می‌نامند.

۶) دهل: یا دروکل،^{۷۲} همیشه ارکستر را همراهی می‌کند و از این جهت یادآور «ضرب» است؛ ولی فرق آن با ضرب این است که ضرب را از يك سو می‌نوازند و دهل را از دو طرف و ضمناً ضربه‌هایی که به ضرب می‌زنند، ظریفتر از ضربه‌هایی است که به دهل می‌کوبند. دهل نواز را «دروکلی» می‌نامند. دهل بندرت نواخته می‌شود؛ مگر در مراسم خاصی همانند رقص شیک^{۷۳} (۲۷) و رقص دمال^{۷۴} (۲۸)

۷) کوزه: از سازهای قدیمی بلوچستان است؛ ولی امروزه بندرت از آن استفاده می‌شود. جنس آن از

سفال می‌باشد و شکلی خمه مانند دارد که از پوست بز پوشیده شده است. (۲۹)

۸) دینبوك: ^{۷۵} دینبوك، از دهل کوچکتر و درازتر و به شکل خمه است و فقط با دست نواخته می‌شود.

69 - xarak

71 - nely

73 - šiyek

75 - dinbuk

70 - nel

72 - drokkol

74 - damāl

XIV - حماسه های بلوچی

این سرزمین کهن، نه تنها از لحاظ قدمت تمدن و گذشته های تاریخی مقامی ارجمند دارد، بلکه از حیث غنای فرهنگ عامه و داستانهای حماسی نیز با ارزش و درخور تحقیق است. بیشتر داستانها و اشعار در فرهنگ قوم بلوچ، شکل رزمی و حماسی دارد، مردانی دلاور و نامدار از آن دیار برخاسته اند که هر یک به سببی نام بلوچستان را در یادها زنده نگاه داشته اند.

بلوچ ها، داستانهای حماسی زیادی دارند که شعرا و خوانندگان بلوچ آنها را می خوانند؛ برای مثال، در زیر به چند حماسه بلوچی اشاره می شود:

الف - داستان میرقنبر

در روستای بنت^{۷۶}، از توابع بخش بمبور شهرستان ایرانشهر، مردی به نام سلیمان زندگی می کرد، او فرزندی به نام قنبر داشت. قنبر از بچگی جسور، دلیر و مهربان بود و چون به سن جوانی رسید، خصلت انسان دوستی، آزادگی و مردانگی او مشهور شد و مردم به وی دل بستگی و ایمان پیدا کردند. قنبر، همیشه طرفدار و حامی فقرا و مردم بی بضاعت بود و در غم و شادی آنان نیز شریک بود. (۳۰)

در این هنگام بلوچستان تحت نظر دولت انگلیس اداره می شد و شخصی به نام «مهراب»، سردار سراوان بود و سرپرستی فوجی را که زیر نظر انگلیس خدمت می کرد نیز به عهده داشت.

وقتی که مهراب و تفنگچیاناش به حوالی بنت آمدند و روستای ملوران^{۷۷} را غارت کردند و تعدادی از دختران و زنان آن جا را نیز اسیر کردند؛ اهالی روستای مذکور نزد قنبر رفتند و از او کمک خواستند. (۳۱)

قنبر بر آن شد تا به جنگ مهراب برود و ضمن پس گرفتن اسرا، وی را نیز گوشمالی سختی بدهد. قنبر، عده ای از جوانان و نزدیکان خود را مسلح ساخت و آماده مبارزه با قوای خائن مهراب شد و پس از فارغ شدن از کار تجهیز جوانان به خانه رفت تا با پدر و مادرش خداحافظی کند. والدینش به او گفتند که تا دختران و زنان اسیر روستا را پس نگرفتی و قوای مهراب را تار و مار ننمودی به منزل بازنگرد. قنبر طبق سنت قومی اش، همسر خود را که چند روز پیش از حادثه با او ازدواج کرده بود، طلاق داد و به او گفت که اگر در جنگ کشته شدم تو ازدواج کن در غیر این صورت به محض این که برگشتم مجدداً ازدواج خواهیم کرد.

قنبر با افراد رزمنده خود به تعقیب مهراب پرداخت و در محلی به نام سدیح^{۷۸} راه را بر قوای مهراب بست و به او پیغام داد که باید همه اسیران و هر چه به همراه آنان به غارت برده است مسترد نماید. مهراب دچار ترس و دلهره شد و پاسخ داد که حاضر است غنایم را با او تقسیم نماید و چند تن از دختران را به او پس بدهد؛ ولی قنبر این پیشنهاد را نپذیرفت و با صدایی رسا چنین گفت:

«آتقا دیر و ختگا مات و گوهر گون دست بستگا^{۷۹}
 مهرباب خونان ریچم مستقا چو کتیق کپ کنم چو تیجقه چاک دیم^{۸۰}»
 که برگردان فارسی آن چنین است: «من از راه خیلی دور و درازی آمده‌ام و خسته‌ام و تو خواهر و مادرم را دست بسته می‌بری، من خونت را، ای مهرباب! مثل شیر می‌ریزم و مثل خیار و هندوانه دو نیمه ات خواهم کرد.»

قنبر و جنگجویانش بر افراد مهرباب یورش بردند و دلیرانه جنگیدند و به قوای مهرباب، تلفات زیادی وارد کردند و موفق شدند زنان و دختران اسیر را از صحنه نبرد خارج نمایند و به همراه یکی از جنگجویان به «ملوران» باز گردانند.

نبرد همچنان ادامه داشت که باران شدیدی باریدن گرفت و به علت مرطوب شدن سلاحهای باروتی، قنبر و یارانش مبارزه را با شمشیر ادامه دادند. در این هنگام یک نفر از سربازان مهرباب به غاری پناه بُرد تا از ریزش باران در امان باشد و چون بارش باران بند آمد، سرباز مذکور از غار خارج شد و قنبر را که سرگرم نبرد بود، مورد هدف سلاح خود قرار داد و از پای درآورد. که در نتیجه سپاه مهرباب از کشته شدن قنبر به وجد آمدند و بر قوای قنبر یورش بردند. جنگجویان قنبر با این که دلیرانه جنگیدند؛ ولی با شجاعت کامل به شهادت رسیدند. (۳۲)

ب - داستان میران

در روزگاران کهن، در روستای «لاشارگاهی»، از توابع بخش راسک شهرستان ایرانشهر، مردی به نام «آدینه» زندگی می‌کرد که دارای فرزندی به نام «میران» بود. میران از کودکی زرنگ و پرتلاش بود و چون به سن بلوغ رسید، پدرش دختری را به عقد او درآورد.

آدینه، برادری به نام چاکر داشت و زمینهای آنان مشترک بود. هنگامی که می‌خواستند زمینهای خود را تقسیم نمایند، بر سر تقسیم زمین میان آنان اختلاف افتاد. از آن جا که چاکر قصد داشت، سهم آدینه را غصب نماید، میران مقاومت نمود و با او به مبارزه برخاست ولی آدینه، پسرش میران را از این که با عمویش نزاع نموده و به او بی‌احترامی کرده است تنبیه نمود.

میران از این موضوع ناراحت شد و از ایران رفت، و پس از مدتها سرگردانی به سرزمین دلی^{۸۱} (دهلی) رسید و چون جوانی با هوش و کاردان بود پس از مدتی خود را به دستگاه حکومتی آن جا نزدیک نمود و در قشون آن به خدمت مشغول شد و آن چنان لیاقتی از خود نشان داد که سرانجام به سرپرستی دسته‌ای از قشون مذکور منصوب گردید و در هر جنگی که شرکت می‌کرد، پیروزمندانه از نبرد باز می‌گشت.

79 – ātqādir va xtagā māt-o-gōhare gonan dast bastegā

80 – mehrāb xōnān ričem masteqā čō katiqkap kanam čō tijaqa čakdeyem

81 – deli

پادشاه سرزمین «دلی»، پسری زشتکار و ظالم داشت که به ناموس مردم تجاوز می نمود و روزگار را به عیاشی و خوش گذرانی سپری می کرد و کسی را یارای مخالفت با وی نبود. پس از مدتی، میان حکومت دلی و حکومت دیگری جنگی در گرفت. در این نبرد، فرماندهی سپاه دلی با میران بود.

پسر پادشاه در غیاب میران نزد همسر او که خیلی زیبا و نیک سرشت بوده است می رود و می گوید: «میران در جنگ به قتل رسیده است.»

همسر میران شروع به گریه و زاری می کند و به سوگ شوهر از دست رفته خود می نشیند؛ ولی شاهزاده او را دلداری می دهد و به او پیشنهاد ازدواج می کند. نخست زن مقاومت می نماید؛ اما پسر پادشاه با کوشش زیاد او را راضی به ازدواج می کند و وی را به عقد خود در می آورد. در این موقع میران بی خبر از خیانت شاهزاده، شجاعانه می جنگد و سپاه دشمن را شکست می دهد و پیروزمندانه به «دلی» باز می گردد و از موضوع ازدواج همسر خود مطلع می شود.

چون پادشاه از جریان آگاه می شود، میران را به حضور می طلبد و به او توصیه می نماید که همسر خویش را فراموش کند و در عوض هر چه از پادشاه بخواهد بر آورده می شود. میران که مرد با هوشی است، به پادشاه اظهار ارادت و بندگی می کند و با خوشرویی مسأله را خاتمه یافته اعلام می کند.

یک سال بعد پسر شاه می خواهد که به زیارت یکی از مشایخ برود. از این رو قشونی به فرماندهی میران به همراه شاهزاده عازم سفر می شوند. به محض این که کاروان از شهر خارج می شود، ناگهان میران با اسب تندرو خویش به سوی کجاوه همسر سابق خود می رود و با یک ضرب شمشیر او را از پای در می آورد، سپس خود را به پسر پادشاه می رساند و او را هم از دم شمشیر می گذرانند و در نبردی که میان میران و طرفداران شاهزاده آغاز می شود، میران جمعی از آنان را می کشد و به سوی زادگاهش می گریزد.

وقتی که میران به روستای «لاشارگاهی» می رسد، همه بستگان و نزدیکان او خوشحال می شوند و به دورش گرد می آیند و او ماجرا را برای آنان شرح می دهد. از این رو در مدت کوتاهی بستگان و یارانش به سرپرستی عموی میران و دلیرانی چون بی برگ (بی بقر)، فرزند بهار، هیبتان، فرزند نوك بندق، و چند تن دیگر آماده جنگ با پادشاه «دلی» می شوند و به سوی «دلی» حرکت می کنند. جنگ سختی میان آنان آغاز می شود که چند روز طول می کشد تا آن که کم کم در لشکر «دلی» ضعف و ترس پدیدار می گردد و شکست می خورند. در این مبارزه مادر میران نیز جزء جنگجویان در سپاه حضور داشت و هنگامی که افراد میران نگهبانان قصر را به قتل می رسانند، پادشاه «دلی» خود را در برابر زنی (مادر میران) مسلح می بیند، او با شمشیر به زن حمله می کند؛ ولی مادر میران با مهارت، شاه را بر زمین می افکند و دست و پای او را می بندد. در همین هنگام میران و یارانش قصر را فتح می کنند و چندین نفر از آنان با هم بر تخت پادشاهی می نشینند؛ ولی تخت می شکنند.

چاکر، عموی میران خطاب به شاه می گوید: «ما شاه نمی خواهیم، بلوچ هستیم و زندگی بلوچی و عشایری را دوست داریم. این تخت از آن تو، ولی با مردانگی پادشاهی کن!» سپس به سوی «لاشار» باز می گردند. (۳۳)

XV - پزشکی عامیانه (دکتری، طبیب)

با وجود مراکز درمانی و پزشکی در این منطقه، امروزه نیز مردم بلوچستان برای درمان بیماریهای خود نزد سالخوردگان با تجربه می‌روند و تجویز آنان را به کار می‌بندند. در زیر به برخی از گیاهان دارویی و درمانهای سنتی مردم بلوچستان اشاره می‌شود:

الف - درمان به وسیله گیاهان دارویی (جرودار)^{۸۲}

بلوچ‌ها، از گذشته‌های بسیار دور به خواص گیاهان دارویی پی برده‌اند و در هنگام بیماری از گل و ریشه آنها که در بلوچستان بسیار یافت می‌شود استفاده می‌کنند.

(۱) سرماخوردگی: که برای درمان آن از گیاهی به نام سداف یا سداف^{۸۳} که به گندبیل نیز معروف است استفاده می‌کنند. این گیاه معطر است و در نقاط مخصوصی می‌روید، در فصل بهار آن را می‌چینند و مقداری از آن را می‌جوشانند و به مریض می‌دهند تا درمان شود. در مواردی که سرماخوردگی شدید یا ذات‌الریه باشد، به پزشک مراجعه می‌کنند.

(۲) ناراحتی‌های معده و اسهال: که برای درمان آن، از گیاهی شبیه به نم‌د به نام مورپژو^{۸۴} استفاده می‌شود. خام این گیاه را می‌سایند و سپس با آب می‌خورند. مورپژو خیلی تلخ است؛ اما هر نوع اسهال را درمان می‌کند.

نوع دیگری به نام «گل کاروان کُش» وجود دارد که اگر گل آن پیدا نشد از ریشه اش استفاده می‌کنند، بدین ترتیب که آن را می‌جوشانند و سپس میل می‌نمایند. از خاکشیر نیز به جای مسهل استفاده می‌شود.

(۳) سیاه زخم (گنده دانك):^{۸۵} که بلوچ‌ها، از روزگاران کهن می‌توانستند آن را بسادگی معالجه کنند؛ مرضی که براحقی بیماران را از پای در می‌آورده است. روش آنها برای معالجه سیاه زخم بدین صورت است که اگر دردست کسی سیاه زخم پیدا شود، پوست درخت بنه را می‌سوزانند و خاکستر آن را با آهک مخلوط می‌کنند و پس از این که در محل زخم خراشی ایجاد نمودند، مواد تهیه شده را روی زخم می‌ریزند. البته باید بطور مداوم و مرتب از مواد یا محلول مذکور روی زخم بریزند تا کاملاً خشک و درمان شود. (۳۴)

(۴) دل درد: با جوشیده درمنه^{۸۶} ترکی، مور^{۸۷} و کلپوره^{۸۸} و شوتک^{۸۹} معالجه می‌شود. از «برنجاسک» که گل زردی دارد و تخم آن شبیه برنج است نیز برای رفع دل‌درد استفاده می‌کنند که معمولاً در هنگام

82 - Jarrodār

83 - sedāf

84 - morpožo

85 - gendadānak

86 - darmane

87 - mor

88 - kalpōre

89 - šotk

دل درد نوزادان به کار می‌رود.

- (۵) درمان تب: - خصوصاً تبهایی که از گرمادگی عارض می‌شوند - با جوشیدهٔ ایشرك گلدرد^{۹۰} و «بومادران»، صورت می‌پذیرد. این گیاه حالت صابون طبی را نیز دارد.
- (۶) دفع کرم معده (کرم دل): که مردم بلوچستان برای دفع آن و معالجهٔ سایر بیماریها از «شیره آنقوزه» انگوزگ^{۹۱} استفاده می‌کنند و طرفدار جدی آن هستند و آنقوزه را گرمی و با ارزش می‌شمارند. ساقهٔ آن را با روغن یا با آب می‌پزند و می‌خورند. این گیاه در ارتفاعات شمال بلوچستان بسرعت رشد می‌کند و چوپانان آن را جمع‌آوری می‌نمایند. دارویی در اروپا به همین نام معروف است، این دارو را بلوچ‌ها و فارسی‌زبانان شیرهنگ^{۹۲} یا شیرهٔ آنقوزه می‌نامند. (۳۵)
- (۷) درمان سینه‌درد (سینگ‌درد^{۹۳}): برای تسکین و درمان سینه‌درد از «زنجبیل» و هزگن^{۹۴} استفاده می‌شود، تا بیمار بهبود یابد. (۳۶)

ب - درمانهای دیگر:

- (۱) چشم‌درد (چم‌درد^{۹۵}): اگر کسی به تراخم یا چشم‌درد مبتلا شود، برای درمان آن، مقداری برادهٔ آهن یا نقره و چند گرم تریاک را در آب جوش حل می‌کنند و سپس در چشم بیمار می‌ریزند تا معالجه شود. گیاهی دارویی به نام هله‌جور^{۹۶} نیز برای درمان زخم و جراحت چشم به کار می‌رود. (۳۷)
- (۲) دندان‌درد: برای جلوگیری از کرم‌خوردگی و پوسیدگی دندان از مادهٔ سیاه‌رنگی به نام «آمن»^{۹۷} استفاده می‌کنند و بر این باورند که این ماده ضمن این که درد دندان را برطرف می‌سازد، به استحکام و زیبایی دندانها نیز کمک می‌کند. (۳۸)
- (۳) زایمان (چلگ^{۹۸}): زنان بلوچ در هنگام وضع حمل، کمتر به پزشک مراجعه می‌کنند. زنان قابله محلی که به گویش بلوچی شمالی چلیک^{۹۹} و به گویش بلوچی جنوبی دایگ^{۱۰۰} نامیده می‌شوند، در این مواقع نقش عمده و مؤثری را به عهده دارند.
- (۴) درمان مارگزیده (ماراورت^{۱۰۱}): برای معالجهٔ مارگزیده، هفت دانه لفل را به مریض می‌خورانند؛ به این طریق که شش دانهٔ اول را بدون این که بجوند، قورت می‌دهند و دانه هفتم را می‌جویند.

90 - išarkgolder

92 - širheng

94 - hezgen

96 - hala ĵur

98 - čellay

100 - dāyeg

91 - angozag

93 - sinagdard

95 - čamdard

97 - āman

99 - čellik

101 - mārāvart

ج - درمان به وسیله دعا و تعویذ

بلوچ ها، به هنگام بیماریها، بلا یا و مصایب به دعا و تعویذ و نذر و نیاز توسل می جویند و برای پیش گیری از «چشم زخم» اغلب به گردن کودکان و حتی دامهای خود تعویذ می آویزند. (۳۹)

XVI - واحدهای اندازه گیری

الف - واحدهای وزن

بلوچ ها، علاوه بر واحدهای کیلو، سیر و گرم که در این سرزمین متداول است، هنوز اجناس قابل توزینی را که با مغازه داران یا میان خودشان مبادله می کنند، بر اساس اوزان قدیمی - که در میان آنان رایج بوده است - محاسبه می نمایند. بدیهی است در فروشگاههایی که فروشنده غیر بلوچ است، سنگ کیلو به کار می رود.

- (۱) کیاس 10^2 : يك کیاس، برابر با ۵۰ گرم.
- (۲) نیم چارك: نیم چارك، برابر با سه کیاس (۱۵۰ گرم) و معادل دو سیر تبریز است.
- (۳) چارك: چارك، برابر با شش کیاس (۳۰۰ گرم) و معادل چهار سیر تبریز است.
- (۴) نیم من: نیم من بلوچی برابر با دوازده کیاس (۱۲۰۰ گرم) و معادل شانزده سیر تبریز است بنابراین يك من تبریز برابر با شصت کیاس یا دومن ونیم بلوچی است. (۴۰)

ب - واحدهای طول

واحدهای سنجش طول که در زیر ذکر می شود، در میان بیشتر مردم بلوچستان رایج است؛ ولی از آنها در مبادله با مغازه داران غیر بلوچ استفاده نمی شود.

- (۱) دست: يك دست، مساوی ۵۵ سانتی متر است.
- (۲) نیم دست: نیم دست، برابر با $27\frac{1}{2}$ سانتی متر است.
- (۳) چارك: چارك، عبارت است از $\frac{1}{4}$ دست که برابر $13\frac{3}{4}$ سانتی متر می باشد.

ج - واحدهای سنجش زمین:

مقیاسی که در مساحی به کار می رود گز است:

يك گز	برابر	۸۰	سانتی متر
نیم گز	“	۴۰	“
چارك	“	۲۰	“

هر هشتاد و يك متر مربع زمین زراعی، يك من بلوچی (۲۴ کیاس یا ۱۶ سیر تبریز) بذرافشان است و ۸۱۰۰ متر مربع شامل يك خروار می شود.

XVII - خوراك

خوراك عمده بلوچ ها، بجز اهالی ساحل دریای عمان که ماهی، غذای اصلی آنان است، عبارتند از: خرما، نان، برنج، حبوبات و لبنیات. بیشتر مردم در روز دو وعده غذا می خورند: نخست غذای میان روز که به گویش بلوچی درك بند^{۱۰۳} یا دل ادی^{۱۰۴} نام دارد و معمولاً خرما، نان و ماست است. و دیگر غذای شب آنان می باشد که به نسبت وضع مالی آنان نان، دوغ، کشک یا پلوماهی است. در زیر به برخی از خوراکیهای آنان اشاره می شود:

الف - خوراك خرما:

- (۱) شوده و ۵۵: در قصر قند و سرباز، خرما را به صورتی درمی آورند که باید با قاشق میل شود. این نوع خرما را شوده وده^{۱۰۵} می نامند و گاهی با کنجد، بادام و پودینه^{۱۰۶} (پونه، سبزی خوشبویی شبیه نعناع است) مخلوط می کنند.
- (۲) کنک: ^{۱۰۷} برای تهیه این خوراك، خرماي نرسیده را با کارد می بُرند و خشک می کنند. سپس آن را می کوبند و با مغز بادام و پسته، در شیر خرما می ریزند و حلوایی به دست می آورند که از مسقطی هم لذیذتر است.
- (۳) خرماي کشته ^{۱۰۸}: این خوراك بر دو نوع است:

اول - چنگال^{۱۰۹} که در سیستان و کرمان آن را چنگمال^{۱۱۰} می نامند و عربها به آن خبیص می گویند. برای تهیه آن ابتدا از خمیر رقیقی از آرد گندم - که آن را به صورت نازکی روی «تابه آهنی» می پزند - نانی تهیه می شود که به آن سسرك^{۱۱۱} می گویند. این نان را با مقداری خرما در ظرفی می گذارند و با قاشق یا با

103 - darakband

104 - deladdi

105 - šudauda

106 - pudina

107 - konk

108 - košta

109 - čangāl

110 - čangmāl

دست آن قدر مالش می دهند تا کاملاً با خرما مخلوط شود. آن گاه مقداری روغن روی آتش می گذارند و به جای پیاز، تکه های کوچک نان را در روغن سرخ شده می ریزند و هنگامی که نان بریان و سرخ شد آن را روی چنگال می ریزند و می خورند. این خوراک معمولاً به جای عصرانه میل می شود و در افطار ماه مبارک رمضان نیز خوردن چنگمال متداول است.

در سیستان و خراسان، چنگمال عبارت است از: نان ضخیمی که در تنور پخته شده و پیش از آن که سرد شود آن را خورد می نمایند و با مقداری کره مخلوط می کنند و با دست مالش می دهند و هنگامی که کره، جذب نان شد، قند ساییده شده را روی آن می پاشند و می خورند. (۴۳)

دوم - حلوا که مقداری آرد ذرت بی نمک را در روغن داغ می ریزند حرارت می دهند تا رنگ آرد اندکی زرد شود؛ سپس ظرف را از روی آتش برمی دارند و مقداری خرما در آن می ریزند و با ملاقه هسک^{۱۱۲} (۴۴) یا قاشق بزرگی محتوای ظرف را مالش می دهند تا آرد بوداده و خرما و روغن بخوبی مخلوط شوند، سپس بار دیگر آن را گرم می کنند و مصرف می کنند.

ب - انواع نان:

۱) نان گندم (نان گله^{۱۱۳}): بلوچها، از آرد گندم نانهای زیر را می پزند:

اول - لواش (دست پج^{۱۱۴}). و آن، لواش، نان نازکی است که با دست در تنور ترون^{۱۱۵} پخته می شود و اختصاص به بلوچستان ندارد و در همه شهرها و روستاهای ایران طبخ می شود.

دوم - نان گرده^{۱۱۶}، با آن که خمیر گرده مانند لواش آماده می شود؛ ولی همانند نان لواش نازک به عمل نمی آید و خمیر آن را به شکل دایره در می آورند و به تنور می برند.

سوم - سسرك^{۱۱۷}، نانی است که روی تابه آهنی پخته می شود و بیشتر به چنگمال اختصاص دارد که از آرد ذرت تهیه می شود و به زن پس از وضع حمل داده می شود.

چهارم - پناريك^{۱۱۸}، و آن را رزمه داران می پزند که ساکن نقطه معینی نیستند و تنوری ندارند. برای تهیه آن زمینی را که مستور از شن باشد انتخاب می کنند و در آن جا آتش زیاد می افروزند؛ هنگامی که شنهای داغ و تافته شد، اخگرها را کنار می زنند و خمیر را روی شنهای داغ می اندازند و روی خمیر را با همان شنهای داغ می پوشانند. به این نان گاهی زیره و مقداری ادویه نیز مخلوط می کنند.

بالسان فرانسوی که طرز پختن این نان را در بلوچستان مشاهده نموده است می نویسد: «این نان که بدون خمیر مایه طبخ می شود، یکی از نانهای مقوی و ثقیل الهضم جهان است.

111 - sesrek

112 - hask

113 - nān gelleh

114 - dastpač

115 - taroon

116 - gerda

117 - sesrek

118 - ponārik

وکاروانیان که همه بلوچ بودند، آتشی بزرگ افروختند و وقتی دود از میان رفت و اخگرها باقی ماند، خمیر را زیر آتش نهادند و يك تل از آتشیهای سرخ روی خمیر جا دادند.

من تصور می‌کنم که در هفت هشت هزار سال قبل از این، پیش از این که تنورا اختراع شود، نوع بشر، نان را همین طور می‌پخت.»

پنجم - رتی^{۱۱۹}، رتی، نان گرده‌ای است که روی تابه آهنی پخته می‌شود و پیش از پخته شدن، با دست منافذی در گرده خمیر ایجاد می‌کنند و نان متخلخلی به دست می‌آورند.

ششم - دوتینه^{۱۲۰}، که برای تهیه آن، خمیر را به قدر لازم نازک می‌کنند و روی تابه می‌اندازند؛ به محض این که خمیر روی تابه چسبید تابه را وارونه می‌کنند، تا نان از هر دو سطح بخوبی پخته شود و یا از داغ کردن دو صفحه فلزی مسطح به نام تین^{۱۲۱} که خمیر در وسط آن پخته می‌شود، استفاده می‌کنند.

هفتم - هلکاری^{۱۲۲}، که برای پختن آن، روغن را در دیگ مسی قلع اندود یا دیگ نیکی، داغ می‌کنند و خمیر را به چانه‌های کوچک تقسیم می‌کنند، سپس آن را با غلتک مخصوصی نازک می‌کنند و در ظرف روغن جوشان می‌اندازند تا پخته شود؛ این نان را روغن جوشی می‌نامند.

هشتم - دوتلو^{۱۲۳}، نانی نازک همانند لواش است؛ اما روی تابه آهنی پخته می‌شود. برای تهیه آن، خمیر را جدا جدا پهن می‌کنند و هر يك را جداگانه روغن اندود می‌نمایند، سپس هر دورا روی هم می‌گذارند و پهن می‌کنند و بعد روی تابه‌ای که اندکی روغن دارد، می‌گذارند تا پخته شود.

نهم - تهلان^{۱۲۴}، بدین صورت به دست می‌آید که خوشه گندم سبز را در دیگ آب جوش می‌اندازند، سپس آن را از آب بیرون می‌آورند و می‌خشکانند و می‌کوبند تا کاه از دانه جدا شود. از دانه‌ها آشی طبخ می‌کنند که تهلان نامیده می‌شود.

گاهی نیز خوشه سبز گندم را روی شعله آتش نگاه می‌دارند تا خشک شود؛ سپس با کف دست کاه را از دانه جدا می‌کنند. از این دانه‌ها که سبزک^{۱۲۵} نامیده می‌شوند، نوعی آشی تهیه می‌کنند، اگر این عمل با خوشه جو انجام گردد، دانه آن را هسک^{۱۲۶} می‌نامند. پس از خشکاندن دانه جو، آن را آرد می‌کنند و به وسیله الک که به بلوچی کیچن^{۱۲۷} یا کمک^{۱۲۸} نامیده می‌شود، سبوس را از آرد جدا می‌نمایند و با خرما و روغن مخلوط می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند. بعضی از بلوچان «هسک» را با آب رطوبت می‌دهند و با شکر، شیرین می‌کنند و می‌خورند.

مقدار آردی که يك خانواده بلوچ برای ناهار یا شام خمیر می‌کند نگانک^{۱۲۹}، نامیده می‌شود کلمه

119- rotty

120- dotina

121- tin

122- halkary

123- dotalu

124- tahlan

125- Sabzak

126- Hosk

127- Kycen

128- Kama

«نگانك» مصغر «نكان» است. این نان در پیرامون ایرندگان و سرباز (از توابع شهرستان ایرانشهر) مصرف می شود.

۲) نان جو (جویه نان^{۱۳۰}): که خوراك فقرا و خانواده های بی بضاعت است، نوعی نان است که بلوچ ها آن را از جو، با تنور می پزند.

۳) نان ذرت: نان ذرت، خوراك فصل زمستان بلوچ ها است، و انواع آن به شرح زیر است:
اول - شلو^{۱۳۱}، که از خمیر رقیقی طبخ می شود. بدین صورت که با ملعقه (ملاقه) آن را روی تابه می ریزند و سپس با پشت ملاقه آن را پهن می کنند تا نیم پز شود، آن گاه پشت ورومی کنند تا هر دو طرف آن بخوبی پخته شود.

دوم - رحتو^{۱۳۲}، مانند شلو پخته می شود، با این تفاوت که خمیر آن، خمیر مایه ندارد و به اصطلاح فطیر است.

سوم - تیموش^{۱۳۳}، از خمیر سفت و غیر آبکی که با دست روی تابه پهن می شود به دست می آید؛ این نان خشک و نازک است.

چهارم - دکو^{۱۳۴}، همانند تیموش است؛ ولی قطورتر و خشکتر می باشد؛ از گاورس و ارزن نیز تهیه می شود و به خانواده های بی بضاعت اختصاص دارد.

ج - برنج (بت^{۱۳۵})

برنج را بیشتر به صورت دمی طبخ می کنند و با گوشت سرخ شده یا ماهی می خورند.

د - قاتق (هتك^{۱۳۶} یا وداپ^{۱۳۷})

انواع قاتق یا نان خورش را هتگ^{۱۳۸}، نارشت^{۱۳۹} یا ناورشت^{۱۴۰} می نامند و انواع آن عبارتند از:

۱) ماست (بستگ^{۱۴۱})، یکی از نان خورشهای عمومی است که نان را در آن ترید می کنند و مقداری روغن داغ شده نیز روی آن می ریزند.

129- Neganok

131- Sollo

133- Timos

135- Bat

137- Vadape

139- Narsot

141- Bastag

130- Javeinan

132- Rehtu

134- Dakko

136- Hatok

138- Hotg

140- Nāvarešt

۲) دوغ (شیر جته^{۱۴۲})، شیر ترشی یا دوغ نیز به جای قاتق به کار می‌رود، و از عدس، لوبیا، باقلا و ماش هم خورش تهیه می‌کنند که به گویش بلوچی وداپ^{۱۴۳} نامیده می‌شود؛ این واژه از دو قسمت تشکیل شده است: قسمت اول آن «واد» به معنی نمک و قسمت دیگر آن «آب» است. معمولاً این قاتق به جای اشکنه به کار می‌رود.

۳) آبگوشت، در دیگهای مسی و گاهی در ظرفهای سفالی تهیه می‌شود. این آبگوشت به واسطه فلفل قرمزی که با دارچین و زردچوبه ساییده مخلوط می‌کنند و در آن می‌ریزند، بیشتر به خوراکیهای هندی شباهت دارد، تا آبگوشت معمولی. در آبگوشت، علاوه بر ادویه، مقداری دانه انار خشک نیز می‌ریزند تا خوشمزه شود.

ه - تباها^{۱۴۴}

خانواده‌ها در فصل زمستان به نسبت استطاعت مالی خود، يك یا چند گوسفند به نام پانندی^{۱۴۵} ذبح می‌کنند و گوشت آن را به قطعات کوچک تبدیل می‌نمایند و لابلای آن نار دانه بوداده و کوبیده شده مخلوط با سایر ادویه، می‌ریزند و خشک می‌کنند؛ این غذا را «تباها» می‌نامند. در طول زمستان بتدریج آن را می‌پزند و به مصرف می‌رسانند. گاهی گوسفند پروار را بدون این که پوست بکنند، پشم آن را می‌کنند، سپس آن را روی آتش می‌گذارند و دود می‌دهند تا تبدیل به تباها شود.

و - کباب

پوست بره یا بزغاله چاقی را می‌کنند و شیارهایی با نوك کارد در گوشت آن ایجاد می‌کنند و در شیارها، ادویه کوبیده حل شده در روغن، می‌ریزند و در تنور بسیار گرمی می‌آویزند؛ سپس تابه‌ای آهنی بر در تنور می‌نهند و اطراف تابه را با گل می‌گیرند که منفذی باقی نماند. گوشت با حرارت دیوارهای تنور می‌پزد و کباب لذیذی به دست می‌آید که با برنج میل می‌کنند.

ز - آجیلها

۱) دانکو^{۱۴۶}: دانکو، از گندم بوداده مخلوط با کنجد، تهیه می‌شود و در جاهایی که کنجد یافت نمی‌شود از مغز هسته زردآلو یا وشک^{۱۴۷} استفاده می‌کنند. «وشک»، مغز بادام کوهی است که اصلاً تلخ است و چند روز آن را در آب جاری قرار می‌دهند تا شیرین شود.

۲) پزمک^{۱۴۸} (پمنو): برخی از خانواده‌ها، نوعی گندم زرد و بزرگ دانه به نام «پزمک» یا پمنو^{۱۴۹} را

142- Sirjatta

143- Vadāpe

144- Tabāha

145- Pābondy

146- Danku

147- Vašak

148- Pažmak

149- Pamanu

حدود ۲۴ ساعت در شیر تازه می‌خوابانند، تا کاملاً خیس شود؛ سپس آن را روی تابه بریان می‌کنند و با کنجد یا مغز بادام کوهی، بو داده مصرف می‌کنند. (۴۵)

XVIII - پوشاك

پوشاك عشایر بلوچ، یادآور پوشاك باستانی ما در پیش از اسلام است و به تبعیت از رسم و تأثیر همجواری پوشاکی می‌باشد که معمول سراسر منطقه جنوب شرقی و مناطق بلوچ نشین ایران چون سیستان و خراسان را فرا گرفته است.

در سفری پژوهشی که (۲۷/۴/۱۳۶۶ ش.) به سیستان و بلوچستان داشتم، از مرکز میراث فرهنگی آن استان در شهر زاهدان بازدید به عمل آمد. در موزه آثار باستانی و مردم شناسی این مرکز پوشاك سنتی مردم بلوچ و سیستانی، تهیه و به طرز مطلوبی نگاهداری می‌شود. از آن جا که مسوولان مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان با حداقل امکانات اداری و مالی نسبت به احیای فرهنگ کهن مردم این سامان کوشیده‌اند؛ لذا زحمات و خدمات صادقانه رئیس و کارکنان این مرکز قابل تشویق و تقدیر است.

الف - پوشاك و زینت آلات زنان

(۱) پوشاك زنان:

اول - سربند؛ بانوان بلوچ دارای سربندی از پارچه یا مخمل می‌باشند که کلاهی به شکل نیم تاج است و آن را بر بالای پیشانی، روی سر قرار می‌دهند و دو گوشه‌اش را در پشت سر، گره می‌زنند؛ قسمت جلوی سر بند را سکه دوزی می‌کنند و زیورهایی نیز بر دو طرف صورت از آن می‌آویزند.

دوم - پیراهن (جامك^{۱۵۰})؛ پیراهن زنان بلوچ معمولاً از پارچه‌های تیره انتخاب می‌شود و دارای بهنایی نسبتاً گشاد و قدی بلند است. برش آن راسته است و آستین آن در حوالی مچ دست، تنگتر می‌شود و جلوی سینه، چاك دارد. (۴۶) گریبان (زی^{۱۵۱})، سردست، قسمت سینه، جلوی دامن پیراهن یا جیبی که گرمتهان^{۱۵۲} پانهدول^{۱۵۳} نامیده می‌شود، اغلب سوزن دوزی می‌گردد.

سوم - شلوار (هاجامه^{۱۵۴})؛ شلوار بانوان بلوچ، نظیر شلوار زنان بندری است، ولی دمهای شلوار را تنگ می‌گیرند و بر آن سوزن دوزی و زری دوزی می‌نمایند. پارچه شلوار را از جنس مرغوب و لطیف انتخاب می‌کنند.

چهارم - قبا؛ قبای زنان بلوچ، شاهکار سلیقه، دقت، پشتکار و ذوق آنان است. شکل عمومی آن

150- Ġāmak

151- Zayak

152- gormtān

153- Pndovl

154- Pājā^ma

طرحی راسته و ساده با آستینهای بلند و یقه گرد می باشد. جلوی قبا راست به پایین می آید و در جلوی گردن و کمر به وسیله دو دگمه نخی بسته می شود.

پنجم - چادر؛ زنان بر روی همه پوشاک خود، چادری نیز می پوشند که مستطیل شکل و از جنس پارچه های توری و نازک است. در گذشته زنان بلوچ از ابریشم نیز پارچه هایی به نام مُهنا^{۱۵۵} (مقنعه) یا سریک^{۱۵۶} یا گشان^{۱۵۷} می بافته اند که برای چادر زنان به کار می رفته است؛ چادر بانوان مسن از پارچه سیاه و چادر زنان جوان از پارچه های الوان دوخته می شود.

ششم - کفش؛ زنان بلوچ، علاوه بر کفش بومی خود به نام سواس^{۱۵۸} که از لیف درختی صحرایی به نام پورگ^{۱۵۹} ساخته می شود، دو نوع کفش دیگر نیز می پوشند: که یکی از نوع صندل و چرمی است و دیگر، کفشی است با پاشنه چرمی و رویه زرین و گلدوزی شده (۴۷) که به آن کوش^{۱۶۰} می گویند.

۲) زینت آلات زنان:

اول - گوشواره؛ گوشواره هایی که بانوان بلوچ به گوش می آویزند، اشکال مختلف دارد و همه از جنس طلاست و نامهایشان در^{۱۶۱}، نالک^{۱۶۲}، درجه^{۱۶۳}، چلمب^{۱۶۴}، تک^{۱۶۵}، باری^{۱۶۶}، ووالی^{۱۶۷} می باشد. دوم - قید یا کید^{۱۶۸}؛ «کید»، حلقه ای طلایی است که در موی سر، فرو می کنند و یک سر آن به گوشواره وصل می شود. «گبکو»، نیمکره هایی از طلا است که بر قطعه ای پارچه می دوزند و به گردن می آویزند و گاهی نیز با دانه های فیروزه و یاقوت آن را تزیین می کنند. «پور»، «گنبد» و «وهار» نیز از طلا ساخته می شوند و زنان به گردن خود آویزان می کنند.

سوم - مودی^{۱۶۹}؛ مودی، استوانه ای نقره ای است که در موی بافته سر می کشند و به پشت سر می اندازند.

چهارم - چلا^{۱۷۰}؛ چلا، انگشتری است که مندریک^{۱۷۱} نیز نامیده می شود و از نقره یا طلا ساخته می شود.

پنجم - سنگه^{۱۷۲}؛ سنگه (النگو)، معمولاً بیشتر از نقره ساخته می شود و در جوف آن نیز سنگ ریزه

155- mohannā

156- Sarik

157- Gošān

158- Sevās

159- Purg

160- Kavš

161- Dor

162- Nālok

163- Dorbaĵa

164- Čolomb

165- Tak

166- Bārey

167- Valey

168- Kayd

169- Mudy

170- Čallā

171- Mondereik

172- Snaga

می گذارند تا هنگام حرکت دستها به صدا در آید. ششم - پادیک^{۱۷۳}؛ پادیک، میج بند نقره‌ای است که به میج پا می بندند و هنگام راه رفتن صدا می دهد. هفتم - پلوه^{۱۷۴}؛ پلوه، به شکل بیضی است و از طلا و فیروزه ساخته می شود و زنان آن را در وسط بینی نصب میکنند.

زنان بلوچ، علاوه بر زینت آلات مذکور از پلک^{۱۷۵}، شمشکی^{۱۷۶}، مهر^{۱۷۷} که عبارت است از جزع^{۱۷۸}، گوگاب، گسد، دلربا، نمرد^{۱۷۹} که همه را در رشته نخی کشیده و بر میج دست می بندند. (۴۸)

ب - زینت آلات کودکان:

کودکان بلوچ، از زینت آلاتی نظیر: تلمل^{۱۸۰}، جوك^{۱۸۱}، گروه^{۱۸۲} یا گره، تائیت^{۱۸۳}، تائیتک^{۱۸۴}، لانتی^{۱۸۵} و کری^{۱۸۶} استفاده می کرده اند؛ استفاده از این زینت آلات در بعضی مواقع میان زنان و اطفال مشترك بوده و بندرت به کار می رفته اند.

ج - پوشاک مردان:

۱) سر بند؛ سر بند یا «لانکی^{۱۸۷} (لنگی^{۱۸۸} یا لنگوته^{۱۸۹} یا پاک^{۱۹۰})، پارچه‌ای است تقریباً به طول دو تا سه متر و معمولاً ساده و نازک است و آن را همانند عمامه به دور سر می پیچند. بلوچ‌های مکران آن را روی دوش هم می اندازند و در هنگام نماز خواندن، سر خود را با آن می پوشانند و هنگام نشستن آن را دور کمر و پاهایشان می بندند که آن را کمر زانی^{۱۹۱} و به شوخی «صندلی بلوچی» نامیده اند. (۴۹)

۲) پیراهن؛ مردان بلوچ از دو نوع پیراهن یا جامک^{۱۹۲} استفاده می کنند؛ یک نوع آن دارای آستین بلند و میج دار و یقه برگردان است که چاکلی نسبتاً بلند در دو پهلو دارد؛ و نوع دیگر با آستین کوتاه سه ربعی و یقه

173- Pädik

175- Pollak

177- Mohr

179- Namord

181- Jovak

183- Tāeit

185- Lānty

187- Lānky

189- Langote

191- Kamarzāni

174- Poluh

176- Šomšoky

178- Jazzea

180- Talmal

182- Goroh

184- Tāeitk

186- Karry

188- Longy

190- Pāk

192- Jamak

بدون برگردان است. بر این پیراهنها معمولاً جیبی تعبیه می‌کنند. جنس پارچه آن از کتان و بیشتر به رنگهای سفید، کرم و طوسی است. گریبان مردم فقیر دکمه‌ای از جنس خود پارچه دارد؛ ولی پیراهن ثروتمندان، دکمه‌ای از طلا یا نقره داشته است که از چپ به راست بر روی شانه راست بسته می‌شده است.

۳) شال؛ شال نوعی سرداری بوده است که از پارچهٔ پشمی محلی تهیه می‌شده است.

۴) سرین بند^{۱۹۳}؛ سرین بند، پارچه‌ای است که در جاهای دیگر «کمر بند» نامیده می‌شود.

۵) شلوار؛ مردان بلوچ همانند مردان کُرد شلوار گشاد با دمهای تنگ دارند که دور کمر آن حدود پنج متر

است و لیفه‌ای می‌باشد. بلوچها بر این باورند که شلوار آنان همانند شلوار مردان اشکانی است.

۶) کفش (پاوزار^{۱۹۴})؛ کفش مردان بلوچ سه نوع می‌باشد و به شرح زیر است:

اول - کفش بافته شده از برگ درخت پرگ^{۱۹۵} است که معمولاً مردان بلوچ بیابان گرد و مردان بندری آن را می‌پوشند. در زمستان روی آن کرف^{۱۹۶} - که نوعی جوراب بافته شده از موی بز یا پشم گوسفند است - می‌پوشند.

دوم - کفشی که از چرم ساخته می‌شود و از نوع صندل و تسمه دار است.

سوم - کفشهای بسیار مجلل و زیبا که با نخهای ابریشمی الوان ساخته می‌شود و روی آن را

نقش بندی و تزیین می‌کنند. (۵۰)

۷) روپوش مردان؛ از پنبه‌هایی به رنگ بور، نوعی پارچهٔ ضخیم تهیه می‌شده که آن را کیس^{۱۹۷}

می‌نامیده‌اند و به مصرف روپوش مردان می‌رسیده است.

پیش از آن که خرید پارچه از خارج معمول شود، کسانی بودند که شغل آنان پارچه بافی بود و آنان را

جولاهك^{۱۹۸} می‌نامیدند و محل کار آنان را کارگاه می‌گفتند. رشتن پنبه، کار بانوان و بافتن پارچه، به عهده

مردان بود و پارچه‌ای که به دست می‌آمد کد^{۱۹۹} نامیده می‌شد.

۸) زینت مردان؛ مردان زینتی ندارند، اما بعضی از آنان در قدیم گوشوارهٔ ساده‌ای به شکل حلقه به

لاله گوش خود آویزان می‌کردند. برخی نیز انگشتر فیروزه و عقیق در انگشت می‌کنند که به آن چله^{۲۰۰}

می‌گویند و بر این باورند که داشتن انگشتر ثواب دارد و قدما گمان می‌کردند که زمرد چشم مار و افعی

را کور می‌کند؛ از این رو انگشتر زمرد نیز در انگشت می‌کردند.

193- Sarinbane

194- Pāvzār

195- Purg

196- Korrof

197- Keis

198- Ĵulāhek

199- Kod

200- Čallah

بی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- ناس، ماده‌ای تخدیری است به رنگ حنا و به شکل گرد که روی لثه‌ها می‌ریزند و مدتی در دهان نگاه می‌دارند و از سوزش لثه‌ها و حالت تخدّر و نشاه‌ای که دست می‌دهد لذت می‌برند. این ماده «نِسوار» هم خوانده می‌شود. برای تهیه آن برگ تنباکویا برگ گیاهی شبیه آن را خشک کرده. می‌کوبند و برابر با $\frac{1}{6}$ حجمش آهک به آن می‌زنند (واژه‌نامه سیستانی صفحه ۱۴۸).
- ۲- ایرج افشار(سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان نشر خضرائی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۳۹ - ۲۴۱.
- ۳- محمد علی ناصح، «خاش، بلوچ»، مجله یغما سال ۱۱، ش ۱۰ دیماه ۱۳۳۷، ص ۴۷۲ - ۴۷۳.
- ۴- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی دفتر سوم، به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۰۶.
- ۵- «بلوچستان»، مجله ایران آباد، سال اول، ش ۱۱ بهمن ۱۳۳۹، ص ۳۷.
- ۶- احمد بطحایی و خشیاردهییمی، درآمدی بر تاریخ تمدن ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۵، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.
- ۷- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی ج ۱، چاپ ۱۳۴۳ امیرکبیر، ص ۱۲۳.
- ۸- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، چانف، نشریه شماره ۲۲ سازمان برنامه و بودجه، تهران دیماه ۱۳۵۵، ص ۵۸.
- ۹- ذبیح الله ناصح، بلوچستان، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۸۲ - ۸۳.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۱۱۷ - ۱۱۹.
- ۱۱- ایرج افشار(سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۵۴.
- ۱۲- ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۹۳ - ۹۴.
- ۱۳- ایرج افشار(سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۵۸.
- ۱۴- مجله یغما سال ۱۱، ش ۱۰، ص ۴۷۴.
- ۱۵- فصلنامه هنر، ش ۱۰، ص ۴۶۲ - ۴۶۳.
- ۱۶- ایرج افشار(سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۵۸.
- ۱۷- مجله یغما سال ۱۱، ش ۱۰، ص ۴۷۴.
- ۱۸- ایرج افشار(سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۵۳.
- ۱۹- محمدبرقی، نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۴ - ۳۵.
- ۲۰- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی دفتر سوم، به کوشش محمدروشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۰۳.
- ۲۱- ایرج افشار(سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۴۳.
- ۲۲- محمدتقی مسعودیه، موسیقی بلوچستان، سروش، تهران ۱۳۶۴، ص ۸ - ۲۳.
- ۲۳- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی دفتر سوم به کوشش محمدروشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸، ص ۹۸۵ - ۹۸۹.
- ۲۴- مجله هنر و مردم، ش ۱۸۲، ص ۵۷.
- ۲۵- حمیدنیروری، سهم ایران در تمدن جهان، انتشارات شرکت ملی نفت ایران، اسفند ۱۳۴۵، ص ۱۷۹.
- ۲۶- مجله هنر و مردم، ش ۱۸۲، ص ۵۹.
- ۲۷- رقص شیک، حرکات موزونی است که با دعا و ذکر همراه است. این رقص بردونوع «رفایی» و «قادری» تقسیم می‌شود. رفایی اشعار مذهبی است که با رقص است و دروکل همراهی می‌شود. قادری هم رقص و اشعار مذهبی بدون دهل است.
- ۲۸- رقص دمال، رقصی است مذهبی که ضمن آن به وجد می‌آیند و کارهای حیرت‌انگیزی، همانند کاردزدن و آتش خوردن انجام می‌دهند.
- ۲۹- مجله هنر و مردم، ش ۱۸۲، ص ۵۹ - ۶۰.

- ۳۰- علی اکبر ریاحی، زادوبادو بلوچ، طهوری، تهران ۱۳۵۶، ص ۵۵.
- ۳۱- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۷۳.
- ۳۲- علی اکبر ریاحی، همان کتاب، ص ۵۶-۵۷.
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۵۷-۶۰.
- ۳۴- مرکز پژوهش و هش خلیج فارس و دریای عمان، درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان کتاب دوم و سوم صفحه ۸۵-۸۶.
- ۳۵- هنری پاتینجر، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاهپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۱۹.
- ۳۶- محمد برقی، همان کتاب، ص ۱۱۱.
- ۳۷- ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۴۵.
- ۳۸- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی دفتر سوم به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران تهران ۱۳۵۸ ص ۱۰۰۱-۱۰۰۲.
- ۳۹- مرکز پژوهش و هش خلیج فارس و دریای عمان، همان کتاب، ص ۵۸.
- ۴۰ و ۴۱- ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۱۲۴.
- ۴۲- همان مأخذ، ص ۱۰۸-۱۰۹.
- ۴۳- ملعقه که در فارسی ملاقه نامیده می شود، در ایرانشهر امیتان^۳ یا هستیان^۴ و در سراوان هسک^۵ یا هنسک^۶ نامیده می شود.
- ۴۴- ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۱۱۰-۱۱۵.
- ۴۵- جلیل ضیاء پور، پوشاک ایلهها، چادر نشینان و روستاییان ایران، وزارت فرهنگ و هنر سابق، تهران ص ۱۷۰.
- ۴۶- همان مأخذ، ص ۱۷۳-۱۷۶.
- ۴۷- مجله تلاش، ش ۲۶، ص ۶۷.
- ۴۸- محمد برقی، همان کتاب، ص ۶۹.
- ۴۹- جلیل ضیاء پور، همان کتاب، ص ۱۸۱ و ۱۸۴.
- ۵۰- ذبیح الله ناصح، همان کتاب، ص ۱۱۵ و ۱۲۱.

فصل سوم

سوانح طبیعی و حوادث سیاسی بلوچستان

I - سوانح طبیعی

در سرزمین بلوچستان، علاوه بر جنگها، غارتگریها و ویرانگریهایی که از گذشته‌های بسیار دور اتفاق افتاده، حوادث و سوانحی نیز رخ داده است. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف - سیل:

۱) سیل سال ۱۳۲۸ ش: در صبح یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۲۸ ش، بارش بارانی شدید در زاهدان شروع شد و ساعتها بارندگی طول کشید. از آن جا که ارتفاعات جنوب شهر زاهدان صخره‌ای است و باران به زمین جذب نمی‌شود، هنگام نزول بارانهای شدید، جریان سیل حتمی است؛ از این رو، بعد از ظهر سیل به شهر رسید؛ اما شدت جریان آب و مقدار آن آن قدر نبود که ایجاد وحشت نماید. اوایل شب جریان آب محله‌های غرب را تهدید کرد. (۱)

محله‌های شرق شهر زاهدان - که مردم فقیر در آن جا ساکن بودند - به علت وجود سدنی که برای عبور خط راه آهن ایران و پاکستان احداث شده بود، محفوظ مانده بود. چون پادگان و ساختمانهای نظامی در ماورای این بند (سد) قرار داشت، فرمانده وقت تیب زاهدان دستور داده بود که سد مورد بحث را بشکافند. ناگهان هزاران متر مکعب آب به سوی شهر جاری شد و در کمتر از دو ساعت نزدیک به یکهزار خانه را خراب کرد و عده زیادی از مردم آن محل، طعمه سیل شدند. روز بعد تعداد تقریبی منازل خراب شده را با شمردن حوضهای سیمانی خانه‌ها که از بین نرفته بود، محاسبه و برآورد نمودند.

سیل مزبور، باعث گردید که مردم زاهدان منازل خود را با سنگ، سیمان و آجر بنا کنند. علاوه بر آن مسیل عمیقی در وسط شهر ایجاد شد که وسعت آن گنجایش عبور سیلهای شدید را داشته باشد و در آینده باعث خرابی خانه‌ها و خسارت مردم نشود. (۲)

۲) سیل سال ۱۳۶۴ ش: در نیمه دوم فروردین ماه سال ۱۳۶۴ ش، در پی ریزش باران و تگرگ شدیدی در شهر زاهدان و توابع آن، سیلی جاری شد و آب زیادی در پشت سیل بندی که در مجاورت کمیته انقلاب اسلامی زاهدان، به منظور تأمین آب سفره‌های زیرزمینی احداث شده است، جمع و ذخیره شد.

همزمان با جمع شدن آب باران، دو تن نوجوان ۱۰ و ۱۸ ساله زاهدانی به نامهای نعیم نارویی و محمود کبدانی که به قصد آب تنی داخل آب شده بودند، بر اثر شدت جریان آب ناپدید و غرق می‌شوند؛ در این هنگام مأموران ژاندارمری و شهرداری برای یافتن اجساد آن دو نفر وارد عمل می‌شوند و به جای آن که برای یافتن آنان از شناگران و غواصان بومی استفاده کنند، به علت ندانم کاری مسوولان وقت و دستور شهردار زاهدان، قسمتی از سیل بند یاد شده را تخریب می‌کنند. (۳)

۳) سیل سال ۱۳۶۶: در پی ریزش بارانی شدید در نیمه اول خرداد ماه سال ۱۳۶۶ ش.، در شهرستان زاهدان، سیلی جاری گردید که باعث خسارات جانی و مالی زیادی شد. این سیل به دنبال شکسته شدن سیل بند (۴) ناحیه غرب شهر زاهدان در سطح این شهر جاری شد. در جریان این سیل، بسیاری از منازل مسکونی که در حاشیه غربی، شمالی و مرکزی شهر قرار داشتند، آسیب دیده یا بکلی تخریب شدند.

بر اساس گزارش مسوولان استان، انتهای خیابان امام خمینی، خیابان سیستان، ۸۰ دستگاه، انتهای خیابان دکتر شریعتی، خیابان دانشگاه، خیابان طالقانی، محله گاراها، محله شیرآباد، کوچه غلام سرور و محله کارخانه نمک، بیشترین خسارات را متحمل گردید.

آقای فدا حسین مالکی، فرماندار وقت زاهدان، می‌گوید: «بر اثر جاری شدن سیل در سطح شهر زاهدان تاکنون (۱۱/۳/۱۳۶۶) ۲۵ تن کشته و ۴۲ تن زخمی شدند که تعدادی از مجروحان بطور سرپایی مداوا شدند و تعداد کمی نیز بستری گردیدند.» (۵)

آقای اشجع، استاندار سیستان و بلوچستان، ضمن تشریح درصد تخریب منازل مسکونی ناشی از سیل، تعداد منازل تخریب شده را حدود ۲۰۰۰ واحد و ارزش بازسازی و ترمیم آنها را حدود چهار میلیارد ریال اعلام کرد. (۶)

خبرنگار روزنامه اطلاعات در زاهدان، تعداد خانه‌های تخریب شده را سه هزار باب اعلام نمود. بر اثر جاری شدن سیل در شهرستانهای خاش، سراوان و ایرانشهر و تخریب چند پل، محور خاش - سراوان و خاش - زاهدان نیز مسدود شد که پس از فروکش کردن آب مجدداً رفت و آمد و وسایط نقلیه جریان پیدا کرد. (۷)

ب - ملخ دریایی:

نه در راغ میوه، نه در باغ شخ ملخ، بوستان خورد و مردم ملخ

«سعدی»

در کتاب مقدس آمده است: «ملخها کشور را می‌پوشانند و آن را تاریک می‌کنند. تمام مزارع، تمام میوه‌جات و درختها و هر - هیچ - سبزه‌ای از حمله این ملخها مصون نمی‌ماند.» بنابراین می‌توان گفت که ملخ از زمانهای بسیار دور، آفت زندگی آدمی بوده است. چهارهزار و پانصدسال پیش، یک هنرمند بر روی سنگ دیواره قبر فرعون، شکل ملخ را حک نموده است و این اولین اثر وجود ملخ می‌باشد. در روزگار قدیم حمله ملخ، خشم و غضب خدایی محسوب می‌شده است و مبارزه با آن



منازل تخریب شده در اثر جاری شدن سیل خردادماه ۱۳۶۶، زاهدان



چادر نصب شده توسط هلال احمر جمهوری اسلامی ایران جهت اسکان سیل زدگان، زاهدان

از طرف بشر در نظر آدمی غیر ممکن می‌نموده است. (۱۸)

از آفت‌هایی که بیشتر سالها دامنگیر کشاورزان بلوچستان می‌شود و زحمات آنان را به هدر می‌دهد، ملخ است. با این حال، بلوچها، ملخ را مانده آسمانی می‌دانند و با وسایلی آنها را صید می‌کنند و در دیگهای بزرگ پر از آب نمک می‌جوشانند و می‌خورند.

در ژانویه سال ۱۹۸۵ م. دیمه سال ۱۳۶۳ ش.، که از چند کشور آسیای جنوب شرقی بازدید نمودم (نگارنده این کتاب)، مشاهده کردم که در پیاده‌روهای خیابانها ملخها را در سبدهای مخصوصی نگاهداری می‌کنند و می‌فروشند؛ بدین ترتیب که آنها را در روغن سرخ شده، در ماهی‌تابه می‌اندازند و پس از چند دقیقه ملخهای پخته شده را در بشقاب می‌ریزند و به متقاضی می‌فروشند.

II - حوادث سیاسی

الف - ماجرای دادشاه:

در روزنامه کیهان، مورخ ۲۱ فروردین ماه سال ۱۳۳۵ ش.، خبری تحت عنوان «لایحه‌ای برای واگذاری امتیاز بهره‌برداری منابع نفت بلوچستان به شرکت ایران - ایتالی به مجلس تقدیم می‌شود»، منتشر گردید و نظر برخی از کمپانیهای نفتی جهان را به این منطقه جلب کرد.

دولت انگلستان که سالیان دراز، یکه تاز استثمار از مواهب و منابع این منطقه بود، برای ممانعت از ورود قدرتهای رقیب که برای به دست آوردن منابع بلوچستان کوشش می‌کردند، اقدامات لازم را به عمل می‌آورد. به همین سبب در دولت دکتر اقبال، برای اولین بار زمزمه‌هایی از اختلاف نظر میان آمریکا و انگلستان بر سر نفت به گوش خورد و در پی آن واقعه‌ای اتفاق افتاد که دور از انتظار بود. کوی کارول آمریکایی، رئیس شعبه اصل چهار (۹) کرمان، که به اتفاق همسرش، بانو آیتا کارول، به منطقه سیستان و بلوچستان رفته بودند، به دست داد شاه کشته می‌شوند. (۱۰)

با توجه به انتشار اخبار وجود منابع نفتی در سرزمین بلوچستان و علاقه آمریکا و دیگر رقبایش به بهره‌برداری از این منابع، انگلیسیها بر آن می‌شوند تا با ریختن خون افرادی، بلوچستان را در نظر خارجیها ناامن و خارج از کنترل دولت مرکزی نشان بدهند و با این اقدام، مانع از ورود کمپانیهای رقیب به این منطقه گردند؛ از این رو هیأتی از مأموران اصل چهار، در این دسیسه به قتل می‌رسند. (۱۱)

این هیأت که بعد از ظهر روز یکشنبه ۴ فروردین ماه سال ۱۳۳۶ ش.، ۲۴ مارس ۱۹۵۷ م. برای انجام مأموریت خود، عازم چابهار بود و مرکب از آقای کارول، رئیس اداره اصل چهار کرمان، خانم کارول و آقای پرستیل ویلسن، مشاور حوزه عمران بمبور از اتباع کشور ایالات متحده آمریکا، و آقایان مهندس محسن شمس (معاون ایرانی ویلسن) و هرائند خاچیکیان، راننده جیب استیشن از اتباع کشور ایران، هنگام عبور از «تنگه سرجه» همگی به دست دادشاه و یارانش به قتل رسیدند. (۱۲)

ب - بیوگرافی دادشاه بطور مختصر

حدود ۱۵۰ سال پیش در کوه سفید و در میان تنگه‌های پرآب آن، مردی به نام احمدشاه زندگی می‌کرد. در آن زمان بلوچستان به صورت منطقه مستقلی اداره می‌شد و در آن جا هر فرد قدرتمندی بر عهده‌ای حکومت می‌کرد و دولت مرکزی نیز قدرت و نفوذی در بلوچستان نداشت. احمدشاه که ریاست یکی از طوایف بلوچ را به عهده داشت، به جنگها و زدوخوردهایی که در روستاها و کوهستانهای اطراف وی صورت می‌گرفت، توجهی نداشت و سعی می‌کرد که به اتفاق خانواده خویش در محیط آرامی زندگی کند.

به این ترتیب سالیانی دراز گذشت و احمدشاه، صاحب چندین فرزند شد که بزرگترین آنان را «کمال» نام نهاد. برادران «کمال» به نواحی اطراف کوچ کردند؛ اما وی در کوه سفید باقی ماند و پس از مرگ پدر، طایفه خود را در چند آبادی - که خود، در همان حوالی ایجاد کرده بود - اسکان داد و شخصاً کدخدایی روستاهای مذکور را به عهده گرفت و در آبادی «دن بید» خانه‌ای ساخت و در آنجا با دختری به نام «بی بی خاتون» ازدواج کرد. بی بی خاتون و کمال، صاحب فرزندان شدند؛ پسر بزرگ خود را احمدشاه، دومی را دادشاه، و سومی را محمد، نام گذاشتند. (۱۳)

دادشاه، چند ساله بود که نیروی ارتش، بلوچستان را در اختیار گرفت و بسیاری از یاغیان را سرکوب کرد، و در سال ۱۳۰۹ ش.، ۱۹۳۰ م.، رضاشاه برای اولین بار پس از جنگ نادرشاه و لشکرکشی اسکندر مقدونی به بلوچستان مسافرت نمود. ارتش تا سال ۱۳۱۸ ش. ۱۹۳۹ م. در این منطقه حکمرانی می‌کرد؛ ولی هنوز سرداران محلی و رؤسای طوایف، قدرت و نفوذ خود را محفوظ نگاهداشته بودند.

در آن هنگام، روستای فنوج - که در دامنه کوه سفید واقع است - و نواحی پیرامون آن، از جمله آبادی «دن بید» در اختیار محمدخان شیرانی قرار داشت. محمدخان، پسر نداشت؛ از این رو پس از فوت وی، داماد او «علیخان شیرانی» معروف به «علیخان نقدی» جای او را گرفت و از آن جا که روستای پنت نیز در اختیار علیخان بود، وی حاکم قسمت عمده‌ای از جنوب بلوچستان گردید و به این ترتیب کمال و فرزندان او نیز در اختیار علیخان قرار گرفتند.

دادشاه و برادرانش کم کم بزرگ شدند و فنون تیراندازی را همانند همه عشایر بلوچ فرا گرفتند. در میان پسران کمال، «محمدشاه» قویتر و خوش‌هیكلتر از سایرین بود، دادشاه کوتاهتر و ضعیفتر از دیگران بود؛ اما بر خلاف جثه کوچکش، جسارت عجیبی داشت. گاه چندین روز سر به کوه می‌گذاشت و به خانه بر نمی‌گشت و اغلب فرمان پدر خود را اطاعت نمی‌کرد.

کمال که خدمتگزار صدیق سردار علیخان نقدی بود، دادشاه را هم به خانه او فرستاد؛ دادشاه در سلك مستخدمان و تفنگچیان مخصوص سردار علیخان درآمد و در خانه او دائماً قلیان به دست داشت و همیشه آماده خدمت بود؛ ولی خدمتگزار نمک‌نشناسی از آب درآمد.

دادشاه به دنبال فرصتی می‌گشت تا فنون و خصایص خود را به مورد امتحان بگذارد؛ بالاخره این فرصت پیش آمد. از مدتها قبل کمال با پسر عموی خود، «عبدالنبی»، بر سر زمین و نخلستان اختلاف داشت. این اختلاف به مرور زمان شدت یافت و سرانجام دادشاه تصمیم گرفت که به آن خاتمه دهد. (۱۴)



اتومبیل کارول و همراهانش و نیز محل کشته شدن آنان؛ تنگ سرجه.

نیک محمد و نظر شاه، عمو و پسر عموی دادشاه، غالباً در حدود سفیدکوه به شکار مشغول می شدند، یک روز دادشاه تفنگ خود را برداشت و به سوی کوه سفید حرکت کرد و در پشت تخته سنگی بزرگ کمین کرد، ساعتی بعد نیک محمد و نظر شاه که خسته و مانده از شکار برمی گشتند، در برابر دادشاه قرار گرفتند، دادشاه از جای خود بلند شد، «نظر شاه» هنگامی که او را دید سلام کرد؛ اما ناگهان صدای دو گلوله در کوهستان پیچید و دومی بی گناه به قتل رسیدند. دادشاه در حالی که از شادی فریاد می کشید، سنگر خود را ترک کرد و جسد نیک محمد و نظر شاه را به گوشه‌ای انداخت و به سوی «دن بید» حرکت کرد. این اولین جنایتی بود که مرتکب شد، تا آن موقع حیوانات زیادی را کشته و آدمهای بسیاری را کتک زده بود؛ ولی قتل انسان برای او بی سابقه بود.

کمال هنگامی که از جریان آگاه شد بر پسرش خشمناک شد که چرا برادر و برادرزاده او را کشته است؛ اما دادشاه پاسخ داد که من به سن بلوغ رسیده‌ام و دیگر احتیاج به سرپرست ندارم، باید کاری کنم که سراسر کوه سفید متعلق به ما باشد.

دادشاه، فردای آن روز برای همسر عبدالنبی پیام فرستاد که به دن بید بیاید تا آشتی کنند؛ زن عبدالنبی گریه‌کنان نزد او آمد؛ دادشاه به او گفت: «من تقصیری نداشتم و نیک محمد به من تیر انداخت؛ من فقط از خود دفاع کردم و به حمله آنان پاسخ دادم، حالا حاضر هستم هر طور که میل دارید جبران کنم.»

زن عبدالنبی گفت که من پسرانم را نزد تو می فرستم؛ اما آنان می ترسند که قصد جانشان را بکنی.

دادشاه گفت: «من به قرآن سوگند می خورم که به آنان صدمه‌ای نزنم و هر جا که قرار بگذاری، برای ملاقاتشان خواهم آمد.»

قرار گذاشتند که پنج پسر عبدالنبی در محلی به نام «گنبد» بدون اسلحه حاضر شوند و با دادشاه ملاقات و صلح نمایند. (۱۵)

صبح روز بعد، پسران عبدالنبی که حتی اسلحه سرد هم همراه نداشتند، در صخره‌های گنبد حاضر شدند. دادشاه در حالی که اسلحه پنج تیر خود را به دوش داشت به سوی آنان رفت. پسر بزرگ عبدالنبی به دادشاه سلام داد و گفت: «ما آنچه را که اتفاق افتاده است، فراموش کرده‌ایم و حالا آمده‌ایم که خون بست کنیم.»

او در همین سخنان بود که شلیک پنج گلوله پشت سر هم سکوت کوهستان را بر هم زد و پسران عبدالنبی یکی پس از دیگری نقش زمین شدند. دادشاه که می‌خواست مطمئن باشد که همه، جان سپرده‌اند، دوباره تفنگ را پر از فشنگ کرد و به هر کدام از پسرعموهای خود یک گلوله شلیک نمود و از آن جا به سوی قله مرتفع سفیدکوه رهسپار گردید و چند روز در کوهستان زندگی کرد. در این هنگام، دادشاه بیش از بیست و چند سالی نداشت و براحتی از صخره‌ها بالا می‌رفت و قادر بود که همانند همه عشایر بلوچ، مدتها با خرماي خالی تغذیه کند.

در کوهستان به هر زنی که برمی‌خورد به او تجاوز می‌کرد و تنها تفریح او نسواری^۲ کردن بود.

دادشاه متوجه شد که زندگی در کوه برای او مطبوع نیست، لذا تصمیم به بازگشت گرفت. پدرش کمال، که سخت از او خشمگین بود، هنگامی که او را دید، فریاد کنان شروع به ناسزا گفتن کرد، ولی دادشاه با خونسردی پاسخ داد: کاری است که شده است، حالا باید خودم را حفظ کنم. مدتهاست که نزد علیخان نرفته‌ام. حتماً او هم از کارهای من عصبانی است. علاوه بر آن ممکن است ژاندارمها مزاحم من بشوند؛ بلند شو؛ از اینجا برویم.

کمال گفت که حاضر نیست از جای خود تکان بخورد. دادشاه به سینه پدر زد، کارد را از کمرش کشید و فریاد زد با من حرکت کن و هر چه اثنایه داریم همراه بیاور وگرنه تو را هم می‌کشم. بالاخره کمال ناچار شد به اتفاق پسرناخلف خود به سوی مقصد نامعلومی حرکت کند. (۱۷)

دادشاه تصمیم خود را گرفته بود و می‌خواست به «لاشار» برود. در دامنه ارتفاعات لاشار، «سردار میرحوطی خان لاشاری» که از سرداران قدرتمند بلوچستان بود، زندگی می‌کرد. وی قول داده بود که از دادشاه و یارانش حمایت کند. میرحوطی خان بر این عقیده بود که هر قدر قدرت دادشاه افزایش یابد، نیروی «سردار علیخان شیرانی»، کاهش می‌یابد.

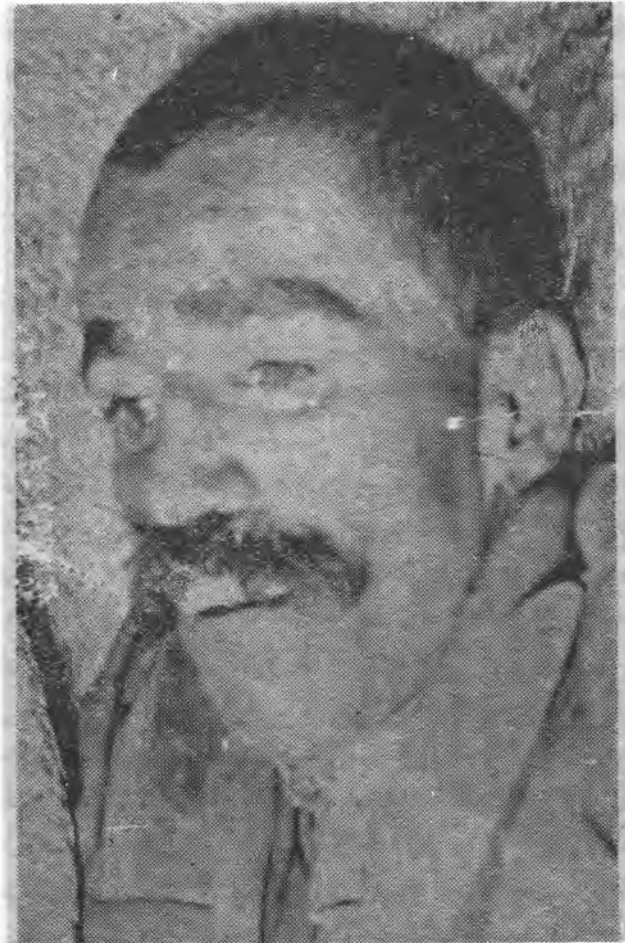
دادشاه به اتفاق پدر و برادرانش و چندتن از کسانی که تا آن هنگام به وی پیوسته بودند از ارتفاعات سرحد عبور نمودند و به سوی لاشار حرکت کردند. در آن جا میرحوطی خان از آنان استقبال کرد و خانهای در اختیارشان گذاشت.

مدتی بعد دادشاه - که کم کم خوی جنایت در وی تقویت می‌شد - از پناهگاه خود بیرون آمد. پدرش به او گفت که خانه و آبادی آنان به علت عدم رسیدگی در شرف نابودی است؛ از این رو دادشاه خود را به کوه سفید رسانید و در ضمن راه محصولات زراعتی عبدالنبی را به آتش کشید و هنگامی که به دن بید رسید، زارعانی را که در زمینهای پدرش به کشت و زرع مشغول بودند، جمع نمود و به آنان گفت که دیگر لازم نیست برای ما زراعت کنید و بهتر است که این زمینها، بی حاصل بماند. سپس با یاران خود به قصد غارت حرکت کرد و در اولین فرصت جلوی يك کاروان شتر را که برنج حمل می‌کرد، گرفت و برنجهای را به غارت برد؛ ساربانان که جان خود را در خطر می‌دیدند فرار کردند. و از آن زمان^۳ دادشاه و همراهانش به راهزنی و قتل و غارت مشغول شدند. (۱۸)

در این هنگام سردار علیخان شیرانی تصمیم گرفته بود که به دادشاه، نوکر نمک‌شناس خود، سخت گوشمالی دهد؛ از این رو به دنبال فرصت مناسبی می‌گشت و همین امر، حادثه‌ای پیش آورد که دادشاه را به جنایات بیشتری واداشت: یاران دادشاه در آبادی «دهان» به يك مجلس عروسی

۲- نسوار، مخلوطی از تنباکو و آهک یا گرد بعضی از گیاهان است که می‌کوبند و آنان که معتاد به دخانیات هستند، زیر لب می‌گذارند. می‌گویند که این مخلوط نشئه عجیبی دارد.

۳- ظاهراً دادشاه از سال ۱۳۲۶ ش/ ۱۹۴۷. م به یاغیگری پرداخته است، رك. «ایران آباد» شماره ۱۱ صفحه



دادشاه

شبیخون زدند و هنگامی که عروس و داماد بر اثر اصابت تیر به زمین افتادند، دادشاه به وسط جمعیت آمد و باز شروع به تیراندازی کرد و هر کس را که در مقابل خود می‌دید هدف گلوله قرار می‌داد. مردم شیون کنان فرار می‌کردند. در این جریان ده نفر از آنان بر اثر اصابت گلوله جان سپردند.

سپس راهزنان به روستاهای اطراف نیز حمله ور شدند و یک روستا را به آتش کشیدند و در مدت چند روز، بسیاری از آبادیهای آن حدود را سوزاندند. بلوچهای کوه نشین نیز از ترس، خانه و زندگی خود را ترك کرده به آبادیهای نزدیک پناه بردند. در این هنگام، سروان خداداد ریگی، به فرماندهی گروهان ژاندارمری فنوج منصوب و مأمور تعقیب دادشاه گردید. (۱۹)

بدین ترتیب مدتی گذشت تا اینکه زمستان سال بعد، هنگامی که «عبدل» پسر مراد، کدخدای فنوج، که قصد ازدواج داشت و لوازم عروسی خود را از بنت تهیه کرده بود، به اتفاق برادر کوچکش به نام «جمعه» که ده سال بیشتر نداشت، از روستای بنت به فنوج می‌رفت، و در این سفر برادرزاده کدخدای بنت و یکی از اهالی آن جا نیز - که می‌خواست کارت معافی نظام وظیفه خود را بگیرد - همراه آنان بود. وقتی که به قسمتی از تنگه فنوج رسیدند، ناگهان صدای تیری بلند شد و عبدل فریادی کشید و نقش زمین شد. این، جنگوک، دوست صمیمی دادشاه بود که به سوی آنان تیراندازی می‌کرد. برادرزاده کدخدای بنت خود را به طرف تخته‌سنگی انداخت تا شاید در پشت آن پناه بگیرد؛ اما جنگوک او را هم هدف قرار داد و کشت؛ چند دقیقه بعد بجز «جمعه» سایر مسافران، در روی تخته‌سنگهای رودخانه جان سپردند و جمعه که سوار بر شتر بود از فرصت استفاده کرد و محل حادثه را ترك گفت. (۲۰)

جمعه در حالی که اشک می‌ریخت وارد روستای فنوج شد و خبر کشته شدن برادرش را به دست جنگوک، به پدرش رساند. هنگامی که خبر واقعه را به «سروان خدادادخان ریگی» دادند، وی اظهار داشت که حتماً قاتل را دستگیر می‌کند و به شدیدترین وجه مجازات می‌نماید و سپس برای فرمانده سه دسته ژاندارمری که در کوه مستقر بودند، پیغام فرستاد تا جنگوک را دستگیر کند و او خود، نیز همان روز به اتفاق هفت نفر ژاندارم به تعقیب راهزنان پرداخت. روز بعد «چراغ شیرانی»، از ساکنان آن حدود و گروهیان «صاحب دامنی»، به جنگوک برخوردند. جنگوک که آن دو نفر را دید در پشت سنگی سنگر گرفت و شروع به تیراندازی کرد؛ اما گروهیان دامنی خود را به تهای که مشرف به سنگر جنگوک بود رسانید و از آن جا وی را هدف قرار داد. سپس هر دو، خود را به جنازه نیمه‌جان راهزن خونخوار رسانیدند و از شدت عصبانیت سر او را بریدند. سر جنگوک را در سید خرما گذاشتند و به سوی فنوج حرکت کردند. گروهیان دامنی به محض ورود به فنوج نزد سروان ریگی رفت و سید را در مقابل او گذارد و گفت این نتیجه کار ماست. سر جنگوک را بر سر چوب گذاشته بر روی پشت بام ژاندارمری نصب کردند و تا چند روز مردم به آن سنگ پرتاب می‌کردند.

در حقیقت با مرگ جنگوک دست راست دادشاه قطع شد. از این رو دادشاه، سرپرستی راهزنان را به مردی موسوم به «مالم» سپرد ولی مالم، پس از او چند روزی خود را به مأموران تسلیم کرد و پس از او «رستم» و برادرش، «پیرداد»، نیز تسلیم شدند. چهارده تن از سران راهزنان بتدریج دستگیر و به زندان مشهد فرستاده شدند.

دادشاه تقریباً تنها ماند و با وضعی که پیش آمده بود، کم کم احساس خطر می‌کرد؛ از این رو تصمیم گرفت به کشور پاکستان فرار کند.

سرزمین پاکستان، تنها جایی بود که دادشاه می‌توانست به آن جا پناه ببرد؛ زیرا وی در نواحی مرزی دوستان زیادی داشت که از افراد قدرتمند پاکستان بودند.

چگونگی ورود وی و همراهانش به مرز نیز ماجرای جالبی دارد که از نیرنگهای مخصوص دادشاه بوده است.

آنان، پیش از حرکت به مرز، همهٔ سلاحهای خود را نزد اشخاص معینی به امانت می‌سپارند؛ معمولاً محل اختفای تفنگها در بخش سرباز بوده است. سپس هر نفر يك اسلحه كمری كوچك در زیر پیراهن خود می‌بندد و در حالی که همگی ساز و دهل می‌زنند و آواز می‌خوانند به مرز نزدیک می‌شوند. مرز ایران و پاکستان در آن وقت، مقررات معینی نداشته است و در صورت ممانعت مأموران مرزبانی پاکستان از ورود آنان به مرز، می‌گفته‌اند که ما لوطی هستیم و از این راه نان می‌خوریم و با این حيله، وارد خاک پاکستان می‌شوند و بدین ترتیب در آنجا از تعرض مأموران ژاندارمری ایران در امان می‌مانند.

پس از چندی دادشاه سلاحهای جدیدی فراهم کرد و به بلوچستان بازگشت. وی به محض ورود به خاک ایران دو نفر از طایفهٔ نارویی را کشت.

پس از این واقعه ژاندارمری عده‌ای از بلوچهای لاشاری را که مسلح بودند و به کوره راهها نیز آشنایی داشتند، مأمور تعقیب دادشاه کرد؛ اما هنوز لاشاریها حرکت نکرده بودند که خبر رسید، مردی به نام کندل^۴ که به اتفاق شخص دیگری به نام «ابراهیم» به خانه خود می‌رفته، در کوه «بارج» به قتل رسیده است. این دو تن از افراد شیرانی بودند که دادشاه به محض دیدن آنان، کندل را می‌کشد و ابراهیم را زخمی می‌کند. (۲۱)

در این احوال، سروان خدادادخان ریگی به استان فارس منتقل گردید و به جای وی سرگرد «میثاقی» به فرماندهی گروهان ژاندارمری فئوج منصوب شد. همان روزی که سرگرد میثاقی وارد فئوج گردید، اطلاع دادند که دو نفر از اهالی فئوج در کوه «بزیند» به دست دادشاه کشته شده‌اند. چندی بعد حادثهٔ جدیدی اتفاق افتاد که بار دیگر دادشاه را برای مدتی متواری ساخت و این واقعه زدو خورد «جوگن» بود.

زنان، در زندگی پرماجرایی دادشاه نقش بزرگی داشتند. هرگز اتفاق نیفتاده که او بدون زن به سر برد. همانطور که تفنگ پنج تیرش را به دوش می‌کشید، يك زن نیز همراه او بود. برای این جنایتکار، زن و خون‌ریزی سرمایه‌های زندگی محسوب می‌شد. با این حال، زن برای او ارزش يك شتر، يك گوسفند یا يك کیسه‌خرما را داشته است و تا هنگامی که قابل استفاده بوده او را همراهی می‌کرده

است و بعد در کوهستان رها می‌نموده یا با يك گلوله به زندگی‌اش خاتمه می‌داده است. دادشاه، در زندگی خود به زنان بسیاری برخورد نموده و به هر روستایی که می‌رسیده زیباترین دختران را برای خود انتخاب می‌کرده است و هیچ کس نیز جرأت جسارت و اعتراض و به او را نداشته است. دختران بسیاری در گوشه و کنار سفیدکوه و آبادیهای دیگر آن حدود مورد تجاوز او قرار می‌گرفت؛ اما دادشاه نه تنها به تصاحب زنان و لذت جویی از آنان می‌پرداخت، بلکه گاه آنان را به عنوان برده نیز می‌فروخت.

... دادشاه، هفت تن از دختران آبادی بنت و فنوج را که از رعایای سردار علی‌خان شیرانی بودند به علت کینه‌ای که با او داشت ربود و آنان را حدود سال ۱۳۳۱ ش در بازار برده فروشان مسقط به معرض فروش گذارد.

«مهری»، فرزند «چارک»، که در بالای يك تپه کوچک خاکی واقع در فنوج به اتفاق چند تن از بستگان خود زندگی می‌کرد، چگونگی دزدیدن خود را چنین بیان کرد: «در آن موقع من در منزل «حاجی بختیار» - که پسرعموی دادشاه و از نوکران سردار علیخان بود - خدمت می‌کردم. وضع زندگیمان خوب نبود و غالباً از علفهای خوراکی کوهستان غذا تهیه می‌کردیم و منزل ما در فنوج بود. يك روز غروب برای چیدن علف به کنار رودخانه رفته بودم، وقتی که هوا داشت تاریک می‌شد، دستمال پر از علف را روی کولم انداختم و خواستم برگردم که ناگهان از آن طرف رودخانه از دامنه کوه دو نفر که صورتهایشان را پوشانیده بودند، به این طرف آمدند؛ هر کدام يك تفنگ به دوش و يك چوب به دست داشتند. یکی از آنها مچ دست مرا گرفت و گفت: بدون سروصدا، جلو بیفت. خواستم فریاد بزنم؛ اما جلوی دهانم را گرفتند و مرا کشان کشان بردند تا به يك دره خلوت و دور افتاده رسیدیم. در ضمن راه با چوب مرا کتک می‌زدند و من گریه می‌کردم. در آن جا دستمال را از صورتهایشان باز کردند و من آن دو نفر را شناختم: یکی از آنان جنگوک، از یاران قدیمی دادشاه، بود و دیگری «دادکریم» نام داشت که شوهر «نورک» خواهر دادشاه بود. بزودی دادشاه و رفقاییش هم به ما پیوستند و به طرف کوهها حرکت کردیم. زنانی که وی ربوده عبارت بودند از: «لالک»، «ناسک»، «حوری»، «نازک» و «زورک»؛ يك پسر بچه کوچک نیز ربوده بود که از نوکران علیخان بود، آن بچه «دادالله» نام داشت. دادشاه سه نفر از ما، یعنی من، ناسک و لالک را برای خود برداشت و دیگران را میان رفقاییش قسمت کرده...»

به این ترتیب مدتی گذشت و من از دادشاه صاحب فرزندی شدم تا این که يك روز وی تصمیم گرفت که به مسقط برود. از تنگ «لور» به سوی ساحل حرکت کردیم و يك دسته ژاندارم هم در تعقیب ما بودند. شبانه از کوه گذشتیم و به يك رودخانه رسیدیم. آب رودخانه زیاد بود و من با وجود این که بچه‌ام را به پشتم بسته بودم، ناچار با زحمت زیاد از رودخانه گذشتم. روز بعد مردی با دادشاه ملاقات کرد و چند شتر در اختیار او گذاشت. سوار شترها شدیم و از طریق میناب به طرف محلی که «بیابان» نام دارد و میان میناب و جاسک واقع است حرکت کردیم. سرانجام، به وسیله يك قایق موتوری به مسقط رفتیم. من نمی‌دانستم منظور دادشاه از این کارها چیست؟ او در «زنک» که یکی از آبادیهای مسقط است - با مردی به نام «مرهون سعود» مدتی صحبت کرد و بعد به من گفت: «تو چند شب این جا بمان تا من بروم و برگردم؛ اما رفتن همان بود و

برنگشتن همان. بزودی فهمیدم که مرهون سعود مرا به هفت هزار روپیه خریده است. ناسک را هم به پنج هزار و لالک را به هشت هزار روپیه به دیگران فروختند، اما دادالله را بیش از هزار روپیه نخریدند. خریدار من مرا به يك نخلستان برد که در آنجا چادر زده بود؛ او خودش زن و بچه داشت و ظاهراً می خواست مرا به محل دیگری ببرد و به قیمتی زیادتر بفروشد.

هشت ماه در منزل مرهون خدمت می کردم، روزها برایشان علف می چیدم و شتر می چراندم؛ اما شبها برای این که فرار نکنم، مرا زیر خاک می کرد، يك تل خاک روی بدنم می ریخت بطوری که فقط گردنم از آن بیرون می ماند. با این زجر و مشقت هشت ماه گذشت و سرانجام یکی از اقوام من که در مسقط بود، مرا دید و به دولت مسقط شکایت کرد، مأموران آمدند و مرا آزاد کردند.»

ناسک، همسر دیگر دادشاه نیز ماجرای ربودن خود را چنین گفته است: «آن شب ما خواب بودیم، ناگهان سایه دو نفر را دیدم که وارد خانه شدند، تا خواستم بلند شوم یکی از آنان چراغ را خاموش کرد و دهان مرا گرفت و دیگری حوری را بغل زد، نمی توانستم کاری بکنیم، پدرم را با اسلحه تهدید کردند و دستهایش را بستند و ما هر سه را به طرف هشت کوه بردند. پدرم را تا دو فرسنگی راه کتک می زدند و بالأخره او را آزاد کردند.

مدتی با زنان دیگر در کوه بودیم و آن وقت، ما را به بیابان بردند و از آن جا توسط قایقی که دوست محمد در اختیارمان گذاشت، به مسقط رفتیم. ما یازده مرد و دوازده زن بودیم. مردان عبارت بودند از: دادشاه، دو برادرش محمد و احمدشاه، جنگوک، دادکریم شوهر خواهر دادشاه، قادر داد - که به او قادرک نیز می گفتند - شاه الله، ملاسلیمان و برادرش وحشک و بالأخره مردی به نام جمعه و دادالله که پسر بچه کوچکی بود.

ملاسلیمان کسی بود که زنان را برای دادشاه عقد می کرد و مرا هم او عقد کرد...، پس از فروختن مهری، يك ماه در مسقط در بندری موسوم به زنگ اقامت داشتیم و سپس مرا به مردی به نام مغربی فروخت. مغربی که يك عرب سیاه چرده و بلند قد بود مرا به کوه برد تا کسی متوجه نشود. در آن جا يك ماه برای او کار کردم و هر چه داد و بیداد می نمودم، کسی گوش نمی داد. سرانجام کنسولگری ایران از این جریان مطلع گردید و دو نفر مأمور دنبال من آمدند، مرا سوار يك اتومبیل جیب کردند و به «دوبی» بردند. چند روز در آنجا بودم و سپس به ایران آمدم.»

چنان که پیش از این گفتیم دادشاه در تنگ سرحه راه را بر جیب کارول و همراهانش می بندد. کارول که به محل واقعه می رسد می بیند راه را بسته اند. در این هنگام دادشاه به منظور ترساندن کارول، چند تیر هوایی شلیک می کند، کارول و همسرش نیز به سوی دادشاه و یارانش تیراندازی می کنند؛ ولی گلوله‌ای به کارول اصابت می کند و او را از پای درمی آورد. همسر کارول در زیر اتومبیل جیب استیشن پنهان می شود، ولی دادشاه و یارانش او را با خود به کوه می برند.

دادشاه به برادرش می گوید: زن را ببر و در کنار جاده رها کن!

برادر دادشاه، همسر کارول را به سوی جاده می برد و در پشت تپه‌ای تیری به او شلیک می کند و به قتل می رساند. بلافاصله دادشاه هم با گلوله‌ای برادر خود را از پای درمی آورد.

پس از این حادثه نیروهای نظامی به بلوچستان وارد می‌شوند و بلافاصله راهها را می‌بندند و ارتفاعات را محاصره می‌کنند، اما حریف دادشاه نمی‌شوند؛ زیرا دادشاه همانند بزکوهی در تنگه‌ها و گذارها، شب و روز از این سو به آن سو می‌گریخت. (۲۲)

دوم تیر ماه سال ۱۳۳۶ ش، هواپیمای سرتیپ «شریف»، فرمانده عملیات علیه گروه «دادشاه»، چند لحظه پس از پرواز در درهٔ نزدیک فرودگاه نیکشهر سقوط نمود و نامبرده به اتفاق خدمه هواپیما به قتل رسیدند.

سرتیپ «امیر پرویز» می‌گوید: از چندی قبل مسلم شده بود که عدهٔ زیادی در تهران و بلوچستان به نفع دادشاه فعالیت می‌کنند. تیمسار شریف بمجرد ورود، به نیکشهر رفت و متوجه فعالیت‌های افراد مزبور شد و گزارش کاملی از این گروه به تهران فرستاد. این گزارشها پرده از روی همکاری‌های جنایتکارانهٔ عده‌ای که از این یاغی در تهران و بلوچستان پشتیبانی می‌کردند برداشت. نامبرده همچنین اضافه می‌کند: «در بلوچستان دست مأموران برای دستگیری دادشاه باز نبوده است»

با گسترش شایعهٔ تسلیم نامه‌ای از سوی کمیته‌های نفتی آمریکایی به دولت ایران، مبنی بر اظهار نگرانی از شرارت‌های دادشاه و همچنین اعلام توقف اکتشاف و بهره‌برداری از نفت منطقه بلوچستان توسط کمیته‌های مذکور، يك مقام رسمی خبر فوق را تکذیب کرد. (۲۳)

به هر حال ارتش که بستوه آمده بود، از سرداران بلوچ کمک خواست و آنان را برای مذاکره به تهران دعوت کرد. در میان این سرداران، «مهمیم خان لاشاری» و «عیسی خان مبارکی»، دادشاه را بخوبی می‌شناختند؛ اما مایل نبودند که وی به جنایت خود ادامه دهد.

سروان خدادادخان ریگی (فرمانده ژاندارمری نی‌ریز) پس از قتل آمریکاییها، داوطلبانه به بلوچستان آمد و با سرداران فوق‌الذکر که از دشمنان سرسخت سابق او بودند، همکاری نمود. دادشاه به سردار مهمیم خان لاشاری احترام می‌گذاشت و به همین جهت مهمیم خان به او پیغام داد که از شاه برای تو و همراهانت تأمین گرفته‌ام؛ از کوه پایین بیا و با نماینده ارتش که همراه من است، مذاکره کن. دادشاه قبول کرد و قرار ملاقات میان آنان گذاشته شد.

در وقت تعیین شده، دادشاه از کوه پایین آمد و به محل قرار رفت، در همین هنگام مهمیم خان لاشاری، عیسی خان مبارکی و سروان خدادادخان ریگی و چند تفنگچی بلوچ به همراه استواری که ملبس به لباس سرهنگی بود و ظاهراً نماینده ارتش محسوب می‌شد، به سوی محلی که قرار گذاشته بودند رفتند. دادشاه با دیدن مهمیم خان از پشت سنگی نمایان شد و به استقبال سردار طایفه لاشاری شتافت.

مهمیم خان به دادشاه می‌گوید اگر تسلیم شوی تو و یارانت را می‌بخشند. دادشاه می‌گوید تا برادرم را از زندان آزاد نکنند، تسلیم نمی‌شوم، ناگهان قدمی به جلو برمی‌دارد و مچ سرهنگ را می‌گیرد و به طرف خود می‌کشد و فریادکنان می‌گوید: «سرهنگ را به جای برادرم گروگان می‌گیرم.»

مهمیم خان گلوله‌ای به سینۀ دادشاه شلیک می‌کند. محمدشاه برادر دادشاه که مراقب اوضاع بود به تلافی خون دادشاه، مهمیم خان را می‌کشد. با کشته شدن دادشاه که حدود ۱۵۰ زن، مرد، پیر و جوان را به قتل رسانده بود، سراسر کوه‌ها و سرزمین بلوچستان را خاموشی فرا گرفت.

در سرمقاله تاریخ یازدهم فروردین ماه سال ۱۳۳۶ ش. روزنامه «فرمان» که از نشریات هوادار سیاست آمریکا در ایران بود، در باره قتل مأموران اصل چهار چنین آمده است: «حادثه قتل دو نفر کارشناس آمریکایی اصل چهار که به قصد خدمت در صحاری بی آب و علف بلوچستان عبور می کرده اند، حادثه دردناک و تأسف آوری [برای ملتین - دولت - ایران و آمریکا به شمار می رود و ما در این تأثر عمیق با ملت دوست خود، آمریکا شریکیم. وقوع این حادثه در ایامی که آقای «ریچاردز»، مشاور عالی پرزیدنت «آیزنهاور»، در تهران می زیست با آرامش خاصی که چند سال اخیر در سراسر منطقه ایران برقرار بود، قابل انطباق نبود و ایجاد سوءظن می نماید که مبادا آنتریکهای خاصی در اجرای این نقشه پلید وجود داشته است.»

در دوازدهم فروردین ماه سال ۱۳۳۶ ش. «گریگوری»، رئیس اصل چهار در ایران، طی يك مصاحبه مطبوعاتی گفت: «تا وقتی در بلوچستان امنیت کافی برقرار نشود، برنامه های اصل چهار در آن جا متوقف خواهد ماند.» نامبرده سپس سیاسی بودن حادثه را نفی می کند و می گوید: «هیچ قرینه ای وجود ندارد که به این قتل، جنبه سیاسی یا دسیسه کمونیستی داده شود.»

در روزنامه کیهان مورخ بیست و یکم دیماه ۱۳۳۶ ش.، اعلام شد که دادشاه طی يك درگیری شدید، با مأموران دولتی دستگیر شده است. فردای آن روز (۲۲/۱۰/۱۳۳۶) روزنامه کیهان اعلام کرد که دادشاه در درگیری روز گذشته کشته شده است. تناقض اخبار اعلام شده، روزنامه کیهان را مجبور به توضیحاتی نمود و این توضیحات نیز نتوانست ابهامات موجود را بر طرف سازد.

«احمد نامدار»، در مجله فردوسی شماره سیزده دوره جدید، نهم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ ش. می نویسد: آقای سناتور «دها» در مراجعت از این مأموریت وقوع قتل را به وسیله دادشاه تأیید و تأکید کرد که قتل این دو نفر به امر آقای «علم» صورت گرفته است. وقتی ما می بینیم، يك آمریکایی متخصص نفت با جواز پنهانی برای سیاحت و گردش به منطقه ای می رود که زیر نفوذ علم، دست نشانده انگلیسیهاست، و به امر او کشته می شود، به این نتیجه می رسیم که اگر نفت در منطقه نبود، نفت شناس نمی فرستادند. اگر اختلاف نظر از هر جهت و به هر دلیل که باشد در میان نفتیان آمریکایی و انگلیسی بر سر نفت نبود که آقای علم دستور نمی یافت عامل نفتی آمریکایی را بکشد...» (۲۴)

یکی از نمایندگان «حزب مردم» (حزب اسدالله علم) در رابطه با موضوع دادشاه، در مرداد ماه سال ۱۳۳۶ ش. در مجلس به دولت اعتراض می کند. مرحوم «منوچهر اقبال»، نخست وزیر وقت، در پاسخ می گوید: «اگر بیش از این، پرده ها را بالا بزنم اسباب آبروریزی خودتان می شود.»

ابراهیم صفایی، مؤلف کتاب «رهبران مشروطه»، پس از نقل مطلب فوق می نویسد: «دانسته نشد، حادثه دادشاه با حزب مردم و نماینده اش چه رابطه ای داشت که اقبال بدان گونه پاسخ داد.» (۲۵)

امیر اسدالله علم، دبیر کل حزب مردم و حاکم بلامنازع استانهای سیستان و بلوچستان، خراسان و از عوامل قدیمی انگلستان در ایران، پس از به قتل رساندن دادشاه به منظور انحراف اذهان عمومی بیانیهای به نام حزب مذکور منتشر و اعلام نمود: «دوتن از اعضای حزب مردم در راه قلع و قمع دادشاه به شهادت رسیدند.»



جسد دادشاه و برادرش

پس از حدود بیست و نه سال که از ماجرای دادشاه می گذرد و مشخص می شود که امیراسدالله علم و عواملش در منطقه از سرسپردگان استعمار انگلیس بوده اند، متأسفانه اکنون نیز عوامل او در این استان فعال هستند. آقای امیرمیر، در نطق قبل از دستور خود، در جلسه علنی مورخ ۱۳۶۵/۳/۲۷ مجلس شورای اسلامی ایران می گوید: «آنچه امروز مانع پیشرفت سیستان و بلوچستان است، تنها وجود خانها نیست؛ بلکه وجود باندهای مرئی و نامرئی است که سر نخ همه جریانات را در دست دارند و میراث شوم دوران ستم شاهی و سلطه علمی می باشند و ریشه در قرون دارند؛ پس از انقلاب اسلامی نه تنها از میان نرفتند، بلکه تشدید هم شدند و شیوه های رسیدن به مقصود را هم تغییر دادند.»

قتل آمریکاییان به دست دادشاه سبب گردید تا آمریکاییها برای سالیان دراز به منطقه سوق الجیشی بلوچستان وارد نشوند. با توجه به این نوع خدمات اسدالله علم و اجدادش به دولت انگلیس بود که «سراآنتونی پارسونز»، سفیر کبیر اسبق انگلیس در ایران، در باره وی در خاطرات خود می نویسد: «خانواده او نسل اندر نسل طرفدار انگلیس بودند، ولی این دوستی و رابطه نه بخاطر منافع شخصی یا نوکر مآبی و چاپلوسی؛ بلکه به خاطر اعتقادی بود که به سودمند بودن دوستی انگلیس برای حفظ منافع ایران داشتند.» دولت وقت ایران برای سرپوش گذاشتن بر حقیقت ماجرا، علی رغم قولی که به هنگام تحویل «احمدشاه» برادر دادشاه از دولت پاکستان مبنی بر محاکمه نامبرده داده بود، در تاریخ ۲۳ بهمن ماه سال ۱۳۳۶ ش. بدون هیچ گونه اطلاع قبلی از دادگاه بدوی و تجدید نظر نامبرده با انتشار اعلامیه ای از سوی دادستان ارتش، خبر تیرباران احمدشاه را اعلام کرد. (۲۶)

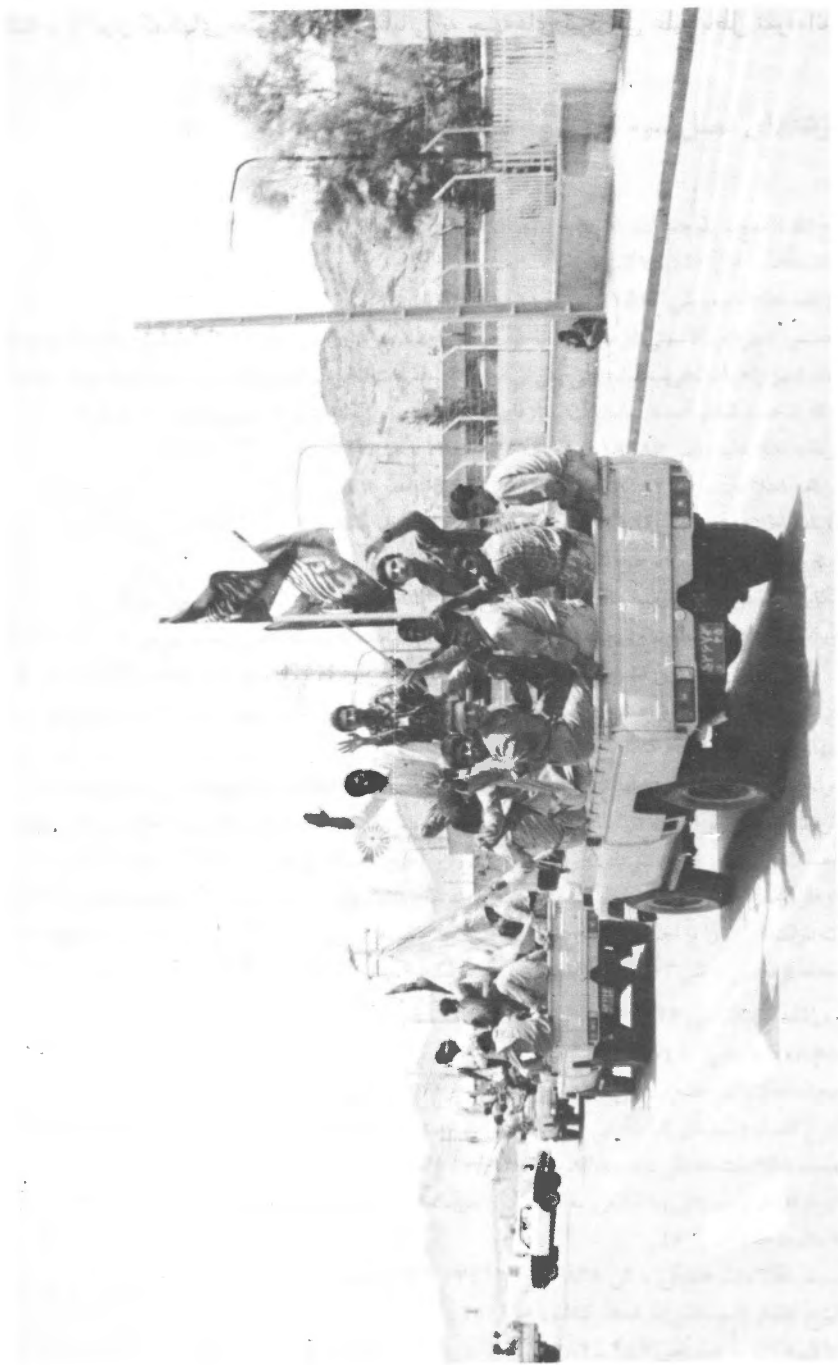
ج - جنگ تحمیلی:

کشور عراق، با برنامه ریزیهای قبلی، تدارک حمله وسیعی به کشور عزیزمان را دید و در ساعت ۱۴ روز دوشنبه ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ ش.، هواپیماهای متجاوز عراقی فرودگاهها، پایگاهها و چندین شهر ایران را بمباران کردند. (۲۷)

تانکها، حمله کردند و گلوله هایشان خانه ها، بازارها، مدارس، مساجد و... را ویران ساختند و هزاران کودک، پیر و جوان را زیر انبوه خاک مدفون نمودند.

ناوهای جنگی نیز به حرکت درآمدند و دریا را زیر آتش گرفتند و بندرگاهها، اسکله ها و انبارها را سوزاندند. کشتیهای باری و نظامی را غرق کردند. صدها شهر و روستا را با خاک یکسان نمودند و هزاران خانواده را متلاشی و بیش از چند میلیون نفر مرزنشین را آواره شهرها ساختند. (۲۸)

مردم غیور، آزاده و متدین بلوچستان نیز تاکنون، همانند سایر هموطنان گرامی خود، عده زیادی از فرزندان دلیر و برومند خویش را در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، برای دفاع از خاک مقدس جمهوری اسلامی ایران و همچنین حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی از دست داده اند. این عزیزان با قوای یعنی مردانه جنگیدند و مردانه شهید شدند.



اعزام نیروهای مردمی به جبهه زاهدان

اهالی غیور و سخت کوش بلوچستان، علاوه بر دادن شهدای بسیاری، پشت جبهه را همیشه محکم نگاهداشته و تاکنون کمکهای معنوی و مالی شایانی به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل نموده‌اند.

پی نوشت‌های فصل سوم

- ۱- ذبیح الله ناصح، بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۳۹
- ۲- همان مأخذ، ص ۱۴۰ - ۱۴۱
- ۳- روزنامه اطلاعات، ش ۱۷۵۶۳ مورخ ۱۳۶۴/۱/۲۰
- ۴- به دستور شهردار، قسمتی از سیل بند ناحیه غرب زاهدان در فروردین سال ۱۳۶۴ شمسی برای یافتن اجساد دو تن از نوجوانان شهر زاهدان تخریب شد، ولی پس از اتمام کار، قسمت تخریب شده را ترمیم و بازسازی نمودند و همین امر باعث گردید که با جمع شدن آب در پشت آن، بلافاصله شکسته و سیل شدیدی در شهر زاهدان جاری گردد.
- ۵- روزنامه اطلاعات، ش ۱۸۱۸۶ مورخ ۱۳۶۶/۳/۱۲، ص ۱۳.
- ۶- روزنامه اطلاعات، ش ۱۸۱۸۷ مورخ ۱۳۶۶/۳/۱۳، ص ۱۴.
- ۷- روزنامه اطلاعات، ص ۱۸۱۸۶ مورخ ۱۳۶۶/۳/۱۲، ص ۱۳.
- ۸- مجله ایران آباد، ش ۹، ص ۵۵.
- ۹- «انگاپو نیت فور»، چهارمین ماده از مواد اصلی نطق افتتاحیه ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، در ژانویه سال ۱۹۴۹ میلادی است که در آن نطق، وی پیشنهاد می کرد که ایالات متحده به وسیله تأمین کمکهای فنی در کشورهای توسعه نیافته جهان، نقش رهبری را در این کشورها به دست گیرد. ترومن مدعی بود که آمریکایی تواند با تأمین کمکهای فنی به ممالکی که احتیاج یا تمایل به توسعه و اصلاح وضع اقتصادی و بالابردن سطح زندگی خود دارند، انگیزه نیرومندی برای برقراری حکومت‌های دمکراسی ایجاد کند؟
- اجرای برنامه اصل چهار در ایران بر اساس مقاوله نامه سال ۱۹۵۱ میلادی میان سپهد علی رزم آرا (نخست وزیر ایران) و دکتر گریدی (سفیر کبیر آمریکا در ایران) بود، که منجر به تأسیس کمیسیون مشترک برای بهبود امور روستایی گردید. سپس در دوره نخست وزیری مرحوم دکتر مصدق، ویلیام وازن رئیس هیأت همکاری فنی آمریکا در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۵۲ میلادی، برنامه و طرز عمل همکاری فنی را طی نامه‌ای به دولت ایران پیشنهاد کرد، و نخست وزیر ایران در نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۵۲ موافقت دولت ایران را با اجرای برنامه همکاری فنی اعلام نمود. (دایرة المعارف فارسی جلد اول صفحه ۱۶۴).
- ۱۰- مجله فردوسی، ش ۱۳، دوره جدید، مورخ دوشنبه ۹ بهمن ۱۳۳۵.
- ۱۱- روزنامه کیهان، ش ۱۳۰۲۶ مورخ ۱۳۶۶/۲/۲۳، ص ۱۸.
- ۱۲- سالنامه دنیا، ش ۲۰ (سال ۲۰)، ۱۳۴۳، ص ۱۰۲.
- ۱۳- مجله اطلاعات هفتگی، ش ۸۳۸ مورخ ۱۳۶۶/۷/۱۲، ص ۱۲.
- ۱۴- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.
- ۱۵- مجله اطلاعات هفتگی، ش ۸۳۸ مورخ ۱۳۳۶/۷/۱۲، ص ۳۵.
- ۱۶- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۷۹.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۸۰.
- ۱۸- مجله اطلاعات هفتگی، ش ۸۳۸ مورخ ۱۳۳۶/۷/۱۲، ص ۳۵.
- ۱۹- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۸۱.
- ۲۰ و ۲۱- همان مأخذ، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.
- ۲۲ و ۲۳- روزنامه کیهان، ش ۱۳۰۲۶ مورخ ۱۳۶۶/۲/۲۳، ص ۱۸.

- ۲۴- ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه دوره سوم، تهران ۱۳۴۸، ص ۳۳ تا ۳۵.
- ۲۵- روزنامه کیهان، ش ۱۳۰۲۶، ص ۱۸.
- ۲۶- رضا خدری، خرمشهر از اسارت تا آزادی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱.
- ۲۷- ایرج افشار سیستانی، نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران، بهار ۱۳۶۶، ص ۱۶۹ - ۱۷۱.

بخش هشتم

اقتصاد بلوچستان

فصل اول

کشاورزی، دامداری و شیلات

بلوچستان که در گذشته ارزش و اهمیت آن ناشناخته بوده است، بر خلاف آنچه مردم می‌پندارند، یکی از زرخیزترین، حاصلخیزترین و با ارجحترین مناطق جمهوری اسلامی ایران است؛ زیرا در برخی از نقاطش همانند جاوه و سوماترا درختان کائوچو می‌روید و در بعضی از گوشه‌هایش مانند هندوستان، درختان انبه و انجیر هندی سر به فلک کشیده و در پاره‌ای از زوایای ابهام آمیزش درختان موز رشد می‌کند و در کنار رودخانه‌هایش تمساح به زندگی می‌پردازد و مرغان عجیب آفریقایی نیز بر فراز شاخه‌های درختانش به آواز مشغولند. با این مقدمه خصوصیات اقتصادی بلوچستان ذیلاً تشریح می‌شود:

I - کشاورزی

سرزمین بلوچستان، دارای اراضی وسیع و حاصلخیزی است؛ اما به علت نداشتن آب از زمینهای آن به طرز مطلوبی استفاده نمی‌شود؛ در حالی که به مناسبت وجود آب‌وهوای مختلف در این سرزمین، همه نوع اشجار و میوه‌جات سردسیری و گرمسیری در آن یافت می‌شود. اراضی بلوچستان برخلاف آنچه شایع است، نه تنها منطقه کویری و بی‌آب و علف نیست، بلکه منطقه‌ای است کوهستانی با ارتفاعات زیاد. بجز در ناحیه بمپور و چند نقطه دیگر که آبیاری آن به وسیله رودخانه‌ها تأمین می‌شود، در سایر نواحی کشاورزان، زمینهای خود را با آب‌قنات و چاه مشروب می‌سازند. (۱)

«بارتلد»، در بارهٔ اوضاع کشاورزی قبایل و عشایر کوچ‌نشین و روستایی شرق ایران می‌نویسد: «در بخش جنوبی قهستان نخل می‌روید و کرمان و مکران نسبت به خراسان بیشتر به داشتن آب و علف، ممتاز و مسکن عشایر کوچ‌نشین بود؛ بدین جهت اهالی این صفحه زودتر زندگی روستانشینی اختیار کردند.» (۲)

بنابراین می‌توان گفت که مردم روستانشین ایران از جمله مردم بلوچستان، سرمنشأ کشاورزی و دامداری و تمدن زندگی اولیه بشر بوده‌اند. در زیر به بررسی عوامل تعیین کننده وضع کشاورزی بلوچستان که از گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود استان سیستان و بلوچستان اقتباس گردیده است می‌پردازیم (۳):

الف - زمین

بر اساس مطالعات خاکشناسی مهندسان مشاور آب و خاک در نواحی بلوچستان انواع خاکها به شرح زیر است:

در حوزه رودخانه‌های باهوکلان، کاجو، سرباز و نیک‌شهر از ۳/۷۵ میلیون هکتار ۰/۷۸ میلیون هکتار جلگه و بقیه کوهستانی است که ۲۲۵۰۰۰ هکتار آن قابل مطالعه تشخیص داده شده است. قسمت بیشتر این خاکها جدید است که در اثر تکامل تدریجی توأم با فعالیت انسان به وجود آمده است، بطوری که در بعضی اوقات برای ایجاد خاکهای مصنوعی و سپس به منظور جلوگیری از انتقال آب و حرکت آنها به دریا، اهالی مجبور به احداث دیواره‌های خاکی، موسوم به بند، بوده‌اند. آثار شوری نیز در همه این خاکها مشاهده می‌شود.

حوزه تفتان شامل دشتهای: تهلاب، گوهر کوه، چاه غیبی، خاش، گزو و پشت کوه است. در ناحیه تهلاب بافت خاک غالباً سبک و سنگریزه‌دار است و قابلیت نفوذ خاک، سریع تا متوسط و خاکها بیشتر دارای شوری زیاد می‌باشند. عمق خاک در دامنه‌های مزبور کم است. شیب عمومی این ناحیه، کم اما به علت فرسایش زیاد و وجود تپه‌های شنی، اراضی پست و بلند و سطح آب زیرزمینی در قسمتهای مرکزی تقریباً بالاست.

در ناحیه گوهرکوه، بافت خاک نسبتاً سبک و دارای قابلیت نفوذ متوسط تا زیاد است و عمق خاک کم تا متوسط می‌باشد، شوری خاک بیشتر متوسط تا زیاد می‌باشد و شیب کلی ناحیه کم و پستی و بلندی آن تا حدودی زیاد است.

در ناحیه تمپ و چاه غیبی، بافت خاک از سبک تا سنگین متغیر و قابلیت نفوذ آن کم تا متوسط است. عمق خاک در این ناحیه، معمولاً زیاد می‌باشد، ولی در بعضی از قسمتها کم است. تکامل پروفیل در خاکهای آبرفتی وجود ندارد و در سایر خاکها نیز کم می‌باشد. شوری و حالت قلیایی در اکثر خاکهای این ناحیه وجود دارد و شیب کلی ناحیه کم و پستی و بلندی آن زیاد است. در ناحیه خاش و گزو، خاکها عموماً دارای بافت سنگین تا متوسط بوده دارای قابلیت نفوذ سریع تا متوسط می‌باشند. مواد اولیه تشکیل دهنده خاک آن، آبرفتی است و شیب کلی ناحیه کم ولی در قسمتهای شرقی آن پستی و بلندی زیاد وجود دارد که بر اثر فرسایش خاک به وجود آمده است و زهکشی طبیعی خاک، نسبتاً مناسب است.

از ۱۱۵۱۰۰ هکتار اراضی قابل مطالعه این ناحیه ۱۱۱۴۰۰ هکتار آن دارای قابلیت آبیاری و کشت با استعدادهای متفاوت است.

در نواحی ایرانشهر، بمپور، سردگال و سرتختی بافت خاک از بسیار سنگین تا سنگین متغیر است و مواد تشکیل دهنده خاک، مواد آبرفتی و بادآورده است. تکامل پروفیلی خاک کم و بیشتر خاکها دارای شوری، و قلیایی است. شیب کلی نواحی مذکور کم، اما در نتیجه فرسایش بادی، پستی و بلندی آنها نسبتاً زیاد است. سطح آب زیرزمینی اغلب پایین و در عمق بیشتر از سه متر است. در ناحیه دلگان، خاکها عموماً دارای بافت سبک تا متوسط می باشند و فقط در قسمت جنوب شرقی این ناحیه آهسته است. تکامل پروفیل خاک، اندک و ناچیز است و اغلب در خاکهای بیابانی، تکامل قابل ملاحظه‌ای دیده می شود. بیشتر خاکها دارای پستی و بلندی کمی می باشند و بیشتر در نتیجه فرسایش بادی به وجود آمده اند. زهکشی خاک مناسب، ولی در پاره‌ای قسمتها مخصوصاً در قسمت جنوب غربی ناحیه به علت سنگینی بافت خاک و کمی قابلیت نفوذ آب در خاک، زهکشی آن مناسب نیست، آب زیرزمینی شور و سطح آن متفاوت می باشد و در قسمتهای جنوبی ناحیه میان یک تا دو متر است. از ۱۵۴۳۰۰ هکتار اراضی قابل مطالعه این ناحیه بیشتر آن دارای قابلیت کشت و آبیاری با استعدادهای متفاوت است.

بر اساس مطالعات خاک شناسی نیمه تفصیلی در ۹۷۵۰ هکتار از اراضی بمپور مشخص شده است که بیشتر خاکهای این ناحیه رسوبی است و جنس آنها بیشتر رسی لومی^۱ و لومی است و قلیایی و دارای نفوذپذیری متوسط می باشند. شوری خاک، مشکلی در این ناحیه به وجود نمی آورد، اما پستی و بلندی سیلگیری از مشکلات عمده آن است. از کل اراضی مطالعه شده ۹۵۹۰ هکتار با استعدادهای متفاوت قابل کشت و آبیاری است.

به علت متفاوت بودن شرایط اقلیمی - طبیعی، اراضی این منطقه را می توان با توجه به نحوه دسترسی به آب، نحوه کشت و تغییرات درجه حرارت محیط به سه دسته زیرتقسیم کرد:

۱) جلگه‌های ساحلی: آب سطحی در این دشتها به صورت سیلاب، جز در بارندگیهای فصلی، وجود ندارد و دسترسی به آبهای زیرزمینی به مشکلات زیادی برخورد می کند. با توجه به مسائل فوق، کشت در این منطقه محدود به چند نوع گیاه است، گیاهانی که با شرایط مذکور، دارای مقاومت باشد. در این جلگه‌ها دامداری نسبت به کشاورزی رواج بیشتری دارد، نباتاتی که کاشته می شوند عبارتند از: ذرت خوشه‌ای، گندم، ماش، هندوانه، خربزه و از درختان خرما، چش و بندرت موز را می توان نام برد. حاصلخیزی خاک، به علت رسوب گل و لای در مواقع سیلابی و شرایط آب و هوایی مناسب، برداشت میزان قابل توجهی محصول را امکان پذیر ساخته است. کشاورزی این ناحیه شدیداً متأثر از تغییرات طبیعی است. چون این دشتها تا جایی که میزان سیلاب اجازه داده است. به قطعاتی از پنج دهم تا چهار هکتار تقسیم شده است و دور قطعات را با دیواره‌های خاکی محصور کرده اند و سیلاب را وارد آنها نموده و پس از فرو نشستن آب، اقدام به کشت نباتات مورد نیاز می کنند. به علت از میان رفتن بندهای خاکی، آبهای جاری خصوصاً سیلابها سبب فرسایش

شدید می‌گردند. در بعضی قسمتهای جلگه که دسترسی به منابع آب زیرزمینی امکان دارد قطعات کوچکی را با احداث چاه به زیر کشت برده‌اند.

۲) دره‌های کوهستانی: از مشخصات این دره‌ها، فراوانی آب و کمی زمین است بطوری که معمولاً آب، بیشتر از زمین در دسترس زارعان قرار دارد. آب و هوای این دره‌ها معمولاً گرم و مرطوب، ولی رطوبت آنها کمتر از دشتهای ساحلی است. زمینهای زراعی این نواحی یا از رسوبات طبیعی سیلابها پدید آمده یا توسط خود اهالی از طریق خاکریزی ایجاد شده است.

جمع‌آوری رسوبات پس از فرو نشستن آب، برای اهالی، این امکان را به وجود آورده است که هر سال با جمع‌آوری آنها زمینهای جدیدی را در سطحی کم احداث کنند. وسعت زمینهای یاد شده شامل قطعات ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ متری تا حداکثر، نیم هکتاری است و بیشتر زیر کشت برنج، نخل و مرکبات یا سایر نباتات گرمسیری قرار دارند. در نواحی جنوبی، سالانه دوبار این زمینها به زیر کشت می‌روند و به این ترتیب از آب و زمین حداکثر استفاده به عمل می‌آید. نخيلات و سایر مرکبات در این زمینها که میان آنها زراعت می‌شود، نقش حفاظت در مقابل باد گرم منطقه را ایفا می‌کنند. این زمینها غالباً مورد حمله سیلابها قرار گرفته سالانه خسارت بسیاری به آنها وارد می‌آید.

۳) دشتهای پیرامون هامونها: این دشتهای فاقد آب سطحی است و عموماً برای زراعت از آبهای زیرزمینی به وسیله چاه و قنات استفاده می‌شود. اراضی وسیع این جلگه‌ها شامل: دشتهای دایر که در روی آنها کشت و کار انجام می‌گیرد، و دشتهای بایر است. آب و هوای این دشتهای متنوع می‌باشد و رویدنیهای آن دارای تنوعی خاص است. در نقاطی که آب زیرزمینی، نزدیک زمین است، شرایط برای کشت دیم فراهم می‌باشد؛ زیرا در چنین نقاطی باغهای وسیع نخل دیم دیده می‌شود و در نقاط کوهپایه‌ای و معتدل (حوزه تفتان) نیز نباتات سردسیری به عمل می‌آید. از مشکلات اساسی اراضی منطقه بلوچستان، فرسایش شدید آبی خاک است که اجرای طرحهای آبخیزداری را در اولویت برخوردار می‌سازد.

۴) زمینهای تحت پوشش رودخانه‌ها، چشمه‌ها، قناتها، چاهها: بر اساس آمار کمیته برنامه‌ریزی کشاورزی استان سیستان و بلوچستان، اراضی زیر کشت بلوچستان شامل ۳۸۷۸۲ هکتار محصولات زراعی و ۱۲۶۷۲ هکتار باغ است که به وسیله رودخانه‌ها، چشمه‌ها، کاریز و چاههای عمیق و نیمه عمیق (بجز ۳۰۰۰ هکتار دیم) به زیر کشت در آمده‌اند. وسعت کل بلوچستان ۱۷/۳۴۷/۰۰۰/ هکتار است که در این وسعت، تنها ۵۱۴۵۴ هکتار یعنی کمتر از ۳/۰٪ منطقه زیر کشت می‌رود. در حالی که اراضی شناسایی شده بلوچستان با استعدادهای متفاوت کشاورزی، حدود ۴۷۵۲۹۰ هکتار است که ۱۰٪ این اراضی زیر کشت قرار گرفته و ۹۰٪ بقیه اراضی به علت عدم وجود آب بدون کشت مانده‌اند. استفاده از منابع شناخته شده آب و کنترل آبهای سطحی می‌تواند، قسمتی از اراضی قابل کشت را در آینده به زیر کشت در آورد.

ب - وسایل و ابزار کشاورزی

در بلوچستان، به علت تسلط شیوه سنتی، استفاده از ابزار و وسایل ابتدایی کشاورزی رایج است و نمی‌توان آمار دقیقی از این ابزار به دست آورد؛ ولی می‌توان گفت که استفاده از ابزار سنتی با درجات مختلف کمی و کیفی در بیشتر عملیات کشاورزی دیده می‌شود.

در بلوچستان، هنوز استفاده از ماشین آلات کشاورزی در همه مراحل کاشت، داشت و برداشت انجام نمی‌گیرد بطوری که از تراکتور فقط در مراحل شخم، دیسک و تسطیح جزئی زمین توسط تیغه استفاده می‌شود.

در بلوچستان به علت محدودیتهای طبیعی، عدم استطاعت مالی و کوچک بودن وسعت بیشتر زمینهای زراعی هنوز از تراکتور به صورت مطلوب استفاده نمی‌شود. مناطقی از بلوچستان که بیش از سایر قسمتها از تراکتور استفاده می‌کنند، شهرستانهای خاش، ایرانشهر و زاهدان می‌باشند.

مالکیت تراکتورها به سه صورت است: تراکتورهای جهاد سازندگی، اداره کل کشاورزی و عمران روستایی و شخصی. تراکتورهای شخصی ساعتی ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال شخم می‌زنند، تراکتورهای اداره کل کشاورزی برای شخم با دیسک ساعتی ۳۵۰ ریال و جهاد سازندگی ۲۵۰ ریال کرایه دریافت می‌کنند. (۱۳۶۱ ش.)

در بلوچستان، فقط در شهرستانهای خاش و ایرانشهر، کمباین وجود دارد و امکان استفاده از آن نیز در این نواحی فراهم است. از ۲۵ دستگاه کمباین موجود در استان سیستان و بلوچستان (در سال ۱۳۶۱) ۶ دستگاه در بلوچستان است.

در بلوچستان، که علاوه بر آبهای سطحی از آبهای زیرزمینی نیز بهره برداری می‌شود، موتور پمپهای سنگین و نیم سنگین در کار آبیاری مزارع مورد استفاده قرار می‌گیرد. در سال ۱۳۶۱ حدود ۲۴۶۱ دستگاه موتور پمپ در استان، شناسایی شده است که همه موتور پمپهای موجود را نیز در بر نمی‌گیرد و انواع زیر را شامل می‌شوند:

از موتور پمپهای نیم سنگین؛ بلاکتون ۲۶ اسب و ۱۶ اسب ۳۱ و ۳۷ اسب - که اخیراً وارد شده است - و لیستر ۱۸ اسب از نوع آبی را - که برای آب و هوای این منطقه مناسب است - می‌توان نام برد. موتور پمپهای سنگین شامل: بنز، لیلاند، دورمن دیزل و رومانی است. تهیه و توزیع ماشین آلات کشاورزی - بجز موتور پمپ - توسط عاملان فروش بنگاه توسعه ماشین آلات کشاورزی انجام می‌گیرد.

ج - کود شیمیایی، بذراصلاح شده و سموم

در بلوچستان، از بذرهای اصلاح شده، کودها و سمها استفاده می‌شود. بطور کلی بذرهای اصلاح شده‌ای که وارد بلوچستان می‌شوند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: بذر گندم، یونجه، سبزیجات

(گوجه‌فرنگی، پیاز و سایر سبزیجات)، هندوانه، خیار و خربزه می‌باشد و بذر ذرت دانه‌ای نیز اخیراً توسط اداره کل کشاورزی توزیع می‌شود.

بذرهای محلی بیشتر از بذرهای اصلاح شده، کشت می‌گردد و از ارقام مختلف آن بولانی، سرخ خوشه و سفیدچه را می‌توان نام برد که سطح کشت بولانی از همه بیشتر است. از دیگر بذرهای مورد استفاده، جو محلی است که اخیراً به منطقه آورده شده، ولی پس از کشت نتیجه مطلوبی نداشته و به خوشه نرفته است. سایر بذرها از جمله سبزیجات، هندوانه، خیار و خربزه نیز توسط اداره کل کشاورزی و جهادسازندگی میان کشاورزان توزیع می‌شود که از ارقام معروف خارجی در این منطقه چارلستونگری را می‌توان نام برد. بذرهای یونجه معمول در منطقه، شامل: یونجه بمی، یزدی، نیک شهری یا سر بازی و مائوپاست. یونجه نیک شهری با ۲۰ چین و یونجه بمی با ۱۰ چین در سال از اهمیت خاصی برخوردارند. از بذرهای ذرت محلی فقط بذر ذرت خوشه‌ای یا سورگم استفاده می‌شود.

با آن که کود شیمیایی در بلوچستان شناخته شده است و روستاییان در حد امکانات خود از آن استفاده می‌کنند؛ ولی هنوز نحوه استفاده صحیح و آموزش کافی به هیچ وجه در منطقه رایج نشده است و در نتیجه، کاربرد کود شیمیایی عملکرد رضایت بخشی ندارد.

کودهای شیمیایی در حال حاضر توسط اتحادیه شرکتهای تعاونی روستایی با همکاری اداره ترویج و مرکز پخش کود انجام می‌گیرد. از کودهای آلی بندرت استفاده می‌شود مگر در برنجکاری برای تقویت زمین و همچنین به سبب عدم تجربه و آگاهی، استفاده از کودهای حیوانی بندرت دیده می‌شود. سمپاشی و سرویس دهی خدمات دفع آفات نباتی، توسط اداره حفظ نباتات استان سیستان و بلوچستان انجام می‌گیرد و نحوه کار بدین ترتیب است که پس از بررسی آفات و بیماریها و برآورد نیاز سمپاشی از سوی کارشناسان و مأموران فنی (اداره حفظ نباتات و جهاد سازندگی) با همکاری کشاورزان و با استفاده از سمپاشهای متعلق به اداره حفظ نباتات و خود زارعان با توجه به فاکتورهای فنی مربوطه، عمل سمپاشی در همه نواحی انجام می‌شود. در دورترین نقاط بلوچستان، مأموران فنی اداره حفظ نباتات و جهادسازندگی، کار نظارت بر امور توزیع سموم و سمپاشی را بر عهده دارند و کشاورزان را راهنمایی می‌نمایند. خدمات سرویس دهی، مجانی است و سموم را نیز بطور رایگان در اختیار کشاورزان قرار می‌دهند.

د - تولید، بهره‌برداری و مالکیت

در نواحی مختلف بلوچستان با توجه به ویژگیهای منطقه، مالکیت اراضی نیز تا حدودی متفاوت است. از آن جا که تحولاتی در منطقه رخ داده است، می‌توان گفت که در بلوچستان عمدتاً خرده مالکی شیوه غالب تولید است و بجز شرکت تعاونی ناصری خاش که با کمک اداره کل کشاورزی و روستاییان اداره می‌شود و گوهرکوه که مدیریت آن به بنیاد مستضعفان واگذار گردیده است، زمینهای وسیع و یک پارچه در سطح قابل توجه وجود ندارد و بندرت در بعضی نواحی اراضی ۳۰ یا ۵۰ هکتاری مشاهده می‌شود. در گذشته‌های نه چندان دور سیاهان را به این منطقه آورده به مالکان می‌فروختند که به عنوان برده

به کار گرفته می شدند. پس از تسلط حکومت مرکزی سابق، نظام برده داری از میان رفت؛ اما برده داران بشدت در برابر تصمیم دولت مرکزی مقاومت می کردند و برده ها نیز به علت وابستگی شدید اقتصادی به صاحبان خود و عدم آگاهی فرهنگی هیچ اقدامی در جهت آزادی خود به عمل نمی آورند، تا این که به مرور زمان با ایجاد بازارکار و آگاهی برده ها در منطقه بتدریج برده ها به کارهای دیگر رو آورده خود به خود نظام برده داری رو به اضمحلال رفت.

برده داران چون به واقعیت امر پی بردند سعی کردند، نظام قبلی را به سیستم سهم بری مبدل سازند و برده های دیروز به سهم بران امروزی تبدیل شدند. و بنابراین، سهم هر یک بر طبق شرایط هر ناحیه متفاوت است. در مورد درختان خرما، زارع عملیات گرده افشانی، خوشه بندی، چیدن و جمع آوری محصول را انجام می دهد و در اغلب مناطق محصول را دریافت می دارد. در بعضی نواحی نظیر قصرقند از هر درخت، سه خوشه را به میل خود به عنوان سهم انتخاب می کند و بر می دارد.

هـ - منابع مالی

بانک تعاون کشاورزی، یکی از منابع تأمین مالی کشاورزان است. شرایط پرداخت وام از این قرار است:

- تقاضا کننده، کشاورز باشد.
 - صاحب زمین باشد (به تشخیص هیأت هفت نفره یا استشهاد محلی).
 - امکانات کشاورزی و توسعه آن در محل وجود داشته باشد.
 - چنانچه قبلاً بدهی به بانک داشته تسویه کرده باشد.
- باتوجه به شرایط فوق بانک به اشخاص حقیقی حداکثر، ده میلیون ریال و به اشخاص حقوقی حداکثر پنجاه میلیون ریال وام با نرخ بهره ۴٪ پرداخت می کند. بانک تعاون کشاورزی ایران در همه شهرستانهای بلوچستان شعبه دارد.
- وامهای جهادسازندگی بر اساس سیاست کلی جهاد و بنابه اظهار مسؤلان جهاد سازندگی استان سیستان و بلوچستان بدین ترتیب است:
- اولویت سیاسی: وام دهی به کشاورزان در جهت تثبیت قانون اساسی جمهوری اسلامی و از میان بردن نفوذ مالی خانها در روستاهاست.
 - جنبه اجتماعی - اقتصادی: وام دهی در جهت افزایش تولیدات کشاورزی افراد فعال و مستضعف روستایی برای تأمین نیازهای مادی و شخصیت اجتماعی آنهاست.
 - حتی الامکان وامها به صورت تعاونی پرداخت می شود.
 - وامها برای امور جاری کشاورزی، خرید وسایل کشاورزی و غیره داده می شود.

و- محصولات کشاورزی

چنان که پیش از این گفتیم، بر خلاف آنچه بظاهر در بلوچستان به چشم می خورد، امکانات بالقوه زیادی در منطقه وجود دارد که در بعضی از نقاط کشور دیده نمی شود؛ اما به کارگرفتن این امکانات، احتیاج به فعالیت زیاد دارد. شرایط اقلیمی مناسب جهت رشد نباتات گرمسیری و آب و هوای متنوع در نقاط مختلف، امکان به دست آوردن محصولاتی که از خارج وارد می شود و همچنین به دست آوردن يك محصول را در فصول مختلف فراهم نموده است؛ ولی در شرایط فعلی به سبب نبودن راههای ارتباطی و مشکلات دستیابی به بازارهای محلی و غیر محلی، اقدامات مؤثری انجام نشده و امکانات بسیار این منطقه به صورت دست نخورده باقی مانده است. اراضی مزروعی این منطقه، بیشتر در کنار رودخانه ها و مسیله ها، زیر دست کاریها و چاهها واقع شده است و محصولات کاشته شده در این زمینها بیشتر غلات، جالیز، سبزی، نباتات علوفه ای و حبوبات است.

کل سطح کشت محصولات زراعی بلوچستان حدود ۳۸۷۸۶ هکتار است که از این مقدار حدود ۶۱٪ به کشت گندم اختصاص یافته است. گندم بیشتر در نواحی دلگان، چاه هاشم، پیشین، بمپور، خاش، گوهرکوه، پشتکوه، سیب و سوران، دُمک، دهک و کورین کشت می گردد؛ ۲۳۰۰ هکتار از سطح زیر کشت گندم در بلوچستان دیم کاشته می شود که در سال ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ ش. تولیدی معادل ۱۶۱۰ تن گندم داشته است. کشت گندم دیم بیشتر در نواحی پیشین، سوران، دشتیاری، بم پشت و زرآباد دیده می شود.

در ناحیه سراوان مخصوصاً بم پشت، دیمزارها معمولاً توسط سیله ها آبیاری می شوند که به گویش محلی خوشآب نام دارند و این شیوه بر خلاف سنت آبیاری مزارع دیم، در دیگر نقاط کشور است. گندم آبی بلوچستان با حدود ۲۶۹۵۰ تن تولید، میانگین بازده اش در هکتار ۱۲۵۰ کیلوگرم است. این نسبت برای گندم دیم ۷۰۰ کیلوگرم برآورد می شود که در مقایسه با عملکرد کل کشور (آبی ۱۵۷۰ و دیم ۴۵۸)، دیمزارهای این منطقه از عملکرد قابل ملاحظه ای برخوردارند.

کشت گندم در دشتهای ساحلی به صورت آبی، و دیم در زمینهایی که اطراف آن را با سدهای خاکی محصور می کنند انجام می شود، ممکن است، پیرامون این زمینها درختان خرما نیز کشت شده باشد. در دره های کوهستانی که بیشتر اراضی مسیر رودخانه ها را تشکیل می دهد و عموماً در قسمتهای جنوبی، سالی دوبار محصول برداشت می شود، کشت اول، گندم پاییزه و باقلاست و سپس پس از برداشت محصول، در اوایل اردیبهشت برنج، ذرت، انواع صیفی جات یا علوفه کشت می شود.

در دشتهای پیرامون هامونها بیشتر اراضی تحت کشت گندم به وسیله چاه یا قنات آبیاری می شوند. جو در بلوچستان، به صورت آبی در بیشتر نواحی و به شکل دیم در شهرستانهای چابهار، ایرانشهر و سراوان در سطحی محدود کشت می شود. کل سطح زیر کشت جو آبی حدود ۱۹۸۵ هکتار است که تولیدی معادل ۲۴۴۰ تن را به دست می دهد و دیمزارها که ۴۹۰ هکتار می باشند، ۲۴۸ تن جو تولید دارند و عملکرد دیمزارها با ۸۷۰ کیلوگرم در هکتار از عملکرد کل کشور (۴۵۸ کیلوگرم در هکتار) خیلی بالاتر است. برنج بلوچستان در زمینهای کوهپایه ای و مسیر رودخانه ها همانند دامن، نیک شهر، قصرقند، کله گان، سر باز، کارواندر و ایرندگان که از آب فراوان برخوردارند کشت می شود.

عملکرد منطقه حدود ۱۶۳۰ کیلوگرم در هکتار است و تولید کل استان حدود ۲۶۷۵ تن در هکتار است. از انواع آن صدی، جمپا، دم سیاه و بوتورا می توان نام برد. از محصولات علوفه‌ای، یونجه به عنوان عمده‌ترین منبع غذایی دامهای محل به شمار می‌رود که از اهمیت خاصی در بلوچستان برخوردار است.

مؤلف کتاب «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» می‌نویسد: «به عقیده دوکاندول، یونجه وحشی و صحرایی از عهد عتیق در «آناطولی» و جنوب قفقاز و بسیاری بخشهای ایران و افغانستان از جمله بلوچستان بومی بوده و سپس به گیاه اصلی و پرورش یافته مبدل گشته است.» (۴) از دیگر محصولات زراعی که علاوه بر مصرف غذایی به صورت علوفه نیز کشت می‌شود، ذرت خوشه‌ای یا سورگم است که بذر آن در اردیبهشت ماه در خزانه کاشته می‌شود و در تیر ماه به زمین اصلی منتقل می‌گردد و در مهر ماه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

بطور کلی نباتات علوفه‌ای بلوچستان ۱۲/۰٪ سطح کل زیر کشت محصولات سالانه را شامل می‌شود و با ۱۳۵۹۰ تن تولید علوفه خشک، تکافوی نیاز دامهای منطقه را نیز نمی‌کند.

جالیزکاری با حدود ۲۴۷۵ هکتار سطح کشت، در بلوچستان اخیراً توسعه پیدا کرده است و علاوه بر انواع محلی از رقم خارجی چارلستون‌گری نیز استفاده می‌شود. از محصولات عمده جالیزی خیار، هندوانه و خربزه را با حدود ۱۲۸۹۰ تن تولید، می‌توان نام برد.

سبزی کاری نیز، بویژه پیاز از محصولات زراعی بلوچستان است که با ۱۲۲۱۱ هکتار سطح زیر کشت و ۶۹۹۰ تن تولید سالیانه در شهرستانهای ایرانشهر، سراوان و زاهدان از عملکرد خوبی برخوردار نمی‌باشد. گوجه فرنگی دشتهای ساحلی به علت زودرسی نوبرانه به بازار عرضه می‌شود و در آمد قابل توجهی را عاید روستاییان می‌کند. کشت باقلا هم در اراضی مسیر رودخانه‌ها متداول است. سطح کل سبزی کاری منطقه حدود ۲۸۸۴ هکتار است که تولیدی، معادل ۹۶۷۰ تن در سال به دست می‌دهد. (۵)

ز - باغداری

بخش دیگری از فعالیتهای کشاورزی بلوچستان را باغداری تشکیل می‌دهد. در بلوچستان با توجه به شرایط متفاوت آب و هوایی، انواع درختان گرمسیری و سردسیری به عمل می‌آید. بطوری که در دشتهای ساحلی در کنار هوتکها (چاله‌هایی که برای تأمین آب آشامیدنی ایجاد می‌گردد) یا در زمینهایی که دور آنها با بندهای خاکی محصور شده است و زراعت می‌کنند کاشتن نخیلات متداول است.

کشت مرکبات از فعالیتهای عمده باغداری در بلوچستان است؛ عمده‌ترین باغهای بلوچستان در دره‌های کوهستانی متمرکز شده‌اند و درختان مفید مخصوصاً خرما دور زمینهای زراعی را محصور نموده است. یا زمینهای زراعی در داخل قطعات نخلستانها به مساحتهای ۱۰۰ متر مربع تا نیم هکتار قرار گرفته‌اند. بیشتر درختان این منطقه، درختان نخل می‌باشند و پس از آن مرکبات و سپس موز در مراتب پایین تری حائز اهمیت هستند. (۶)

خرما با ۹۲۳۶ هکتار، تقریباً ۷۰٪ سطح زیر کشت باغهای بلوچستان را به خود اختصاص داده است و

حدود ۴۶۳۲۴ تن تولید آن، علاوه بر تأمین نیازهای داخلی، به خارج از منطقه صادر می‌شود. خرما در تغذیه اهالی بلوچستان نقش مهمی دارد؛ از نوع نامرغوب آن نیز به عنوان خوراک دام استفاده می‌شود. نواحی خرماخیز بلوچستان عبارتند از: شهرستان ایرانشهر (مشمول بر بمپور، حومه، سرباز، بزمان، راسک)، سراوان (شامل سیب و سوران، زابلی و جالق)، چابهار (نیک شهر و قصرقند) و خاش (ایرندگان و کارواندر).

از واریته‌های مهم خرما به ترتیب سطح زیر کشت: ربی، مضافتی، سنگ شکن، کروج، زردان، شکری و حلیله را می‌توان نام برد که ربی، مضافتی و حلیله از بقیه خوش خوراکی‌تر است.

کشت نخل خرما، یکی از قدیمترین کشتهای بین‌النهرین، فرات و دجله است که از آن جا به ایران آمده است. معلوم شده است که نخل خرما، در عهد هخامنشیان به صورت وحشی و اهلی در سواحل خلیج فارس، مکران و بلوچستان می‌رویده است.

منابع چینی از کشور بو-سی^۳ (پارس یا ایران) به نام سرزمین نخل خرما که در نزد ایشان به نام «عناپ پارس» و «عناپ هزار ساله» مشهور بوده است یاد می‌کنند. در پایان قرن نهم میلادی نخل خرما از ایران به چین نیز برده شد. (۷)

بطور کلی درختانی که در شرایط آب و هوایی گرم و مرطوب رشد می‌کنند، در این منطقه به صورت پراکنده وجود دارند و از جمله درختانی که کم و بیش یافت می‌شوند، می‌توان به انبه، خربزه درختی، نارگیل و گواوا (زیتون) اشاره کرد. در جلگه‌های پیرامون هامونها علاوه بر نخل، انگور، و در مناطق کوهپایه‌ای تفتان درختان مختلف از جمله سیب، زردالو، گلابی، توت و میوه‌جات هسته‌دار همانند بادام و پسته به عمل می‌آید.

ح - آبیاری و مالکیت آب:

۱) آبیاری و سدها: سر.آ. اشتاین، در سال ۱۹۳۴م. / ۱۳۱۳ش. در بلوچستان تعداد زیادی از محلهای باستان‌شناسی متعلق به دوران حجر و مس کشف کرد که دارای سدهای بزرگ سنگی هستند؛ توسط این سدها آب برای آبیاری نقاطی ذخیره می‌شده است که امروزه کاملاً بایر هستند. اشتاین، این سدها را متعلق به حدود ۴۰۰۰ سال پیش می‌داند. (۸)

در حال حاضر روش آبیاری در بلوچستان به طریق سنتی صورت می‌گیرد، عدم استفاده از تأسیسات آبیاری، تیخیر زیاد و عدم آشنایی کشاورزان، موجب اتلاف شدید آب می‌شود. مطالعات و بررسیهای مهندسان مشاور پارس کنسولت، در نواحی بنت و فوج مبین اتلاف شدید آب است که برای جلوگیری از این معضل در آینده ضمن احداث تأسیسات آبیاری، باید به آموزش کشاورزان نیز توجه گردد تا از اتلاف آب در بلوچستان جلوگیری شود.

در بلوچستان به استثنای کانالهای درجه ۱ و ۲ آبرسانی بمپور و اجرای قسمت کوچکی از طرح احداث سد پیشین، تأسیسات آبیاری دیگری وجود ندارد. مطالعاتی در مورد احداث چند سد و شبکه‌های آبرسانی و بهره‌برداری بیشتر از منابع آبهای زیر زمینی به عمل آمده است. ذیلاً به برخی از سدهای بلوچستان اشاره می‌شود:

اول - سد بمپور: يك سد سیمانی در نزدیکی بمپور بر روی رودخانه بمپور بسته شده که در توسعه کشاورزی منطقه تأثیر بسزایی داشته است. عملیات ساختمان آن در سال ۱۳۳۱ ش. شروع شد و در سال ۱۳۳۵ ش. پایان یافت. این سد از نوع سدهای بتنی با آبریز است که روی رودخانه بمپور در دوازده کیلومتری غرب ایرانشهر ساخته شده است، طول این سد حدود ۸۰ متر و عرض آن ۳/۵ متر و ارتفاع ۵/۵ متر است. در سمت راست رودخانه بمپور، نهری به طول ۲۳۰۰ متر حفر شده است که به وسیله آن تا حدود ۲/۵ متر مکعب در ثانیه آب از رودخانه به روستاهای بمپور جریان می‌یابد.

دوم - سد مخزنی پیشین و باهوکلالت: مطالعات شناسایی طرح جامع توسعه بهره‌برداری از منابع آب و خاک، در حوزه آبریز رودخانه سرباز و باهو، کاجو و نیک‌شهر در نیمه دوم سال ۱۳۵۲، و مطالعات مرحله اول و دوم طرح فوری و اضطراری دشتیاری و باهوکلالت در نیمه دوم سال ۱۳۵۳ به اتمام رسید. با توجه به نتایج این مطالعات و به منظور تحقق بخشیدن به طرحهای پیشنهادی، کارهای اجرایی، همزمان و توأم با مطالعات مزبور برای سدهای پیشین و باهوکلالت در سه ماهه چهارم سال ۱۳۵۳ آغاز شد که قسمتی از عملیات، توسط پیمانکار اجرا و پس از انقلاب اسلامی کارها متوقف گردید، ولی پس از چندی مجدداً شروع شد.

پیشین، در محل الحاق دورودخانه پیشین - سرباز و باهوکلالت در شش کیلومتری پایین دست روستای باهوکلالت واقع است. حجم مفید بهره‌برداری از دو سد انحرافی و مخزنی احداثی جمعاً سالانه ۵۲ میلیون مترمکعب و مشخصات آنها به شرح زیر است:

— سد مخزنی پیشین:

ارتفاع	۴۵ متر
ظرفیت	۱۳۰ میلیون مترمکعب
حجم مفید سالانه	۴۴ میلیون مترمکعب
مساحت زیر کشت	۲۸۰۰ هکتار
عمر مفید	۲۵ سال
نوع سد	وزنی سنگ چینی

— سد انحرافی باهوکلالت:

ارتفاع	۱۸ متر
ظرفیت	۶۰ میلیون مترمکعب
حجم مفید سالانه	۸ میلیون مترمکعب
مساحت زیر کشت	۵۰۰ هکتار (متمرکز)

عمر مفید

۴۰ سال

نوع سد

وزنی خاکی (۱۱)

(۲) مالکیت: مالکیت آب در بلوچستان، تابع مالکیت زمین و عمدتاً به صورت خرده مالکی است.
 (۳) مصارف آب: از آب موجود در سرزمین بلوچستان با صرف نظر از آب آشامیدنی مصرفی شهرها و روستاها و شرب دامها، برای آبیاری ۳۸۷۸۲ هکتار زمین زراعی و ۱۲۶۷۱ هکتار باغ استفاده می‌شود. (۱۲)

II - دامداری و دامپروری

دامداری و دامپروری در زندگی مردم بلوچستان سهم عمده‌ای دارد و مهمترین منبع درآمد آنان است؛ اما به علت نامساعد بودن شرایط طبیعی، خشکسالی و کمی بارندگی، عقب افتادن زمان بارندگی سالهای اخیر، انواع بیماریها و استفاده بی‌رویه از مراتع، خطرات دامداری این منطقه را تهدید می‌کند؛ زیرا یکی از خصوصیات بارز جوامعی که دارای سیستمهای اقتصادی ابتدایی تری هستند، وابستگی شدید آنان به طبیعت است.

در چنین شرایطی نگاهداری تعداد دام مستلزم مراقبت دایمی و امکانات مالی بهتری است که بتوان در سالهایی که بارندگی عقب می‌افتد و زمستان طولانی‌تر می‌شود، با خرید جو، دامها را از گرسنگی نجات داد و تا شروع بهار و بارندگی نگاهداری نمود. در حال حاضر دامداری در بلوچستان رو به زوال است و زندگی مردمی که وابسته به دامداری است، در شرف از هم پاشیدن می‌باشد. دامهای این منطقه عبارتند از: (۱۳)

الف - گوسفند

گوسفندان منطقه بلوچستان از نوع بلوچی و افغانی می‌باشند، بلوچستان در گذشته از مراکز عمده پرورش گوسفند بلوچی بوده است. گوسفندان بلوچی در مقابل مراتع ضعیف، مقاومت خوبی دارند و از نژادهای بسیار خوب ایرانی هستند. میزان تولید پشم برای میشها حدود یک کیلو و برای قوچها حدود ۱/۵ کیلو است. میزان شیر آنها کم است. وزن میش به هنگام بلوغ حدود ۳۵ تا ۴۰ کیلوگرم است و وزن قوچ حدود ۴۵ تا ۴۷ کیلوگرم می‌باشد. (۱۴)

ب - بز

بز، مهمترین دامی است که به مقداری قابل توجه در بلوچستان تولید و پرورش می‌شود؛ زیرا در شرایط خشک مزاجی، بی‌علفی و کم‌آبی بلوچستان - که از ویژگیها و اختصاصات عمومی این سرزمین است - تاب و توان بیشتری برای ادامه حیات دارد. بزهای این منطقه از نوع پاکستانی، سراوانی و دشتیاری

می باشند.

ج - گاو

گاوهای بلوچستان از نژاد گاو سیستانی و دشتیاری هستند. گاو سیستانی از جنس زیبول^۴ و بستانروس^۵ است.

د - شتر و سایر دامها

شتر در میان عشایر بلوچستان دارای اهمیت ویژه ای است؛ زیرا نه تنها از گوشت و شیر آن استفاده می کنند، بلکه بارکشی و حمل و نقل کالا نیز با شتر صورت می گیرد. در بلوچستان، علاوه بر دامهای فوق، الاغ نیز وجود دارد که به منظور بارکشی در مزارع و غیره نگاهداری می شود.

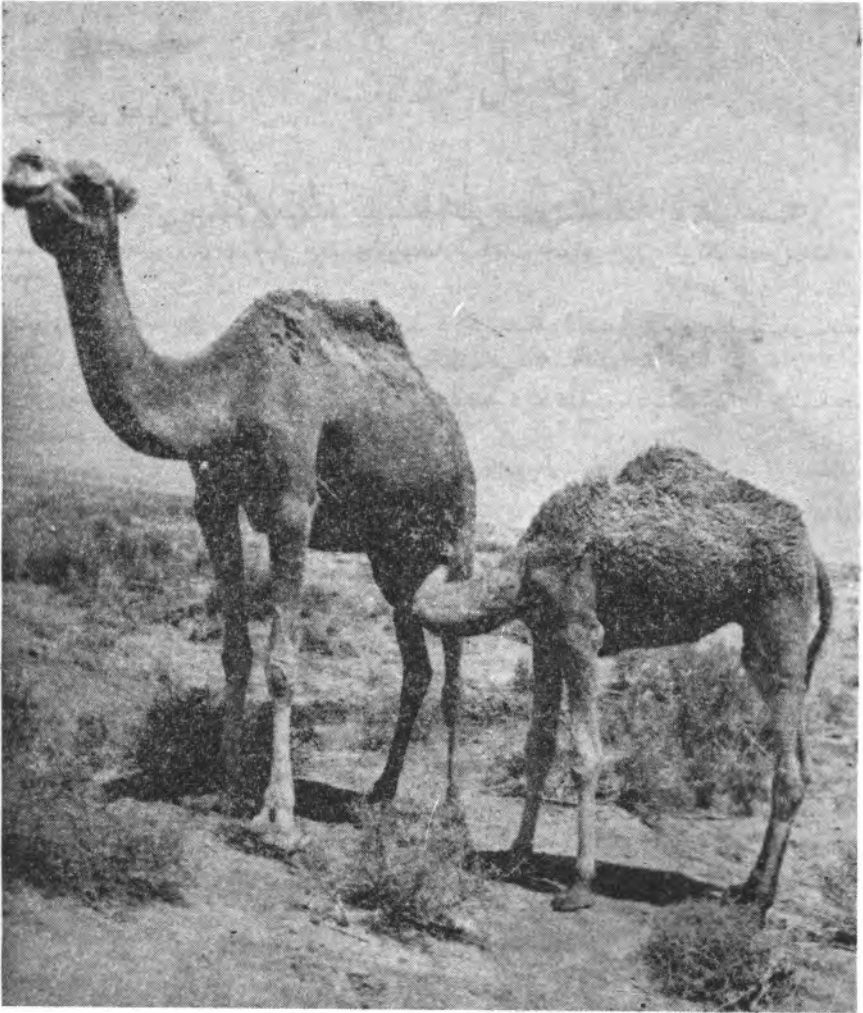
III - شیلات

نوار ساحلی بلوچستان بنادر کنارک، گالک، تنگ، گوردیم، یزم، تیس، چابهار، رمین، کژدف، کچو، بریس، پشوو و پسابندر را در بر می گیرد. نوار ساحلی بلوچستان که حدود ۳۰۰ کیلومتر بر کناره دریای عمان امتداد یافته است، حدود ۲۵۰۰ تن (۱۳۶۱) را در ۱۹ روستای ساحلی جای داده است که با همه کاستیهایش از مناطق مهم صید ماهی کشور به حساب می آید. ماهیگیری و بهره برداری از ذخایر آبزیان، با توجه به ذخایر پر ارزش دریای عمان و اهمیت روزافزون تولیدات پروتئین در رژیم غذایی و نیاز مبرم به تولید مواد غذایی، اهمیتی ویژه دارد. بزرگترین ناحیه ای که از لحاظ تجارتي و اجتماعی جایگاهی ویژه دارد، بندر چابهار در منتهی الیه شرق خلیج چابهار است. مهمترین بندر صیادی منطقه، بندر کنارک است که در قسمت غربی خلیج چابهار واقع شده و قلب صیادی نوار ساحلی محسوب می شود.

صید در این منطقه عموماً به وسیله انواع تورگوش گیر انجام می شود. برخی شناورهای کوچک در فصل زمستان از قلاب برای صید ماهی استفاده می کنند. پیش از سال ۱۳۰۴ ش. صید، در منطقه بیشتر با استفاده از چنگگ و وسایل خیلی ابتدایی انجام می گرفت. در سال ۱۳۰۴ ش. برای اولین بار صید به وسیله تور و به کمک شنا انجام شد. در سال ۱۳۲۴ ش. برای نخستین بار صید، به وسیله قایق بادبانی - خریداری شده از پاکستان - و تور پنبه ای انجام گرفت. در سال ۱۳۲۶ ش. تورهای نایلونی جانشین تور پنبه ای گردید و در سال ۱۳۳۸ ش. يك لانج موتوردار صیادی به نام «لانج الخلیل» برای صید از پاکستان خریداری شد. در

سال ۱۳۵۵ ش. بر اساس منابع آماری مرکز آمار ایران ۱۱۱۵ نفر صیاد با استفاده از ۳۱۸ فروند شناور، سالانه قریب ۷۰۰۰ تن انواع ماهی صید می کردند.

بندر کنارک، با ۳۰۴ نفر صیاد و ۹۴ فروند شناور صیادی سالانه حدود ۲۰۷۰ تن ماهی تولید می نماید که فعالترین بندر صیادی منطقه به شمار می آید. بنادر گوریم، گزدف و کچو بر روی هم دارای شش فروند شناور صیادی کوچک و یازده نفر ماهیگیرند که در حال حاضر کم اهمیت ترین بنادر به شمار می روند. (۱۵)



شتر، بلوچستان

پی‌نوشت‌های فصل اول

- ۱- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۱.
- ۲- غلامرضا انصاف‌پور، تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۴.
- ۳- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخش‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۹۰-۱۲۹.
- ۴- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات تحقیقات اجتماعی، تهران ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۳۲۶.
- ۵- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۱۲۹-۱۳۰.
- ۶- همان مأخذ، ص ۱۳۱.
- ۷- پطروشفسکی، همان کتاب، ص ۳۷۰-۳۷۱.
- ۸- محمد تقی سیاه‌پوش، پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران، ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۵.
- ۹- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۴۸۶.
- ۱۰- ایرج افشار، (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۱۷ و سالنامه دنیا سال ۲۶، ص ۱۱۶.
- ۱۱- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۴۷۹-۴۸۰.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۴۸۶.
- ۱۳- ایرج افشار (سیستانی)، مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران جلد دوم چاپ هما، تهران پاییز ۱۳۶۶، ص ۸۶۵-۸۶۶.
- ۱۴- محمدرضا صدریه، گوسفندداری، نشریه بانک کشاورزی ایران شماره ۵، نشر هنر، تهران ۱۳۶۴ ص ۸.
- ۱۵- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۱۷۰-۱۷۱.

فصل دوم

صنایع، معادن، راهها و بازرگانی

I - صنایع

در بلوچستان، بخش صنعت نتوانسته است از رشد متناسب و مطلوبی برخوردار گردد و در حال حاضر، بیشتر کالاهای مصرفی خود را از سایر مناطق تأمین می‌کند. بافت اجتماعی منطقه، دورافتادگی و عدم دسترسی به منابع تکنولوژی، عدم وجود افراد متخصص، فقر فرهنگی از عوامل اصلی محرومیت و عقب افتادگی صنعتی این سرزمین هستند.

در سالهای اخیر از سوی دولت، چند واحد صنعتی از قبیل: نان ماشینی، سردخانه، پارچه بافی، پوشاک، آجر ماشینی و آجر ماسه آهکی در بلوچستان تأسیس شده است که تا حدی این عقب افتادگی را جبران می‌نماید؛ ولی کافی نیست و باید به موازات برنامه‌ریزی برای ایجاد صنایعی که متکی به منابع بلوچستان باشد در جهت تربیت کادر فنی و توسعه شبکه راههای منطقه و ایجاد امکانات زیستی و رفاهی در بلوچستان اقدامات همه جانبه‌ای به عمل آید، تا امکان رشد طبیعی صنعت فراهم گردد. صنایع بلوچستان عبارتند از:

الف - صنایع غذایی:

(۱) کارخانجات نان ماشینی: سه کارخانه در شهرستانهای زاهدان، ایرانشهر و چابهار وجود دارد. کارخانه نان ماشینی زاهدان دارای دو خط تولیدی نان بربری و لواش با ظرفیتی در حدود هشت تن در روز است. سایر کارخانه‌ها دارای یک خط نان بربری با ظرفیت حدود چهار تن در روز می‌باشند.

(۲) کارخانه‌های آردسازی: سه کارخانه آرد سازی با ظرفیت کل ۴۶۵۰۰ تن در سال در سطح استان مشغول فعالیت است که با توجه به نیاز منطقه، احداث چند کارخانه آرد در شهرستانهای بلوچستان ضروری است.

(۳) کارخانه‌های یخساز: از سال ۱۳۶۱ ش. تعداد شش واحد یخساز در بلوچستان فعالیت دارد که سه واحد در زاهدان، دو واحد در چابهار و یک واحد در ایرانشهر می‌باشد؛ ظرفیت این کارخانه‌ها با در نظر گرفتن وضعیت اقلیمی بلوچستان در فصل گرما کافی نیست.

(۴) سردخانه‌ها: تعدادی سردخانه در بلوچستان وجود دارد که تا سال ۱۳۶۱ تعداد سه واحد در زاهدان، دو واحد در چابهار و کنارک، یک واحد در ایرانشهر، یک واحد در سراوان و یک واحد نیز در خاش وجود داشته است.

(۵) کارخانه قند حبه: یک واحد تولید قند در زاهدان توسط بخش خصوصی، فعالیت دارد که شکر را به قند حبه تبدیل می‌کند. ظرفیت رسمی این واحد ۴۵۰ تن در سال و ظرفیت تولیدی آن به سهمیه شکر آن بستگی دارد. سرمایه‌گذاری این واحد بالغ بر ۵۵۰۰۰۰۰ ریال بوده است و دارای تولیدات جنبی، نظیر آب نبات، نبات و قند کله نیز می‌باشد. (۱)

ب - صنایع نساجی و پوشاک:

(۱) کارخانه نساجی بافت بلوچ: این کارخانه در پنج کیلومتری جاده ایرانشهر - بمپور، از محل طرح‌های عمرانی برنامه پنجم، با اعتباری بالغ بر ۷۳۴۳ میلیون ریال از سال ۱۳۵۳ ش. شروع به کار کرده است. این طرح تقریباً دارای صدهزار مترمربع زیربنای صنعتی است؛ طرح مذکور متشکل از یک کارخانه ریسندگی پنجاه هزار دوکی و کارخانه بافندگی با ظرفیت تولیدی ۲۸ میلیون متر از انواع پارچه در سال است. در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ ش، سالن بافندگی این کارخانه با راه‌اندازی ۶۰ دستگاه از ۹۳۰ دستگاه بافندگی فعالیت آزمایشی خود را شروع کرد و بعد دستگاه‌های رگلاژ شده و فعال به تعداد بیشتری رسیده است.

(۲) کارخانه تولید پوشاک: این کارخانه که یک مؤسسه دولتی است در سال ۱۳۵۴ ش. در ابتدای جاده زاهدان - کرمان تأسیس شده است. اعتبار داده شده به این مؤسسه ۲۳۱۵۰۰۰۰۰ ریال و ظرفیت تولیدی سالیانه آن ۳۰۰۰۰۰ دست انواع لباس می‌باشد. تولیدات این کارخانه شامل کاپشن، شلوار کار، انواع رویوشهای کار و اسلامی است. از تولیدات این مؤسسه ده درصد به مصرف داخل استان و نود درصد به استانهای دیگر صادر می‌شود.

(۳) نساجی و بافندگی، تریکوبافی و خیاطی: یک واحد بافندگی زیر نظر مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی استان در شهرستان زاهدان مشغول به کار است. علاوه بر آن یک واحد تریکوبافی نیز در شهرستان زاهدان، زیر نظر مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی به صورت تعاونی تأسیس شده است. یک واحد خیاطی در شهرستان زاهدان به صورت تعاونی نیز دایر است.

(۴) تولید کفش: واحد تعاونی تولید کفش مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی در شهرستان زاهدان دایر است. اعتبار داده شده به این واحد ۵۰۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد. ظرفیت تولیدی سالیانه

آن ۱۲۰۰۰ جفت کفش به ارزش ۱۰۸۰۰۰۰۰ ریال است (سال ۱۳۶۱). (۲)

ج - صنایع شیمیایی:

مهمترین کارخانه‌های فعال صنایع شیمیایی بلوچستان عبارتند از: کارخانه تولید گاز اکسیژن، پلاستیک سازی، ملامین سازی و موکت سازی که همه آنها در پیرامون شهر زاهدان دایر شده و فعالیت دارند. سایر صنایع بلوچستان که بیشتر به صورت کارگاه می‌باشند، عبارتند از: فلزکاری، ریخته‌گری و ساخت لوازم خانگی و تانکر سازی. (۳)

د - صنایع دستی:

در بلوچستان، صنایع دستی موقعیت اقتصادی ویژه‌ای دارد و از لحاظ تأمین در آمد، پس از کشاورزی و دامداری قرار دارد. ذیلاً بطور مختصر به برخی از کارهای دستی مردم بلوچستان اشاره می‌شود:

۱) لنج سازی: لنج سازی، یکی از صنایع بسیار قدیمی و سنتی مناطق ساحلی جنوب ایران است و اکنون نیز تا حدودی در سواحل بلوچستان مشاهده می‌شود. گرچه با پیدایش صنایع جدید کشتی سازی، از رونق این صنعت کاسته شده است، اما ارزانی لنجها و مناسب بودن آنها برای صید ماهی و حمل و نقل در مسافتهای کوتاه، موجب شده است که لنج سازی هنوز هم به عنوان یکی از مهمترین صنایع دستی بلوچستان باقی بماند. این لنجها به وسیله استادکاران و کارگران ماهر و بومی این حرفه در چابهار و کنارک ساخته می‌شوند. (۴)

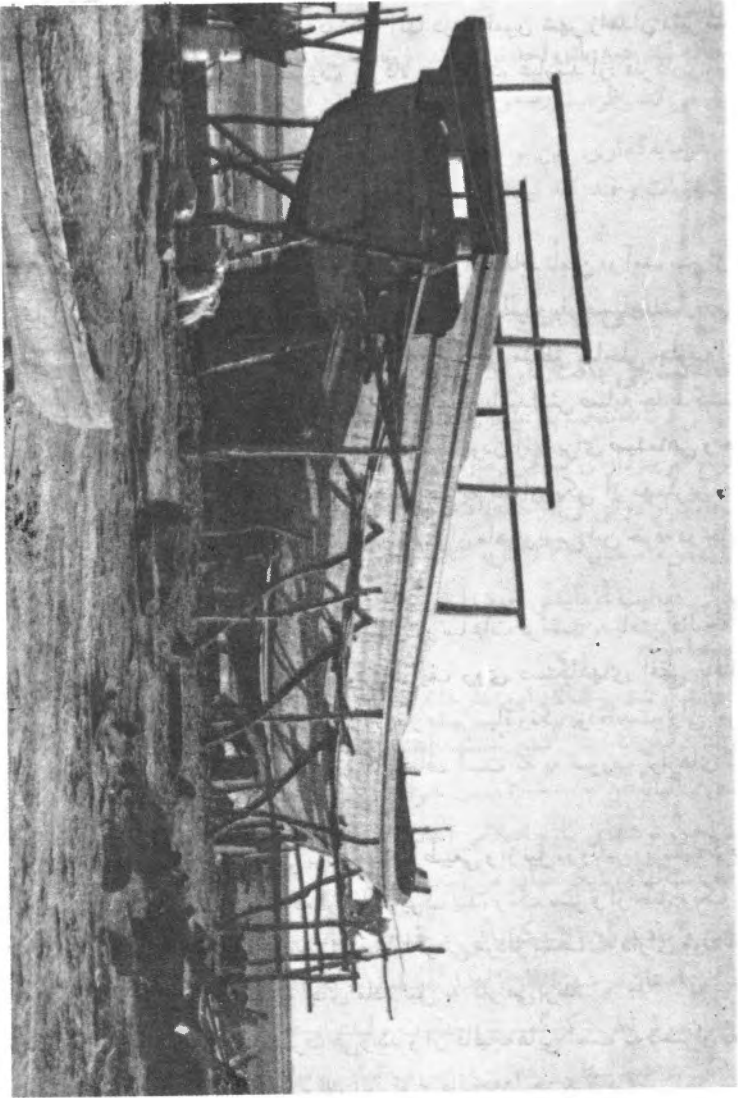
۲) قالی بافی: بانوان و دوشیزگان عشایر بلوچستان در ساعات فراغت به بافتن قالیچه می‌پردازند. قالیچه‌های بلوچ، همانند قالیچه‌های ایلها و دیگر طوایف روی دستگاههای افقی بافته می‌شود و «فارسی باف» و «یک پوده» است. در گذشته تاروپود آن از پشم سیاه رنگ بوده است، ولی امروزه نخ پنبه نیز به کار می‌رود، در دو سر قالیچه‌ها یک قسمت گلیم باف است که به صورت نوارهای سرخ و سیاه می‌باشد.

رنگهایی که در قالیچه‌های بلوچ به کار می‌برند، معمولاً طبیعی و از نیل، روناس، پوست گردو و برگ بید (رنگ زرد)، به دست می‌آید، بدین ترتیب که از نیل و برگ بید، رنگ سبز و از حنا، رنگ نارنجی تهیه می‌شود. ضمناً پشمهای سیاه را برای یکنواخت شدن با نوعی مردار سنگ که دارای مواد آهنی است و «مک» نام دارد رنگ می‌کنند و گاهی نیز به جای مک، نیل به کار می‌برند.

در قالیچه‌های بلوچ، پشم شتر هم به مصرف می‌رسد و آن قالیچه‌هایی است که دختران به نام جهازی می‌بافند و به همراه خود به خانه شوهر می‌برند، این نوع قالیچه‌ها خرید و فروش نمی‌شوند.

نقش قالیچه‌های بلوچ «شکسته» و «هندسی» است مانند لوزی، شش گوش و غیره؛ ولی نقشی که بیشتر مشاهده می‌شود، درختی است با ساقه‌ای دراز در وسط متن که از اطراف آن شاخه‌های افقی بیرون آمده است، و به رنگهای سه ترک ختم می‌گردد. نقشهای «شکسته بته» و «هراتی» نیز گاهی در قالیچه‌های بلوچ دیده می‌شود. (۵) و بطور کلی می‌توان گفت که قالیهای بلوچ از نقش قالیهای سایر نقاط تأثیر فراوان پذیرفته است.

۳) گلیم بافی: گلیم بیشتر توسط زنان چادر نشین بافته می‌شود، دار گلیم بافی را در درون سیاه چادر



لیج در حال ساختن، کنارک

گدام) سرپا می کنند و به بافتن مشغول می شوند. دار گلیم بافی بسیار ابتدایی است که به صورت افقی مورد استفاده قرار می گیرد. چوبهای دستگاه که روی زمین پهن می شوند. مک‌گری^۱ و چوبهایی که از وسط دستگاه بطور عمودی به سقف چادر متصل است «ترگار» نامیده می شوند؛ تنها وسیله‌ای که به کار می برند، شانه دوب^۲ است. نقش این گلیمها همه سنتی و بدون طرح و الگوست. (۶) ولی اسلوبی خاص و ممتاز دارد. سراسر سطح گلیمها را طرحهای راه‌راه می پوشاند که هر نوار آن اغلب نقش هندسی متفاوتی، نه فقط از لحاظ نگاره بلکه از حیث رنگ دارد. (۷)

۴) چادر بافی: در بلوچستان معمولاً به چادر نشینان، «پلاس نشین» می گویند. چادر نشینان، چادر خود شخصاً تهیه می نمایند و گاهی نیز در روستاها نیز چادر را برای بلوچ‌ها می بافند. چادر را بر روی همان دار گلیم بافی و با استفاده از موی بز به عنوان تار و پود می بافند. پلاسه‌ها در دو اندازه کوچک ۵×۱/۵ متر و بزرگ ۱۰×۲ متر بافته می شود. برای ساخت آن سه قطعه پلاس را به هم می دوزند. (۸)

۵) سفره بافی: سفره - که به اصطلاح بلوچ‌ها، «جهیزی» نام دارد - زمینه‌اش از پشم شتر طبیعی بافته می شود و اغلب ترنجبی در وسط آن از پود اضافی و یا از ترکیب تار و گلیم نقش می کنند. (۹)

۶) حصیر بافی: حصیر، از برگ درخت خرما - که به گویش محلی به آن پیش^۳ می گویند - و همچنین از برگ نخل وحشی (زینتی) کوتاه به نام داز^۴ بافته می شود.

در حصیر بافی، مردان نیز شرکت دارند. برای بافتن حصیر، نخست برگهای نخل را خیس می کنند و به شکل نوارهای ریز و درشت در می آورند. بدیهی است هر چند نوارها ریزتر باشد کار ظریفتر است. پس از آماده شدن نوارها، بار دیگر آنها را خیس می نمایند و سپس شروع به بافتن می کنند.

از حصیر، فرش نیز می بافند و در خانه‌های خود از آن استفاده می کنند. از پیش خرما سنت^۵ هم می بافند و آن به شکل کیسه‌ای است که برای پوشش خوشه‌های خرما جهت جلوگیری از آسیب باد، بافته و از آن استفاده می شود.

علاوه بر اینها جوال حصیری دوطرفه به نام کچو^۶ برای حمل خرما، طناب، بادبزنی گوات گیزن^۷، جانماز، کیفهای کوچک و بزرگ، گلدان، سبدان و غیره نیز می سازند. (۱۰)

۷) نمدمالی: هنگامی که انبوهی از پشم نامرغوب فراهم می گردد، بلوچ‌ها به فکر نمد ساختن شستن، رنگرزی و تهیه پشم وظیفه مردان می باشد؛ ولی ساخت آن به عهده بانوان است. بعضی از نمدهای بلوچ از لحاظ رنگ و نقش، زیبا و هنری هستند. عرضه نمد نیز همانند دیگر مصنوعات به علت کمبود پشم بسیار تنزل یافته است و چنانچه این نوع نمد عرضه شود، می توان انتظار داشت که از تقاضای کافی برخوردار گردد. (۱۱)

1-makgeri

2-dub

3-piš

4-dāz

5-sont

6-kācu

7-govātgizin

۸) سوزن دوزی: سوزن دوزی در بلوچستان، هنر خانگی و بسیار کهن می باشد و از بهترین نمونه های هنردستی در ایران است که با نقوش اصیل محلی بدون تغییر از کیفیت و شکل قدیم، دست نخورده باقی مانده است و با شمارش شبکه تار و پود پارچه دوخته می شود.

سوزن دوزی بلوچ، بطور کلی برای تزئین جامه محلی زنان به کار می رود، همچنین از آن برای تزئین سر آستینها و شلوارها و گاه نواری در وسط آستین و قطعه ای در پشت یقه و نیز قسمت سرپوش چادر استفاده می شود. این هنر تقریباً در هر شهر و روستای کوچکی از زاهدان تا خاش و در شرق تا سراوان و در غرب تا ایرانشهر رواج دارد.

در روستای قاسم آباد، از توابع شهرستان ایرانشهر، دوزن به نامهای «زرختون» (برنده جایزه صنایع دستی سال ۱۳۵۵) و «مهتاب» به این هنر اشتغال دارند. (۱۲) ابزار کار سوزن دوزی عبارتند از: سوزن (سوچه^۸)، قیچی (مغراض^۹) مغراض و انگشتانه (شستی^{۱۰}) (۱۳)

سوزن دوزی بانوان بلوچ، از انواع صناعی است که امروزه در کشورهای خارج بخوبی خود را شناسانده است و شیک پوش ترین زنان جهان، زیباترین سوزن دوزی را که توسط زنان سخت کوش و پرهنر بلوچ تهیه می شود، بر تن می کنند.

۹) سکه دوزی: علاوه بر سوزن دوزی، شاید سکه دوزی تنها مورد دیگر تزئین در میان مردم بلوچ باشد. سکه دوزی را جهت زینت روی رختخواب یا روی گردن شتر در هنگام مراسم عروسی می اندازند یا به دیوار آویزان می کنند. سکه ها دو نوع می باشند: یکی آنهایی که برای آویختن می سازند و اغلب مجموعه ای از اشکال لوزی، مربع و مثلث هستند، و دیگر نوعی است که آن را برای انداختن روی رختخواب می سازند. مرغوبیت سکه ها بستگی به وضع مالی بلوچ ها و سلیقه آنان دارد. (۱۴)

۱۰) سفال سازی: سفال سازی از گذشته های بسیار دور، در بلوچستان رواج داشته است و نمونه هایی از آن که مربوط به دوهزار سال پیش از میلاد است، در روستای دامن^{۱۱} شهرستان ایرانشهر کشف شده است که نمونه هایی از آن، در موزه مردم شناسی استان سیستان و بلوچستان در شهرستان زاهدان نگاهداری می شود. اکنون روستای «کلپورگان^{۱۲}» در ۳۵ کیلومتری جنوب شهر سراوان محل سکونت سفالگران بلوچ است.

همه کار سفالگری و نقش پردازی را زنان انجام می دهند. مردان نیز گل را با الاغ از تپه های نزدیک کلپورگان حمل می کنند و آن را آماده می سازند و سپس زنان، گل را با چرخهایی که با دست کار می کند، به شکل مخصوص در می آورند و پس از ده روز که اشیای ساخته شده، در آفتاب خشک گردید، آنها را نقش می زنند.

رنگ را از نوعی سنگ منگنز - که از کوه بیرگ^{۱۳} سراوان به دست می آورند - می سازند. وسیله نقش

8-suče

9-meqfāz

10-šasti

11-dāmen

12-kalpurgān

13-birg

کردن سفالها، برگ درخت خرما یا تکه‌ای از همان سنگ مخصوص است. عموماً نقشها ابتدایی و به شکل نقطه چین می‌باشند. (۱۵)

۱۱) خراطی: هنر خراطی فقط در شهرستان ایرانشهر، رایج است و تاکنون دو کارگاه توانسته است، به این کار ادامه دهد. مادهٔ اولیه، چوب کهور است که در پیرامون بمبور به اندازه کافی یافت می‌شود. در کارگاههای خراطی وسایلی نظیر عصا، چوب سیگار، قلیان، چوب دستی و مصنوعات چوبی دیگر ساخته می‌شود. (۱۶)

II - معادن

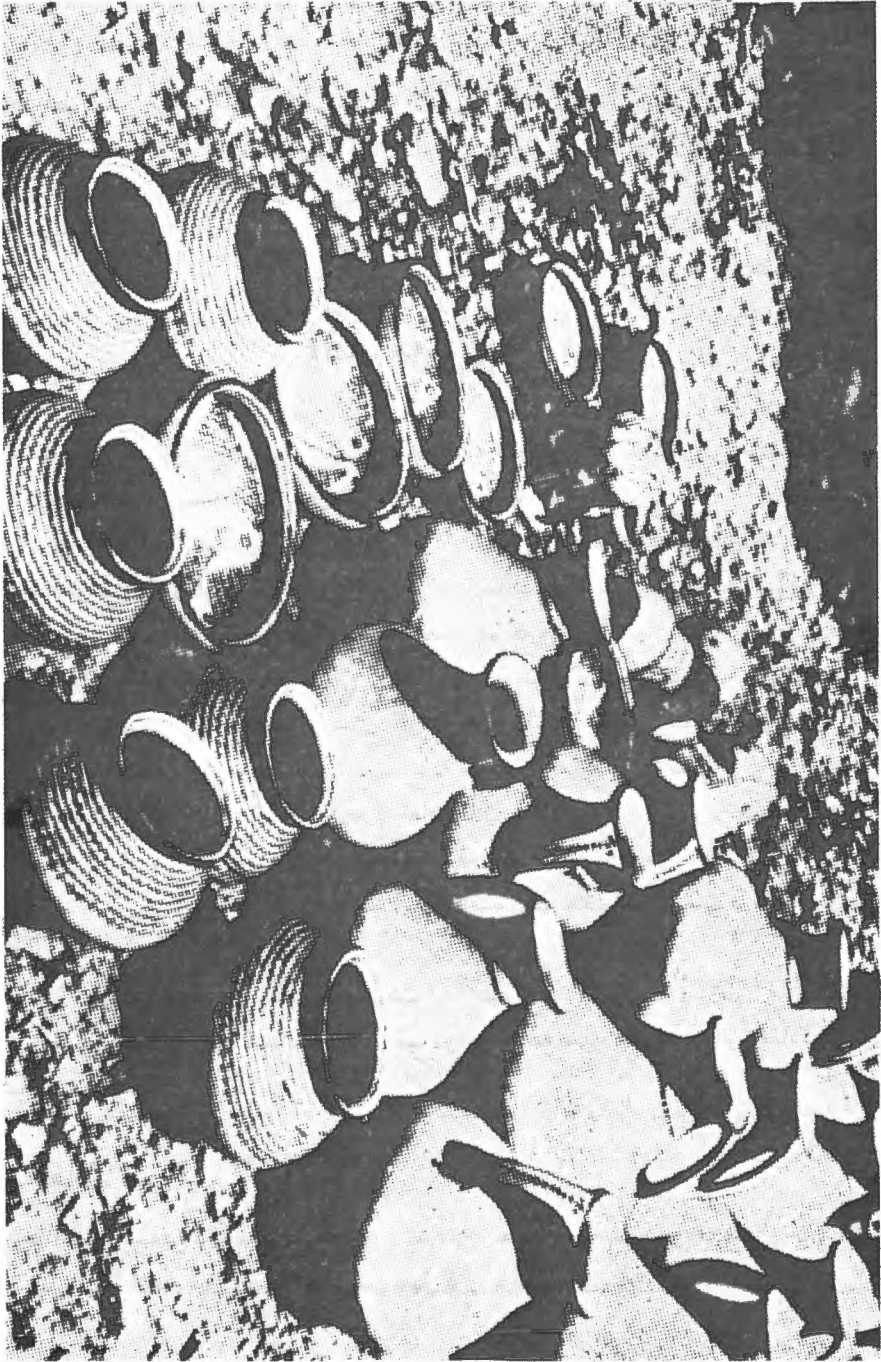
بلوچستان، از لحاظ منابع زیرزمینی، بسیار غنی است اما بطور کلی تا کنون در این منطقه فعالیت چشمگیری در باب معادن وجود نداشته است.

«جورج کامرون»، مؤلف کتاب «ایران در سینه‌دم تاریخ»، ضمن توصیف ارتفاعات بلوچستان می‌نویسد: «از این رشته کوهها از روزگاران بسیار دور، ذخایر فلزات و سنگها، زروسیم، سرب و مس، سنگ لاجورد و عقیق به دست می‌آمده است. سنگ آذرین و شیشه معدنی نیز که هر دو در جهان باستان از ارزش فراوانی برخوردار بوده‌اند، در پی فعالیت آتشفشانی اواخر دورهٔ پلیوسن^{۱۴} به بیرون فوران کرده بود.» (۱۷) تا کنون در خصوص ذخایر نفتی از سوی کارشناسان ایرانی و خارجی مطالعاتی به عمل آمده و گزارشهای لازم به مسوولان مربوط تسلیم گردیده است. مهندسان آمریکایی در سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۸ م. و بار دیگر به سال ۱۳۲۹ ش. / ۱۹۵۰ م. راجع به معادن نفت، مطالعات لازم و دقیق انجام داده‌اند و آثار منابع نفتی در ناحیهٔ «هریدوک»، نزدیک اسپکه، دیده شده است. (۱۸) اخیراً توسط سازمان زمین شناسی و تحقیقات معدنی کشور مطالعات زمین شناسی در ناحیه بلوچستان انجام شد.

براساس مطالعات محدودی که توسط شرکت ایتال کنسولت (ایتالیایی)، سازمان زمین شناسی و تحقیقات معدنی کشور و گروه اکتشاف وزارت نفت در این منطقه صورت گرفته تا کنون معادنی به شرح زیر کشف شده است:

الف - معادن مس

در مطالعات اکتشافی که توسط سازمان زمین شناسی و تحقیقات معدنی کشور در شمال غربی زاهدان (ناحیه چهل کوره) انجام شده است، معدن مس چهل کوره با ذخیره‌ای متجاوز از پانزده میلیون تن کشف شد.



سفال ساخت کپورگان

صنایع، معادن، راهها و بازرگانی / ۴۵۹

نوع ماده معدنی و کانیهای مهم این معادن عبارتند از: مالاکیت، آزوریت، مس چکشی، کریزوکول، انکلزیت، کالکوپریت، گالن، اسفالریت، پیروتیت. و عیار آنها در دو نقطه چهل کوره و نسق پور جنگی به شرح زیر است:

(۱) در ناحیه چهل کوره، سیزده میلیون و ششصد هزار تن سنگ به عیار متوسط ۱/۵٪ مس و ۰/۸۸٪ سرب و ۱/۸٪ روی.

(۲) در ناحیه نسق پور جنگی ۱۵۰۰،۰۰۰ تن سنگ معدنی به عیار متوسط ۰/۸٪ مس و ۲/۶۸٪ سرب و ۳/۳۸٪ روی.

هزینه عملیات اکتشافی معدن مس چهل کوره ۵۳/۶۰۰/۰۰۰ ریال برآورد شده است.

ب - معدن کرومیت

معدن کرومیت، در نواحی خاش (چاه هزار)، کوتیج - فنوج - کارواندر، پیرامون تفتان و بزمان به صورت رگه‌هایی دیده شده که ذخیره مرئی رگه‌ها در سه ناحیه خاش و فنوج و کارواندر حدود ۲۴۰۰۰ تن برآورد گردیده است. چنانچه عملیات اکتشافی متمرکز بر روی این سه ناحیه انجام گیرد، ذخیره نهایی و کان‌سارهای مختلف آن و عیارهای مربوط مشخص خواهد شد. (۱۹)

ج - معدن منگنز

در ناحیه کوتیج، نزدیک کارواندر به رگه‌هایی از منگنز برخورد شده است که پیشنهاد می‌شود، در مورد میزان ذخیره و عیار آن عملیات اکتشافی بیشتر صورت گیرد.

د - معدن گرانیت

این معدن، در نزدیکی شهر زاهدان قرار دارد و دارای مرغوبترین سنگهای جهان است که در صورت استخراج می‌تواند منبع ارزی مؤثری برای کشور باشد. (۲۰)

ه - معدن سنگ مرمر

تولید سنگ مرمر از سه معدن واگذار شده ۲۱۰۰ مترمربع در سال است و بقیه سنگ مصرفی از استانهای مجاور وارد می‌شود. میزان سرمایه‌گذاری در این بخش ۱۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال است.

و - معدن سنگ آهک

معادن سنگ آهک در بلوچستان زیاد است و به علت عدم استقبال بخش خصوصی، تا کنون تنها سه معدن واگذار شده است که یکی از آنها توسط استانداری سیستان و بلوچستان به صورت تعاونی اداره می‌شود. میزان سرمایه‌گذاری در این بخش ۱۱/۲۰۰/۰۰۰ ریال می‌باشد. سنگ آهک ساختمانی معدن

لار پایین در موزاییک‌سازی مصرف داشته و تولید سالیانه آن ۷۲۰۰ تن است.

ز - سنگ تراورتن

این معدن در سعیدآباد ناصی زاهدان واقع است و تولید سالیانه آن حدود ۱۲۰۰۰ مترمربع سنگ پلاک می‌باشد که در نماسازی ساختمان به کار می‌رود. خرده سنگهای ناشی از استخراج، به صورت پودر و خاکه سنگ در موزاییک‌سازی کاربرد دارد.

ح - شن و ماسه سیلیسی

این معدن در سرگهوران بخش بمپور قرار دارد و فقط در ساخت آجر ماسه آهکی سرگهوران به کار می‌رود (۲۱) ضمناً استخراج نمک از آب دریا در روستاهای ساحلی دریای عمان معمول است. آقای امیر میر، نماینده مردم زاهدان در مجلس شورای اسلامی، می‌گوید: «در محلی به نام دهنه یا دهانه باغی حدود یکصد کیلومتری شمال شرقی نصرت‌آباد، آثار منازل انگلیسیها — که اکنون مدرسه است — وجود دارد، در آن جا معادن فیروزه و مس وجود داشته است که انگلیسیها، استخراج می‌کرده و به سرقت می‌برده‌اند. (۲۲)

III - راهها و حمل و نقل

الف - راههای خشکی:

۱) راههای باستانی و قدیمی بلوچستان: آفوشه، ضمن توصیف راههایی که از سوی مغرب به هندوستان می‌رود، درباره راه ایران به هند از طریق بلوچستان می‌نویسد: «ما فقط راجع به سه راه عمده‌ای که اکنون از طرف مغرب به هندوستان باز می‌شود، بحث می‌کنیم. جنوبی‌ترین این راهها اگر صحاری خشک و بی‌آب و علف در سر راه آن قرار نگرفته بود، از همه برای عبور آسانتر بود. این صحاری، میان یک ردیف کوههای موازی با ساحل دریای هند، یعنی کوههای بلوچستان، قرار گرفته است. این راه، همان است که «اسکندر» در مراجعت از هندوستان آن را پیمود، و بسیار پشیمان شد؛ ولی اعراب از همین راه، در جهت عکس اسکندر به هندوستان هجوم آوردند.» (۲۳)

در زمان خلافت «ولید اول» (ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی) در سال ۹۲ هـ. ق. / ۷۱۰-۷۱۱ م. هیأتی تحت فرماندهی جوانی به نام «محمد بن قاسم»، داماد حجاج بن یوسف، برای اشاعه دین اسلام از طریق بلوچستان به هندوستان اعزام شد. پیشروی آنان با موفقیت انجام گرفت و حاکمیت اسلام به دره سند که مورد نظر هیات مذکور بود، تا سال ۱۰۰۵ میلادی طول کشید. (۲۴)

«سون هدن»، مؤلف کتاب «کویرهای ایران» می‌نویسد: «یکی از بزرگترین راههای بازرگانی جهان از

مکران می گذشت. نواری میان غرب و شرق به استثنای دره رودخانه کابل هرگز چنین راهی به هندوستان وجود نداشته است. این شاهراه، شاه‌رگ بسیار عظیم تجارت هندوستان بود.» (۲۵)

راه بلوچستان به بندر هرمز: این راه از جالق و مگس (زابلی) دنبال رود بمپور به جیرفت می رسید؛ از جیرفت راهی از طریق رودبار به بندر هرمز (تیاب) منتهی می شده است. (۲۶)

لسترنج نیز راههای بلوچستان را دنباله راههای کویر می داند که به هندوستان منتهی می شود. در بیشتر کتابهای مرجع ما، فاصله راهها فقط با شماره روزها مشخص شده است؛ از این رو می توان گفت که تعیین مسافت ها صحیح نیستند. فقط «ابن خردادبه» یکی از راههای باستانی بلوچستان را ذکر کرده و فاصله ها را نیز با فرسخ و شماره منزلگاه تعیین نموده است. این راه از فهرج (از توابع شهرستان بم) و حاشیه کویر واقع در شرق بم و نرماشیر کرمان شروع می شده و دارای چهارده منزلگاه تا فنزبور پایتخت مکران بوده است. راه مذکور از فنزبور به سوی مشرق می رفته تا به قصدار می رسیده و سه منزلگاه داشته است. «مقدسی» راهی دیگر را که تا حدودی موازی راه بالا بوده و در جهت عکس آن سیر می کرده ثبت نموده است. این راه از قصدار به «جی» (نهر سلیمان) در بیست فرسخی شرق بم می رفته است و از شمال فنزبور می گذشته و از جالك (جالق) و خواص عبور می کرده است.

از بندر «تیز (تیس) تا «کیز» پنج منزل و از آن جا تا فنزبور دو منزل بوده و راه دیگری نیز که از قصرقند می آمده، به این شهر منتهی می گردیده است. (۲۷)

۲) راههای کنونی: همه راههای بلوچستان در مناطق شهری و روستایی تا سال ۱۳۶۳ ش. بالغ بر ۸۷۷۵ کیلومتر است که شامل راههای اصلی، روستایی و فرعی است. راههای اصلی نزدیک پنج درصد از کل راههای بلوچستان را تشکیل می دهد؛ ۹۹۵ کیلومتر این راهها از نوع درجه یک است که بیشتر آنها در حوزه شهرستانهای زاهدان و ایرانشهر قرار دارد.

راههای فرعی بلوچستان، شامل راههای اسفالتی، شوسه سنی و نفوذی سنی (۲۸) در سال ۱۳۶۳ ش. حدود ۱۴۶۲ کیلومتر، راههای روستایی خاکی ۲۶۶ کیلومتر، راههای دسترسی اسفالتی ۳۹۵ کیلومتر و راههای دسترسی خاکی ۶۱۷۹ کیلومتر است. (۲۹)

۳) راه آهن: راه آهن در بلوچستان، در حال حاضر از اهمیت چندانی برخوردار نیست و تنها ۱۰۴/۷۶۶ کیلومتر خط آهن وجود دارد که از خط مرزی «میل ۷۲» تا زاهدان کشیده شده است و در واقع دنباله راه آهن پاکستان به داخل ایران به جا مانده از دوران استعمار بریتانیا می باشد. (۳۰) در زیر سابقه خط آهن مذکور را اجمالاً بررسی می نمایم:

در سال ۱۲۸۹ ش. / ۱۹۱۰ م. «مهندس ساهانسکی» به نمایندگی یک کنسرسیوم روسی، طرحی برای راه آهن اروپا و ایران به هندوستان از طریق باکو، رشت، قزوین، تهران، یزد، کرمان، بم و زاهدان پیشنهاد کرد که به علت رقابتهای سیاسی روس و انگلیس عملی نگردید.

در سال ۱۲۹۷ ش. ۱۹۱۸ م. انگلیسیها یک رشته راه آهن به طول ۹۲ کیلومتر و عرض ۱۶۷۶ میلی متر از میر جاوه به زاهدان ساختند و در نظر داشتند که آن را به مشهد متصل کنند؛ این راه آهن فاقد زیرسازی اساسی است و ساختش در سال ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م. به اتمام رسید و پس از مستقل شدن پاکستان، اداره

آن به دولت نامبرده محول گردید. در حال حاضر در اختیار راه آهن دولتی ایران است. (۳۱)

ب - راههای آبی

کشتیرانی در بلوچستان، تا پیش از احداث اسکله شهید بهشتی در چابهار اهمیت چندانی نداشته است و تنها تردد لنجها و قایقهای که در شبکه قدیمی و سنتی خود به آن سوی دریا رفت و آمد می کرده اند، قابل توجه است.

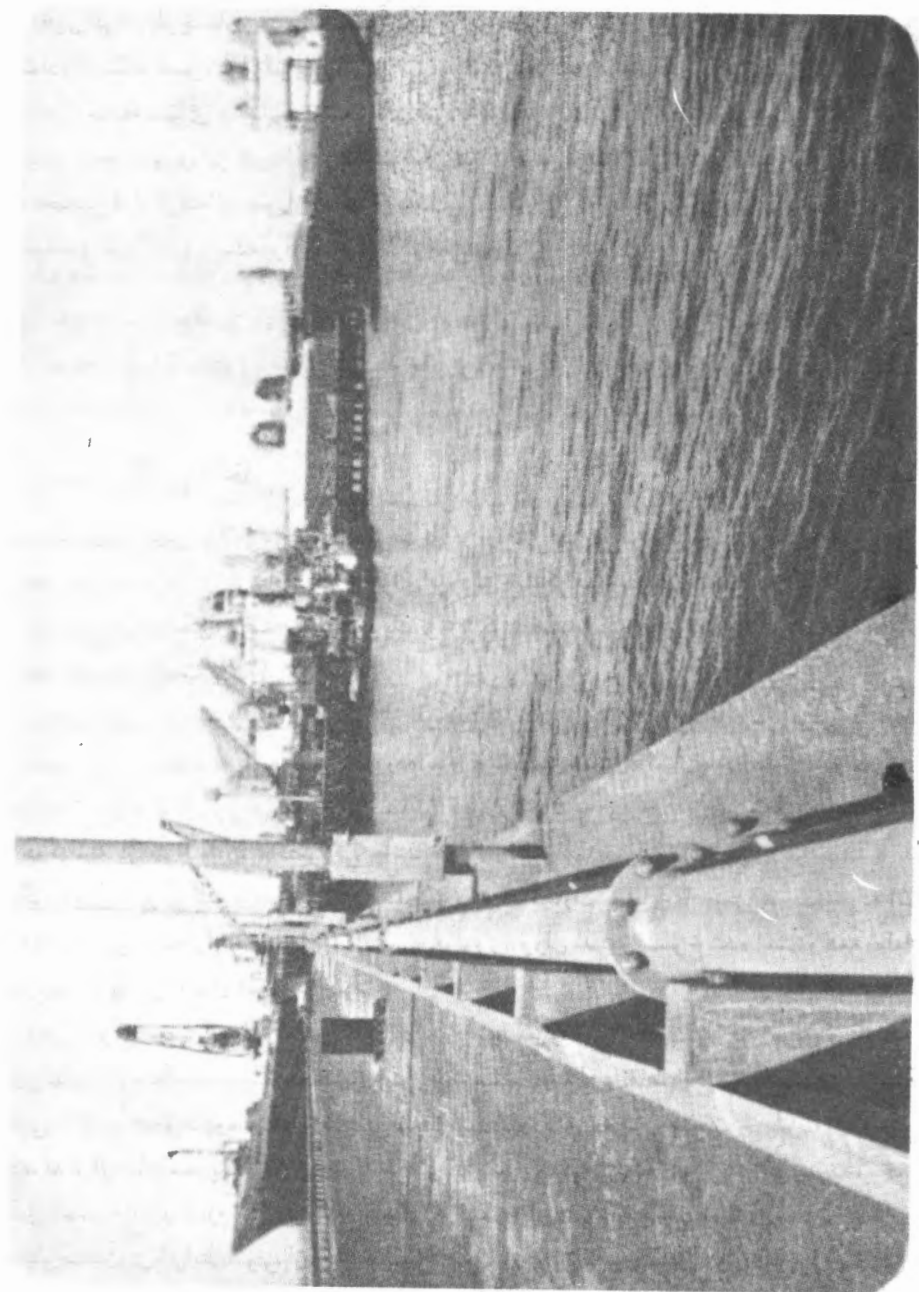
اولین اسکله چابهار در سال ۱۳۴۲ ش. / ۱۹۶۳ م. توسط سازمان برنامه و بودجه با هزینه ای معادل ۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال توسط شرکت ایتال کنسولت ساخته شد، ولی این اسکله به علت عدم اجرای صحیح در خلاف جهت امواج ساخته شد، بطوری که امکان پهلو گرفتن به کشتیها و موتور لنجها را نمی دهد. اسکله مزبور هنوز به صورت متروک و غیر قابل استفاده، در حالی که دماغه آن نیز در اثر اصابت با کشتی «کرکس» منهدم شده است در قسمت جنوبی شهر، خودنمایی می کند. تا چندی قبل تنها مورد استفاده ژاندارمری بود و فعلا اهالی نیز برای ماهیگیری و سکوی شنا از آن استفاده می کنند. این اسکله به منظور تأسیس اداره بندر بوده که به علت عدم تأسیس بموقع اداره مذکور، اسکله تحویل اداره گمرک چابهار شده است. (۳۲)

با توجه به موقعیت مناسب جغرافیایی و طبیعی، بسته شدن بنادر جنوب غربی کشور یا محدودیت فعالیت آنها، نتیجه جنگ تحمیلی، احتمال بسته شدن تنگه هرمز و عدم وجود بندر مناسبی در کناره دریای عمان، اقدام به احداث اسکله شهید بهشتی در چابهار شد. این اسکله در مدت یازده ماه با ظرفیت چهار پست تخلیه ایجاد شد. با فراهم کردن شرایط مناسب راهها، ترمینالها و انبارهای مربوط به آن، روزانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ کامیون می توانند، در اسکله مزبور بارگیری کنند. احداث اسکله شهید بهشتی، در توسعه کشتیرانی بلوچستان و استفاده از راههای آبی آن تأثیر عمده ای داشته است. (۳۳)

با توجه به این که کشتیها مسافت میان چابهار تا خرمشهر را در فاصله زمانی حدود پنج روز طی می کنند، می توان گفت که در صورت داشتن راه زمینی مناسب جهت حمل و ارسال کالا به سایر شهرهای استان و کشور، این منطقه می تواند از لحاظ اقتصادی و بازرگانی بازده مطلوبی داشته باشد. (۳۴)

ج - خطوط هوایی

خطوط هوایی سیستان و بلوچستان در گذشته، منحصر به مسیر زاهدان بود و تنها فرودگاه زاهدان در این شبکه ارتباطی فعالیت داشت؛ ولی اخیراً خطوط هوایی گسترش یافته و برخی دیگر از مراکز شهری استان را نیز در بر گرفته است. زاهدان به عنوان مرکز استان طی سالهای اخیر در شبکه خطوط هوایی کشور اهمیت ویژه ای یافته است. بعد مسافت بلوچستان و تهران و مناطق شمالی و غربی کشور از یک سو و عدم امکانات حمل و نقل زمینی از سوی دیگر، توسعه خطوط هوایی در این منطقه را سبب گردیده است. در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، علاوه بر فرودگاه زاهدان، فرودگاههای ایرانشهر و چابهار در



اسکله شهید بهشتی، بندر چابهار

منطقه بلوچستان و فرودگاه زابل در منطقه سیستان فعال شده و کار حمل بار و مسافر به مقصد تهران و دیگر شهرهای کشور را به عهده گرفته‌اند.

بطور کلی در بلوچستان، بعد مسافت در بیشتر مراکز شهری به خارج از منطقه، در برخی موارد ضرورت استفاده از شبکه حمل و نقل هوایی را پیش می‌آورد. در قشر بندی اجتماعی در بلوچستان، در وهله اول، این افراد جامعه شهری هستند که در سفرهای خود به خارج از منطقه، از خطوط هوایی استفاده می‌کنند و در میان جامعه شهری نیز کارمندان و کارشناسان سخت کوش دولت که بیشترین شمارشان مهاجرند، در رده نخستین قرار گرفته‌اند. پس از کارمندان دولت، پیمانکارانی که به اجرای طرحهای عمرانی بلوچستان مشغولند و بازرگانان و پیشه‌وران شهری قرار دارند. (۳۵)

IV - بازرگانی

الف - بازرگانی داخلی

در قرون نخستین اسلامی، صنعت شکر سازی در اراضی جنوب خراسان یعنی مکران و طوران رواج داشته؛ زیرا آب و هوای گرم این مناطق برای پرورش نیشکر مساعد بوده است. (۳۶)

مهمترین درآمد مکران، صدور نیشکر و یک نوع شکر سفید، موسوم به «پانید» که اعراب آن را «فانید» می‌گفته‌اند، بوده است. (۳۷)

در قدیم آهن، قلع، سرب، فولاد و مس از بلوچستان به هندوستان می‌برده‌اند و در عوض پارچه‌های ابریشمی، زری و چیت به بلوچستان می‌آورده‌اند و فولاد بلوچستان به کابل و خراسان صادر می‌گردیده است و از سند و شکارپور ظروف چینی، تنباکو، قهوه و تریاک به این منطقه وارد می‌شده است. (۳۸)

در گذشته از بلوچستان، محصولاتی مانند خرما، روغن و مصنوعات حصیری به سیستان حمل می‌گردیده است و با گندم و جو مبادله می‌شده که در واقع تجارت پایاپای یا جنس به جنس بوده است. امروزه به دلیل توسعه راهها و حمل و نقل سریع موتوری، روال مذکور منسوخ شده است و همه معاملات شهری و روستایی با پول انجام می‌گیرد.

محل کنونی شهر زاهدان که در سابق به «دزداب» معروف بوده است، مرکز اطراق و باراندازی کاروانهای شتر منطقه بلوچستان در مسیر رفت و برگشت به سیستان و نقاط دیگر بوده است. مراکز شهری کنونی در قدیم، محل دادوستد فرآورده‌هایی مانند کرک و مو، پشم، روغن و پوست حیوانات از روستاییان بوده، که از آن جا توسط پيله‌وران و تجار به نقاط دیگر کشور حمل می‌شده و به فروش می‌رسیده است و در مقابل، منسوجات و لوازم منزل و ادویه وارد و به کشاورزان عرضه می‌شده است.

بلوچستان، در شرایط کنونی از لحاظ محصولات کشاورزی، فرآورده‌های دامی، محصولات غذایی و صنعتی به عنوان یک منطقه تولیدی مطلوب به شمار نمی‌رود؛ زیرا اقتصاد غالب منطقه که بر پایه تولیدات فرآورده‌های دامی شکل گرفته است، تحت تأثیر حوادث طبیعی همانند خشکسالی، کوچ روستاییان به

سوی شهرها، دچار رکود شده است. بطوری که در حال حاضر این گونه تولیدات کفاف مصرف جمعیت منطقه را نمی نماید. در چنین وضعی تقریباً بیشتر مواد مصرفی از خارج بلوچستان وارد می شود. (۳۹)

در حال حاضر بهترین و مهمترین صادرات این منطقه، خرما و ماهی است. چنانچه بیشتر به این محصولات توجه شود می تواند طالبان بیشتری در سطح بازار کشور داشته باشند.

ب - بازرگانی خارجی

سرزمین بلوچستان از گذشته های بسیار دور بر سر راه های تجارتي جهان مانند راه ابریشم و تجارت اروپا و کشورهای مدیترانه با هندوستان قرار داشته و از لحاظ تجارتي دارای اهمیت بسیار بوده است و محصولات نظیر خرما، روغن حیوانی، پشم به مقدار کافی، مس، فولاد، قلع، سرب و غیره از طریق جالق، کوهک، بم پشت و پیشین به پاکستان و هندوستان صادر می شده است و در مقابل، پارچه، قند، شکر، چای و غیره وارد می کرده اند. (۴۰)

«مارکوپولو» - که در اواخر قرن سیزدهم میلادی هنگام بازگشت از کشور چین از حدود بلوچستان عبور نموده است - بلوچستان را منطقه ای مستقل دانسته و مردم آن جا را آگاه به امور تجارت، توصیف نموده است، مردمی که از طریق دادوستد امرار معاش می کرده اند. (۴۱)

همزمان با آغاز جنگ جهانی دوم، کالاهای تجارتي هندوستان و حتی کشورهای اروپایی از طریق مرز میرجاوه به شهر زاهدان و شهرهای دیگر منطقه حمل می شده است و تجاری که هندی الاصل بوده اند، به این منطقه مهاجرت نموده اند و اکنون در شهر زاهدان و دیگر نقاط بلوچستان به کار تجارت و بازرگانی اشتغال دارند.

در بنادر جنوبی بلوچستان مخصوصاً بندر چابهار نیز مبادلاتی با کشورهای آفریقایی، آسیایی و اروپایی انجام می گرفته که بیشتر، مواد خوراکی مبادله می شده است. بلوچستان به سبب واقع شدن در مسیر راه پاکستان و افغانستان، بیشتر جنبه ترانزیتی دارد و از اهمیت ویژه ای نیز برخوردار است. (۴۲)

ج - تجارت برده

در گذشته، در سواحل بلوچستان، برده به خارج صادر می شده است؛ زیرا مزدوران تجار، اهالی ساکن در سواحل بلوچستان را که از حبشیان آسیایی بوده اند، دستگیر می کرده اند و آنان را به دلالان عمانی می فروخته اند. در سال ۱۹۰۴ م. / ۱۲۸۳ ش. از میان ۹۵ تن غلام که در مسقط آزاد شدند، حدود شصت نفر آنان ایرانی و از اهالی سواحل بلوچستان بودند. (۴۳)

مؤلف کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» می گوید: «اروپاییان در سیستان، غلامان سیاه و سفیدی می فروشند و آنها را علناً به بلوچستان و سایر نواحی می فرستند، تقریباً همه کدخدایان سرزمینهای مذکور دارای یک نفر کنیز و یک نفر غلام هستند. قیمت یک غلام جوان در آن جا بطور متوسط پنجاه تا هشتاد تومان

است؛ ولی قیمت کنیزکان ارزانتر است. روابط با بردگان، انسانی است.» با این که تجارت برده، در سال ۱۸۷۰م. محدود شد، ولی این تجارت تا قرن بیستم میلادی در این منطقه ادامه داشته است. (۴۴)

بی‌نوشت‌های فصل دوم

- ۱- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخش‌های: اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۷.
- ۲- همان مأخذ، ص ۱۸۸ - ۱۹۰.
- ۳- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، جغرافیای ایران، استان سیستان و بلوچستان، وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۵.
- ۵- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضرای، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۵ - ۲۶۷.
- ۶- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی دفتر سوم به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸ ص ۹۸۰.
- ۷- سیری در صنایع دستی ایران، ص ۳۱۱.
- ۸- مرکز صنایع دستی، بررسی صنایع دستی استان سیستان و بلوچستان، تهران اسفند ۱۳۵۰، ص ۲۹.
- ۹- سیری در صنایع دستی ایران، ص ۳۱۱.
- ۱۰- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی . . . ، ص ۹۸۲.
- ۱۱- مرکز صنایع دستی، همان کتاب، ص ۳۰.
- ۱۲- سیری در صنایع دستی ایران، ص ۲۵۹.
- ۱۳- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی . . . ، ص ۹۷۹.
- ۱۴- مرکز صنایع دستی، همان کتاب، ص ۲۸.
- ۱۵ و ۱۶- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی . . . ، ص ۹۸۳ - ۹۸۴.
- ۱۷- جورج کامرون، ایران در سینه‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵، ص ۶.
- ۱۸- مجله تلاش ۲۶، دی - بهمن ۱۳۴۹، ص ۶۹.
- ۱۹- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.
- ۲۰- روزنامه کیهان، ش ۱۲۷۳۹ مورخ ۱۳۶۵/۲/۲۴، ص ۳.
- ۲۱- شورای عالی برنامه‌ریزی استان سیستان و بلوچستان، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.
- ۲۲- اظهارات مورخ ۱۳۶۶/۷/۲۱ آقای امیر میر، نماینده مردم زاهدان، در مجلس شورای اسلامی
- ۲۳- چند تن از خاورشناسان، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۴۵.
- ۲۴- سون هدن، کوبرهای ایران، ترجمه پرویز رجبی، توکا، تهران ۱۳۵۵، ص ۵۸۵ - ۵۸۶ و ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران ترجمه مسعود رجب‌نیا، سروش، تهران ۱۳۶۳، ص ۹۹ و احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان ترجمه آذرتاش آذرنوش، سروش، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۹۱.
- ۲۵- سون هدن، همان کتاب، ص ۵۸۶.
- ۲۶- امیر محسن بایگان، شاهنشاهی آریامهر، دوران تحول صنعت و هنر ایران، بنیاد انتشارات ایران، تهران مهر ۱۳۴۸، ص ۵۲۳.
- ۲۷- لستر نیج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۵۶.
- ۲۸- راه‌های نفوذی شنی، راه‌هایی فاقد هرگونه معیار و استاندارد راه‌سازی هستند.

- ۲۹- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان، آمار نامه استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۳، ص ۱۶۸.
- ۳۰- شورای عالی برنامه ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۳۵۹.
- ۳۱- امیر محسن بایگان، همان کتاب، ص ۵۴۵-۵۴۸.
- ۳۲- محمود زند مقدم، چاپهار کتاب دوم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، تهران خرداد ۱۳۵۵، ص ۲۵.
- ۳۳- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۸.
- ۳۴- محمود زند مقدم، همان کتاب، ص ۲۴.
- ۳۵- شورای عالی برنامه ریزی استان سیستان و بلوچستان، همان مأخذ، ص ۳۶۱-۳۶۲.
- ۳۶- عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۷۰.
- ۳۷- لسترنج، همان کتاب، ص ۳۵۲.
- ۳۸- محمد تقی خان حکیم، جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، به اهتمام محمد علی صوتی و جمشید کیانفر، زرین، تهران ۱۳۶۶، ص ۲۶۹.
- ۳۹- دبیران جغرافیای استان سیستان و بلوچستان، همان کتاب، ص ۲۹.
- ۴۰- ایرج افشار (سیستانی)، نگاهی به سیستان و بلوچستان نشر خضرائی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۶۳.
- ۴۱- مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانف، نشر گوش، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۱۴.
- ۴۲- ایرج افشار (سیستانی)، همان کتاب، ص ۲۶۳.
- ۴۳- آرتولد ویلسن، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸، ص ۲۶۲.
- ۴۴- چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران ۱۳۶۲.

بخش نهم

- فهرست منابع و مآخذ
فهرست تفضیلی مطالب و مندرجات
فهرست اعلام
- ۱- اشخاص
 - ۲- ایلها - عشایر - قبایل و طوایف
 - ۳- مکانها

فهرست منابع و مآخذ

- ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.
- ابوالفداء: تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- احتسابیان، احمد: جغرافیای کشورهای آسیای غربی و همجوار ایران، فردوسی، تهران بدون تاریخ.
- احتشامی، ابوالحسن: «بلوچستان»، اطلاعات ماهانه، سال سوم شماره ۳، خرداد ۱۳۲۹.
- احمدیان، محمد علی: «موسیقی در بلوچستان»، مجله هنر و مردم، ش ۱۸۲، وزارت فرهنگ و هنر سابق، تهران آذرماه ۱۳۵۶.
- اداره میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان: سیری در آثار باستانی و بناهای تاریخی سیستان و بلوچستان و کرمان، زاهدان ۱۳۶۰.
- ازکیا، مصطفی و دیگران: گزارش مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی مناطق روستایی سیستان و خاش، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بخش تحقیقات روستایی، تهران، بهمن ۱۳۵۵.
- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- آدمیت، فریدون: امیر کبیر و ایران، خوارزمی، تهران ۱۳۵۳.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: مرآت البلدان، ج ۱، به کوشش محمد علی سپانلو، اسفار، تهران ۱۳۶۴.
- افشار (سیستانی)، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سرگلزایی و بارکزیایی سیستان و بلوچستان، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶.
- افشار (سیستانی)، ایرج: نگاهی به ایلام، نشر هنر، تهران ۱۳۶۶.
- افشار (سیستانی)، ایرج: نگاهی به خوزستان، نشر هنر، تهران بهار ۱۳۶۶.
- افشار (سیستانی)، ایرج: نگاهی به سیستان و بلوچستان، نشر خضری، تهران ۱۳۶۳.
- افشار (سیستانی)، ایرج: واژه نامه سیستانی، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۵.
- افشار (سیستانی)، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت ایلهها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ج ۱ و ۲، چاپ هما، تهران پاییز ۱۳۶۶.
- افضل الدین ابوحامد، احمد بن حامد کرمانی: عقد العلی للموقف الاعلی، به تصحیح علی محمد عامری نائینی، فاروس ایران، تهران ۱۳۵۶.
- افضل الملک کرمانی، محمود: جغرافیای بلوچستان، یادگار، سال ۵، ش ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸.
- اقبال، عباس: تاریخ مغول، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- اقتداری، احمد: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸.

- الگود، سیریل لوید: تاریخ پزشکی ایران، ترجمه باهر فرقانی، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶.
- الزسخی، ابوبکر محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقبادی، تلخیص محمدبن زفر بن عمر، به تصحیح مدرس رضوی، توس، تهران ۱۳۶۲.
- امیر عبدالرحمن خان: تاریخ حالات امیر عبدالرحمن خان، امیر افغانستان، ج ۱ و ۲، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۱ ه. ق. امیرلو، عنایت‌الله: «نگاهی به فرهنگهای کهن سنگی ایران» مجله باستان شناسی و تاریخ، سال ۱، ش ۱، تهران پاییز و زمستان ۱۳۶۵.
- انتشارات گیتا شناسی: گیتا شناسی کشورها، تهران ۱۳۶۲.
- انصاف پور، غلامرضا: تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۵۲.
- اوین، اوژن: ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار، تهران ۱۳۶۲.
- بارتولد، و. و. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده)، اتحادیه، تهران ۱۳۰۸.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: یعقوب لیث، ابن سینا، تهران ۱۳۵۳.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: تلاش آزادی، انتشارات نوین، تهران ۱۳۵۶.
- باسورث، کلیفورد ادموند: تاریخ غزنیان، ج ۲، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- بالسان، فرانسوا: «سرزمین عجیب بلوچستان و زادگاه مردان صدویست ساله»، خواندنیها، ترجمه ذبیح‌الله منصور، سال ۱۸ ش ۴۶، ششم اسفند ۱۳۳۶.
- بامداد مهدی: شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۱، زوار، ۱۳۵۷.
- بایگان، امیرمحسن: شاهنشاهی آریامهر، دوران تحول صنعت و هنر ایران، بنیاد انتشارات ایران، تهران مهر ۱۳۴۸.
- بخشنده نصرت، عباس: «نکاتی چند از مسائل عمرانی منطقه‌ای در سیستان و بلوچستان»، مجموعه مقالات سمینار جغرافی، ش ۳، به کوشش محمد حسین پاپلی یزدی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد آبان ۱۳۶۵.
- بدیعی، ربیع: جغرافیای مفصل ایران، ج ۱ و ۲، اقبال، تهران ۱۳۶۲.
- برقی، محمد: نظری به بلوچستان، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۵۶.
- برقی، محمد: سازمان سیاسی حکومت محلی بنت، دانشگاه بوعلی باهمکاری انتشارات مازیار، تهران اسفند ۱۳۵۶.
- بطحایی، احمد و خشیار دیهیمی: درآمدی بر تاریخ تمدن ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۵.
- بلاذری، احمدبن یحیی: فتوح البلدان، آذرتاش آذرنوش، سروش تهران ۱۳۴۶.
- بلوکباشی، علی: چابهار و بلوچ‌های آن، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۵ و ۶، تهران.
- بیژن، اسدالله: سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، ابن سینا، تهران ۱۳۵۰.
- بیهقی، حسینعلی: «هنر و فرهنگ بلوچ» فصلنامه هنر، ش ۱۰، زمستان ۱۳۶۴ و بهار ۱۳۶۵، فرهنگستان نیاوران، تهران.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به کوشش غنی و فیاض، ارغوان، تهران.
- پاتینجر، هنری: مسافرت سند و بلوچستان (سفرنامه پاتینجر)، ترجمه شاپور گودرزی، دهخدا، تهران ۱۳۴۸.
- پرویز، عباس: تاریخ دیالمه و غزنیان، مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۶.
- پطروشفسکی، ا. پ.: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران ۱۳۴۴.
- پورداد، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- پیرنیا، حسن: ایران باستان، جلد ۱ و ۲، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- تاپرز، ریچارد: «شاهسون»، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۳ ش ۵ و ۶، ستاد ارتش، تهران ۱۳۴۷.
- ترنزیو، پیوکارلو: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹.

- ثابتی، حبیب‌الله: جنگلهای ایران، ابن سینا، تهران ۱۳۴۶.
- جانب‌اللهی، سعید: «مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان»، مجموعه مقالات مردم‌شناسی، دفتر دوم، مرکز مردم‌شناسی، تهران پاییز ۱۳۶۲.
- جعفری، عباس: شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، گیتا شناسی، تهران ۱۳۶۲.
- جعفری، عباس: فرهنگ بزرگ گیتاشناسی، گیتا شناسی، تهران خرداد ۱۳۶۶.
- جعفری، علی اکبر: «بلوچ و بلوچی»، سخن، سال ۱۴ ش ۸ و ۹، تهران اردیبهشت ۱۳۴۳.
- جنیدی، فریدون: نامه فرهنگ ایران، دفتر اول، بنیاد نیشابور، تهران بهار ۱۳۶۶.
- جهانبانی، امان‌الله: سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، چاپ ارتش، تهران ۱۳۳۸.
- جهانبانی، امان‌الله: «وضعیت جغرافیایی بلوچستان»، مهنامه ارتش، ش ۱۱، تهران، بهمن ۱۳۶۶.
- جهانبانی، امان‌الله: «مرزهای بلوچستان و سفری به پاکستان»، سالنامه دنیا، سال ۲۰، ۱۳۴۳.
- چند تن از خاورشناسان: تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.
- چهاردهی، نورالدین: شناخت سیکها، انتشارات میر (گوتنبرگ)، تهران زمستان ۱۳۶۳.
- حاج سید جوادی، کمال (سرپرست): فصلنامه هنر، به کوشش منصور سلیمانی، فرهنگسرای نیاوران، زمستان ۱۳۶۴.
- حبیبی، عبدالحی: تاریخ افغانستان، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- حدودالعالم: من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، طهوری، ۱۳۶۲.
- حکیم، محمد تقی خان: جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، به اهتمام محمد علی صوتی و جمشید کیانفر، زرین، تهران ۱۳۶۶.
- خدری، رضا: خرمشهر از اسارت تا آزادی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۶۳.
- خان ملک ساسانی، محمد، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، نشر بابک، تهران ۱۳۵۴.
- خواجeh نظام‌الملک: سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- داندامایف، م. ا.: ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۲.
- سیستان و بلوچستان، وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۶۳.
- دفتر آبادانی مناطق عشایری وزارت آبادانی و مسکن: بررسی ایلات و عشایر سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۴۸.
- دورانت، ویل: تاریخ تمدن، ج ۱، مترجمان احمد آرام، پاشایی و آریانپور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران شهریور ۱۳۶۵.
- دیاکونف، م. ا.: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران ۱۳۵۷.
- دیاکونف، م. ا.: تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۶.
- دهقان، ابوالحسن: «نامه‌های ایرانی جزایر و بنادر خلیج فارس»، مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، به کوشش حمید زرین کوب، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۲.
- رازی، عبدالله: تاریخ کامل ایران، اقبال، تهران ۱۳۶۲.
- راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶.
- راین، اسماعیل: دریانوردی ایرانیان، ج ۱، سکه، تهران ۱۳۵۰.
- راینو، ه. ل.: سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.
- رزم آرا، علی: جغرافیای نظامی ایران، مکران، چاپ ارتش، تهران ۱۳۲۰.
- رضایی، عبدالعظیم: تاریخ ده‌هزار ساله ایران، ج ۳، اقبال، تهران ۱۳۶۳.
- ریاحی، علی اکبر: زار و باد و بلوچ، طهوری، تهران ۱۳۵۶.
- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

- زند مقدم، محمود: جابهار، کتاب دوم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، تهران خرداد ۱۳۵۵.
- سازمان برنامه و بودجه استان سیستان و بلوچستان: آمار نامه استان سیستان و بلوچستان ۱۳۶۳، ۱۳۶۴.
- سازمان جغرافیایی کشور: فرهنگ جغرافیایی ایران (آبادیها)، ج ۸، تهران ۱۳۳۲.
- سازمان امور عشایر، مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران، تهران ۱۳۶۱.
- سایکس، سرپرسی: تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- سایکس، سرپرسی: سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، لوحه، تهران ۱۳۶۳.
- ستوده، منوچهر (مصحح): هفت کشور یا صورالاقالم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
- ستوده، حسینقلی: «قلمرو شاهنشاهی هخامنشی». بررسیهای تاریخی، ش مخصوص، ستاد ارتش، تهران مهر ۱۳۵۰.
- سجادیه، محمدعلی: «قوم کوچ پا براهویی». مجله دانستیها. سال ۹، دوره جدید، ش ۱۱، پانزدهم آذرماه ۱۳۶۶.
- سعیدی، عباس: سرخس دیروز و امروز، توس، تهران ۱۳۵۴.
- سیاهپوش، محمدتقی: پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲.
- شورای عالی برنامه ریزی استان سیستان و بلوچستان: گزارش عملکرد گذشته و وضع موجود بخشهای: اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، تهران ۱۳۶۱.
- شوستروالسر، سیبلا: ایران صفوی، ترجمه غلامرضا ورهرام، امیرکبیر ۱۳۶۴.
- شهمردان، رشید: تاریخ زردشتیان پس از اسلام، چاپ راستی، تهران ۱۳۶۰.
- صدری افشار، غلامحسین: سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی در ایران، وزارت علوم و آموزش عالی، تهران ۱۳۵۰.
- صدریه، محمدرضا: «گوسفندداری». بانک کشاورزی ایران، نشریه شماره ۵، نشر هنر، تهران ۱۳۶۴.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ابن سینا، تهران ۱۳۵۱.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۵۱.
- صفا، ذبیح الله: سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۵.
- صفایی، ابراهیم: رهبران مشروطه دوره سوم، تهران ۱۳۴۸.
- ضیاءپور، جلیل: پوشاک ایلهها و چادرنشینان و روستاییان ایران، وزارت فرهنگ و هنر، تهران.
- طاهری، ابوالقاسم: سیر فرهنگ ایران در بریتانیا، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۲.
- طاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ج ۱، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۴.
- طاهری، ابوالقاسم: تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۶.
- طباطبایی، ابوالفضل: سفرنامه ابودلف، زوار، تهران، ۱۳۵۴.
- طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل والملوک، ترجمه صادق نشأت، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱.
- طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران ۱۳۶۲.
- عیسوی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران ۱۳۶۲.
- غراب، کمالالدین: بلوچستان، یادگار مطرود قرون، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۴.
- فتحی، محمد: سیر در قلمرو گمگمک ایران، چاپ خرمی، تهران ۱۳۵۴.
- فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، سروش، تهران ۱۳۶۳.
- فرای، ریچارد: میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.
- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه فردوسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳.
- فرمانفرما، فیروزمیرزا: سفرنامه کرمان و بلوچستان، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام منافی)، بابک، تهران ۱۳۶۰.
- فقیهی، علی اصغر: آل بویه و اوضاع زمان ایشان، نشر صبا، تهران ۱۳۵۷.
- فلاندن، اوژن ناپلئون: سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، اشرفی، تهران ۱۳۵۶.
- فون رون: زمین شناسی فلات ایران، ترجمه عبدالکریم قریب، دانشگاه تربیت معلم، تهران، بهمن ۱۳۶۴.
- فیلد، هنری: مردم شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، ابن سینا تهران ۱۳۴۳.

- قدوسی، محمدحسین: نادر نامه، انجمن آثار ملی، خراسان، مشهد ۱۳۳۹.
- کاظمیه، اسلام: جای پای اسکندر، جاویدان، تهران ۱۳۵۶.
- کامبوزیا، امیر توکل: بلوچستان و علل خرابی آن، مروی، تهران ۱۳۵۹.
- کامرون، جورج: ایران در سینه‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- کرزن، ج. ن.: ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.
- کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵.
- کریمی، حسن: «بلوچستان»، تلاش، ش ۲۶، دی و بهمن ۱۳۴۹.
- کریمی، حسن: «سرزمین نفتان خاموش»، تلاش، ش ۲۶، تهران دی و بهمن ۱۳۴۹.
- کمپفر، انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۰.
- کمسیون ملی یونسکو در ایران: ایرانشهر، ج ۱، (نشریه شماره ۲۲)، دانشگاه تهران ۱۳۴۲.
- کمسیون ملی یونسکو در ایران: ایرانشهر، ج ۲، (نشریه شماره ۲۲)، دانشگاه تهران ۱۳۴۳.
- کوثر، انعام الحق: شعر فارسی در بلوچستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، پاکستان ۱۳۵۴.
- کیهان، مسعود: جغرافیای مفصل ایران، ج ۱، چاپ مجلس، تهران ۱۳۱۰.
- گابریل، آلفونس: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح هومان خواجه نوری، ابن سینا، تهران ۱۳۴۸.
- گروسه، رنه: امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳.
- گروهی از دانشمندان جهان: تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر، جلد اول، بخش دوم، قسمت اول، ترجمه پرویز مرزبان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶.
- گنجی، محمدحسن: سی و دو مقاله جغرافیایی، سحاب، تهران ۱۳۵۳.
- گوتشمید، آلفردفن، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶.
- گیریشمن، ر: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶.
- لاکهارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.
- لسان‌الملک سپهر، میرزا محمد تقی: ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه، ج ۱ و ۴، به تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران ۱۳۵۳.
- لسترینج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- لوکونین، و. گ.: تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.
- لوی: میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۶.
- مارکوپولو: سفرنامه مارکوپولو معروف به ایل میلیون، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانو، نشر گویش، تهران ۱۳۶۳.
- مؤسسه گیتاشناسی: اطلس کامل گیتاشناسی، تهران ۱۳۶۰.
- مجتهدی، احمد: «انسان اولیه در ایران» رشد آموزش جغرافیا سال دوم شماره ۷، وزارت آموزش و پرورش، پاییز ۱۳۶۵.
- مجموع التواریخ والقصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
- محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۱ و ۳، اقبال، بدون تاریخ.
- مخبر، محمدعلی: «بلوچستان»، مجله یادگار، سال سوم شماره ۴، فروردین ۱۳۲۴.
- مخبر، محمدعلی: «کوه نفتان»، یادگار، سال ۲، ش ۷، اسفند ۱۳۲۴.
- مردوخ کردستانی، محمد: تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ، غریقی، سنندج ۱۳۵۳.
- مرکز آمار ایران: سالنامه آماری ۱۳۶۳ کشور، تهران ۱۳۶۴.
- مرکز آمار ایران: سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵، نتایج مقدماتی سیستان و بلوچستان، تهران اردیبهشت ۱۳۶۶.

- مرکز آمار ایران: شناسنامه شهرهای کشور، استان سیستان و بلوچستان، ج ۱۳، تهران اردیبهشت ۱۳۶۵.
- مرکز آمار ایران: فرهنگ آبادیهای استان سیستان و بلوچستان، تهران نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵.
- مرکز آمار ایران: مساحت شهرستانهای ایران به تفکیک دهستان، تهران خرداد ۱۳۵۷.
- مرکز آمار ایران: یافته‌های مهم سرشماری اجتماعی، اقتصادی عشایر کوچنده ایران (مرحله اول طرح)، تهران ۱۳۶۵.
- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان: بررسی کلی طایفه مبارکی، ج ۱، (نشریه شماره ۲۱ سازمان برنامه و بودجه)، تهران فروردین ۱۳۵۶.
- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان: چانف، (نشریه شماره ۲۰ سازمان برنامه و بودجه)، تهران دیماه ۱۳۵۵.
- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان: درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان، کتاب دوم و سوم، سازمان برنامه و بودجه، تهران ۱۳۵۹.
- مرکز صنایع دستی: بررسی صنایع دستی استان سیستان و بلوچستان، ش ۵۶، تهران اسفند ۱۳۵۰.
- مرکز میراث فرهنگی سیستان و بلوچستان: آثار باستانی سیستان و بلوچستان، زاهدان، بدون تاریخ.
- مروی وزیر، محمد کاظم: عالم آرای نادری، ج ۲، به تصحیح محمد امین ریاحی، زوار، تهران ۱۳۶۴.
- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- مستوفی، حمدالله: نزهة القلوب، به کوشش لسترنج، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- مسعود انصاری، عبدالحسین: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی جهان، ابن سینا، تهران ۱۳۵۳.
- مسعودیه، محمدتقی: موسیقی بلوچستان، سروش، تهران ۱۳۶۴.
- مشکوئی، نصرالله: فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ایران، تهران ۱۳۴۹.
- مشکور، محمدجواد: «پهلواها یا پهلوانان»، بررسیهای تاریخی، سال ۵ ش ۳، مرداد - شهریور ۱۳۴۹.
- مشیری، مهشید: فرهنگ آوایی - املائی زبان فارسی، کتاب سرا، تهران بهار ۱۳۶۶.
- مصاحب، غلامحسین (سرپرست): دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، فرانکلین، تهران ۱۳۴۵.
- معرفت، احمد: کوهها و غارهای ایران، کانون معرفت، تهران ۱۳۵۲.
- مقتدر، غلامحسین: فهرستی از تاریخ ایران، چاپ شرکت سهامی افست، تهران ۱۳۴۰.
- مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲.
- مولایی افغانستانی، محمد سرور: «کوشانیان در شاهنامه فردوسی» یغما، سال ۲۸، ش ۴، تیرماه ۱۳۵۴.
- میرحیدر، دره: مرزهای ایران در دوران تاریخ، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۶.
- ناس، جان: تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات پیروز، تهران ۱۳۵۴.
- ناصر، ذبیح الله: بلوچستان، ابن سینا، تهران ۱۳۴۵.
- ناصر، محمدعلی: خاش - بلوچ، مجله یغما، سال ۱۱ ش ۱۰، دیماه ۱۳۳۷.
- ناصری، عبدالله: فرهنگ مردم بلوچ، تهران، بهمن ۱۳۵۸.
- نفیسی، سعید: تاریخ خاندان طاهری، اقبال، تهران ۱۳۳۵.
- نفیسی، سعید (مصحح): دیوان سید سراج الدین سگری، راهنمای کتاب، سال ۲ ش ۵، تهران اسفند ۱۳۳۸.
- نوایی، عبدالحسین: کریمخان زند، ابن سینا، تهران ۱۳۴۸.
- نولدکه، تئودور: تاریخ ایران و عربها، ترجمه عباس زریاب خویی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸.
- نیرنوری، حمید: سهم ایران در تمدن جهان، انتشارات شرکت ملی نفت ایران، اسفند ۱۳۴۵.
- واندنبرگ، لوتی: باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.
- ویدیعی، کاظم: مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران، دانشگاه تهران ۱۳۵۳.
- وزیری کرمانی، احمدعلی خان: تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۲.

- وزیری کرمانی، احمدعلی خان: جغرافیای کرمان، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران ۱۳۵۳.
- ویلسن، آرنولد: خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
- هدن، سون: کویرهای ایران، ترجمه پرویز رجیبی، توکا، تهران ۱۳۵۵.
- هرینگتون و بیژن دره‌شوری و کارشناسان سازمان حفاظت محیط زیست: راهنمای پستانداران ایران، تهران اسفند ۱۳۵۵.
- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، دفتر ۳، به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران ۱۳۵۸.
- همدانی، ن: «بلوچستان»، ایران آباد، سال اول شماره ۱۱، بهمن ۱۳۳۹.
- هنوی، جونس: زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- هیتس، والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، خوارزمی، تهران ۱۳۶۱.
- یاسمی، رشید: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- یزدی، شرف‌الدین (مولانا): ظفرنامه، ج ۱، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.
- یغمایی، اقبال: بلوچستان و سیستان، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، آبانماه ۱۳۵۵.

فهرست تفصیلی مطالب و مندرجات

صفحه	عنوان
۱۳	پیشگفتار
	بخش اول - اوضاع طبیعی بلوچستان (۱۷-۷۱)
۱۹	فصل اول - زمین شناسی و جنس خاک
۱۹	۱- زمین شناسی
۲۲	آتشفشان تفتان
۲۲	۲- جنس خاک
۲۳	۳- فرسایش خاکها
۲۵	فصل دوم - شناخت سرزمین بلوچستان
۲۵	۱- موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت
۲۶	۲- وجه تسمیه بلوچستان
۲۹	فصل سوم - کوهها، آب و هوا و آبهای بلوچستان
۲۹	۱- ناهمواریها
۳۰	الف - سلسله جبال پیرشوران
۳۰	ب - کوه سیاهان و کوهک
۳۰	ج - سلسله جبال تفتان
	(۱) موقعیت، حدود و وسعت
۳۰	(۲) زمین شناسی

۳۰	(۳) وجه نام گذاری
۳۱	(۴) رشته قلع نفتان
۳۱	اول - قلعه شمالی
۳۱	دوم - قلعه جنوبی
۳۱	سوم - قلعه شمال شرقی
۳۱	چهارم - قلعه ترکوه
۳۱	(۵) دهانه‌های آتشفشانی
۳۱	اول - دهانه وسیع اولیه
۳۱	دوم - دهانه نیمه فعال جدید
۳۱	(۶) راه صعود به قلعه
۳۲	(۷) سایر ویژگیهای کوه نفتان
۳۲	د - سلسله جبال بزمان
۳۲	ه - کوه یم پشت
۳۲	و - کوه بیرگ
۳۵	ز - کوه پنج انگشت
۳۵	ح - کوه فنوج
۳۵	ط - کوه اسپیدان
۳۵	۲ - مشخصات اقلیمی و آب و هوا
۳۵	الف - آب و هوا
۳۵	(۱) ناحیه خوش آب و هوا...
۳۷	(۲) ناحیه معتدل...
۳۷	(۳) ناحیه گرمسیری...
۳۷	(۴) ناحیه ساحلی...
۳۷	ب - درجه حرارت
۳۷	ج - ریزشهای جوی
۳۷	د - بادها
۳۸	(۱) باد شمال
۳۸	(۲) باد غربی
۳۸	(۳) باد شرقی
۳۸	(۴) باد جنوب غربی
۳۸	(۵) باد جنوبی
۳۸	(۶) باد روز

۳۸	۳- آبهای بلوچستان
۳۸	الف - آبهای روی زمین
۳۸	(۱) رودخانه‌ها
۳۸	اول - رودخانه سرباز (باهوکلالت)
۴۰	دوم - رودخانه نیکشهر و شعبه‌های آن
۴۰	سوم - رودخانه بمپور و شعبه‌های آن
۴۱	چهارم - رود ماشکل (ماشکید)
۴۱	پنجم - رودخانه بی چند
۴۱	ششم - رودخانه نسهران
۴۱	هفتم - رود سورک
۴۱	هشتم - رودخانه سادیچ
۴۱	نهم - رودخانه بنت و رایج
۴۱	دهم - رودخانه زاهدان
۴۱	یازدهم - مسیرهای سیلابی ارتفاعات غربی زاهدان
۴۱	دوازدهم - رودخانه میرجاوه
۴۲	سیزدهم - سیلابهای جبال تفتان
۴۴	(۲) دریاچه‌ها
۴۴	اول - دریاچه جازموریان
۴۴	دوم - دریاچه چاه غیبی (هامون چاه گلایی)
۴۴	سوم - سردریا
۴۴	ب - آبهای زیرزمینی
۴۴	ج - آبهای معدنی
۴۹	فصل چهارم - منابع طبیعی بلوچستان
۴۹	۱- پوشش گیاهی
۴۹	الف - نواحی سرحدی
۴۹	(۱) درخت بنه
۵۰	(۲) بادام کوهی
۵۰	(۳) خنجک
۵۰	(۴) پسته وحشی
۵۰	(۵) بید
۵۰	(۶) پده
۵۱	(۷) درخت گز

۵۱	(۸) تاغ
۵۱	(۹) درخت قبیج
۵۱	(۱۰) انجیر وحشی
۵۱	(۱۱) انگور وحشی یا جنگلی
۵۱	(۱۲) سایر نباتات ناحیہ سرحد
۵۱	(۱۳) نباتات رنگی
۵۲	ب - نواحی ساحلی
۵۲	(۱) درخت کنار
۵۲	(۲) درخت کهور
۵۴	(۳) درخت بیدار
۵۴	(۴) استبرق
۵۴	(۵) شیشم
۵۴	(۶) لول
۵۴	(۷) کرت
۵۴	(۸) کلیر
۵۴	(۹) انجیر ہندی
۵۸	(۱۰) تمرہندی
۵۸	(۱۱) دار تیجک
۵۸	(۱۲) سایر درختان و نباتات ناحیہ ساحلی
۵۸	ج - مراتع بلوچستان
۶۰	۲۔ زندگی جانوری
۶۰	الف - آبزیان
۶۰	(۱) ماہیہا
۶۰	اول - ماہی حلوا
۶۰	دوم - ماہی قباد
۶۱	سوم - ماہی ماہور
۶۱	چہارم - ماہی دختر ناخدا
۶۱	پنجم - ماہی نیامہ
۶۱	ششم - ماہی سنگسر
۶۱	ہفتم - ماہی سرخو
۶۱	ہشتم - ماہی ساردین
۶۱	نہم - ارہ ماہی

۶۱	دهم - ماهی شوریده
۶۱	یازدهم - میگو
۶۱	(۲) تمساح (کروکدیل)
۶۲	(۳) خرچنگ
۶۲	(۴) لاک پشت
۶۲	ب - شکار و حیوانات
۶۲	(۱) پرندگان
۶۲	اول - تیهو
۶۵	دوم - دراج
۶۵	سوم - هوبره
۶۵	چهارم - جیرفتی
۶۵	پنجم - مینا
۶۵	ششم - سایر پرندگان
۶۵	(۲) حیوانات وحشی
۶۵	اول - آهو
۶۵	دوم - قوچ، میش، بز و بازن
۶۵	سوم - خرس سیاه آسیایی
۶۶	چهارم - سگ وحشی
۶۶	پنجم - بخشوشک
۶۶	ششم - سنجاب راه راه
۶۶	هفتم - جریبل بلوچی
۶۸	هشتم - سایر حیوانات وحشی
۶۸	(۳) خزندگان

بخش دوم - آغاز زندگی و سابقه تمدن در بلوچستان

(۷۳-۸۶)

۷۵	فصل اول - آغاز زندگی در بلوچستان
۷۹	فصل دوم - سابقه تمدن در بلوچستان
۷۹	۱- سابقه تمدن انسانی در بلوچستان
۸۰	۲- ادوار تمدنی ماقبل تاریخ بلوچستان

بخش سوم - تاریخ بلوچستان
(۸۷-۱۶۴)

۸۹	فصل اول - بلوچستان پیش از اسلام
۸۹	۱- مادها
۸۹	۲- هخامنشیان
۹۰	۳- کیانیان
۹۱	۴- اسکندر و جانشینانش
۹۱	الف - اسکندر سوم (بزرگ)
۹۴	ب - جانشینان اسکندر
۹۵	۵- سلوکیان
۹۵	۶- خاندانهای شاهی شرق ایران
۹۵	الف - خاندان موريا
۹۵	(۱) چندره گوپتا
۹۶	(۲) بند و سارا
۹۶	(۳) آشوکا
۹۷	ب - پادشاهان یونانی و باختری
۹۷	(۱) خاندان دیوت
۹۷	(۲) خاندان ایوتیدموس
۹۸	(۳) خاندان شاهی ایوکراتیداس
۹۸	۷- سکاییها
۹۹	۸- پهلوها
۱۰۰	۹- اشکانیان
۱۰۰	۱۰- ساسانیان
۱۰۷	فصل دوم - بلوچستان در قرون اسلامی
۱۰۷	۱- اعراب
۱۱۱	۲- طاهریان
۱۱۲	۳- صفاریان
۱۱۳	۴- سامانیان
۱۱۳	۵- دیلمیان
۱۱۴	۶- غزنویان
۱۱۵	۷- سلجوقیان

۱۲۱	فصل سوم - بلوچستان از زمان خوارزمشاهیان تا صفویان
۱۲۱	۱- خوارزمشاهیان
۱۲۱	۲- مغولان
۱۲۲	۳- آل مظفر
۱۲۳	۴- تیموریان، قراقویونلو و آق قویونلو
۱۲۴	۵- صفویه
۱۳۱	فصل چهارم - بلوچستان در قرون جدید
۱۳۱	۱- افشاریه
۱۳۳	۲- زندیه
۱۳۳	۳- قاجاریه
۱۳۹	۴- پهلوی
۱۴۵	فصل پنجم - آثار و بناهای تاریخی بلوچستان
۱۴۵	۱- آثار و بناهای تاریخی شهرستان ایرانشهر
۱۴۵	الف - آثار پیش از تاریخ
۱۴۵	(۱)- ظروف سفالین منقوش
۱۴۵	(۲)- بناهای سنگین
۱۴۷	ب - قلاع شهرستان ایرانشهر
۱۴۷	(۱)- قلعه قدیمی ایرانشهر
۱۴۷	(۲)- قلعه سرباز
۱۴۹	(۳)- قلعه بمبور
۱۵۱	(۴)- سایر قلاع
۱۵۱	ج - تپه‌های قدیمی
۱۵۱	۲- آثار و بناهای تاریخی شهرستان چابهار
۱۵۱	الف - آثار شهر تیس
۱۵۱	(۱)- کلات
۱۵۳	(۲)- پیروزگه
۱۵۳	(۳)- بلوچ گنه
۱۵۳	(۴)- بان مسیتی
۱۵۴	(۵)- سایر آثار قدیمی بندر تیس
۱۵۴	ب - آثار چابهار
۱۵۴	(۱)- مقبره سید غلامرسول

۱۵۴	۲- درخت کهنسال مکرزن
۱۵۶	ج - آثار قدیمی دشتیاری
۱۵۶	۱- چاه باستانی پلان
۱۵۶	۲- قلعه نوشیروان
۱۵۶	د- آثار قدیمی قصر قند
۱۵۶	ه- آثار نیکشهر
۱۵۶	۱- تپه جادختران
۱۵۶	۲- قلعه نیکشهر
۱۵۶	۳- آثار و بناهای تاریخی شهرستان سراوان
۱۵۶	الف - تپه‌های باستانی
۱۵۶	۱- تپه باستانی میرسید عمرجالق
۱۵۸	۲- تپه باستانی کلاتک بخشان
۱۵۸	۳- تپه روباهک
۱۵۸	۴- تپه مهتاب خزانه کوهک
۱۵۸	۵- تپه میل مارو
۱۵۸	۶- تپه کله برزاد
۱۵۸	۷- تپه قلعه ملا
۱۵۸	۸- تپه پیر کهورت
۱۵۸	ب - قلاع شهرستان سراوان
۱۵۸	۱- قلعه دزک
۱۵۹	۲- قلعه کوهک
۱۵۹	۳- قلعه سیب
۱۵۹	۴- قلعه گشت
۱۵۹	۵- قلعه زابلی
۱۵۹	ج - خانه‌های قدیمی
۱۵۹	د- درخت کهنسال سرو سر جو

بخش چهارم - مرزها و تقسیمات سیاسی و توابع بلوچستان

(۱۶۵-۲۴۳)

۱۶۷	فصل اول - مرزهای بلوچستان
۱۶۷	۱- مرزهای بلوچستان در دوران تاریخ
۱۶۷	الف - دوران هخامنشی

- ۱۶۸ ب - دوران اشکانی و ساسانی
- ۱۶۸ ج - دوران اسلامی و حکومت‌های ملی
- ۱۶۸ د - دوران غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان
- ۱۶۹ هـ - مغولان، تیموریان و صفویان
- ۱۶۹ و - دوران افشاریه
- ۱۶۹ ۲ - مرزهای سیاسی کنونی بلوچستان
- ۱۶۹ الف - مرزهای خشکی
- ۱۷۳ (۱) پروتکل سال ۱۲۸۸ هـ.ق. / ۱۸۷۱ م.
- ۱۷۳ (۲) پروتکل سال ۱۳۱۲ هـ.ق. / ۱۸۹۵ م.
- ۱۷۴ (۳) قرارداد سال ۱۳۲۳ هـ.ق. / ۱۹۰۵ م.
- ۱۷۶ (۴) قرارداد مرزی ایران و پاکستان
- ۱۸۴ ب - مرزهای رودخانه‌ای
- ۱۸۴ (۱) رود تلخاب
- ۱۸۴ (۲) رود نهنگ
- ۱۸۴ (۳) رود ماشکل (ماشکید)
- ۱۸۴ ج - مرزهای دریایی
- ۱۸۷ فصل دوم - تقسیمات سیاسی بلوچستان
- ۱۸۷ ۱ - سابقه تقسیمات سیاسی در بلوچستان
- ۱۸۸ ۲ - تقسیمات سیاسی کنونی بلوچستان
- ۱۸۹ طرح تفصیلی بلوچستان
- ۱۹۱ فصل سوم - شهرستانهای بلوچستان
- ۱۹۱ ۱ - شهرستان ایرانشهر
- ۱۹۱ الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت
- ۱۹۱ ب - سابقه تاریخی
- ۱۹۳ ج - ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی به اختصار
- ۱۹۴ د - توابع شهرستان ایرانشهر
- ۱۹۴ (۱) - بخش بمبور
- ۱۹۶ اول - دهستان بمبور
- ۱۹۶ دوم - دهستان بنت
- ۱۹۶ سوم - دهستان چانف
- ۱۹۷ چهارم - دهستان فنوج

۱۹۷	پنجم - دهستان لاشار
۱۹۷	ششم - دهستان مسکوتان
۱۹۷	هفتم - دهستان ملوران
۱۹۸	(۲) - بخش بزمان
۱۹۹	اول - دهستان بزمان
۱۹۹	دوم - دهستان دلگان
۱۹۹	(۳) - بخش راسک و فیروز آباد
۲۰۰	اول - دهستان پیشین
۲۰۰	دوم - دهستان راسک
۲۰۰	(۴) - بخش سرباز
۲۰۱	اول - دهستان آشار
۲۰۲	دوم - دهستان ایرافشان
۲۰۲	سوم - دهستان پارود
۲۰۲	چهارم - دهستان سرباز
۲۰۲	پنجم - دهستان مینان
۲۰۲	ششم - دهستان نسکند
۲۰۳	(۵) - بخش مرکزی
۲۰۳	اول - دهستان ابتر
۲۰۳	دوم - دهستان حومه
۲۰۴	سوم - دهستان دامن
۲۰۴	۲- شهرستان چابهار
۲۰۴	الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت
۲۰۵	ب - سابقه تاریخی
۲۰۸	ج - ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی
۲۰۹	د- توابع شهرستان چابهار
۲۰۹	(۱) - بخش دشتیاری
۲۱۰	اول - دهستان باهوکللات
۲۱۰	دوم - دهستان تلنگ
۲۱۲	سوم - دهستان نگور
۲۱۲	(۲) - بخش قصرقند
۲۱۳	(۳) - بخش مرکزی
۲۱۳	اول - شهر چابهار
۲۱۳	دوم - شهر کنارک

۲۱۳	سوم - دهستان حومه
۲۱۳	چهارم - دهستان كالك
۲۱۴	پنجم - دهستان كنارك
۲۱۴	۴- بخش نيكشهر
۲۱۴	۳- شهرستان خاش
۲۱۴	الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت
۲۱۵	ب - محیط طبیعی
۲۱۵	ج - سابقه تاریخی
۲۱۷	د - سایر ویژگیهای شهرستان خاش
۲۱۷	هـ - توابع شهرستان خاش
۲۱۸	۱- بخش مرکزی
۲۱۸	اول - شهر خاش
۲۱۸	دوم - دهستان ایرندگان
۲۱۸	سوم - دهستان پشتکوه
۲۱۸	چهارم - دهستان چاه گاوی
۲۱۹	پنجم - دهستان حومه
۲۱۹	ششم - دهستان سنگان
۲۱۹	هفتم - دهستان کارواندر
۲۱۹	۲- بخش نوك آباد
۲۱۹	اول - دهستان اسكل آباد
۲۲۰	دوم - دهستان تخته شاب
۲۲۰	سوم - دهستان گلنگور
۲۲۰	چهارم - دهستان کوشه
۲۲۰	پنجم - دهستان گوهرکوه
۲۲۰	ششم - دهستان نازیل
۲۲۱	هفتم - دهستان نوك آباد
۲۲۱	۴- شهرستان زاهدان
۲۲۱	الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت
۲۲۱	ب - محیط طبیعی
۲۲۳	ج - وجه تسمیه و سابقه تاریخی
۲۲۳	۱- وجه تسمیه
۲۲۳	۲- چگونگی پیدایش

۲۲۶	د- سایر ویژگیهای شهرستان زاهدان
۲۲۶	(۱)- جمعیت
۲۲۶	(۲)- اقتصاد
۲۲۶	ه- توابع شهرستان زاهدان
۲۲۷	(۱)- بخش مرکزی زاهدان
۲۲۷	- دهستان حومه
۲۲۷	(۲)- بخش میرجاوه
۲۲۷	اول - شهر میرجاوه
۲۲۹	دوم - دهستان انده
۲۲۹	سوم - دهستان تمین
۲۲۹	چهارم - دهستان لاریز
۲۲۹	پنجم - دهستان میرجاوه
۲۲۹	(۳)- بخش نصرت آباد
۲۳۰	اول - دهستان حرملك
۲۳۰	دوم - دهستان مئورو
۲۳۲	سوم - دهستان کورین
۲۳۲	چهارم - دهستان نصرت آباد
۲۳۲	۵- شهرستان سراوان
۲۳۲	الف - موقعیت عمومی، حدود و وسعت
۲۳۳	ب - محیط طبیعی
۲۳۳	ج - سابقه تاریخی
۲۳۵	د- سایر ویژگیهای شهرستان سراوان
۲۳۶	ه- توابع شهرستان سراوان
۲۳۶	(۱)- بخش جالق
۲۳۶	اول - دهستان اسفندك
۲۳۶	دوم - دهستان جالق
۲۳۷	سوم - دهستان کلهکان
۲۳۷	چهارم - دهستان کوهك
۲۳۷	(۲)- بخش زابلی
۲۳۷	- دهستان زابلی
۲۳۸	(۳)- بخش سیب و سوران
۲۳۸	اول - دهستان پسکوه

۲۳۸	دوم - دهستان سیب و سوران
۲۳۸	سوم - دهستان کنت
۲۳۸	چهارم - دهستان هیدوج
۲۳۸	۴- بخش مرکزی
۲۳۹	اول - دهستان یم پشت
۲۳۹	دوم - دهستان حومه
۲۳۹	سوم - دهستان ضیایی
۲۳۹	چهارم - دهستان گشت

بخش پنجم - جمعیت، گروههای نژادی و مسکن در بلوچستان
(۲۴۵-۲۷۲)

۲۴۷	فصل اول - ترکیب نژادی جمعیت
۲۴۷	۱- اجتماعات نخستین بلوچستان
۲۴۸	۲- اقوام قدیمی بلوچستان
۲۴۸	الف - دراویدیان
۲۴۸	ب - سومریان
۲۴۸	ج - نوردیک
۲۴۸	د - حبشیان آسیایی
۲۴۸	هـ - لوریان
۲۵۰	۳- اقوام کنونی بلوچستان
۲۵۰	الف - بلوچ
۲۵۱	ب - سیستانی
۲۵۱	ج - براهویی
۲۵۱	د - افغان
۲۵۲	هـ - مکرانی (مکورانی)
۲۵۲	و- دهوار
۲۵۲	ز- بلوچ لشری
۲۵۲	ح - درزاده
۲۵۲	ط - سایر اقوام
۲۵۵	فصل دوم - ترکیب ساختمانی جمعیت
۲۵۵	۱- ویژگیهای جمعیت

۲۵۵	الف - خانوار و جمعیت
۲۵۵	(۱) خانوار
۲۵۵	(۲) جمعیت
۲۵۶	ب - ساخت سنی و جنسی جمعیت
۲۵۶	ج - مهاجرت و محل تولد
۲۵۶	(۱) مهاجرت
۲۵۷	(۲) محل تولد
۲۵۷	د - زناشویی
۲۵۷	۲- ویژگیهای اجتماعی
۲۵۷	الف - سواد
۲۵۸	ب - آموزش و پرورش
۲۶۱	ج - آموزش عالی
۲۶۱	د - بهداشت و درمان
۲۶۱	انواع بیماریها
۲۶۱	اول - مالاریا
۲۶۱	دوم - بیماریهای عفونی و انگلی
۲۶۲	سوم - بیماریهای گردش خون و دستگاه گوارش
۲۶۲	چهارم - اعتیاد
۲۶۳	هـ - مراکز عمومی و تربیتی
۲۶۷	فصل سوم - مقدمه‌ای بر مسکن در بلوچستان
۲۶۸	الف - مساکن شهری
۲۶۸	ب - مساکن روستایی
۲۶۸	ج - مساکن کوچ نشینان بلوچ
۲۶۸	(۱) - کت
۲۶۸	(۲) - کهر
۲۶۹	(۳) - گرگین
۲۶۹	(۴) - لوگ
۲۶۹	(۵) - گدام

بخش ششم - گروههای ایلاتی و بزرگان بلوچستان

(۲۷۳-۳۶۰)

۲۷۶

فصل اول - عشایر و طوایف شهرستان زاهدان

- ۲۷۶ ۱- طایفه شهبخش (اسماعیل زایی)
 ۲۷۶ الف - وجه نام گذاری و سوابق تاریخی
 ۲۸۱ ب - جمعیت
 ۲۸۱ ج - قلمرو طایفه شهبخش
 ۲۸۱ د - تیره‌های طایفه شهبخش
 ۲۸۱ هـ - انتخاب سردار و ریش سفیدان تیره‌ها
 ۲۸۲ و- سایر ویژگیها
 ۲۸۲ ۲- طایفه نارویی
 ۲۸۳ ۳- طایفه گرگیچ
 ۲۸۵ فصل دوم - عشایر و طوایف شهرستان خاش
- ۲۸۵ ۱- طایفه ریگی
 ۲۸۷ الف - جمعیت
 ۲۸۷ ب - کوچ، سردسیر و گرمسیر
 ۲۸۷ ج - ساخت اجتماعی و قدرت
 ۲۸۸ د- مالکیت زمین
 ۲۸۸ هـ - تیره‌های طایفه ریگی
 ۲۸۸ ۲- طایفه کرد
 ۲۸۹ ۳- طایفه تمیندانی
 ۲۸۹ ۴- طایفه شهنوازی (یاراحمدزایی)
 ۲۹۳ فصل سوم - عشایر و طوایف شهرستان ایرانشهر
- ۲۹۳ ۱- طایفه بار کزایی
 ۲۹۳ الف - ایل بار کزایی افغانستان
 ۳۰۱ ب - طایفه بار کزایی بلوچستان
 ۳۰۲ (۱) سردار بهرام خان بار کزایی
 ۳۰۲ (۲) سردار امیر دوست محمدخان بار کزایی
 ۳۰۴ ج - جمعیت
 ۳۰۴ ۲- طایفه مبارکی
 ۳۰۴ الف - وجه تسمیه و سابقه تاریخی
 ۳۱۰ ب - جمعیت طایفه مبارکی
 ۳۱۱ ج - اصل و نسب مردم طایفه مبارکی
 ۳۱۱ د- ساخت اجتماعی

۳۱۱	(۱) طایفه
۳۱۱	(۲) تیره
۳۱۳	(۳) حشم
۳۱۳	(۴) هلك
۳۱۳	(۵) خانوار
۳۱۳	هـ - ساخت قدرت
۳۱۴	و- قشر بندی اجتماعی
۳۱۴	(۱) طایفه مبارکی
۳۱۴	(۲) طایفه رئیسی
۳۱۴	(۳) طایفه داودی
۳۱۶	(۴) طایفه درزاده
۳۱۶	(۵) نوکریها
۳۱۶	۳- طایفه لاشاری
۳۱۸	۴- طایفه بامری
۳۱۸	۵- طایفه شاهکی
۳۲۱	فصل چهارم - عشایر و طوایف شهرستانهای سراوان و چابهار
۳۲۱	۱- شهرستان سراوان
۳۲۱	الف - طایفه گمشادزایی
۳۲۱	(۱) وجه تسمیه و سابقه تاریخی
۳۲۱	(۲) سرزمین، سردسیر و گرمسیر
۳۲۲	(۳) جمعیت
۳۲۲	(۴) سردار و وظایف آن
۳۲۲	(۵) تیره‌های طایفه گمشادزایی
۳۲۴	ب - طایفه بزرگ زاده
۳۲۴	ج - طایفه صالح زایی
۳۲۴	د- طایفه دهانی
۳۲۴	هـ - طایفه میرمراذزایی
۳۲۵	و- طایفه سیاهانی
۳۲۵	۲- شهرستان چابهار
۳۲۵	الف - طایفه شیرانی
۳۲۵	(۱) وجه تسمیه و سابقه تاریخی
۳۲۷	(۲) جمعیت

۳۲۷	(۳) قشر بندی اجتماعی
۳۲۹	اول - هوت
۳۲۹	دوم - کرنکش
۳۲۹	سوم - بلوچ
۳۲۹	چهارم - جت
۳۲۹	پنجم - تیه
۳۲۹	(۴) خانواده
۳۲۹	(۵) تیره های طایفه شیرانی
۳۲۹	ب - طایفه سردارزایی
۳۳۱	فصل پنجم - طایفه براهویی
۳۳۱	الف - وجه تسمیه و سابقه تاریخی
۳۳۱	(۱) - وجه نام گذاری
۳۳۱	(۲) - سابقه تاریخی
۳۳۷	ب - جمعیت
۳۳۷	(۱) تعداد نفوس براهویان جهان
۳۳۷	(۲) جمعیت طایفه براهویی سیستان و بلوچستان
۳۳۷	ج - سردسیر و گرمسیر
۳۳۷	د - ساخت سنتی و اجتماعی
۳۳۷	ه - تیره های طایفه براهویی
۳۳۷	و - برخی از ویژگیهای قومی عشایر براهویی
۳۳۷	(۱) اخلاق و عادات
۳۳۹	(۲) اعیاد و جشنها
۳۳۹	(۳) اصل و نسب براهویان
۳۴۰	(۴) زبان براهویی
۳۴۰	(۵) دین
۳۴۳	فصل ششم - بزرگان بلوچستان
۳۴۳	الف - مشایخ
۳۴۳	(۱) شیخ عبدالقادر گیلانی
۳۴۴	(۲) میرمبارک
۳۴۵	(۳) پیرغلطان
۳۴۵	(۴) سید غلامرسول

- ۳۴۵ (۵) شیخ شمس تبریز
- ۳۴۶ (۶) شیخ شکر گنج
- ۳۴۶ (۷) عجمیر شریف شیخ محی الدین نقش بندی
- ۳۴۶ (۸) شیخ رستم
- ۳۴۶ (۹) خواجہ خضر
- ۳۴۶ (۱۰) سید جهانشاہ
- ۳۴۸ (۱۱) شیخ مراد و شیخ جمال
- ۳۴۸ (۱۲) شیخ غیبی
- ۳۴۸ (۱۳) سیدر کل شاہ
- ۳۴۸ (۱۴) شیخ پیرسہراب، شیخ شمیل، شیخ شوشین و شیخ حسن
- ۳۴۸ ب۔ فضلا و قضاات
- ۳۴۸ (۱) قاضی محمد داود
- ۳۴۹ (۲) قاضی عبداللہ
- ۳۴۹ (۳) قاضی نور محمد گنج آہوی
- ۳۵۰ ج۔ شاعران
- ۳۵۰ (۱) سراج الدین سگری
- ۳۵۱ (۲) رابعہ قصداری
- ۳۵۲ (۳) شی محمد درفشان
- ۳۵۲ (۴) بلوچ میرداد
- ۳۵۴ (۵) ناطق مکرانی
- ۳۵۵ (۶) ملا ولی محمد ملازایی
- ۳۵۶ (۷) اسماعیل پھلابادی
- ۳۵۶ (۸) سایر شعرا ی بلوچستان
- ۳۵۷ د۔ رجال و سرداران
- ۳۵۷ (۱) میر عبداللہ جنگی
- ۳۵۷ (۲) میرزا احمد علی
- ۳۵۷ (۳) نصیر خان اول
- ۳۵۷ (۴) سردار امیر دوست محمد خان بارکزایی
- ۳۵۸ (۵) سردار جمعہ خان اسماعیل زایی (شہ بخش)
- ۳۵۸ (۶) سردار مہر اللہ خان ریگی

بخش هفتم - شاخصهای اجتماعی بلوچستان
(۴۳۲-۳۶۱)

۳۶۳	فصل اول - نژاد، دین و زبان
۳۶۳	۱- نژاد
۳۶۴	۲- زبان مردم بلوچ
۳۶۵	الف - بلوچی شمالی (سرحدی)
۳۶۵	ب - بلوچی جنوبی (مکرانی یا مکورانی)
۳۶۷	۳- دین مردم بلوچستان
۳۶۷	الف - دین اسلام
۳۶۷	ب - سایر فرق مذهبی
۳۶۷	(۱) کیش ذکری
۳۶۹	(۲) فرقه سیک (سیخ)
۳۷۱	ج - زیارتگاهها
۳۷۱	(۱) مقبره هنکلاج
۳۷۱	(۲) مقبره سخی سرور
۳۷۱	(۳) لال شهباز یا جیوه لال
۳۷۱	(۴) زیارت سخی سلطان
۳۷۲	(۵) زیارت ملك سیاه
۳۷۵	فصل دوم - ویژگیهای قومی مردم بلوچستان
۳۷۵	۱- اخلاق و عادات
۳۷۶	۲- اعیاد و جشنها
۳۷۶	۳- برخی از باورهای مردم بلوچستان
۳۷۸	۴- ضرب المثل
۳۷۸	۵- کتاب خوانی در مجالس
۳۷۹	۶- داستانها
۳۷۹	۷- زناشویی
۳۷۹	الف - خواستگاری
۳۸۰	ب - مهریه
۳۸۰	ج - شیرینی خوران
۳۸۱	د- دوران نامزدی
۳۸۱	ه- مراسم حنابندان

۳۸۲	و- مراسم عروسی
۳۸۲	(۱) استحمام داماد
۳۸۳	(۲) مراسم عقد
۳۸۳	(۳) مراسم زفاف
۳۸۴	۸- مراسم تولد و شب شش کودک
۳۸۴	۹- نقش زن در جامعه بلوچستان
۳۸۴	۱۰- مراسم ختنه‌سوران
۳۸۶	۱۱- نام‌گذاری فرزندان
۳۸۸	۱۲- مراسم عزاداری
۳۸۹	۱۳- ساز هلو ترانه‌های عامیانه بلوچ
۳۸۹	الف - ترانه‌ها، شعر و آوازاها
۳۹۰	ب - سازها
۳۹۰	(۱) قیچک
۳۹۰	(۲) تنبورک
۳۹۱	(۳) رباب
۳۹۱	(۴) بانچو
۳۹۱	(۵) نی
۳۹۱	(۶) دهل
۳۹۱	(۷) کوزه
۳۹۱	(۸) دینبوک
۳۹۳	۱۴- حماسه‌های بلوچی
۳۹۳	الف - داستان میرقنبر
۳۹۴	ب - داستان میران
۳۹۶	۱۵- پزشکی عامیانه
۳۹۶	الف - درمان به وسیله گیاهان دارویی
۳۹۶	(۱) سرماخوردگی
۳۹۶	(۲) ناراحتیهای معده و اسهال
۳۹۶	(۳) سیاه زخم
۳۹۶	(۴) دل درد
۳۹۷	(۵) درمان تب
۳۹۷	(۶) دفع کرم معده
۳۹۷	(۷) درمان سینه درد

۳۹۷	ب - درمانهای دیگر
۳۹۷	(۱) چشم درد
۳۹۷	(۲) دندان درد
۳۹۷	(۳) زایمان
۳۹۷	(۴) درمان مارگزیده
۳۹۸	ج - درمان به وسیله دعا و تعویذ
۳۹۸	۱۶- واحدهای اندازه گیری
۳۹۸	الف - واحدهای وزن
۳۹۸	(۱) کیاس
۳۹۸	(۲) نیم چارک
۳۹۸	ب - واحدهای طول
۳۹۸	(۱) دست
۳۹۸	(۲) نیم دست
۳۹۸	(۳) چارک
۳۹۸	ج - واحدهای سنجش زمین
۳۹۹	۱۷- خوراک
۳۹۹	الف - خوراک خرما
۳۹۹	(۱) شوده وده
۳۹۹	(۲) کنک
۳۹۹	(۳) خرمای کشته
۳۹۹	اول - چنگال
۳۹۹	دوم - حلوا
۴۰۰	ب - انواع نان
۴۰۰	(۱) نان گندم
۴۰۰	اول - لواش
۴۰۰	دوم - نان گرده
۴۰۰	سوم - سسرك
۴۰۰	چهارم - پناریك
۴۰۱	پنجم - رتی
۴۰۱	ششم - دوتینه
۴۰۱	هفتم - هلکاری
۴۰۱	هشتم - دوتلو

۴۰۱	نہم - تھلان
۴۰۲	(۲) نان جو
۴۰۲	(۳) نان ذرت
۴۰۲	اول - شلو
۴۰۲	دوم - رحنو
۴۰۲	سوم - تیموش
۴۰۲	چهارم - دکو
۴۰۲	ج - برنج
۴۰۲	د - قاتق
۴۰۲	(۱) ماست
۴۰۳	(۲) دوغ
۴۰۳	(۳) آبگوشت
۴۰۳	ه - تباہہ
۴۰۳	و - کیاب
۴۰۳	ز - آجیلها
۴۰۳	(۱) دانکو
۴۰۳	(۲) پڑمک
۴۰۴	۱۸ - پوشاک
۴۰۴	الف - پوشاک و زینت آلات زنان
۴۰۴	(۱) پوشاک زنان
۴۰۴	اول - سر بند
۴۰۴	دوم - پیراھن
۴۰۴	سوم - شلوار
۴۰۴	چهارم - قبا
۴۰۵	پنجم - جادر
۴۰۵	ششم - کفش
۴۰۵	(۲) زینت آلات زنان
۴۰۵	اول - گوشوارہ
۴۰۵	دوم - قید
۴۰۵	سوم - مودی
۴۰۵	چهارم - چلا
۴۰۵	پنجم - سنگہ

۴۰۶	ششم - پادیک
۴۰۶	هفتم - بلو
۴۰۶	ب - زینت آلات کودکان
۴۰۶	ج - پوشاک مردان
۴۰۶	(۱) سر بند
۴۰۶	(۲) پیراهن
۴۰۷	(۳) شال
۴۰۷	(۴) سرین بند
۴۰۷	(۵) شلوار
۴۰۷	(۶) کفش
۴۰۷	(۷) روپوش مردان
۴۰۷	(۸) زینت مردان
۴۱۱	فصل سوم - سوانح طبیعی و حوادث سیاسی
۴۱۱	۱- سوانح طبیعی
۴۱۱	الف - سیل
۴۱۱	(۱) سیل سال ۱۳۲۸
۴۱۱	(۲) سیل سال ۱۳۶۴
۴۱۲	(۳) سیل سال ۱۳۶۶
۴۱۲	ب - ملخ دریایی
۴۱۵	۲- حوادث سیاسی
۴۱۵	الف - ماجرای دادشاه
۴۱۶	ب - بیوگرافی دادشاه بطور مختصر
۴۲۸	ج - جنگ تحمیلی
بخش هشتم - اقتصاد بلوچستان	
(۴۳۳-۴۶۸)	
۴۳۵	فصل اول - کشاورزی، دامداری و شیلات
۴۳۵	۱- کشاورزی
۴۳۶	الف - زمین
۴۳۷	(۱) جلگه‌های ساحلی
۴۳۸	(۲) دره‌های کوهستانی
۴۳۸	(۳) دشتهای پیرامون هامونها

۴۳۸	(۴) زمینهای تحت پوشش رودخانه‌ها، چشمه‌ها، قنوت و چاهها
۴۳۹	ب - وسایل و ابزار کشاورزی
۴۳۹	ج - کود شیمیایی
۴۴۰	د- تولید، بهره‌برداری و مالکیت
۴۴۱	هـ - منابع مالی
۴۴۲	و- محصولات کشاورزی
۴۴۳	ز- باغداری
۴۴۴	ح - آبیاری و مالکیت آب
۴۴۴	(۱) آبیاری و سدها
۴۴۵	اول - سد بمپور
۴۴۵	دوم - سد مخزنی پیشین و باهوکلالت
۴۴۶	(۲) مالکیت آب
۴۴۶	(۳) مصارف آب
۴۴۶	۲- دامداری و دامپروری
۴۴۶	الف - گوسفند
۴۴۶	ب - بز
۴۴۷	ج - گاو
۴۴۷	د- شتر و سایر دامها
۴۴۷	۳- شیلات
۴۵۱	فصل دوم - صنایع، معادن، راهها و بازرگانی
۴۵۱	۱- صنایع
۴۵۱	الف - صنایع غذایی
۴۵۱	(۱) کارخانه‌های نان ماشینی
۴۵۱	(۲) کارخانه‌های آردسازی
۴۵۱	(۳) کارخانه‌های بیخ سازی
۴۵۲	(۴) سردخانه
۴۵۲	(۵) کارخانه قند حبه
۴۵۲	ب - صنایع نساجی و پوشاک
۴۵۲	(۱) کارخانه نساجی بافت بلوچ
۴۵۲	(۲) کارخانه تولید پوشاک
۴۵۲	(۳) نساجی و بافندگی، تریکو بافی و خیاطی
۴۵۲	(۴) تولید کفش

۴۵۳	ج - صنایع شیمیایی
۴۵۳	د- صنایع دستی
۴۵۳	(۱) لنج سازی
۴۵۳	(۲) قالی بافی
۴۵۳	(۳) گلیم بافی
۴۵۵	(۴) چادر بافی
۴۵۵	(۵) سفره بافی
۴۵۵	(۶) حصیر بافی
۴۵۵	(۷) نمد مالی
۴۵۶	(۸) سوزن دوزی
۴۵۶	(۹) سکه دوزی
۴۵۶	(۱۰) سفال سازی
۴۵۷	(۱۱) خراطی
۴۵۷	۲- معادن
۴۵۷	الف - معادن مس
۴۵۹	ب - معدن کرومیت
۴۵۹	ج - معدن منگنز
۴۵۹	د- معدن گرانیت
۴۵۹	هـ - معدن سنگ مرمر
۴۵۹	و- معدن سنگ آهک
۴۶۰	ز- سنگ تراورتن
۴۶۰	ح - شن و ماسه سیلیسی
۴۶۰	۳- راهها و حمل و نقل
۴۶۰	الف - راههای خشکی
۴۶۱	(۱) راههای باستانی و قدیمی
۴۶۱	(۲) راههای کنونی
۴۶۱	(۳) راه آهن
۴۶۲	ب - راههای آبی
۴۶۲	ج - خطوط هوایی
۴۶۴	۴- بازرگانی
۴۶۴	الف - بازرگانی داخلی
۴۶۵	ب - بازرگانی خارجی

۴۶۵

ج - تجارت برده

بخش نهم - فهرستها

(۴۶۹ - ۵۲۲)

۴۷۱

فهرست منابع و مآخذ

۴۷۹

فهرست تفضیلی مطالب و مندرجات

۵۰۵

فهرست اعلام

۵۰۵

۱- اشخاص

۵۱۷

۲- ایلها - عشایر - قبایل و طوایف

۵۱۹

۳- مکانها

فهرست اعلام

۱ - نام اشخاص

«الف»	«آ»
ابدالی، احمدشاه ۳۵۷،۳۳۴	آدمیت، فریدون ۱۴۳
ابراهیم نژاد، محمد ۳۱۹	آذرنوش، آذرتاش ۴۶۷، ۱۱۸
ابن اثیر ۱۱۸، ۱۱۶	آذرن، عباس ۳۱۹
ابن حوقل ۳۴۱، ۳۳۱	آرام، احمد ۲۵۳، ۱۰۵، ۸۶
ابودلف ۲۴۱، ۲۰۶	آریانپور، امیرحسین ۲۵۳، ۱۰۵، ۸۶
ابوالحسن خان (محلّاتی) ۱۳۶	آزیده، فیلیپ ۹۴
ابوالفتح خان (زند) ۱۳۳	آزس ۹۹
ابوالفتح خان ترك ۲۹۱	آزند، یعقوب ۴۶۸
ابوالفداء ۲۸، ۲۵	آستیگ (ایشترویگو) ۸۹
ابوالفوارس (دیلمی) ۱۱۴، ۱۱۳	آشوکا ۹۷، ۹۶
ابوالمکارم، تاج الدین ۳۵۷	آصف الدوله، الهیارخان ۱۳۴
ابوسعید ابوالخیر ۳۵۲	آصف الدوله، غلامرضاخان ۲۰۱
ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القبادی ۱۱۸	آقاخان محلّاتی ۳۶۸، ۳۳۵، ۱۳۵، ۱۳۴
ابی سفیان ۱۰۹	آقاسی، حاجی میرزا ۱۳۴
ابی عقیل ثقفی، حجاج بن یوسف بن حکم ۳۴۸، ۱۰۹	آقامحمدخان قاجار ۱۳۳
اتحادیه (نظام مافی)، منصوره ۲۴۲، ۱۶۲	آق قویونلو: ن.ک.به: سلطان یعقوب، آق قویونلو
احتسایان، احمد ۳۴۱، ۳۱۹، ۱۸۵	آق قویونلو، اوزن حسن ۱۲۵
احتشام الوزاره، علی اشرف خان ۳۳۵، ۱۷۶	آلبوکرك، دُن آلفونسو ۱۲۵
احمدشاه ۴۱۶، ۲۲۳	آنتیگون ۹۵، ۹۴
ادروس، شیخ عبدالله ۳۴۸	آنتیوخوس ۹۷، ۹۵
ارباب، روحی ۲۷۲، ۲۵۳، ۱۹۰، ۱۰۵، ۸۶	آیتی، عبدالمحمد ۲۸
اردشیر (ارتخشتر) ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰	آیزنهاور ۴۲۶
اردلان، علیقلی ۱۷۶	
ارسلان شاه ۱۱۷، ۱۱۶	

- ۴۲۵ امیر پرویز (سرتیپ)
 ۳۰۱، ۲۹۶ امیر شیرعلی خان (پادشاه افغانستان)
 ۳۱۹ امیر عبداللہ خان
 ۱۲۴ امیر غناشرین (حاکم کرمان)
 ۱۳۷ امیر کبیر، میرزاتقی خان
 ۱۳۱ امیر محبت خان (بلوچ)
 ۱۷۶ امین السلطان (صدر اعظم ایران)
 ۴۵۰ انصاف پور، غلامرضا
 ۴۶۷، ۲۵۳، ۱۱۹، ۸۶ انوشہ، حسن
 ۱۰۳، ۱۰۱ انوشیروان (شاه ساسانی)
 ۳۷۳، ۳۶۴ اوین، اوژن
 ۹۵، ۹۴ اومن (دبیر اعظم اسکندر مقدونی)
 ۱۱۷ ای بک (سردار سلجوقی)
 ۱۲۳ ایدکویر لاس
 ۱۱۶ ایرانشاه
 ۱۳۸ ایروانی، محمد حسن خان سردار
 ۹۷ ایوتیدموس (سردار یونانی)
 ۹۸ ایوکراتیداس (سردار یونانی)
- ۱۵۶، ۱۴۵، ۸۰ ازل استین، مارک
 ۹۲ اری برزن
 ۳۴۲، ۲۹۲ ازکیا، مصطفی
 ۹۹ ازلیزس
 ۱۶۸ استاد سیس
 ۹۶ استرابون
 ۹۹ اسپالی ریزس (اسپالاهورا)
 ۹۰ اسکولاکس
 ۱۳۹ اسلام خان (حاکم بنت)
 ۱۴۲، ۳۵۸، ۲۸۰، ۲۷۹ اسماعیل زایی (شہ بخش)، سردار جمعہ خان
 ۴۴۴ اشتاین، سر آ.
 ۱۱۸، ۱۰۷ اشیولر، برتولد
 ۴۱۲ اشجع (استاندار سابق سیستان و بلوچستان)
 ۱۶۸-۱۰۰ اشک اول
 ۲۱۳، ۲۰۸، ۴۶ اعتماد السلطنہ، محمد حسن خان
 ۳۳۰، ۳۲۲، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۳۶ افشار، محمود
 ۲۵۳ افشار (سیستانی)، ایرج
 ۱۰۵، ۷۱، ۴۷، ۴۶، ۲۸، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۴۰-۲۴۳
 ۳۵۹، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۱۹، ۲۸۴، ۲۷۲، ۲۶۵، ۲۵۳
 ۴۶۷، ۴۵۰، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۷۳، ۳۶۰
 ۴۶۸
- ۲۴۱، ۲۰۶، ۱۱۹ افضل الدین کرمانی، ابو حامد
 ۳۳۲، ۱۲۸ افغان، اشرف
 ۱۳۲ افغان، شریف
 ۱۲۹ اقبال، عباس
 ۲۴۱ اقبال، محمد
 ۴۲۶، ۴۱۵ اقبال، منوچہر
 ۱۶۳ اقتداری، احمد
 ۱۲۴ الوند بیگ (حاکم بلوچستان)
 ۱۳۱ الیاس خان (بلوچ)
 ۱۷۶، ۱۷۱ الیزن (وزیر مختار انگلستان)
 ۱۳۸ امام علی خان سرہنگ
 ۱۲۴ امام موسی کاظم (ع)
 ۱۱۳، ۱۱۱ امیر اسماعیل (سامانی)
 ۱۳۱ امیر امتیاز خان (بلوچ)
- «ب»
 ۳۲۰، ۱۴۳، ۱۲۹، ۱۱۸، ۲۸ محمد ابراہیم
 ۱۱۹ یاسورث، ادموند کلیفورت
 ۲۵۳، ۲۸، ۲۶ یارتولد
 ۳۰۲، ۲۵۲، ۱۴۰، ۱۳۹ یارکزی، امیر بہرام خان
 ۳۵۸، ۳۰۴
 ۱۴۷، ۱۴۲-۱۴۰ یارکزی، امیر دوست محمد خان
 ۳۰۴، ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۵۲، ۲۳۳، ۱۹۵، ۱۵۹، ۱۴۹
 ۳۵۸-۳۵۵، ۳۲۶، ۳۰۸
 ۳۵۷، ۳۰۱، ۲۵۲ یارکزی، امیر شاہو خان
 ۲۹۶ یارکزی، سردار پایندہ خان
 ۳۵۷، ۲۳۳، ۱۵۸ یارکزی، سردار علی محمد خان
 ۳۰۱، ۲۹۶ یارکزی، محمد اعظم خان
 ۳۰۱ یارکزی، محمد زمان خان
 ۳۰۱ یارکزی، محمد یوسف خان
 ۴۰۰، ۱۴۹ بالسان، فرانسوا
 ۳۱۹، ۱۴۴ بامداد، مہدی
 ۱۲۴ بایندر، ابو الفتح بیگ

- بایندری، حسن بیگ ۱۲۴
 بایگان، امیرمحسن ۴۶۸، ۴۶۷
 بختیاری، علیمردان خان ۱۳۳
 بخش زهی، روشن الله ۲۸۲
 بخشنده نصرت، عباس ۲۴
 بدوی، شیخ احمد ۳۴۸
 بدیعی، ربیع ۲۴، ۴۶، ۷۸، ۱۸۵، ۲۷۲
 برازاس (والی سیستان) ۹۲
 برازه (سردار ساسانی) ۱۰۳
 براهویی، خدادادخان ۳۳۵
 براهویی، سردار بسندخان ۳۳۸
 براهویی، سردار جمعه خان (جمابخان) ۳۳۸
 براهویی، سردار نصیرخان ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۷
 براهویی، عبدالله خان ۳۳۲
 براهویی، مهرباب خان ۱۷۰، ۳۳۴، ۳۳۵
 براهویی، نظیرخان ۱۹۵
 برتن، سرریچارد ۳۶۴
 برقمی، محمد ۲۱۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۲۰
 ۳۳۰، ۳۴۴، ۳۵۹، ۴۰۸، ۴۰۹
 بسوس (والی باختر) ۹۲
 بطحایی، احمد ۴۰۸
 بطلمیوس ۹۴، ۹۵
 بغایری، عبدالرزاق ۱۷۵، ۱۷۶
 بکتوزیان ۱۱۳
 البلانری، احمد بن یحیی ۱۱۸، ۴۶۷
 بلگاک، کدخدا ۲۸۲
 بلگواد، هرا لد ۶۰
 بلوچ میرداد ۳۵۳
 بلیده ای، سعیدخان ۱۳۹، ۱۴۰
 بی، سیدشمس الدین ۱۲۳
 بندوسازا (پادشاه شرق ایران) ۹۶
 بهادر، کیک ۱۳۲
 بهبودی، محمدباقر ۱۴۳
 بهرام شاه سلجوقی ۱۱۶
 بهرام گور ۱۰۳، ۱۰۴
 بهنام، عیسی ۱۶۲، ۴۶۷
 بیرشک، احمد ۸۶، ۳۵۹، ۳۷۳
- بیزانسی ۲۶
 بیژن، اسدالله ۳۷۳
 بیگدبیگی، پیرمحمدخان ۳۰۹
 بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین ۱۱۹
- «پ»
 پاپک (ساسانی) ۱۰۰
 پاپلی یزدی، محمدحسین ۲۴
 پاتینجر، هنری ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۲، ۴۰۹
 پارسونز، سرآنتونی ۴۲۸
 پارمنین (سردار یونانی) ۹۲
 پاشایی، عسکری ۸۶، ۱۰۵، ۲۵۳
 پاکورس (شاه پهلوی) ۱۰۰
 پاینده، ابوالقاسم ۱۰۶
 پردیکاس (سردار یونانی) ۹۴، ۹۵
 پروفیسور آندرnf ۳۳۷
 پروفیسور کین ۳۶۴
 پرویز، عباس ۱۱۸
 پریچارد ۳۳۹
 پروس ۹۳
 بطروشفسکی ۴۵۰
 پورداود، ابراهیم ۳۶۵، ۳۷۳
 پهلآبادی، اسماعیل ۳۵۶
 پیرغلطان ۳۴۵
 پیرمحمدخان (بیگلربیگی هرات) ۱۳۱، ۱۳۲
 پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن ۵۲، ۷۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۳۷۳
- «ت»
 تالپور، صوبدارخان ۳۵۴
 التتمش، شمس الدین ۳۵۱
 ترکان خاتون (همسر منکشاہ سلجوقی) ۱۱۶
 ترومن (رئیس جمهور اسبق آمریکا) ۴۳۱
 توران شاه (شاه سلجوقی) ۱۱۶، ۱۱۷
 تیمورتاش (عترتاش) ۱۱۴
 تیمور لنگ ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۹

- «ث»
 حبیبی، عبدالحی ۴۶۸
 ثابتی، حبیب اللہ ۷۱
 حریش سیستانی ۱۶۸
 ناننی، بہرام خان ۳۵۶، ۳۵۵
 حسن خان یاور ۱۳۴
 حسین خان ۱۴۰
 حکمت، علی اصغر ۳۷۳
 «ج»
 جامی ۳۵۲
 حکیم بن جبیلہ عبیدی ۱۰۷
 جانب الہی، سعید ۳۴۱
 حکیم، محمدتقی خان ۴۶۸
 جبرئیل، امین الدین ۱۲۴
 حمید، امیر جلال الدین ۱۲۳
 جعفری، عباس ۴۶، ۴۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۰-۲۴۳
 حواری، توماس ۱۰۰
 جعفری، علی اکبر ۳۶۸
 «خ»
 جغتای (سردار مغول) ۱۲۱
 خاجیکیان، ہراند ۴۱۵
 جلال الدین خوارزمشاہ ۱۲۱
 خارانی، نوروزخان ۱۷۱
 جنگوک (بلوچ) ۴۲۱-۴۲۴
 خانجان (سردار افشاریہ) ۱۳۱
 جنگی، میر عبداللہ ۳۵۲، ۳۵۷
 خدری، رضا ۴۳۲
 جنیدی، فریدون ۳۴۱، ۳۴۲
 خراسانی، ابومسلم ۱۶۸، ۳۵۲
 الجنیدی، نظام الدین محمد ۳۵۱
 خراسانی، غیاث الدین ۱۲۲
 جونسیر قراباغی، ابراہیم خلیل خان ۱۳۶
 خلیل مخدوم، محمد ابراہیم ۳۵۴
 خنجی، عبدالواحد ۳۴
 جوانی رومانوف، آنجلادی ۲۸، ۴۶۸
 خواجہ خضر ۳۴۶
 جہانیانی، امان اللہ ۲۸، ۴۷، ۷۱، ۷۲، ۱۴۴، ۱۴۹
 خواجه نوری، فتحعلی ۱۶۲، ۱۶۳
 جوانی رومانوف، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۲۹۱-۲۸۸، ۲۸۴
 خواجه نوری، ہومان ۱۶۲، ۱۶۳
 خوارزمشاہ جلال الدین: ۳۳۰
 جہاندار، کیکاوس ۱۲۹، ۱۹۰، ۲۵۳
 جہانشاہ ۳۴۶
 «د»
 دادشاہ (بلوچ) ۳۱۶، ۳۵۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹-
 ۴۲۸
 دارک، ہیوبرت ۱۱۸
 «ج»
 چاچ ۱۰۴
 داروزھی، حاج نظر ۲۸۱
 چارلز دوم ۱۷۰
 داریوش (ہخامنشی) ۲۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۸۷
 چندرہ گوپتا (بنیان گذار سلسلہ موریہ) ۹۵، ۹۶
 چنگیزخان مغول ۱۲۱
 چہاردھی، نورالدین ۳۷۳
 «ح»
 دامنغانی، محمد قاسم خان ۱۳۴
 داندامیوف ۱۹۰
 دانکی، موسی خان ۱۳۲
 داود، قاضی محمد ۳۴۸، ۳۴۹

- داوریناه، باقرآقاخان ۲۳۳
دمتریوس (پادشاه یونانی) ۹۸.۹۷
درانی، احمدخان ۳۳۲.۳۱۹.۲۹۶.۱۳۳
درفشان، شی محمد ۳۵۷.۳۵۳.۳۵۲
دره شوری، بیژن ۷۲
دودایی، میرسهراب ۱۲۲
دورانت، ویل ۴۰۸.۳۷۶.۲۵۳.۲۴۸.۱۰۵.۸۶.۸۴
دوست محمدخان بلوچ ۱۳۷
دوکاندول ۴۴۳
دوگاما، واسکو ۱۲۵
دولت‌شاهی، اسماعیل ۱۴۳.۱۲۹
دهخدا، علی اکبر ۲۵۳
دیزا، بارتلمودو ۱۲۵
دیاکونوف ۲۷۲.۲۵۳.۱۰۵.۸۶
دیلمی، بهاء‌الدوله ۱۱۴
دیلمی، معزالدوله ۱۱۳
دین محمدخان (بلوچ) ۱۳۸
دیودوتوس (شاه یونانی) ۹۷
دیهیمی، خشایار ۴۰۸
- «ذ»
ذوالیمینین، طاهر ۱۱۱
- «ر»
رایینو ۲۵۷.۲۵۶
رازی، عبدالله ۱۲۹
راشد بن عمر جدیدی ۱۰۹
راوندی، مرتضی ۱۲۹
رایین، اسماعیل ۲۸
رجب‌نیا، مسعود ۴۶۷.۲۸
رجبی، پرویز ۴۶۷
رزم‌آرا، علی ۲۹۱.۲۴۳.۱۶۴-۱۶۲.۱۶۳.۴۶
۴۳۱.۳۳۰.۳۲۷.۳۲۲.۳۱۹.۲۹۳
رستم فلفلی، ارباب فریدون ۲۹۰
رضا، عنایت‌الله ۱۰۶
رضاشاه ۲۲۴.۲۲۳.۲۱۵.۲۱۴.۱۹۳.۱۴۲.۱۴۰
۴۱۶.۳۵۸.۳۲۷.۳۰۶.۲۸۸.۲۶۰
- رضایی، عبدالعظیم ۱۲۹
رضوی، مدرس ۱۱۸
رفاهی، شیخ احمد ۳۴۸
رکل شاه ۳۴۸
رند، میرچاگر ۱۲۲
رودکی ۳۵۲
روشن، محمد ۴۶۷.۴۰۹.۴۰۸.۳۷۳
ریاحی، علی اکبر ۴۰۹.۳۵۹
ریاحی، محمد امین ۳۲۰.۱۴۳
ریچاردز ۴۲۶
ریگی، سردار ایدوخان ۲۸۸.۲۷۹.۲۷۸.۲۱۵
ریگی، سروان خداداد ۴۲۵.۴۲۲.۴۲۱
ریگی، سردار مهرالله‌خان ۳۵۸.۲۸۸.۲۸۶
- «ز»
زرعه‌کلایی، سعید ۱۰۹
زریاب خوبی، عباس ۱۰۶
زرین کلاه، فیروزشاه ۱۲۴
زرین کوب، عبدالحسین ۱۱۸.۱۰۵
الزسخی، ابوبکر محمد بن جعفر ۱۱۸
زکی خان (زند) ۱۳۳
زند، جعفرخان ۱۳۳
زند مقدم، محمود ۴۶۸.۳۵۹.۲۴۱.۱۶۳.۷۲.۷۱
زوزن، ملک شجاع‌الدین ۱۲۱
زیب مگسی، گل محمد ۳۵۷
زینل بیگ (سردار آق قویونلو) ۱۲۴
- «ژ»
ژنرال دایر ۲۷۹.۲۷۸
- «س»
ساری ولی لو افشار، محمد علی خان ۱۳۲
سانابارس (سنه‌پارس) ۱۰۰
سাহانسکی ۴۶۱
سایکس، سرپرسی ۱.۰۶.۱۰۵.۴۶.۳۲.۲۸.۲۶
۱۱۸.۱۲۹.۲۷۹.۲۸۱.۲۸۴.۲۹۲.۲۹۳.۳۱۶
۳۴۲.۳۴۱.۳۳۹.۳۳۵.۳۲۰

- سپانلو، محمدعلی ۳۳۰، ۲۹۲، ۲۴۳، ۲۴۱، ۴۶
 سپهدار، غلامحسین خان ۱۳۸
 سپهسالار، میرزا حسین خان ۳۳۵
 ستوده، حسینقلی ۳۷۳
 ستوده، منوچهر ۲۴۳، ۲۴۲، ۴۶
 سجادی، سیدمنصور ۴۶۸، ۱۲۹، ۲۸
 سجادی، محمدعلی ۳۳۹، ۳۳۷
 سربازی، محمدآشرف ۳۸۹، ۳۵۶
 سردار بلگاک (رئیس طایفہ اسماعیل زایی) ۲۷۸، ۲۷۷
 سردادور (طالبزادہ)، حمزہ ۲۵۳، ۲۸
 سردار علی خان سیستانی ۲۸۲
 سردار نصرت (سردار قاجار) ۱۳۹
 سرگلزایی، کدخدای محمدحاضر ۲۸۸، ۲۸۲
 سسه (شاه پهلوی) ۱۰۰
 سعادت نوری، حسین ۲۸، ۴۶، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۹، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۴۱
 سعدالدوله، ابراهیم خان ۲۹۱
 سعدی ۳۷۸
 سعیدی، عباس ۲۶۵، ۲۵۶
 سعیدی، محمد ۴۶۸
 سکرین ۱۴۷
 سکستان شاه ۱۰۱
 سگری (سیستانی)، سراج الدین ۳۵۱، ۳۵۰
 سلجوق بن دقاق ۱۱۵
 سلطان ابوسعید (شاه آل مظفر) ۱۲۲
 سلطان ابو یزید (شاه آل مظفر) ۱۲۲
 سلطان الدولہ (دیلمی) ۱۱۴
 سلطان اویس (تیموری) ۱۲۳
 جلال الدین خوارزمشاه ۱۲۱
 سلطان حیدر (صفوی) ۱۲۴
 سلطان خلیل (سردار آق قویونلو) ۱۲۴
 سلطان زین الدین (مظفری) ۱۲۲
 سلطان شاه (سردار سلجوقی) ۱۱۶
 سلطان شاهرخ (تیموری) ۱۲۳، ۱۲۴
 سلطان فارسی، مرتضی قلی ۱۳۱
 سلطان یعقوب (آق قویونلو) ۱۲۵
 ستان بن سلمة بن المحبق هذلی ۱۰۷، ۱۰۹
- سوفاکازنوس (پادشاه ہند) ۹۵
 سوار عبیدی، عبداللہ ۱۰۷
 سہیل بن عدی ۱۱۸، ۱۰۷
 سیاوش (سردار کیانی) ۳۷۶، ۹۲
 سیاہ پوش، محمدتقی ۴۵۰، ۷۱
 سیرجستان، کورکر ۱۱۴
 سیلاج ۱۰۴
 سیمجور دوانی، ابراهیم ۱۱۳
- «ش»
 شاپور (شاه ساسانی) ۱۰۱
 شاه اسماعیل (صفوی) ۱۲۴، ۱۲۵
 شاہ بسندخان ۱۳۷
 شاہ تہماسب (صفوی) ۱۲۵
 شاہ سلطان حسین (صفوی) ۱۲۷
 شاہسون، حبیب اللہ خان ۱۳۶، ۱۳۷
 شاہ شجاع (آل مظفر) ۱۲۲
 شاہ عباس (صفوی) ۱۲۷
 شاہ محمود (آل مظفر) ۱۲۲
 شاہ منصور (آل مظفر) ۱۲۲
 شاہ مہراب خان (بلوچ) ۲۰۳
 شاہ نعمت اللہ ولی ۱۲۴
 شجاع السلطنہ، حسینعلی میرزا ۱۳۴
 شمار، جعفر ۳۴۱
 شعبانی، علی ۵۱
 شفیعی، علی ۲۶۰
 شمس، ارسلان میرزا ۱۴۲
 شمس، محسن ۴۱۵
 شوستر والسر، سیبلا ۱۲۹
 شہاب الملک، حاج غلامرضا خان (آصف الدولہ) ۱۳۸
 شہ بخش، شہداد ۲۸۲
 شہ بخش، نظر محمد ۲۸۱
 شہ بخش، نعیم ۲۸۱
 شہرک ۱۰۳
 شہرمدان، رشید ۲۹۰، ۲۹۲
 شیخ پیرسہراب ۳۴۸

- شیرانی، بانوگراناز ۳۲۶
 شیرانی، چراغ ۴۲۱
 شیرانی، سردار سعیدخان ۱۹۵
 شیرانی، سردار علی خان ۴۲۳، ۴۱۹، ۲۵۳
 شیرانی، محمدخان ۴۱۶، ۳۲۷
 شیروانشاه ۱۲۴
- «ص»
 صابر، عبدالرحیم ۳۱۱
 صالح زهی، استاد دُر محمد ۳۲۴
 صدیقی افشار، غلامحسین ۳۷۳، ۱۰۶
 صدیقی، محمدرضا ۴۵۰
 صفا، ذبیح الله ۳۷۳، ۳۵۹، ۳۵۰
 صفاری، خلف بن احمد ۱۱۴
 صفاری، ملک شیرخان ۳۰۹
 صفاری، ملک میرزا ۱۲۷
 صفایی، ابراهیم ۴۳۲، ۴۲۶
 صفوی، شاه سلیمان ۱۲۷
 صمدیان، محمدرضا ۲۴
 صوتی، علی ۴۶۸
- «ض»
 ضیاء پور، جلال ۴۰۹
- «ط»
 طاهر بن حسینی ۱۱۱
 طاهری، ابوالقاسم ۳۱۹، ۱۸۵، ۱۶۲، ۱۴۳
 طباطبایی، سید ابوالفضل ۲۴۱
 طبری، ابوجعفر محمد بن جریر ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱
 طغرل شاه سلجوقی ۱۲۱
- «ظ»
 ظل السلطان ۱۳۴
 ظهیرالدوله، ابراهیم خان ۱۳۶، ۱۳۴
- «ع»
 عامر گریز، عبدالله ۱۰۷
 عامری نائینی، علی محمد ۲۴۱، ۱۱۹
- عباس بن احمد ۱۱۴
 عباس میرزا ۱۳۴
 عباسی، محمد ۱۲۹
 عبدالله خان بلوچ ۱۳۱، ۱۲۸
 عبدالرحمن، سلیمان ۱۰۹
 عبدالغفور، مخدوم میان ۳۵۴
 عبدالکریم، استاد میان ۳۵۴
 عتبان، عبدالله خان ۱۱۸، ۱۰۷
 عثمان بن عفان ۱۰۷
 عثمانی، سلطان محمد ۱۲۵
 عرفان، محمود ۴۶۷، ۲۴۱، ۱۱۸
 عسکرزاده، هدید ۳۸۷، ۳۷۷، ۳۷۰، ۳۲۳، ۲۳۱، ۲۲۵
 علانی، حارث ۱۰۹
 علم، امیراسدالله ۴۲۸، ۴۲۶
 علی، میرزا احمد ۳۵۷
 علی بن ابیطالب (ع) ۱۰۷
 عمر بن خطاب ۱۰۷
 عمرولیث (صفاری) ۱۱۱
 عوض، محمد ۳۵۲، ۳۵۱
 عیسوی، چارلز ۴۶۸
- «غ»
 غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان ۳۵۵
 غراب، کمال الدین ۳۷۳
 غزنوی، سلطان محمود ۱۶۸، ۱۵۹، ۱۱۵، ۱۱۴
 غزنوی، سلطان مسعود ۳۳۲، ۱۱۵
 غلام رسول ۳۴۵
 غلامی، علی ۲۶۵
- «ف»
 فتح علیان، رضا ۲۵۹، ۲۲۸
 فتحعلی شاه قاجار ۱۸۸، ۱۳۴
 فتحی، محمد ۱۶۳
 فخرداعی گیلانی، سید محمد ۲۸۴
 فرانکفورت، هـ ۸۴
 فراه، میرزنون ۳۶۸
 فرای، ریچارد ۴۶۷، ۲۸، ۲۷

- فردوسی، ابوالقاسم ۲۷، ۵۰، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۹، ۲۴۹، ۲۵۳، ۳۷۹، ۴۰۸
- فراقانی، باهر ۱۰۵
- فرمانفرما، حسینعلی میرزا ۱۳۴
- فرمانفرما، فیروزمیرزا ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۴۰
- فرهاد دوم (اشکانی) ۹۹
- فریار، عبدالله ۲۵۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۴۱
- فقیهی، علی اصغر ۱۱۸
- فلاطوری، جواد ۱۱۸
- فلاندن، اوژن ۳۴۲
- فیلیپ (مقدونی) ۱۰۱
- فن گوتشمید، آلفردو ۱۹۰، ۲۵۳
- فوشه، آ. ۴۶۰
- فورن، رمون ۲۴
- فون هدن، سون آندرسون ۳۲
- فیلد، هنری ۲۰۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱-۲۹۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲
- «ق»
- قاجار، موسی خان ۱۳۸
- قادری، درویش بلانوش ۳۲۱
- قاسم آقای یاور ۱۳۸
- قاضی، عبدالله ۳۴۹
- قاورد، گردانشاه ۱۱۶
- قدوسی، محمدحسین ۳۴۱
- قراباغی، فضلعلی خان ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷
- قرايوسف بارانی ۱۲۴
- قریب، عبدالکریم ۲۴
- قصداری، رابعه ۳۵۱
- قورت، مولاقلی جارچی باشی ۱۳۲
- قیقان شاه (حاکم سند) ۱۰۱
- «ک»
- کارول، آنتینا ۴۱۵
- کارول، کوی ۳۱۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۴
- کاظمی، باقر ۱۷۶
- کالیجار (صمصام الدوله) ۱۱۴
- کامبوزیا، امیرتوکل ۸۳، ۹۰، ۱۰۵
- کامرون، جورج ۸۳، ۸۶، ۲۵۳، ۴۵۷، ۴۶۷
- کیدانی، محمود ۴۱۲
- کیشکه سکسکی، یزیدین ابی ۱۰۹
- کراتروس (سردار مقدونی) ۹۳
- کردستانی، مردوخ ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲
- کرزن ۲۴۳، ۲۶۲، ۳۷۳
- کرمانی، محمود افضل الملك ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۹۱، ۳۲۲
- کرمانی، شاهرخ خان ۱۳۶
- کریستن سن، آرتور ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶
- کریمخان زند ۱۳۳
- کسراثیان، نصرالله ۳۶، ۲۷۱، ۳۸۵
- کشاورز، کریم ۱۰۵، ۲۵۳، ۴۵۰
- کلاتی، محمدحسین خان ۳۵۷
- کلنل دیمز ۲۶۴
- کلنل هلدیج ۱۷۶
- کمپفر، انگلبرت ۱۲۷، ۱۲۹
- کوروش (هخامنشی) ۸۹
- کون، کارلتون ۷۷
- کھکی ۱۳۴
- کیانفر، جمشید ۴۶۸
- کیخسرو ۹۰، ۹۲
- کیداس، آیتال ۹۸
- کیز، مازور ۱۴۰، ۲۷۸
- کیهان، مسعود ۴۷، ۱۸۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰ - ۲۹۳، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۰
- «گ»
- گابریل، آلفونس ۱۶۲، ۱۶۳
- گرگیچ، نورمحمدخان ۲۸۳
- گروسه، رنه ۱۰۵
- گروسی، امیرنظام ۱۳۸، ۱۳۹
- گروسی، میرزا حسنعلی خان ۱۳۸
- گریدی ۴۳۱
- گرین، مازور ۳۳۵
- گلداسمیت، سرفردریک ۱۷۱، ۳۳۴

- گمشادزایی، سردار خلیل خان ۳۲۲
 گنج آبوی، قاضی نورمحمد ۳۶۷، ۳۴۹
 گنج شکر، بابا شیخ فریدالدین مسعود ۳۶۹
 گنجی، محمد حسن ۷۱، ۴۷
 گونچیمر (شاه محلی برزنگی پارس) ۱۰۰
 الگود، سیریل ۱۰۵
 گودزی، شاهپور ۱۶۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۲۲
 گوندوفارس (گوندوفر) ۱۰۰
 گیریشمن، رمان ۸۶
 گیلانی (جیلانی)، شیخ عبدالقادر ۳۲۱، ۳۴۳
- «ل»
 لاشاری، امیراحمدخان ۳۱۰
 لاشاری، سردارمهیم خان ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۶، ۴۲۵
 لاشاری، سردار میرحوظی خان ۴۱۹
 لاکهارت، لارنس ۱۲۹
 لئن ناتوس ۹۳
 لر شیرازی، محمدحسن ۲۷۶
 لسان الملك سپهر، میرزا محمد تقی خان ۱۴۳
 لسترنج، گی ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۰۶، ۲۴۱، ۴۶۱، ۴۶۷
 لطفعلی خان زند ۱۳۳
 لوکونین، و.گ. ۱۰۶
- «م»
 مارتا (عالم شاه بیگم) ۱۲۵
 مارشال، سرجان ۸۴
 مارکوپولو ۲۷، ۲۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۴۶۵، ۴۶۸
 مازندرانی، اسدالله فاضل ۳۶۹
 مازندرانی، وحید ۲۴۳، ۲۶۵، ۳۷۳
 مالکی، قدا حسین ۴۱۲
 ماهان، آذر ۱۰۳
 مایوس (مونس) ۹۹
 مبارکی، سردار اسلام خان ۳۱۴، ۳۲۰
 مبارکی، سردار ایوب خان ۳۱۴
 مبارکی، سردار رستم خان ۳۱۴
 مبارکی، سردار عیسی خان ۳۰۹، ۳۱۵، ۴۲۵
- مجاذبن سفرتمیمی ۱۰۹
 محمدبن ابراهیم ۱۱۶
 محمدبن ابی سعید، قاضی مؤیدالملك نظام الدین ۳۵۱
 محمدبن الیاس ۱۱۳، ۱۱۴
 محمدبن بایسنقر ۱۲۴
 محمدبن قاسم ۱۰۹، ۳۴۸
 محمد خدابنده ۱۲۷
 محمد خوارزمشاهی ۱۶۹
 محمدشاه قاجار ۱۳۴، ۱۳۶
 محمدظاهرشاه ۳۰۱
 محمدعلی خان سیستانی ۱۳۷
 محمد، مبارزالدین ۱۲۲
 محمود، محمود ۱۸۵، ۳۱۹، ۳۴۱
 محمود خوارزمشاه ۱۲۱
 محمود میرزا ۱۲۷
 مخبر، محمدعلی ۳۳۹
 مرزبان، پرویز ۸۶
 مروی وزیر، محمدکاظم ۱۴۳، ۳۲۰
 مریخی، علی اصغر ۴۶، ۲۶۴
 مستوفی، حمدالله ۲۵، ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۸۸
 مستوفی الممالک ۲۶۲
 مسعود انصاری، عبدالحسین ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴
 مسعودیه، محمدتقی ۴۰۸
 مشکوتی، نصرت الله ۱۶۳، ۱۶۴
 مشکور، محمدجواد ۱۰۵
 مشیرالدوله، میرزا نصرالله ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
 مصاحب، غلامحسین ۲۵۳
 مصدق، محمد ۴۳۱
 مظفر، امید ۱۲۲
 مظفرالدین شاه قاجار ۲۰۱
 معاویه ۱۰۷، ۱۰۹
 معمارباشی کرمانی، استاد حسین ۱۴۷
 معرفت، احمد ۴۶، ۴۷
 معین، محمد ۸۶، ۲۵۳
 مقتدر، غلامحسین ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۴۳
 مقدسی ۲۰۶، ۴۶۱
 مقدونی، آنتی پاتر ۹۲، ۹۴، ۹۵

مقدونی، اسکندر ۲۶، ۵۲، ۹۰، ۹۲-۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۴۹، ۴۱۶، ۴۶۰.
 مکدائل ۸۴
 مکی، حسین ۱۴۴، ۳۱۹
 مگسی، نواب قیصرخان ۳۵۷
 ملازاده، مولوی عبدالعزیز ۲۸۲
 ملازایی، ملاغلام محمد ۳۵۵
 ملازایی، ملاولی محمد ۳۵۶، ۳۵۵
 ملازایی، میرصادق ۳۵۵
 ملازایی، میرعبدالرحمن خان ۳۵۵
 ملک الشعراء بهار ۲۵۳
 ملک سامانی، محمدخان ۱۴۳
 ملک ساسانی، محمدخان ۳۴۱
 ملک قاورد سلجوقی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹
 ملکم، سرجان ۳۳۲
 مولندی، شیخ احمد ۳۴۸
 مناندر ۹۸
 مہرداد اول (اشکانی) ۹۸
 مہرداد دوم (اشکانی) ۹۹
 مہرنرسی ۱۰۳
 مہلب بن ابی صفرہ ۱۰۷
 میتراوات (مہرداد) ۹۲
 میر، امیر ۲۲۷، ۲۲۸، ۴۶۰، ۴۶۷
 میرانشاہ (تیموری) ۱۲۳
 میرانیس ۳۶۷
 میرمراذایی، محمدشاہ خان ۳۲۵
 میرمراذی، ہاشم خان ۳۲۵
 میکده، عبدالحسین ۱۰۵

نارویی، نعیم ۴۱۲
 ناس، جان ۳۷۱، ۳۷۳
 ناصح، ذبیح اللہ ۲۸، ۴۷، ۷۱، ۱۱۸، ۱۶۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۳۱
 ناصرالدولہ، حمیدمیرزا ۱۳۸
 ناصرالدین شاہ قاجار ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۶۲، ۳۳۵، ۳۱۰
 ناصر خسرو ۳۳۱
 ناصری، عبداللہ ۳۵۹
 ناطق مکرانی، گل محمد ۳۵۴، ۳۵۵
 نامدار، احمد ۴۲۶
 نثارک (نثارخوس) ۲۶، ۹۳، ۱۹۳
 نخعی، محمدرضاخان ۱۳۷
 نشأت، صادق ۱۰۵
 نصرت الدولہ، فیروزمیرزا ۱۳۴
 نظیر آبادی، قاضی دادمحمد ۳۵۶
 نعمت اللہی، مہراب خان ۳۲۴
 نفیر، خان ولی خان ۲۷۶
 نفیسی، سعید ۱۱۸، ۲۵۳
 نقدی، علیخان ۴۱۶، ۴۱۹
 نقش بندی، عجمیر شریف شیخ محی الدین ۳۴۶
 نوایی، عبدالحسین ۱۱۸، ۱۴۳
 نوح، ابوالحارث ۱۱۳
 نوح بن نصر ۱۱۳
 نورصادقی، حسین ۳۴۲
 نوشیروانی، سردار آزادخان ۲۷۷، ۲۷۸
 نولدکہ، تودور ۱۰۶
 نیت فور، انگاپو ۴۳۱
 نیرنوری، حمید ۴۰۸
 نیشابوری، عطار ۳۷۸
 نیکاتر، سلوکوس ۹۵-۹۷

«و»

وازن، ویلیام ۴۳۱
 واندنبرگ، لویی ۱۶۲

مقدونی، اسکندر ۲۶، ۵۲، ۹۰، ۹۲-۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۴۹، ۴۱۶، ۴۶۰.
 مکدائل ۸۴
 مکی، حسین ۱۴۴، ۳۱۹
 مگسی، نواب قیصرخان ۳۵۷
 ملازاده، مولوی عبدالعزیز ۲۸۲
 ملازایی، ملاغلام محمد ۳۵۵
 ملازایی، ملاولی محمد ۳۵۶، ۳۵۵
 ملازایی، میرصادق ۳۵۵
 ملازایی، میرعبدالرحمن خان ۳۵۵
 ملک الشعراء بہار ۲۵۳
 ملک سامانی، محمدخان ۱۴۳
 ملک ساسانی، محمدخان ۳۴۱
 ملک قاورد سلجوقی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹
 ملکم، سرجان ۳۳۲
 مولندی، شیخ احمد ۳۴۸
 مناندر ۹۸
 مہرداد اول (اشکانی) ۹۸
 مہرداد دوم (اشکانی) ۹۹
 مہرنرسی ۱۰۳
 مہلب بن ابی صفرہ ۱۰۷
 میتراوات (مہرداد) ۹۲
 میر، امیر ۲۲۷، ۲۲۸، ۴۶۰، ۴۶۷
 میرانشاہ (تیموری) ۱۲۳
 میرانیس ۳۶۷
 میرمراذایی، محمدشاہ خان ۳۲۵
 میرمراذی، ہاشم خان ۳۲۵
 میکده، عبدالحسین ۱۰۵

«ن»
 نادرشاہ افشار ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۳۲، ۴۱۶، ۳۵۷، ۳۳۴
 نارویی، سردار خدادادخان ۲۸۳
 نارویی، سردار محمدعلی خان ۳۲۶
 نارویی، سردار ملکشاہ خان ۲۸۳

- هلیوکلس ۹۸، ۹۹
هن‌وی، جوناس ۱۳۳، ۱۴۳
هوتون ۷۷
هینش، والتر ۱۲۹
هیوم، گاری ۷۶
- «ی»
یاسع بن محمد اسماعیل ۱۱۳
یاسعی، رشید ۱۰۵، ۲۵۳
یاقوت حموی ۲۵۱، ۳۳۱
یزدی، سید نورالدین ۱۲۴
یزدی، شرف‌الدین ۱۲۹
یعقوب لیث صفاری ۱۱۱، ۱۱۸
یغمایی، اقبال ۲۴، ۲۸، ۴۶، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۳،
۱۸۵، ۲۴۰-۲۴۲
یوان جوانگ ۹۶
- ودیعی، کاظم ۷۸، ۸۶، ۱۹۰
ورهرام، غلامرضا ۱۲۹
وزیری کرمانی، احمد علیخان ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹،
۱۴۳، ۳۲۰
ولید بن عبدالملک ۱۰۹، ۴۶۰
ویلسن، آرتولد ۳۱۶، ۴۶۸
ویلسن، برستیل ۴۱۵
- «ه»
هاردینگ، سرآرتور ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
هارون الرشید (خلیفه عباسی) ۱۱۱
هدن، سون ۴۶۰، ۴۶۷
هتورام ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۹
هرتسفلد ۱۰۱
هرودوت ۲۶، ۹۰
هرینگتون ۷۲
هلدیچ، سرتوماس ۱۹، ۲۶

۲ - نام ایلهها - عشایر - قبایل و طوایف

نورزایی ۲۹۶	«ایلهها»
«طوایف»	استاجلو ۱۲۵
آسکاتی ۳۲۱	افشار ۱۲۵
بارکزایی ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۶۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۱۹۵، ۱۴۳	بارکزایی ۳۳۴، ۲۹۶، ۲۹۵
۳۶۰، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۰۴	بیلرزایی ۲۸۲
باشنده ۳۲۵	تکلو ۱۲۵
بامری ۳۱۸، ۲۹۵	ذوالقدر ۱۲۵
براهویی ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۲، ۳۳۱، ۲۵۱، ۲۴۸	روملو ۱۲۵
برزگران ۳۲۵	زهروزایی ۲۹۲، ۲۸۲
بزرگزاده ۳۲۴، ۳۲۱، ۳۰۹	سرگلزایی ۲۹۲، ۲۸۲
بلکی ۳۲۵	سنجرانی ۲۸۲
بلوچ ۳۲۵	شاملو ۱۲۵
بلیده‌ای ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۰۹، ۳۰۲	قجر (قاجار) ۱۲۵
تمیندانی ۲۹۰	«عشایر»
تیبسی ۳۲۵	دامنی ۱۴۰
جمالزهی ۲۸۵	دمانی ۲۷۹
جمشیدزهی ۲۸۵	گمشادزایی ۳۰۲
جنگی ۳۲۱	یار احمدزایی ۳۰۲
حمیدزهی ۲۸۵	«قبایل»
دامنی ۳۲۱	الیکوزایی ۲۹۶
داودی ۳۱۴	بارکزایی ۲۹۶
دُرزاده ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۱۴	پویلزایی ۳۳۴، ۲۹۶
دهانی ۳۲۴، ۳۲۱	
دهواری ۳۲۱	

عبداللہی ۲۹۵	رند ۳۵۶، ۲۹۵
کرد ۲۸۵	روك شکی ۳۲۵
کُنارکی ۳۲۵	رئیس ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۴
کودہ ۳۲۵	ریگی ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹
کورکج ۳۲۵	۳۵۸، ۳۲۲
گرگیچ ۳۲۲، ۲۸۳، ۲۷۶	زین الدینی ۲۹۵
گمشادزایی ۱۴۰، ۲۷۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵	سادوزایی ۳۳۲، ۲۹۶
گوجکی ۳۲۵	سالارها ۳۲۷
لاشاری ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۴۲۵	سپاهی ۳۲۱
لوطی ۳۲۵	سرابندی (سریندی) ۳۳۵، ۱۳۷
مبارکی ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶ -	سردارزایی (سدازایی) ۳۲۵، ۳۲۹
۳۱۹ - ۳۴۴	سرگلزایی ۴۳، ۱۴۳، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۶۰
محتشمی ۳۲۵	سمسور ۲۸۱
محمدزایی ۲۹۶	سنجرانی ۲۷۷
ملازایی ۳۲۱	سیاهانی ۳۲۵، ۳۲۱
ملك زاده ۳۲۱	شاهزاده ۳۲۵
ممسنی ۲۷۶	شاهکی ۳۱۸، ۲۹۵
میر ۲۷۷ - ۳۲۵	شہبخش (اسماعیل زایی) ۴۳، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۵۸
میرمراذزایی ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵	شہلی بری ۲۸۵
نارویی ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۹	شہنوازی (یار احمدزایی) ۱۴۰، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۰
نوتی زہی ۲۷۶، ۲۷۷	۳۲۲، ۲۹۱
نوشیروانی (انوشیروانی) ۲۷۷، ۳۲۱	شیرانی (شیرخان زہی - شیران زایی) ۱۹۸، ۳۰۹
نوگری ۳۱۴، ۳۱۶	۳۱۰، ۳۲۵ - ۳۲۷، ۳۲۹
ہاشم زہی ۲۸۵	صالح زایی (شکل زایی) ۳۲۱، ۳۲۴
ہوت ۳۲۵	

۳- نام مکانها

ایران در اکثر صفحات	«آ»
ایران شهر ۲۲، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۴۵-۴۷، ۸۰، ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۱- ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲-۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵-۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۲	آبادان ۵۴ آذربایجان ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۸۸ آفریقا ۷۵، ۷۶، ۱۲۵، ۲۴۷، ۳۴۳، ۳۴۸ آلمان ۳۶۳ آمریکا ۴۳۱، ۴۲۶، ۴۱۵، ۷۷
ایرلند ۱۷۵	«الف»
ایلام ۵۰، ۷۱، ۱۹۰، ۲۵۳	اراک ۱۳۶
	اردبیل ۱۲۴، ۱۲۵
	ارومیه ۷۸، ۲۰۶
	استرآباد ۲۶۵
	استرالیا ۷۷
«ب»	اصفهان ۵۰، ۵۱، ۹۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۳۶۳
باکو ۴۶۱	افغانستان ۱۹، ۲۵، ۵۰، ۶۶، ۹۵-۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۶۹، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۶۸
باهوکلات ۳۸-۴۰، ۷۱، ۷۲	انگلستان ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹- ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۶۲، ۲۳۰، ۲۰۸، ۱۸۵، ۱۷۸، ۱۷۶- ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱
بحرین ۱۲۵، ۱۸۴، ۲۰۶	۳۴۸، ۴۲۶، ۴۱۵، ۳۹۳، ۳۵۸
بغداد ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۶، ۳۴۳	ایتالیا ۳۰۱
بلخ ۹۳، ۹۸	
بلوچستان در اکثر صفحات	
بم ۲۷، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۹۹، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۷۷، ۲۸۲، ۴۶۱	
بمبئی ۱۷۰	
بمبور ۴۰، ۴۱، ۷۹-۸۱، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷	
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۹۳-	

	«ز»
شوروی ۳۹۰، ۳۶۵، ۳۴۰، ۳۳۴، ۳۳۱، ۲۵۰	زایل ۴۶۴، ۲۷۷، ۲۲۹، ۲۲۱
شوش ۱۴۵، ۹۲، ۸۳	زاهدان ۴۵-۴۳-۴۲-۳۷-۳۱-۳۰-۲۱-۲۰
شوشتر ۲۶۷	۵۰-۷۷-۱۶۳-۱۷۵-۱۸۴-۱۸۹-۱۹۱
شیراز ۱۴۲، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۳، ۱۱۴، ۷۷	۱۹۴-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۹-۲۱۵-۲۱۷
	۲۲۷-۲۲۹-۲۳۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۲-۲۵۱
	«ط»
طیس ۳۳۴، ۱۳۸	۲۵۵-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۰-۲۷۶
	۲۷۸-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۸-۲۹۰-۳۲۳-۳۲۴
	۳۳۱-۳۴۰-۳۴۵-۳۶۹-۳۷۱-۳۷۲-۳۹۰
	«ع»
عراق ۴۲۸، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۲۳، ۱۱۳، ۱۰۹	۴۰۴-۴۱۱-۴۱۴-۴۲۹-۴۳۱-۴۳۹-۴۴۳-۴۵۱
عربستان ۳۴۵، ۳۴۳، ۲۸۲، ۱۸۴، ۹۰، ۲۳	۴۵۳-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۹-۴۶۲-۴۶۵-۴۶۷
عمان ۲۰۶	زنجان ۱۳۶
	«ژ»
	ژاین ۲۵۶
	«س»
	ساری ۲۵۶
	سراوان ۲۲، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۸۹، ۱۱۲، ۱۳۹
	۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۹۱
	۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۲
	۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۲۱
	۳۲۲، ۳۲۴، ۳۶۵، ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۴۲، ۴۴۴
	۴۵۲، ۴۵۶
	سرباز ۳۸-۴۰-۶۲-۶۹-۱۳۲-۱۴۷-۱۷۳-۱۹۱
	۱۹۶-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۰-۲۱۵-۲۲۱-۲۳۸
	۲۳۹، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۴۰۲، ۴۲۲، ۴۴۲، ۴۴۴
	۴۴۵
	سرخس ۱۱۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۳۳۱
	سمرقند ۹۳، ۱۰۷، ۱۱۳، ۳۶۷
	سمنان ۱۴۲
	سند ۸۹، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱
	۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۸۴، ۳۳۲
	۳۴۲، ۳۴۸، ۳۴۲
	سیرجان ۱۲۳
	سیستان در اکثر صفحات
	«ش»
	«ط»
	«ع»
	«ف»
	«ق»
	«ك»
	«ز»
	«ژ»
	«س»
	«ق»
	«ك»

موسیان ۱۴۵	کردستان ۱۲۱
میبد ۱۲۲	کرکوک ۱۳۲
میرجاوه ۳۰-۳۲-۴۳-۴۴-۵۰-۱۷۴-۱۸۲-۱۸۳	کرمان ۲۷-۲۵-۳۰-۳۲-۳۸-۴۰-۴۴-۵۱-۵۴-۹۲
۱۹۴-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۴-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۲-۲۸۶	۱۰۱-۱۰۳-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۹-۱۲۱-
۲۸۸-۳۲۱-۳۴۰-۳۹۰-۴۶۵	۱۲۴-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۳-۱۴۷
میناب ۱۳۱-۲۰۲-۳۲۳	۱۶۲-۱۶۳-۱۶۸-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۹-۲۰۴
«ن»	۲۰۶-۲۱۵-۲۲۱-۲۳۰-۲۳۲-۲۴۰-۲۵۱-۲۵۸
نجف ۱۳۶	۲۶۰-۲۶۲-۲۹۱-۳۰۴-۳۱۰-۳۲۷-۳۶۳-۳۹۹
نروز ۳۹۰	۴۶۱-۴۵۲-۴۱۵
نہاوند ۸۳	کرمانشاہ ۸۳
نیک شہر ۱۹-۴۰-۵۴-۱۳۲-۱۳۹-۱۴۵-۱۵۶-۱۹۶	کوشہ ۲۲-۳۲-۱۴۷-۱۶۲-۲۱۹-۲۲۰
۱۹۸-۲۰۱-۲۰۶-۲۱۲-۲۱۴-۲۶۸-۳۰۲-۳۰۴	کویت ۲۰۱-۱۸۴
۳۲۶-۳۲۷-۴۲۵-۴۴۲-۴۴۴	کویتہ ۱۰۱
«و»	«گ»
ورامین ۱۴۲	گرگان ۱۱۳-۲۵۶-۲۵۷
«ه»	گنبد کاوس ۳۳۱-۲۵۷
ہرات ۹۳-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۱-۱۲۱-۱۲۳-۱۳۱-۱۶۹	گیلان ۲۷-۳۲۱
۲۷۷	«ل»
ہرمز ۱۱۴-۱۲۵-۱۸۸-۲۰۶	لاہیجان ۱۲۵
ہرمزگان ۱۸۴-۲۰۴-۲۰۶	لرستان ۵۰
ہندوستان ۱۹-۲۳-۲۷-۴۹-۵۴-۶۱-۸۳-۸۴-۸۹	«م»
۹۰-۹۳-۹۵-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۱	مازندران ۳۷-۷۶-۷۷-۱۳۳-۱۳۴-۲۵۶-۲۶۵-۳۳۱
۱۱۳-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۶۸-	۳۶۳
۱۷۱-۱۷۵-۱۷۶-۱۹۵-۱۹۸-۲۰۶-۲۲۳-۲۲۴	ماشکد ۱۷۱-۱۷۳-۱۸۴-۲۳۳-۲۴۷-۲۹۰-۳۳۵
۲۴۸-۲۴۹-۲۵۸-۲۶۲-۲۹۱-۳۲۲-۳۳۴-۳۴۳	محلات ۱۳۴-۱۳۶
۳۴۵-۳۴۸-۳۵۱-۳۵۵-۳۵۷-۳۶۴-۳۶۷-۳۷۱	مرو ۱۰۱
۴۳۵-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۴-۴۶۵	مسقط ۲۲۳-۴۲۴
«ی»	مشہد ۲۴-۷۷-۱۴۲-۲۰۴-۳۱۹-۳۳۴-۴۲۲
یزد ۵۱-۱۲۳-۱۳۴-۱۳۶	مصر ۹۵-۲۰۶-۲۸۲
یونان ۲۶-۸۴-۹۲	مکہ ۱۳۶
	ملایر ۱۳۳



Baluchestān And It's Ancient CivilizatiOn

by

Iraj Afshār (sistani)

